



دکتر مهدی احسان

دانشکده مهندسی برق

من مهدی احسان متولد سال ۱۳۲۳ شهر کاشان هستم. در یکی دو سالگی به همراه خانواده به تهران آمدم، آن زمان مصادف با اتمام جنگ جهانی سال ۱۹۴۵ می شد. در سال ۱۳۴۲ در امتحانات نهایی دبیرستان که سراسری بود رتبه اول را در ناحیه کسب کردم...

● لطفاً یک بیوگرافی از خودتان بفرمایید.

من مهدی احسان متولد سال ۱۳۲۳ شهر کاشان هستم. در یکی دو سالگی به همراه خانواده به تهران آمدم، آن زمان مصادف با اتمام جنگ جهانی سال ۱۹۴۵ می شد. من پسر ششم و فرزند هفتم خانواده بودم، خانواده ما از ۶ فرزند پسر و یک دختر تشکیل می شد. سال های اول ابتدائی را در دبستان کفائیة در خیابان ایران (نزدیک عین الدوله سابق) گذراندم، این مدرسه مال خانمی به اسم کفائیة بود که معلم آن جا هم بود. سال پنجم و ششم را به دبستان ناصر خسرو در نزدیکی میدان شهدای فعلی رفتم، این دبستان هنوز هست. سه سال اول دبیرستان را در دبیرستان ناصر خسرو و سه سال پایانی را در دبیرستان هدف شماره ۳ به پایان رساندم و این دوره شیرین ایام تحصیلی من بود. هدف، از دبیرستان های بسیار خوب، با مدیریت قوی و دبیران دلسوز و برجسته تهران بود؛ برای مثال می توانم از آقای رفیع زاده دبیر فیزیک، آقای شفاهی دبیر شیمی و آقای ابوترابیان دبیر ریاضی ام نام ببرم. بعد

مصاحبه کننده:
مهندس سعید میناپور،
لیلا کریمی خانقاه

تاریخ مصاحبه:
۸۴/ ۵/۲



از این دبیرستان فارغ التحصیل شدم.

● دبیرستان هدف در آن زمان شرط ورودی داشت؟

بله، البته مثل دبیرستان البرز نبود که فقط دانش آموزان نخبه را می گرفت ولی چون یک مدرسه ملی بود برای ثبت نام علاوه بر دریافت شهریه شرط معدل را رعایت می کرد، منتها امتحان و این ها نمی گرفت. معدل من هم در طول تحصیل خوب بود. در سال ۱۳۴۲ در امتحانات نهایی دبیرستان که سراسری بود رتبه اول را در ناحیه کسب کردم و با معدل عمومی ۱۹/۰۲ فارغ التحصیل شدم. آن سال، مقارن با شروع و خیزش انقلاب عظیم و مردمی ایران بود و به همین علت امتحانات نهایی با تأخیر برگزار شد. بعدش چند جا امتحان دادم. خیلی دوست داشتم نیروی دریایی بروم حالا شما شاید تعجب کنید آن موقع ها نیروی دریایی بورسیه می داد و افراد را برای ادامه تحصیل به خارج می فرستاد. در کنکور نیروی دریایی برای اعزام بورسیه شرکت کرده و نفر اول شدم اما بنا به دلایلی نتوانستم به آن جا بروم. در کنکور دانشکده فنی دانشگاه تهران نیز شرکت کرده و نفر سوم کنکور شدم و در همانجا ادامه تحصیل دادم. در طول سه سال آخر دبیرستان با شهید عباسپور همکلاس بودم، ایشان نیز جزء شاگردان ممتاز کلاس بود؛ از آن زمان با هم آشنا شده و هر دو وارد دانشکده فنی شدیم و در رشته الکترومکانیک ادامه تحصیل دادیم. همین دکتر رنجبر خودمان هم اول راه و ساختمان رفت، بعد رشته اش را عوض کرد و به الکترومکانیک آمد. خیلی از همکاران و دوستانی که امروز می شناسم از هم کلاسان دوره دبیرستان و یا دانش جویان دانشکده فنی آن زمان هستند. در دانشکده فنی مرحوم دکتر مجتهدی استاد جبر و آنالیز ما بودند. در اواسط سال ۱۳۴۴ بود که دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف فعلی) بنیان گذاری شد و سال ۱۳۴۵ اولین سری دانش جویان را ثبت نام نمود. هدف، ایجاد یک دانشگاه بسیار خوب صنعتی در سطح منطقه بود. در نتیجه شروع به جذب یکسری نیروهای خوب از خارج کردند مانند دکتر چمران، دکتر پاکزاد، البته امکان جذب بعضی نیروها از خارج وجود نداشت. کار بسیار جالبی که دکتر مجتهدی کرد این بود که به موازات دعوت از دانش آموختگان خوب خارج از کشور سعی نمود از دانشگاه های داخل نیز نیروهای خوب را جذب کند. به نظر من کار بسیار زیبایی بود که انجام شد و اگر در طول چهل سال حیات دانشگاه دقت کنیم می بینیم که مقدار زیادی از بار دانشگاه بر عهده کسانی بوده است که همان موقع چه از داخل و چه از خارج جذب شدند و خیلی از آنها امروز هم در دانشگاه حضور دارند. آن موقع قانونی بود که فارغ التحصیلان ممتاز دانشگاه ها را با خرج دولت برای ادامه تحصیل به خارج می فرستادند. در آن زمان دکتر مجتهدی گفت هر دانش جوی خوبی که من انتخاب می کنم اگر وضعیتش خوب باشد و بپذیرد که به دانشگاه صنعتی آریامهر بیاید من خودم او را با خرج دانشگاه به خارج می فرستم، حالا احتمالاً مجوزهای لازم را هم گرفته بود. ایشان گروهی را در سال ۴۵ جذب کردند که دکتر سیف کردی و دیگران از جمله افراد گروه اول بودند.



مدی احسان



ساختمان دانشکده مهندسی برق

بعضی‌هایشان بازنشسته شده و رفته‌اند و بعضی‌هایشان هنوز هستند. من، دکتر عباسپور، دکتر رنجبر و عده‌ای دیگر در سال ۴۶ یعنی یک سال پس از شروع به کار دانشگاه استخدام شدیم. ضمناً یکی دیگر از مزایایی که گذاشته بودند طرح خاصی جهت سربازی به نام طرح ۱۳ هفتگی بود که مشمولین این طرح فقط ۱۳ هفته که تابستان بود برای آموزش نظامی می‌رفتند و باقی‌مانده دوران سربازی را در دانشگاه خدمت می‌کردند؛ البته

این طرح الآن هم با کمی اختلاف اجرا می‌شود. به هر حال ما از طرح ۱۳ هفتگی استفاده کرده و سال ۴۶ مشغول به کار شدیم. در آن زمان هنوز دانشکده برق وجود نداشت، تنها فیزیک، شیمی و علوم ریاضی بود که ریاست دانشکده فیزیک را هم دکتر فیروز پرتوی بر عهده داشت که از خارج جذب شده بود؛ دکتر باغداساریان هم آن موقع از خارج جذب شده بود، ایشان از جمله نیروهای خوبی بودند که از پلی‌تکنیک آن موقع به دانشگاه منتقل شدند. در واقع ما در ابتدا جزء دانشکده فیزیک بودیم و پس از چند سال که ساختمان قدیمی دانشکده برق ساخته شد و یکی دو سال بعد دانشکده برق تأسیس گردید و چون رشته‌مان به برق خیلی نزدیک بود به این دانشکده آمدیم. ریاست دانشکده برق را در آن زمان دکتر عباس چمران به عهده داشتند. ایشان فرد بسیار دقیق و زحمت کش و بنیان‌گذار دانشکده برق بودند، جزء نیروهایی بود که همان اوایل برای ساختن دانشگاه جذب شده بود. بعد از یکی دو سال خوشبختانه آقای دکتر مجتهدی به قول خودش وفا کرد و ما برای ادامه تحصیل به دانشگاه لندن رفتیم. من به اتفاق دکتر رنجبر به امپریال کالج رفتم. از اتفاق دکتر عباسپور هم با ما آمد، جالب این هست که با عباسپور سربازی هم با هم بودیم در یک گروهان بودیم اتفاقاً یک تخت مشترک هم داشتیم. هر سه دانشکده فنی را تمام کردیم و تقریباً با هم به دانشگاه آریامهر آمدیم، در طول سربازی، رنجبر در گروهان ما نبود. بعد هم برای ادامه تحصیل سه‌تایی با هم رفتیم، من و رنجبر امپریال کالج بودیم ولی دکتر عباسپور به کالج دیگری (کوین‌مری) رفت، هر سه در زمینه برق قدرت ولی در زمینه‌های مختلف دکترایمان را گرفتیم. دکتر عباسپور زمینه‌اش برنامه‌ریزی و من زمینه‌ام بهره‌برداری بود، دکتر رنجبر هم حفاظت سیستم‌های قدرت بود. بعد از به نظرم سه سال و نیم که دکترایمان طول کشید هر سه در سال ۵۵ به ایران بازگشتیم و در دانشگاه مشغول به کار شدیم؛ آن موقع هنوز انقلاب نشده بود. در آن سال‌ها فعالیت‌های سیاسی در دانشگاه نیز اوج گرفته بود. بعد انقلاب اتفاق افتاد و دانشگاه‌ها تعطیل شد، بعد انقلاب فرهنگی اتفاق افتاد و دوباره دانشگاه‌ها بازگشایی شد. من اولین رئیس دانشکده برق بودم. موقعی که انقلاب شد شهید عباسپور به حکم امام به وزارت نیرو منصوب شد. ایشان آدم سیاسی و خیلی فعالی بود، اولین کاری که کرد سراغ نزدیک‌ترین دوستانش آمد که خب چه کار کنیم، البته



مدی احسان

چون همهمان زمینهمان قدرت بود ایشان از قبل یک مقدار فعالیت و برنامه‌ریزی به کمک ما داشت. در حقیقت زمان آقای مهندس بازرگان که نخست‌وزیر بود یک مقدار کارهای ابتدایی و بررسی و این‌ها را به کمک هم انجام داده بودیم. ایشان از همان ابتدا به تحول‌سازی صنعت برق کشور می‌اندیشید و حتی قبل از مسئولیت به کمک دوستان یکسری بررسی جهت بهبود ساختار وزارت نیرو، برق تولیدی و مصرفی کشور، ساخت نیروگاه‌ها و ... انجام داده بود. بعد از این که انقلاب شد من هم این‌جا عضو هیأت رئیسه دانشگاه شدم. بعد از این که انقلاب شد قانونی گذاشته بودند که چهار دانشگاهی مسئولیت امور دانشگاه‌ها را بر عهده گرفت؛ در دانشگاه ما نیز به سه نفر برای عضویت در شورای جهاد دانشگاهی برای اداره دانشگاه حکم دادند. دکتر علی‌اکبر صالحی، دکتر عباس انواری و من جهت اداره دانشگاه به‌عنوان اعضای شورای جهاد دانشگاهی مشغول به کار شدیم. ما سه تا مسؤول دانشگاه شدیم منتها دانشگاه هنوز برپا نبود، دانش‌جو نداشت چون انقلاب فرهنگی شده بود و بر آن اساس نیروهای دانشگاه‌ها در اختیار ارگان‌های مختلف مملکتی جهت کمک به صنعت و تشکیلات مختلف مملکت بودند، ولی خب جهاد دانشگاهی شورایی داشت که رئیس آن دکتر انواری بود. در این فاصله من برای کمک به دکتر عباسپور به وزارت نیرو رفتم و بر اساس صحبت‌ها و فکریایی که قبلاً کرده بودیم که چطوری می‌شود یک ارگانی را به کلی متحول کرد و نقش نیروی انسانی در مسائل فنی و تحول ایجاد کردن در یک ارگانی چه شکلی هست، مسؤول تأمین نیروی انسانی و آموزش کل وزارت‌خانه شدم. در آن موقع به کمک آقای دکتر چمران یک ستادی را ایجاد کردیم؛ دکتر چمران هم به وزارت نیرو آمد و جزو همکاران وزارت نیرو شد. ایشان خیلی به ما کمک کرد چون پیرمرد باتجربه‌ای بود و ما با استفاده از تجربیات و آگاهی ایشان و پیرو سمیناری که در خصوص صنعت برق و مسائل وزارت نیرو و این‌ها تشکیل شد اقدام به ایجاد ستاد سازندگی و آموزش در وزارت نیرو کردیم که بعدها به معاونت سازندگی و آموزشی تبدیل شد و مسؤولیت تأمین و آموزش نیروی انسانی فنی در وزارت نیرو را به‌عهده گرفت. دانشگاه شهید عباسپور که در حال حاضر در اکثر شهرهای بزرگ کشور مثلاً تبریز، اصفهان و مشهد شعباتی تأسیس کرده یکی از دستاوردهای این ستاد است و این دانشگاه هم کارهای آموزشی و هم کارهای فنی را انجام می‌داد. البته در این راستا گرفتاری‌ها و مشکلاتی نیز وجود داشت، چون خود برق مملکت چیز حساسی بود و انقلاب شده بود و قبل از انقلاب هم یک مقدار زیادی از شرکت‌ها و متخصصین خارجی به صورت مشاور و یا پیمانکار و ناظر در کنار متخصصین ایرانی مسؤولیت بسیاری از کارها را بر عهده داشتند. حتی در بهره‌برداری و ساخت نیروگاه‌ها هم همکاری داشتند که موقعی که انقلاب شد اغلب کشور را ترک کردند، در نتیجه یک خلاء بزرگی از نظر فنی سیستم را تهدید می‌کرد که خوشبختانه خیلی سریع توانستیم با کمک متخصصین شاغل ایرانی در صنعت و نیروهایی که بیرون بودند و دانشگاه‌ها را اولاً نیروهای لازم را خیلی سریع آموزش دهیم و بعد جاهای خالی و گرفتاری‌ها را برطرف کنیم به طوری که در طی این سال‌ها مشکل جدی از بابت برق در کشور نداشتیم.



فعالیت دانشجویان در آزمایشگاه دانشکده

به هر حال من اولین رئیس دانشکده برق پس از بازگشایی دانشگاه بودم، آن‌جا را کنار گذاشتم و اتفاقاً وقتی آمدم دانشگاه خیلی از هم پاشیده بود، چون مدت طولانی‌ای دانشگاه بسته بود و عده‌ای از اساتید و دانش‌جویان نیز رفته بودند. جمع کردن دانشگاه خیلی کار مشکلی بود، ولی به هر حال با مصوبه مجلس، دانشگاه شروع به فعالیت کرد و ما هم در دانشکده برق شروع به جمع و جور کردن کردیم.

قبل از انقلاب ما در دانشکده برق حدود ۲۳ الی ۳۴ نفر عضو هیأت علمی تمام وقت داشتیم در حالی که بعد از انقلاب که من مسؤول بازگشایی دانشگاه بودم کل اعضاء هیأت علمی مان حدود ۱۲ الی ۱۴ نفر بیشتر نبودند و از این ۱۴ نفر یکی وزیر بود، یکی معاون وزیر بود و... بیشتر از نصف هیأت علمی می‌شد گفت که نیستند یا مسؤولیتی در بیرون داشتند یا اصلاً علاقهای به دانشگاه نداشتند؛ خلاصه در چنین شرایطی دانشگاه شروع به کار کرد. دانش‌جویان هم همین طور، عده‌ای برای ادامه تحصیل به خارج رفته و عده‌ای ترک تحصیل کرده و کلاً وضعیت بسیار نابسامانی در دانشگاه حاکم بود؛ مضافاً بر این که نمی‌دانستیم واحدها چه هستند، درس‌ها چه هستند، درس‌ها را چه جوری شروع بکنند، چه درس‌هایی باید بگیرند. خوشبختانه در این فاصله همکاری نزدیکی با ستاد انقلاب فرهنگی یا شورای انقلاب فرهنگی فعلی در ارتباط با برنامه‌ریزی و تغییر و تحول در دانشگاه‌ها داشتیم که کمابیش می‌دانستیم که دانشگاه‌ها را به کجا باید ببریم یا به چه سمت و سویی باید بروند؛ مثلاً در برنامه‌ریزی دروس و نحوه تدریس و اهداف تعیین شده کار شده بود. این کمک می‌کرد تا راحت‌تر کارها به پیش برود. با تمام این مسائل دانشکده برق آغاز به کار کرد و فعال شد تا به امروز که خوشبختانه بیش از ۵۰،۴۰ عضو هیأت علمی بسیار عالی دارد. دانش‌جویان ما از بهترین دانش‌جویان در سطح مملکت هستند و درخشش فارغ‌التحصیلان ما در صنعت و دانشگاه‌های معتبر خارج افتخارآمیز است.

● به نظر شما چه دلیلی دارد که کسانی که در کنکور دارای رتبه‌های برتر هستند ابتدا دانشگاه شریف را انتخاب می‌کنند؟

برای این که اولاً واقعاً ما نگذاشتیم دانشگاه از هم بپاشد، بسیاری از کارهای افراطی که بعضی جاها در مورد اعضاء هیأت علمی و دانش‌جویان می‌کردند ما این‌جا انجام ندادیم و نگذاشتیم انجام شود، به عبارت دیگر دانشگاه ما نیز مانند سایر دانشگاه‌ها یک مقداری در جهت اهداف انقلاب بود، البته یک قسمت‌هایی هم در جهت انقلاب نبود، بعضی‌ها هم ۱۸۰ درجه



در مقابلش بود، ولی یک سیاست کلی از اول بر آن حاکم بود و آن این که این‌جا یک دانشگاه و مرکز آموزشی و تحقیقاتی است در نتیجه اجازه داده نشد برخوردهای خشن سیاسی در آن صورت پذیرد، در نتیجه آن بدنه دانشگاه از هم نپاشید؛ لذا زمانی که خواستیم آن را جمع و جور کنیم خیلی سریع‌تر از جاهای دیگر توانستیم به نتایج معقول و اصولی به عنوان یک دانشگاه برسیم. به همین علت می‌بینید که دانشگاه شریف به یک دانشگاه خوب در سطح بین‌المللی نزدیک‌تر است تا خیلی جاهای دیگر، از نظر عضو هیأت علمی، از نظر رفتار هیأت علمی، از نظر دروس و تدریس و کارهای پژوهشی؛ شما می‌بینید که وقتی آمار می‌گیرند از نظر مقالات معتبر مجلات، از نظر کارهای پژوهشی، از نظر فعالیت‌های آموزشی، از نظر حتی حرکتهای سیاسی یک منطق و یک روال و روند دانشگاهی دارد. فراموش نکردیم که این‌جا یک دانشگاه است نه یک حزب سیاسی. حالا نمی‌خواهم به بقیه دانشگاه‌ها ایرادی بگیرم ولی ما از یک بدنه عضو هیأت علمی توانا، فهیم و با ارزش برخورداریم که این افراد به راحتی می‌توانستند بروند، یک عضو هیأت علمی پایش را بگذارد آن طرف مرز خیلی برایش مشکل نیست می‌تواند حالا با مقداری فشار و این‌ها مسائل خودش را حل کند. ما هم روز اول گفتیم که ۳۴ تا عضو هیأت علمی داشتیم بعد از این که من شروع کردم مثلاً ۱۲، ۱۳ تا بیشتر نمانده بودند، یک عده شان رفته بودند ولی حتی تعدادی از افرادی که رفته بودند دوباره بعضی‌هایشان به دانشگاه بازگشتند. نیروهای خوب زمانی که می‌بینند یک سیستم دارای افراد توانا و ورزیده می‌باشد جذب می‌شوند و برعکس اگر یک سیستم توسط افراد ضعیف اداره شود قادر به جذب و یا حفظ نیروهای کیفی نخواهند بود. به عبارت دیگر آن هسته محکم و با وقار علمی تا یک مقدار زیادی حفظ شد و همین باعث

شد که عده‌ای از کسانی که رفته بودند بازگردند و بعد افراد جدید و خیلی خوب نیز به آن پیوستند. در حال حاضر دانشکده برق دارای نیروهای استثنایی می‌باشد که هر کدام به راحتی می‌توانند در هر جای دنیا کار کنند و فارغ‌التحصیل بهترین دانشگاه‌های دنیا با رتبه‌های بسیار عالی هستند. اما چیزی که برای یک فرد علمی با ارزش‌تر از حقوق و مزایا می‌باشد این است که احساس کند می‌تواند مفید واقع گردد و زمانی که گرمای را باز کند یک رضایت قلبی به او می‌دهد که می‌گوید حالا دارم به مملکت



کتابخانه دانشکده مهندسی برق

خودم خدمت می‌کنم. حالا شما یک مقدار او را اذیت کنید یا حقوق به او کم بدهید این رضایت قلبی، آن را جبران می‌کند. حتی الآن هم اگر بتوانیم در بین نخبه‌ها و فارغ‌التحصیلان ارزشمند خود این زمینه را ایجاد کنیم که طرف احساس کند یک دردی را می‌تواند دوا کند، مانع خروج قسمتی از این نیروها از کشور خواهد شد. زمانی که با فارغ‌التحصیلان، المپادی‌ها،



نخبه‌ها و شاگرد اولی‌ها صحبت می‌کنید که ما چه کار کنیم شما از این مملکت نروید، ته حرفشان این است که خواهند گفت که شما ما را نمی‌خواهید. شما شعار می‌دهید که به ما نیاز دارید، اگر ما را واقعاً بخواهید این جوری نیست. اگر واقعاً یک نیروی متخصص را بخواهیم خود این خواسته یک قوت قلب و رضایت‌مندی می‌دهد که موجب جذب او می‌شود. به هر حال سعی شده آن توانایی، ارزشمندی و روالی که باید یک دانشگاه داشته باشد در دانشگاه ما حفظ بشود و یا نسبت به دانشگاه‌های دیگر بیشتر حفظ شود، در نتیجه می‌بینید یک دانش‌جو در زمان انتخاب، بهترین جایی را که فکر می‌کند در حقیقت رضایت او را جلب می‌کند دانشگاه صنعتی شریف است؛ البته من امیدوارم سایر دانشگاه‌ها نیز همین طور باشند.

● آقای دکتر اگر امکان دارد کمی از زمان تصدی معاونت آموزشی خود صحبت کنید.

منی‌دانم منظور تان کدام دوره است؛ موقعی که من برگشتم اولش آقای ضرغامی رئیس دانشگاه بود بعد ایشان کنار رفت و آقای مهران رئیس دانشگاه شد. در سال ۵۶ - ۵۵ که دکتر مهران ریاست دانشگاه را بر عهده داشتند دکتر حسینی‌اناری معاون آموزشی دانشگاه بودند و من آن موقع قبل از انقلاب مدیر آموزش دانشگاه بودم، یعنی جای آقای ملائک یا آقای کوچک‌زاده که الآن هستند. پس از انقلاب دکتر اناری رئیس دانشگاه شدند و تا مدتی من مسؤولیت مدیریت آموزش را بر عهده داشتم. بعد آقای دکتر گلشنی معاون آموزشی دانشگاه شد و من هنوز مدیر آموزش دانشگاه بودم. بعد دکتر رنجبر رئیس دانشگاه شد و مدت کوتاهی رئیس دانشگاه بود که دیگر انقلاب شده بود و من به وزارت نیرو رفتم. همان طور که قبلاً گفتم پس از انقلاب، دانشگاه سه نفر به عنوان هیأت مدیره داشت، دکتر اناری رئیس دانشگاه، من که کارهای آموزشی را انجام می‌دادم و دکتر علی‌اکبر صالحی که مسؤول کارهای پژوهشی و ارتباط با صنعت دانشگاه بود، ولی عملاً در این زمان دانشگاه تعطیل بود. انقلاب فرهنگی شده بود، بعد از آن که دانشگاه باز شد هنوز ما معاون آموزشی نداشتیم در نتیجه به دلیل پستی که من داشتم هم چنان کارهای آموزشی دانشگاه را انجام می‌دادم، هم کارهای آموزشی undergraduate و هم کارهای آموزشی تحصیلات تکمیلی، چون آن موقع آقای دکتر طباطبایی نبود تا این که آقای دکتر سیدریحانی معاون آموزشی دانشگاه شد؛ من هنوز هم رئیس دانشکده بودم و هم مسؤول تحصیلات تکمیلی که بعد مسؤولیت تحصیلات تکمیلی را به یک نفر دیگر از دانشکده مکانیک واگذار کردیم. آن موقع برای مسؤولیت ارتباط با صنعت و قراردادها هم قرار بود ما همکاری بکنیم که آن هم به یک نفر دیگر واگذار شد. ۴ الی ۵ سال سمت ریاست دانشکده برق را داشتم که بعد هم عضو هیأت علمی شدم تا زمانی که دکتر سهراب‌پور ریاست دانشگاه را بر عهده گرفتند و من مجدداً معاون آموزشی دانشگاه شدم.

● آقای دکتر این طور که مشخص است سوابق آموزشی جنابعالی مدت طولانی می‌باشد.

بله، من انکار نمی‌کنم که در زمینه مسائل آموزشی واقعاً تجربه دارم. در حقیقت از زمان دانش‌جویی و بعد موقعی که انقلاب



شد من دانشیار دانشگاه بودم، بعدش هم با شورای انقلاب فرهنگی و ستاد برنامه‌ریزی من همکاری داشتیم. بعد در وزارت‌خانه هم بیشتر کار آموزشی داشتیم، بیشتر برنامه‌ریزی آموزشی می‌کردیم که این نیروهای خام را به اصطلاح چه شکلی خیلی سریع آموزش دهیم که بتوانند مسائل خیلی فوری مملکت و صنعت را حل بکنند.

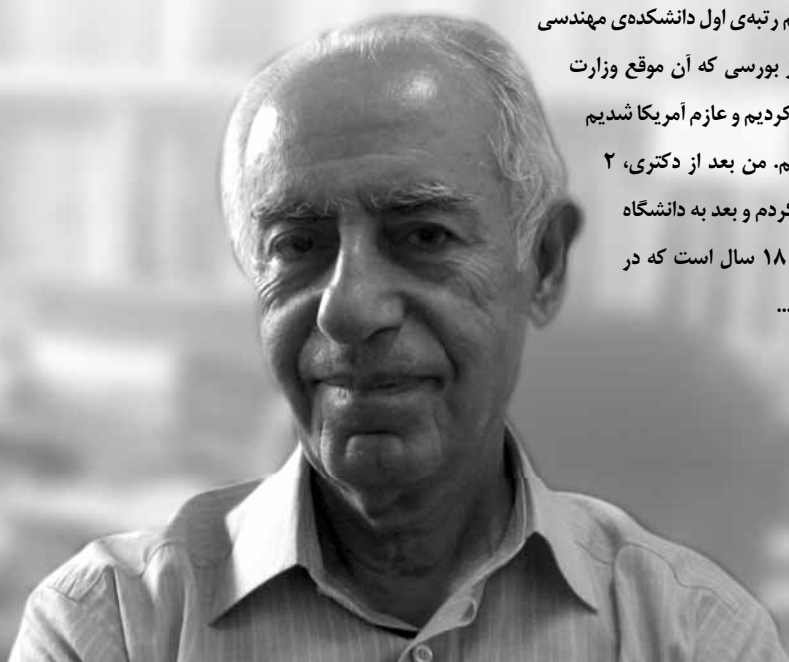
● **بحثی الآن مطرح است که دانش‌جویان حاضر که نسل سوم دانشگاه هستند نسبت به دانش‌جویان اوایل دانشگاه هم قبل و هم بعد انقلاب فعالیت کمتری دارند و مانند گذشته دل به کار نمی‌دهند. شما که آن زمان هم بوده‌اید آیا چنین چیزی را احساس می‌کنید؟**

به نظر من این خیلی درست نیست. میزان فعالیت سیاسی دانش‌جویان الآن خیلی کمتر از قبل از انقلاب نیست. اوایل انقلاب وضعیت خاصی حاکم بود. مسائل سیاسی آن‌قدر زیاد بود که یک سیستم ثابت و مشخصی نداشتیم، سیستم الآن تازه دارد شکل می‌گیرد سیستم خیلی در حال تلاطم بود و دانش‌جویان فعالیت خیلی شدیدی هم داشتند، ولی دلیلی ندارد که فعالیت آموزشی آن‌ها نسبت به دانش‌جویان الآن بیشتر بوده، اگر منظور فعالیت آموزشی باشد اساساً این گفته درست نیست، دانش‌جویان الآن هم فعال هستند حتی نسبت به قبل از انقلاب و یا اوایل انقلاب هم فعالیت کمتری ندارند اما شاید چیزی که مطرح هست این باشد که دانش‌جویان رضایت‌مندی کمتری دارند. احساس مسئولیت و تعهد کمتری دارند و یا در حقیقت دانش‌جویان نسبت به اوایل انقلاب کم امیدتر می‌باشند و بیشتر به دنبال این هستند که مدرکی اخذ کنند و به خارج بروند و کمتر به دنبال نوآوری، تحول و تغییر باشند. بله آدم‌های کم‌انگیزه‌تری می‌باشند. باید دید چرا؟ شاید ریشه این مسئله را هم در بیرون دانشگاه باید جستجو کرد. در اوایل دانش‌جویان بسیار خوبی می‌آمدند حتی در زمانی که در وزارت نیرو بودم بهترین دانش‌جویان که می‌توانستند از بهترین دانشگاه‌های دنیا به راحتی پذیرش بگیرند می‌آمدند آستین بالا می‌زدند و شروع به کار می‌کردند و همین افراد الآن از بهترین نیروهای وزارت نیرو هستند، الآن اغلب معاونین، مدیر کل‌ها و مسؤولین وزارت نیرو از همان دانش‌جویان هستند. این انگیزه در حال حاضر کمرنگ شده است. شاید جامعه هم چنین امکانی را برای این دانش‌جویان کمتر فراهم می‌کند.

● **آقای دکتر هنوز با هم‌دوره‌ای‌های خود در دوره دانش‌جویی ارتباط دارید؟**

بله با بسیاری از کسانی که در دبیرستان هم‌کلاس بودیم و در دانشکده فنی با هم آشنا شدیم ارتباط داریم، چه آن‌هایی که به خارج رفته‌اند و چه کسانی که در داخل کشور هستند و برخی مسؤولین عالی‌رتبه مملکتی می‌باشند.

من متولد تهران هستم و در دبستان خاقانی و دبیرستان البرز درس خواندم، در دانشکده فنی هم دوره‌ی مرحوم چمران بودم ورودی سال ۱۳۳۱ بودیم و سال ۱۳۳۵ از دانشکده فنی فارغ التحصیل شدیم. ایشان رتبه اول بودند و بنده هم رتبه‌ی اول دانشکده‌ی مهندسی مکانیک بودم؛ هر دو از بورسی که آن موقع وزارت فرهنگ می‌داد استفاده کردیم و عازم آمریکا شدیم و در آن‌جا دکترا گرفتیم. من بعد از دکترا، ۲ سال در آن‌جا تدریس کردم و بعد به دانشگاه شیراز رفتم و الآن هم ۱۸ سال است که در دانشگاه شریف هستم....



دکتر مهدی بختی‌نژاد

سال ورود به دانشگاه: ۱۳۶۶

مصاحبه کننده: مرحوم محمدتقی صالحی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۳/۳

دانشکده مهندسی مکانیک



● آقای دکتر چه سالی وارد دانشگاه شدید؟ مقداری از سوابق خودتان را بفرمایید.

بنده ۱۸ سال است که در این دانشگاه هستم، قبل از انقلاب در این دانشگاه نبودم و در دانشگاه شیراز بودم. آقای دکتر مجتهدی هم از دبیرستان البرز و هم از دانشکده‌ی فنی بنده را می‌شناختند و بعد از آن که دکترایم را در آمریکا گرفتم، علی‌رغم پیشنهادی که از دکتر مجتهدی داشتم پیشنهادی هم از دانشگاه شیراز داشتم که بنا به دلایلی دانشگاه شیراز را انتخاب کردم؛ الآن ۱۸ سال است که در دانشگاه شریف هستم و چون قبل از انقلاب در دانشگاه شریف نبودم از جریانات آن روزها اطلاعی ندارم.

من متولد تهران هستم و در دبستان خاقانی و دبیرستان البرز درس خواندم، در دانشکده فنی هم دوره‌ی مرحوم چمران بودم ورودی سال ۱۳۳۱ بودیم و سال ۱۳۳۵ از دانشکده فنی فارغ‌التحصیل شدیم. ایشان رتبه اول بودند و بنده هم رتبه‌ی اول دانشکده‌ی مهندسی مکانیک بودم؛ هر دو از بورسی که آن موقع وزارت فرهنگ می‌داد استفاده کردیم و عازم آمریکا شدیم و در آن‌جا دکترا گرفتیم. من بعد از دکترا، ۲ سال در آن‌جا تدریس کردم و بعد به دانشگاه شیراز رفتم و الآن هم ۱۸ سال است که در دانشگاه شریف هستم. هم‌چنان که عرض کردم خاطراتی از قبل از انقلاب دانشگاه ندارم و دوستانی هستند که عضو هیأت علمی این‌جا بودند و حتماً خاطراتی دارند و این‌ها خوب است که بازگو شود خصوصاً فعالیت‌های سیاسی و روحیه‌ی ایثار و از خودگذشتگی و خدمت، این‌ها باید تقویت شود. سؤال کردید چطور شد که دانشگاه شریف به این‌جا رسید؟ خوب هر دانشگاهی را معمولاً با توانایی هیأت علمی‌اش می‌سجند و ساختمان و آزمایشگاه و غیره مهم هست ولی توانایی‌های هیأت علمی‌اش است که باعث می‌شود دانش‌جوی خوب به آن دانشگاه کشیده شود، فارغ‌التحصیل شود، صاحب نام شود و خوب همین هم باعث می‌شود که شهرت دانشگاه بالا برود. به نظر من مرحوم دکتر مجتهدی کارهای اساسی کردند؛ در آن زمان افراد بسیار شایسته استخدام شدند که آن هسته‌ی مرکزی را تشکیل دادند و چون آن‌ها خودشان از کیفیت بالایی برخوردار بودند بعدها هم آدم‌های قوی را استخدام کردند و نهایتاً این‌ها باعث ماندگاری دانشگاه شد، چون این‌ها باعث شد که دانش‌جویان خوبی بیایند این‌جا تحصیل کنند و به دوستانشان نیز تعریف این‌جا را بکنند و این‌ها بین کسان دیگر پخش می‌شد و وقتی کسی در کنکور شرکت می‌کرد طرف می‌پرسید که خوب من کجا بروم؟ دانش‌جویان تعریف این‌جا را می‌کردند و به گوش آن‌ها می‌رسید و آن‌ها هم این‌جا را انتخاب می‌کردند، این شد که این دانشگاه به وجود آمد و ما الآن نمونه این دانشگاه را در رشته‌های مهندسی واقعاً نداریم. نمونه هست و این است که از ۱۰۰ نفر اول ۹۵ نفر به دانشگاه شریف می‌آیند و هم‌چنین المپیادی‌ها؛ این خودش نشان می‌دهد که خوب این‌ها تحقیق کرده‌اند و انتخاب کرده‌اند. نکته خیلی جالب این که خیلی از همکاران را من می‌شناسم که در جاهای دیگر هستند و فرزندان‌شان می‌توانند در نزد خودشان درس بخوانند ولی آن‌ها را به این‌جا فرستادند که درس بخوانند؛ چنین نمونه‌هایی



از دانشگاه‌های مختلف هم در تهران و هم در شهرستان‌ها سراغ دارم.

● خاطره‌ای از آن وقت‌ها از دکتر مجتهدی و یا کسان دیگر اگر بفرمایید ممنون می‌شویم.

چیزی که از ایشان می‌توانم بگویم نظم و عشق خاصشان به وطن بود، ایشان عاشق ایران بودند، عاشق بچه‌ها و دانش‌آموزان بودند و این عشق بارزترین مشخصه‌ی ایشان بود. چند وقت پیش مراسمی در لاهیجان برگزار شده بود که برای تجلیل از شخصیت ایشان بود و من آن‌جا گفتم: در دبیرستانی درس خواندم که دکتر مجتهدی رئیسش بود، در دانشگاهی درس خواندم که دکتر مجتهدی استادش بود و در دانشگاهی درس می‌دهم که دکتر مجتهدی مؤسسش بود.

● از رویدادهای انقلاب که خب فرمودید در این‌جا نبودید و در دانشگاه شیراز بودید.



بله زمان انقلاب دانشگاه شیراز بودم و آن‌جا هم تظاهراتی انجام می‌شد ولی به گستردگی تهران نبود. تهران مرکز بود و تظاهرات وسیع بود ولی خب آن‌جا هم تظاهرات بود و ما هم شرکت می‌کردیم. به نظر من انقلاب اسلامی مهم‌ترین رویداد تاریخ ایران بود، در این کشور همیشه انقلاب داشتیم

و تغییر نظام حکومتی را داشتیم ولی به نظر من هیچ کدام عظمت و ارزش انقلاب اسلامی را نداشت که تمام مردم به پا خاستند؛ انقلابات دیگر مثل مشروطیت هم بود ولی خب به گستردگی و اهمیت انقلاب اسلامی نبود که این قدر مردم فداکاری کنند و همه طبقات اجتماع را در برگیرد.

● پرسش بعدی من درباره‌ی فعالیت‌های ورزشی و فوق‌برنامه است و این‌که آیا داشتید یا نه؟

البته خیلی کم، من در دوران دبیرستان فوتبال بازی می‌کردم و الآن هم خیلی کم در فعالیت‌های فوق‌برنامه دانش‌جویان اگر بتوانم شرکت می‌کنم.

● آقای دکتر بنده قبل از این که بخواهم خدمت شما برسم با یکی دو تا از دانش‌جویان صحبت می‌کردم و به ایشان عرض کردم که خدمت شما می‌خواهم برسم، دوستان دانش‌جو گفتند که اطلاعات خوبی از استاد می‌توانی بگیری و در مورد کلاس‌های شما مقداری صحبت کردند که راجع

به عشق، آنتروپیی و این قبیل چیزها بود.

به بنده از همان اوایل تدریس در دانشگاه همیشه در کلاس‌هایم صحبت از خدا می‌کردم البته در آمریکا که خبر، چون آن‌ها می‌گویند که ما آمدم یک سری چیزهایی مثلاً راجع به مکانیک یاد بگیریم و برویم، اگر بخواهیم راجع به خدا حرف بشنویم می‌رویم کلیسا، آن‌جا از این حرف‌ها نمی‌شد زد. بعدها که در ایران درس می‌دادم در تمامی کلاس‌ها این مباحث را مطرح می‌کردم و یادم می‌آید تنها در یک کلاس بود که یکی از دانش‌جویان خیلی محترمانه گفت: استاد بهتر نیست به مباحث درس بپردازیم؟ تقریباً تمام کلاس به این دانش‌جو اعتراض کردند. خلاصه این که دانش‌جویان همیشه استقبال می‌کردند و از ۱۰، ۱۲ سال پیش سعی کردم این‌ها را جمع کنم و به صورت یک سخنرانی در بیاورم و اسم آن را هم عشق و آنتروپیی و راه زندگی گذاشتم.



تقدیر از دکتر بهادری نژاد در مراسم چهلمین سال تاسیس دانشگاه

آنتروپیی خاصیتی است که در ترمودینامیک به آن اشاره می‌شود و در سیستم ترمودینامیک معرف بی‌نظمی، اصطکاک و اغتشاش است. البته اولین بار من نیستم که درباره آنتروپیی انسان صحبت می‌کنم پنجاه سال پیش مرحوم مهندس بازرگان کتابی نوشتند که راجع به ترمودینامیک انسان بود و درباره‌ی انسان و عشق و پرستش بحث کردند و ایشان آن‌جا کلمه آنتروپیی را

مطرح کردند. من این مطالب را یک بار در سال و بعضی مواقع دوبار در سال به صورت سخنرانی ارایه می‌دهم و هدف از شناخت آنتروپیی، بیشتر بحث شناخت راه زندگی است. با این موضوع شروع می‌کنم که ما در دانشگاه‌ها چگونه مرفه زندگی کردن را یاد می‌گیریم و نه تنها ما که همه جا، بالاخره دانش‌جو حرفه‌ای یاد می‌گیرد و با معلوماتی که کسب کرده، می‌آید بیرون کار می‌کند و کسب درآمد می‌کند و بالاخره مرفه‌تر زندگی می‌کند. حال سؤال این‌جاست که چگونه زیستن را باید کجا یاد بگیریم؟ وظیفه دانش‌جو این است که برود و این راه را جستجو کند و وظیفه دانشگاه این است که باید فرصت این جستجوگری را برای دانش‌جو فراهم کند؛ این فرصت همین است که این دانشگاه آمده این سالن را در اختیار ما گذاشته، این میکروفن را گذاشته و من هم به عنوان استاد دانشگاه در خدمت شما هستم. همیشه قبل از سخنرانی‌ها می‌گویم که ممکن است با قسمتی و یا کل این مباحث مخالف باشید، این اصلاً اشکالی ندارد و من انتظار ندارم که دانش‌جویان موافق این‌ها باشند ولی انتظار این را دارم که روی این موضوع فکر کنند، این که یک نفر به دنیا می‌آید و بزرگ می‌شود، چقدر خوراک دارد؟ چقدر پوشاک دارد و همه این‌ها را فراهم می‌کند که چه کار کند؟ دنبال چیست؟



● به نظر حضرت عالی دنبال چیست؟

به عقیده‌ی من انسان دنبال شاد زیستن است، معتقدم انسان خلق شده است که شاد باشد. هدف را همان طور که شما اشاره کردید در اسلام تکامل است، تکامل هم یعنی بالا رفتن درجه آگاهی انسان تا آن حد که درک کند جز یک حقیقت که خداست هیچ چیز دیگری نیست و هرچه که هست همه تجلیات اوست که ما می‌بینیم یا از طریق حواس درک می‌کنیم یا به قول عرفا از طریق دل بدان نائل می‌شویم. من معتقدم هر چه آگاهی انسان بالاتر برود شادتر است و برای من غیر قابل تصور است که کسی آگاهی‌اش بالا باشد و این حقیقت را درک کرده باشد و ناشاد باشد. چون وقتی جز خدا چیزی نبیند دلیلی هم ندارد که ناشاد باشد و اتفاقاً فرمول هم دادیم.

$H=h+CA$ است. H شادی یا H و $Awareness$ معرف آگاهی یا A و اینگونه بگویم که ما زنده هستیم تا شاد باشیم و حالا باید برگردیم ببینیم چگونه می‌خواهیم شاد باشیم. جالب است توجه کنیم که تمام مردم دنیا دنبال شادی هستند و یک حداقلی برای غذا و مسکن و لباس لازم دارند؛ قاطبه‌ی مردم دنیا عوامل دیگری مثل ثروت، قدرت و شهرت را عوامل شاد بودن می‌دانند و ما می‌دانیم که این طور نیست و قدرتمندترین مردان، شادترین نیستند و یا بالاتر رفتن ثروت شادی نمی‌آورد، عکس این هم البته صحیح نیست که هر کس فقیرتر باشد شادتر است، نه چون اساساً این‌ها با هم ارتباطی ندارند پس اگر ثروت، قدرت و شهرت شادی نمی‌دهد چه چیزی شادی می‌دهد؟ این مبنای کتابی است که نوشته‌ام، به نام شادی و زندگی، که در آن جا فرمولی ارائه داده‌ام.

$H=J-F-E$

که J معرف عواملی است که مستقیماً به شادی انسان کمک می‌کند، F معرف عوامل جسمانی است که از شادی کم می‌کند مثل گرسنگی، سوء تغذیه، درد و بیماری و E معرف عوامل احساسی است که از شادی کم می‌کند مثل حسادت و بدبینی و در عوض J معرف عواملی است که مستقیماً به شادی کمک می‌کند مثل عشق، محبت، خدمت‌گزاری کردن، امید به آینده داشتن، خیرخواه دیگران بودن، خوش‌بین بودن، سیاست‌گزاری کردن و احساس پیشرفت کردن. اتفاقاً به این‌ها عدد هم دادیم که کمیت‌پذیرشان بکنیم، من می‌توانم طبق این فرمول خودم را هر شب ارزیابی کنم و نمره بدهم؛ پس بدین ترتیب نمره‌های یک ماه در کنار هم که قرار می‌گیرند می‌بینم که نمره شادی من کم است پس باید ببینم ایراد کار کجاست، به طور مثال شاید توقع من بالاست یا حسادتم بالاست و حالا باید ببینم این‌ها را حل کنم، پس شروع می‌کنم روی خودم کار کردن و چیزی که در این کتاب پیشنهاد می‌کنم این است که حالا ببینیم ارزش‌هایی که این رذایل را کم می‌کنند در خود پرورش دهیم مثلاً توکل به خداوند. کتاب دیگری هم به نام دانشگاه زندگی دارم که هر دوی این‌ها را من در آمریکا نوشتم و به زبان انگلیسی در آن جا چاپ شدند و بعد به زبان اسپانیایی و فارسی هم ترجمه شدند. چند وقت



پیش یک خانمی از رومانی تماس گرفت می‌خواست که کتاب‌ها را ترجمه کند؛ البته نسخه‌ی فارسی کتاب‌ها غنی‌تر است به خاطر این که از اشعار و غیره هم استفاده کرده‌ام.

پس ما برای شاد زیستن روی زمین هستیم و روش شاد زیستن هم به نظر من محبت ورزیدن بی‌توقع و خدمت کردن بی‌توقع است، ارایه خدمتی است که می‌توانیم بکنیم ولی بدون ریا و توقع و هم‌چنین حذف ردایلی اخلاقی است و حذف ردایلی اخلاقی یعنی پیشه کردن تقوی.

● ارتباطتان با هم دوره‌ای‌هایتان و با دانش‌جویانتان چگونه است؟

هم دوره‌ای‌های من که خب برای زمان دانشکده فنی است و گاهی اوقات اتفاقی شاید همدیگر را ببینیم ولی برنامه خاصی نداریم و ارتباطم با دانش‌جویان هم خیلی صمیمانه است. نکته‌ای که شاید قابل گفتن باشد این است که بهترین دوستان من همیشه دانش‌جویان سابقم بوده‌اند. کتاب‌هایی می‌نویسند درباره آیین دوست‌یابی و از این قبیل چیزها، به عقیده‌ی من بهترین آیین دوست‌یابی تدریس در دانشگاه است چون آدم در این کار می‌تواند دوستان خیلی خوب پیدا کند. زمانی که دانش‌جویان دارند درس می‌خوانند محبت دارند ولی وقتی که فارغ‌التحصیل می‌شوند و می‌روند یک حالت ویژه‌تری دارند و واقعاً لطف دارند. من در آمریکا و کانادا هم خیلی درس دادم ولی هیچ‌کس را نمی‌شناسم و به قول خودشان سرویس گرفتند و رفتند. به عقیده‌ی من یکی از ویژگی‌های ایرانی‌ها و شرقی‌ها صفاست که از بزرگ‌ترین امتیازات آن‌هاست؛ در خانه ما رونق اگر نیست صفا هست، آن‌جا که صفا هست در آن نور خدا هست، واقعاً همین طور است و این صفا خیلی ارزش دارد و صفا و صمیمیتی که این‌جا در بین دانش‌جویان است آن‌جا نیست، لااقل من ندیدم.

● بالاخره شما خودتان استاد، مصفا هستید و یک هم‌چنین محیطی را فراهم می‌کنید که دانش‌جویان هم اینگونه می‌شوند.

حال من از ارتباط دیگر اساتید با دانش‌جویان خبر ندارم ولی تابستان که کلاس نداریم واقعاً دلم برای دانش‌جویان تنگ می‌شود و برایم خیلی سخت است؛ این از لطف خداست که آدم جایی کار نکند که دانش‌جویان به او این قدر محبت بورزند.

● شهید دکتر چمران به روایت دکتر بهادری نژاد

مصاحبه کننده: مرحوم محمدتقی صالحی، سیدهادی خاتمی تاریخ مصاحبه: ۸۵/۹/۸

● آقای دکتر در مورد نحوه‌ی آشنایی تان با شهید دکتر مصطفی چمران توضیح دهید.

بسم الله الرحمن الرحيم. بنده با آقای شهید دکتر مصطفی چمران در دبیرستان البرز آشنا شدم ایشان از دبیرستان دارالفنون به البرز آمده بود، من از دبیرستان خاقانی به البرز آمدم و با هم در یک کلاس بودیم، همان‌جا هم با هم آشنایی پیدا کردیم. بعد فرصتی بود چون منزل ما تقریباً در یک مسیر بود، منزل ما چهارراه حسن‌آباد بود منزل ایشان سر پولک بود به این ترتیب پیاده از محل دبیرستان البرز تا چهارراه حسن‌آباد با هم روزی دو بار، یکی ظهرها که برای ناهار منزل می‌رفتیم و یکی عصرها که از دبیرستان برمی‌گشتیم با هم صحبت می‌کردیم و من واقعاً از وجود ایشان استفاده می‌کردم و لذت می‌بردم. بعد که هر دو در دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران قبول شدیم سال ۱۳۳۱ بود، آن‌جا تحصیل‌مان را شروع کردیم و تقریباً تمام مدت با هم بودیم یعنی کلاس‌های‌مان تا آن جایی که مشترک بود پهلوی هم می‌نشستیم؛ بعد دانشگاه که رفتیم هر دو نفرمان توانستیم دوچرخه بخریم و با دوچرخه، مسیر از دانشگاه تا منزل را با هم صحبت می‌کردیم.

● آقای دکتر معذرت می‌خواهم چون دوران نوجوانی، دوران دبیرستان یک دوران خاصی است من می‌خواهم ببینم شخصیت دکتر چمران که یک قسمت آن حالا ساخته همان روزها است؛ ویژگی‌های شخصیتی ایشان در همان دوران که نشانه‌هایش بعدها در آن شخصیت بروز و ظهور پیدا می‌کند، چه چیزهایی بود این که با هم هم‌قدم و هم‌مسیر بودید؛ لطفاً در این خصوص صحبت بفرمایید.

بله از همان زمانی که من با ایشان آشنا شدم که حالا آن موقع ۱۷، ۱۸ ساله بودیم، زمانی بود که توده‌ای‌ها و حزب کمونیست در ایران خیلی سر و صدا می‌کردند، خیلی طرفدار داشتند و خیلی کمونیست‌ها تبلیغ می‌کردند، توده‌ای‌ها تبلیغ می‌کردند، حرف‌هایی هم که می‌زدند به نظر خیلی جالب می‌آمد؛ عدالت اجتماعی، از بین بردن فقر، حرف‌ها و صحبت‌های جالبی می‌کردند و خیلی هم سعی می‌کردند که در حقیقت از بین جوان‌ها، دانش‌جویان و دانش‌آموزان عضوگیری بکنند و تقریباً در دبیرستان البرز هر هفته یک ماجرای راه می‌انداختند. چون یک عده‌ای هم در همان

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد



زمان بودند که پان‌ایرانیست بودند، درست نقطه مقابل توده‌ای‌ها و این‌ها مخصوصاً درگیری ایجاد می‌کردند تا کتک بخورند و یک عده‌ای از دانش‌آموزانی که واقعاً بی‌طرف بودند، دلشان برای این‌ها بسوزد

و به سمت این‌ها جلب بشوند؛ بعد آن وقت با این‌ها صحبت بکنند و این‌ها را جذب بکنند به طوری که در طول سال تحصیلی مثلاً سال آخر دبیرستان که ما بودیم کلاس ششم دیدیم که یک عده‌ای از همان اول سال علاقه‌مند بودند یعنی آدم‌های بی‌طرفی بودند ولی آخر سال طرفدار این‌ها شده بودند و خیلی سفت و سخت، به خاطر این‌که دیدند این‌ها کتک می‌خورند دلشان برای آن‌ها می‌سوخت و جذبات می‌شدند. مرحوم شهید چمران کسی بود که می‌توانست با این‌ها بحث خیلی منطقی داشته باشد، با توده‌ای‌ها بحث منطقی داشته باشد؛ ایشان در حالی که سن‌اش هم پایین بود ولی واقعاً از همان اول یک عارف بود یعنی یک آشنایی خیلی عمیقی در ارتباط با اسلام داشت، در ارتباط با عرفان داشت.

● یک نکته‌ای را می‌خواستم بپرسم، یک جنبه سیاسی را داشتید می‌فرمودید که حالا باز ادامه می‌دهید، این رگه‌های مذهبی هم که در ایشان بود و حالا بعدها به شکل عرفان و این‌ها ادامه پیدا کرد می‌خواستم راجع به این جنبه‌ها هم صحبت بفرمایید.

از همان اول که من با ایشان آشنا شدم علاقه‌ی مذهبی و بعد عرفانی و معنوی را داشتند حالا از چه موقع در ایشان به وجود آمده آن را نمی‌دانم، حتماً از بچگی بوده و خیلی علاقه‌مند بودند که در بحث‌های مذهبی شرکت کنند یا مثلاً اگر یک فرد روحانی یک جایی منبر می‌رفت و بحث‌های عرفانی می‌کرد ایشان حتماً می‌رفت پای منبرش می‌نشست، گوش می‌کرد و استفاده می‌کرد به طوری که یکی دو بار من را هم دعوت کرد که فلان جا مثلاً آقای فلان صحبت می‌کند تو هم دوست داری بیا، من هم با ایشان می‌رفتم.

● شهید دکتر چمران به روایت دکتر بهادری نژاد

● خاطرتان هست یک موردش را مثال بزنید؟

الآن خاطرم نیست، چیزی که یادم می‌آید در مدرسه مروی تهران بود، یک آقایی صحبت می‌کرد که گفته‌هایش برایم جالب بود، نو بود ولی برای شهید چمران حتماً نو نبود، چون ایشان این مطالب و یا مطالبی شبیه این‌ها را حتماً قبلاً شنیده بودند. یکی از خاطرات دوره‌ی دبیرستانمان شرکت من در انجمن اسلامی دانش‌جویان بود؛ آن موقع ما دانش‌آموز بودیم ولی انجمن اسلامی دانش‌جویان به همت آقای مهندس بازرگان تشکیل شده بود. آقای مهندس بازرگان استاد دانشکده فنی بودند و بیشتر اعضای انجمن هم دانش‌جویان دانشکده فنی بودند، یادم می‌آید آن جلسه‌ای که من شرکت



کردم در دبستانی بود به نام دبستان نظامی که آن موقع روبروی مسجد مجد بود، در خیابان امام حالا و آن موقع خیابان سپه بود، نزدیک چهارراه حسن‌آباد مسجدی بود به نام مسجد مجد، تقریباً روبروی آن یک دبستانی بود به اسم دبستان نظامی که اولین بار جلسه‌ای که من شرکت کردم آن جلسه‌ی انجمن اسلامی دانش‌جویان در آن مدرسه در یکی از کلاس‌های درس برگزار شد و اتفاقاً برادر بزرگ‌تر ایشان عباس چمران هم حضور داشت که آن موقع عباس چمران دانش‌جوی سال اول دانشکده‌ی فنی بود و ما هنوز دبیرستان بودیم؛ بعد ایشان برادرش را هم معرفی کرد و گفت که او برادر من هست. البته خب عباس چمران با مصطفی چمران چهار سال اختلاف سنی داشتند

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

ولی عباس چمران کار می کرد یعنی کارمند وزارت پست و تلگراف بود، منتها دو سه روز مرخصی می گرفت که به درسش هم بپردازد آن جا با عباس چمران هم آشنا شدم. بعد که ما دانشکده فنی رفتیم، خب عباس چمران همیشه یک سال از ما جلوتر بود و بحث هایی که آن زمان می شد هنوز قبل از کودتای ۲۸ مرداد بود که بحث ها بین توده ای ها، کمونیست ها (پان ایرانیست ها) و علیون بود.

● زمان نخست وزیری مصدق بود یعنی بین سال های ۲۹ تا ۳۲؟

بله، زمان نخست وزیری مرحوم دکتر مصدق بود. خیلی وقت ها بحث هایی بین گروه های مختلف دانش جویی در می گرفت و بحث های سیاسی بود، خب مرحوم چمران می ایستاد گوش می کرد و بعدش اظهار نظر می کرد و واقعاً اظهار نظرش بسیار ارزنده و جالب بود که می توانست حرف آخر را بزند یا نقطه نظرهای خودش را به لحاظ دینی، مذهبی و عرفانی بیان بکند و این خیلی ارزنده بود. این ها از خاطرات دوران دانشکده فنی است که بیشترین تماسش با ما بود، چون چهار سال با هم آن جا بودیم. این بود که واقعاً ایشان فرد محبوبی بود، بچه ها همه دوستش داشتند، یادم می آید یکی از همکلاسی های ما به نام آقای تیموری از ماها مسن تر بود او هم کارمند دولت بود و مثل این که در دانشکده ی راه آهن کار می کرد ولی او هم می آمد درس می خواند و بعد مهندس شد اما یک چیزی در حدود ده سال مسن تر بود. از تمام دانش جویان دانشکده ی فنی یک نظرخواهی کرد که بهترین دوستان را معرفی کنید و آمار گرفته بود، جالب بود که مرحوم مصطفی چمران به عنوان بهترین دوست انتخاب شدند در حالی که ما دانش جوی سال دوم بودیم و خب دانش جویان سال بالاتر ایشان را نمی شناختند، دانش جویان بعد از ما هم این قدر ایشان را نمی شناختند ولی دانش جویان همکلاس ما همه با ایشان آشنا بودند همین بحث ها و صحبت ها و برخورد بسیار صمیمی و محبت آمیزی که با دانش جویان داشت باعث شد که افراد ایشان را به عنوان بهترین دوست خودشان معرفی کنند و واقعاً بهترین دوست هم بود؛ برای همه بهترین دوست بود یعنی اگر می توانست به کسی کمک بکند هیچ وقت مضایقه نمی کرد و همیشه با محبت بود خیلی با محبت و صفا و صمیمیت با افراد برخورد می کرد و همین خصوصیت بارز چمران بود. در دانشکده فنی از لحاظ درسی بسیار خوب بود، با هم همکلاس بودیم منتها من مهندسی مکانیک می خواندم

● شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

و ایشان مهندسی برق بود و زمان ما رشته‌هایی مثل مهندسی راه و ساختمان بود، مهندسی نفت بود، ایشان بهترین معدل را بین تمام دانش‌جویان شاگرد اول دانشکده فنی داشت، در زمان فارغ‌التحصیلی با شاگرد اول‌های دیگر خیلی معدلش تفاوت داشت یعنی اقلاً یکی دو نمره‌ای از بقیه بالاتر بود. سطح نمرات استادان دانشکده فنی هم پایین بود یعنی مثلاً اگر کسی از مهندسی ریاضی معدل پانزده می‌گرفت دیگر شاهکار کرده بود، از بیست و نوزده و این حرف‌ها خبری نبود، خیلی کم. البته خب بعضی‌ها خیلی این‌جور نبودند به طوری که برادر ایشان عباس چمران در درس ترمودینامیک با آقای مهندس بازرگان نمره ۲۱/۵ گرفت و این سر و صدا راه انداخت که چه طوری می‌شود از ۲۰، ۲۱/۵ بگیرند. روش به این ترتیب بود که مرحوم مهندس بازرگان درس که می‌داد انتظار داشت بچه‌ها یک جزوه خوب تهیه بکنند، جزوه‌ها را می‌دید و به آن جزوه نمره ۲ می‌داد؛ ۲ نمره به آن اختصاص می‌داد و ۱۸ هم که نمره درسش بود. مرحوم عباس چمران به قدری جزوه‌اش را قشنگ، خوش‌خط، مرتب و منظم تهیه کرده بود که مهندس بازرگان به جای این‌که به او ۲ بدهد از ۲ به او ۵ داد، بعد درسش هم ۱۶/۵ شده بود و جمعش ۲۱/۵ شد. من یادم هست نوبت ما که رسید خب مرحوم عباس چمران را همه می‌شناختند، به خاطر این نمره به خصوص ۲۱/۵ که در تمام دانشکده صدا کرد که چه طور یک نفر می‌تواند از ۲۰ بیشتر بگیرد، همه نمره‌ها پایین بود ۱۵، ۱۶ و این‌ها. بعد نوبت ما که رسید من و مرحوم مصطفی چمران هم با مهندس بازرگان درس ترمودینامیک داشتیم، ایشان امتحانش دو قسمت بود یکی امتحان کتبی و یکی امتحان شفاهی. من یادم هست در امتحان شفاهی من و مصطفی با هم بودیم، دو نفر دو نفر صدا می‌کرد تا از بچه‌ها امتحان بگیرد بعد به مصطفی گفت من به تو هم باید بیش از ۲۰ بدهم ولی چه فایده دارد بیشتر از ۲۰ که نمی‌شود رد کرد به تو همان ۲۰ را می‌دهم؛ یادش بود که سال قبل به برادرش ۲۱/۵ داده بود گفت: من به تو هم بیش از ۲۰ می‌دهم چون مرحوم مصطفی چمران هم خطش خیلی خوب بود، خیلی مرتب، منظم، خیلی هنرمند بود، به لحاظ نقاشی به لحاظ خط؛ این خاطرات دانشکده فنی که خب با هم درس می‌خواندیم. فرصت‌هایی بود که در جلسات انجمن اسلامی دانش‌جویان شرکت بکنیم و تقریباً مرتب در جلسات انجمن شرکت می‌کردیم معمولاً هفته‌ای یک جلسه داشتند؛ قبل از کودتای ۲۸ مرداد جلساتمان بیشتر بود، بعدش یک مقدار

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری‌نژاد

ممانعت ایجاد شد بعد دو مرتبه شروع شد منتهی دیگر هفته‌ای یک بار نبود، تقریباً ماهی یک بار یا هر چند ماه یک بار یک نفر سخنرانی می‌کرد. ولی در زمان‌های مختلف به مناسبت‌های مختلف دانش‌جویان دور هم جمع می‌شدند و آقای مهندس بازرگان سخنرانی می‌کردند که آن جلسات خیلی شرکت‌کننده داشت، یعنی سخنرانی‌های‌شان همیشه طرفدار داشت و بچه‌ها همیشه دوست داشتند صحبت‌هایشان را بشنوند. بعد که از دانشکده فنی فارغ‌التحصیل شدم در شهریور ۱۳۳۵ آقای مهندس بازرگان از من دعوت کردند که با ایشان همکاری بکنم و یک شرکتی داشتند به نام شرکت یاد. داستانش هم به این ترتیب بود که سال قبلش استادان دانشگاه که بر علیه رژیم فعالیت می‌کردند خب این‌ها را آقای مهندس بازرگان چندین بار زندان کرد، اخراج کرد، منفصل خدمت‌شان کرد؛ آن موقع اگر اشتباه نکنم دکتر اقبال بود البته اقبال کاری نداشت، تصمیمی بود که شاه می‌گرفت. در آن زمان مثل این که دکتر اقبال رئیس دانشگاه بود اقبال آن زمانی که ما داشتیم فارغ‌التحصیل می‌شدیم اقبال رئیس دانشگاه بود، در حالی که دوازده نفر این‌ها بازنشست شدند یا منفصل خدمت شدند و مهندس بازرگان به آن‌ها گفت دور هم جمع شویم یک شرکت درست کنیم منتها یازده نفرشان آمدند، حالا نمی‌دانم یاد هم زیاد علاقه‌مند نبود یک شرکت اقتصادی باشد، یاد معرف یازده نفر استاد دانشگاه بود. با یازده نفر استاد دانشگاه شرکت یاد درست شد که خیابان استانبول مقابل مسجد هدایت یک دفتری گرفتند که آن‌جا کارهای مهندسی می‌کردند، تسهیلات ساختمانی و کارهای دیگر. خب من رشته‌ام مهندسی مکانیک بود، مهندس بازرگان هم استاد بود و به او واقعاً ارادت داشتم یکی از بهترین استادانم بود، از اساتید خوب دانشکده فنی بود، بسیار منظم، مرتب، بسیار خوب تدریس می‌کرد، وقتی که از من دعوت کرد که با ایشان همکاری کنم خب برای من یک افتخار بود که با مهندس بازرگان همکاری کنم. روز اول مهر سال ۳۵ همکاری‌ام را در شرکت یاد با ایشان شروع کردم، بعداً آقای مصطفی چمران هم ملحق شد به شرکت یاد به طوری که هر دو تایی‌مان در شرکت یاد کار می‌کردیم. بعد حدود یک سال و نیم، دو سال طول کشید که برنامه‌ی سفرمان به خارج، بورس تحصیلی‌مان درست شد و ما هم از این بورس تحصیلی استفاده کردیم و با هم به آمریکا اعزام شدیم. آن موقع هم ما وزارت فرهنگ داشتیم دانش‌جویان زیر نظر وزارت فرهنگ بودند. بورس وزارت فرهنگ به ما تعلق گرفت

● شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری‌نژاد

منتها آن زمان آن‌هایی که رشته‌های مهندسی بودند را به آمریکا اعزام می‌کردند و مثلاً آن‌هایی که رشته‌های علوم بودند به انگلستان. ما رشته‌مان مهندسی بود و به آمریکا اعزام شدیم ولی در آمریکا در یک دانشگاه نبودیم، ایشان رفتند به ایالت تگزاس، برادر بزرگ‌ترشان عباس چمران هم سال قبل از ما از همین بورس تحصیلی استفاده کرد، ایشان هم شاگرد اول شد ایشان تگزاس بود، مصطفی هم رفت تگزاس؛ من رفتم دانشگاه ویسکانسین. با هم از این‌جا رفتیم در مسیرمان رسیدیم آلمان و دو شب آن‌جا توقف داشتیم بعد هم رفتیم نیویورک و چند روز آن‌جا بودیم سپس به شیکاگو رفتیم و در آن‌جا از هم جدا شدیم ایشان رفت تگزاس و من هم رفتم دانشگاه ویسکانسین، ولی با هم در تماس مکاتباتی بودیم. آن موقع‌ها رسم بود و خیلی ارزان‌تر بود که کارت پستال بفرستیم، تبر خیلی کمی می‌خواست تقریباً هفته‌ای یک کارت پستال مبادله می‌کردیم؛ متأسفانه این کارت‌ها را من نگه نداشتم.

● در مکاتباتان به غیر از احوالات شخصی چیزهای دیگر هم نوشته می‌شد؟

بله بحث سیاسی هم می‌شد. ایشان از دانشگاه تگزاس فوق لیسانسش را گرفت رفت دانشگاه کالیفرنیا در برکلی، من هم از دانشگاه ویسکانسین که فوق لیسانسم را گرفتم رفتم یک دانشگاه دیگر به نام ایلی‌نویز منتها دیگر از هم دور بودیم، چون سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) ایشان در همان برکلی ازدواج کردند. سال ۴۰ ازدواج کردند چون سال ۴۱ که من رفتم ایشان را دیدم در آن زمان یک دختر کوچکی به نام روشن داشتند، آن موقع داشت دکترایش را تمام می‌کرد من هم دانش‌جوی دکتر بودم ایشان هم دانش‌جوی دکتری بودند و از من زودتر تمام کردند. خیلی خوب درس خواندند، پایان‌نامه خوب، نمره خوب و تحقیق خیلی خوب و جاهای مختلف بعد از این‌که دکترایش را می‌گیرد از دانشگاه‌ها، شرکت‌ها و مؤسسات می‌آیند مصاحبه می‌کنند تا بهترین‌ها را استخدام بکنند، ایشان از چند جا پیشنهاد کار داشت؛ یکی از دانشگاه‌های جنوب آمریکا بود حالا اسمش خاطرم نیست به ایشان پیشنهاد کرده بود که استاد تمام شود، یعنی دانشگاه‌ها می‌توانند برای این‌که کسی را جلب کنند، رئیس دانشگاه این اختیار را دارد که به کسی استاد تمامی بدهد. این‌جا معمولاً ما با استادیار شروع می‌کنیم و باید چند سال بماند بعد دانشیار بشود، بعد چند سال

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری-ژاد

بماند استاد بشود. آن جا هم به خاطر این که ایشان را جذب کنند و حقوق بیشتری به ایشان بدهند به ایشان استاد تمام پیشنهاد کردند منتها ایشان با استاد راهنمای تزش مشورت کرد و استاد راهنمای تزش به او گفت که تو هر جا می توانی وارد دانشگاه بشوی. یک پیشنهاد کار هم از یک laboratory داشت یک مرکز تحقیقاتی در جنوب شرق آمریکا هست به نام بل، مؤسسه‌ی بل که در زمینه‌ی تلفن و communication و این‌ها در حقیقت تحقیق می‌کنند از آن جا هم یک پیشنهاد کار داشت و آن جا را انتخاب کرد، از کالیفرنیا که جنوب غرب آمریکا هست رفت شمال شرق آمریکا در نیوجرسی و من سال آخر دکترایم که بودم رفتم آن جا یک برنامه‌ای بود ایشان را دیدم و در یک جلسه سیاسی کنفرانسی بود که آن‌هایی که مخالف رژیم شاه بودند جلسه داشتند؛ حالا همه‌شان مذهبی نبودند، ملی بودند و غیره، ولی آن چیزی که آن‌ها را جمع کرده بود آن وجه مشترک مخالفت با رژیم شاه بود؛ کنفدراسیون نبود، بیشترشان ملی بودند، ملی‌گراها بودند ولی خب مذهبی هم در آن‌ها بود آن جا بحث بود و صحبت و این‌ها خیلی جالب بود در حالی که جلسه خیلی



بزرگی بود صحبت خیلی زیاد می‌شد، چمران در تمام مدت ساکت بود و گوش می‌کرد، آخر نظر خودش را داد و این نظر واقعاً ساعد بود، خوب می‌توانست تجزیه و تحلیل بکند، خوب فکر بکند و افراد را قانع بکند که خب حالا چه کار باید بکنیم. در همان Bell laboratories که بود بیشتر وقتش صرف فعالیت‌های سیاسی بر علیه رژیم سلطنتی می‌شد و دیگر نتوانست در Bell laboratories بماند، برگشت و دوباره به همان کالیفرنیا رفت.

من دو مرتبه ایشان را در شیکاگو دیدم چون یک برادر دیگرشان در شیکاگو کار می‌کرد به نام

● شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری‌نژاد

مرتضی چمران. ایشان را دیدم و ایشان برگشت به کالیفرنیا، در برکلی بود آن‌جا کار می‌کرد منتها کار دانشگاهی دیگر نداشت یعنی عضو هیأت علمی دانشگاه کالیفرنیا نبود ولی در همان شهر برکلی کار می‌کرد. آقای دکتر سعید سهراب‌پور رئیس دانشگاه ما آن زمان، زمان دانش‌جویی دکتر سهراب‌پور در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی بود که مرحوم دکتر چمران هم آن‌جا بودند و کار می‌کردند. به هر حال من بعد از دکترایم، دو سال تدریس کردم و برگشتم شیراز، دیگر ما با هم مکاتبه نداشتیم، متأسفانه به خاطر جریانات سیاسی مکاتبه نداشتیم از دوران نوجوانی این اولین بار بود که تماسمان قطع شد، من که به ایران آمده بودم، شیراز که بودم دیگر نمی‌شد تلفن که نمی‌شد کرد. آن موقع تماس مکاتباتی نداشتیم تا این‌که من برای فرصت مطالعاتی به آمریکا رفتم سال ۱۳۵۰ بود، آن موقع مرحوم مصطفی چمران هنوز در کالیفرنیا بود که با ایشان تماس گرفتم اتفاقاً آن موقع بود که می‌خواست به لبنان برود یعنی ایشان در سال ۱۳۵۱ آن جوری که در خاطرم هست با خانواده‌اش رفت لبنان، آن موقع چهار تا بچه داشت، یک دختر و سه تا پسر. آشنایی من با دکتر سهراب‌پور خودمان در یک جلسه‌ای بود که دکتر چمران با دوستان دیگر ترتیب داده بود که من هم آن‌جا به عنوان به اصطلاح Visitor در جلسه بودم به هر حال آن‌جا با دکتر سعید سهراب‌پور آشنا شدم و مرحوم دکتر قندی، ایشان هم دانش‌جوی دکتری بودند، آن‌جا با هم آشنا شدیم و بعد مرحوم چمران دیگر رفتند به بیروت، رفتند لبنان، یعنی همان فعالیت‌هایی که در لبنان داشتند و باز هم تماس مکاتباتی‌مان تقریباً قطع شد. تقریباً قبل از این‌که فرصت مطالعاتی بروم یکی دو سال آمریکا تدریس می‌کردم سال ۱۳۴۳ دکترایم را گرفتم و تا سال ۱۳۴۵ در آمریکا تدریس می‌کردم در این فاصله که آمریکا بودم با ایشان تماس داشتم، ایشان را یا از طریق مکاتبه یا از طریق ملاقات حضوری می‌دیدم. بعد که من آمدم شیراز سال ۴۵ دیگر تماس ما قطع شد و تقریباً تا سال ۵۰ که برای فرصت مطالعاتی به آمریکا رفتم با ایشان تماسی نداشتیم.

● روحیاتشان در آن‌جا چه طور بود؟

خیلی خوب بود یعنی تقریباً تمام هم و غمش و وقتش صرف مبارزات سیاسی با شاه و رژیم شاه می‌شد در دانشگاه هم توانسته بود بچه‌های مسلمان و ملی را جمع کند.

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

● آن موقع دیگر بورس نبود؟

نه، دیگر آن موقع ایشان بورس نداشت، یعنی درسش تمام شده بود و کار می‌کرد منتها خیلی معتقد بود که آدم وقتی که صرف می‌کند مفید باشد و به نظر من این نکته خیلی مهمی در زندگی است. بعد هم تشخیص داد بهترین کاری که می‌تواند بکند آن هست و بعد رفت لبنان که جریان لبنان را خوب می‌دانید، در آن‌جا مدرسه حرفه‌ای درست کرد و آن‌جا کار می‌کرد، بعد هم که خب پیروزی انقلاب و به ایران آمد. یک نکته‌ای که مهم است و من خیلی جاها در این زمینه بحث کردم این هست که ما در پیشگاه خداوند مسؤول هستیم که در هر زمان و مکان نه تنها کار خوب بکنیم بلکه بهترین کاری که می‌توانیم بکنیم؛ نمونه‌های خیلی بارزش امامان ما هستند در زندگی‌شان در آن زمان، بهترین کاری که می‌توانستند بکنند به عنوان یک مثال خیلی ساده حضرت امام حسن (ع) با معاویه صلح کردند و برادر ایشان حضرت امام حسین (ع) با یزید جنگید، نمی‌شود گفت که ایشان اشتباه کرده نه حضرت امام حسن تشخیص دادند که در آن زمان بهترین کار آن است، حضرت امام حسین هم تشخیص دادند که در آن زمان بهترین کار آن است؛ می‌توانستند هر دو نفرشان کار دیگری بکنند ولی تشخیص دادند که بهترین کار آن است. حالا آن‌ها امامان ما بودند ولی بزرگانی که ما با آن‌ها آشنایی داشتیم مثل شهید چمران و مرحوم شریعتی آن‌ها هم تشخیص دادند که بهترین کاری که می‌توانند بکنند چه هست و آن کار را کردند. حالا مرحوم شهید چمران رشته‌اش مهندسی برق بود ایشان می‌توانست هر دانشگاهی برود تدریس بکند، می‌توانست هر آزمایشگاه تحقیقاتی برود آن‌جا تحقیق بکند و یقیناً موفق هم بشود خیلی هم موفق بشود چون واقعاً از نظر تحصیلات و معلومات خیلی خوب بود و همان‌طور که گفتم دانشگاه‌ها برای این‌که استخدامش بکنند حاضر بودند (کارمند) معمولی‌شان را زیر پا بگذارند و به ایشان پیشنهاد استخدام خیلی بالا بدهند که جذب بشود بیاید در مرکز تحقیقاتی Bell کار بکند ولی همه این‌ها را ول کرد رفت لبنان که بشود رئیس یک مدرسه حرفه‌ای که به بچه‌ها یاد بدهد مثلاً کارهای فنی بکنند. بعد هم وقتی انقلاب اسلامی پیروز شد آن‌جا را ول کرد آمد ایران چون فهمیده بود که این‌جا بهتر می‌تواند کار بکند تا آن‌جا. این‌جا هم که آمد حالا ممکن است یادتان باشد اوایل انقلاب ایشان به عنوان نماینده مجلس انتخاب شد ولی مجلس نرفت، به عنوان وزیر دفاع در زمان مرحوم مهندس

● شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری‌نژاد

بازرگان انتخاب شد می‌توانست به عنوان نماینده مجلس و وزیر خدمت بکند ولی وقتی جنگ در گرفته بود با مشکلاتی که داشتیم تشخیص داد که بهترین کار این هست که هر دو تای این‌ها را رها کند در حالی که این کارها خوب بودند؛ بهترین کار این بود که برود جبهه و آن‌جا مبارزه بکند که همه در جریانش بودند. به نظر من یک درس بسیار مهم زندگی همین است که انسان سعی بکند در هر زمان تشخیص بدهد که بهترین کاری که می‌تواند در آن زمان و مکان بکند چه هست، همان کار را بکند. بهترین نمونه معاصر ما شهید چمران است در حالی که درس خیلی خوب خوانده بود و می‌توانست هر دانشگاهی که بخواهد، هر جای دنیا تدریس بکند هر مرکز تحقیقاتی تحقیق بکند، تشخیص داد که آن کاری که کرد بکند و آخرینش این بود که در جبهه وارد بشود و بجنگد و آخر سر هم شهید شود. شهید چمران از نظر شخصیتی واقعاً بی‌نظیر بود، از نظر معلومات و این‌ها که خب حالا می‌شود گفت که دیگران هم بوده‌اند که معلومات درسی‌شان خوب بوده مثلاً در دانشگاه تهران که درس خوانده‌اند شاگرد اول شده‌اند یا به هر حال درس‌شان خوب بوده ولی ایشان نه تنها در درس خوب بود شاگرد اول بود بلکه از نظر شخصیتی بی‌نظیر بود از نظر اعتقادات عرفانی و مذهبی بی‌نظیر بود، از همه نظر بی‌نظیر بود یعنی از تمام جهات انسان بی‌نظیری بود. برای من یک افتخار بود که با ایشان از زمان دبیرستان هم‌کلاس بودم بعد در دانشگاه و بعد هم در عرصه‌های مهم‌تر با هم آشنا باشیم تا زمانی که ایشان شهید شدند. خلاصه ارزش دارد که جوانان ما زندگی ایشان را بیشتر مطالعه بکنند، بیشتر تأسی بکنند، وقتی ببینند واقعاً همان طور که شهید چمران در هر زمان تشخیص داد که بهترین کار چه هست ما هم جوان‌هایمان تشخیص بدهند که در هر زمان و مکان بهترین کار چه هست و آن را انجام دهند فقط اکتفا نکنند که حالا آن‌هایی که مثلاً خارج می‌روند حالا اسمش را گذاشته‌ایم فرار مغزها یا مهاجرت یا هر اسمی که می‌خواهیم بگذاریم بالاخره یک عده‌ای دنبال این هستند که زندگی مرفهی داشته باشند، مرفه بد نیست و آیا آن‌هایی که به خارج می‌روند، می‌روند آن‌جا کار می‌کنند یک عده درس می‌خوانند که خب می‌روند درس بخوانند ایرادی نیست باید رفت و علم را هر جایی که هست آموخت ولی آن‌هایی که کشور را رها می‌کنند مثلاً آمریکا یا کانادا زندگی می‌کنند به چه خاطری می‌روند آن‌جا؟ به خاطر این که زندگی مرفه‌تری داشته باشند؟ آیا زندگی مرفه‌تر هدف آفرینش

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

هست؟ ما روی زمین هستیم که فقط مرفه زندگی کنیم؟ چقدر این رفاه و آسایش به ما آرامش می‌دهد؟ من معتقدم که ما برای شاد زیستن روی زمین هستیم، رفاه و آسایش و برخورداری از چیزهایی که امروزه داریم زندگی ما را آسان‌تر می‌کند انصافاً برای ما شادی نمی‌آورد ما باید دنبال بیشینه کردن شادی طول عمرمان باشیم که آن به نظر من هر کسی باید برای خودش تشخیص بدهد که کجا باشد و چه کار بکند که این شادی طول عمرش بیشینه شود. حالا من در این زمینه کتاب شادی و زندگی را نوشته‌ام و چند جا هم در این باره صحبت کرده‌ام بگردیم ببینیم چه کار می‌توانیم بکنیم از حالا تا پایان عمرمان که شادی روز به روز، شادی‌مان را چطوری اندازه بگیریم و منحنی تغییرات این شادی را بر حسب زمان رسم کنیم، چه کار بکنیم که سطح زیر منحنی تغییرات شادی بر حسب زمان ماکزیمم شود، بیشینه شود هر کسی باید برای خودش این تشخیص را بدهد و این راه را دنبال بکند.

● آقای دکتر زمانی که خبر شهادت ایشان به شما رسید شما کجا بودید؟ چه

جوری خبر رسید؟ توسط چه کسی؟

آن موقع کانادا بودم، مادرم به کانادا زنگ زد و به من خبر داد خب خیلی ناراحت شدم، من آن موقع برای فرصت مطالعاتی به دانشگاه واترلو رفته بودم، از دانشگاه شیراز رفته بودم خیلی ناراحت شدم و بالاخره دوست بسیار عزیزی را از دست دادم ولی می‌دانستم کاری که ایشان کرده کار صحیحی بوده و وقتی که اقدام کرده حتماً این ریسک را پیش‌بینی می‌کرده است، بالاخره کسی که جبهه می‌رود و به آن ترتیب می‌جنگد خطر شهید شدن و کشته شدنش خیلی زیاد هست پیش‌بینی می‌کرده، ولی حاضر بوده جان خودش را به خاطر عقیده‌اش، به خاطر نظامی که شروع شده بود، نو بود و گسترش پیدا کرده بود به خطر بیندازد. خیلی ناراحت شدم و از طرف دیگر زندگی که با ایشان داشتم، تماس‌هایی که با ایشان داشتم بیشتر برای خودم یک سعادت می‌دانستم که خداوند من را با ایشان آشنا کرد که بتوانم از ایشان استفاده بکنم.

● شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

● ممنون آقای دکتر، اگر فرمایش دیگری دارید بفرمایید.

عرضی ندارم؛ راجع به فرار مغزها اشاره کردم من از واژه فرار مغز خوشم نمی‌آید چون این‌ها که می‌روند مغز متفکر مملکت ما نیستند که منحصر بفردند، تحصیل کرده‌اند یا تحصیل هم نکرده‌اند



خیلی‌ها می‌روند آمریکا می‌مانند تحصیلاتی هم ندارند شما مثلاً الآن بروید شهر لس‌آنجلس ایرانی آن‌جا خیلی زیاد هست همه‌ی این‌ها استاد دانشگاه نیستند عده زیادی‌شان کاسبند، بقالی دارند، پمپ بنزین دارند، تعمیرکار هستند کارهای این طوری هم دارند. این‌هایی که رفته‌اند مغز متفکر کشور ما نبوده‌اند، رفته‌اند

آن‌جا زندگی آسان‌تری داشته باشند، مرفه‌تر زندگی کنند. ما استاد دانشگاه هم داریم که آن‌جا دارند درس می‌دهند ولی بیشتر اسمش را مهاجرت بگذاریم بهتر است، مهاجرت این‌ها به خارج از کشور، تا بگوییم فرار مغزها، عده‌ای مهاجرت کرده‌اند به خاطر رفاه، به خاطر آسایش به هر دلیلی که خودشان می‌دانند، عده‌ای هم رفته‌اند و برگشته‌اند، همه‌ی اساتید دانشگاه ما می‌توانستند در آمریکا بمانند چرا نماندند؟ عشق به وطن بوده، ما اگر بتوانیم این عشق به وطن را، افتخار به ایرانی بودن را تقویت بکنیم به این ترتیب تمام آن جاذبه‌هایی که آدم ممکن است در غرب، در آمریکا و کانادا داشته باشد به لحاظ زندگی، به لحاظ احساس پیشرفت کردن، این‌ها را می‌تواند کنار بگذارد بیاید به وطنش خدمت بکند چون عاشق وطنش هست. این عشق را ما بایستی پرورش بدهیم، افتخار بکنیم که ایرانی هستیم، این را اگر ما در دانشگاهمان پرورش بدهیم، این مهاجرت ایرانی‌ها به خارج کمتر می‌شود. البته من کاملاً موافقم که برای تحصیل باید رفت هر جا که مناسب هست، به نظرم آمریکا بیشترین تولید علم را در جهان دارد، از نظر علم و تکنولوژی بی‌نظیر است باید رفت علم را فرا گرفت ولی برگشت ایران و به کشور خدمت کرد مگر این‌که کسی این‌جا ببیند و قشش دارد تلف می‌شود، هیچ کاری نمی‌تواند بکند که خیلی بعید است به هر حال می‌توانیم منشاء اثر باشیم و با کمال عشق و علاقه کار کنیم و شادی‌مان را در خدمت‌گذاری به افرادی که بیشترین

● شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

وجه اشتراک را با آن‌ها داریم جستجو کنیم چون یکی از عوامل شادتر زیستن خدمت بی ریا ارایه دادن است، ما بیاییم به افرادی که بیشترین وجه اشتراک را با آن‌ها داریم و در دنیا هستند سعی کنیم به آن‌ها مؤثرترین خدمات را عرضه کنیم.



دکتر امیر حسین جھانگیر

دانشکده

مهندسی کامپیوتر و
فناوری اطلاعات

۱۳۶۸

سال ورود

دکتر امیر حسین جھانگیر

مصاحبه کننده:
مرحوم محمد تقی صالحی،
احسان کریمی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۳/۲۱

من تمام تحصیلاتم را در فرانسه گذراندم؛ مهندسی برق را در فرانسه گرفتم، مهندسی برق پیوسته‌ای بود که فوق لیسانس داشت، یک فوق لیسانس دیگر در زمینه اتوماتیک انفورماتیک را در فرانسه گرفتم و دکتر را هم از همان جا گرفتم؛ در شهریور سال ۱۳۶۸ بلافاصله پس از اخذ مدرک دکترای خود از دانشگاه انستیتوی ملی علوم کاربردی فرانسه در رشته کامپیوتر یا انفورماتیک صنعتی، وارد این دانشگاه شدم و در دانشکده مهندسی کامپیوتر استخدام شدم و از آن موقع تاکنون مشغول به کار هستم....

● جناب آقای دکتر برای اولین سؤال لطفاً بیوگرافی خود را از ابتدا بیان کنید.

بسم الله الرحمن الرحيم، ممنون هستم که این فرصت را در اختیار بنده قرار دادید که راجع به فعالیت‌های چند سال گذشته‌ام در دانشگاه و خاطرات تلخ و شیرینی که داشته‌ام و آن چیزی که من از دانشگاه استنباط کرده‌ام خدمتتان مطالبی را بگویم.

من در شهریور سال ۱۳۶۸ بلافاصله پس از اخذ مدرک دکترای خود از دانشگاه انستیتوی ملی علوم کاربردی فرانسه در رشته کامپیوتر یا انفورماتیک صنعتی در زمینه پردازش موازی





و مدارهای پیشرفته، وارد این دانشگاه شدم و در دانشکده مهندسی کامپیوتر استخدام شدم و از آن موقع تاکنون مشغول به کار هستم. آن موقع وقتی من وارد دانشگاه شدم، حتی نمی‌دانستم دانشکده کامپیوتری وجود دارد، یعنی اول رفته بودم دانشکده برق و آن‌جا ابراز تمایل کرده بودند که من را استخدام کنند، بعداً از زبان یکی از همکارهای آن‌جا که داشتند با هم صحبت می‌کردند شنیدم و فهمیدم که دانشکده کامپیوتری هم هست. گفتم بروم یک سری بزنم ببینم آن‌جا چه هست، رفتم آن‌جا، شاید جالب باشد برایتان که تعداد عضو هیأت علمی‌شان بسیار اندک بود، تعداد کسانی که دکترا داشتند در حد دو سه نفر بیشتر نبود. لذا هم به لحاظ تمایل زیاد و اشتیاق مدیریت وقت آن‌جا مهندس معینی و هم برای این که دانشکده رشد بکند و هم به لحاظ این که احساس کردم به زمینه کاری من خیلی نزدیک است در آن دانشکده استخدام و مشغول به کار شدم، منتهی چون مشکلات عدیده‌ای آن‌جا بود، رفع این مشکل‌ها سال‌ها طول کشید و دانشکده مهندسی کامپیوتری که الآن می‌بینید، با آن موقع بسیار تفاوت دارد. جالب است بدانید آن موقع که ما استخدام شدیم، دانشکده مهندسی کامپیوتر در منتهی‌الیه جنوب غربی دانشگاه کنار مسجد واقع بود، همان طبقه بالا که الآن گروه فلسفه علم و بخشی از دانشکده عمران، گروه حمل و نقل آن‌جا مستقر است. آن موقع دانشکده‌ی ما شاید در حد پنج، شش تا اتاق بیشتر نداشت، بخشی از دانشکده در اختیار جهاد دانشگاهی بود، بخشی از آن در اختیار مرکز محاسبات بود، بخشی از آن در اختیار وزارت نفت بود و واقعاً یک چیز عجیبی بود و آن‌جا مثل یک کاروانسرای بود که هر کسی یک غرفه‌ای داشت. کلاس‌های اختصاصی دانشکده کامپیوتر که حالا خاص دانشکده بود سه تا کلاس بیشتر نبود ک ۱، ک ۲، ک ۳ همانند الف ۱، الف ۲ ... که هست، اتاق‌های بسیار محقر و یکی از آن‌ها خصوصاً در جوار خیابان آزادی قرار داشت و سر و صدای بسیار زیادی بود که نامه‌های من به ریاست وقت دانشگاه دکتر صالحی هست که بارها گله می‌کردیم که این شرایط مناسب نیست. به هر حال بعضی از این اتاق‌ها را با ملایمت، بعضی‌هایش را با حالت جیمزباندبازی، شاید باور نکنید، مثلاً از پنجره یکی را فرستادیم قفل را عوض کرد و خلاصه با هر لطایف‌الحیل بود تصاحب کردیم و این دانشکده را توانستیم به تعریف واقعی‌اش برسانیم و یک طبقه را بالاخره خاص دانشکده بکنیم. من همان اوایل باز به دلیل قلت نیروهایی که آن‌جا بود، شاید چند ماه نگذشته بود که معاون آموزشی دانشکده و سپس برای نزدیک به چهار سال، رئیس دانشکده شدم و در اواخر، یعنی دو سال آخر هم رئیس مرکز محاسبات بودم و در نتیجه کار ما آن موقع زیرسازی دانشکده بود. بعد از آن هم همکاران دیگری، مسؤولیت‌های دیگر دانشکده را پذیرفتند و دانشکده آرام آرام شکل گرفت؛ به هر حال تأسیس دانشکده کامپیوتر به سال ۶۶ برمی‌گردد و من در واقع از دو سال بعد به دانشکده پیوستم و از آن زمان تا به حال مشغول به کار هستم. الآن هم الحمدا... در دانشکده تعداد هیأت علمی و تعداد اساتید، دانشیارها و استادیارها زیاد شده است و توانسته به عنوان یک دانشکده‌ی با هویت و با وجود فعالیت بکند. نکته جالب توجه این است که دانشکده کامپیوتر با



وجود جوانی‌اش خدمات بسیار زیادی به دانشگاه کرده است هرچند متأسفانه حشش را خوب ادا نکرده‌اند، بهتر است بدانید طی همین چند سال گذشته، دانشکده کامپیوتر بود که بانی این مسابقات روبوکاپ در ایران شد و این حرکت عظیم را در کشور راهاندازی کرد، به گونه‌ای که الآن در بسیاری از مدارس که فعالیت‌های روباتیک انجام می‌شود بانی‌اش دانشکده ما بود که همکاران متعددی از جمله دکتر جم‌زاد و دیگران کمک کردند. تقریباً هر لیگ این روباتیک را که ما وارد شدیم، سال بعدش دانشگاه‌های دیگر آمدند و در این زمینه فعالیت کردند که خود من حدود دو سال مسؤول تیم روبات امدادگر دانشگاه بودم که موفق شدیم سال اول در آمریکا مقام نخست را کسب کنیم و یک روبات ده هزار دلاری جایزه بگیریم که البته این هم باز خاطرات تلخ و شیرین بسیار دارد که اگر خواستید برایتان نقل می‌کنم. الآن البته دانشکده با فعالیت‌های

زیادی که کرده و شور و نشاطی که دارد به هر حال به عقیده من ویژگی دانشگاه، ترکیب این نیروهاست که باعث رشد و تعالی شده است و در همان بازدیدی که دو سه سال قبل مقام معظم رهبری از دانشگاه داشتند، فکر کنم یکی از این چیزهایی که بازدید کردند، همین روبات‌هایی بود که دانشگاه ما ساخته بود، یعنی وجهه و اعتبار خوبی را ما توانستیم از قیل این فعالیت، از قیل مسابقات ACM و از قبل یک مسابقه‌ای که ما برای



بازدید مقام معظم رهبری از نحوه عملکرد تیم روباتیک دانشگاه

صنعتی شریف در مسابقات جهانی - آبان ماه ۱۳۷۸

بار اول در کشور شروع کردیم به دست بیاوریم. ما برای بار اول در کشور و حتی در منطقه، اولین مسابقه ملی طراحی سخت‌افزار به کمک FPGA را راهاندازی کردیم، یعنی طراحی IC را به مسابقه گذاشتیم، چیزی که جزو تخصص‌ها و زمینه‌های انحصاری آمریکا و یا جهان غرب به شمار می‌رود و خوشبختانه خیلی استقبال خوبی شد، منتهی بعدش چون اسپانسر نداشتیم به مشکل برخوردیم. جالب است که یک خاطره تلخ در این زمینه برای شما تعریف کنم؛ ما آخر مسابقه به برندگان سکه طلا جایزه دادیم، بعداً از قسمت ذیحسابی ایراد گرفتند که نمی‌توانیم اسناد سکه‌های شما را تسویه کنیم، باید شما بروید معادل ریالی آن را از دانش‌جویانی که به آن‌ها سکه داده‌اید رسید بگیرید تا ما این را تسویه کنیم. یعنی در واقع خیلی ماجراهای عجیب و غریب در این راستا رخ داده است، حال آن که اگر به کسی جایزه می‌دهند، نمی‌گویند مثلاً نود هزار تومان رسید جایزه‌ات را بده! ضمن این که آن رسید سکه را ممکن است بدهد، نه رسید پولش را. به هر حال من فکر کنم الآن دانشکده در فرم هست؛ ما شاید قریب به پانصد میلیون تومان، برای چندین آزمایشگاه طی سال‌های اخیر کمک بلاعوض توانستیم از وزارت صنایع، مخابرات و جاهای دیگر اخذ کنیم و آزمایشگاه اتوماسیون روباتیک، آزمایشگاه



پردازش‌های موازی، آزمایشگاه شبکه و ارتباطات داده، آزمایشگاه FPGA و VLSI را به کمک صنایع مختلف، توانستیم راه‌اندازی کنیم. برای خود مسابقات روبوکاپ هم شاید قریب به دویست سیصد میلیون تومان، خود ما دوندگی کردیم و پول جذب کردیم، هر چند نامه‌اش را رئیس دانشگاه امضاء می‌کردند، ولی اکثر کارهایش را خود ما انجام دادیم و توانستیم این عایدات را نصیب دانشگاه بکنیم. من آینده دانشکده خودمان را خوب می‌بینم ولی برای آینده دانشگاه نظرم چیز دیگری است و فکر می‌کنم برای آن باید فکرهای دیگری کرد.

● آیا لیسانس را این‌جا گرفتید؟

نه من تمام تحصیلاتم را در فرانسه گذراندم؛ مهندسی برق را در فرانسه گرفتم، مهندسی برق پیوسته‌ای بود که فوق لیسانس داشت، یک فوق لیسانس دیگر در زمینه‌ی اتوماتیک انفورماتیک را در فرانسه گرفتم و دکترایم را هم از همان‌جا گرفتم؛ تقریباً بدون وقفه به جز یک سال که فرصت مطالعاتی رفتم و یا زمانی که به دوشم مسؤولیت اجرایی گذاشتند، یعنی یا رئیس دانشکده یا معاون آموزشی یا معاون تحصیلات تکمیلی یا مسؤول گروه بودم. کلاً در ایران یا در دانشگاه، احساسم این است که هرکس که مسؤولیت‌پذیر باشد به او مسؤولیت می‌دهند، یعنی هر کس که بار می‌کشد به دوشش بار می‌گذارند.

● ممتاز بودن شریف بین دانشگاه‌های دیگر چه رمزی دارد؟

حقیقت این است که ما در همه چیز ممتاز نیستیم، به هیچ وجه، من فکر می‌کنم یک روحیه‌ی خوبی در شریف است، روحیه تعالی و بهترین بودن، حالا چه در دانش جویان، چه در اساتید که همه دلشان می‌خواهد جزء بهترین‌ها باشند و در پی نوآوری هستند و از این جهت، همفکری و همدلی زیاد است. همه می‌خواهند بهترین باشند و خب الحق و الانصاف، به جز بنده همگی جزء بهترین‌ها هستند و این از جهت علمی یک امتیاز است؛ دانش جویانی که این‌جا می‌آیند و اساتید جزء بهترین‌ها هستند، به قول فرانسوی‌ها سر خامه این‌جاست، یعنی خامه‌ی شیر کنکور؛ یعنی رتبه‌های اول کنکور، بهترین‌ها می‌آیند این‌جا و اکثراً هم اساتیدی که این‌جا هستند جزء بهترین‌ها هستند از نظر تعداد مقاله، تعداد کتاب و ... کارهایشان جزء بهترین‌هاست و این یک امتیاز خیلی واضح است. منتهی من فکر می‌کنم چیزی که شاید نشود آن را امتیاز تلقی کرد این است که خیلی از دانش جویانی که این‌جا می‌آیند، البته بسته به رشته‌ی درسی به خصوص در رشته کامپیوتر، اکثریت واقعاً می‌خواهند خارج بروند یعنی به قصد ماندن و خدمت به کشور انگار نمی‌آیند درس بخوانند. در نتیجه اصلاً تمام برنامه‌ریزی درسی، مراجعه به استاد، پروژه‌ها و خیلی از کارها به نظر می‌آید به هدف رفتن به خارج است البته رفتن

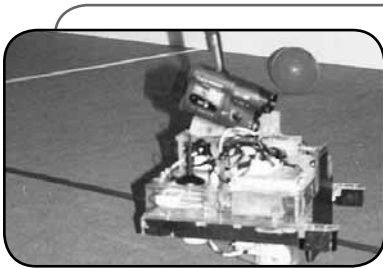


به خارج فی نفسه بد نیست ولی به شرط این که به هدف خدمت به کشور و مسلمان‌های جهان باشد. من احساس می‌کنم در این جهت فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های دیگر در کارهای بیرون، در صنعت، در حرف مختلف، بیشتر از ما فعال هستند خصوصاً در رشته کامپیوتر. یعنی در این رشته، خیلی زیاد فارغ‌التحصیل در صنعت نمی‌بینید، خیلی کم هستند و احساس می‌کنم دانشگاه ما با هدف تربیت نیروی متخصص برای داخل کشور فعال نیست، بیشتر ما برای خارج از کشور تربیت کردیم. یک برهه‌ای از سال که در بعضی از سال‌ها دو بار اتفاق می‌افتد، یک دفعه صف می‌کشند و هر کدام شش تا، ده تا recommendation از من می‌خواهند که می‌خواهیم برویم خارج، یا لا برای ما توصیه‌نامه بنویس. آن موقع ما می‌شویم ماشین امضاء برای توصیه‌نامه، همین جور پشت سر هم، ده‌ها توصیه‌نامه که این‌ها خارج بروند. در نتیجه گاهی آدم احساس پوچی می‌کند؛ به من چه مربوط است بهترین دانش‌جوی کشور را تربیت کنم و دو دستی تحویل خارجی‌ها بدهم و آن‌ها سریع این را جذب کنند که نوعاً دانش‌جویانمان در دانشگاه‌های خیلی خوب جذب می‌شوند. دوم این که من فکر می‌کنم خیلی از تحقیقات که در دانشگاه باید صورت بگیرد، باید برای رفع نیاز صنعت کشور باشد؛ اسم این دانشگاه، دانشگاه صنعتی شریف است، ولی شما ببینید در چند تا از پروژه‌های صنعتی کشور دانشگاه ما نقش ایفا می‌کند، دانشگاه‌های دیگر، خیلی بیشتر از ما فعال هستند و خیلی جاها می‌بینیم که برای رفع نیاز صنعت، رفتند و کارهایی کردند؛ یک خرده غرور و متأسفانه گاهی نخوت در این دانشگاه بالاست. خیلی از اساتید دانشگاه شریف برای خودشان نقش تربیتی قائل نیستند و وظیفه خودشان را صرفاً آموزش علمی می‌دانند، حال آن که مگر امام نگفتند که دانشگاه کارخانه آدم‌سازی است؛ من فکر می‌کنم اساتید می‌توانند یک الگوی خوب برای دانش‌جویان باشند که دانش‌جویان ببینند می‌توانند یک فرد علمی و فرهیخته و برجسته شوند و در عین حال به کشورشان خدمت کنند. البته مشکل خاص دانشگاه ما نیست، در مجموع دانشگاه‌های ما الگوسازی برای نسل جدید نمی‌کنند و خیلی از دانش‌جویان نسل جدید الگویی ندارند، یعنی نمی‌دانند اصلاً الگوشان چه کسی باید باشد، ضمن این که در ایران هم شاید آن قدر فرصت به دانش‌جویان نمی‌دهند که رشد کنند، ما دانش‌جو داشتیم که از این‌جا رفته آن‌جا و یک دفعه ده‌ها مقاله چاپ کرده است، چون آن‌جا فضا یک فضای مناسب برای تحقیق و چاپ مقاله است، این‌جا قیود متعدد و گرفتاری‌های متعدد وجود دارد، لذا من فکر می‌کنم که باید یک خرده از غرور دانشگاه کاست و من این را اصلاً امتیاز نمی‌دانم، با این حال محاسن دانشگاه از عیوبش بسیار بالاتر است و من فکر کنم هر کسی باید افتخار کند که در این دانشگاه یا دانش‌جو هست یا استاد و محیط با افتخاری برای فعالیت است.

من خودم در فرانسه سه سال تدریس کردم و آن‌جا دانش‌جوی فرانسوی هم داشتم؛ حالا چرا افتخار است؟ یکی این که وقتی کسی می‌آید این‌جا، دانش‌جوی خیلی خوبی گیرش می‌آید، در نتیجه خیلی راحت‌تر است، البته اگر خودش باسواد



باشد خیلی راحت‌تر است که به آدم‌های باهوش درس بدهد تا به آدم‌های کم‌هوش؛ یعنی وقتش خیلی مفید صرف می‌شود، می‌گوییم همیشه راحت‌تر است، گاهی دانش‌جویان باهوش یک نکته‌هایی از استاد می‌گیرند که به این راحتی قابل حل نیست، یعنی آدم در پاسخش می‌ماند ولی همین چالش علمی موجود ارضاءکننده است، در دانشگاه‌های دیگر شاید به این حد نباشد، این‌جا اکثر دانش‌جویان از ضریب هوشی بالایی برخوردارند، همین‌طور بین استادها، بحث‌هایی که می‌شود از سطح علمی بسیار بالایی برخوردار است. خیلی از اوقات این‌جا آدم احساس می‌کند طرف مقابلش می‌فهمد، فرق دارد با یک سازمانی که شما مدیر و کارمند هم‌رده خودتان را از نظر سطح علمی و فرهنگی قبول نداشته باشید، در نتیجه این‌جا از یک سطح بالایی برخوردار است که باعث افتخار است. نکته دیگر این‌که وقتی شما این‌جا کار می‌کنید، وقتی بتوانید دانش‌جویی تربیت کنید که بروید خارج و یا داخل، مصدر یک کاری بشود و آدم کله‌گنده‌ای در علم یا سیاست یا در اقتصاد و چیز دیگری بشود، انسان در ته دلش احساس ارضاء می‌کند که یک نقشی در تربیت این آدم داشته است و این می‌تواند



روبات دانشگاه صنعتی شریف در مسابقات جهانی -
آبان ماه ۱۳۷۸

مایه افتخار شود، ضمن این‌که خود آن‌ها سال‌های بعد می‌آیند سراغتان و یادی از شما می‌کنند و تشکر می‌کنند و خود این باعث ارضاء آدم می‌شود.

اگر آدم بتواند نوابغ را به‌روراند و آدم‌های کلیدی برای مملکت و آینده جهان تربیت کند، این قطعاً باعث افتخار است. مثل این است که شما مربی تیم ستاره‌ها باشید و یک تیم فوتبال داشته باشید که ستاره‌ها را هدایت کنید، این از یک جهت کار آسانی نیست، ولی از جهت دیگر

که قهرمان شود، برای شما افتخار و اعتبار می‌آورد. من فکر می‌کنم چیزی که اکثر اوقات گفته نمی‌شود این است، خیلی از اوقات ما اعتبار دانشگاه را به اساتیدش می‌دانیم که حرف درستی است، مثلاً شما بیمارستان می‌روید به اعتبار پزشکان و جراحان خوش، منتهی دانشگاه با بیمارستان یک فرقی دارد و این مطلب تا حالا به خوبی ادا نشده است، بخش قابل توجهی از اعتبار دانشگاه خود دانش‌جویانش هستند، یعنی اگر این دانش‌جویان نخبه نمی‌آمدند، شاید دانشگاه ما این اعتبار را به این حد نداشت، یعنی دانشگاه ما چون دانش‌جویان خیلی خوبی دارد در نتیجه باید استادان خیلی خوبی هم داشته باشد و این دو همدیگر را تکمیل می‌کنند وگرنه اگر این‌جا اساتید خوب داشته باشد ولی دانش‌جویان خوب نداشته باشد، این دانش‌جویان وقتشان تضییع می‌شود. یک خاطره‌ی بامزه‌ی من این‌که آن اوایل برای اعضای هیأت علمی لازم بود که دو ترم خارج از مرکز خدمت کنند، من آن موقع چون رئیس دانشکده بودم، رئیس وقت دانشگاه آقای دکتر اعتمادی



لطفی در حق بنده کردند و با وزارت علوم صحبت کردند که این، این‌جا لازم است و خدمت می‌کند، یک کاری برایش بکنید؛ آن‌ها محل خدمت من را تبدیل کردند به دو ترم خدمت در خود وزارت علوم، دفتر نظارت و ارزیابی، ولی شاید باور نکنید این بدترین دوران علمی زندگی من بود، چون آن‌جا من را مجبور کردند که dos و Foxpro به کارمندان وزارت علوم تدریس کنم؛ مثل این که جراح را بفروستی به یک روستا تا تزریقات بکند. یعنی وقتی که خود وزارت علوم این قدر درک نمی‌کرد که از یک استاد کامپیوتر چه استفاده‌ای باید کرد و فقط می‌خواست آن آیین‌نامه را اجرا کند، تازه با منت و لطف که خیلی هم دلت بخواهد که ما گفتیم دو روز در هفته در تهران بمان و بیا این‌جا dos درس بده! حال آن‌که یک دانش‌جو هم می‌توانست به آن‌ها درس بدهد.

به هر حال دانشگاه امتیازات و پتانسیل زیادی دارد که اگر مایل باشید راجع به آن صحبت می‌کنم، متأسفانه از این پتانسیل خیلی کم استفاده شده یعنی من حرف جدی در این زمینه دارم، فکر می‌کنم ما در زمینه مدیریت دانشگاه اصلاحات اساسی لازم داریم، یعنی مدیریت دانشگاه به هیچ وجه علمی نیست، بیشتر روش سنتی است. ما با این‌که دانشکده مدیریت را راهاندازی کرده‌ایم و تدریس مدیریت می‌کنیم، ولی روش‌های مدیریت دانشگاه به هیچ وجه متناسب با تکنولوژی روز دنیا نیست، متناسب با چالش‌های اقتصادی، صنعتی و سیاسی روز دنیا نیست، پتانسیل عظیمی که در این دانشگاه نهفته است، در جای دیگر به این راحتی گیر نمی‌آید. فرض کنید اگر این‌جا یک شرکتی بود با این همه منابع، فضا، تجهیزات، بیش از سیصد استاد و حدود شش هزار دانش‌جو و محقق، آیا این شرکت از این دانشگاه، همان ارزش افزوده را به وجود می‌آورد که ما به وجود می‌آوریم؟ اگر بخواهم واضح‌تر بگویم، این همه منابع و امکاناتی که در دانشگاه هست خصوصاً منابع انسانی، خیلی کم در سطح مدیریت دانشگاه به مشورت یا به بازی گرفته می‌شود، خیلی از اساتید ما خودشان یا مدیرعامل یا عضو هیأت مدیره یک شرکت یا مشاور سازمان‌های خیلی بزرگ هستند و ایده‌ها و حرف‌هایشان در خیلی جاهای این مملکت به قیمت خیلی خوب خریده می‌شود و با پول‌های خیلی خوب وقت این‌ها را خریداری می‌کنند، ولی در سطح دانشگاه خیلی از اوقات می‌بینید از این‌ها خبری نیست، الا در یک سطح محدود که درسی بدهند و یک دانش‌جویی فارغ‌التحصیل کنند. از این استادها خیلی خیلی بیشتر از این می‌شود استفاده کرد و این دقیقاً یعنی همان مدیریت. مدیریت یعنی این‌که بتوانند بر آدم‌های شریفی و مدیریت ناپذیرها، مدیریت کنند. یک کتابی را دو تا دانشمند آمریکایی نوشتند با عنوان "مدیریت بر مدیریت ناپذیر، چگونه بر سازمان‌های علمی - تحقیقاتی مدیریت کنیم" من ادعا می‌کنم این یک فن و علم است. در دانشگاه شریف چون اکثر اساتید و دانش‌جویانشان نخبه هستند، تکنیک مدیریت این‌ها باید با تکنیک مدیریت اداره‌ای یا با چیزهای متعارف متفاوت باشد. باید دید چگونه می‌شود این پتانسیل را به فعل تبدیل کرد، لذا روش و ساز و کار فعالیت‌ها و میدان‌دادن‌ها باید به کلی تغییر کند و اجازه‌ی رشد به این‌ها داده شود، کما این‌که اگر این‌ها جای



دیگری در شرکتی یا سازمانی حضور پیدا می‌کنند می‌بینیم که چه کارهای بزرگی می‌کنند اگر خواستید مثال‌های زیادی می‌زنم از شرکت‌هایی که بعضی از همکاران دارند و الآن در سطح جامعه چه کارها و چه پروژه‌های بزرگی را اجرا کردند، ولی در دانشگاه اصلاً خبری از این‌ها نیست، فقط دو نیم‌روز می‌آیند و در کلاسی درس می‌دهند و خداحافظ. چرا ما باید یک استادمان فقط دو نیم‌روز بیاید دانشگاه؟ چرا ما نتوانستیم آن را به بازی بگیریم و بکشایمش و از او استفاده کنیم این را باید رفت و دید دلایلش کجاست، آیا همه‌ی تقصیر به گردن استادی است که تعهد ندارد، به نظر من همه تقصیرها متوجه او نیست. علاوه بر این، از دیگر مسائلی که در دانشگاه هست و باید بدان توجه شود این است که ما هم باید مثل چند تا دانشگاه دیگر، یک تعداد پروژه‌ی محوری تحقیقاتی را انتخاب بکنیم و در آن زمینه در کشور حرف اول را بزنیم، الآن شما بروید معاونت پژوهشی دانشگاه، به ازای هر استاد یک پروژه تعریف شده و عددی بین سه تا شش - هفت میلیون تومان بابت این نوع تحقیقات تخصیص داده شده است؛ حال صحبت از این است که به ازای هر پروژه کارشناسی ارشد یا دکترا بودجه‌ای به وی تخصیص می‌یابد. هر استاد یک موضوع که نمی‌شود، کجای دنیا این روش به این صورت هست، ما که باید بانی کارهای تحقیقاتی تیمی باشیم، عملاً خودمان داریم فرهنگ مستقل کار کردن و فردگرایی را به دانش‌جویان یاد می‌دهیم، چندین دانش‌جوی فارغ‌التحصیل پیش من آمدند و درد دل کردند، اشکالات ما را گفتند و گله کردند که ما از شما تیمی کار کردن را یاد نگرفتیم، چون کدام یک از استادها با همدیگر کار تحقیقاتی می‌کنند، هر کدام از شما برای خودتان یک خدا و یک فرمانروایی هستید با آزمایشگاه تحقیقاتی خودتان. بدیهی است که ما هم مثل شما در جامعه به همین شکل عمل می‌کنیم، حال آن که در دنیا اصلاً این جوری نیست، در دنیا اساتید و دانش‌جویان اکثرشان با همدیگر یک کار مشترک و تیمی انجام می‌دهند. لذا من فکر می‌کنم دانشگاه ما باید در چند پروژه‌ی محوری و تعدادی هم پروژه‌ی مستقل سرمایه‌گذاری جدی بکند و به اساتید بگوید بیا باید روی این‌ها با هم کار بکنید، وقتی دانش‌جویان ببینند دوتا سه تا استاد با همدیگر کار می‌کنند بنابراین آن‌ها هم با هم کار می‌کنند و رفته رفته دانشگاه ما بانی یک حرکت مثبت در سطح کشور در زمینه تیمی کار کردن می‌شود. ما در ورزش، فرهنگ و هنر و علم و فنون ستاره خیلی داریم ولی در کارهای گروهی و تیمی معمولاً ناموفق هستیم و این مشکل فرهنگی است، در نتیجه دانشگاه ما که ادعا می‌کند جزء بهترین‌هاست و بهترین‌ها را دارد و باید بهترین باشد خوب است که در این زمینه هم بهترین باشد و الگوها را بدهد.

آخرین نکته‌ای که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که ما باید تعریف جدیدی از دانشگاه ارایه بدهیم، دانشگاه با تعریف سنتی دیگر در این زمانه محلی از اعراب ندارد، دانشگاه در تعریف سنتی محلی است که یک تعداد دانش‌جو، از طریق کنکور یا هر روش دیگری وارد دانشگاه می‌شوند، یک سری درس فرا می‌گیرند و فارغ‌التحصیل می‌شوند و می‌روند بی کارشان. هر چند در خارج، این تعریف سنتی با صنعت در آمیخته است، یعنی آن‌جا پروژه‌های تحقیقاتی را صنعت به این‌ها



● مسابقات ACM

می‌دهد و خیلی از نیازهای دانشگاه را از طریق صنعت رفع می‌کنند. من فکر می‌کنم جهان امروز، جهانی است که خیلی متحول شده و این تعریف دانشگاه دیگر با واقعیت نمی‌خواند. معنای حرفم این است که آیا ما باید در همین رشته‌هایی که مصوب وزارت علوم هست حتماً درس بدهیم و عده‌ای جوان این مملکت را با یک مدرکی که خودمان به آن‌ها می‌دهیم به خیال خودمان راضی کنیم که بفرما با این مدرک برو بیرون یا این که

ببینیم، نیاز جامعه چیست و چه رشته‌هایی واقعاً الآن به درد جامعه می‌خورند و اصلاً رشته‌ها را متغیر کنیم؛ و بعد برای مسائل اقتصادی دانشگاه، آیا ما باید منتظر باشیم دولت پولمان را بدهد؟ آیا باید شهری به کسب کنیم؟ چه باید بکنیم؟ یک اصطلاحی را، من سه سال پیش در فرصت مطالعاتی کانادا که بودم، برای بار اول آن‌جا دیدم و بحث induversity یعنی university و industry بود، می‌دانید بعضی شرکت‌های ژاپنی دانشگاه خودشان را دارند، اگر اشتباه نکنم مانند دانشگاه میتسوبیشی که وابسته به شرکت میتسوبیشی است. آیا می‌شود تصور کرد که مثلاً ایران خودرو، دانشگاه ایران خودرو داشته باشد؟ این‌ها سؤال‌هایی است که ما باید راجع به آن‌ها فکر کنیم و پیش‌قدم شویم، برویم ببینیم که آیا صنایعی هست که ما در آن صنایع مثل ژاپنی‌ها، مثل کشورهای غربی، مثل سوئد و امثال آن‌ها در یک زمینه خاص رشته‌ای تأسیس کنیم که نیاز یک صنعت یا یک شرکت را رفع کند؟ الآن در صنعت نفت این نیاز احساس شد و فهمیدند که چون دانشگاه شریف، دانشگاه نخبه‌پروری هست، خوب است یک دانشکده مهندسی نفت هم بچسبانیم به مهندسی شیمی، این فکر را در رشته‌های دیگر هم باید کرد و می‌شود کرد. لذا به نظر من باید با توجه به نیاز بازار به معنی عام، دانشگاه را یک مقدار تغییر شکل داد و بازنگری کرد، بعد دید آیا همه مقاطعی که درس می‌دهیم مفید است، شاید اصلاً ما باید رشته‌ها و تیپ تحصیل متفاوتی را ارائه بدهیم، کما این که این کار را در مدیریت کردند و الآن MBA با فوق لیسانس سنتی فرق می‌کند و تعداد واحدهایش بیشتر است، چون دیدند یک چیز به درد بخوری هست آمدند و آن را ارائه کردند؛ من فکر می‌کنم در رشته‌های دیگر خصوصاً کامپیوتر و IT جای بازنگری هست و در این زمینه می‌شود کارهای بزرگی کرد و از صنعت هم پولش را گرفت. مثلاً ما با حمایت وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات توانستیم یک رشته‌ای را به نام شبکه‌های کامپیوتری و ارتباطات داده‌ای راه‌اندازی کنیم، چون در کشور ما، مخابراتان یا فارغ‌التحصیلان مخابرات را می‌گرفت یا به طور محدود فارغ‌التحصیلان کامپیوتر. ما فارغ‌التحصیلی رسمی در داخل تا به حال نداشتیم که در زمینه Data Communication



تخصص داشته باشد؛ ما با توجه به نیاز این صنعت، پیشنهاد دادیم و مورد حمایت قرار گرفتیم، به هر حال از این تیپ کارها می‌شود کرد و من فکر می‌کنم این دانشگاه ایده خیلی دارد، فقط باید یک عده بنشینند و این‌ها را بپردازند و چون امکان جذب بودجه هم برایش وجود دارد، آن‌ها را اجرا بکنند.

به هر حال من فکر می‌کنم باید بنشینیم ببینیم ما اصلاً این‌جا چه کار می‌کنیم، من گاهی واقعاً دچار این توهم یا احساس بد می‌شوم که گویی برای آمریکایی‌ها و فلان استاد کار می‌کنم، حتی دیگر تقریباً فهمیده‌ام کدام استادها دانش جویان ما را می‌پذیرند، گویی من این‌جا فقط ابواب جمعی فلان استاد و فلان دانشگاه هستم. من این دانش‌جو را از دیپلم تربیت کردم، بهترین چیزها را هم یادش دادم با حمایت و دلسوزی، چرا من این‌ها را تربیت کنم؟ شاید اگر می‌رفتم آموزشگاه می‌زدم، شاید اصلاً می‌رفتم یک شرکت می‌زدم، بهتر بود. من برای چه این‌ها را تربیت کنم؟ بگذار آن‌ها بیابند سرمایه‌گذاری کنند، اصلاً به آن‌ها بگوئیم شما بیایید سرمایه‌گذاری کنید. به نظر من ایران هر سال کلی مالیات باید از این دولت کانادا بگیرد، می‌گویند نزدیک صد هزار مهاجر مهندس را در سال به کانادا می‌فرستیم، ما باید از کانادایی‌ها مالیات بگیریم. من به خوبی خاطرم هست در همان دانشگاه کانادا که بودم، یک استاد از آن دانشگاه کانادا رفت آمریکا، روزنامه‌ها در شهر ونکوور این را نوشتند که چرا ما یک استاد از دست دادیم؟ چه قدر برایش تا حالا هزینه کردیم؟ چون آن‌جا همه چیز با دلار و چرتکه حساب می‌شود، حساب کرده بودند که برای یک استاد به طور متوسط این قدر هزینه کردیم؛ چرا این رفته است؟ حتماً دانشگاهمان ایراد داشته، حتماً کشورمان یک مشکل داشته، برویم ببینیم چه شده است. ما این‌جا سالی این همه آدم از دست می‌دهیم، بعضی‌ها می‌گویند صادرات آدم خوب است، آخر همین جوری کیلویی که نمی‌شود حرف





زد، یعنی این‌ها همه هزینه است. من می‌گویم افراط و تفریط نباید کرد، باید دید که واقعاً دانشگاهی که الآن ما در آن هستیم و دانش‌جویانی که تربیت می‌کنیم، این‌ها در کدام مدل توسعه و کدام الگوی علمی تربیت می‌شوند؛ من از گذشته یکی از منتقدین سیستم مدیریت دانشگاه بودم و همیشه یکی از ایرادهایی که می‌گرفتم، نبود اصل شفافیت اطلاعات و جریان آزاد اطلاعات در دانشگاه بود و این را به عنوان یک مشکل همیشه ذکر کردم. یکی از پیشنهادهایی که چند سال پیش به مدیریت تحصیلات تکمیلی و بعد مدیریت مالی دادم، این بود که گفتیم آقا خیلی ساده است، شما دانشگاه را یک سیستم فرض کنید، ورودی (Input) های این سیستم مشخص است، دانش‌جو، پول، آدم و هر چه که هست، خروجی (output) این سیستم هم مشخص است، شما تابع تبدیل این را بیابید مدل کنید، ببینید چه جوری ورودی input را به خروجی output تبدیل می‌کند نسبت output به input اگر واحدهایش را درست کنیم، می‌شود productivity یا بهره‌وری، بیابید این را علمی حساب کنید؛ ما الآن در دانشگاه این همه استاد خبره صنایع یا مدیریت داریم که اصلاً کارشان همین است، یک بار بیایند در دانشگاه حساب کنند که ما آیا تربیت دانش‌جویمان اقتصادی هست؟ آیا کارهایی که به استادها می‌دهیم اقتصادی هست؟ آیا دانش‌جویی که فارغ‌التحصیل کردیم، آن ارزش افزوده کافی را دارد؟ من خیلی بعید می‌دانم که اصلاً دانشگاه ما یک هدف کمی داشته باشد، حال آن‌که هر مدیری برای هر سازمان باید اول یک هدف تعیین کند، یعنی اول یک افق دید، یک مأموریت و هدف باید تعریف شود، بعد برنامه، بروید سؤال کنید که دانشگاه ما چه هدفی را دنبال می‌کند؟ هدف کیفی، گفتنش خیلی قشنگ است که مثلاً ما می‌خواهیم بهترین‌ها باشیم، بروید بگویید که ما می‌خواهیم چند تا مقاله ژورنال در سال چاپ کنیم؟ ما می‌خواهیم چند تا پروژه با چه رقمی دریافت کنیم؟ ما می‌خواهیم چند تا دانش‌جوی فوق لیسانس و دکترا در سال تربیت کنیم و تحویل جامعه بدهیم؟ ما می‌خواهیم آدم‌هایمان که فارغ‌التحصیل می‌شوند، چند درصد مدیران آینده کشور را تشکیل بدهند؟ اگر توانستید جواب این سؤال‌ها را از مدیران دانشگاه بگیرید خیلی هنر کرده‌اید. دانشگاهی که هدف کمی ندارد، نمی‌داند به کجا دارد می‌رود. اصلاً من در این چهل سال هم نمی‌دانم دانشگاه ما چه هدفی داشته است، لذا من فکر کنم در چهلمین سال که سال عقل است، زمان آن فرا رسیده که برای دانشگاه هدف گذاشته شود و برنامه‌ریزی شود و برای این برنامه، بودجه گذاشته شود، مدیریت پروژه و طرح صورت بگیرد، ناظر داشته باشد و این برنامه اجرا بشود.

باز من در دانشگاه UBC که فرصت مطالعاتی بودم، خیلی برایم جالب بود، یک روز دیدم یک سند توسعه ۲۵ ساله دانشگاه UBC را چاپ کردند، برای بیست و پنج سال بعد چه باید کرد، که همان موقع من برای رئیس دانشگاه و معاونینش ارسال کردم ولی نمی‌دانم از آن چه استفاده‌ای کردند. من فکر می‌کنم الآن مشکل ما این است. لذا بد نیست حالا که داریم بزرگانمان را پاس می‌داریم و زحماتشان را هم قطعاً باید ارج بنهیم و بدانیم که اگر ما داریم به این راحتی صحبت می‌کنیم



و نشستهایم، زحمات آنها و خون دل‌هایی بوده که خوردند، ولی به نظر من جا دارد که الآن این چهل سال را یک نقدی بکنیم، ببینیم که الآن نمی‌توانیم بهتر از گذشته با سرعت و شتاب بیشتری حرکت بکنیم و مثلاً این که بگوییم برنامه ما این است که ظرف پنج سال، دانشگاه اول آسیا بشویم. تا اهداف کمی نباشد، راه به جایی نخواهیم برد و هر مدیری که بیاید، باز همین‌ها هست که هست، این قدر مسائل روزمره وجود دارد که این مدیران از صبح تا شب وقتشان صرف کلنجار رفتن با این مسائل خواهد شد. بد نیست یک خاطره‌ای برایتان نقل کنم و دیگر صحبت را کوتاه کنم: من آن موقع که رئیس دانشکده و جوان بودم و بالاخره سرم داغ بود هر دفعه که مشکلی پیش می‌آمد، زود نامه می‌نوشتیم به رئیس دانشگاه که چرا این جوری است، چرا آن طوری است. یک روز دیگر پا شدم، رفتم پیش رئیس وقت دانشگاه که آقای دکتر صالحی بود، گفتم آقا فلان است و این‌ها. ایشان خیلی با ظرافت صحبت من را قطع کرد و گفت می‌دانی که این کولر‌هایی که آب می‌دهد چه قدر خرج کردیم تا درست شوند، می‌دانی آن‌جا که فرو ریخته و مثلاً این طوری شده یا می‌دانی رستوران فلان مشکل را دارد و الخ؛ من هم نشستیم، دیدم ایشان نزدیک یک ربع، نیم ساعت از مشکلات دانشگاه گفت، گفتم آقای دکتر می‌خواهی ما یک دستمال برداریم و گریه کنیم، این ذکر مصیبتی که شما کردی، همه‌ی دردهای ما از یادمان رفت، خداحافظ. می‌خواهم بگویم این قدر مدیران دانشگاه مسأله و مشکل دارند که هر چه شما به آن‌ها بگویید، می‌گویند اگر راست می‌گویید خودتان بیا بیا جای ما و این قدر این‌جا مشکلات هست که اگر می‌توانی، خودت بیا اداره کن. یعنی اصلاً فرصت فکر کردن برای برنامه‌ریزی ندارند. به هر حال اداره یک چنین سازمانی نیاز به روش‌های علمی دارد و یکی از آن‌ها کمی کردن اهداف و برنامه‌ریزی است که یک گروه مشاور، حتی از بیرون دانشگاه می‌تواند این کار را انجام دهد، هر چند به نظر من ما افراد خوبی در مدیریت و صنایع داریم و این‌ها اصلاً کارشان این است، چه طور مشاور برای سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی بودند، برای سیاسیون مشاور بودند، آن وقت برای دانشگاه نمی‌توانند طرح بدهند؟ و این‌جا همان جایی است که ما از پتانسیل‌هایمان استفاده نمی‌کنیم. ان‌شاء. به کمک همدیگر و تعامل مثبت، بتوانیم زحمات این‌ها و گذشتگان را پاس بداریم و این افتخار را نصیب آیندگان هم بکنیم.

● آقای دکتر زمانی که فرانسه بودید مسائل ایران را چگونه مشاهده می‌کردید؟

آن موقع با مسائل ایران ارتباط نسبتاً خوبی داشتیم، شاید جزو تندروهایش هم بودیم، من گاهی هر سال یا هر دو سال یک بار به ایران می‌آمدم، فعالیت‌های مذهبی هم داشتیم، یعنی ارتباط با مسائل فرهنگی ایران که قطعاً داشتیم، مسائل علمی ایران آن موقع برای من خیلی ملموس نبود، الا این که بعضی از کسانی که قبل از من فرانسه آمده بودند و دکتری گرفته بودند و برمی‌گشتند، گاهی نامه می‌دادند و تماس می‌گرفتند که آقا اگر برگشتی بیا دانشگاه ما.



● جریانات سیاسی چه طور؟

فرانسه برای ما دوران سختی بود و یک مدتش بسیار سخت بود، دلیلش هم این است که فرانسه حامی عراق بود و رفته رفته با ایرانی‌ها، خصوصاً با آن‌هایی که یک مقدار مقید بودند و ملتزم به احکام اسلامی بودند، سخت‌گیری‌شان زیاد شد. شاید یکی از سختی‌های عمده که برای من به وجود آمد این است که من سال ۶۶ آمدم ایران و ازدواج کردم، همسری عقد کردم و خواستم با ایشان برگردم ولی به دلیل مشکلات سیاسی ویزا ندادند و دو سال به دور از همسر، مجبور شدم در تنهایی و سختی درس را به پایان ببرم و خیلی اذیت شدم؛ حتی زمانی بود که در دوران جنگ که بعضی از دانش‌جویان روحیات من را فهمیده بودند، می‌آمدند سر کلاس می‌گفتند که تو حق نداری وارد کلاس شوی، تو طرفدار حکومت هستی و اسلامی هستی و از این حرف‌ها. آن اواخر یک مقدار سختی کشیدم، حتی اگر یادتان باشد جنگ سفارت‌ها رخ داده بود و سفارت‌ها را بستند. به هر حال با هر سختی که بود تحمل کردم و الحمدا... با دست پر و تجربه تحقیق و تدریس برگشتم. آن‌هایی که بی‌خیال بودند یعنی در فرهنگ آن‌ها ذوب شده بودند، زیاد مشکل چندانی نداشتند.

● وقتی که برگشتید چه طور شد شریف را انتخاب کردید؟

البته این باز داستان بامزه‌ای دارد، من اول که آمدم خام بودم، رفتم وزارت علوم گفتم که من برگشتم و می‌خواهم خدمت کنم و از این حرف‌ها. آن‌جا یک آدم زرنگی بود، نمی‌دانم خودش از تربیت‌مدرس بود یا جای دیگر، ولی سریع یک نامه نوشت و داد دست ما که شما بروید دانشگاه تربیت‌مدرس، آن‌جا به شما احتیاج است و ما هم فکر کردیم هر چه این بگوید همان است، رفتیم و مصاحبه کردیم و قبول هم شدیم. در این فاصله یکی از دوستان ما که در فرانسه درس خوانده بود و در دانشکده برق بود، چون می‌دانستم در ایران است به او زنگ زدم، گفت کجایی؟ چرا نمی‌آیی؟ بیا دانشکده برق، گفتم من وزارت علوم برایم حکم داده بروم تربیت‌مدرس، گفت چه چیز را حکم زده؟ بیا پیش ما. فهمیدم که همه آن‌ها ساختگی بوده چون ارزش مرا پدرم برایم می‌فرستاد و بورسیه نبودم، بعد آمدم دانشکده برق، آن‌جا هم یکی از اساتید، از دانشکده کامپیوتر صحبت کرد و فهمیدم که دانشکده کامپیوتری هم هست و آمدم این‌جا، وجدانی دیدم دانشکده‌ی کامپیوتر مثل مخروبه هست و هیچ چیز ندارد، گفتم این‌جا شاید بتوانم بیشتر خدمت کنم، برق که سی، چهل تا استاد دارد. چون کامپیوتر، مورد مناقشه‌ی دانشکده‌ی برق و ریاضی هم بوده یعنی اصلاً از یک اختلاف به وجود آمده است، رشته نرم‌افزار یا علوم کامپیوتر را از ریاضی کنده‌اند، سخت‌افزار را از برق کنده‌اند و در نتیجه این دانشکده‌ای که من وصفش را گفتم در این پانزده سال دشمن کم نداشت، علاوه بر مسائل مادی و مشکلات دیگر، خود برخی از اعضای دانشگاه این دانشکده را به رسمیت نمی‌شناختند؛ البته جای بحث هست، بعضی از دانشگاه‌های جهان رشته برق و کامپیوترشان با هم است، بعضی



جاها جداست، خوشبختانه الآن من با افتخار می‌توانم ادعا بکنم که کامپیوتر یک هویت مستقل دارد، این نوزاد دیگر بزرگ شده و بعید می‌دانم که بشود با دانشکده‌ی ریاضی و برق ادغامش کرد، برعکسش شاید بشود، یعنی ما الآن مدعی هستیم که الکترونیک دیجیتال برق شاید بتواند با ما همراه شود، خیلی از درس‌هایی که آن‌ها لازم دارند ما داریم می‌دهیم، خیلی دلمان می‌خواهد که با اساتید برق همکاری داشته باشیم و خوشبختانه یک فضای صمیمی‌ای دوباره دارد به وجود می‌آید و ریاضی هم که رفته یک رشته علوم کامپیوتر برای خودش زده است.

من به هر حال از شما تشکر می‌کنم و امیدوارم این یک فرصتی باشد برای یک تأمل، یک تعمق راجع به دانشگاه که واقعاً به کجا می‌خواهیم برویم، هدفمان چیست و این دانشگاه را چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ اگر بتوانیم بر مسائل روزمره فائق بیاییم، این‌جا را می‌توانیم خیلی خیلی آبادتر از حال بکنیم.

من اولش گفتم بروم منبر، دیگر از منبر پایین آوردنم سخت است، صحبت از منبر شد خاطره‌ای یادم آمد؛ یکی دو بار در سمینار کاربرد کامپیوتر در علوم اسلامی که در قم بود، من سخنران مدعو آن‌ها بودم، یک بار دور اول بود در قم و ما هم خیلی برایمان جالب بود و همه آخوند بودند، فقط ما آن وسط بی‌عمامه بودیم، بعد سر میز ناهار نشستیم بودیم ناخودآگاه گفتیم ما مثلاً برویم منبر، دیگر پایین نمی‌آییم، ما تا این را گفتیم این قدر به این‌ها برخورد که گفتند، آقا شما چه حقی دارید منبر بروید؟ نفهمیدند منظور من آن اصطلاح بود و فکر کردند ما واقعاً منبر می‌رویم، فهمیدیم بالاخره منبر رفتن هم شایستگی‌های دیگری لازم دارد که در ما نبود و نیست.



دکتر سید موسی خالصی زاده

۱۳۴۶

سال ورود

دانشکده مهندسی صنایع

من اهل شیراز و متولد ۱۳۱۶ هستم. در شهرستان مدرسه رفتم و از شیراز شروع کردم، اصفهان و یزد مدرسه رفتم و لار و تهران هم مدرسه رفتم و تندتند منتقل می‌شدیم. آخرین دبیرستان، تهران مدرسه البرز بودم و بعدش آمدم دانشکده فنی دانشگاه تهران و اوضاع که ناجور شد اواخر سال اول به آلمان رفتم، در سال ۱۳۳۷ بود که برای تحصیل به آلمان رفتم...

● لطفاً یک بیوگرافی از خودتان بفرمایید.

من اهل شیراز و متولد ۱۳۱۶ هستم. در شهرستان مدرسه رفتم و از شیراز شروع کردم، اصفهان و یزد مدرسه رفتم و لار و تهران هم مدرسه رفتم و تندتند منتقل می‌شدیم. آخرین دبیرستان، تهران مدرسه البرز بودم و بعدش آمدم دانشکده فنی دانشگاه تهران و اوضاع که ناجور شد اواخر سال اول به آلمان رفتم، در سال ۱۳۳۷ بود که برای تحصیل به آلمان رفتم و در آلمان در دانشگاه فنی کلاستال شروع به تحصیل کردم. در سال ۱۳۴۳ فوق لیسانس را گرفتم و همان‌جا در مرکز کامپیوتر تازه تأسیس دانشگاه مشغول به کار شدم و سال ۱۳۴۵ دکترایم را گرفتم و ۴۶ آمدم ایران. دکتر مجتهدی آمد آلمان و ما را خواست، از دانشکده فنی من را می‌شناخت و از من خواست که

مصاحبه کننده:

مرحوم محمدتقی صالحی،
علیرضا طیبی رهنی

تاریخ مصاحبه:

۸۴/۳/۲۹



بیایم تهران و من هم آمدم تهران. وقتی من آمدم تقریباً جزء هفت، هشت نفر اول بودیم، اینجا بیابان بود و سوله‌ها و ساختمان پایین بود. خدا رحمت کند، دکتر مجتهدی بود و افراد دیگر، من تنها بودم و این‌جا که شده انبار، ما همین‌جا زندگی می‌کردیم و خان‌ها هم همین‌جا بود. ولی مشکلی برای ایجاد computer center یا همان مرکز محاسبات داشتیم، البته دکتر فکر می‌کرد که اگر کامپیوتر این‌جا باشد بچه‌ها ریاضی کم می‌خوانند ولی ما دیگر این‌جا مرکز کامپیوتر درست کردیم. در ایران در دانشگاه‌ها چیز جدیدی بود و اولین مرکز محاسبات بود، در مراکز صنعتی هم آن موقع فقط شرکت نفت کامپیوتر داشت. کم‌کم شروع شد و خدا هم کمک کرد، دو، سه نفر از فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی آقایان مهندس حاذقی و مهندس شه‌داد آمدند و با من همکاری کردند و مرکز کامپیوتر را به وجود آوردیم و بلافاصله سیستم آموزش این‌جا را راه‌اندازی کردیم. سال ۴۷ کنکور دانشگاه هم داخلی‌اش را خودمان کامپیوتری انجام دادیم و بهداری الان، مرکز کامپیوتر بود. اولین کامپیوتری که این‌جا آمد یک کامپیوتر بود به نام مدل ۱۱۳۰ IBM و اجاره‌ای بود، هزار و صد دلار در ماه برایش پول می‌دادیم، ولی کم‌کم برای سازمان‌ها کار کردیم و داشت خودش را جا می‌انداخت. آقای رضا از آمریکا آمد و مجتهدی رفت و آقای رضا بیشتر از پنج شش ماه نماند. یک خورده به طور مایوسانه در زمان تصدی ایشان می‌شد کار کرد، من می‌خواستم برگردم و نمی‌توانستم با رضا کار کنم. امین که آمد یک سازمانی به وجود آمد که می‌شد در آن کار کرد و دانشگاه را به نظر من با این وضعی که می‌بینید امین به وجود آورد. من مسؤول مرکز کامپیوتر بودم و خیلی از کارهایش کامپیوتری شده بود و روی آن دستمزدها را پیاده می‌کردیم و کنکورها را انجام می‌دادیم و سیستم آموزش به وجود آمده بود، ولی کم‌کم قسمت خارج دانشگاه هم علاقه پیدا کرده بودند که همکاری کنند و کنکور ۴۸ را باز خودمان انجام دادیم و کاملاً مکانیزه بود. هم‌زمان ما از خود مرکز کامپیوتر شروع کردیم و درس‌های کامپیوتری دادیم. برنامه‌نویسی برای بچه‌ها تازگی داشت و زمان مجتهدی برای بچه‌ها اجباری نشده بود، ولی زمان دکتر امین اجباری شد و کلاس‌ها چهارصد نفری و عمومی بود. آن موقع فرتن درس می‌دادیم و زبان برنامه‌نویسی و بعدش دیگر کم‌کم یک خورده پیشرفت کرد. سال ۴۹ آقای مجید رهنما وزیر علوم شد و وزارت علوم به وجود آمد. این‌جا مرکز کامپیوترش اسم در کرده بود و در مملکت مشهور هم شده بود. کنکور سراسری به عهده ما گذاشته شد، این کنکور سراسری و ایجاد مدل یک‌جا دانش‌جو گرفتن کار ماست؛ آن موقع در دنیا نبود و خیلی هم صدا کرد و تمام افراد مملکت و دربار می‌گفتند که این‌ها نمی‌توانند این کار را بکنند. هنوز نامه‌هایش هست، دربار به امین گفته بود که مملکت بلوا می‌شود. این که یک‌جا دانش‌جو پذیرش کنیم و همه این‌ها طرح ماست، از اول تا آخر این روش، کار ما و طرح ماست. آدم‌های قدیمی می‌دانند که اصلاً اسم این دانشگاه از کجا شروع شد و دربار به امین نشان داد که اگر این کار نشود چه طور می‌شود و چه خواهد شد و این را امین به من نشان داد. واقعاً باید تعهد کنیم، چون می‌خواستند این کار را به خارجی‌ها بدهند و من گفتم ما انجام



می‌دهیم. امین گفت: من حرفت را قبول می‌کنم، از من امضاء نگرفت ولی امضاء کرد که با مسؤولیت من این کار را قبول می‌کند. آمدیم و انجام دادیم، گفتند که چند روزه نتیجه می‌گیرید و آن موقع من گفتم مثلاً ۱۵ روز. دانشگاه شیراز، نهالوندی رئیسش بود و گفت که من نمی‌توانم در کنکوری بیایم که ممکن هست بشود و ممکن هست نشود، از کنکور سال ۴۹ انصراف داد و از دربار اجازه گرفته بود که جدا شود و ایشان می‌خواست کنکور خودش را در فلان تاریخ خودش برگزار کند. ما روز جمعه کنکور را برگزار کردیم و روز یکشنبه جوابش را دادیم، مثل بمب ترکیب و ما هم یک خورده می‌ترسیدیم که نتیجه کنکوری که دادیم ممکن است توسط افراد مختلف دست‌کاری‌اش بکنند و شعار سیاسی بدهند، ما هم زدیم پشت در دانشگاه که بچه‌ها بدانند که این نتیجه کنکور است. وقتی این شد مملکت همه تعجب کرده بودند که سیستم کامپیوتری و فلان آمده، خیلی کار مشکلی بود و باید آدم متخصص بفهمد که آن موقع این کار یعنی چه، به طوری که IBM گفته بود که این کار را این‌ها نمی‌توانند بکنند و از IBM گفته بودند که این یک معجزه هست؛ چون خیلی هم دسته‌های گل آمد و غیره که برای ما یک افتخار است که با یک ماشین کوچک این کار انجام شده است. بعد از این که کار انجام شد اسم این دانشگاه مشخص شد و سال دیگر مجبور شدند که همه این‌ها در کنکور سراسری شرکت کنند و از این‌جا کنکور سراسری شکل گرفت و سیستمی که هست، سیستم ماست. بعد از انجام این کار شرکت نفت و دستگاه‌های دیگر دیدند که این‌جا می‌شود کارهای واقعی انجام داد. شرکت نفت افرادی می‌رفتند فرانسه و با هزینه بسیار زیاد چهار تا محاسبه انجام می‌دادند و برمی‌گشتند؛ ما گفتیم این کار را ما هم می‌توانیم انجام دهیم مشروط بر این که ماشین بزرگ در اختیار ما بگذارید و کرایه‌اش را شما بدهید و ما کارهایتان را انجام می‌دهیم. این‌ها آمدند ماشین بزرگ CDC - که آن موقع خیلی ماشین خوبی بود - با هزینه شرکت نفت آوردند این‌جا و ما مرکز محاسبات پایین را ساختیم. بعد از آن خیلی از مراکز کامپیوتری که آن زمان به کار آمد مثل دانشگاه ملی، دانشسرای عالی، مرکز آموزش و پرورش، وزارت بهداشت و تأمین اجتماعی این‌ها همه قسمت‌هایی هست که ما به وجود آوردیم و این باعث شد که اسم دانشگاه با کامپیوتر مترادف شد. هم‌زمان ما درس‌های کامپیوتری و برنامه‌نویسی می‌دادیم و همان موقع سال ۴۹ یا ۵۰ یک رشته فوق لیسانس کامپیوتر در مرکز محاسبات به کمک دانشکده ریاضی به وجود آوردیم.

یکی از افتخارات دیگر دانشگاه این است که آمدیم یک چیز دیگری به نام کمیته رفاه به وجود آوردیم و این کمیته رفاه، بنیان‌گذارش ماها بودیم. سه چهار نفر بودیم و به وجود آوردیم، تمام کادر آموزشی و کادر اداری را در این کمیته بسیج کردیم و تشکیلاتی بود و ما در دو هفته جلسه تشکیل می‌دادیم. بحث می‌کردیم که آقا اگر یک رئیس عوض شود و رئیس‌مان فوتبالیست باشد نباید فردا همه‌مان فوتبالیست شویم. اگر رئیس‌مان موزیک می‌زند ما همه‌مان موزیک نزنیم؛ ما یک افرادی هستیم و تشکیلاتی که مستقل از این هستیم که چه کسی رئیس‌مان است، خودمان خودمان را اداره



می‌کردیم؛ در نتیجه وقتی آقای نصر رئیس دانشگاه شد یا بعد آقایان دیگر آمدند در واقع در مقابل این کادر متشکل قرار گرفته بودند که نمی‌شد و از این، ساواک خوشش نمی‌آمد. در واقع اسمش این بود که برای رفاه کارمندان کار می‌کنیم و دقیقاً سیاسی بود؛ اگر اتفاقی، چیزی می‌افتاد اعتصاب شروع می‌شد. بعضی‌ها آمدند گفتند که انقلاب را آن‌ها کردند ولی واقعاً انقلاب از این‌جا شروع شده است، دانشگاه در زمان رژیم گذشته ۸۰ تا کشته داده است در نتیجه ساواک خوشش نمی‌آمد و مشکلات بسیار زیادی برای ما به وجود آوردند و می‌خواستند یک کاری بکنند که من خودم بروم، نه این‌که من را بیندازند بیرون؛ سال ۵۶ بالاخره عذر ما را خواستند و از دانشگاه ممنوع‌التدریس شدیم و رفتیم، منتها یک‌جا به من ابلاغ کردند که بروم وزارت علوم و آن‌جا هم یک اداره‌ای بود که آن‌جا امضایی می‌کردیم، هفت، هشت، ده نفر بودیم که به ما ابلاغ دادند که برویم بیرون.

حزب رستاخیز که به وجود آمد، همه گفته بودند که امضاء کنید و عضو حزب شوید و تنها کسی که عضو حزب نشد من بودم، می‌توانید بروید مدارک را نگاه کنید، من گفتم برای حزب فرمایشی امضاء نمی‌کنم. سال ۵۶ که شد عذر دوازده نفر را خواستند که همه آن‌ها مال کمیته رفاه بودند و به من گفتند که تو بر مبنای تأثیرات آلمان این‌جا یک کمیته تشکیل داده‌ای و مثل سندیکا عمل می‌کنی، من هم می‌گفتم که سندیکاچی نیستم من دانشگاهی هستم. سال ۵۶ رفتم و بعد دولت آمد که قضیه را تحمیل کند و بعد گفت که می‌توانید برگردید، فقط باید امضاء کنید؛ یک عده امضاء کردند ولی من امضاء نکردم و دوباره بیرون ماندم. واقعاً دلم می‌خواست خودم پا نشوم از این مملکت بیرون بروم، آن‌ها کاری می‌کردند که من خودم بروم، چون شاه هم گفته بود هر کسی نمی‌خواهد بیاید به حزب رستاخیز، پاسپورت بگیرد و برود. من هم منتظر ماندم اما خبری از پاسپورت نشد و بعد هم که سال ۵۶ امضاء نکردم به من گفتند که تو می‌توانی برگردی، کادر هم یک خورده ناراحتی نشان داد ولی من بدون امضاء در اسفند ۵۶ برگشتم دانشگاه. عید شد و بعد ۱۷ فروردین ۵۷ شد و ما آمدیم یک جلسه‌ای در تالار جابرین حیان تشکیل دادیم. من یادم هست که آن موقع تحریک هم شده بودم و احساساتی شده بودم، گمان می‌کنم در تبریز شلوغی شده بود، بالاخره یک روز قبلیش یک جایی شلوغ شده بود که ما آمدیم و جلسه تشکیل دادیم و من یادم هست که این شعر را رفتم خواندم:

{دست و پای و آخر ای انبوه زیر تیغ خفته می‌کند هر بره‌ای در زیر تیغ دست و پای}

گفتم آقا این‌جا این طوری شده و ما باید اعتصاب کنیم، مملکت این طوری هست. یک خورده دودلی بود و من گفتم هر کس می‌خواهد اعتصاب کند، دستش را بالا کند و خلاصه رأی به اعتصاب دادند؛ از آن تاریخ دانشگاه ماند تا بعد از انقلاب، یعنی این دانشگاه نه ماه اعتصاب کرد، اعتصاب از این‌جا شروع شد. البته حرفی هست که من تا به حال نزده‌ام، رژیم می‌خواست این دانشگاه را منحل کند ولی رویش نمی‌شد این کار را بکند چون دانشگاه خوب کار کرده بود. هیچ



وقت اسمی از انحلال برده نشده بود، ولی می‌خواست با عنوان رفتن به اصفهان منحل کند. ما هم با یکی از بچه‌ها که الآن آمریکاست آمدم یک چیزی نوشتیم و گفتیم دانشگاه صنعتی آریامهر را منحل نکنید و آن موقع اسم انحلال را هیچ کس به کار نمی‌برد. چهار صفحه نوشتیم و البته چاپ کردن این، کار حضرت فیل بود و در این اعلامیه دقیق هم توجیه کردیم که این دانشگاه را به اسم بردن به اصفهان، می‌خواهند منحل کنند. ساواک هم آمده بود که این معلم‌های شما این جوری هستند و دانشگاه را تعطیل کردند، ما به شما بورس می‌دهیم و بروید خارج که از تحصیل باز ننماید. یک عده از همکاران که الآن وزیر و مشاور و از این جور چیزها هستند، همان‌جا بورس گرفتند و اسم‌هایشان هم هست. این اعلامیه را انداختیم زیر در اتاق همکارها، که من الآن دارم و اعتصاب آن روز شروع شد و تا انقلاب ادامه پیدا کرد. همه چیز از این‌جا شروع شد و اولین اعتصاب از این‌جا بود و بعدش خیلی‌ها آمدند و همه چیز را به اسم خودشان تمام کردند، ولی تاریخ عوض نمی‌شود؛ تقریباً همه چیز از این‌جا شروع شد. یک چیز دیگر این که این دانشگاه را خود کادر به وجود آورد، تحصن می‌کردیم که شهرداری مجوز نمی‌دهد ما این‌جا را بسازیم که آخرش هم مجوز خریداری این زمین‌ها را نداد. بعد از این که انقلابی شد و من فعالیت آموزشی‌ام را ادامه می‌دادم، وزیر بهداری آقای پویان از من خواهش کرد که بیایم کامپیوتر آن‌جا را راه بیندازم و بعد از مدتی دیدم که نمی‌توانم آن‌جا کار کنم و یک خاطره‌ی عجیبی من از آن زمان دارم که البته خیلی چیزها قابل بیان کردن نیست.

بعد از انقلاب زنده باد زنده باد و مرده باد مرده باد بود و همه شعار می‌دادند و ده‌دستگی شده بود و اینجا دیگر جای ماندن نبود، آن موقع من در جلسه یک چیزی گفتم و الآن برای شما می‌گویم. موضوع قوز بالای قوز را می‌دانید که می‌گویند کسی یک قوزی داشته، شب می‌رود حمام، آن وقت در حمام می‌بیند که جن‌ها آن‌جا عروسی داشتند این هم خوشحال می‌شود و می‌زند و می‌رقصد و جن‌ها از این خوششان می‌آید و قوز این را برمی‌دارند و آن را معالجه می‌کنند. این می‌آید بیرون و دوستش از او می‌پرسد تو که قوز داشتی، چه طور شد که الآن قوز نداری و او هم قضیه را برایش تعریف می‌کند. این بنده خدا هم قوز داشته و می‌رود در آن حمام و جن‌ها آن‌جا عزا داشتند، جن‌ها که قوزش را بر نمی‌دارند یک قوز هم روی قوزش می‌گذارند، قضیه قوز بالای قوز همین هست. این را من در جلسه گفتم، گفتم آن موقع که عروسی بود ما بابا کرم می‌زدیم، شما حالا هم بابا کرم می‌زنید؛ حالا اوضاع فرق کرده، الآن مبارزه روش دیگری می‌طلبد و تکنیک دیگری می‌خواهد. ولی هی می‌خواستند زنده باد مرده باد بگویند و دیگر حکومت بازرگان آمد؛ مصطفی چمران خدا رحمتش کند، بود و ما با هم آشنایی داشتیم و از ما خواستند برویم سازمان صنایع الکترونیک را اداره کنیم. آن موقع چمران وزیر دفاع بود، آقای خامنه‌ای معاون وزارت دفاع بودند و ما هم خدمت ایشان بودیم، در آن سازمان کار کردم و حدوداً ده، یازده ماه کار کردم، صنایع الکترونیک را اداره کردم و تهران و شیراز این صنایع را داشت. به نظر من در صنایع الکترونیک آن موقع



خوب کار انجام شد دیگران باید نظر بدهند، چون آمریکایی‌ها آن موقع رفته بودند و تمام پروژه‌ها را رها کرده بودند و ما خیلی زحمت کشیدیم که آن‌ها را راه انداختیم. رادیوهایی بود که بعدها در جبهه مورد استفاده قرار گرفت و موشک‌هایی که همه وسایلش را برده بودند. کار انجام شد، ولی در صنایع دفاع یک عده بعدها آمدند و در روزنامه‌ها مدارک‌اش هست که بعد دیدم نمی‌توانم با آن‌ها کار کنم. یک عده‌ای یک ته ریشی گذاشته بودند و گفتند که انجمن اسلامی هستند، ولی من می‌دانستم که بعضی از آن‌ها ساواکی بودند و پرونده‌هایشان دست ما بود و من آمدم انجمن آن‌ها را منحل کردم. روزنامه‌های توده می‌نوشتند من مأمور CIA هستم، روزنامه‌های غربی می‌نوشتند من توده‌ای هستم، ما هم از این روزنامه به آن روزنامه، خلاصه ما دیدیم نمی‌توانیم آن‌جا کار کنیم و برگشتیم دانشگاه، سال ۵۹ بود. ۵۸ سازمان دفاع بودم و ۵۹ برگشتم دانشگاه؛ دیدم که یک عده‌ای در مرکز محاسبات ریختند و آن‌جا را برای خودشان یک دکان کردند و خراب کردند، دیدم اگر بخواهم آن‌جا را درست کنم باید درگیر بشوم و درگیری و جنگ هم جوانمردانه‌اش خوب است، ولی دیدم با این‌ها نمی‌شود درگیر شد و بالاخره آمدم دانشکده صنایع. از اول هم همیشه رشته کامپیوتر را در دانشکده صنایع درس می‌دادم و هی می‌گفتند که مرکز محاسبات دیگر نباید درس بدهیم و ما هم آمدیم دانشکده صنایع درس دادیم. خیلی هم فکر می‌کردم که بروم یا بمانم، یک عده بلند شدند و رفتند خارج! همیشه به همکاران می‌گفتم موقع عروسی‌اش بودیم، موقع عزایش هم هستیم چون رگ و پوست ما از این مملکت است و ما با این فرهنگ بزرگ شدیم؛ زمان جنگ و این‌ها کار آسانی نبود، جنگ خودش بلایی بود ولی بعضی از همکارهای ما بدتر از صدام بودند، واقعاً تیشه به ریشه همین دانشگاه هم زدند ولی الحمدلله... الآن یک کم دارد بهتر می‌شود و من امیدوار هستم. این دانشگاه یک خدمتی به مملکت کرده است و افرادی هم بودند که آن موقع خیلی با دل و جان کار می‌کردند، نه این که ما آدم‌های خوبی بودیم، محیط طوری بود که امکان کار را به آدم می‌داد و چرا این طوری بود؟ ما دانشگاهی‌ها می‌دانستیم که این کار اثر دارد نه این که از بالا آدمی را به ما تحمیل کنند که آقا شد وزیر. آدم‌های بزرگی بودند، وقتی می‌آمدند این‌جا می‌دیدند کار جای قدرانی دارد، البته امین در این کار خیلی مؤثر بود. علت عمده‌ی این که این دانشگاه خیلی مؤثر بود انتخاب امین بود، یعنی آقای رئیس دانشگاه اگر پسرخاله شاه هم بود کاری نمی‌توانست بکند. افراد شورای دانشگاه به معنی واقعی انتخابی بودند؛ هر دانشکده‌ای دو نفر به عنوان نماینده شورای دانشگاه انتخاب می‌کرد و یکی رئیس دانشکده بود و هر دانشکده هم سه نفر نماینده داشت، وقتی می‌رفتیم نه تا دانشکده بود که ۲۷ تا بودیم و با رئیس دانشگاه می‌شدیم ۲۸ تا. این دانشگاه مشترکاً اداره می‌شد در نتیجه خود کادر می‌فهمید که اثر دارد، من الآن تخت‌خواب در اتاقم هست، فقط به خاطر این که می‌دانستم به حساب آورده می‌شوم و من عامل رو به پیشرفت دانشگاه را در این می‌دانم.



● از این دوستانی که کارهای سیاسی می کردند مثل شریف‌واقفی برایمان بگویید.

از دوستانی که خدا رحمتش کند، واقعاً در این دانشگاه مؤثر بود و در کمیته رفاه هم بود دکتر بیگری بود که استاد دانشکده برق بود. ما اختلاف سلیقه داشتیم، او کمی تند بود ولی بسیار تفکر عمیقی داشت، یک مقدار تفکر چپ داشت و تفکرش با من فرق می کرد. من معتقدم توده‌های‌ها خدمت نکردند و خیانت کردند ولی او توده‌ای نبود و بعداً اعدام شد، حزب توده واقعاً خیانت کرد. من این‌ها را در زندگی‌ام دیده‌ام، یادم هست وقتی در خیابان نادری بودم و شاید ۱۲ سالم بود، یک آقای به اسم سادچیکوف سفیر شوروی در ایران بود؛ وقتی آمده بود ایران این‌ها راه افتادند دنبالش راه می رفتند که بعدها همه این‌ها را به هم مربوط کردند و این اعدام شد. در مورد شریف‌واقفی بماند، من ارتباط نزدیکی با شریف‌واقفی نداشتم ولی دو سه تا ارتباط نزدیک با کسان دیگری داشتم که اعدام شدند. یکی از بچه‌ها که از بچه‌های کرمانشاهی اصیل بود و بعدش فهمیدیم با چه شکنجه‌ای زمان ساواک اعدام شد، این با من خیلی نزدیک بود، خدا رحمتش کند و از گروه‌های مجاهدین در کرمانشاه بود؛ در این گروه‌ها بود و اعدام شد. خاطره خیلی تلخی دارم، مثلاً باکری، دانشکده‌ی شیمی، استادیار بود و اعدام شد و با من آشنا بود، ولی شریف‌واقفی دانش‌جو بود و با او ارتباط نزدیک نداشتم. فضای دانشگاه کاملاً سیاسی بود، چون کادر دانشگاه کاملاً سیاسی بود و دانشگاه ۸۰ تا کشته داد.

● اگر نکته‌ای هست که ما نپرسیدیم و دوست دارید بگویید، بفرمایید.

بعد از این که انقلاب انجام شد، مثل این که اردیبهشت ۵۸ چهل، پنجاه روز بعد از انقلاب بود، یک عده از همکارها می‌خواستند خودشان را به یک جا برسانند و من تصورم این بود که الآن طوفان است باید طوفان بخوابد تا این که جهت مشخص شود. این‌ها آمدند یک جلسه سه روزه در این دانشگاه تشکیل دادند که آقا از تمام دانشگاه‌ها جمع شوید که چه باید کرد و اسمش هم گردهمایی دانشگاهیان بود. از هر جایی آمدند، کردها با لباس خودشان و از همه مدل آمدند و همه حرف زدند، از ما هم خواسته شد یک سمینار بدهیم و صحبتی بکنیم. همین طور که الآن شما ضبط می کنید یک عده آقایانی بودند که ضبط می کردند، عباسپور شده بود دبیر و سه چهار نفر دیگر هم بودند و به من گفتند بیا. هر کسی می آمد و می گفت باید این طوری بشود، آن طوری بشود، از این شعارهای توخالی که سر و ته نداشت؛ آدم تهی هم تهی حرف می زند. روزی که نوبت ما شد همه‌ی آدم‌های بزرگ هم حضور داشتند و از دانشگاه تهران هم بودند و غیره، من خدا در دهانم انداخت که گفتم آقا حالا این اتفاق افتاده و شاه رفته، ما باید چه کار کنیم؟ من تیترا را انتخاب کردم که چگونه باید دانشگاه‌ها را اداره کرد؟

این‌ها یک دستگاهی داشتند و این را ضبط کردند، بعد از این که من صحبت کردم یک عده از دانشگاه تهرانی‌ها گفتند



از آن موقع تا حالا هر چه حرف زده شد هیچ ربطی به موضوع نداشت و این اولین سمیناری است که در موضوع صحبت می شود. من نظری که دادم این بود که باید دانشگاه‌ها را آزاد گذاشت و سیستم اداره یک سیستمی باشد که این بودجه مخصوص دانشگاه‌ها را به جای این که به دانشگاه بدهند، بدهند دست دانش‌جو و بگویند آقا تو هر جا می‌خواهی برو و همه آزاد باشند و خودشان بروند دنبال حل مسائل. من این را گفتم و بعد از مدت‌ها یک روز دبیر اعلام کرد که سخنرانی خالصی‌زاده را بیاورند و آوردند، معلوم شد که سخنرانی من را پاک کرده‌اند و این را گفتم تا بگویم چه قدر بعضی‌ها حسود هستند و نمی‌توانند یک سخنرانی را تحمل کنند.

● تأثیر این دانشگاه در نظام مدیریتی، آموزشی و جامعه صنعتی کشور چیست؟

من اعتقاد این نیست که آدم بگوید من سبب شدم یا ما سبب کاری شدیم، من می‌گویم شما آمار را نگاه کنید، بالاخره اگر یک دانش‌جوی نخبه بیاید، نخبه هم می‌شود، محیط هم اثر دارد. رژیم گذشته هم خیلی خدمت کرده تا این دانشگاه را ساخته است، بدون تعارف به شما بگویم من در رودریاییستی مجتهدی قرار گرفتم، یک جوری گفت بلند شو بیا، رژیم گذشته فهمیده بود که این را سر کار بگذارد. روی هم رفته فعالیت دانشگاه نسبت به هزینه‌ای که شده گمان می‌کنم منفی نبوده است.

● یک خاطره از دکتر مجتهدی برای ما بگویید.

یک خاطره دارم که هیچ وقت یادم نمی‌رود. استادی این‌جا بود به نام دکتر زنده که سال ۴۶ آمده بود دانشکده برق و به لابراتوار دانشکده خیلی خدمت کرد. وقتی هم می‌آمد، در لابراتوار می‌ماند تا کار را تمام کند. مجتهدی صبح‌ها دم در می‌ایستاد و می‌دید که چه کسی دیر می‌آید، چه کسی زود می‌آید، در ضمن دکتر زنده هم در آلمان تحصیل کرده بود. یک روز من داشتم می‌آمدم، سه، چهار نفر بودیم و داشتیم با مجتهدی حرف می‌زدیم، این از در آمد و ساعت حدود هشت و نیم بود، زنده از در وارد شد و مجتهدی گفت آقا بیا این‌جا و بعد گفت ساعت چند هست؟ زنده گفت من ساعت ندارم، ساعت شما چند هست؟ و بعد زنده گفت من در آلمان هم همین مشکل را داشتم و صبح تا شب دانشگاه بودم، تا یک دقیقه می‌رفتم یک جایی این استاد ما سریع می‌گفت کجا بودی؟ خلاصه یک صمیمیتی بود و همه از دل و جان مایه می‌گذاشتند. ما هم خنده‌مان گرفت، چون با مجتهدی رودریاییستی داشتیم و ایشان بالاخره معلم ما بود.

من در دوره ریاست دکتر امین سال ۱۳۵۰ به عنوان دانشجو
وارد دانشگاه شدم و بعد از فارغ التحصیلی، دکترایم را از
دانشگاه لندن و کالج کوین مری گرفتم. دانشگاه لندن یک
تعداد کالج دارد، من کالج کوین مری بودم. البته من این جا
استخدام شدم و چند سال کار کردم، در این چند
سال یک بخشی از آن مصادف شد با انقلاب
فرهنگی و تعطیلی دانشگاه. در آن زمان
هم یک دوره مسئولیت دانشکده به عهده
من قرار گرفت...



دکتر سید وحید خوانساری

سال ورود به دانشگاه: ۱۳۵۰

مصاحبه کننده: مرحوم محمدتقی صالحی، احسان کریمی
تاریخ مصاحبه: ۸۴/۴/۱۵

دانشکده مهندسی عمران



سید و حمید خوانساری

● جناب آقای دکتر برای اولین سؤال لطفاً بیوگرافی خود را از ابتدا بیان کنید.

نمی‌توانم این را بگویم، ولش کن، سن و سال ما را لو می‌دهی بابا، من ۲۶ سال پیش به دنیا آمدم! خوبه؟ ۲۶ سال پیش در تهران. لطفاً سن و سال در بیوگرافی نگذار.

● یعنی خیلی مسن هستی آقای دکتر؟

نه بابا، مثلاً الان چند ساله به نظر می‌رسد؟

● ۶۰ سال.

۶۰ سال!! نه بابا.

● ۵۴ سال؟

۵۴ هم زیاد هست قربانت بروم، من واقعاً ۵۴ سال ندارم، ندارم به خدا.

● زیاد از خودتان کار کشیدید؟

نه، زمانه بالاخره بالا پایین دارد.

● بگذریم از این که شما متولد چه سالی هستید.

و چه سالی وارد دانشگاه شدید!! چون آن را بگویم باز دوباره لو می‌رود، فرقی نمی‌کند، ایرانی‌ها ریاضی‌شان خوب هست، همه عددها را با هم جمع می‌بندند به شما سریع می‌گویند این قدر، درآمد شما را فوری حساب می‌کنند، سن شما را فوری حساب می‌کنند. حالا شما چرا سراغ من آمدید؟

● ما پیش همه اساتید می‌رویم. حالا که سنتان را نگفتید لااقل تحصیلاتتان را بگویید.

من در دوره ریاست دکتر امین در سال ۱۳۵۰ به عنوان دانش‌جو وارد دانشگاه شدم و بعد از فارغ‌التحصیلی، دکترایم را از دانشگاه لندن و کالج کوبین‌مری گرفتم. دانشگاه لندن یک تعداد کالج دارد، من کالج کوبین‌مری بودم. البته من این‌جا استخدام شدم و چند سال کار کردم، در این چند سال یک بخشی از آن مصادف شد با انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه.



سید و حمید خوانساری

در آن زمان هم یک دوره مسؤولیت دانشکده به عهده من قرار گرفت و زمان بازگشایی هم خودم دانشکده را اداره کردم، خیلی کار سختی بود، ستاد انقلاب فرهنگی، دانشکده ما را منحل کرد. خیلی دعوا کردیم، چون از همکاران ما خیلی با امور ستاد انقلاب فرهنگی همکاری نداشتند، ما موضع ضعیفی آن جا داشتیم. بقیه هم یک مقدار کم لطفی کردند، یک مقدار این جا غرض ورزی شد، خلاصه دانشکده ما را منحل کردند. این است که خیلی من آن زمان دعوا کردم، این که



تقدیر از دکتر خوانساری در مراسم چهلمین سال تأسیس دانشگاه

شما می‌گویید فلان [منظور پیری ظاهری]، شما دو سال دعوا کنید ده سال پیر می‌شوید. بالاخره ما نزدیک دو سال دعوا کردیم، تا زمانی که دانشگاه‌ها خواست بازگشایی شود که بهمن سال ۱۳۶۱ بود. آن موقع توانستم یک حکم ابقا بگیرم وگرنه اصلاً ما را منحل کرده بودند. آن موقع مسؤولیت دانشکده به عهده من بود و تا یک سال بعدش هم من بودم. خیلی از استادهایمان رفته بودند، اداره دانشکده اصلاً کار راحتی نبود، ما اصلاً استاد نداشتیم، خیلی کم بودیم. آدم‌های خوب از بیرون پیدا می‌کردم part time (نیمه وقت) می‌آوردم، چون هر کسی را که شما نمی‌توانید سر کلاس بیاورید. باید آدم‌های موجه علمی پیدا بکنید و این دوره را یک جور بگذرانید تا اساتید جدید بیایند و دانشکده به حالت اولش برگردد. الآن برگشته و خیلی هم خوب شده است. البته الآن ابعاد دانشکده با آن موقع خیلی فرق کرده است، یعنی بهمن ۶۱ که ما بازگشایی کردیم، حجم دانشکده خیلی کوچک‌تر بود. دانشکده خیلی کوچکی بود، یک دانشکده بود که فقط لیسانس داشت و در سطح فوق لیسانس هم، هر سال فقط ده، دوازده تا دانش‌جو در سازه می‌گرفت؛ مثلاً الآن دانشکده در سطح



فوق لیسانس و دکتری یک چیزی در حدود شاید بالای هشت رشته ما داریم دانش جو می گیریم، حدود نود نفر دانش جو می گیریم و دوره دکتری داریم که خیلی مفصل شده و یک چیزی حدود ۱۱ یا ۱۲ سال است که دکتری داریم، این ها همه دانشکده را از نظر ابعاد خیلی بزرگ کرده. اگر آن بحث و دعوای با بیرون را بگذاریم کنار، الآن حجم کار رئیس دانشکده خیلی زیادتر هست، ضمن این که مشکلاتی که آن موقع وجود داشت مثلاً جنگ، ما یک دوره ای داشتیم که حتی این جا بودجه قند و چای نبود، دانشکده تنخواه گردان نداشت. من آن دوره از جیب خودم خرج می کردم، روزی که رفتم حساب که کردم دیدم تقریباً یک سوم حقوق یک ماه خودم را به عنوان تنخواه داده ام ولی باید یک جوری می دادیم، این جوری بود و اوضاع یک جور دیگر بود، جنگ بود دیگر، شما یادتان نیست. این بود که اصلاً امکاناتی در دانشگاه نبود. الآن کار خیلی گسترده تر شده است. در هر حال قبل از انقلاب فضای دانشگاه یک جو مخصوص به خودش بود، در جریان انقلاب یک جور دیگر بود. بعد از انقلاب، ما پروژه ها و دوره های دیگر داشتیم. مثلاً قبل از انقلاب، گرچه سنم قد نمیدهد! ولی دانشگاه ما یکی از مراکز اعتصاب ها بود، یعنی ترمی نبود که شما در اثر اعتصاب یک یا دو هفته تعطیلی نداشته باشید. خوب این به آموزش خیلی لطمه می زند؛ از بابت آموزش، چیز خوبی نبود. گاهی وقت ها دو دفعه این اتفاق می افتاد، اصلاً پروسه آموزش را متوقف می کرد. آن زمان ها هم درس خواندن خیلی مشکل بود، در هر حال زحمت می کشیدند، درس می خواندند. بعد هم دوران انقلاب که اصلاً کلاس ها تعطیل شد، فکر کنم اولین جایی که در ایران اعتصاب شد همین دانشگاه ما بود، البته به بهانه چیزهای صنفی. از ۱۷ اردیبهشت ۵۷ توسط استادها این جا اعتصاب شد، مثلاً به عنوان اعتراض برای انتقال این جا به اصفهان. اعتصاب هم یک چیز اپیدمیک هست دیگر، پشت سر این، دو سه ماه که گذشت کم کم رسید به جاهای دیگر مثل آموزش و پرورش و ادارات. آن روزها شاید انقلاب سر و صدایش خیلی بالا نگرفته بود، قبلش یک سر و صدای خفیفی بود در تبریز و یزد، ولی همه گیر نبود که اعتصاب کارمندی باشد. در هر حال این جا از آن تاریخ تعطیل شد و دیگر عملاً کلاس نداشتیم، تا بعد از ۲۲ بهمن که اسفند کلاس ها شروع شد و یک ترم آن موقع داشتیم. بعد رسیدیم به تابستان که بعضی از بچه ها با یک درس فارغ التحصیل می شدند. یادم هست که بعد از انقلاب بود، دانشگاه باز پول نداشت. گفتند اگر می خواهید تدریس کنید برای تدریس پول نمی دهیم. من یادم هست که خودم یک کلاس برای بچه ها گذاشتم، یک تعدادی از این ها با همان یک درس فارغ التحصیل شدند و درس های شبیه این که باز یک عده دیگر گذاشته بودند. بعد هم یک سال گذشت و به انقلاب فرهنگی خورد. سال ۵۹ حدود آخر خرداد ۵۹، کلاس ها تمام شد ولی سر و صدا از اردیبهشت شروع شد و دیگر تعداد واحدها را کم کردند که ترم را تمام کنند و ترم با یک سقف پایین تر واحد تمام شد و نهایتاً ترم تمام شد و دانشگاه تعطیل شد؛ دانشگاه که بدون دانش جو هویتی ندارد، فقط یک اداره هست. متأسفانه دانشگاه در دوران تعطیلی مثل قبرستان شده بود، چون



دانش‌جویان نبودند، دانش‌جو هم که نباشد، استادها گاهی می‌آیند گاهی نمی‌آیند، دیگر استادها هم انگیزه نداشتند. در انقلاب فرهنگی هم اداره دانشگاه به دست مؤسسه‌ای به نام جهاد دانشگاهی افتاد که تازه تأسیس شده بود و وظیفه‌اش هم این بود که فقط برای دوران تعطیلی دانشگاه باشد و فقط برای یک دوره محدود تعطیلی دانشگاه بود که این تشکیلات تأسیس شد، حالا تا الآن ادامه پیدا کرده، نمی‌دانم قضیه چه هست. جهاد دانشگاهی تأسیس شد برای این که در دوران تعطیلی امکانات دانشگاه را بگیرد و اداره دانشگاه با یک شورایی بود که فکر کنم یک استاد در آن بود و یک یا دو نفر از دانش‌جویان و این که دانشکده‌های مختلف بر حسب نوع کارشان با چه مؤسسه‌ای می‌توانستند همکاری داشته باشند. مثلاً عمران با وزارت راه، ولی همین طور که گذشت جنگ شد و همه چیز عوض شد و تعاریف هم عوض شد.

● رمز ماندگاری دانشگاه شریف را در چه می‌دانید؟

منظورتان یعنی حفظ ممتاز بودنش دیگر، شما در واقع این را می‌خواهید بگویید. این که دانشگاه شریف از روز اول تاپ بوده و هنوز هم تاپ است یا برتر است، البته دانشگاه‌های خوب ما داریم، اگر نگوئیم بهترین دانشگاه، یکی از بهترین دانشگاه‌های موجود است برای این که اوقات بقیه هم تلخ نشود، ولی ما ته دلمان فکر می‌کنیم دانشگاه خودمان بهتر است دیگر. آن بحث خشت اول و معمار است. این‌جا آن کسی که خشت اول را گذاشت، یعنی مرحوم دکتر مجتهدی فکر می‌کنم یک خشت درستی گذاشت. من که آن روز این‌جا نبودم ولی یک شکل درستی را آن روز پیاده کرد که خیلی مهم است. شما پایه هر کاری را درست بگذارید، این روند قانون می‌شود که این‌جا باید این گونه باشد و این حفظ می‌شود، آن وقت همیشه آن ادامه پیدا می‌کند، ولی با پایه غلط کار درست انجام دادن خیلی مشکل است، پایه اگر درست گذاشته شود خیلی مؤثر است.

چند تا چیز است که شاید خیلی مهم باشد، یکی بحث محدود بودن دوره‌های ریاست در دانشگاه است. به نظر من این خیلی مهم است، یعنی یک نفر می‌تواند دو سال رئیس دانشکده شود؛ حداکثر هم یک دوره دیگر، یعنی دو سال دیگر و مجموعاً چهار سال. این تعویض ریاست و آمدن فکر جدید با آدم‌های جدید، خودش به نظر من از عوامل مهم ممتاز بودن دانشگاه است. اگر بنده‌ای که سال ۶۰ مسؤلیت دانشکده را به عهده من گذاشتند تا بهمن ۶۲ تا امروز مانده بودم؛ این دانشکده دیگر فسیل فسیل شده بود. البته ما در مملکت‌مان الآن جاهایی داریم که طرف بیست سال است که رئیس است، اگر بخواهید اسم می‌برم. این اصلاً خوب نیست، هر چه قدر این آقا قوی باشد و باسواد باشد؛ حتی اگر بهترین باشد، او باید کنار برود و شخص دیگری جای او بیاید حتی اگر بدتر از او باشد، این تحول خودش خوب است. یکی مورد دیگری



است که اخیراً زیر سؤال رفته است و آن تردد آزاد استاد است، شما استاد را نمی‌توانید دست و پایش را با طناب ببندید و در اتاقش می‌خکوبش کنید. من می‌خواهم شب تا صبح در خانه کار علمی بکنم و بیدار بمانم، طبیعتاً ۴، ۵ ساعت باید بخوابم و نمی‌توانم ۸ صبح در دانشگاه باشم. برای من و همکارانم خیلی اتفاق افتاده است. امروز ضرب‌العجل یک مقاله مهم سال است، بالاخره شما از جلوتر شروع کردید ولی آخرش به شب آخر افتادی، مثل بچه‌هایی که شب آخر امتحان درس می‌خوانند، تا هشت صبح تمام کردی و از طریق اینترنت مقالات را فرستادی و آن شب تا صبح بیدار ماندی و می‌خواهی دو سه ساعت بخوابی و بعد از ظهر هم سر کلاست بروی، نمی‌توانی که به استاد بگویی ساعت بزن. این مرگ دانشگاه است و این اتفاق در تعطیلی هم افتاد، یعنی رئیس وقت دانشگاه هم حتی پیشنهاد کرد که افراد موقع آمدن و رفتن امضاء بکنند. این در شورای آموزشی دانشگاه مطرح شد، معاون آموزشی آقای مهندس آقاچان گفت، من که امضاء نمی‌کنم، بنده هم رئیس عمران بودم، گفتم من هم نمی‌کنم، به هیچ کس هم نمی‌گوییم این کار را بکنند، یکی دیگر را بگذارید این کار را بکنند. بعد خوشبختانه این فکر کنار رفت تا یکی دو ماه اخیر، الآن هم این بحث است، استاد را نباید محدود کنند. اگر واقعاً کسی کم کار است بگویید بفرومایید بروید، اما اگر استاد کارش را می‌کند با او کنار بیایید. دیگر ما که اداری نیستیم، من می‌خواهم آزاد باشم، ولی کارم را باید بکنم. من فکر می‌کنم یکی از عواملی که دانشگاه شریف را، دانشگاه شریف کرد، همین آزادی استاد است. استاد را ول کنید خودجوش یک کارهایی از او سر می‌زند که اگر این چهارچوب را برای او بگذارید، تمام آن‌ها را خفه می‌کند. این خیلی مهم است.

● آقای دکتر جاهای دیگر دنیا نیز همین طور آزادی هست؟

در انگلیس من ندیدم که استاد ساعت بزند، شما باید از او عملکرد بخواهید. یعنی من باید آزاد باشم ولی به‌خاطر این بحث افزایش حقوق و این جور مسایل در کنارش این ساعت مطرح شده است که آقا شما باید تعهد بدهی که هفته‌ای چهار روز در اتاقت باشی، چه فایده‌ای دارد که من در اتاقم بنشینم ولی کار نکنم؟ آن‌ها باید بگویند، تو هفت شبانه‌روز در هفته فکر و ذکررت باید به دانشگاه باشد، من می‌توانم این کار را بکنم به جز ساعت خواب. اگر می‌خواهی پای من را ببندی، ببند ولی دیگر اینجا دانشگاه شریف نخواهد بود، اینجا یک چیز دیگر خواهد شد. پیشرفت دانشگاه‌های دیگر یک دلیلش همین بوده است. بله یک نفر ممکن است سوء استفاده کند، ولی شما که برای یک بی‌نماز، در مسجد را نمی‌بندید. شما اگر فکر مبتکر سازنده می‌خواهید، آدمی با این جور خصوصیات را می‌توان برایش چهارچوب تعیین کرد، اگر برای فیزیکش چهارچوب تعیین کردید، فکرش را هم در چهارچوب می‌برید و فکرش را می‌کشید. شما می‌خواهید فکر چهارچوب داشته باشد و پرواز کند و از این‌جا مثل فانتوم برود؟ اسم هواپیما را فانتوم گذاشته‌اند، یعنی خیال. یعنی یک لحظه این جاست و



لحظه دیگر این‌جا نیست، یک جای دیگری است این قدر سرعت این هواپیما بالاست. شما می‌خواهید فکر و خیال مردم پویا باشد، حرکت کند، هر لحظه برود و یک چیز نو برای شما بیاورد. اگر بخواهید چهارچوب بگذارید، بشریت که پیشرفت نمی‌کند. فکر باید آزاد باشد و فکر آزاد در جسم آزاد است. شما اگر یک شخص را ول کنید ممکن است برود و در اتاقی بنشیند، اما به محض این‌که او را حبس کردید دیگر فکرش هم کشته می‌شود. این دو عامل خیلی مهمی است که به نظر من از رموز موفقیت دانشگاه است.

● آقای دکتر از خاطرات دوران دانش‌جویی تان برای ما بگویید. آیا فعالیت‌های فرهنگی و فوق برنامه یا ورزشی داشته‌اید؟

یک خاطره ورزشی دارم. ما اردوی آموزشی نداشتیم، یک اردوی تابستانی داشتیم در بابلسر که من دو یا سه سالش را رفتم، خوب بود. از این‌جا اتوبوس راه می‌افتاد و دو تا استاد هم سرپرستی این‌ها را می‌کردند و خوش می‌گذشت. یک خاطره ورزشی جالب دارم، برای این‌که تیم والیبال دانشکده‌ی سازه را در آن زمان، در واقع بیشتر من پیگیری کردم و راه افتاد. مثلاً اولین سالی که این تیم شروع به تمرین کرد یادم هست، یک دوستانی در والیبال داشتیم که هم‌دوره‌ای‌های ما بودند، این‌ها بعضی‌هایشان خیلی درس‌خوان بودند و نمی‌آمدند. من یادم هست گاهی وقت‌ها می‌رفتم سر کلاس، این‌ها را یکی یکی از کلاس می‌کشیدم بیرون و می‌آوردم سالن ورزش تمرین، بعد رسید به مسابقات بین دانشکده‌ای. یادم هست خانم افلاطون هم در تربیت‌بدنی مسؤولیت تیم ما را داشت، البته خودشان ما را تمرین نمی‌دادند ولی تیم‌ها را تقسیم کرده بودند. مثلاً هر چند تا تیم در اختیار یکی از پرسنل آن‌جا بود و ما با خانم افلاطون افتادیم که جزء کادر تربیت‌بدنی بودند. در هر حال ما با بچه‌ها تمرین کردیم و مسابقه‌ها شروع شد و شش تیم در مسابقات شرکت کردند و با اجازه‌ی شما، تیم سازه شد تیم ششم. همه می‌گفتند که سازه شرافتمندانه باخت برای این‌که ما سال اولمان بود. تیم‌هایی بودند که شش هفت سال بود این‌ها تیم داشتند، ولی مثلاً دانشکده ما تازه تأسیس بود- آن زمان دو دوره دانش‌جو داشت- و مکانیک شش هفت سال بود که تأسیس شده بود و همه دوره‌ها دانش‌جو داشت و تیمش یک تیم قوی بود. ما طبیعی بود که باختیم ولی خوب بازی کردیم و همه می‌گفتند که شرافتمندانه باخت. بعد یک دو سال دیگر هم رفتیم و ما رسیدیم به سال چهار، بعد آن سال چند تا بچه‌های سال اولی جوان آمده بودند و ورزشکارهای خوبی بودند و ما هم با این‌ها تمرین می‌کردیم و رسید به مسابقه. یک آقای آن سال بود اسمش یادم نیست که مسؤول تیم ما بود، این آقا خواست افراد را ببرد داخل زمین و بنده را روی نیمکت نشاند، آن جوان‌ترها آمده بودند و حرفه‌ای‌تر از ما بودند، آن روز که من روی نیمکت نشستم دیگر روز آخر من بود. بنده نیمکت‌نشین نیستم، من یا باید داخل زمین باشم یا هیچی، خلاصه ما رفتیم. الآن در دخترها، فکر



سید و حمید خوانساری

کنم عمران هر سال اول می‌شود و تیم والیبال دخترهایمان خیلی قوی است.

● آقای دکتر شما می‌فرمایید زمانی که آمدید چه کسی رئیس دانشگاه بود؟

به عنوان دانش‌جو، زمان دکتر امین آمدم.

● امکانات دانشگاه در چه سطحی بود؟

خوب بود، دانشگاه کوچک‌تر از حالا بود چون دانش‌جوی کمتری داشت، ولی نسبت به آن تعداد امکانات خوبی داشت. دانشکده عمران یا سازه چون تازه تأسیس بود امکانات آزمایشگاهی آن کم‌کم رشد کرد، مثلاً ما آزمایشگاه مقاومت مصالح خودمان را از مکانیک سرویس می‌گرفتیم ولی الآن خودمان داریم.

● رابطه‌تان با هم‌دوره‌ای‌های آن زمان چه طوری است؟

خیلی خوب، این‌جا روابط نزدیک است، هم با دانش‌جویان و هم با همکاران. اختلاف سلیقه بعضاً افراد دارند ولی چیز طبیعی‌ای است. گاهی وقت‌ها ممکن است سر به سر هم بگذاریم، ولی آن هم طبیعی است، بالاخره ما این‌جا یک خانواده هستیم.

A black and white portrait of an elderly man with a full grey beard and glasses, wearing a striped shirt. He is looking slightly to the right of the camera. The background is a simple, light-colored wall.

من هشت آذر ۱۳۱۳ در یک خانواده فرهنگی و مذهبی در تهران به دنیا آمدم و دوره‌ی ابتدایی را در دبستان هما که مادرم مدیرش بود گذراندم، سال اول و دوم و سوم دبستان را در همان مدرسه‌ی دخترانه بودم، بعد از آن رفتم به یک مدرسه‌ی پسرانه. البته بد نیست توضیح بدهم در آن زمان در دبستان دانش‌آموزان را کتک می‌زدند، روی هم رفته از لحاظ علمی دانش‌آموز خوبی بودم و لیکن چون یک مقداری شلوغ بودم با من خیلی خوب رفتار نمی‌کردند، گاهی اوقات فلک هم شدید، همیشه شاگرد اول نبودم ولی جزو شاگردان خوب بودم.

دکتر منوچهر راد

سال ورود به دانشگاه: ۱۳۴۵

مصاحبه کننده: مهندس محمد میرزایی، مهندس اکبر سیه‌بازی
تاریخ مصاحبه: ۱۳ و ۸۴/۲/۵

دانشکده مهندسی مکانیک



● آقای دکتر، در راستای تدوین تاریخچه دانشگاه خدمتتان هستیم، این تاریخچه در ابعاد گوناگون می‌باشد، در این خصوص اگر نکته‌ای دارید، بفرمایید.

برای تاریخ، باید حقیقت را گفت نه این که هر کسی آنچه خواست به عنوان تاریخ بیان کند و اگر بخواهیم حقیقت گفته شود شاید بعضی وقت‌ها آدم چیزهایی بگوید که صلاح نباشد. ببینید آقای مهندس معین‌زاده از قدیمی‌های این دانشگاهند، در بیشتر جریان‌ها هم بوده‌اند، ولی وقتی ایشان چیزهایی بگوید یک جور می‌گوید، که من اگر بگویم یک جور دیگر می‌گویم؛ ضمن این که هر دو آن موقع بوده‌ایم و احتمالاً حقیقت را هم بگوییم، منتها دیدمان برای آن چیز فرق می‌کند، ضمن این که بعضی اطلاعات را بعضی‌هایمان ممکن است داشته باشیم و بعضی ممکن است نداشته باشیم. خوب است این چیزها گفته شود ولی وقتی حقایق را در می‌آورند باید یک سری قول‌هایی داده شود که آن چیزهایی که گفته می‌شود، یک موقع به ضرر آدم تمام نشود و چیزهایی که صلاح نیست عنوان نشود، ولی داستان‌هایی که در چه زمانی چه اتفاقی افتاد، می‌تواند خوب و مفید واقع شود، ولی همین طوری وقتی ما فعالیت‌های مدیریتی یک نفری را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که کارهای بسیار عالی کرده است، شاید بیشتر به وجود آمدن این دانشگاه و رشته‌های مختلف و ساختمان‌ها و این‌ها موهون زحمات آن فرد باشد ولی این به آن معنا نیست که ما آن فرد را از لحاظ نظرات سیاسی، طوری تأیید می‌کنیم که مثلاً اسمش و عکسش را بیاوریم در صفحه‌ی اول و به جای مثلاً تصویر حضرت امام (ره) و آیت ... خامنه‌ای و رئیس جمهور، عکسش را بگذاریم. آن موقع این یک چیز دیگر می‌شود و چیزهای دیگری برداشت می‌شود. من متأسفانه وقتی که با بعضی از جوانان صحبت می‌کنم (استاد و دانش‌جو) و آن‌ها این چیزها را می‌بینند و می‌شنوند، می‌گویند که بله، آن موقع‌ها این‌جا از هر لحاظ خیلی خوب بوده، افراد آزاد بودند در همه‌ی زمینه‌ها هر کاری دلشان می‌خواست می‌کردند و در سطح کشور مدیران آن موقع آدم‌های بسیار وطن‌پرست و درست و خوبی بودند و حالا نیستند. وقتی می‌پرسم یعنی چه آزادی بود؟ جواب می‌دهند بله، خیلی آزادی‌ها الآن نداریم. گفتم بله از دو جور آزادی ممکن است صحبت کنید مثلاً اینجا در یک دوره‌ای آزاد بودند که رقص بگذارند مشترک بین دختر و پسر، رقص هم بود ولیکن آیا کسی در اینجا جرأت داشت کوچکترین حرفی در رابطه با شاه بزند؟ می‌دیدید گارد پلیس به دانشگاه حمله می‌کرد، کتک می‌زد و همه‌ی این‌ها را از دم می‌گرفت و می‌برد زندان؛ این‌ها را که شما نمی‌دانید، ولی وقتی این‌ها فراموش شود حقیقت یک چیز دیگر درک می‌شود، عده‌ای از این‌ها این جوری فکر می‌کنند و حقیقتاً خیال می‌کنند این همه آدم رفتند و شهید شدند و مبارزه کردند برای هیچ چیز بود؟ و وضع هم بدتر شد در حالی که حقیقت کاملاً متفاوت است، این‌ها مطالب خیلی حساسی است. طرز لباس پوشیدن بعضی کارکنان و طرز آمدن آن‌ها اینجا، جوری بوده در حد اجتماعات به اصطلاح مدرن و سیستم غربی. خب این آزادی‌ها بله بود، مثلاً آزاد بودند که می‌نی‌ژوپ ببوشند، آن وقت هم شاید ۸۰٪ کسانی که در این دانشگاه بودند، از



دکتر راد به همراه تعدادی از اساتید دانشگاه

شهرستان‌ها آمده بودند که اغلب آن‌ها این چیزها را ندیده بودند، دهن‌هایشان باز بود و یک جوری با تعجب به آن‌ها نگاه می‌کردند. خب وقتی این‌ها را نگویی که نمی‌شود، چون که خیال می‌کنند تصور از آزادی یعنی آزادی بیان...

این چهل سال اتفاقاً سال‌های بسیار پرتلاطمی بود و اتفاقات خیلی زیادی در کشور افتاد و تغییرات هم زیاد بود و اگر این‌ها خوب تنظیم شود، در تاریخ ایران می‌تواند حتی مؤثر باشد و به صورت یک

کتاب در آید؛ به نظر من در آن صورت از آن کتاب باید استفاده شود و گوینده‌ی مطالب آن کتاب هم کسانی بوده‌اند که هنوز هستند و در آن زمان نیز در جریان‌ات بوده‌اند. مطالب آن طوری که بیشتر درست بوده و حقیقت بوده به آن صورت توضیح داده شود، البته آن کتاب همه‌اش هم در رابطه با دانشگاه ما نیست، در رابطه با تحصیلات عالی و یک مقدار از آن در رابطه با مدرسه البرز هم خواهد بود، یک مقدار هم در رابطه با مسائل دیگری که در بیرون دانشگاه اتفاق افتاده کتاب‌های دیگری هم هست که یک جوری می‌تواند ربط پیدا بکند به کارهایی که اینجا و در این دانشگاه اتفاق افتاده است. حتی کتاب‌هایی هست مثل خاطرات خانم مادر فرح که جزو هیأت امنای این‌جا بوده، ایشان احتمالاً در کتابش یک اشاره‌ای به این دانشگاه کرده است. یکی دیگر از خانم‌ها خانم زمان زمانیان که ایشان هم جزو هیأت امناء بودند نیز کتابی نوشته، احتمالاً بیشتر در رابطه با تحصیلاتش در آمریکاست ولی در آخرهایش یک چیزهایی در مورد ایران شاید گفته باشد که بشود از آن نیز استفاده کرد و همین طور آدم‌هایی که از قدیم اینجا بوده‌اند و اغلب آن‌ها در خارج و یا در ایران هم هستند، مثل آقای دکتر فیروز پرتوی، دکتر رنجبر، دکتر احسان، دکتر حسینی، دکتر مهری، دکتر نراقی، دکتر انواری، دکتر منتصری، مهندس لکستانی و مهندس مهدویان و دیگران مثل آقای دکتر خالصی‌زاده، آقای دکتر معطر، آقای دکتر شایگان، آقای مهندس آقاجان و کسان دیگری که از اول بودند، البته سال اول خیلی از این‌ها نبوده‌اند، چند ماه بعد، از این طرف آن طرف به این دانشگاه آمده‌اند، می‌تواند اطلاعاتشان خیلی مفید باشد؛ در هر صورت کسانی که از قدیم، مخصوصاً سال اول این‌جا بوده‌اند، خیلی اطلاعات دارند. بعضی هم بوده‌اند ولی در جریان کارها نبوده‌اند. قبل از این که دانشگاه و کلاس‌ها و این‌ها شروع شود، آقای دکتر مجتهدی چند تا مشاور داشت؛ در زمینه آموزش و پژوهش آقای دکتر فیروز پرتوی بود که الآن آمریکاست. یکی آقای دکتر نراقی بود و احتمالاً مرحوم دکتر حسینعلی انواری و دکتر منتصری



که ابتدا در مدرسه‌ی البرز معاون آقای دکتر مجتهدی بود و در زمینه‌ی ریاضیات آن‌جا درس می‌داد. مرحوم آقای دکتر انواری، برادر دکتر عباس انواری بود که ایشان آن موقع ابتدا اینجا نبود و در دانشگاه پلی‌تکنیک رئیس دانشکده‌ی برق بودند. زمانی که خود دکتر مجتهدی در آن‌جا بود، از همه این‌ها به عنوان مشاور استفاده می‌شد، بعداً آقایان دیگری هم آمدند به عنوان هیأت علمی، این‌ها بعضی وقت‌ها در جلسات شرکت می‌کردند. البته من آن موقع به عنوان مهندس فوق لیسانس استخدام شده بودم، منتها چون هم با دکتر پرتوی، هم دکتر نراقی و هم دکتر انواری از قبل آشنا بودم و ضمناً دکتر مجتهدی هم آشنایی با پدرم داشتند، گاهی اوقات در جلسات شرکت می‌کردم. مثلاً وقتی می‌خواستند آقای X را استخدام کنند، بیاورند یا نیاورند، دانشکده‌ای را چکار کنند، با این افراد روزهای اول مشاوره می‌کردند. غیر از این سه، چهار نفر که اول اسم بردم باید از آقای دکتر محنا، مهندس نیایش و مرحوم مهندس پیروزنیا و از اولین معاون اداری دانشگاه آقای منتصری اسم برد. این‌ها تقریباً مشاوران اصلی دکتر مجتهدی در همان اوایل بودند بیشتر هم این‌ها در چهارچوب ساختن دانشگاه نقش عمده داشته‌اند و سیاست‌ها و برنامه‌ها را مشخص می‌کردند که یک دانشگاه در سطح دانشگاه‌های سطح بالا باید به چه صورتی باشد؟ چه آزمایشگاه‌هایی باید داشته باشد؟ این آزمایشگاه‌ها چه وسایلی باید داشته باشند؟ آزمایشگاه فیزیک، شیمی، کارگاه و کامپیوتر چگونه باشد؟.. اولین کامپیوتری که در دانشگاه‌ها آورده شد و اولین برنامه‌ی آموزشی کامپیوتری که در ایران اصلاً ایجاد کردند دکتر فیروز پرتوی نوشت و در ایجاد تمام آزمایشگاه‌ها در ابتدا نقش اصلی را ایشان داشت، البته دکتر حسین پرتوی برادرش است، بعضی‌ها ممکن است اشتباه بکنند، تازه ایشان پنج، شش سال بعد از دکتر فیروز آمد. فیروز پرتوی شاید در امور آموزش و برنامه‌های درسی در ابتدا از همه‌ی افراد دیگر مؤثرتر بود. دیگران هم بودند که فعالیت‌هایی داشتند؛ مثلاً "پسر دایی خانم فرح بود، او هم یک جوری فعالیت‌های تدریس داشت البته آن موقع رئیس تلویزیون بود. دو سه نفر هم به طور رسمی از ساواک در امور دخالت داشتند که بعضی‌هایشان از لحاظ علمی در سطح بالایی بودند، از لحاظ عقاید آن موقع بعضی‌هایشان چپی بودند (متماایل به کمونیسم)، بعضی‌هایشان ملی‌گرا و بعضی‌هایشان ملی مذهبی بودند و خیلی‌ها هم عقاید خاصی نداشتند، تعدادی هم رابطه‌ی نزدیکی با دربار و رژیم وقت داشتند. همه جوری عقاید در آن‌ها بود. البته بهائی‌هایی هم بودند که فعالیت می‌کردند و این است که همه‌ی مسائل یک جوری رعایت می‌شد. ولی از لحاظ علمی می‌شود گفت که دانشگاه حقیقتاً برنامه‌ی خیلی سطح بالایی را اینجا در نظر داشت و برنامه‌های سطح بالایی را شروع کرد، ضمن این‌که در همان شروع کار تعداد افرادی که در چهارچوب رشته‌هایی که می‌خواست ایجاد شود درجه‌ی دکترا داشته باشند در تمام ایران بیشتر از دو، سه و چهار نفر نتوانسته بودند پیدا کنند که اکثر این‌ها هم در جاهای دیگر، یکی دو تایشان در شیراز مشغول بودند و یا جاهای دیگر. در شروع کار فقط همین دکتر پرتوی و دکتر نراقی را داشتیم، دوتایی دیگر از آلمان آمده بودند و یکی دیگر آقای محنا بود که ایشان هم از شرکت نفت



آمده بود، بعد کسان دیگر از جمله دکتر منتصری از البرز و دکتر انواری از دانشگاه پلی تکنیک و افراد دیگر را آوردند ولی بقیه‌ی افراد فوق لیسانس‌هایی بودند که از آمریکا آوردند، یک عده‌ای هم به اسم دیپلم مهندسی بودند که همان موقع به عنوان فوق لیسانس از آلمان و چند نفری از فرانسه آمده بودند که این‌ها به عنوان مربی فوق لیسانس خارج استخدام شدند. یک عده‌ای فوق لیسانس‌های آمریکا که هم لیسانس داشتند و هم فوق لیسانس و یک عده فوق لیسانس‌های پیوسته مال آلمان که دیپلم engineer داشتند و یک عده هم فوق لیسانس پیوسته داخل که از دانشکده‌ی فنی و پلی تکنیک و غیره بودند و این‌ها اکثراً شاگرد اول‌ها و یا از برجسته‌ترین فارغ‌التحصیلان بودند که در ابتدا کادر اصلی این‌جا بودند. مثلاً آقای دکتر علی دبیری هم از کسانی بود که از سال دوم به دانشگاه آمد که ایشان بعداً داماد آقای دکتر مجتهدی شد و ایشان شاگرد اول در پلی تکنیک بود. از آن تاریخ ایشان هم چیزهای زیادی می‌داند چون از سال‌های اولیه بوده، البته جزء کسانی بود که اول انقلاب رفت ولی در حال حاضر به دانشگاه زیاد رفت و آمد می‌کند.

● آقای دکتر راجع به خودتان، زمان تولد و دوره‌ی دبستان، راهنمایی و دبیرستان توضیح دهید. آن زمان احتمالاً به این شکل نبوده، این‌ها را خیلی خلاصه بفرمایید و بعد وارد دوره‌ی دانشگاه بشوید که کجا تحصیل کردید و این که چه سوابق علمی و اجرایی داشتید؟

من هشت آذر ۱۳۱۳ در یک خانواده فرهنگی و مذهبی در تهران به دنیا آمدم و دوره ابتدایی را در دبستان هما که مادرم مدیریتش بود گذراندم، سال اول، دوم و سوم دبستان را در همان مدرسه‌ی دخترانه بودم، بعد از آن رفتم به یک مدرسه‌ی پسرانه. منزلمان در قسمت مرکزی شهر تقریباً در شرق و جنوب شرق تهران حدود سه راه امین حضور بود. البته بد نیست توضیح بدهم در آن زمان در دبستان دانش‌آموزان را کتک می‌زدند، روی هم رفته از لحاظ علمی دانش‌آموز خوبی بودم و لیکن چون یک مقداری شلوغ بودم با من خیلی خوب رفتار نمی‌کردند، گاهی اوقات فلک هم می‌شدیم، همیشه شاگرد اول نبودم ولی جزو شاگردان خوب بودم. بعد از آن که دبستان تمام شد من آمدم یک سال در خیابان عین‌الدوله آن موقع که خیابان ایران فعلی باشد، رفتم به دبیرستانی به اسم دبیرستان ناصر خسرو، یک سال آن‌جا خواندم، سال بعد از آن‌جا مستقیماً رفتم به مدرسه البرز که آن موقع بهترین مدرسه‌ی تهران بود. در آن زمان آقای دکتر مجتهدی رئیس مدرسه‌ی البرز بود مدرسه‌ی البرز بسیار بزرگ بود، پلی تکنیک فعلی یک قسمتی از مدرسه‌ی البرز بود زمین‌های دیگری علاوه بر پلی تکنیک فعلی جزو مدرسه‌ی البرز بود، این مدرسه خیلی وسیع بود که حتی سه تا زمین فوتبال در آن بود و به آن می‌گفتند کالج البرز و از لحاظ فعالیت‌های ورزشی و فوق برنامه هم در سطح خیلی بالایی بود ضمن این که شبانه‌روزی داشت و از شهرستان‌ها یک عده دانش‌آموزان پول‌دار و با معدل بالا و خوب به آن‌جا می‌آمدند و درس می‌خواندند. در همان زمان‌هایی که من



مدرسه‌ی البرز می‌رفتم، همان زمان حدوداً دوران سیاسی ملی شدن صنعت نفت و فعالیت‌های جبهه ملی و دکتر مصدق بود که در دبیرستان‌ها فعالیت سیاسی زیاد بود و معمولاً سه گروه بودند، بد نیست این‌ها را شماها هم بدانید. دانش‌جویان به سه گروه کلی تقسیم می‌شدند یکی گروه دانش‌جویان چپی که بیشتر جهت حزب توده و کمونیست را

داشتند، یک عده هم بودند که به آن‌ها ملی یا جبهه‌ی ملی‌ای می‌گفتند که این‌ها انواع آدم‌هایی بودند که به احزابی شبیه حزب ایران و جبهه ملی متمایل بودند، یک عده هم بودند که در حقیقت متمایل یا طرفدار سیستم و شاه بودند که آن‌ها هم اکثراً از خانواده‌های سرمایه‌دار و سطوح بالای مالی بودند مثلاً در سطح پسران ژنرال‌ها و ارتشدها و کلاً وزرا بودند. ما آن‌جا دانش‌آموز زیاد داشتیم که در مقایسه با دبیرستان‌های دیگر تعداد این‌ها هم نسبتاً بالا بود، البته معلمین خیلی خوبی هم که در سطح ایران معروف بودند آن‌جا تدریس می‌کردند، مدرسه‌ی بسیار خوبی بود. ضمن این‌که این مدرسه بودجه‌ی دولتی داشت، پولی هم بود و البته چون پدر من هم فرهنگی بود، رئیس فرهنگ شهرستان‌ها بود. در آن موقع وزارت فرهنگ، شامل وزارت علوم، وزارت آموزش و پرورش و اوقاف و وزارت فرهنگ و هنر بود. همان موقع خیلی‌ها چون مسائل سیاسی مهم بود حمایت از حزبی یا گروه خاصی می‌کردند به اسم پان ایرانیست که بعد دو شعبه شد یکی بر پایه‌ی ملت ایران و دیگری به همان نام پان ایرانیست حزب دیگری بعد ایجاد شد به نام یکی زحمت‌کشان که بعد یک عده‌ای هم طرفدار آن شدند. گروه‌های دیگری هم وجود داشتند مثلاً حزب سومکا و غیره و یک وقت‌هایی دعوا و کتک‌کاری بین این‌ها در می‌گرفت، مخصوصاً چپی‌ها، توده‌ای‌ها، گروه‌های ملی، مذهبی‌ها، شاه‌دوست‌ها و غیره و این‌ها دعوا می‌کردند که بعضی روزها بیرون از مدرسه می‌دیدید که از کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و غیره بعضی وقت‌ها کارگران چیت‌سازی را که حمایت از توده‌ای‌ها می‌کردند آورده بودند که در حمایت از آن‌ها طرف‌های دیگر را بزنند، شعبان‌بی‌مخ و دار و دسته‌اش نیز اغلب از گروه مخالف توده‌ای‌ها حمایت می‌کردند و می‌آمدند با آن‌ها دعوا بکنند، وقایعی که تقریباً هر روز اتفاق می‌افتاد تا این‌که برنامه‌ای شد و دکتر مصدق تصمیم گرفته بود عذر شاه را بخواید و بگوید بروید خارج کشور که از صبح آن روز اتفاقاً من در خیابان بودم که دیدم یک جیب و دو اتوبوس راه افتاده و می‌گویند که مردم بیایند نگذارند شاه از ایران برود و فلان و این‌ها که دم دبیرستان البرز هم آمدند یک عده را برداشتند بردند که نگذارند شاه برود که همان موقعی بود که یک عده رفتند و گفتند که ما نمی‌خواهیم شاه برود و شاه آمد صحبتی کرد ولی همه‌ی آن‌هایی که آمده بودند دو تا سه تا تیر که در رفت همه‌شان گذاشتند و در رفتند، البته کسانی که آن موقع رفتند حمایت بکنند که نگذارند شاه برود اتفاقاً بیشتر



از پان ایرانیست بودند که رفتند تا نگذارند شاه برود. در هر صورت ما در وضعیتی بودیم که مسائل سیاسی و فعالیت‌های سیاسی زیاد بود، از سطح دیستان به بالا. تا این که من کلاس سال ششم دبیرستان بودم که کودتای ۲۸ مرداد اتفاق افتاد و خفقان شدیدی شد که هیچ کسی جرأت این که حتی دو نفر با هم بایستند و صحبت بکنند را نداشتند. من آن سال در خیابان استانبول که الآن به آن جمهوری می‌گویند داشتم راه می‌رفتم، مغازه‌ها هم که بسته بودند، که یک دفعه دیدم یک عده ریختند و هر تعداد آدم که در خیابان راه می‌رفت را گرفتند، من دیدم دارند مرا هم می‌گیرند، پریدم پشت یک اتوبوس و فرار کردم. فردایش که رفتم دبیرستان دیدم دو تا از هم‌کلاسی‌هایم را گرفته‌اند، همان موقع از همان جا برده بودندشان به جزیره کیش که آن موقع زندان آن‌جا بود، از جمله در آن روزها شخصی را هم گرفته بودند به اسم آقای شمشیری که چلوکبابی داشت که ایشان در کیش با آن‌ها بود. خلاصه هر کسی را می‌گرفتند حتی یک کسی در محله‌ی ما بود که در تمام عمرش اصلاً کار سیاسی نکرده بود ولی چون آن روز در خیابان بود او را گرفته بودند. این طوری آدم‌ها را هم می‌گرفتند ولی با این همه گروه‌هایی بودند که در آن خفقان هم فعالیت می‌کردند، از جمله یک روز شنیده بودند که قرار است آن‌ها تظاهراتی داشته باشند در چهار راه پهلوی آن موقع، پلیس و گارد اتوبوس آورده بودند که افراد را دستگیر کنند، هرچه ایستادند، دیدند کسی به علت وجود آن‌ها نیامد البته من در آن حوالی قایم شده بودم و دیدم که یک بیچاره را که داشت پایش را در جوی می‌شست یک دفعه گرفتند و انداختند داخل کامیون و شروع کردند به زدند و بعد هم بردندش. حتی این طوری آدم‌ها را می‌گرفتند، کسی جرأت هیچ چیز نداشت حتی شوخی می‌کردیم که می‌گفتند یک کسی داشته برای امتحان درس می‌خوانده (شاید هم حقیقت داشت) و او را پلیس گرفته بود، چون پلیس گفته بود این چه هست که می‌خوانی و او در جواب گفته بود فیزیک که گفته بودند پدر سوخته فیزیک می‌خوانی، و او را گرفته بودند و برده بودند. یک اختناق شدیدی بود که هیچ کاری نمی‌شد کرد، ولی تمام چیزهایی که از لحاظ اخلاقی بد بود نسبتاً آزاد بود و مردم در فعالیت‌های سیاسی جرأت هیچ کاری را نداشتند و خیلی‌ها تصمیم گرفتند برای تحصیل به خارج بروند که من هم بعد از این که دیپلم را گرفتم، دنبال این بودم که بروم خارج که آن موقع پذیرش را در جایی می‌دادند که مربوط به خود سفارت بود، انجمنی بود به اسم انجمن آمریکایی دوست‌داران ایران در خاورمیانه که بعدها ما فهمیدیم که بالاخره یک جایی وابسته به سیا و این‌ها هست و در هر صورت هر کس می‌خواست پذیرش بگیرد باید می‌رفت آن‌جا با آن‌ها هماهنگ می‌کرد که کدام دانشگاه برود، کجا برود و ضمناً کسی که می‌خواست برود خارج، باید در امتحان کنکور ادامه تحصیل در خارج از ایران و یک امتحان زبان شرکت می‌کرد، قبول می‌شد که من آن امتحان را دادم و قبول شدم و رفتم آمریکا، یک جایی به اسم دانشگاه داکوتای جنوبی به من پذیرش دادند و رفتم و شروع لیسانس‌م در آن‌جا در سال ۱۹۵۵ بود، بعد از شش ماه که آن‌جا بودم دیدم خیلی دور افتاده است، تمام آن شهر حدود ۷۰۰۰ نفر جمعیت داشت که خیلی‌ها دانش‌جو



بودند و بقیه هم اهل شهر بودند، تمام ایالتش حدود ۵۰۰۰۰۰ تا جمعیت بیشتر نداشت. خلاصه من از آنجا خودم تقاضا کردم برای پذیرش از کالیفرنیا و رفتم در کالیفرنیا و در دانشگاه سن خوزه، آن موقع که به آمریکا رفتم در داکوتای جنوبی فقط یک نفر ایرانی بود، او هم از بس ایرانی ندیده بود، فارسی یادش رفته بود، البته خوب بود چون سریع زبانم خوب شد و البته اطلاعات من هم در حدی بود که از لحاظ علمی مشکلی نداشتیم، فقط ماه اول، دوم به خاطر ندانستن زبان مشکل داشتم. بعداً بالاخره آمدم به دانشگاه سن خوزه و آنجا مشغول شدم و در آنجا رشته‌ی مهندسی مکانیک می‌خواندم، در کالیفرنیا نسبتاً ایرانی زیاد بود و انجمن دانش‌جویان ایرانی تشکیل دادیم، انجمن دانش‌جویان شمال کالیفرنیا، اتفاقاً همان اوایل آقای دکتر مصطفی چمران یکی از افرادی بود که ایشان در برکلی بود، برکلی کمی با سن خوزه فاصله داشت، من و ایشان از فعالین انجمن بودیم.

● از خاطراتان با دکتر چمران بفرمایید.

این انجمن یک انجمن صنفی دانش‌جویی بود. بعداً ایشان و چند نفر دیگر که من هم جزو آن‌ها بودم، یک انجمن اسلامی در آمریکا درست کردیم که در شرق آقای دکتر یزدی و چند نفر دیگر بودند، در غرب هم آقای دکتر چمران و یک کس دیگری هم بود که از پایه‌گذاران بودند. دو، سه نفر دیگر همراه آقای دکتر چمران در ابتدا عضو هیأت رئیسه بودند که از دانشگاه سن خوزه من با ایشان تماس داشتم، بعد یک بار هم عضو هیأت رئیسه شدم منتها کسانی هم در آنجا بودند که در ظاهر خودشان را مسلمان می‌گفتند و لیکن عملاً آمده بودند که اطلاعاتی را انتقال بدهند. بله در هر صورت نطفه‌ی انجمن اسلامی خارج از کشور در آن زمان ریخته شد و فعالیت‌های نسبتاً زیادی شد و کارهای سیاسی و تظاهراتی انجام گرفت. در همان جا بین گروه‌های سیاسی باز درگیری و حتی زد و خوردهایی می‌شد، مخصوصاً بین گروه‌های ضد شاه و گروه‌هایی که ساواک تقریباً آنجا ترتیب داده بود و آن انجمن اولیه دانش‌جویی ایران یواش یواش به یک انجمن ساواکی و دولتی تبدیل شده بود که بعد معلوم شد که روزنامه و مجله‌ای هم چاپ می‌کند که همین گروه انجمن دوستداران خاورمیانه به آن‌ها پول می‌داد و برای انجمنشان و تأسیساتشان برای کسب درآمد نیز جشن عید می‌گذاشتند و از ایران خواننده و تیم آرتیست، ساواک می‌فرستاد. ضمناً به همان انجمن اولیه یک گروه دیگر چپی وابسته بودند، گروه‌هایی که آن‌ها هم فعال بودند که البته آن‌ها سعی می‌کردند که نماینده‌ی آن‌ها بیشتر بتواند مسؤولیتی پیدا بکند، ولی جامعه اسلامی تقریباً سوا از آن‌ها فعالیت داشت، ضمن این‌که خب در آنجا هم تا حدودی فعالیت می‌کردند. همان موقع با دکتر مصطفی چمران آشنا شدم که حقیقتاً شاید صادق‌ترین و معتقدترین فردی که در عمرم سراغ دارم و دیده‌ام ایشان بود، همان موقع که ازدواج کرده بود و یک خانم آمریکایی داشت (خانم آمریکاییش مسلمان شده بود، که حجاب کامل داشت) و دکتر چمران آن



زمان به کلیساها می‌رفت و راجع به اسلام و قیام امام حسین (ع) و اسلام و شیعه سخنرانی می‌کرد. یک دفعه شاه آمد در لس‌آنجلس یک عده‌ای رفتند از جمله دکتر چمران و همراهانشان نیز آن‌جا بودند که یک درگیری پیدا شد و کتک‌کاری شد و ایشان زخمی شد. فارغ‌التحصیل که شده بود، یک دوره کوتاهی رفته بود دنبال کار و در یک شرکت آمریکایی کار خیلی بالایی گرفته بود که همان موقع سیزده چهارده خرداد بود که گروهی از دانش‌جویان آن موقع تابستان می‌آمدیم به تهران و در فرودگاه ایشان را دیدم که یک سری اوراق به من داد و گفت آن‌جا پخش کن، ضمناً گفت که من دیگر کارم را ول کرده‌ام و فقط فعالیت سیاسی دارم می‌کنم. بعد وقتی من آمدم تهران و برگشتم، ایشان به لبنان رفته بود و آن موقع از همسر آمریکایی خود جدا شده بود. مثل این‌که یکی از بچه‌هایش به دلیلی فوت کرده بود، خلاصه خودش را کاملاً در اختیار فعالیت‌های اسلامی انقلابی گذاشته بود، که بعد می‌رود لبنان و آن‌جا با آیت‌... صدر فعالیت را شروع می‌کند. بعد از آن که به لبنان آمد همسر دیگری گرفت، آن زن لبنانی بود که من در جنوب ایران در دوره‌ی جنگ ایشان را دیدم. دکتر چمران و خانمش در آن‌جا در جبهه بسیار فعال بود و خیلی هم آدم معتقدی بود و هیچ ادعایی هم نداشت. در دوران دانش‌جویی کسی اصلاً فکر نمی‌کرد که ایشان اهل جنگ و مبارزه عملی باشد، از لحاظ سیاسی و صحبت و سخنرانی و این‌ها خب خیلی خوب بود ولی این‌که تیراندازی و رهبری نظامی بکند، بعداً در لبنان حقیقتاً در این چهارچوب خیلی تجربه آموخته بود. اتفاقاً همان موقع به من گفت که یک جوری ما با هم فامیل شدیم، گفتم چه طور، گفت که برادر من که بعداً این‌جا استخدام شد به اسم آقای دکتر عباس چمران، خانمش خانم انواری، با من یک نسبتی دارند و از این لحاظ گفت ما با هم فامیل شدیم. گفتم خب خوشحالم. در هر صورت من بعد از این‌که آن‌جا لیسانسم را گرفتم، تابستان آمدم ایران و جریان ۱۵ خرداد اتفاق افتاد. اتفاقاً در طول یک درگیری‌هایی هم ما رفتیم شاه عبدالعظیم، ببینیم آن‌جا چه خبر است؛ آن موقع‌ها، پدر من در یک درگیری کمی زخمی شده بود و کتکی هم خورده بود که باز دوباره یک خفقان عجیبی شد که ترس بر همه‌جا مستولی شده بود. من به آمریکا برگشتم و فوق لیسانس را شروع کردم که در آمریکا فوق لیسانس را خواندم و یک سال در یک شرکتی در آمریکا کار کردم، تا این‌که دکتر مجتهدی آمد آمریکا و گفت که بله قرار هست ما یک دانشگاهی تأسیس کنیم با این مشخصات و من آمدم دنبال کادر آموزشی. من هم داوطلب شدم و یک عده‌ی دیگری هم داوطلب شدند، البته ایشان دنبال کسانی بودند که درجه‌ی دکترا داشتند؛ ما در آن موقع فوق لیسانس بودیم، در هر صورت بعد از مدتی به ما نوشتند که می‌توانی بیایی، ما می‌ترسیدیم و با ترس و لرز به ایران آمدیم، یک مصاحبه‌ای با ما کردند و بعد گفتند که باید بروی فلان‌جا آن‌جا ok بدهند.

● ساواک؟

بله، البته اسم ساواک نگفتند فلان روز، فلان ساختمان و این‌ها که رفتیم و حالا داستانش باز خیلی مفصل است؛ با من یکی آمد و نشست و بعد از یک ساعتی که ما را آن‌جا نگه داشتند و معطل کردند، شروع کردند به مصاحبه کردن و پرسیدند تا به حال چه کار کردید و عضو چه گروهی بودید؟ گفتم من هیچ وقت عضو رسمی هیچ گروهی نبودم ولی طرفدارشان بودم، رسماً عضو هیچ حزبی نبودم، و لیکن خب خیلی از این جاها فعالیت داشتم. بعد گفت که جای دیگر سابقه‌ای ندارید



دکتر راد و همکاران

و بعد گفت در سال فلان، فلان روز، فلان جا دستگیر شدید. حالا چه، من هجده سالم بود همان زمان تقریباً ۲۸ مرداد، یک مدتی گذشته بود که یک روزی در یک کوچه نزدیک خانه‌مان داشتم می‌رفتم، با زغال نوشته بودم، زنده باد مصدق؛ یک دفعه دیدم یکی من را گرفت و برد کلانتری، کلانتری هم من را انداختند در زندان، کلانتری، چه بگویم با رفتار بد پلیس، آن زمان افسر کشیک بیچاره آدم بدی نبود، بالاخره به من اجازه داد

که شب بروم خانه‌مان و فردایش بروم دادسرا که روز بعد ما را بردند دادسرا و چون خوشبختانه به یک آشنا تلفن کردیم و این‌ها، ما را دیگر محکوم نکردند، ولی همین در پرونده‌مان بود، خلاصه آخر سر از ما یک ضمانت‌نامه گرفت که دیگر با زغال شعار روی دیوار ننویسیم. در ساواک هم ضمانت دادم که در آینده در جبهه ملی و نهضت آزادی فعالیت نداشته باشم؛ گفتم مگر این‌ها وجود دارند، گفتند امضاء کن و در هر صورت من هم امضاء کردم و عملاً هم هیچ وقت فعالیت مستقیم به عنوان عضو، در هیچ کجایی نداشتم. حتی خدا پیامرز دکتر عباسپور هم، ما را برد حزب جمهوری اسلامی که بیا آن‌جا عضو شو، من گفتم اهل عضو شدن به طور رسمی نیستم. خلاصه این از لحاظ تاریخچه فعالیت‌های آن زمان من است تا این که در دانشگاه استخدام شدم و این‌جا شروع کردم (در تابستان سال ۱۳۴۵)، که دو ماه بعدش در اولین کنکور این دانشگاه من جزو کسانی بودم که در مدرسه‌ی البرز تصحیح اوراق را انجام دادیم. آن موقع همه نشسته بودیم دور یک میز، آقای دکتر مجتهدی و آقای دکتر مهری بودند و یک کسی بود که الان آلمان است که ایشان آب و انرژی را راه انداخت و دکتر فیروز پرتوی هم بود و احتمالاً دو سه تا دکتر دیگر هم آن روز بودند. بقیه چهار پنج نفر از مهندسی بودیم که ورقه تصحیح می‌کردیم. کنکور را خود دانشگاه برگزار می‌کرد و بعد ورقه‌ها را کادر علمی صحیح می‌کرد. در آن زمان شخصی بود که نماینده‌ی ساواک بود، او ورقه‌ها را از گنجی می‌آورد به همه می‌داد برای تصحیح و بعد هم تحویل می‌گرفت؛ تقریباً



مطمئنم که در آن زمان سه چهار نفر را خود ساواک قبول اعلام کرد و این دانش جویان با ساواک همکاری می کردند و اطلاعات می دادند، بعضی هایشان هم احتمالاً هنوز در مورد اخبار و سوابق و تاریخچه‌ی دانشگاه اظهار نظر می کنند. این‌ها نمی توانستند با آن شرایط خودشان در کنکور قبول شوند. بعدها به هیأت علمی سفارش می شد که به آن‌ها نمره بدهند؛ دیگر این که جوری برنامه ریزی کردند که بعضی از آن‌ها به عنوان نماینده دانش جویان انتخاب شوند. در محل تصحیح اوراق کنکور هم خاطراتی هست. دکتر مجتهدی می دانید که مدیر خیلی خوبی بود البته مدیر در سطح دبیرستان با مدیر در سطح دانشگاه می تواند فرق داشته باشد، ایشان در دبیرستان به تمام کلاس‌ها سر می زد و صدای معلم‌ها را از اطفاشان می شنید، می توانست بشنود که چه می گویند، چه نمی گویند، بچه‌ها چه کار می کنند، تمام اطلاعات را می توانست داشته باشد. در آن موقع به ما آن‌ها را نشان می داد و می دانست درباره او جوک رشتی می سازند و می گویند. بعضی وقت‌ها هم برای این که ایشان خوش و بشی کرده باشد، جوک می گفت، مثلاً یادم هست جوک‌های رشتی می گفت. می گفت من یک دفعه رفتم لیوان بخرم لیوان‌ها را را دمرو گذاشته بودند گفتم این‌ها که دهانه ندارند بعد بلند کردم دیدم ته آن هم سوراخ است. یک جوک دیگر هم گفت که من با یک جناب سرهنگی رفته بودم اروپا، آن موقع با جناب سرهنگ در یک اتاق بودیم، صبح زود کار داشتیم به کادر هتل گفته بودم صبح زود مرا بیدار کنند، صبح زود ساعت ۶ صبح تاریک بود و آن موقع من را بیدار کردند، اشتباهی لباس جناب سرهنگ را پوشیدم بعد رفتم بیرون به آن‌ها گفتم من گفته بودم من را بیدار کنید، چرا جناب سرهنگ را بیدار کردید؟ از این جوک‌ها می گفت که آقای دکتر مهری که اصالتاً شمالی هست، یواش یواش عصبانی شد یک دفعه بلند شد گفت آقایان برای دکتر مجتهدی دست بزنید آقای دکتر جوک فرمودند. در هر صورت کنکور هم برگزار شد و اکثراً دانش جویان خیلی خوبی وارد دانشگاه شدند و همین چند دکتر و مهندس که بودند دروس فیزیک، شیمی، ریاضی، کارگاه، گرافیک و غیره را برگزار کردند. کلاس‌ها چهل پنجاه نفره بودند و اکثراً دروس نظری را دکترها تدریس می کردند، یک عده‌ای از فوق لیسانس‌های خارج بعضی دروس تئوری و کلاس‌های تمرین را داشتند، فارغ التحصیلان ایران تقریباً در بعضی کلاس‌های تمرین می رفتند یا در کارگاه، گرافیک و یا آزمایشگاه‌ها فعالیت می کردند. در شروع دانشگاه کلاً گروه درسی رشته‌ی فیزیک بود و شیمی، ریاضی، کارگاه، گرافیک و تربیت بدنی هم البته بود. مکانیک نبود و گرافیک هم دایر شد که خب یک مقداری به مکانیک هم می خورد. در ابتدا تمام فعالیت همه‌ی کادر این بود که آزمایشگاه‌ها را سفارش بدهند و بعد بیایند نصب کنند و حتی بعضی چیزها را بسازند. کارگاه‌ها را همین طور و خلاصه قسمت‌های مختلف دیگر را کادر اولیه راهاندازی کرد.



● وضعیت توسعه دانشگاه چه طور بود؟

ببینید در ابتدا یک ساختمان جلوی دانشگاه موجود بود (ساختمان اداری، مالی فعلی) و یک تیکه پشتش داشتند چند تا ساختمان می‌ساختند به اسم کارگاه و چند تا سالن‌های بزرگ که الآن هم بعضی‌هایش هنوز هست، این‌ها را داشتند می‌ساختند منتها ابتدا فقط همین جاها بود. در طبقات اول آن ساختمان، جلو آزمایشگاه فیزیک و شیمی شده بود که این‌ها همه روی چاپخانه فعلی بود که این آزمایشگاه‌ها را داشتند درست می‌کردند و همین طور کارگاه اولیه بود، یک دانه سوله جدید زده بودند. کارگاه اولیه سوله‌ای بود که البته الآن خراب شده است. در آن جا یک سری ماشین آلات کارگاهی وجود داشت. چون سال‌های اول باید هم فیزیک می‌گرفتند، هم شیمی، هم ریاضی و هم کارگاه و گرافیک، این چیزها را سریع داشتند درست می‌کردند که در شروع سال بعد، دانش‌جویان که می‌آیند این‌ها را داشته باشند و بعد هم برنامه‌های درسی و لوازم آزمایشگاه‌ها که چه چیزهایی باید بدانند و داشته باشند، کتابچه‌هایش چه باشد، روش آزمایشگاه‌ها را می‌نوشتند؛ خلاصه خیلی کار می‌کردند. تقریباً روزی ده ساعت همه‌ی افراد کار می‌کردند منتها حقوق‌هایشان هم خیلی بالا بود، یک نفر مدرس با درجه دکترا در شروع کار آن موقع ۵۰۰۰ تومان می‌گرفت که ۵۰۰۰ تومان در مقایسه با حقوق دانشگاه تهران بالا بود و خود دکتر مجتهدی که آن موقع استاد پایه‌ی ۱۰ دانشکده‌ی فنی بود حقوقش ۲۲۰۰ تومان بود. در آن زمان قیمت یک سکه‌ی طلا ۸۰ تومان بود، پیکان حدود ۱۲۰۰۰ تومان بود، بعداً پانزده شانزده هزار تومان شد و ما با فوق لیسانس به قول خود آن‌ها که از خارج آمده بودیم حقوقمان ۳۶۰۰ تومان بود؛ حقوق آن‌هایی که فوق لیسانس داخل داشتند ۲۲۰۰ تومان یا ۲۴۰۰ تومان بود که بعد از چند سال افزایش یافت، مثلاً فوق لیسانس‌ها ۴۶۰۰ تومان شد و البته دکترا خب بالاتر شد. این‌ها تازه کسانی بودند که تازه شروع به کار کرده بودند، بعد کسانی که سابقه و تجربه داشتند مثلاً رئیس دانشکده مکانیک دکتر کرمی ۷۰۰۰ تومان می‌گرفت و بیمه‌ی کامل هم داشتند. به همین دلیل کادر هیأت علمی تمام روز را دائم اینجا بودند و کار می‌کردند، حتی بعضی‌هایشان شب‌ها هم می‌ماندند و کار می‌کردند. چون پول حسابی می‌گرفتند، هیچ مشکل مالی نداشتند و علاقه هم داشتند و کار می‌کردند و حتی سر میزها را می‌گرفتند، قوطی‌های چوبی وسایل را خودشان باز می‌کردند، آزمایشگاه‌ها را تمیز می‌کردند و درست می‌کردند. حتی یادم هست، دکتر پرتوی که اولین رئیس دانشکده فیزیک بود میزها را این طرف آن طرف می‌کرد؛ فعالیت خیلی جالبی داشتند. آن موقع هم با بچه‌ها می‌آمدند والیبال بازی می‌کردند، کارهای ورزشی انجام می‌دادند، لیکن همه‌ی زندگیشان اصلاً در دانشگاه بود. سرویس و این‌ها هم بود، در ابتدا، سرویس بیشتر برای کادر اداری بود، منتها چند ماهی برای استفاده کادر آموزشی هم بود ولی بعداً فقط برای کادر اداری بود. ناهارخوری هم تازه آن موقع نبود و ناهار از بیرون می‌گرفتند. آن موقع رئیس کارگزینی خانم حسین‌زاده بود و تنها کسانی که با هم ناهار می‌خوردند رئیس و معاون امور اداری مالی، رئیس کارگزینی و هفت، هشت



نفر از هیأت علمی بودند که جمعاً ده الی پانزده نفر می‌شدند و ناهار بیرون از یک جایی می‌آوردند و می‌خوردند، این‌جا هنوز رستوران راه نیفتاده بود.



دکتر راد و همکاران

البته یواش یواش رستوران راه افتاد برای دانش‌جویان، برای استادان هم بعد از آن راه افتاد ولی تا مدت‌ها ما ناهار را بیرون می‌خوردیم، می‌رفتیم فرودگاه یا می‌رفتیم رستوران بیرون ناهار می‌خوردیم و برمی‌گشتیم. خلاصه این‌جا را تمام وقت همین اساتید درست کردند، کار می‌کردند، بودجه‌اش را هم وزارت نفت می‌داد. بودجه ابتدا ده میلیون تومان در سال یا یک چیزی در همین حدودها بود و هیأت امنایش هم نخست‌وزیر و وزیر

نفت و وزیر دربار و چند نفر دیگر بودند. رئیس کل دانشگاه هم که خود شاه بود و به رئیس دانشگاه منصوب شاه، نیابت تولیت می‌گفتند. از لحاظ علمی دانشگاه خیلی قوی بود. بعد یواش یواش یک تعدادی افراد را گرفتند تا این‌که رشته برق و مکانیک و صنایع را تأسیس کنند. ابتدا مهندسی شیمی نبود و رشته‌های شیمی، ریاضی و فیزیک بود. مهندسی عمران هم به دلیل این‌که اسمش راه و ساختمان بود، شاه گفته بود که ما راه و ساختمان خیلی داریم این‌جا نمی‌خواهیم راه و ساختمان داشته باشیم؛ بعد به اسم سازه ایجاد شد. اولین کسانی که دکترای راه و ساختمان داشتند، چون آن زمان دکترای مکانیک بسیار کم بود این‌ها را در دانشکده‌ی مکانیک استخدام کردند. در مکانیک بعد از شش ماه یک دکترایی از انگلیس آمد به اسم آقای دکتر اردبیلی، ایشان ابتدا درس می‌داد و برنامه‌ریزی می‌کرد؛ بعد وقتی رسماً مکانیک ایجاد شد کسی به اسم دکتر کرمی که او هم قبلاً رئیس دانشکده‌ی نفت بود و رفته بود انگلیس دکترایش را گرفته بود، همان موقع تازه از کمبریج انگلیس برگشته بود و رئیس دانشکده‌ی مکانیک شد. دو سه تا دکترای دیگر بودند که همه‌ی آن‌ها دکترای structure و این جور چیزها داشتند و در مکانیک از آن‌ها استفاده کردند و بعد با عده شش هفت نفری هم که همان کادر فوق لیسانس مکانیک بودند در این‌جا دانشکده‌ی مکانیک تأسیس شد. برق هم حدوداً هم‌زمان با مکانیک تأسیس شد که سرپرست آن مهندس ظهیرامامی بود.



● پس اصولاً دانش جویانی که دور اول قبول شده بودند بعد از یکی دو سال می توانستند بروند در این رشته ها، درست است؟

نه دانش جویان این رشته ها را از همان اول گرفته بودند و لیکن دانشکده شکل نگرفته بود. اول در چهارچوب علوم، مثلاً هر کس مکانیک بود یا برقی بود در گروه فیزیک بود یک عده هم در شیمی بودند، کادر هم در ابتدا در گروه های دیگر کار می کردند، مثلاً من در فیزیک بودم، بعضی ها در کارگاه بودند، بعضی ها کادر شیمی بودند که بعداً مهندسی شیمی شد و صنایعی هم آن موقع هنوز نبودند، یعنی صنایع و متالورژی حرفش بود و لیکن خودش نبود. اولین صنایعی ها آقای دکتر صفائی و خالصی زاده و اولین متالورژی ها مرحوم دکتر گلستانه و دکتر متقی پور بودند. چند نفر دیگر هم از ابتدای سال اول بودند، مثل آقای مهندس حسینی که بعد دکتر حسینی شد و مهندس حاجی زاده که آن ها در کارگاه بودند و بعد به دانشکده ی مکانیک منتقل شدند. دکتر حسینی پارسال و دکتر حاجی زاده چند سال پیش بازنشسته شدند و یک عده دیگری هم بودند که الآن همه شان یادم نیست و این ها درس کارگاهی و آزمایشگاهی و یک سری درس های ریاضی، فیزیک و شیمی را ارایه می دادند تا سال دوم که دانشکده ها تأسیس شد. تازه وقتی دانشکده ها تأسیس شد اولین کاری که کردند تابستان همان سال سریع برنامه ریزی درس های مختلف انجام شد که سال اول چه بگیرند، سال دوم چه درس هایی باید بگیرند و مقدار زیادی از این کارها را کردند؛ خیلی سریع هم این کارها را در یک تابستان انجام دادند و سال بعد تقریباً یک سری دروس مثل مکانیک، ترمو، سیالات، استاتیک و این جور چیزها هم برای مهندسی مکانیک برنامه ریزی شد. برای برقی ها هم مثلاً درس برق یک و این جور چیزها را گذاشتند و برای صنایع هم اقتصاد مهندسی و این جور چیزها برنامه ریزی و ارایه شد. یواش یواش یک سری افراد هم برای همه ی این دانشکده ها استخدام شدند؛ از جمله در دانشکده ی برق دکتر فیروزآبادی بود، بعد از آن ها یواش یواش آقای دکتر عباس چمران هم آمد، در اوایل از برادرش دکتر مصطفی چمران نمی توانست حرف بزند، هر چه از برادرش می پرسیدیم هیچ چیز نمی گفت. یک قسمتی هم بود به اسم دوره ی عمومی که درس های نقشه کشی، رسم، گرافیک و این جور چیزها را در مرکز گرافیک ارایه می دادند، زبان و دروس عمومی دیگر را در چهارچوب دوره ی عمومی درس می دادند، بعدها هم یواش یواش یک سری درس های دیگر تحت عنوان ادبیات، فلسفه، تعلیمات اسلامی و این ها آمد. قبل از انقلاب آقای حداد عادل و فرد دیگری که آن موقع مهندس بودند در مرکز درس می دادند. آقای دکتر حداد عادل رئیس فعلی مجلس شورای اسلامی یک مدتی هم رئیس دوره ی تعلیمات عمومی بودند. بعد از این که این مراکز و دانشکده ها تأسیس شد باید افراد زیادتری را می گرفتند و بعد یک زمانی شد که گفتند تعداد زیادی دکترای رشته ی عمران این جا در مکانیک هستند و این ها جایشان در مکانیک نیست. این افراد از جمله دکتر ضرغامی که تازه آمده بود رفتند و اسمی را در آوردند تحت عنوان سازه و گفتند که این ها راه و ساختمان نیستند و



سازه هستند و دانشکده‌ی سازه را راه انداختند که از دانشکده‌ی مکانیک جدا شد و در حقیقت رشته‌ی سازه اسمش از آن روز باب شد و تقریباً هفت هشت نفر از اساتید مکانیک که در رشته‌ی سازه بودند در دانشکده مکانیک که روی بهداری فعلی بود ماندند و بقیه به ساختمان جدید مکانیک که همان ساختمان فعلی هم این‌جاست منتقل شدند. تقریباً یکی دو سال بعد از سال‌های اولیه بود، در حقیقت رشته سازه هم اضافه شد. بعد رشته‌ی مهندسی شیمی هم از شیمی جدا شد و اضافه شد. این چند رشته وجود داشت، و رشته‌های مهندسی کامپیوتر و مهندسی مواد که قبلاً به عنوان متالورژی تأسیس شده بود جزو دانشکده‌های جدیدتر هستند.

در پنج شش سال اخیر از رشته ریاضی و برق رشته‌ی کامپیوتر به وجود آمد، البته رشته‌ی صنایع هم بود منتها یک خورده تغییراتی کرد؛ ضمناً تمام این رشته‌های اولی در ساختمان‌های موجود و یا ساختمان‌هایی که ساختند مستقر شدند. تمام اختیارات مالی در دست آقای دکتر مجتهدی و معاون ایشان مهندس لکستانی بود. آقای مجتهدی آدم درست و خیلی هم فعال و نسبتاً سخت گیر بود، ولی بعضی کارهای ایشان در سطح و شأن یک دانشگاه نبود. مثلاً دم در می‌ایستاد و هر کسی کمی دیر می‌آمد می‌پرسید: آقا چرا دیر آمدی؟ می‌آمد در اتاق‌های اساتید را باز می‌کرد و می‌گفت که چرا آقا داری با فلانی حرف می‌زنی، چرا نمی‌نشینی کارت را انجام دهی، یک چنین حالت‌هایی هم بود. یک دفعه جلوی من را گرفت و گفت که چرا دیر آمدی، من را می‌شناخت اسمم را هم می‌دانست گفت: چرا دیر آمدی؟ گفتم ساعت ۸ باید بیاییم، الآن یک ربع به ۸ است. گفت وقتی می‌گویند ۸ یعنی ۷/۵. اتاقش را هم این‌جا و دم درب ورودی با پنجره بزرگ ساخته بود، بغل پنجره شیشه‌ای می‌نشست که همه را ببیند چه کسی، چه جوری می‌آید. یک دفعه دنبال یکی از کارکنان کارگاهی کرد، نمی‌دانست چه کسی است، طرف با ماشین از روی چمن گذشت و رفت ایشان نتوانست دنبالش کند؛ بعد آمده بود شکل جای چرخ ماشینش را برداشته بود که ببیند کدام ماشین است ولی بالاخره نتوانست پیدا کند. خلاصه یک جور تمهیداتی داشت، البته آدم خوبی بود جدی و علاقه‌مند به کارش بود، خوب هم این‌جا را اداره کرد. یک عده‌ای گفتند آقا درست نیست دانشگاهیان دفتر حضور و غیاب امضا کنند. از این موضوع دکتر منتصری که همان موقع معاونش بود، بعدها استفاده کرد که زیر پای دکتر مجتهدی را خالی کند و البته از بیرون هم شاید دستور آمده بود و با آقای مهندس کیایی که احتمالاً ساواکی بود و الآن در امریکا است این‌ها برنامه‌ریزی کردند و یک روزی گفتند که یکی از خارج می‌آید و رئیس این دانشگاه قرار است بشود. آقای پروفیسور رضا، وزیر علوم وقت که در امریکا بود او را با خودش به ایران آورد و البته آن‌ها می‌خواستند او را رئیس دانشگاه تهران بکنند ولی اول او را این‌جا گذاشتند و دکتر مجتهدی را هم برداشتند و رئیس دانشگاه ملی کردند. البته او خیلی دلخور شد و این آقای پروفیسور رضا هم این‌جا آمد و یک قول‌هایی داد و یک کارهایی هم کرد و بعد از ۶ ماه رئیس دانشگاه تهران شد. بعد از آن موقع را خوب یادم نیست و دقیقاً نمی‌دانم جریانش چه شد که آقای دکتر امین رئیس این دانشگاه شد. دکتر امین در



حقیقت تمام ضوابطی که در حال حاضر وجود دارد را ایشان برای دانشگاه به وجود آورد و خیلی برای دانشگاه کار کرد. مدیر بسیار خوبی بود. خیلی هم خوش برخورد بود و با همه خوب رفتار می کرد و سعی هم می کرد که خلاصه از هر لحاظ این جا وضعیت درست بشود. زمان ایشان بود که حقوق ها بر اساس مرتبه علمی و تجارب و سابقه مشخص شد، بیمه مشخص شد، بازنشستگی مشخص شد، همه تقریباً معین و مشخص شد. معلوم بود که حقوق ها چه جوری افزایش پیدا می کند و تمام ضوابط و قوانین و این ها نوشته شد. مثلاً همان زمان مربی فوق لیسانس حقوقش ۴۶۰۰ تومان بود، استادیار ۵۰۰۰ تا ۷۰۰۰ تومان بود، همین طور مربی لیسانس حقوقش ۳۳۰۰ تومان بود و در آن زمان بیشترین حقوقی بود که در ایران داده می شد. مثلاً در حدود چهار پنج سال از شروع دانشگاه بیشتر نگذشته بود، سه سال اول حقیقتاً سال های تأسیس دانشگاه و سازندگی بود که آن جا دکتر مجتهدی خیلی فعال بود؛ ولی در حقیقت برنامه ریزی، قوانین و آئین نامه ها در زمان دکتر امین جا افتادند و هر کسی می دانست، رئیس دانشکده چه کاره است، و معاون دانشگاه و بقیه چه کاره اند. ضمناً ایشان پیشنهاد کرد برای انتخاب رئیس هر دانشکده، اعضای هیأت علمی دو نفر را به رئیس دانشگاه معرفی کنند و رئیس دانشگاه از آن دو نفر یکی را به عنوان رئیس دانشکده انتخاب کند و دیگر این که شورای دانشگاه و شورای دانشکده ها خیلی قوی و تصمیم گیر بودند. شورای دانشکده ها ابتدا فقط از استادیار به بالا بود، منتها چون تعداد اینها کم بودند، قرار شد مربی های فوق لیسانس به بالا هم که دو سه سال سابقه داشته باشند آن ها هم در شورا شرکت کنند که ما هم شرکت می کردیم و بعد از آن یواش یواش مربی های دیگر را هم آوردند و مدیریت دانشگاه و رئیس دانشکده تنها تصمیم گیر نبود، شوراها بیشتر تصمیم گیر بودند و تمام مسائل مخصوصاً آموزشی در شوراها مطرح می شد. رئیس دانشکده هم بیشتر مجری بود و در همه امور فعالیت داشت، منتها در بعضی چیزها از یک لحاظی، دموکراسی آموزشی و پژوهشی و دیگر امور دانشگاهی برای اکثر دانشکده ها بیشتر از حالا بود و همگی در پیشبرد دانشگاه سهیم و شریک بودند. البته در خیلی از کارهای دیگر هم مشورت می کردند، مثلاً از لحاظ بیمه، انواع بیمه ها را داشتیم حتی اگر عینک کسی می شکست می توانست عینک جدید از بیمه بگیرد، اگر دندانش خراب می شد بیمه ی دندانپزشکی داشت. همه ی این جور چیزها را هم داشت و در چهارچوب داخلی دانشگاه همه چیز خیلی خوب بود؛ البته با همکاری کادر ساختمان هایی طراحی و ساختند که خیلی از کارهای داخلی تأسیسات را خود کادر این جا انجام می دادند و کارهای مهندسی عملی و مشاوره ای هم انجام می دادند. ضمناً با این که دکتر امین بسیار آدم خوبی بود، این را هم خدمتتان بگویم خدا بیامرزش، ایشان خنمی داشت که آمریکایی بود و خانم ایشان رئیس جامعه ی زنان آمریکایی ها در ایران بود؛ بعدها لیست هایی از اعضای سیا در آوردند، نام خانم ایشان هم در آن لیست ها بود. البته دکتر امین بعد وزیر شدند و همکارانی را هم با خود از دانشگاه بردند. ضمناً ایشان تا روزهای آخر قبل از انقلاب در ایران بودند و تقریباً با آخرین اتوبوس هایی که آخرین گروه های آمریکایی را به فرودگاه برد از ایران خارج شدند. بالاخره موضع ایشان خیلی مشخص و روشن نبود، البته تقریباً از



لحاظ سیاسی در زمان ایشان فعالیت نسبتاً کم بود. یک مقدار کارهایی هم که شد زیاد ایشان دخالت نکرد، یعنی طوری که کسی را آزار بدهد یا کسی را اذیت کند. بعضی از همکارانی را که ایشان با خود بردند، الآن در آمریکا فعالیتهای اقتصادی خوبی دارند و تأسیسات صنعتی خوبی را در بیرون از دانشگاه تشکیل داده‌اند. قبل از انقلاب یک سال چون من برای دوره‌ی عالی هیدرولیک در هلند بودم، اطلاعات آن دوره را ندارم که چه شد. یک دوره بین‌المللی در رشته آب بود که در هلند اجرا می‌شد و ما بورسیه شدیم و رفتیم. بعدها برای ادامه تحصیل به دانشگاه لندن کالج امپریال رفتیم؛ در زمان تحصیل دکترا در انگلیس، رئیس دانشگاه دکتر نصر بود که از زمان ایشان هم اطلاع زیادی ندارم. وقتی برگشتم، رئیس دانشگاه دکتر ضرغامی بود که در آن زمان فعالیتهای سیاسی و حمله گارد به دانشگاه بیشتر شد. دوره‌ی کوتاهی هم دکتر علیرضا مهران رئیس دانشگاه بود. او آدم خیلی معروفی نبود، البته برادرش وزیر و سناتور بود، دوره‌ی او هم خلاصه گذشت. البته آن موقع مسائل سیاسی بیشتر قوت گرفته بود و بعضی فعالیتهایی شدت گرفت و گارد به دانشگاه به تناوب حمله می‌کرد. دقیق نمی‌توانم بگویم، ولی مسائلی که خیلی سیاسی شد تقریباً از سه چهار سال قبل از انقلاب بود.

● لطفاً در مورد دوره‌ی انقلاب صحبت بفرمایید.

دوره‌ی انقلاب را از ۶ ماه یا شاید یک سال پیشش من نسبتاً خوب یادم هست، ولی قبل از آن من چهار سال انگلیس بودم و برای ادامه تحصیل دکترا با یک گروه از همکاران همین دانشگاه به انگلیس در امپریال کالج رفتم. آن‌جا که بودیم فعالیتهای سیاسی بود، ما هم کم و بیش فعال بودیم ولی این‌جا در ایران دقیقاً چه اتفاقاتی می‌افتاد من در جریانش نبودم، ولی احتمالاً این‌جا خبرهای زیادی بود، منتها بعد از این که برگشتم یک سال قبل از انقلاب و در آن یک سال من خودم مستقیماً درگیر جریان‌های انقلاب شدم، یعنی با آقای دکتر حسن عباسپور و چند نفر دیگر جامعه‌ی اسلامی دانشگاهیان را این‌جا تشکیل دادیم. در همین دوران هم بود که این دانشگاه اصلاً یک دوره‌ای گفتند نباید دانش‌جو بگیرد و باید به اصفهان برود. خودش مستقیماً بدون اجازه وزارت آموزش عالی کنکور جدا گذاشت و دانش‌جو گرفت.

● به چه علت دانشگاه شریف از ابتدا به عنوان دانشگاه برتر در فضای عمومی کشور در زمینه علم و صنعت مطرح شده است و در حال حاضر نیز همین شرایط را دارا می‌باشد و هر چه زمان می‌گذرد این موضوع قوت پیدا می‌کند، شما علت را در چه می‌دانید؟ چه پارامترهایی در این زمینه تأثیر دارند (مدیریت، هیأت علمی)؟

با بررسی تاریخچه این دانشگاه به این نتیجه می‌رسیم که کشور نیاز به یک دانشگاه با سطح بالا در همه زمینه‌ها



مخصوصاً رشته‌های فنی داشت تا بتواند افرادی در سطح بالا برای انجام کارهای تحقیقاتی، علمی و صنعتی تربیت کند. پس تصمیم‌گیری شد برای انجام این کار سرمایه‌گذاری کنند و این سرمایه‌گذاری در صورتی انجام شد که در آن زمان دانشکده فنی تهران و دانشکده پلی‌تکنیک و چند دانشگاه در شهرستان‌ها نیز وجود داشت، ولی با این وجود گفته شد کشور نیاز به یک دانشگاه در سطح دانشگاه‌های بسیار عالی دارد و برای تأسیس این دانشگاه بودجه کافی نیز در نظر گرفته شد. پس از اخذ این تصمیم کارهای اولیه انجام شد، دنبال افرادی که در آن زمان در سطح بالایی علمی بودند رفتند و جمعی از بهترین‌ها را جمع و جور کردند. علاوه بر علاقه به کشور یکی از عواملی که باعث شد این افراد کار در دانشگاه را بپذیرند، این بود که از نظر مالی نیز تأمین بودند و می‌توانستند تمام وقت و کارشان را در این راه صرف کنند و در ضمن پول خوبی دریافت می‌کردند که قابل قیاس با دیگر دانشگاه‌های کشور نبود؛ همین عوامل باعث شد که افراد بسیار خوبی جذب دانشگاه شوند. بعد از مدت زمانی که این وضعیت ادامه داشت باعث شد که دانش‌جویانی که در کنکور با رتبه‌های بالا قبول می‌شدند، جذب این دانشگاه شوند. البته یکی از دلایل مهم انتخاب دانشگاه توسط این افراد این بود که در دانشگاه اختیاراتی به این افراد داده می‌شد که خودشان ضوابط و قوانین را برنامه‌ریزی کنند (البته نه یک نفر)، بر عکس همه افراد در تمام برنامه‌های آموزشی و پژوهشی سهیم بودند و تصمیمات و مدیریت از ابتدا در دست کادر بالای هیأت علمی بود، مخصوصاً شوراهای علمی دانشگاه و دانشکده‌ها بسیار فعال بودند. البته در خصوص مسائل سیاسی و غیره قدرتی نداشتند و لیکن از لحاظ آموزشی، برنامه‌های آموزش، برگزاری کنکور و جذب دانش‌جو، تمام اختیارات در دست هیأت علمی بود. سعی شد بهترین دانش‌جویان به دانشگاه بیایند و برنامه‌ها را معادل بهترین برنامه‌های دانشگاه‌های دنیا در این دانشگاه برنامه‌ریزی کردند و امکانات آزمایشگاهی و کامپیوتری در سطح بسیار خوبی تهیه شد و البته این کارها همین طور با افت و خیزهای معمول ادامه داشت. لیکن روی هم رفته همان اسم و فعالیتی که در ابتدا وجود داشت همان طور ادامه داشت و خوشبختانه بعدها هم بعضی‌ها به خاطر همین اسم و نتایج، فارغ‌التحصیلان بسیار خوبی در همه جا چه در ایران، چه در صنعت و آموزش و چه در خارج و جاهای دیگر رفتند، چون افراد خوبی بودند. این دانشگاه اسم و رسم خود را نگه داشت و باز هم توانست افراد خوبی را در چهارچوب آموزش و پژوهش جذب کند و هم در این چهارچوب دانش‌جویان در سطح بالا را جذب کرد. این امر بعد از انقلاب با اضافه شدن مقطع کارشناسی ارشد و دکتری ادامه و توسعه پیدا کرد و افراد توانستند کارهای تحقیقاتی خود را ضمن کارهای آموزشی انجام و توسعه دهند و تمام این عوامل باعث شد که دانشگاه مسیر اصلی خود را ادامه دهد.



● برای تأسیس دانشگاه زحمات زیادی کشیده شده و برنامه‌ریزی‌هایی شده است که باعث شده دانشگاه به راه خود ادامه دهد، ولی اکنون دانشگاه وضعیتی دارد که در جامعه بیشترین فارغ‌التحصیلان مدارس با رتبه‌های بالا سعی می‌کنند وارد این دانشگاه شوند که این خود باعث شده این دانشگاه به عنوان یک قطب علمی بعد از انقلاب مطرح گردد. این نشان می‌دهد بعد از انقلاب در این جهت تلاش زیادی صورت گرفته است. از دیدگاه شما دانشگاه چه تأثیری در عرصه‌های مختلف گذاشته است؟ چه برنامه‌های داخلی که مشخصاً برای پیشرفت دانشگاه برنامه‌ریزی شده، چه تأثیری که بیرون در عرصه صنعت اجرایی کشور داشته و فارغ‌التحصیلان رفته‌اند که تأثیر آن این شده است که دانشگاه به راه خود ادامه بدهد.



با تبریک به مناسبت هفته معلم و شهادت دکتر مطهری باید عرض کنم که استاد مطهری حقیقتاً نقش بسیار مهمی در پیروزی انقلاب داشتند و یک سری اتفاقاتی افتاده است که می‌تواند مشخص‌کننده این باشد که چرا دانشگاه بعد از انقلاب نیز بتواند فعالیت خود را ادامه دهد. بعد از تشریف‌فرمایی حضرت امام (ره)، در این دانشگاه شورای منتخب اساتید و دانش‌جویان تشکیل شد و این شورا اختیارات زیادی داشت و کارهای زیادی را انجام می‌داد. پس از اسکان امام (ره) در تهران، شورا تصمیم

گرفت به ملاقات امام (ره) برود. توسط پدرم آقای دکتر راد که با آقای مطهری دوست بودند و دکتر حداد که از شاگردان ایشان بودند، وقت ملاقاتی گرفته شد و اعضای شورا به دیدار امام (ره) رفتند. با توجه به این که اساتید دانشگاه و کادر علمی نسبتاً افراد برجسته‌ای بودند، این افراد از لحاظ فهم و درک اطلاعات مخصوصاً مسائل انقلاب در سطح بسیار خوبی بودند و می‌توانستند سریع تصمیم بگیرند و همان ابتدا فعالیت‌هایی انجام شد. مثلاً برنامه‌ای تنظیم شد، افرادی دعوت شدند، تمام کسانی که از زندان آزاد شده بودند قبل از انقلاب مثل شهید مطهری برای سخنرانی به دانشگاه آمدند و بعد هم در همان سال‌های اول انقلاب دانشگاه هماهنگ با انقلاب پیش رفت. چون ابتدا از لحاظ مالی نسبت به دیگر جاها بهتر بود، تمام وقتشان را صرف نگهداری دانشگاه کردند و تا ساعاتی زیاد در تمام زمینه‌ها فعالیت می‌کردند و بعد از یک سال عنوان شد که در دانشگاه شریف بیشتر از دیگران پول می‌گیرند و عده‌ای هم به علت حسادت مطرح کردند این که این افراد آریامهری بوده‌اند حقوق‌های بالایی گرفته‌اند و حقوقشان باید کم شود. این کار انجام شد و حقوق هیأت



علمی دانشگاه کم شد و در ابتدا با مشکل مواجه شدیم که این امر مصادف شد با تعطیلی دانشگاه به مدت یک سال و لیکن بعد از آن خوشبختانه نام دانشگاه و فعالیت‌های خوب دانشگاه که بعضی از افراد از جامعه اسلامی دانشگاه‌ها که از افراد این دانشگاه بودند منجمله دکتر عباسپور، دکتر گلشنی، دکتر رنجبر و دکتر انواری و دکتر صالحی تشکیل دهنده اصلی این گروه بودند. فعالیت‌ها ادامه پیدا کرد و این افراد جزو رهبران اصلی دانشگاهی در دوران انقلاب بودند. با توجه به این فعالیت‌ها باز دانشگاه توانست افراد دیگری را با سطح علمی بالا جذب خود کند و بعضی‌ها هم نه به خاطر انقلاب بلکه به خاطر علاقه‌ای که به کشور داشتند بعد از مراجعه از خارج، دانشگاه شریف را برای ادامه فعالیت خود انتخاب می‌کردند و این انتخاب به خاطر اسم و رسم دانشگاه بود و این انتخاب‌ها باعث شد که سطح علمی دانشگاه بالاتر برود تا امروز که کادر علمی دانشگاه قابل قیاس با بیشتر دانشگاه‌های دیگر در سراسر کشور نیست. مثلاً دانشکده مکانیک ۴۰ نفر کادر دکتری دارد و حدود ۲۵ نفر دانشیار و استاد هستند و ما در تمام کشور، شاید در بیشتر از ۲۰ دانشگاه در زمینه مکانیک کل دانشیار و اساتیدمان کمتر از ۱۰۰ نفر باشد که ۱/۴ از آن‌ها در دانشگاه شریف مشغول به کار می‌باشند.

● آقای دکتر خاطراتان را از زمان شروع فعالیت در دانشگاه، چه در مقطع دانش جویی و چه در دورانی که در دانشگاه مشغول تدریس بودید، چه در خصوص اساتید، چه در خصوص دانش جویان و مدیران بفرمایید.

قبل از انقلاب همیشه به خاطر فعالیت‌های دانش جویی و حمایت اساتید دانشگاه و اکثر مدیریت این دانشگاه [از انقلاب] درگیری‌های سربازان با دانش جویان و حمله سربازان به دانش جویان زیاد بود. از ابتدا تا آخر دانشگاه، همه را کتک می‌زدند و این که بعضی‌ها که جوانترند وقتی صحبت می‌شود از قدیم؛ آزادی‌های خاصی در دانشگاه بوده است مثلاً در بعضی روزها پارتی در دانشگاه می‌گذاشتند، مثلاً برنامه رقص و لیکن بیشتر شهرستانی‌ها با یک حالت بدجوری به این‌ها نگاه می‌کردند. شاید حالا دیگر این آزادی‌ها نباشد و لیکن از طرف دیگر حمله می‌کردند به اتاق‌ها و کلاس‌ها و افراد، حتی یادم هست که چند نفر از اساتید را، حتی معاون دانشگاه را کتک زدند. با مقایسه آن دوران و دوران فعلی می‌توان دریافت که آزادی‌ها چقدر تفاوت دارد. در دوران گذشته حتی دانش جویان حق اعتراض و انتقاد ساده به رژیم را نداشتند. این انقلاب به خاطر این انجام نشد که عده‌ای می‌خواستند قدرت پیدا کنند و حقیقتاً به خاطر مسائل مالی نبود، بلکه به خاطر مسائل معنوی، اجتماعی، آزادی‌های انسانی، اعتراض به دیکتاتوری شاه و سلطه انگلیس و آمریکا بود که انقلاب شد. مثلاً بعد از انقلاب اسلامی گفته می‌شد آزادی‌ها بیشتر می‌شود و حتی شنیده می‌شد که پول نفت را به در خانه‌ها خواهند آورد، ولی یادم هست که در جواب من می‌گفتم که اصلاً این طور نیست، شاید وضع مالی بعد از انقلاب بدتر نیز بشود ولی عدالت و معنویت بیشتر می‌شود.



به خاطر این که در آن زمان تفاوت سنی اساتید و دانش جویان کم بود روابط بسیار دوستانه بود و این امر باعث می شد که دانش جویان با اساتید فوتبال، والیبال و بسکتبال بازی کنند؛ البته قابل ذکر است به علت خوب بودن وضع مالی و مادی افراد هیأت علمی آن زمان از صبح تا شب در دانشگاه مشغول فعالیت بودند، حتی کسانی شبها در دانشگاه می خوابیدند و کارهای علمی انجام می دادند. البته مشکل به وجود آمده الآن این است که مثل سابق افراد به ۱ یا ۲ درس اکتفا نکرده و حداقل برای گذران زندگی مجبورند ۵ الی ۶ درس با هم بردارند و یا دو الی چهار شغل هم زمان داشته باشند و کمتر در زمینه تخصص خودشان به فعالیت علمی می پردازند که این باید کنترل شود و اساتید را بتوان از نظر مالی تأمین کرد تا بتوانند در زمینه تخصص شان به حد عالی برسند و در همه زمینه های علمی و صنعتی بتوانیم پیشرفت کنیم و خودکفا باشیم.

● خاطره از دانش جویان یا اساتید همکار بفرمایید.

خاطره ای از انقلاب: هنوز انقلاب به پیروزی نرسیده بود و لیکن تمام نقاط حساس شهر در دست مردم بود، اگر کسی خلاف مردم حرفی می زد و یا عملی انجام می داد با واکنش مردم مواجه می شد و باید از مردم می ترسید. ولی در دانشگاه هنوز کمی ترس از رژیم شاه در بین افراد وجود داشت و عکس شاه هنوز در کلاس ها و دیگر جاهای دانشگاه وجود داشت و کسی جرأت پایین آوردن عکس ها را نداشت. قرار بود که جلسه ای برپا شود و عده ای را دعوت کرده بودند و این ها کسانی بودند که تازه از زندان آزاد شده بودند و قرار بر این شد تا در سالن ورزش این مراسم برگزار شود، ولی در سالن عکس شاه وجود داشت و با وجود عکس شاه نمی توانستیم جلسه را آن جا برگزار کنیم. در دانشگاه یک کمیته تشکیل شد با حضور آقایان حداد عادل، خود دکتر راد و از چپی های تندگرا و غیر مذهبی نیز وجود داشتند و یک گروه مذهبی نیز وجود داشت که می گفتند می رویم و عکس شاه را پایین می آوریم، ولی گفته شد شاید با انجام این کار سربازها بیایند و درگیری ایجاد شود. سرانجام تصمیم گرفته شد این مراسم در فضای باز برگزار گردد که با شروع جلسه باران نیز شروع به باریدن کرد و جمعیت مجبور شدند به داخل سالن بروند و بعد از ورود جمعیت به سالن یک نفر عکس شاه را پایین آورد و خوشبختانه اتفاق خاصی رخ نداد.

خاطره در خصوص تحصن اساتید دانشگاهها در طبقه ششم وزارت علوم در قبل از انقلاب: حدود ۷ الی ۸ روز تحصن طول کشید. یکی از روزها که آخرین روز تحصن بود ما کادر دانشکده مکانیک که هفته ای یک بار، جلسه شورا داشتیم و چون دانشگاه بسته بود هر بار در یک خانه دور هم جمع می شدیم؛ عصر آن روز هم ما در منزل یکی از کادر جلسه داشتیم. روز آخر تحصن عده ای از متحصنین به روی پشت بام (ایوان طبقه ششم وزارت علوم) رفتند و آن جا شلوغ شد و اساتید شروع به شعار دادن بر ضد شاه کردند که با واکنش سربازها مواجه شدیم و سربازها شروع به تیراندازی کردند که خوشبختانه در این تیراندازی ابتدا کسی آسیب ندید. بعد از این جریان جلسه ای برگزار شد و گفتند که شلوغ نکنید و جو را به هم نریزید



تا با واکنش سربازها رو به رو نشوید. بعد من به جلسه شورای دانشکده مکانیک رفتم. ساعت ۵ همان روز از وزارت علوم تلفنی تماس گرفتند و گفتند یک نفر از اساتید را با تیر زده‌اند (شهید استاد نجات‌اللهی). بعد از مراجعه ما به آن‌جا، از ما فقط دکتر علی‌اکبر صالحی را که زودتر رسیده بود به ساختمان راه دادند. شب آن روز برخورد بدی با همه افراد حاضر از جمله با دکتر کردند و دکتر صالحی را کتک زدند و آن‌ها را دستگیر کردند. فردای آن روز تشییع جنازه شهید دکتر نجات‌اللهی بود. در بیمارستان امام در بین راه من با آقای آیتا... طالقانی ملاقات کردم و در معیت ایشان می‌رفتم که نزدیک بیمارستان نیروهای نظامی جلوی ما را گرفتند و اجازه وارد شدن به بیمارستان را به ما ندادند؛ ولی یکی از نظامیان گفت، من آقای آیتا... طالقانی را می‌شناسم و ایشان قول داده که شعار نمی‌دهیم و جو را متشنج نمی‌کنیم. قبل از ورود ما به بیمارستان گروه‌های چپ و گروه‌های دیگر اسلامی و ملی در آن‌جا حاضر بودند و از قبل عده‌ای در بیمارستان حضور داشتند. یکی از این افراد هم دبیر انجمن دبیران ایران بود و در بیمارستان مشغول سخنرانی بود، فردی بود نه اسلامی و نه انقلابی، نه زیاد ملی و لیکن در آن موقع می‌خواست خود را به عنوان یک فرد انقلابی معرفی کند (حالا همان شخص دخترش گوینده اصلی رادیویی صدای آمریکاست). در موقع سخنرانی آن شخص، آیت‌الله طالقانی فرمودند بگذارید آن شخص، حرف خودش را بزند زیرا با اعتراض افرادی که در آن‌جا بودند مواجه گشته بود. بالاخره مردم جلوی سخنرانی او را گرفتند و آیتا... طالقانی صحبت کردند و از مردم خواستند شعار تند ندهند. بعد از چند ساعت که گذشت و افراد زیادی نیز از همه گروه‌ها به ما پیوستند جنازه شهید نجات‌اللهی را تحویل دادند. پس از این که مرحوم طالقانی قول دادند که جمعیت علیه شاه و رژیم شعار ندهند و شلوغ نکنند، اجازه داده شد تا جنازه را تا میدان انقلاب تشییع کنند. پس از مدتی که از تشییع جنازه می‌گذشت، گروه چپ (کمونیست‌ها و ...) منتظر فرصتی بودند تا جو را به هم بریزند. خلاصه بعد از گذشت مدتی گروه چپ غیر مذهبی کار خودشان را کردند و در خیابان شروع کردند به شعار دادن بر علیه رژیم شاه و اوضاع را به هم ریختند و خودشان فرار کردند، این کار آن‌ها باعث شد که نیروهای نظامی شروع کنند به تیراندازی و اولین کسی که مورد اصابت گلوله قرار گرفت همان نظامی‌ای بود که اجازه داده بود آقای طالقانی وارد بیمارستان شوند. البته از مذهبی‌ها عده‌ای کشته و زخمی شدند. نکته قابل ذکر دیگر در مورد دوران انقلاب فعالیت بسیار زیاد آقایان دکتر عباسپور و دکتر چمران بود که هم قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب زحمات زیادی کشیدند. یکی از کارهای شهید عباسپور این بود که کسانی را که از دانشگاه بنا به دلایلی بیشتر به علت اخلاف در انقلاب اسلامی اخراج کردند؛ ایشان در وزارت علوم مشغول به کار می‌کرد و کمک‌های زیادی به این گونه افراد می‌کرد، ولی بیشتر آن‌ها با استفاده از بودجه وزارت نیرو به خارج رفتند و در آن‌جا ماندند.

دکتر علی اکبر سیف کردی



دکتر علی اکبر سیف کردی

سال ۱۳۲۱ در تهران متولد شدم، در آن زمان تمام وقایع تاریخی ۲۸ مرداد و ۳۰ تیر در محله ما انجام شد و شاهد جنگ و دعواهای آن موقع بودم. از دبیرستان قریب فارغ التحصیل شدم. سال ۱۳۴۱ در دانشگاه صنعتی امیرکبیر قبول شدم و در سال ۴۵ فوق لیسانس پیوسته را از آن جا گرفتم...

● لطفاً بیوگرافی خود را از همان ابتدا که متولد شده‌اید بفرمایید.

در سال ۱۳۲۱ در تهران متولد شدم؛ خیابان جمهوری اسلامی که قبلاً به آن جا شاه‌آباد می‌گفتند، نزدیک میدان بهارستان و زمانی که دبستان می‌رفتم در آن زمان تمام وقایع تاریخی ۲۸ مرداد و ۳۰ تیر در محله ما انجام شد و شاهد جنگ و دعواهای آن موقع بودم. از دبیرستان قریب فارغ التحصیل شدم. سال ۱۳۴۱ در دانشگاه صنعتی امیرکبیر قبول شدم و در سال ۴۵ فوق لیسانس پیوسته را از آن جا گرفتم. شاگرد اول رشته خودم شدم. خدا بیامرز دکتر مجتهدی راه در آن زمان می‌خواست دانشگاه شریف را راه‌اندازی کند؛ قبل از فارغ التحصیلی ما همه شاگرد اول‌ها را صدا کرد و ما حدود هفت نفر بودیم. گفت قصد دارد چنین دانشگاهی را برپا کند و از ما خواست که در ساختن دانشگاه به ایشان کمک کنیم. ما هم چون دکتر

مصاحبه کننده:

مهندس سعید میناپور

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۲/۲۴



مجتهدی را می‌شناختیم و در دانشگاه امیرکبیر استاد ما بودند با خوشحالی قبول کردیم و آمدیم برای کمک به آقای دکتر مجتهدی؛ من قبل از افتتاح دانشگاه در سال ۱۳۴۵، هفت ماه در دانشگاه کار کردم تا دانشگاه برای اول مهر آماده شود. تقریباً اواخر سال ۱۳۴۴ شروع به کار کردیم و حکم رسمی ما از اول مرداد ۱۳۴۵ یعنی ۳۹ سال پیش بود. به مدت شش سال به عنوان مربی در دانشگاه با مدرک فوق لیسانس کار کردم. در زمان ریاست آقای دکتر امین بورس گرفتیم و رفتیم دانشگاه منچستر، از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵ دوره فوق لیسانس تا دکتری را در آنجا در رشته مهندسی شیمی گذراندم و



● دفتر کار دکتر سیف کردی - ۱۳۸۴

در آنجا نیز در رشته تحصیلی خودم شاگرد اول شدم؛ و آنجا خیلی استقبال کردند که من بمانم و به من بورس دادند، یعنی هم دانشگاه اینجا به من حقوق می‌داد و هم آنجا کار می‌کردم و شهریه‌ام را می‌گرفتم، ولی در سال ۱۹۷۶ میلادی و بعد از فارغ‌التحصیلی به ایران بازگشتم و در سال ۱۳۵۵ در دانشگاه شریف به عنوان استادیار مشغول به کار شدم. در آن فاصله‌ای که تحصیل می‌کردم چون از طرف دانشگاه بورس شده بودم جزو سابقه کارم هم

حساب می‌شد برای همین من قدیمی‌ترین استاد هستم. الآن به مدت ۳۹ سال است که در خدمت دانشگاه صنعتی شریف هستم و در این فاصله تقریباً در تمام سمت‌های اداری خدمت کرده‌ام. در سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ در بحبوحه انقلاب من ریاست دانشکده را به عهده داشتم، قبلش معاون دانشکده بوده‌ام و بعدش هم بارها بوده‌ام ولی زیر بار رئیسی نرفته‌ام، چون همه اعضای هیأت علمی یک دفعه باید رئیس شوند. الآن که ۹۸ سال است اینجا هستم بازنشستگی هم پرداخت نمی‌کنم چون ۳۰ سالم تمام شده و چون به سن ۶۵ سالگی نرسیده‌ام هم چنان ادامه می‌دهم تا بعد ببینم چه می‌شود. الآن استاد پایه ۲۷ هستم و در کل کارم را خیلی دوست دارم. کار با جوانان به من نیرو می‌دهد و هنوز پیری بازنشستگی را احساس نکرده‌ام. کارم بسیار زیاد است، علاوه بر کار دانشگاه، در چند پروژه‌ی کلیدی دولتی نیز سمت‌های مشاور دارم. صاحب سه فرزند دختر و سه تا نوه هستم و یک زندگی معمولی نیز دارم.

● از اوایل دانشگاه و امکانات موجود آن موقع بگویید.

در اوایل، کار را با همین ساختمانی که حسابداریمان در آن بود شروع کردیم، کلاس‌هایمان، امور اداری و مالی و کارگاه آنجا بود. در آن زمان یک ماشین استیشن در اختیار من بود؛ صبح به صبح پول در اختیار بنده قرار می‌دادند، مثلاً



تقدیر از دکتر سیف کردی در مراسم چهلمین سال تأسیس دانشگاه

یک میلیون تومان که آن موقع خیلی پول زیادی بود چون حقوق من آن زمان ۳۵۰۰ تومان بود، می‌رفتم بازار و برای آزمایشگاه جنس می‌خریدم و نصب می‌کردیم، چون فقط چهار ماه وقت داشتیم و چهار تا آزمایشگاه را باید در کنار کارگاه‌ها آماده می‌کردیم. هر گروهی در دانشگاه مشغول کار بود. گروهی فضای سبز، گروهی سیم‌کشی و گروهی کار خیابان‌بندی را انجام می‌دادند. دکتر مجتهدی

فامیلی داشت به نام دکتر هوشنگ منتصری که الحمدا... هنوز زنده است و در شمال زندگی می‌کند. در آن زمان دستان را باز گذاشتند و با مدیریت خوب ایشان تمام کارها روی نظم انجام می‌شد، تا همراه که دانشگاه پذیرای ۴۸۰ دانش‌جو بود، همه چیز آماده بود. باور نمی‌کنید که تخته سیاه اتاق‌ها را خود ما روی دوشمان می‌گذاشتیم، از پله‌ها بالا می‌بردیم و در کلاس‌ها نصب می‌کردیم، زیرا آن موقع کسی نبود که به ما کمک کند و همه کارها را خودمان انجام می‌دادیم و هیأت علمی PhD بیش از ۷ نفر در دانشگاه وجود نداشت. ۱۲ نفر مثل من بودند که ۷ نفر شاگرد اول‌های امیرکبیر و ۵ نفر از دانشکده فنی دانشگاه تهران بودند و همه جوان که ۲۳ و ۲۴ سال بیشتر سن نداشتند. این گروه خیلی فعال بودند، از ۷ صبح تا ۷ شب در دانشگاه حضور داشتیم. البته خود آقای دکتر مجتهدی زودتر از همه ساعت ۷ صبح می‌آمد دم در دانشگاه و ورود و خروج افراد را کنترل می‌کرد؛ حتی به اعضاء هیأت علمی که دیر می‌آمدند ایراد می‌گرفت و می‌گفت اگر شما دیر در دانشگاه حاضر شوید، پس دانش‌جو کی باید به دانشگاه بیاید. بعضی موقع‌ها دکتر مجتهدی جمعه‌ها به دانشگاه می‌آمد تا ببیند چه کسی کار می‌کند و ما ناچاراً باید پنجشنبه و جمعه سر کار می‌آمدیم تا کار را تمام کنیم. خیلی فعال بودیم؛ تا کم‌کم دانشگاه به خودش شکل گرفت، تا سال ۴۸ که ما دانشکده مهندسی شیمی را در سوله‌ای که الآن انبار هست ساختیم و در سال ۴۸ رفتیم آن‌جا، تقریباً ۳ الی ۴ دوره دانش‌جو گرفته بودیم که مکان فعلی درست شد. من شاید هیچ‌وقت به اندازه آن ۶ سال تمام وقت در دانشگاه نبوده‌ام، دکتر مجتهدی توقع داشت همه ما جمعه‌ها سر کار باشیم، ما هم وقتی می‌آمدیم کار زیاد بود که انجام دهیم. تقریباً تمام آن ۱۲ نفر از آن زمان که من رفتم یعنی ۵۱ تا ۵۵، رفتند دکترا گرفتند و برگشتند. یک عده از هم‌دوره‌ای‌های ما از دانشگاه رفتند و یک ۴، ۵ نفری هنوز هستند. از نظر سابقه من اولین نفر در دانشگاه هستم، کار بسیار زیاد بود و ما چون جوان بودیم اشتیاق فراوانی برای کار داشتیم. چون من شاگرد اول بودم در زمان فارغ‌التحصیلی من چند جا که برای مصاحبه و استخدام رفته بودم خیلی جاها مرا قبول کرده بودند مثلاً



پتروشیمی، وزارت نفت و برای استخدام هیچ مشکلی نداشتیم، اما به خاطر علاقهای که داشتم این دانشگاه را انتخاب کردم و سعی کردم خط مشی و راه زندگی آقای دکتر مجتهدی را سرلوحه خودم قرار دهم. ایشان برای من و دیگران الگوی بسیار خوبی بودند و حق بزرگی به گردن من دارند. به هر حال آن شش سال اول کار زیادی انجام شد. الآن ساعت ۵ بعدازظهر انگار کسی دانشگاه نیست ولی در زمان قدیم چراغ آزمایشگاهها خاموش نمی شد، محققها همواره مشغول کار بودند، ماها کار اجرایی انجام می دادیم؛ مثل بقیه دانشگاههای سراسر دنیا، مثلاً کشور ژاپن هیچ وقت از کار خسته نمی شوند و تا صبح کار می کنند. سمبل کار کردن در یک دانشگاه به اعتقاد من کشور ژاپن است. یک فعالیت ۲۴ ساعته در این کشور در دانشگاهها انجام می گیرد.

تا سال ۵۷ که انقلاب شد؛ تقریباً یک دانشگاه نمونه ساخته بودیم. استادها هم تمام وقت بودند، اصلاً این که پروژه ای بیایند درس بدهند و یا مشاور پروژه باشند مطرح نبود، البته استادها در آن زمان تأمین بودند، مثلاً سال ۴۵ حقوق من ۳۵۰۰ تومان بود و به راحتی می توانستم زندگی کنم، بعد که استاد شدم حقوقم ۱۰ تومان شد و انقلاب که شد ۱۲ تومان شد و خیلی خوب زندگی می کردیم. بعد از انقلاب تورم خیلی شدید شد و هزینه زندگی بالا رفت. متأسفانه دانشگاههای ایران را هم جمهوری اسلامی ایران با دانشگاه تهران تطبیق کرد و دانشگاه تهران بدترین وضع را برای هیأت علمی داشت. به جای این که دانشگاه خوبی مثل ما را برای تطبیق با دیگر دانشگاهها انتخاب کنند و وضع هیأت علمی را کمی بهتر کنند، همه را با دانشگاه تهران تطبیق دادند و ما در جا زدیم حدود شش الی هفت سال، تا سال ۶۵ الی ۶۶ که حقوق ماهیانه ما همان ۱۲ تومان ثابت مانده بود. کم کم به خاطر بار زیاد زندگی، هیأت علمی هوس کرد برود جایی درس بدهد، جایی مشاور بشود. متأسفانه این حضور تمام وقتی اساتید رنگ باخت و در دهه ۷۰ ما کمتر استادی داشتیم که تمام ایام هفته را در دانشگاه باشد. خوشبختانه در دانشکده مهندسی شیمی همین الآن هم که این بحث مطرح است تقریباً حدود شاید ۸۰، ۹۰ درصد از اساتید هر روز دانشگاه هستند. حتی اگر کار مشاوره دستانمان باشد سعی می کنیم بنشینیم پشت میزمان انجام دهیم و دانش جو ما را می بیند، ولی خب در بعضی دانشگاهها شنیده ام که استاد هفته ای یک روز می آید و می رود که بیشتر به خاطر همین مشکل زندگی و احتیاج به کار دوم، سوم است.

● چه عاملی باعث شده است که دانشگاه شریف دانشگاه موفقی باشد و در زمینه علمی بتواند بهترین رتبه ها را در ایران کسب کند؟

اولین عامل، زحمت کشی اساتید قدیم دانشگاه بوده است. دکتر مجتهدی چندین استاد را از خارج آورد و با آنها مصاحبه کرد، اینها خیلی خوب بودند و خوب کار کردند. در آن زمان در دانشگاههای کشور مثلاً دانشکده فنی دانشگاه تهران



شخصی بود به نام مهندس ریاضی که در انقلاب تیرباران شد و بعدش نماینده مجلس شد و وارد کار سیاسی شد ولی اشکال این بود که دانشکده فنی بود و فقط مهندس ریاضی. ما دانش جوی خوب گرفتیم یعنی ورودی‌های ما هم به‌خاطر شهرتمان خوب شدند؛ هر چند که این خوبی، به سال‌های دهه ۵۰ نمی‌رسید. دهه ۵۰ به نظر من در تمام رشته‌ها بهترین هیأت علمی در سراسر کشور را داشتیم. این شهرت ماندگار شد و بچه‌های فارغ‌التحصیل از تمام دبیرستان‌های کشور که سطح علمی بالایی داشتند جذب این دانشگاه شدند. بعد از انقلاب هم بسیاری از دانشگاه‌ها خیلی متلاشی شده بودند، در آن‌ها آدم‌های سیاسی زیاد بود و جنگ و دعوای سیاسی با دولت داشتند، عده‌ای رفتند، عده‌ای اخراج شدند؛ ولی خوشبختانه در دانشگاه شریف به جز معدود افرادی که ۱۰، ۱۵ نفری بودند بقیه افراد ماندند، یعنی سیاسی کمتر داشتیم. مثلاً همین دانشکده مهندسی شیمی را که نگاه کنیم، ۶، ۷ نفر قدیمی هستیم و حدود ۲۰ نفر افراد جدید داریم؛ یعنی استخوان‌بندی اولیه را با جذب نفرات جدید حفظ کردیم و سعی می‌کردیم یک نگاهی که ما برای فارغ‌التحصیلی خوب دانش‌جو داشتیم در آن‌ها هم ایجاد شود. به نظر من یک شروع خوب بود و صاحب شهرتی شدیم که الآن هنوز بخشی از آن را مدیون شهرت اولیه می‌دانیم و البته در حال حاضر کیفیت کارمان در مقایسه با دانشگاه‌های دیگر باز خیلی خوب است اما در مقایسه با خودمان در دهه ۵۰ نه، آن موقع ما آدم‌های خیلی گنده‌ای داشتیم ولی متأسفانه یک عده قابل توجهی رفتند البته کسی به شکل اخراج نرفت یا حداقل کم رفت. نظمی را که دکتر مجتهدی در دانشگاه به وجود آورد نظم بسیار خوبی بود. روز اول خیلی برایم گران بود که دکتر مجتهدی دم در بایستد و من ۱۰ دقیقه دیر بیایم یا دانش جوی من، من را مؤاخذه بکند که چرا دیر آمده‌ای و من که معلم هستم باید قبل از دانش جویم سر کلاس باشم. دکتر مجتهدی در درس ریاضی استاد من بوده و من از قبل با اخلاقی آشنا بوده‌ام. نظم البرز را هم مشاهده کنید. شما فکر می‌کنید چرا دبیرستان البرز در سطح کشور معروف شد؟ به‌خاطر اینکه دکتر مجتهدی در آن دبیرستان کار می‌کرد و با نظم و ترتیب و دانش‌آموز خوب گرفتن آن‌جا را البرز کرد، این‌جا هم به همین ترتیب و البته خوشبختانه این ماند و الآن هم که من به این دوره نگاه می‌کنم (دهه ۸۰) الحمدلله وضع بسیار خوب است، مثلاً در مهندسی شیمی ما در حال حاضر قوی‌ترین اکپ را داریم. ۲۷ نفر هیأت علمی هستیم و با کاری که من از این گروه می‌بینم به نظر من قوی‌ترین هیأت علمی در مهندسی شیمی را داریم و کمابیش این وضعیت در بقیه دانشکده‌های دانشگاه نیز موجود است.

● بهترین خاطره‌ای که به یاد دارید را بفرمایید.

بهترین خاطره من به سال ۱۳۵۷ برمی‌گردد که رژیم قبلی جذب دانش‌جو را برای دانشگاه ما ممنوع کرد و گفتند دانش‌جویان باید به اصفهان بروند. هیأت علمی اینجا هم به ۲ دلیل، یکی به‌خاطر اینکه این همه پتانسیل و نیرو این‌جا



جمع شده است و یکی برای مخالفت با رژیم مقابل این تصمیم ایستاد. ما در خرداد ۵۷ بیست هزار نسخه تقاضا تهیه کردیم و توسط دانش جویان به سراسر کشور توزیع کردیم و گفتیم هر کس که داوطلب حضور در این دانشگاه هست این فرم را پر کند و بفرستد، چون در آن زمان کنکور را از ما گرفته بودند و نگذاشتند کنکور را برگزار کنیم. حدود ۱۴ هزار تقاضا رسید و ما ۱۴ هزار تقاضا را دسته‌بندی و مرتب کردیم و از توی آن ۴۸۰ دانش جوی خوب را انتخاب کردیم و به آن‌ها اعلام کردیم از اول مهرماه برای شرکت در کلاس‌های درس بیایند دانشگاه، البته این امر بدون موافقت دولت انجام شد. از اول اردیبهشت ۵۷ به دلیل مخالفت با تصمیم دولت، حقوق ما قطع شده بود و ما در دانشگاه صندوقی درست کرده بودیم که از مردم پول قرض می‌کردیم و به کسانی که وضع مالی خوبی نداشتند کمک می‌کردیم و قرض می‌دادیم؛ البته بعداً تمام پول‌های قرضی را به مردم پس دادیم. من مسؤول ثبت‌نام دانش جویان بودم؛ یکی از دانش جویان خوب من اسمم را به سازمان امنیت داده بود. ۲۲ بهمن حدود ۳۸ نفر از دانشگاه باید گرفته می‌شدند که یکی‌شان من بودم، یعنی ظاهراً بعد که ریختند در سازمان امنیت و همه دفترها را گرفتند معلوم شد که ما ۳۸ نفر آدم از دانشگاه خودمان بودیم که قرار شده بود بیایند ما را بگیرند. من تعجب کردم که من اصلاً سیاسی نبوده‌ام که بخواهند یقهام را بگیرند، ولی وقتی دوستان رفته بودند پرونده‌ها را نگاه کنند، گزارش دانش جو را دیده بودند که ایشان، مسؤول گرفتن دانش جو هست و دارد یواشکی دانش جو می‌گیرد، این جوری معرفی شده بودم و در لیست آن‌ها بودم. خلاصه انقلاب شد و کسی هم ما را نگرفت. آن سال این موضوع هیجان زیادی در زندگی ما به وجود آورده بود و ترس هم داشتیم که یقه ما را بگیرند که چرا کار غیر قانونی انجام داده‌اید و بدون برگزاری کنکور دانش جو جذب کرده‌اید. تنها سالی که دانشگاه شریف بدون کنکور دانش جو جذب کرد همان سال بود. خواستیم سلسله مراتبی که در هر سال ما دانش جو جذب می‌کردیم؛ قطع نشود و آن‌ها در کارشان موفق نشوند. این وضعیت را که دولت دید طی مراسمی با دانشگاه آشتی کرد و قبول کرد. خدا رئیس آن موقع دانشگاه آقای دکتر حسینی انواری را رحمت کند. ما این کار را انجام دادیم و این از خاطرات مهم من در این دانشگاه است. تنها سالی بود که بدون کنکور و با آن سیستم دانش جو گرفتیم و دانش جویان خود ما کمک کردند، ۲۰۰۰۰ تا ورقه در تمام ایران پخش کردند و گفتند معدل بالای ۱۷ فقط قبول می‌کنیم. ۱۴۰۰۰ تا application برای ما آمد، نشستیم انتخاب کردیم و دم در ثبت‌نامشان می‌کردیم، حالا بغل من افسری ایستاده بود. این‌جا گارد دانشگاه دم در بود، من هم بغلش ایستاده بودم ولی او به من کاری نداشت که چرا پشت میله‌های دانشگاه دارم به یکی ورقه می‌دهم، ورقه می‌گیرم، آن وقت دانش جوی خود من رفته بود گفته بود او مسؤول این کار است و اسمم داخل لیست رفته بود.

دکتر ریاض میر شمس شهنشانی

دانشکده علوم ریاضی

تحصیلات دانشگاهی ام خارج از کشور و در آمریکا بود، سال ۱۳۴۸ دکترایم را در ریاضیات از برکلی گرفتم و مدتی در آمریکا کار تدریس و تحقیق می کردم. سال ۵۳ به ایران برگشتم و از آن زمان در این دانشگاه هستم. وقتی برگشتم بعد از ۵ سال در سال ۵۸ استاد شدم. همیشه از افراد فعال در زندگی دانشکده بودم...

● آقای دکتر لطفاً درباره‌ی سوابق علمی و اجرایی خود برایمان بگویید.

من تحصیلات دانشگاهی ام خارج از کشور و در آمریکا بود، لیسانس و دکترایم را، در ریاضیات گرفتم؛ سال ۱۳۴۸ دکترایم را از برکلی گرفتم و مدتی در آمریکا کار تدریس و تحقیق می کردم. سال ۵۳ به ایران برگشتم و از آن زمان در این دانشگاه هستم. وقتی برگشتم به سمت دانشیار انتخاب شدم چون سابقه‌ی کار داشتم و بعد از ۵ سال در سال ۵۸ استاد شدم. سابقه‌ی اجرایی در کارهای مختلف دانشگاه و دانشکده داشته‌ام و همیشه درگیر امور، به خصوص امور دانشکده بوده‌ام. مدتی رئیس دانشکده و مدتی هم معاون دانشکده بودم، همیشه از افراد فعال در زندگی دانشکده بودم. در سطح دانشگاه هم سوابقی دارم، دو بار عضو کمیته‌ی ممیزی دانشگاه بودم، عضو شورای دانشگاه، کمیته‌های مختلف دانشگاه و مدتی هم در کمیته‌ی تحصیلات تکمیلی دانشگاه بودم. بیرون دانشگاه

مصاحبه کننده:
مهندس هادی ناظم‌پکایی

تاریخ مصاحبه:
۸۵/۲/۱۱



نیز در حدود ۸،۷ سالی مسؤول کمیته‌ی برنامه‌ریزی شورای عالی برنامه‌ریزی وزارت علوم برای رشته‌ی ریاضی یعنی در واقع رشته‌های علوم ریاضی، چند سالی هم مدیر مسؤول مجله‌ی نشر ریاضی بودم و اخیراً ۱۳ سال به عنوان قائم‌مقام مرکز تحقیقات ریاضیات و فیزیک نظری فعالیت می‌کردم (از بدو تأسیس یعنی سال ۶۸ تا شهریور ۸۱). از آغاز تأسیس آن مرکز درگیر مسأله آوردن اینترنت به ایران شدم. در سال ۶۸ که آن مرکز تأسیس شد email در ایران وجود نداشت و افراد مختلفی بودیم که در زمان فرصت مطالعاتی در خارج دیده بودیم که پدیده‌ی جدیدی به نام email هست که خیلی مفید است و افراد به وسیله‌ی آن ارتباط برقرار می‌کنند؛ وقتی این مرکز را تأسیس کردیم، گفتیم که اگر این‌جا قرار است مرکز تحقیقاتی باشد، مردم باید بتوانند با خارج ارتباط داشته باشند. یکی از اهداف مرکز این بود که ارتباط با دانشمندان ایرانی در رشته‌های ریاضی و فیزیک در خارج را توسعه دهد. به این نتیجه رسیدیم که خودمان باید پیش قدم شویم و email را راه بیندازیم. در این کار آقای محمدجواد لاریجانی که رئیس مرکز بود نقش خیلی مهمی داشت چون آن زمان‌ها در سال ۶۸ جو متفاوت با حالا بود. در آن زمان این که ایشان حاضر شد پای یک موافقت‌نامه‌ای با خارج را امضاء بکند که یک چنین ارتباطی برقرار شود کار ساده‌ای نبود! خیلی دل و جرأت می‌خواست و آقای لاریجانی این دل و جرأت را داشت. به این ترتیب ما ملحق شدیم به شبکه‌ی آکادمیک اروپا، که اسمش EARN بود و در واقع شبکه‌ی اینترنت نبود، بلکه بیت نت بود، بیت نت هم یک نوع روش package switching دیگر است یعنی ارتباط بسته‌های دیگری است که پروتکل آن با اینترنت فرق دارد. بعدها ما به تدریج فهمیدیم که مردم دارند به سمت چیز جدیدی به نام پروتکل TCP/IP (اینترنت) می‌روند و ما به این جریان ملحق شدیم. خبر من خیلی درگیر این جریان بودم به خصوص آن وقت‌ها نظرات مختلفی در مرکز در مورد این‌که ما این‌ها را مخصوص مرکز نگه داریم و یا شایعش کنیم در تمام مملکت و دانشگاه‌ها، وجود داشت؛ من از کسانی بودم که خیلی طرفدار این بودم که سعی کنیم به همه‌ی دانشگاه‌ها اتصال بدهیم و به هر صورت آن‌جا خیلی درگیر مسؤولیت اینترنت شدم؛ بعداً در اواخر دوره‌ی سیزده ساله‌ام به عنوان قائم‌مقام آن مرکز، در سه سال آخرش اصلاً مسؤول شبکه بودم. بعد از شهریور ۸۱ دیگر ارتباطم با مرکز تحقیقات کم‌رنگ‌تر شد و الآن محدود شده به دامنه‌ی ir. که در واقع این دامنه از فروردین سال ۷۳ که مرکز رسماً ملحق شد به اینترنت یعنی در واقع ایران رسماً در اینترنت در ir. ظاهر شد، این دامنه‌ی ir. امتیازش دست مرکز بود چون مرکز به هر حال اولین جایی بود که به شبکه ملحق شده بود ولی ما در واقع تردید زیادی در گسترش آن داشتیم به خاطر این‌که نمی‌دانستیم موضع رسمی مملکت در مورد اینترنت چه هست، هیچ موضع رسمی هم وجود نداشت فقط گاه‌گاهی یک چیزهایی می‌شنیدیم که یک عده خیلی نگران گسترش آن بودند و ما فکر می‌کردیم ممکن است حساسیت سیاسی ایجاد شود. از سال ۸۰ بود که وجود اینترنت با مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی تثبیت شد و ما به این فکر افتادیم که دامنه ir. را هم توسعه بدهیم که مردم همه‌اش نروند زیر



com و net و امثال آن دامنه ثبت کنند. از سال ۸۱ که من از مرکز کنار آمدنم قرار شد که این کار یعنی توسعه ir را نگه دارم و الآن هم ارتباطم با مرکز عمدتاً همین است که مسؤول دامنه‌ی ir هستم و اخیراً ایران هم به کار فارسی اضافه شده است. اولین کارهای اجرایی من این‌ها بودند. از سال ۶۸ به بعد خیلی درگیر مرکز بودم و متأسفم که این دوره مصادف شد با دوره‌ی تجدید حیات دانشکده و من کمتر فرصت حضور در دانشکده داشتم. یک سری افراد جوان داشتند وارد کادر دانشکده می‌شدند و فکر می‌کنم اگر در این مقطع حضور بیشتری در دانشگاه و مهم‌تر از آن در دانشکده داشتم بهتر می‌بود. در هر صورت دانشکده‌مان یک دانشکده‌ی تجدید حیات کرده‌ی خوبی شد. وقتی مقایسه می‌کنم سطح امروز دانشکده را با دانشکده‌ای که ۳۱، ۳۲ سال پیش خودم در آن آمدم، اصلاً قابل مقایسه نیست. کادر ما بیش از ۵۰ درصدش خیلی جوان است و این‌ها از بهترین‌ها هستند، یعنی آدم‌هایی هستند که از برجسته‌ترین دانشجویان ریاضی مملکت در زمان خودشان بودند، تعدادی از المپیادهای سابق و افراد دیگری که هم سطح آن‌ها هستند؛ وقتی من سواد این‌ها، علاقه‌شان به ریاضی و اطلاعاتشان را مقایسه می‌کنم با سطح دانشکده در ۳۲ سال پیش، پیشرفت خیلی خوب و جهش عظیمی می‌بینم و امیدوارم که دانشگاه قدر این جریان را بداند و کادر جوان ما واقعاً بتواند یک دانشکده‌ی نمونه‌ای بسازد که فکر نمی‌کنم با هیچ دانشکده‌ی ریاضی در دانشگاه‌های دیگر قابل مقایسه باشد. نمی‌دانم چقدر بقیه‌ی مردم از این موضوع آگاهند. شما به گذشته و سوابق کادر جوان این‌جا نگاه کنید، می‌بینید همه کسانی هستند که در مسابقات ریاضی کشور نفرات اول بودند و سوابق تحصیلی واقعاً درخشانی داشته‌اند یا اگر رتبه‌های کنکورشان را وقتی وارد دانشگاه شدند نگاه بکنید، اکثر کسانی هستند که می‌توانستند به هر رشته‌ای که می‌خواستند بروند اما عشقشان ریاضی بوده و به ریاضی آمده‌اند و امیدوارم که از این نیرو استفاده شود؛ من نسبت به آینده‌ی دانشکده خیلی خوش‌بین هستم.

● چه سالی وارد این دانشگاه شدید و امکانات فیزیکی در آن زمان در چه حدی بود؟

سال ۵۳ و این که امکانات فیزیکی دانشگاه چگونه بود، ما بالا و پایین زیاد داشتیم! دانشکده همین‌جا بود غیر از این که طبقه‌ی بالا در آن زمان ساخته نشده بود. امکانات فیزیکی بعد از انقلاب تا مدتی خیلی محدود شد به خاطر مشکلاتی مانند جنگ که مملکت در آن درگیر بود. الآن مسلماً بهتر از اوایل دهه‌ی ۶۰ است که خیلی امکانات فیزیکی دانشگاه کم بود. یادم هست یک زمانی ده کامپیوتر PC وارد دانشگاه شده بود و اگر اشتباه نکنم ۸ تا XT بود، دو تا AT و کشمکش عظیمی در دانشگاه بین دانشکده‌ها وجود داشت که کدام‌شان دو تا AT را بگیرند. من آن وقت رئیس دانشکده‌ی ریاضی بودم و یکی از افتخاراتم این بود که موفق شدم یکی از آن AT ها را برای دانشکده بگیرم. کلاً اگر امکانات دانشگاه را با آن زمان مقایسه کنید، خنده‌دار به نظر می‌آید یا مثلاً همان اوایل دهه‌ی ۶۰ بلافاصله بعد از انقلاب، تمام دستگاه‌های فتوکپی



را به علت حساسیت‌های سیاسی جمع‌آوری کرده بودند و بعداً گرفتن یک دستگاه فتوکپی در دانشگاه خیلی مسأله‌ی دشواری بود، باز یکی دیگر از افتخاراتم این بود که توانستم یک دستگاه زیراکس بزرگ برای دانشکده بگیرم؛ ما در اوایل دهه‌ی ۶۰ با این وضعیت‌ها روبرو بودیم. امکانات خیلی در مقایسه با آن زمان بهتر شده است.

● درباره‌ی دانشجویان شاخص علمی، سیاسی و فرهنگی اگر خاطره‌ای دارید بفرمایید.



ترجیح می‌دهم در مورد دانشجویان شاخص سیاسی و به طور کلی امور سیاسی صحبت نکنم. به طور کلی اعتقادم این است که دانشگاه محل جریان‌های سیاسی روز نیست، که به دانشگاه صدمه می‌زنند در دانشگاه باید بتوان در مورد مفاهیم سیاسی به طور عام صحبت کرد ولی امورات سیاسی روز جایش این‌جا نیست. دانشگاه یک رسالت فکری دارد و

در مسایل سیاسی روز، مؤلفه‌ی فکری معمولاً از مؤلفه‌های مهم نیست. درگیر شدن دانشگاه با مسایل سیاسی روز باعث می‌شود که آن رسالت فکری که دانشگاه در ارتباط با مسایل اجتماعی و سیاسی دارد فراموش شود و دستخوش مسایل عملی سیاست روز قرار بگیرد. این به دانشگاه صدمه می‌زند. دانشگاه باید از یک منظر بالاتری به مسایل نگاه کند و وقتی که درگیر مسایل سیاسی روز می‌شود این رسالت را از دست می‌دهد. افراد دانشگاه اعم از دانشجو، کارمند و استاد، مانند هر شهروند دیگری می‌توانند فعالیت داشته باشند ولی به عنوان شهروند عادی، نه با امتیاز دانشگاهی بودن. من هیچ وقت نظر خوبی نسبت به فعالیت سیاسی در دانشگاه به عنوان دانشگاه نداشته‌ام. هیچ مشکلی ندارم با این که افراد دانشگاه در وقت آزاد خودشان مثل هر شهروند دیگری فعالیت سیاسی داشته باشند ولی این که به اسم دانشگاه درگیر این جریان بشوند و فعالیت‌های روزمره‌ی دانشگاه دستخوش این مسایل شود خیلی مخالفم، همیشه هم بوده‌ام، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب.

● چه عواملی باعث ماندگاری و پیشتازی این دانشگاه در عرصه‌ی جامعه، از ابتدای تأسیس تاکنون گردیده است؟

من فکر می‌کنم روح حاکم بر این دانشگاه در دوران قبل از انقلاب با اکثر دانشگاه‌های دیگر خیلی فرق داشت و این تا حدی در مورد بعضی از دانشگاه‌های جدیدالتأسیس که چند سال قبل از انقلاب تأسیس شدند (مثل این دانشگاه) صادق



بود. افرادی که به این دانشگاه آمدند همه تقریباً جوان بودند و نقش مؤثری در اداره دانشگاه به عهده گرفتند. آن زمان جریان‌های آرمان‌گرایی در دنیا حاکم بود، حول و حوش دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی (حدوداً هم‌زمان با تأسیس این دانشگاه). خیلی از افرادی که آمدند این‌جا و از استاد‌های اولیه این دانشگاه شدند کسانی بودند که اواخر دهه‌ی ۶۰ فارغ‌التحصیل شده بودند و تحت تأثیر آن جریان‌ها بودند، چه بسا خودشان هم در این جریان‌ها فعال بودند. افرادی که این دانشگاه را راه انداختند به دنبال ایده‌آلی برای راه‌اندازی جایی با سطح بالایی علمی در دنیا بودند. خیلی از این‌ها می‌توانستند در خارج بمانند و زندگی علمی موفق‌تری داشته باشند ولی به دنبال این آرمان‌گرایی، آمدند این‌جا و به توسعه این دانشگاه دامن زدند که در سطح آموزشی خیلی بالا راه‌اندازی شد. اولین کاری که می‌شد این‌جا کرد این بود که دوره‌ی لیسانس در سطح بالایی جهانی داشته باشد و می‌شود گفت این دانشگاه اقل در رشته‌های تخصصی‌اش در داشتن یک دوره‌ی کارشناسی در سطح جهانی خیلی موفق شد. شما اگر به دانشگاه‌های بزرگ دنیا نگاه بکنید، مثلاً در کشور آمریکا یا آمریکای شمالی، در این‌ها علاوه بر این‌ها که افراد در رشته‌ی تخصصی خودشان تحصیل خوبی می‌کنند، یک تحصیل عمومی هم دارند، این تحصیل عمومی در رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی، به علت حساسیت‌های سیاسی‌اش هیچ وقت نه قبل از انقلاب و نه بعد از انقلاب، در سطح خوبی این‌جا میسر نبود. ولی در رشته‌های تخصصی علمی و فنی دانشگاه کاملاً موفق بوده است. این دانشگاه رؤسای خوبی داشته است. فکر می‌کنم لازم است همیشه از بعضی‌ها اسم برده شود، مثلاً دکتر محمدرضا امین که فکر می‌کنم سومین رئیس این دانشگاه بود، می‌شود گفت بنیانگذار واقعی دانشگاه با سنت‌های امروزش بوده است، خیلی از آیین‌نامه‌های اولیه این دانشگاه در زمان دکتر امین تدوین شد و خیلی سنت‌ها در زمان دکتر امین به وجود آمد البته نمی‌خواهم از قبلی‌ها چیزی کم بکنم؛ کسانی مثل دکتر مجتهدی هم نکات مثبت خود را داشتند ولی دانشگاه را به این صورتی که می‌شناسیمش می‌شود گفت میراث دکتر امین است. امین خودش از برکلی دکترا داشت، در دوران خیلی قدیم، سال ۱۹۵۶ میلادی، ولی آمده بود ایران و رفته بود عمدتاً در کار کارخانه‌داری، کار صنعت؛ حالا من در جریان نیستم که چه شد تا از ایشان خواستند بیایند این‌جا را اداره کند. یک مدیر با تجربه‌ای بود که در واقع با این‌که کار علمی را کنار گذاشته بود، شعور علمی بالایی داشت و درک خوبی داشت از این‌که یک محیط علمی را چگونه باید ساخت و خیلی میدان داد به اساتید جوانی که این‌جا آمده بودند. مشارکتی که این‌جا برای ساختن دانشگاه به وجود آمد مهم‌ترین سنتی بود که جا افتاد، این احساس اساتید که به دانشگاه تعلق دارند و متقابلاً دانشگاه متعلق به آن‌هاست، و این خیلی با سنت‌های دانشگاه‌های قدیمی‌تر فرق می‌کند. استاد جوان این‌جا احساس کارکردن در غربت نمی‌کرد، احساس نمی‌کرد که دستخوش یک جریان‌ها بزرگ‌تر از خودش است که در واقع سرنوشتش را تعیین می‌کند. بنابراین همیشه این احساس وجود داشت که شما می‌توانید اثرگذار باشید و همین جریان که در دانشگاه جا افتاد باعث شد دانشگاه بعد از انقلاب هم صدمه نبیند



پیاوش میرش ششمانی



تقدیر از دکتر شهشهانی در مراسم چهلمین سال تأسیس دانشگاه

چون یک بدنه‌ی درونی قوی داشت. با این که یک عده رفتند، یک عده‌ی زیادی هم ماندند و این عده‌ای که ماندند، سنت‌ها را حفظ کردند. خلاصه این دانشگاه کمتر از دانشگاه‌های دیگر دستخوش تغییرات مخرب شد و سنتش را بهتر حفظ کرد. تدریجاً هم سطح علمی این‌جا در جامعه آشکار شد یعنی مردم این‌جا را شناختند که سنت‌های آموزشی قوی دارد و باعث شد که افراد جذب این دانشگاه شوند. شما نگاه کنید این

موفقیت‌هایی که دانشگاه در جذب افراد برتر کنکور و المپیادی‌ها دارد، چیزی نیست که یک روزه به دست آمده باشد. این‌جا به عنوان یک جایی که سنت‌های آموزشی قوی دارد شناخته شده است، یعنی سالیان درازی مطرح بوده است. اگر بخواهیم امروز را با دوران تأسیس دانشگاه مقایسه کنیم، کلاً در دنیا امروزه آن آرمان‌گرایی ۲۵ یا ۳۵ سال پیش حاکم نیست، الآن خیلی عمل‌گرایی بیشتر وجود دارد تا آرمان‌گرایی. این یک خوبی‌هایی دارد و یک بدی‌هایی. خوبی‌هایش این است که افراد خیلی بیشتر از گذشته دنبال منافع کوتاه‌مدتشان هستند و این باعث می‌شود که فعالیت‌های آن‌ها جهت‌دارتر، هدف‌دارتر و قوی‌تر از گذشته باشد. از طرف دیگر سطحی‌گرایی هم خیلی بیشتر از گذشته است و این سطحی‌گرایی را من در همه جای دانشگاه می‌بینم، بعضاً در سطح مدیریت‌ها، در سطح کار آموزشی و... در ضمن این عمل‌گرایی که الآن وجود دارد، نکات مثبتش را هم می‌بینیم، مثلاً یک جنبه‌ی مثبتش این است که چون الآن خیلی به تحقیقات بها داده می‌شود و افراد خیلی دنبال این هستند که موفق بشوند و ارتقاء بگیرند فوری جذب این نوع فعالیت‌ها می‌شوند. حالا این کارهای تحقیقاتی همه‌اش در سطح مطلوب نیست و بعضاً انحراف‌هایی هم مشاهده می‌شود ولی بالاخره درصدی هم تحقیقات خوب از آب در خواهد آمد. از طرف دیگر من فکر می‌کنم که این عمل‌گرایی یک سری عوارض بد هم دارد، قبلاً برنامه‌ی آموزشی دانشگاه خیلی مقدس بود به طوری که همه آن را رعایت می‌کردند؛ معاون آموزشی و اداره‌ی آموزش دانشگاه نقش‌شان را حراست از این برنامه‌ی آموزشی، نگهداشتن آن در یک سطح بالا و حفظ مقررات می‌دانستند. الآن می‌بینیم که در واقع آن جور حساسیتی وجود ندارد، مثلاً مرتب در دانشگاه کنکور برگزار می‌شود و دانشگاه کلاس‌ها را به خاطر کنکور بر هم می‌زند. این حرکات یک زمانی در این دانشگاه باورنکردنی بود یعنی حس می‌کردم برای معاون آموزشی دانشگاه و اداره‌ی آموزش، به هم خوردن کلاس به هر دلیلی اصلاً یک مسأله‌ی ناموسی بود! ما الآن می‌بینیم که خیلی از ارکان آموزشی دانشگاه خودشان می‌آیند و می‌گویند که کلاس و امتحان را به هم بزنید به خاطر این که کنکور می‌خواهد برگزار شود! باز



نمونه‌های دیگری که می‌بینم و برایم خیلی عجیب است، مدتی است صحبت‌هایی در دانشگاه می‌شنوید در مورد این که در درس‌های سال اول استادان خیلی سخت‌گیری می‌کنند و با تعجب گاهی بعضی از مدیران دانشگاه هم به این جریان شکایت ملحق می‌شوند! من اقلأً می‌توانم در مورد درس‌های ریاضیات عمومی سال اول دانشگاه که در تدریس آن تجربه دارم و خیلی هم در مورد آن فکر کرده‌ام اظهار نظر کنم. می‌توانم این را به جرأت بگویم که اگر چند مؤسسه آموزش عالی اروپایی پرسابقه که ویژه‌ی نخبگان تراز اول هستند را مستثنی کنیم، دروس ریاضات عمومی که در دانشگاه ما رایج می‌شود در سطحی بهتر از هر جای دیگر است که من می‌شناسم. باید هم همین طور باشد چون دانشجویانی که به این دانشگاه وارد می‌شوند در چنین سطحی هستند. این که انتظار داشته باشیم چون این دانشجویان بهترین‌های کنکور بوده خودبه‌خود بدون کارکردن در این درس‌ها نمره بگیرند خیانت به حفظ و پرورش استعدادهایی است که وظیفه شکوفاتر شدنشان را به عهده‌ی ما گذاشته‌اند. ما باید توانایی‌های این افراد را به چالش بکشیم. این‌جا مدرسه تربیت تکنسین نیست که یک سری امور استاندارد شده را به صورت کپسولی به دانشجویان تزریق کنیم. در عرض همین دو سه هفته‌ی اخیر بود که در روزنامه‌ی شریف دیدم یک پرسش‌نامه‌ای از طرف اداره آموزش برای دانشجویان چاپ شده که پر بکنند در مورد دروس ریاضی عمومی، فیزیک عمومی، شیمی عمومی، این که چقدر هم‌پوشانی با مطالب دبیرستانی داشته‌اند. من واقعاً متأسفم که چنین برخورد سطح پایینی با این موضوع در دانشگاه می‌شود. این که تصور شود یک سری مطالب هست که باید یا این‌جا بخوانید یا در دبیرستان و نقش کلاس دانشگاه این است که یک سری مطلب به شما یاد بدهد نشان نوعی انحطاط آموزشی است. ببینید آموزش دانشگاه این نیست که آدم یک سری مطالب یاد بگیرد که بعداً برود بلافاصله از آن استفاده کند، آموزش دانشگاه یعنی این که چنان تحول فکری و ذهنی در دانشجو ایجاد کند که وقتی با پدیده‌های جدید روبرو می‌شود، بتواند آن‌ها را فرمول‌بندی و تحلیل کند؛ ما این‌جا تکنسین که تربیت نمی‌کنیم، وقتی بهترین استعدادها را مملکت را می‌آوریم این‌جا پس بهترین تحلیل‌گران را هم باید تحویل دهیم و بهترین تحلیل‌گر وابسته نیست به یک موضوع خاص، یک موضوعی که در کتاب پوشانده شده یا نشده است. بحث سر این است که شما به چه نحوی دارید روی این مطلب بحث می‌کنید. آیا دانشجو پس از طی کردن دروس سال اول دانشگاه از نظر ذهنی متحول شده است یا نه؟ به یک سطح جدید پختگی رسیده یا نرسیده است؟ مسایل دنیا، مسایل مملکت، مسایلی که یک شخص وقتی از این‌جا فارغ‌التحصیل شد با آن‌ها روبرو می‌شود دائماً در حال تغییر است؛ شما هیچ وقت نمی‌توانید یک برنامه‌ای را درس بدهید که مطمئن باشید شخص تا ابد فقط همان مطالب را لازم دارد. حتی تکنسینی را که برای یک چیز خاص تربیت می‌کنید باز باید چند سال بعد دوره‌ی جدید ببیند چون تکنولوژی عوض شده است. بنابراین شما باید این‌جا افرادی را تربیت بکنید که قابلیت تطبیق ذهنی با جهان در حال تحول را پیدا کنند، به خصوص در درس‌های علوم پایه سال اول هدف یاد دادن



یک مجموعه فنون خاص نیست. البته اگر بین مطالب دانشگاه و دبیرستان هم‌پوشانی باشد، که می‌دانم این یکی از مشکلات است، باید موضوع به روش هوشمندانه‌ای مورد بررسی قرار گیرد. یکی از مشکلاتی را که ما در ریاضیات عمومی داریم این است که در دبیرستان کلمات حد و پیوستگی و مشتق را بسیار شنیده‌اند و وقتی در دانشگاه مجدداً همین کلمات را می‌شنوند اگر محتوا و دیدگاه جدیدی مطرح نباشد دانشجو موضوع را کنار می‌گذارد. این یک گرفتاری جدی است. مشکل این‌جاست که مسیر سال آخر دبیرستان کاملاً به سوی کنکور منحرف شده است و اصلاً یادگیری مفهومی به صورتی که در دانشگاه انتظار داریم مطرح نیست، ممکن است یک قشر خیلی کوچکی واقعاً چیزها را بفهمند ولی علی‌الاصول مطالب در جهتی است که به سؤال‌های کنکور منجر بشود و چه بسا مفاهیم اصلی فدا شوند یا در حاشیه قرار گیرند. این یک مسأله‌ی آموزشی است که دربارهی آن بحث‌های جدی شده است و راهکارهای به نسبت موفقی نیز در دانشگاه برای آن آزمایش شده است. این‌که اداره آموزش دانشگاه بخواهد با طرح پرسشنامه پاسخگوی این مسأله شود برخوردی ناپخته است.

● تأثیر این دانشگاه در نظام صنعتی و مدیریتی کشور را بفرمایید.

چیزی که می‌توانم بگویم این است که بعضی از فارغ‌التحصیلان این دانشگاه در شغل‌های مختلف مشغول به کار شده‌اند، البته من فکر می‌کنم که بیش از ده بیست سالی طول می‌کشد که اثرگذاری این افراد معلوم شود. تصورم این است که وقت بیشتری لازم است تا دیده بشود که خیلی از فارغ‌التحصیلان این دانشگاه می‌توانند به نوعی ویژه در سطح مملکت اثرگذار باشند، بدون این‌که بخواهم سهم دانشگاه‌های دیگر را دست کم بگیرم. ولی قطعاً این‌جا یک سری آدم نخبه تربیت کرده است که خودشان را در سطح جامعه نشان خواهند داد، الآن هم در شغل‌های مهم مختلف مملکتی افرادی داریم که فارغ‌التحصیل این‌جا هستند.

● برای بهبود شرایط دانشگاه و پیشرفت آن به طور کلی پیشنهادی دارید؟ چون شما سال‌های زیادی این‌جا بوده‌اید و مراحل مختلف دانشگاه را از نزدیک دیده‌اید، تجربه کرده‌اید، اگر پیشنهادی دارید من فکر می‌کنم که خیلی سازنده و مفید باشد.

پیشنهادهای و نقدهایی را قبلاً در مورد دوری‌جویی از عمل‌گرایی‌های سطحی عنوان کردم. جا دارد که این دانشگاه که یکی از سرمشق‌های آموزش عالی در کشور است از آرمان‌گرایی کاملاً دست نشوید. در مورد امور آموزشی قبلاً گفتم، در مورد پژوهش نیز متأسفانه این هم گرفتار شاخص‌های کمی و صوری متداول مملکت شده است و گویی کیفیت و محتوا اصلاً



مطرح نیست، البته این صحبت‌ها به این معنی نیست که در آموزش و پژوهش لزوماً رو به انحطاط رفته‌ایم. اصلاً اینطور نیست، بلکه انتظار من این است که به جای دنباله‌روی از بعضی گرایش‌های تأسفبار، ما نقش خود را در پیشگام‌بودن در جنبه‌های کیفی جدی بگیریم. بی شک جایگاه دانشگاه ما از نظر آموزش و پژوهش نسبت به

سی و چند سال پیش که من وارد این دانشگاه شدم ارتقاء محسوس یافته است و آنچه می‌گویم فقط جنبه‌ی هشدار دارد. اما یک موضوع بسیار مهم دیگر هست که مدتی است ذهن مرا به خود مشغول داشته و به نظر من نیازمند توجه عاجل دانشگاه است. به نظر من تصمیم‌گیری‌های دانشگاه به جای این که طی این سی و چند سال به سوی عدم تمرکز رفته باشد بیشتر و بیشتر به صورت متمرکز در دست مدیریت دانشگاه قرار گرفته است. به دست کم چهار دلیل لازم است امروز مدیریت دانشگاه گام به گام و به شیوه‌ای اسلوبمند به سوی عدم تمرکز حرکت کند. اول این که سی و چند سال پیش دانشگاه کمی بیش از سه هزار دانشجو و کمتر از ۲۰۰ عضو هیأت علمی داشت و اکنون تعداد دانشجویان به حدود ۹۰۰۰ و تعداد اعضای هیأت علمی به حدود ۴۰۰ افزایش یافته است. دوم این که چند دهه‌ی پیش عمده فعالیت دانشگاه آموزش دوره‌ی کارشناسی بود و اکنون درصد قابل ملاحظه‌ای از دانشجویان ما را دانشجویان دوره‌های تحصیلات تکمیلی تشکیل می‌دهند و پژوهش به یکی از ارکان اصلی کار دانشگاهی مبدل شده است. این ارتقاء کیفی امور را به سوی تخصصی‌تربودن و تصمیم‌گیری‌های ویژه‌ی رشته‌های خاص هدایت می‌کند. نکته سوم این که چند ده سال پیش سن متوسط اعضای هیأت علمی این دانشگاه بین سی و سی و پنج سال بود و اکنون سن متوسط باید بالای چهل سال باشد. به این ترتیب پختگی تجربی فردی افزایش یافته است علاوه بر این که تجربیات جمعی نیز تدریجاً نسل به نسل در دانشگاه منتقل شده است و آمادگی ذهنی برای تصمیم‌گیری‌های غیرمتمرکز افزایش یافته است. و بالاخره این که همواره بزرگ‌ترین تضمین تداوم موفقیت‌های این دانشگاه مشارکت هیأت علمی در زندگی دانشگاه بوده است و متمرکز کردن تصمیم‌گیری‌های مهم در چند جمع و کمیته‌ی کوچک موجب بی‌اعتنایی هیأت علمی به جریان‌ها و امور مهم دانشگاه می‌شود و نهایتاً دانشگاه ما از بهره‌گیری از نیروی فکری و احساس مشارکت جمع کثیری افراد کارآزموده محروم خواهد شد. متأسفانه اکنون شاهد آن هستیم که اموری مانند تحصیلات تکمیلی، استخدام و ارزیابی پژوهشی به جای آن که بیشتر و بیشتر به صورت غیرمتمرکز اداره شود در جهت معکوس به صورت غیرتخصصی و بعضاً مکانیکی در دست کمیته‌های کوچک دانشگاهی قرار می‌گیرد. در توجیه این رفتار بعضی اولیاء دانشگاه به برخی نارسایی‌ها که در بعضی دانشکده‌ها



مشاهده می‌شود اشاره می‌کنند. چاره‌ی این نارسایی‌ها تخریب آنچه با زحمت و مشارکت هیأت علمی این دانشگاه طی چند دهه به دست آمده است نیست، بلکه باید با مسئولیت‌سپاری به دانشکده‌ها و مدیریت آن‌ها، در مقابل کار آن‌ها را بی‌رودریابستی مورد ارزیابی قرار داد و هر جا که لازم باشد مدیریت دانشگاه با اقتدار و احساس مسئولیت ولی در چارچوب ضوابط، مقررات و اختیارات قانونی وارد عمل شود. یکی از ملزومات این مسئولیت‌سپاری و حسابرسی، سپردن تدریجی اختیارات مالی و تصمیمات بودجه‌ای به دانشکده‌هاست. زمانی دانشکده‌های ما فقط به اسم دانشکده بودند و در واقع چیزی فرای گروه‌های کوچک آموزشی نبودند. اکنون دیگر چنین نیست و آمادگی عمومی برای دریافت مسئولیت و پاسخگویی متقابل وجود دارد. وقتی به افق آینده دانشگاه نگاه می‌کنم این مهم‌ترین موضوعی است که به نظر من باید سرلوحه اقدامات راهبردی دانشگاه قرار گیرد.

من شخصاً فوق‌لیسانس ریاضی از سوئیس هشتم و پنج شهادت‌نامه ریاضی در پنج جهت مختلف با استادان درجه یک دارم؛ ریاضیات عمومی، محاسبات دیفرانسیل و انتگرال، آنالیز عالی، مکانیک و بالاخره احتمالات. بعد از فوق‌لیسانس به مدرسه عالی مخابرات فرانسه رفتم و از آن‌جا تصدیق گرفتم که در آن زمان مهندسی معادل دکتری شناخته می‌شد برای این‌که بعد از شش متوسطه برای رسیدن به آخر مدرسه مخابرات فرانسه می‌بایست هفت تا هشت سال وقت گذاشت که معادل دکتری است یا خود دکتری است.



دکتر محسن ظهیرامامی

سال ورود به دانشگاه: ۱۳۴۵

مصاحبه کننده: مهندس محمد میرزایی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۳/۳

دانشکده مهندسی برق



● آقای دکتر بیوگرافی مختصری از خودتان بیان کنید.

با شعر زیبایی نظامی گنجوی شروع می‌کنیم، بسم الله الرحمن الرحیم هست کلید در گنج حکیم. نکته‌ای که خیلی برای من مهم است این است که در درجه اول به یاد مرحوم دکتر مجتهدی باشیم کسی که به فکر ساختن دانشگاهی در این‌جا بود. شبی در منزل دکتر منتصری بودیم و بحث وجود دانشگاهی به صورت مستقل و از روی مدل جدید پیش آمد، بنا شد موضوع را به سردمداران وقت خبر دهیم و این راه بیاندازیم و شروع به کار کردیم. از آلمان دکتر واحدی و سپس دکتر علی‌اکبر پیمان که دوست صمیمی من است آمده بودند این‌جا و ما به اتفاقشان یک دور رفتیم دانشکده‌های مختلف اروپا را دیدیم، برگشتیم و بحثی که شروع شد این بود که چیزی بسازیم که نو باشد.

موضوع بسیار اساسی که می‌خواستیم خدمتتان عرض کنم این است که گفتگوی که می‌خواهم شروع کنم به هیچ وجه برای پایین‌بردن یک دستگاه نیست بلکه وظیفه بنده است که نوآوری وقت دانشگاه صنعتی را برایتان بگویم؛ چه طور این دانشگاه صنعتی نوآوری کرد. ما فقط شاخص را در سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۵ دانشگاه تهران می‌دانیم، البته مدارس فنی دیگری هم بودند ولی شاخص دانشگاه تهران و امور علمی و فنی دانشکده فنی بود، به جز آن دانشسرای عالی بود که برای ما ریاضی و فیزیک را به خوبی تدریس می‌کرد، تدریس در آن دانشگاه فوق‌العاده عالی بود؛ مرحوم پروفسور حسابی همان وقت درس می‌دادند و اساتید دیگری هم آن‌جا بودند مثلاً برای ریاضیات دکتر هشترودی بود. جناب دکتر مجتهدی روحش شاد، خودش در دانشکده فنی تدریس می‌کرد رئیس کالج البرز هم بود و ما صحبت‌مان در این بود که نوآوری بکنیم؛ استدعا می‌کنم بیان این نوآوری‌ها را به حساب پایین‌بردن دستگاه‌های دیگر در آن وقت نگذارید. نوآوری ما این بود که دانشکده‌ای مثلاً به نام دانشکده برق درست کردیم در صورتی که در آن وقت یک دانشکده فنی با شعبه برق وجود داشت. دانشکده برق ما مستقل بود و اهمیت استقلالش در این بود که ریاضیات مورد احتیاج خودش را درس می‌داد در صورتی که اگر در شکم دانشکده دیگری بود به صورت انستیتو و یا شعبه‌ای از شعبات دانشکده فنی می‌بود، مثلاً دانشکده فنی راه و ساختمان، برق و شیمی هم داشت؛ بلکه یک «نفر» استاد ریاضی هم داشت ولی معلوم نبود که آن یک نفر استاد ریاضی، ریاضیات مخصوص برق را بگوید یا نگوید. ما دانشکده عمران، سپس از همه مهمتر دانشکده شیمی، بعد دانشکده فیزیک و سپس دانشکده ریاضی را در شکم یک دانشگاه درست کردیم و این فوق‌العاده مهم بود. کاری که انجام شد اسباب توسعه دانش در این مملکت شد، این دلیل نیست که آن‌چه این دانشکده‌ها بیرون دادند بالاتر از دیگران است ولی منطق وجودی دانشگاه صنعتی شریف در آن وقت یک منطق فوق‌العاده بالا بود و این را ما راه انداختیم. آن‌چه که فوق‌العاده مهم است این است که بدانیم اهمیت وجودی دانشگاه شریف در چیست و این را ما بایستی کاملاً روشن کنیم و به مردم مملکت بگوییم، البته شعبه اصفهان هم فوق‌العاده عالی است و جزء افتخارات است، بنده منکر نمی‌شوم دانشگاه



تبریز و دانشگاه کرمان بسیار زیبا ساخته شده‌اند، بوعلی در همدان بی‌نظیر است و اسباب افتخار همه است، دانشکده‌ها و دانشگاه مشهد فوق‌العاده عالی هستند ولی این کار و شروع و نوآوری از آن دانشگاه صنعتی شریف است و این را باید به منصفه ظهور در گفتار خودمان بگذاریم. شاید کسی تا به حال برایتان نگفته باشد، آن چه که ما بحث کردیم و به میدان آوردیم فوق‌العاده است، تا وقتی که دانشکده ریاضی در دانشگاه صنعتی وقت باز شد دانشکده‌ای به نام ریاضی نداشتیم، فقط دانشسرای عالی شعبه ریاضی بود، دانشکده فیزیک وجود نداشت، کما این که الآن که من خدمتتان هستم با عرض معذرت تصورم بر این است که ما یک مقدار زیاده‌روی کردیم و دانشکده کامپیوتر درست کردیم در صورتی که دانشکده کامپیوتر جزئی از اجزای دانشکده برق دانشگاه صنعتی شریف است، به نظر من این دفعه یک خورده زیاد رفتیم و استدعای من از حضرت‌عالی این است که وجوه مختلف مطلب را کاملاً در این چهلمین سال روشن بفرمایید و اهمیت دانشگاه را به همه مردم مملکت ثابت کنید.

حالا با چه زحماتی این‌جا ساخته شده با چه بی‌پولی و بی‌چارگی، آن بماند ولی تا این‌جا و با این منطق از اهمیت دانشکده‌های مختلف این دانشگاه که حقیقتاً بسیار درخشان است دفاع بکنیم و سعی کنیم هر طور شده بیش از پیش و با نهایت دقت این نکته را به اطلاع همگان برسانیم و به هر صورت شده این مطلب را توسعه دهیم؛ دیگر دنیا آن دنیا نیست و قدیمی که دانشگاه شریف زیر سایه دکتر محمدعلی مجتهدی برداشت - واقعاً خدا بی‌بام‌زدش - بی‌نظیر است. ان‌شاء... به نام خدا شروع می‌کنیم دو مرتبه از سال چهل و یکم توسعه می‌دهیم و با نام خداوند و شعر سعدی عرایض را تمام می‌کنم:

صانع و پروردگار حی توانا

اول دفتر به نام ایزد دانا

● فلسفه‌ی تشکیل دانشگاه و تفاوتش با دانشگاه‌های دیگر در آن مقطع را خوب فرمودید متنها برای قدردانی از زحمات افرادی که آن اوایل بوده‌اند و برنامه‌هایی که داشته‌اند یک اشارهای به خاطرات آن ایام بفرمایید.

من شخصاً فوق‌لیسانس ریاضی از سوئیس هستم و پنج شهادت‌نامه ریاضی در پنج جهت مختلف با استادان درجه یک دارم؛ ریاضیات عمومی، محاسبات دیفرانسیل و انتگرال، آنالیز عالی، مکانیک و بالاخره احتمالات. بعد از فوق‌لیسانس به مدرسه عالی مخابرات فرانسه رفتم و از آن‌جا تصدیق گرفتم که در آن زمان مهندسی معادل دکتری شناخته می‌شد برای این که بعد از شش متوسطه برای رسیدن به آخر مدرسه مخابرات فرانسه می‌بایست هفت تا هشت سال وقت گذاشت که معادل دکتری است یا خود دکتری است.

موضوعی که خیلی خیلی مهم است زحماتی است که آن وقت کشیده شده است؛ بنده زیر دست شخصیتی مثل محمدعلی



مجتهدی بودم، خداوند بیمارزدش. من، ایشان، دکتر مهنا که در آب و انرژی و شیمی بود، از همه این‌ها مهم‌تر فیروز پرتوی که از MIT آمده بود و کار فیزیک می‌کرد و اندکی بعد آقای واحدی و علی‌اکبر پیمان و ... بودیم که ماها تا هفته‌ای بیست ساعت درس می‌دادیم، تصورش را نمی‌شود کرد، تمام زندگی ما وابسته به این دویست سیصد تا شاگردی بود که می‌آمدند دانشگاه، زندگی ما این بود و به جز این‌جا جای دیگری را نمی‌شناختیم. به معنای واقعی اگر بخواهم مثل خودم را بزنم که هنوز زنده هستم و راه می‌روم، وقتی می‌آیم به این خیابان و می‌رسم به در دانشگاه، تصور می‌کنم مثل یک سگی هستم که او را از خانه خودش که یک وقت از آن دفاع می‌کرد فراری داده باشند، دور و بر این زمین راه می‌روم، بو می‌کشم، ساختمان‌ها را می‌بینم و لذت می‌برم، این بزرگ‌ترین لذت من در ایران است. نکته مهمی که ما باید متوجه آن باشیم این است که افرادی که این‌جا می‌آیند سعی کنند خود را وقف دانشگاه کنند، به زمینش و حتی به هر آجر ساختمانش علاقه و عشق بورزند، اگر ما بتوانیم که می‌توانیم از این نوع اشخاص پیدا بکنیم باز هم دانشگاه را بالا و بالاتر خواهیم برد. همه برویم دنبال این موضوع که اهمیت علم به خودی خودش است فقط موضوع مادیات و پول و اسم دکتر و مهندس نیست، به خودش است به یاد بزرگانی باشیم که خودشان را در این راه از بین بردند، زحمت کشیدند؛ هر جا برویم و هر کاری بکنیم یاد محمدعلی مجتهدی را داشته باشیم، شخصیت وارسته‌ای بود، خدایش بیمارزد، منتصری هم همین‌طور زحمت کشیده و می‌کشد، حسینعلی انواری خدا بیمارزدش، امین خدا بیمارزدش، بعضی از این آقایان من به معنای واقعی عاشقشان هستم، من به معنای واقعی عاشق بهمن مهری هستم و واقعاً حس می‌کنم این انسان چه قدر کار خودش را دوست دارد، این موضوع مهم است حالا صد تا لوح تقدیر بگیرد یا نگیرد مهم نیست.

این خاطره ما بود، باید دقیقاً راهی را که دانشگاه آن وقت انتخاب کرده بود الآن ادامه دهیم و از دانشکده‌های زیاد ساختن، اسامی زیاد، همایش‌های نه چندان مفید پرهیز بکنیم؛ با پول و هر امکاناتی که به ما می‌دهند در هر قسمتی دنبال تحقیقات و پژوهش برویم.

بنده یک عکسی دارم (عکس در صفحه بعد) که این را تقدیم دکتر سهراب‌پور کردم ما روزی که دانشگاه افتتاح شد در همراه همه رفتیم مدرسه البرز، دم استخر مدرسه البرز یک عکس گرفتیم با مجتهدی و منتصری، دیگران هم همه ردیف ایستادند و یکی از دیگری بهتر. زحمات کشیده شده فوق‌العاده است چقدر درخت را که ما این‌جا کاشتیم هیچ چیز این‌جا نبود، زمین را چه طور گرفتیم؟ ساختمان را چه طور ساختیم؟ الله‌اکبر.

● آقای دکتر زمین را چه جوری گرفتید؟

زمین را با زور گرفتیم، آن قدر به ملاقات نخست‌وزیر وقت هویدا رفتیم و تلاش و کوشش کردیم تا زمین را به ما دادند.



این ساختمانی که الآن دانشکده کامپیوتر هست اولین ساختمانی بود که ما ساختیم، آجرهایش مال همان موقع بود، امیدوارم که مرمر و چیزهای قشنگ در آن نگذاشته باشید؛ بعد ما زیر سوله این‌جا درس می‌دادیم، خلاصه عاشق بودیم، خدا نکند که آدم عاشق باشد.

● این ساختمان وسط که کلاس‌ها در آن است چندمین ساختمانی بود که ساختید؟

این ساختمان سوم است که مجتهدی بود و نام آن ابن‌سینا شد، این ساختمان که ساخت آن مربوط می‌شود به زمانی که یک مقدار جا افتاده بودیم، وقتی بود که من به دستگاه IBM در جنوب فرانسه رفتم. دیگر از دانشگاه بیرون آمدم و استعفا دادم، مدیر مخابرات سازمان برنامه و بودجه وقت و بعد هم معاون وزارت پست و تلگراف و تلفن شدم.

● پس چه سال‌هایی دانشگاه بودید؟

بنده در فاصله سال‌های شصت و هفت میلادی تا هفتاد در اروپا بودم و هفتاد آمدم به سازمان برنامه و بودجه، یک سال آن‌جا بودم تا هفتاد و یک؛ هفتاد و نه هم که انقلاب شد و من تا هشتاد در وزارتخانه بودم، چهار سال هم در دانشگاه



دکتر ظهیر امامی به همراه اساتید هم دوره‌ای خود (نفر چهارم از راست)



بودم و عین همین موضوع برای دکتر منتصری پیش آمد چون ایشان هم بعدها استاندار کرمان شدند و رفتند. من در این مملکت سه شاهنشاه را دیدم مجتهدی، رضا، امین و ان‌شاء... خدا پرورسور رضا را زنده نگه دارد.

● در مدیریت کدام یک قوی‌تر بودند؟

ببینید منطق مدیریت دانشگاه با هر مدیریتی فرق می‌کند، آن‌چه که خیلی مهم است و باید در نظر داشت، شروع کار است که شروع کار مجتهدی فوق‌العاده بود، یک آدمی که سی سال مدیر دبیرستان بود بسیار بسیار عالی می‌توانست این دانشگاه را بچرخاند و شروع کند. آقای پرورسور رضا دانشمند بودند ولی قدرت مدیریت به آن معنا را نداشتند.

● از نظم و انضباط آقای مجتهدی خیلی تعریف می‌کنند ولی آقای امین از مدیریتش تعریف می‌کنند.

کاملاً صحیح است البته امین هم خودش به طور کلی آن مدیریت را یاد گرفته بود، امین از مجتهدی یک چیزی در حدود پانزده تا بیست سال کوچک‌تر بود و این را یاد گرفته بود ولی مجتهدی مردی بی‌نظیر بود.

● آقای دکتر از دانش‌جویان دوره‌های اول، دوم و سوم چه کسانی را به یاد دارید؟

آقای مهندس بیانی هست، آقای ققیه هست؛ ما معلم بودیم و از کلاس‌ها خاطره داشتیم، شاگردان را از روی ورقه‌شان می‌شناختیم و سعی می‌کردیم در نهایت دقت به آن‌ها نمره بدهیم، شاگردان باسواد برای ما یکسان بودند و هیچ ارتباطی با هیچ کس نداشتیم و این خیلی مهم است. سعی بسیار داشتیم که حتی‌المقدور منطق تدریس را نگه داریم، به اضافه تمام علاقه ما این بود که بهترین درس را ارایه دهیم، دقیقه‌ای از خواندن باز نمی‌ماندیم البته به گفته شیخ سعدی که می‌فرماید:

شنیدم که دارای فرخ سرشت به سرچشمه‌ای و به سنگی نوشت

بسی تیر و مرداد و اردیبهشت بیاید که ما خاک باشیم و خشت

ولی آن چیزی که باقی می‌ماند در حقیقت مجموع علمی یک دانشگاه است نه اشخاصی که از دانشگاه بیرون آمده‌اند، هرگز ما نمی‌گوییم دانشگاه صنعتی شریف جایی است که به انیشتین به آن جا رفت، رفوزه هم شد ولی می‌گوییم انیشتین آدمی بود که رفت این کار را کرد، کم‌کم اسم انیشتین هم از بین می‌رود ولی فلسفه نسبیت باقی می‌ماند. ما باید سعی کنیم که خاطره از شخص نباشد، از زمان باشد، از منطق تاریخی و منطق اجتماعی باشد، ما با شخص کاری نداریم، با ساختمان



کاری نداریم، بنده نهایت خوشبختی‌ام از ساختمان‌های دانشگاه نیست، از چمن، از درختان چنار و درختان افراپی است که آن زمان با هزار زحمت کاشتیم و این‌ها خیلی قشنگ هست؛ نکته مهم هم همین جاست که احترام دانشگاه صنعتی شریف به همین است که دانشکده‌های قوی دارد، کم‌کم داریم به جاهای قشنگی از فرهنگ مملکت نزدیک می‌شویم علم را بالا می‌بریم نه آن کسی که صاحب علم است، حالا به حقیقت یا مجاز کاری نداریم و الآن همین اهمیت علم این مملکت است که فوق‌العاده است.

● شما رمز این که دانشگاه شریف از ابتدا تا الآن در اجتماع، چه در بین سیاسیون، چه مردم و چه طالبین علم، روز به روز جایگاهش قوی‌تر و محکم‌تر می‌شود، مثلاً در مورد ورودی‌ها و خروجی‌ها روند جوری است که در کنکور هر سال بیشتر از سال قبل نفرات برتر گرایش پیدا می‌کنند که بیایند این‌جا و خروجی‌ها هم در مرتبه‌های بالا هستند، این رمزش چیست و چه اتفاقی افتاده و دارد می‌افتد که دانشگاه این موقعیت را دارد؟

رمزش همانی است که خدمتتان عرض کردم، رمز اولیه قضیه این بود که وقتی مثلاً یک فیزیکدان می‌گوید من از دانشکده فیزیک دانشگاه صنعتی شریف آمدم بیرون، معنایش این است که فیزیک را از اول تا آخر به معنای واقعی خوانده است، معذرت می‌خواهم نه این که رفته در یک دانشکده فنی که شعبه فیزیک داشته خوانده است. فکر کنم به جز این‌جا دانشکده ریاضی نداریم، در حال حاضر ممکن است داشته باشیم ولی به طور قطع در چهل سال پیش ما دانشکده‌ای به نام دانشکده ریاضی نداشتیم.

● آقای دکتر آن نوآوری که فرمودید اتفاق افتاده حالا بعد از سال‌ها مشابه دانشگاه شریف با این سیستم دانشکده‌ای برخی دانشگاه‌های دیگر مثل پلی‌تکنیک، علم و صنعت و هم دارند. این در آن دوره نوآوری بوده و اهمیت هم داشته که به عنوان مدل در جاهای دیگر گرفته شده ولی چه ویژگی‌هایی این دانشگاه داشته و دارد که موقعیت دانشگاه هر چه می‌گذرد ممتازتر می‌شود؟

به جهت سنت قضیه است، ما وقتی می‌گوییم مثلاً مدرسه‌ی پلی‌تکنیک در فرانسه یک قیمتی دارد به جهت قدمتش در نوآوری‌هایش است، وقتی می‌گوییم امپریال کالج در لندن این طور است، وقتی می‌گوییم MIT در آمریکا این طور است این‌ها به جهت سستی است که دارند، به جهت همان نوآوری اولیه است که دنبالش رفتند و دلیلی ندارد که نوآوری جاهای دیگری تکرار نشود ولی یقیناً کاری که آن موقع در دانشگاه شریف انجام شد یک موضوع کاملاً نوآوری بود.



آن وقت ما یک لیسانس داشتیم، به زحمت یک فوق‌لیسانسی هم که در نطفه بود در دانشگاه تهران و برخی جاهای دیگر داشتیم، این منطق‌کاردانی، کارشناسی، کارشناسی‌ارشد و بالاخره دکتری که الآن در ایران هست می‌خورد به منطق اصلی وجودی دانشگاه صنعتی وقت. اگر آن وقت می‌خواستیم بگوییم کاردانی، در دانشکده فنی می‌گفتیم کاردانی چی! یک سال دانشکده فنی! الآن دقیقاً می‌گوییم کاردانی در دانشگاه فلان و دانشکده مثلاً برق و این خیلی مهم است و این تقسیم‌بندی کنونی زائیده همان تصور و توسعه آن وقت بود. از همه مهم‌تر این است که این کیفیت و این وضعیت را نگه دارید؛ بهترین درس‌ها، پیشرفته‌ترین نوع درس و منطق درسی را در این دانشگاه پیاده کنید و از نوآوری با این که چیز گرانی است نترسید.

● آقای دکتر اساتیدی که در راه‌اندازی دانشکده‌ها فعالیت داشتند چه کسانی بودند؟

آقای دکتر محتا در درجه اول دانشکده شیمی را راه‌انداخت که خیلی مهم است، آقای دکتر منتصری و سپس دکتر مهری سرور بنده در دانشکده ریاضی، جناب دکتر فیروز پرتوی در دانشکده فیزیک و بنده خودم برای منطق دانشکده برق بودم. چهل سال پیش دانشکده فیزیک نداشتیم، دانشکده ریاضی نداشتیم البته شعبه مهندسی برق «جریان قوی و ضعیف» در داخل دانشکده فنی بود که خود دانشکده فنی در داخل دانشگاه تهران قرار داشت. روی این مسأله تأکید می‌کنم که تأسیس دانشکده‌هایی با منطق و با مفهوم جدید و نوین در چهل سال پیش در دانشگاه صنعتی وقت انجام شد و زنده باد تمام استادان وقت!



دکتر محمد قدسی

دانشکده
مهندسی کامپیوتر
و فناوری اطلاعات

۱۳۵۰

سال ورود

دکتر محمد قدسی

من محمد قدسی هستم. سال ۱۳۵۰ در رشته‌ی برق اینجا قبول شدم و سال ۱۳۵۴ فارغ‌التحصیل شدم. جزء ۱۰ نفر اول و با بورسیه انرژی اتمی به برکلی رفتم و سال ۵۶ برگشتم. از سال ۶۰ تا ۶۳ مسؤول مرکز محاسبات بودم تا در سال ۶۳ دانشگاه باز شد و همان موقع بورس ادامه تحصیل برای دوره‌ی دکتری گرفتم و به دانشگاه پنسیلوانیا در آمریکا رفتم تا سال ۶۸ دکتری گرفتم.

مصاحبه کننده:
مهندس هادی ناظم‌پکایی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۹/۲۸

● لطفاً بیوگرافی مختصری از خودتان را بفرمایید.

من محمد قدسی هستم. سال ۱۳۵۰ در رشته‌ی برق اینجا قبول شدم و سال ۱۳۵۴ فارغ‌التحصیل شدم. جزء ۱۰ نفر اول و با بورسیه انرژی اتمی به برکلی رفتم و سال ۵۶ برگشتم و چون زمان انقلاب بود تا دکتری ادامه ندادم و چون در آن زمان با نیروهای سازمان انرژی اتمی تسویه می‌کردند، بنده به عنوان مربی دانشکده‌ی ریاضی و علوم کامپیوتر به دانشگاه آمدم. یک سال بعد از استخدام بنده انقلاب فرهنگی شد و دانشگاه نیز به حال تعطیل درآمد. مدتی به ستاد انقلاب فرهنگی رفتم و در کمیته‌های مختلف بودم، منجمله در هسته‌ی اصلی





کمیته‌ای که متشکل از اساتید مختلف در زمینه‌ی کامپیوتر برنامه‌ریزی می‌کرد. من با توجه به این که فارغ‌التحصیل برق و علوم کامپیوتر بودم ولی تخصص بیشترم در زمینه‌ی علوم کامپیوتر بود و آن‌جا مشغول به کار شدم و آقای دکتر انواری از من خواستند که ریاست مرکز محاسبات را قبول کنم. از سال ۶۰ تا ۶۳ مسؤول مرکز محاسبات بودم تا در سال ۶۳ دانشگاه باز شد و همان موقع بورس ادامه تحصیل برای دوره‌ی دکتری گرفتم و به دانشگاه پنسیلوانیا در آمریکا رفتم تا سال ۶۸ دکتری گرفتم. وقتی برگشتم دیگر دانشکده‌ی مهندسی کامپیوتر تأسیس شده بود و همچنان که گفتم قبل از رفتنم، از همان ابتدا در هسته ایجاد رشته مهندسی کامپیوتر و برنامه‌ریزی برای کامپیوتر فعالیت داشتم و در تأسیس رشته‌ی مهندسی کامپیوتر در دانشگاه به همراه سایر همکاران نقش و مشارکت داشتم. محل دانشکده‌ی مهندسی کامپیوتر همان مرکز محاسبات بود و بنده قبل از رفتنم برای ادامه تحصیل به عنوان رئیس مرکز، زمینه‌های ایجاد دانشکده مهندسی کامپیوتر را فراهم کرده بودم. بعضی از همکاران دانشکده علوم کامپیوتر و برخی از ریاضی (مثل دکتر پرهالی) در مرکز گرد آمده بودند.

● تحت چه عنوان رشته‌ای دانش‌جو می‌گرفت؟

از مدت‌ها پیش رشته‌ی علوم کامپیوتر در دانشگاه بود و تحت این عنوان در دانشکده‌ی ریاضی لیسانس و فوق لیسانس می‌گرفت و در دانشکده برق هم در کارشناسی ارشد، در گرایش سخت‌افزار دانش‌جو می‌گرفت. بعد از انقلاب فرهنگی دکتر انصاری که در سازه بود، آمد و سنگ بنای دانشکده‌ی مهندسی کامپیوتر را در مرکز محاسبات ایجاد کرد. البته دانشکده ریاضی خیلی همکاری کرد علی‌رغم این که در دانشکده مهندسی برق علاقه‌ای به این قضیه نبود. وقتی برگشتم، کادر چندان خوبی نداشت و فقط یکی دو نفر از اساتید، استادیار به بالا بودند که خوب بودند و من از موقعی که برگشتم، در برنامه‌ریزی و جذب افراد دانشکده نقش مؤثر داشتم.

● از سوابق اجرایی خودتان بگویید.

از سال ۶۸ که برگشتم، یک مدت مدیر گروه نرم‌افزار بودم؛ بعد از سال ۷۳ تا ۷۵ رئیس دانشکده بودم. از همان سال ۶۸ تا ۷۳ که رئیس دانشکده شدم، معاون تحصیلات تکمیلی دانشکده بودم و در کمیته‌های مختلف در جهت جذب افراد و پالایش افرادی که بودند نقش مؤثر داشتم تا دانشکده قوام گرفت و افراد جدیدی استخدام شدند و به این فضا انتقال یافت و الآن نسبتاً خوب شده است. یک موقعی در زمینه پژوهشی و زمینه‌های دیگر دانشکده ما نسبت به دانشکده‌های دیگر خیلی پایین بود، اخیراً ۵-۶ سال است که امکانات دانشگاه بیشتر شده و اساتید از نظر پژوهشی خیلی بهتر شده‌اند



و کیفیت بالا رفته است و ما الآن دانش جوی دکتر داریم. در سال ۷۵ برای فرصت مطالعاتی یک سال به کانادا رفتم و وقتی برگشتم در دانشگاه هم مسئولیت‌های مختلفی داشتم مثل معاونت تحصیلات تکمیلی و مدیریت گروه نرم‌افزار. به عنوان استادیار به استخدام دانشکده درآمد و بعد مدارج دانشیاری و استادی را کسب کردم.

● سال ۶۸ که شما وارد دانشگاه شدید اعضای هیأت علمی چند نفر بودند؟



دکتر قدسی و همکاران

هیأت علمی ما شاید ۱۶-۱۵ نفر بودند که اکثراً مربی بودند، ولی الآن بیشترشان استاد هستند؛ از ۱۷ نفر استادی که داریم ۲ نفر شاید مربی باشند که یکی از این ۲ نفر در حال کسب مدرک دکتری هست. رشد خوبی داشتیم و شاید بشود گفت بهترین دانشکده کامپیوتر در نرم‌افزار در کشور هستیم و اخیراً در رشته سخت‌افزار و رشته‌های دیگر هم به همین نسبت رشد خوبی داشته‌ایم. این مسئولیت‌های من در دانشگاه وقتی که از

دکتری برگشتم بوده و قبلاً هم که گفتم در ستاد انقلاب فرهنگی و عمدتاً درگیر تدوین برنامه‌های آموزشی این رشته بودم، هنوز هم در کمیته‌های برنامه‌ریزی هستیم، هر چند که تشکیل نمی‌شود ولی دغدغه‌های قبلی را دارم. اخیراً من یک پیشنهاد آزمون کارشناسی ارشد بر مبنای GRE به سازمان سنجش دادم که مورد استقبال قرار گرفت. از سال ۷۱ تا الآن سرپرستی المپیاد دانش‌آموزی کامپیوتر را داشته‌ام و ۱۴-۱۳ سال است که درگیر این کار هستیم. در این میان تعداد زیادی دانش‌جو تربیت و خودشان جزو کمیته‌های المپیاد کامپیوتر شده‌اند و الآن مدرسين خیلی خوبی هستند. بسیاری از این افراد و بچه‌ها در خارج دکتری گرفته‌اند و امیدواریم برگردند. در همین زمان هم فعالیت‌هایی بین‌المللی در سطح المپیاد جهانی انفورماتیک داشته‌ام، عضو منتخب کمیته علمی این مسابقات در سطح جهانی بودم. هم‌چنین از سال ۱۳۷۸ تا کنون مسابقه‌ی ACM را در دانشگاه شروع کرده‌ام که امسال هفتمین سالش بود و به نحو خیلی خوبی برگزار می‌شود. این مسابقات دانش‌جویی است و در واقع برنامه‌نویسی بین دانش‌جویان است که منجر به مسابقه‌ی نهایی می‌شود که مثل مسابقات المپیک یا فینال جام جهانی است. از بین تقریباً ۶۰۰۰ تیم از ۱۷۰۰ دانشگاه مختلف جهان، ۸۰ تیم برگزیده در این مسابقه شرکت می‌کنند که طلا، نقره و برنز می‌گیرند و خیلی معتبر است؛ در این ۷ سال، در منطقه‌ای رتبه‌ی اول را داشته‌ایم. سه چهار بار در مسابقات جهانی شرکت کرده‌ایم و در اولین دوره‌ی شرکت‌مان در این مسابقات، رتبه‌ی نهم و مدال نقره‌ی جهانی را دریافت کردیم و حرکتی است که باعث شده است تا دانشگاه‌های مختلف در این زمینه کار و فعالیت

کنند و سال به سال قوی‌تر می‌شوند و دانشگاه ما نقش مهمی در شروع و برگزاری این مسابقات داشته است، به‌خصوص دکتر سهراب‌پور خیلی حامی این حرکت بوده است. این خلاصه‌ای از فعالیت‌هایی بود که تا کنون من داشته‌ام.

● راجع به مسابقات ACM و فعالیت‌های علمی‌تان مقداری توضیح دهید.



● مسابقه ی ACM در سال ۷۹- سالن تربیت بدنی

قدیمی‌ترین انجمن رشته کامپیوتر در آمریکا به اسم ACM مخفف Association for Computing Machinery حدود ۲۹، ۳۰ سال پیش، این چنین مسابقاتی را بین دانش‌جویان رشته کامپیوتر در آمریکا آغاز کرد و عمدتاً تا ۷، ۸ سال فقط در آمریکا بود و بعد اروپا این کار را کرد. الان از ۸۰ تیم شرکت‌کننده، ممکن است ۲۰ تیم از آمریکا باشند و بقیه از آسیا و اروپا و

الآن کاملاً جهانگیر شده است. این مسابقه دو مرحله دارد، یکی Qualifying و بعد مسابقات جهانی یا فینال است که با هدف کار تیمی، نوشتن نرم‌افزار، کار دقیق و طراحی سیستم‌های نرم‌افزاری است و الان این قدر ابهت و اعتبار دارد که خود شرکت در این مسابقات افتخار بزرگی است. ما در واقع می‌شود گفت ۸ سال پیش یک تیمی را به مسابقات بنگلادش بردیم به این امید که آن‌جا رتبه بیاورد و به مسابقات جهانی برود، ولی متأسفانه آن‌جا رتبه نیاورد. همان‌جا مسؤول مسابقات ACM ما را دید و یک مقدار به دلیل فعالیت‌های المپیادی که داشته‌ایم با ما آشنا بود، علاقه‌مند شد که ما در این‌جا مسابقات ACM را برگزار کنیم و ما راضی بودیم که مسابقات منطقه‌ای را در ایران برگزار کنیم. از آن به بعد هم performance ما آن قدر در سایتمان خوب بوده که هر سال آن را تمدید کرده‌اند.

● چه سالی اولین دوره‌اش در ایران برگزار شد؟

سال ۷۹ اولین مسابقه را برگزار کردیم و خیلی باشکوه بود. فیلم‌هایش را وقتی خارجی‌ها در شبکه‌ی جام‌جم می‌دیدند اصلاً باور نمی‌کردند در ایران یک همچین اتفاقی بیفتد. در سالن ورزش برگزار کردیم، آقای جباری هم خیلی سر و صدایش در آمد، ولی با حمایت‌هایی که شد مسابقه باشکوهی برگزار کردیم. فقط هنگامی که می‌خواستیم مسابقه را شروع کنیم سیستم ما هنگ کرد، متأسفانه طوری هنگ کرد که سریع هم بالا نیامد و مجبور شدیم تیم‌ها را بفرستیم بروند



ناهار بخورند و بعد از ظهر برگردند. خوشبختانه مسائل را توزیع نکرده بودیم و گر نه مسابقه یک هفته عقب می افتاد، چون برای طراحی مسائل تقریباً دو ماه وقت گذاشته بودیم. بعد از ظهر مسابقه را شروع کردیم و برگزار شد. تیم اول شریف از ۷ مسأله ظاهراً هر ۷ تا را حل کرد و خیلی هم برجسته بود و یک تیم از امیرکبیر هم مثل ما به مرحله ی جهانی راه یافت که در فلوریدای آمریکا برگزار می شد. وقتی برای ویزا به دبی رفتیم به ما ویزا ندادند، ولی آن قدر مسؤولین مسابقات علاقه مند بودند ما شرکت کنیم که برای ما یک سایت در یک دانشگاه هلند زدند، در دانشگاهی در آیندهوون یک اتاق درست کرده بودند و ما Online در مسابقه شرکت کردیم، ولی بچه ها در اولین مسأله گیر کردند؛ بچه های خیلی قوی ای بودند ولی هیچ مسأله ای را نتوانستند حل کنند و خیلی تلخ بود. برای گرفتن ویزا به دبی و قطر رفته بودیم، ولی رد شده بود و برگشتیم تهران، دوباره رفتیم هلند و این ها خیلی گرفتاری داشت، انتظار داشتیم بچه ها خیلی خوب عمل بکنند. سه نفر عضو این تیم ها آقایان بشیر سجاد، وهاب میررکنی و احسان چینی فروشان بودند؛ یکی شان الآن از دکترای MIT فارغ التحصیل شده و دارد می آید و دوتایشان هم دارند دکترا می خوانند. تیم امیرکبیر رفت ولی آن ها هم نتوانستند. سال بعدش که به کانادا رفتیم آن جا اولین سالی بود که شرکت کردیم و مقام نهم را کسب کردیم و بعد از آن دیگر نتوانستیم آن مقام را بیاوریم.

● در مورد مسابقات المپیاد دانش آموزی که شما مسؤولیتش را دارید و شکل گیری آن ها، مقداری توضیح دهید.

این المپیاد فکر می کنم ۱۶-۱۵ سال است که برگزار می شود اول ریاضی، بعد فیزیک، بعد احتمالاً کامپیوتر و شیمی و بعد هم زیست و نجوم بوده است و از طرف یونسکو ایجاد شده است. حدوداً سال ۹۱ المپیاد کامپیوتر شروع شد که آن موقع من زیاد درگیر این مسائل نبودم و آقای دکتر تابش از طرف وزارت آموزش و پرورش به عنوان ناظر در اولین المپیاد به یونان رفتند و سال بعدش از من کمک خواستند. یک سری مسابقات داخلی برگزار می کردیم و از آن ها یک عده ای را انتخاب می کردیم، در یکی دو دوره ای ۶ نفر را انتخاب کردیم که به دوره ای می رفتند و از میان آن ها ۴ نفر در مسابقات جهانی شرکت می کردند. ما سال ۹۲ و اولین بار در مسابقات آلمان رتبه ی خوبی به دست آوردیم و پانزدهم، شانزدهم شدیم و سال بعدتر، در آرژانتین رتبه ی چهارم را کسب کردیم که غیر قابل وصف بود که ما بین آن ها این رتبه را کسب کردیم. از آن سال به بعد، من سرپرست و همراه تیم در داخل و خارج بودم و این وقت خیلی زیادی از من گرفته است و هنوز هم سرپرست تیم هستیم، البته الآن خیلی از کارها را به جوانان و دانش جویان سپرده ایم. تنها یک نفر در این ۱۴ دوره مدال نیاورده است و ۵۵ نفر در این ۱۴ دوره مدال آورده اند، مدال های طلا، نقره و برنز و از معدود المپیادهایی است



که تقریباً همه بچه‌ها مدال آورده‌اند.

این المپیاد مخصوص دانش‌آموزان طراحی شده است ولی تأثیر این المپیادها در دانشگاه ما و رشته کامپیوتر و دانش‌جویان بسیار مشهود بوده است و بچه‌هایی که بعد از المپیاد به دانشکده می‌آمدند توانایی‌شان خیلی بالا بود، در دوره‌هایشان یک مقدار از مباحث دانشگاهی هم به این‌ها یاد می‌دادیم و این‌ها تأثیر قابل توجهی در برنامه آموزشی رشته‌ی کامپیوتر گذاشتند. خود این بچه‌ها اعضای اصلی مسابقات ACM را تشکیل دادند، این بچه‌ها افراد خیلی برگزیده‌ای بودند و اکثرشان رشته‌ی کامپیوتر را انتخاب می‌کردند، یک عده‌ای ریاضی و یک عده‌ای برق می‌رفتند و ۷۰، ۸۰ درصدشان به رشته کامپیوتر می‌آمدند و اکثراً هم متأسفانه به خارج رفته‌اند و اگر به دانشگاه برگردند، می‌توانند در دانشکده و دانشگاه بسیار مثرتر باشند. این حرکت المپیاد ادامه‌دار بود و در دانشکده و دانشگاه تأثیر می‌گذاشت.

● در مورد مسابقات روبوکاپ چطور؟

من درگیر نبودم.

● راجع به دانشگاه و امکانات موجود از لحاظ فیزیکی و اساتید وقتی که به دانشگاه آمدید، توضیح دهید.



من سال ۱۳۵۰ به دانشگاه آمدم و سال ۱۳۵۴ فارغ‌التحصیل شدم و به برکلی رفتم که از بهترین دانشگاه‌های این رشته است. وقتی به آمریکا رفتم، من واقعاً احساس می‌کردم که همان درس‌های دانشگاه خودمان را دارم آن‌جا ادامه می‌دهم، از جهت کیفیت درس‌ها و امکانات. یادم می‌آید همان موقع که یک کامپیوتر Cyber74 در مرکز محاسبات داشتیم و با کارت پانچ و این‌ها با آن برنامه

می‌نوشتیم همان موقع در برکلی هم عین همان را داشتند، یعنی سال ۵۴ که من رفتم یک Cyber74 انگار زوج آن را داشتند. من یکی از درس‌ها را برای این که زبانم بهتر شود آن‌جا تکرار کردم و الا هیچ چیزی از نظر درس‌هایی که در این‌جا به ما می‌دادند کمتر از آن‌جا نبود، شاید بهتر هم ارایه می‌شد و هیچ احساس کمبودی از نظر علمی حس نکردم، چه از جهت کیفیت و چه از جهت امکانات؛ همان امکانات این‌جا، آن‌جا بود و حتی بعضی از درس‌های ما بهتر از آن‌جا ارایه می‌شد، حالا



ممکن است ارقام و آمار چیز دیگری بگوید. آن موقع کیفیت اساتید خیلی بهتر از الآن بود، اساتید دانشکده برق که ما داشتیم هر کدام مثل یک استاد بهترین دانشگاه‌های خارج بودند، رقابت هم خیلی بالا بود. متوسط معدل فارغ‌التحصیلان دانشگاه فکر می‌کنم ۱۲ و خرده‌ای بود و متوسط معدل دانشکده برق یک نمره کمتر یعنی حدود ۱۱/۵ بود، ولی الآن متوسط معدل بالاتر است؛ آن موقع وقت بیشتری می‌گذاشتیم و خیلی سخت‌گیری می‌کردند، کسب معدل ۱۵، ۱۶ افتخار بزرگی بود. دانشگاه هم خلوت‌تر بود. سال ۵۶ که من برگشتم فضاهای آرام و خوبی برای بحث و گفتگو وجود داشت، در صورتی که الآن فضا خیلی کم است و از جهت امکانات آزمایشگاهی و دیگر امکانات قابل مقایسه با آن موقع نیست. علی‌رغم این که مسایل سیاسی و مذهبی بسیار زیاد بود و یکی از کلاس‌های بزرگ در انتهای راهرو طبقه ۳ ساختمان مجتهدی (ابن‌سینای الآن) را نمازخانه کردند؛ آن‌جا پر می‌شد و هال کلاس‌های طبقه ۳ هم ملت می‌ایستادند و نماز می‌خواندند، با وجود این که تعداد دانش‌جویان دو هزار و خرده‌ای بیشتر نبود، عشق و علاقه‌ای بود، حتی از لحاظ سیاسی نمازخواندن آن موقع جرم بود ولی خب الآن فضا خیلی فرق کرده است. تظاهرات آن موقع زیاد بود و ترم‌های ما تق و لق می‌شد و خیلی از هم‌دوره‌ای‌های ما به‌خاطر همین مسایل یک سال دیرتر فارغ‌التحصیل شدند ولی در مجموع کیفیت اساتید در آن موقع بسیار بالا بود، خب خیلی مهم است که یک دانش‌جو از چه کسی با چه کیفیتی درس یاد بگیرد و خود دانش‌جویان هم علی‌رغم سختی‌های زیاد، برای درس خواندن وقت می‌گذاشتند. یادم می‌آید وقتی برای ادامه دکترا خارج رفته بودم یک بحثی در مورد اینترنت بود و email رد و بدل می‌کردند، می‌گفتند که ما می‌خواستیم انجمن فارغ‌التحصیلان شریف (آریامهر آن موقع) را ایجاد کنیم. یک نفر email زده بود که من می‌خواهم عضو این‌جا بشوم، ولی خودم این‌جا دانش‌جو نبودم، آن موقع پدرم استاد این‌جا بوده و من را مهدکودک این‌جا می‌برده است. الآن در خارج یک جایی دارم درس می‌خوانم و می‌توانم عضو این انجمن بشوم یا نه؟ این قدر خاطرات شریف برایش با ارزش بود. من علی‌رغم این که در دانشکده‌ی سختی درس می‌خواندم و رتبه‌ام هم تقریباً خوب بود، از فعالیت‌های ورزشی کوتاهی نمی‌کردم و تقریباً تمام دوره‌ی لیسانس عضو تیم ژیمناستیک دانشگاه بودم و یک بار هم رتبه‌ی ۲ قهرمانی کشور را دانشگاه شریف کسب کرد که من هم آن موقع عضو تیم بودم و عکس‌هایش هم هست. وقتی به دوره‌ی دانش‌جویی‌ام فکر می‌کنم، نه فقط به دلیل این که در یک دانشکده خوبی درس می‌خواندم بلکه به دلیل فعالیت‌های جنبی که داشته‌ام خیلی خاطرات شیرینی دارم و به دانش‌جویانم می‌گویم که قدر لحظات خود را بدانند، خاطرات دوران دانش‌جویی هیچ وقت تکرار نمی‌شود.

● در چه زمینه‌های دیگری در دوران دانش‌جویی فعالیت می‌کردید مثلاً فرهنگی، هنری...؟

من عمدتاً در زمینه‌های ورزشی و ژیمناستیک فعال بودم، یک مقداری هم با بچه‌ها در کوهنوردی شرکت می‌کردم. از



لحاظ سیاسی فعال خارجی نبودم ولی در بعضی جلسات شرکت می کردم.

● در مورد این که دانشگاه باید چه کارهایی انجام دهد تا موقعیت بهتری از وضعیت کنونی پیدا کند و جایگاهی مانند آنچه که قبلاً فرمودید داشت را حفظ بکند نظرتان چیست؟ موقعیت الآن دانشگاه را چگونه می بینید و فکر می کنید چقدر جای کار دارد تا این که پیشرفت کند و خودش را به دانشگاه های معتبرتر نزدیک کند؟

پارامترهای مختلفی وجود دارد و مسایل خیلی پیچیده ای است. به نظر من آن موقع دانش جویان مطالب را بیشتر می فهمیدند تا الآن، روحیه ی تست زنی وارد روحیه ی دانش جویان شده است و دانش جویان می دانند چه درسی را چه جوری بگیرند و چه تمرین هایی را حل بکنند تا بالاترین نمره را بگیرند. شاید آن قدر که هدف نمره است یادگرفتن نیست، در صورتی که آن موقع معدلشان شاید ۱۲ می شد ولی خیلی چیز یاد می گرفتید، روحیه ی دانش آموزی یک مقداری به روحیه ی دانش جویی سرایت کرده است. ما بچه های با رتبه های خیلی بالا می بینیم که از درک عمق مطالب و دنبال کردن آن ها عاجزند، فقط بلدند خیلی خوب نمره بیاورند. خود اعضاء هیأت علمی و دانشگاه، یک مقدار بیشتری به مقالات اهمیت می دهند و توجه به درس و تدریس و ... کمتر شده است. افرادی هستند که از لحاظ پژوهشی و تحقیق خیلی بالا هستند ولی لزوماً ممکن است نقش استادی خود را خیلی خوب ایفا نکنند و در مجموع حضور فیزیکی اساتید که در آن موقع تمام وقت در دانشگاه بودند، الآن این طور نیست. اساتید به غیر از کار دانشگاهی کار دیگری نداشتند ولی الآن می آیند درسشان را می دهند و می روند و این تأثیر منفی دارد. الآن نسبت دانش جویان به اساتید خیلی بالاست و اهداف هم فرق کرده است. متأسفانه بحث پذیرش گرفتن از خارج هم حالا روی دانش جویان به خصوص لیسانس تأثیر گذاشته است. بعضی ها مانور می دهند که در آخرین مرحله بتوانند پذیرش را بگیرند و بروند. وجود دوره های دکتری که چتری بر روی دوره های کارشناسی و کارشناسی ارشد شده، باعث شده اساتید وقت بیشتری بگذارند و این قابل مقایسه با قدیم نیست و یک جریان پژوهش در دانشگاه ایجاد کرده است. این نکته ی مثبتی است و ما شایستگی این را داریم که جایگاه خیلی بالاتری مثل دانشگاه های خوب آمریکا داشته باشیم. اما مباحثی فراتر از دانشگاه تأثیرگذار است که حل آن در اختیار ماها تنها یا حتی ریاست دانشگاه نیست. دانشگاه یک موجودی با پارامترهای خیلی پیچیده شده که از بیرون دانشگاه سیاست های کشوری و دولتی در آن ها مؤثر است و به خاطر بعضی از همین سیاست ها هست که بچه هایی که به خارج از کشور می روند، امیدشان کمتر شده و شاید برنگردند. قضیه خیلی پیچیده است و به این سادگی نمی توانیم چند رهنمود بدهیم که مثلاً اگر این چند تا کار بشود دانشگاه ما مثل MIT می شود. مهم ترین مسأله برای هر حرکتی



شاید پول باشد، وقتی دانشگاه از جهت مالی مستقل نیست و باید این طرف آن طرف دنبال پول باشد که دوره‌هایش را بچرخاند، این خیلی می‌تواند مؤثر باشد. این که همه چیز دانش جو مجانی باشد، به نظر من منفی است؛ دانش جویی که برای تحصیل پول پرداخت نکند، به همان نسبت کمتر جدی می‌گیرد؛ ما بعضی دانش جویان نوبت دومان خیلی بهترند، چون برای تحصیلشان پول می‌دهند.

● اگر از یک دیدگاه دیگر بخواهیم نگاه کنیم دانشگاه شریف از بدو تأسیس تا کنون چه تأثیری در زمینه‌های مدیریتی، صنعتی و آموزش رشته‌های فنی مهندسی در قسمت‌های مختلف کشور داشته است؟

من فکر می‌کنم دانشگاه شریف در بسیاری از قسمت‌ها مؤثر بوده است. حداقل در رشته کامپیوتر چون من بوده‌ام همه‌ی حرکت‌هایی که در این رشته شده به یک نحوی می‌شود گفت از این‌جا شروع شده و در بقیه‌ی رشته‌ها واقعاً بسیار افتخارآمیز عمل کرده است؛ فارغ‌التحصیلان شریف در قسمت‌های مختلف کشور برجسته‌تر بوده‌اند و دانش جویان آن یک سر و گردن از بقیه بالاتر هستند. آن ماهیت آزادی که از جهت ارایه اظهار نظر اساتید در دانشگاه بوده، خیلی در فارغ‌التحصیلان ما تأثیر گذاشته است؛ قطعاً این طور فارغ‌التحصیلان می‌توانند در بیرون برجسته باشند و نمونه‌هایش زیاد است که در بخش صنعت و مدیریت مؤثر بوده‌اند.

● شما چه خاطراتی راجع به مسایل فرهنگی آن زمان و بعد از انقلاب دارید؟ چطور دانشگاه را در قبل از انقلاب و بعد از انقلاب مقایسه می‌کنید؟

قبل از انقلاب آن قدر مسایل سیاسی اولویت داشت که همه‌ی مسایل فرهنگی و سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌داد و سال ۱۳۵۴ اوج بحران فعالیت‌های دانش جویی بود. بعد از انقلاب تحلیلیش واقعاً مشکل است، می‌شود گفت دوران‌های مختلفی ما داشته‌ایم و در این دورانی که ما هستیم شاهد گسست دانش جو از جریان فرهنگی کشورمان هستیم؛ آن احساس مسؤولیتی که به نظر من دانش جویان باید داشته باشند به دلایل موجهی که قابل بحث است دیگر ندارند و آدم می‌بیند که آرمان‌ها و امیدها کاملاً فرق کرده است. دوران بعد از انقلاب را که شما نگاه کنید در دوران‌های مختلف اگر بشود به امید به آینده یک نمره‌ای داد، هر چقدر امید بیشتر بوده فعالیت هم بیشتر بوده است. هر چه امیدها کمتر شود، انسان‌ها بیشتر به خودشان فکر می‌کنند و این که خودشان را یک طوری از این دوران بگذرانند و حالا بعدش خارج بروند یا داخل بمانند، به هر حال هدف به عنوان یک دانش جو بیشتر شاید خود آدم باشد و خود این جای بحث مفصلی دارد و



این یک نگاه و یک تصویر است.

● به نظر شما دانشگاه چطور می تواند در این راستا نقش بازی کند و چطور می تواند به دانش جویان کمک کند؟

به نظر من یک فرایند طولانی مدت است و مسایل بیرون دانشگاه الآن تأثیر خیلی بیشتری در رفتار دانش جویان گذاشته است. الآن در مسایل بیرون دانشگاه ضریب امید به آینده پایین آمده است و به همین خاطر افراد دنبال کار خودشان می روند، می روند که زندگی شخصی خودشان را به نتیجه برسانند. این که این ضریب را چطوری می شود بالا برد خیلی فاکتورها و عمدتاً فاکتورهای بیرونی تأثیر دارد. همین مثلاً انتخابی بودن رئیس دانشگاه یک فاکتور کوچکی است که مسؤولین توجه بکنند که چقدر مهم است که یک نفر را رئیس دانشگاه می کنند؛ اساتید حداقل آن بخش نخبه نخبگان جامعه ما احساس بکنند یک نفر از خودشان دارد دانشگاه را می چرخاند. حتی این هم اگر نباشد و شما اساتید را جدا بکنید، از جهت روانی اساتید را که از مدیریت دانشگاه جدا بکنید، دانش جو که اتوماتیک جدا هست و جداتر هم خواهد شد و در همین سیستمی خیلی کاری نمی شود کرد. این یک مثال خیلی کوچکی از حرکت های بیرون دانشگاه است که می تواند در فعالیت های اساتید، دانشگاه و دانش جویان مؤثر باشد. هر کسی به فکر خودش و گرفتاری های شخصی خودش خواهد بود و خیلی راحت با یک پارامترهایی آن ها اولویت خواهند داشت، برای این که من بیشتر از وقتی که در خانه صرف می کنم در دانشگاه صرف می کنم، چقدر من اهمیت می دهم محیط دانشگاه همان محیطی باشد که در آمال و آرزوهایم هست؟ اگر امید به تحول در دانشگاه و زندگی کمتر شود دانش جویان دیگر در مسایل مؤثر نخواهند بود و من احساس می کنم که دانش جویان سراغ کار خودشان می روند و این که پارامترهایی را تغییر دهند و مؤثر شوند هم امکان پذیر نیست. من فکر می کنم که آنچه ما در دانشگاه می بینیم ناشی از سیاست های کشور است و ما باید به مسؤولین به خصوص مسؤولین جدید وزارت علوم تذکر جدی بدهیم؛ به نظر می آید که به این مسایل توجه جدی ندارند که چقدر مؤثر است که با چه ظرفیتی باید حرکت کرد که دانش جو احساس بکند در آینده کشورش، در آینده دانشگاه و در سرنوشت دانشکده ای که در آن زندگی می کند می تواند مؤثر و فعال باشد. به نظر من از دانش جو فعال تر در یک جامعه نیست و اگر این ها فقط به عنوان یک ناظر ترسیم بشوند، خیلی سیگنال بدی است و متأسفانه فکر می کنم الآن این طوری است. دانش جویان می آیند درسشان را می خوانند، نمره ای می گیرند با معدل های بالا، بعضی هایشان یک خورده فعالیت های علمی هم می کنند، سمیناری بگذاریم شرکت می کنند ولی خارج از این فکر می کنم نیست؛ فعالیت فرهنگی هم اگر دارند بسته گریخته و فردی است، فعالیت سیاسی هم که اصلاً ما نمی بینیم، به هر حال خیلی غامض و پیچیده است.



● حالا با توجه به مطالبی که در مورد فعالیت‌های فرهنگی دانشگاه و هم‌چنین امکانات فیزیکی آن نسبت به گذشته فرمودید، شما اعتقاد دارید که دانشگاه شریف در ایران در بین دانشگاه‌های فنی هنوز یک دانشگاه پیشرو است؟ اگر جوابتان مثبت است فکر می‌کنید چه عواملی باعث شده دانشگاه در مسایل پیشرو باشد؟

به نظر من در یک بخش‌هایی هنوز هست، در بعضی از رشته‌ها حالا من در هیأت ممیزه هم هستم احساس می‌کنم که دانشگاه هنوز آن پتانسیل را دارد و دانش‌جویان ایده‌هایی دارند که مسؤولین وزارت علوم از آن ایده‌ها خوششان می‌آید و به دانشگاه‌های دیگر تعمیم می‌دهند. هنوز هم این ایده‌ها را افراد قدیمی دانشگاه که آن روحیه‌ها را از قبل دارند، معمولاً دارند. من فکر می‌کنم به دلیل همان عوامل بیرونی که ما فکر می‌کنیم رخوتی در دانش‌جویان واساتید هم از جهت فعالیت‌های غیرعلمی‌شان هست به همین نسبت این پارامترها در دانشگاه‌های دیگر هم هست. بنابراین می‌شود گفت هنوز ما آن leading role را داریم ولی نقش فعالان را با یک درجات کمتر داریم. البته بعضی جاها که مناسباتی در قدرت دارند ممکن است به طور مقطعی در سرنوشت برخی دانشگاه‌ها مؤثر باشند، ولی هنوز دانشگاه‌های دیگر به ما چشم دارند و این قابل تردید نیست چون بخش قابل توجهی از نخبگان کشور در این دانشگاه هستند. همین‌ها هم یک درصدی هنوز دارند فعالیت می‌کنند، اگر این فضا فضایی باشد که دانش‌جو و استاد حس کنند فعالیت‌هایشان در دانشگاه و کشور مثمرتر خواهد بود این درصد می‌تواند به خیلی بالا برسد.

● خاطره‌ی خاصی از دورانی که در دانشگاه بوده‌اید اگر دارید بفرمایید.



دانش‌جویان شیطان هستند، فرصتی گیرشان بیاید شیطنت می‌کنند. یادم می‌آید موقعی که یک برف شدیدی آمده بود و ما در این سینا کلاس داشتیم (سال ۵۳)، دانش‌جویان برف‌بازی می‌کردند. یک آقای نیایشی بود که مسؤول رسم فنی ما بود، ماشین‌اش را پر برف که کردند هیچ‌چی، خودش را هم زدند که اصلاً رفت یک جای دیگر، چون شیشه ماشین‌اش یک کمی پایین بود. دانش‌جویان ظهر

جلوی سلف اساتید جمع شده بودند و اساتید که برمی‌گشتند، آن‌ها را با گلوله‌های برف می‌زدند. بعضی از اساتید می‌خندیدند، مسأله حل بود و رد می‌شدند؛ بعضی‌ها که خب قیافه می‌گرفتند به هر حال بیشتر برف می‌خوردند. یادم می‌آید



یک دکتر دانشگاه بود که یک خرده اخم کرده بود، همان موقع یکی دو گلوله برف شدید هم به او زدند و یک دفعه پایش لیز خورد و روی زمین افتاد و این باعث خنده خیلی زیادی شد. بعد یک کامیون گازوئیل و نفت که رد می‌شد آن بیچاره را هم به گلوله برف گرفته بودند. بعد از این ماجرا من نمی‌دانم سرماخوردگی یا چیز دیگری داشتیم؛ به بهداری دانشگاه رفتم. آن دکتري که می‌گفتم دکتر بهداری بود، موهای بلندی هم داشت، حالا اسمش یادم نیست. من هم بر حسب اتفاق رفتم آن‌جا ببینم تب دارم که شربت، چیزی به من بدهند. من را دیده بود و فکر می‌کرد من جزو آن افراد هستم، خلاصه خیلی برخورد عجیبی داشت. من از قضا وقتی آن‌جا رفتم که قبلش چایی خورده بودم و چایی داغ بود و گرمایش در دهانم مانده بود، این درجه را که آن‌جا گذاشت از ۴۰ هم بالاتر زد و من آن قدر تب نداشتم و آن فرد خیلی از من عصبانی بود.

دکتر امیر حسین کوکبی

دانشکده مهندسی و علم مواد



من اصالتاً یزدی هستم ولی در هند متولد شده‌ام. دوران دبستان و دبیرستان را در یزد سپری کردم؛ دوران تحصیل دانشگاهی خود را در دانشگاه صنعتی آریامهر سابق در یک زندگی خوابگاهی و با تدریس در آموزشگاه‌های شبانه و تدریس خصوصی گذراندم، بدون این که هیچ گونه کمک خاصی از خانواده و یا جایی دریافت کرده باشم. در سال ۱۳۵۶ برای اخذ مدرک دکتری به بریتانیا و دانشگاه Strathclyde رفتم....

● جناب آقای دکتر به عنوان اولین سؤال لطفاً بیوگرافی خود را از ابتدا بیان کنید.

ابتدا تشکر می‌کنم و امیدوارم در این برنامه‌ای که ظاهراً دانشگاه و عده‌ای از دانش‌جویان درگیر آن هستند، موفق باشید و بتوانید طوری که شایسته دانشگاه است آن را انجام دهید.

در پاسخ به سؤال شما باید بگویم من اصالتاً یزدی هستم ولی در هند متولد شده‌ام. دوران دبستان و دبیرستان را در یزد سپری کردم؛ از طبقه پایین جامعه بودم به طوری که حتی در دوران دبیرستان تابستان‌ها کار می‌کردم و با مشکلات بعضی از جوانان در مقاطع مختلف زندگی اجتماعی و تحصیلی‌شان تا حدی آشنا هستم. دوران تحصیل دانشگاهی خود را در دانشگاه صنعتی آریامهر سابق در یک زندگی خوابگاهی و با تدریس در آموزشگاه‌های شبانه و تدریس خصوصی گذراندم، بدون

مصاحبه کننده:

لیلا کریمی خانقاه

تاریخ مصاحبه:

۸۴/۲/۲۴



امیر حسین کوکبی

این که هیچ گونه کمک خاصی از خانواده و یا جایی دریافت کرده باشم، من در بسیاری از مواقع در خصوص سرگذشت و نحوه ورود خود به دانشگاه برای دانش جویانی که خود را در انتهای خط می بینند و احساس می کنند هیچ روزنه امیدی ندارند، صحبت می کنم و بدون این که بخواهم حدیث، روایت و یا آیه ای از قرآن بگویم، احساس می کنم تغییر روحی در آن ها ایجاد می شود و با امید بیشتری ادامه می دهند. در گذشته مخصوصاً در شهرستان های کوچک برای افسران ژاندارمری و یا راهنمایی ارزش خاصی قائل بودند و آن ها از نظر وضعیت زندگی نسبت به بسیاری از پزشکان و مهندسان، موقعیت بهتری داشتند. معمولاً افرادی را در دانشکده افسری می پذیرفتند که قد بلند و هیکل ورزشکاری داشتند. مرحوم پدرم معتقد بود که هیکل من برای افسری ساخته شده است. حسن دانشکده ی افسری این بود که چون یک زندگی شبانه روزی بود هزینه ای نداشت، علاوه بر این که حقوقی هم به آن ها پرداخت می شد. بنا به فرمایش پدرم و هم چنین علاقهای که در من به وجود آمده بود، در دانشکده ی افسری امتحان دادم و با رتبه خوبی هم قبول شدم. بعد از قبولی در امتحان دانشکده افسری باید یک سری مدارک تهیه می کردم چرا که ورود به ارتش بسیار مشکل بود و شرایط سختی داشت. یکی از این مدارک، معرفی نامه از فرماندار یا استاندار، قاضی و یا معتمد شهر بود. زمانی که به یزد رفتم، این مدارک را تهیه کردم و به تهران بازگشتم، یک روز و نیم دیر رسیدم. معمولاً در آن زمان دو قشر از افراد وارد دانشکده افسری می شدند: گروه اول از خانواده های افسران عالی رتبه ارتش بودند که این ها رده های ارتقاء را خیلی سریع طی می کردند و گروه دوم بچه های شهرستانی که از خانواده های سطح پایین بودند. در آن زمان چون من دیر رسیده بودم یکی از بچه های تیمسارها که جزو رزرو بود را به جای من قبول کرده بودند و من علی رغم تلاش فراوان موفق به ثبت نام نشدم. بسیار ناامید شدم و حتی ناشکری هایی به درگاه خداوند بزرگ کردم که تا به امروز عذر تقصیر می خواهم. به هر حال بعد از آن موضوع یک سال را با تلخی بسیار گذراندم؛ چرا که برای سربازی یک سال وقت داشتم، از سویی نمی خواستم باری بر دوش خانواده باشم. هر جا هم برای استخدام مراجعه می کردم، برگ پایان خدمت می خواستند. سال بعد در امتحان ورودی دانشگاه صنعتی آریامهر شرکت کردم و پذیرفته شدم. روز ثبت نام به دلیل نگرانی و استرسی که داشتم صبح خیلی زود، حتی زودتر از مرحوم دکتر مجتهدی که آن موقع همیشه اولین فردی بود که به دانشگاه می آمد، در دانشگاه حضور یافتم. ایشان وقتی مرا دیدند پرسیدند «پسرم صبح به این زودی در دانشگاه چه می کنی؟» گفتم برای ثبت نام آمدم و علت زود آمدنم این است که نمی خواهم دوباره حق من ضایع شود. اولین نفری که بعد از تأسیس دانشگاه شریف در آن ثبت نام کرد من هستم. حتی در یکی از روزنامه های آن زمان که با من مصاحبه کرده بودند اسم من را اشتباهاً به عنوان نفر اول کنکور دانشگاه صنعتی آریامهر نام بردند؛ در حالی که من نفر اول نبودم، ولی با رتبه ای که کسب کرده بودم می توانستم رشته های مختلف دانشگاه را انتخاب کنم. من متالورژی را که رشته ناشناخته ای در ایران بود انتخاب و شروع به تحصیل کردم. با خصوصیات اخلاقی



که در خود سراغ دارم مطمئن هستم هر کاری که به من محول شود سعی می‌کنم همواره بسیار خوب آن را انجام دهم. بحث میهن‌پرستی و یا شاه‌پرستی نیست ولی اگر آن روز به موقع می‌رسیدم و وارد ارتش می‌شدم فکر می‌کنم در مقطع انقلاب، به مقام سرهنگی رسیده بودم و مطمئناً بعد از انقلاب یا تیرباران شده و یا پاک‌سازی می‌شدم و یا حالا از کشور فراری بودم. گاهی اوقات وقتی مشکلی برایمان پیش می‌آید تصور می‌کنیم سد بزرگی پیش رو داریم و تمام چرخ‌ها بر خلاف میل ما به حرکت در آمده‌اند، در حالی که این‌طور نیست و خداوند زندگی بهتری برایمان رقم خواهد زد. به عنوان مثال دختر من در حال حاضر دانش‌جوی همین دانشگاه است؛ زمانی که در کنکور شرکت کرده بود در حالی که همه خانواده‌ها دعا می‌کردند که فرزندان‌شان حتماً در کنکور قبول شوند هر کس از من می‌پرسید که آیا دوست دارم دخترم دانش‌جوی دانشگاه شریف شود؟ در پاسخ می‌گفتم هر چه خیر است همان می‌شود با آن که ته دلم می‌خواستم که قبول شود، ولی هرگز نمی‌خواستم اصراری داشته باشم، توکل کردم به رضای حق. در عین حال که ادعا نمی‌کنم آدم مذهبی‌ای هستم ولی ایمان دارم خداوند همواره به بندگانش لطف دارد. ما بندها هستیم که در هنگام مواجه شدن با مشکلات و سختی‌ها فکر می‌کنیم بدتر از این امکان ندارد وجود داشته باشد و بالاتر از سیاهی رنگی نیست؛ ولی من احساس می‌کنم رنگی بالاتر از سیاهی هم می‌تواند وجود داشته باشد. به هرحال من جزء اولین سری دانش‌جویان دانشگاه صنعتی آریامهر بودم؛ در تمام دوران تحصیل همیشه رتبه‌های دوم و سوم را کسب می‌کردم. در آن زمان به علت کمبود کادر علمی، یک تعدادی از فارغ‌التحصیلان خوب را به عنوان دستیار آزمایشگاه جذب می‌کردند؛ در حالی که از چندین جای خوب به من پیشنهاد کار داده شده بود اما جزء افرادی بودم که در دانشگاه ماندم و به عنوان دستیار مشغول شدم و بعد از طریق دانشگاه بورس گرفتم. آقایان دکتر سلطانیه و دکتر حصارکی از افراد همان دوره هستند و هم‌چنین آقای دکتر مشایخی، که ایشان مدتی از دانشگاه رفتند و مجدداً به دانشگاه بازگشتند. به بیانی ما چند نفر جزو افرادی هستیم که تاریخ دانشگاه را از ابتدا تا به حال از نزدیک لمس کرده‌ایم. به جز افرادی که از کشور خارج شده‌اند، امتیاز ما چند نفر نسبت به افرادی مانند آقایان دکتر معطر، دکتر شایگان، دکتر رنجبر و ... این است که ما دوران دانش‌جویی خود را نیز در دانشگاه شریف سپری کرده‌ایم. در دوران دانش‌جویی، سپس به عنوان دستیار در آزمایشگاه و بالاخره به عنوان عضوی از هیأت علمی در دانشگاه بوده‌ام و هیچ‌گاه در زندگی خود احساس پشیمانی نکرده‌ام. بارها موقعیت‌هایی در خارج از کشور پیش آمده، ولی گویا خداوند سرنوشت مرا در دانشگاه و در کلاس درس رقم زده است تا به جوانان آموزش بدهم.

● در دوران دانش‌جویی شما، وضعیت دانشگاه از نظر کادر علمی چگونه بود؟

در دوره‌ی اول، به خصوص در رشته متالورژی که من تحصیل می‌کردم، چون اولین دوره‌ی برگزاری این رشته در ایران



در دانشگاه ما بود - قبلاً رشته‌های ذوب فلزات، ریخته‌گری و معدن که زیرشاخه‌هایی از متالورژی هستند در دانشکده فنی تدریس می‌شد ولی به عنوان مهندس متالورژی در ایران، اولین دانشگاهی که دانش‌جو پذیرفت دانشگاه صنعتی شریف بود - اساتید این رشته تعداد محدودی از مهندسان تحصیل کرده در آلمان بودند که برای اولین بار این درس را تدریس می‌کردند. امکانات آزمایشگاه‌ها محدود بود و ضمن این که بسته‌های دستگاه‌های آزمایشگاهی را باز و آن‌ها را راه‌اندازی می‌کردند می‌بایست کتب مربوط به آن‌ها را نیز می‌خواندند و ترجمه می‌کردند؛ ترجمه این کتب بسیار مشکل بود. به نظر من همت زیاد دانش‌جویان دوره‌ی اول و دوم و همکاری، کمک و تلاش اساتید ابتدای دانشگاه بود که موجب شد خشت اول درست گذاشته شود، البته نمی‌توان نقش مرحوم دکتر مجتهدی را فراموش کرد. در خصوص رشته‌های دیگر مانند مهندسی مکانیک و مهندسی برق مشکلات کمتری وجود داشت، چون کتب درسی آن‌ها از دانشگاه تهران و یا دانشکده‌های فنی دیگر بود و از نظر کتاب و جزوه مشکل نداشتند. یکی از مسائلی که همواره من با خوشحالی از آن یاد می‌کنم جو صمیمی و با محبتی است که بین دانش‌جویان و هم‌چنین استاد و دانش‌جو حاکم بوده و هنوز هم بعد از سال‌ها یکی از وجوه تمایز دانش‌جویان این دانشگاه از سایر دانشگاه‌ها می‌باشد. به یاد ندارم در دوران دانش‌جویی از استادی وقت خواسته باشم و ایشان گفته باشند «کار دارم» و یا «فرصت ندارم»؛ حتی خود ما هم، چنین برخوردی نداریم. در دانشگاه هم به ندرت پیش می‌آید که استادی برای دانش‌جو وقت نگذارد؛ البته گرفتاری‌های اساتید که موجب کم‌رنگ‌تر شدن این ارتباطات شده را هم نمی‌توان نادیده گرفت. حتی ارتباط مقامات و رؤسای قبلی دانشگاه مانند دکتر مجتهدی، دکتر رضا و دکتر نصر با دانش‌جویان بسیار چشم‌گیر بود؛ این بزرگواران در بین دانش‌جویان قدم می‌زدند و یا زمانی را به بازدید از کلاس‌ها و یا آزمایشگاه‌ها اختصاص می‌دادند. یادم می‌آید یک روز روی پله‌ها نشسته بودم، دکتر مجتهدی دست روی شانه‌ام گذاشت و پرسید «چرا این‌جا نشسته‌ای؟ ناهار خورده‌ای یا نه؟ مشکلی وجود دارد؟» واقعاً پدرانه با بچه‌ها صحبت می‌کردند؛ حتی ایشان که دیسپلین محکمی داشتند، درب اتاقشان همیشه به روی دانش‌جویان باز بود. من رؤسای اخیر را نام نمی‌برم ولی خیلی از این رؤسا زمانی که با آن‌ها صحبت می‌کنم و می‌خواهم که یک روز در هفته و یا در ماه را به دانش‌جویان اختصاص دهند، می‌گویند «مشکلی نیست، ما در خدمت دانش‌جویان هستیم، هر زمان بیایند وقت داریم». ولی من در چهار سالی که رئیس دانشکده بودم در خیلی از مواقع که می‌خواستم با رئیس دانشگاه صحبت کنم، منشی ایشان می‌گفت وقت ندارند، اگر می‌شود کارتان را به صورت مکتوب بفرمایید. می‌گفتم: تمام مسائل را که نمی‌توان مکتوب بیان کرد و برایش پرونده‌سازی کرد؛ زمانی که رئیس دانشکده نمی‌تواند با رئیس دانشگاه صحبت کند چه پرسد به دانش‌جو! یکی از دلایلی که برای توجیه برخوردشان مطرح می‌کنند این است که در آن زمان چهارصد دانش‌جو بوده است ولی در حال حاضر هفت هزار نفر. خب آن عزیزان هر روز وقت می‌گذاشتند شما هفته‌ای یک‌بار و یا



ماهی یکبار وقت بگذارید؛ مشکلات دانش‌جویان را از نزدیک بشنوید و این مشکلات را بر طرف سازید. خود من نیز در آن زمان که رئیس دانشکده بودم، سعی می‌کردم طوری باشم که دانش‌جویان همیشه آزادانه و بدون وقت قبلی به من مراجعه کنند و مطالب خود را بازگویند. این خود یکی از محاسن دوران اول دانشگاه بود، در آن دوران، مشکلات کتب، جزوه، وسایل آزمایشگاهی، کمک آموزشی و این نوع مسائل وجود داشت. در آن دوران اساتیدی بودند که تبحر لازم را در آموزش نداشتند و برای اولین بار درسی را تدریس می‌کردند که خیلی سیستماتیک بود و سیلابس آن تعریف نشده بود، در حالی که الآن این مسائل وجود ندارد.

● چه زمانی برای ادامه‌ی تحصیل به خارج از کشور رفتید و سپس در چه سالی به عنوان عضو هیأت علمی در دانشگاه مشغول به کار شدید؟

سال ۱۳۴۹ بعد از فارغ‌التحصیلی، بدون هیچ تشریفاتی به عنوان دستیار آزمایشگاه استخدام شدم؛ چرا که از همان دوران دبیرستان کار آموزش را شروع کرده بودم و بعدها نیز در آموزشگاه‌ها تدریس می‌کردم. حتی در دوران دانش‌جویی، جزوات درسی اساتید را مرتب می‌کردم و هم‌زمان با درس، جزوات را تحویل می‌دادم. به این ترتیب به عنوان دستیار در کلاس تمرین و آزمایشگاه‌ها مشغول شدم پس از یکی دو سال تدریس هم کردم. قرار بود پس از چهار سال برای ادامه تحصیل، بورس دریافت کنم، اما پس از ۶ سال کار در دانشگاه - به نحوی که در حال حاضر نیز در بعضی از آزمایشگاه‌ها هنوز هم دستور کاری که من طراحی کرده بودم اجرا می‌شود - بالاخره با بورس دانشگاه به خارج از کشور رفتم. تخصصی که از من خواسته شد، در زمینه‌ی جوشکاری بود؛ رشته‌ای که در آن زمان هیچ ایرانی در آن تخصص نداشت. معمولاً در مجله‌ی کیهان هوایی، گرایش‌هایی را که کشور به آن‌ها نیاز داشت، منتشر می‌کردند؛ مثلاً: در رشته‌ی مهندسی برق در فلان گرایش به استاد نیاز داریم و ... به من نیز گفته شد در زمینه جوشکاری دکتری بگیرم و این رشته‌ای بود که در دانشگاه‌های محدودی در جهان آن را ارائه می‌دادند. به هر حال من در سال ۱۳۵۶ به بریتانیا و دانشگاه Strathclyde، که قبلاً هم یکی از همکاران به آن‌جا رفته بود، رفتم. در آن زمان اکثر افرادی که برای اخذ دکترا می‌رفتند چون در مقطع لیسانس بودند ابتدا باید فوق لیسانس و بعد دکتری می‌گرفتند. من هم در ابتدا برای دوره‌ی فوق لیسانس ثبت‌نام کردم ولی پس از مدتی سوپر وایزر و استادان گفتند که وقت خود را تلف نکن؛ به من گفته شد Transfer بکن و مستقیماً Phd بگیر. ابتدا دانشگاه مخالفت کرد ولی بعد از مکاتبات مختلف، آن‌ها هم به این نتیجه رسیدند که نیاز نیست وقت خود را تلف کنم و هزینه مملکت بیهوده هدر رود؛ در نتیجه با مدرک لیسانس مستقیماً دکتری گرفتم و تقریباً در کمترین زمان ممکن موفق به اخذ دکتری شدم. در آن‌جا اخذ دکتری، حتی با مدرک فوق لیسانس، در کمتر از ۳۳ ماه امکان‌پذیر نبود، ولی من



دقیقاً در مدت ۳۶ ماه مدرک دکتری خود را گرفتم. چند مقاله داشتم و یک جایزه‌ی بین‌المللی دریافت کردم. در جریان انقلاب آن‌جا بودم و از طریق اخبار، وقایع انقلاب را دنبال می‌کردم و با وجود این که امکان ادامه بورس را داشتم و حتی در دانشگاهی که درس می‌خواندم کرسی سوپروایزر خالی بود و به من پیشنهاد کار داده شده بود، مسأله اقامت مرا درست کرده بودند که بمانم و همچنین در یک پروژه‌ی بسیار عظیم که در کانادا در دست اقدام بود، دعوت شدم و در دانشگاه تورنتو به من پیشنهاد کار دادند، حقوق تعیین کردند، مسأله رفت و آمد و اقامت مرا قبول کردند، اما من پاسخ منفی دادم؛ چرا که در کشورم انقلاب شده بود و متخصصین خارجی رفته بودند و اعتقاد داشتم که به خدمات من نیاز است. درست در زمان گروگان‌گیری آمریکایی‌ها با یک هواپیمای جامبوجتی که تعداد خدمه آن بیش از مسافری بود به ایران بازگشتم؛ همسرم اصرار داشت تا زمانی که وضعیت مملکت مشخص نشده است در خارج بمانیم، ولی من در سال ۱۳۵۸ به تهران آمدم. یک ترم تدریس کردم، بعد از آن مصادف با انقلاب فرهنگی شد و دانشگاه‌ها به مدت دو سال تعطیل شدند، اما باز هم اعتقاد داشتم در هر کاری خیری نهفته است؛ فرصت یافتم و چند کتاب در زمینه جوشکاری نوشتم.

● پس با وجود تعطیلی دانشگاه‌ها پشیمان و متأسف نبودید که در آن موقعیت به کشور بازگشتید؟

من هنوز هم از این بابت متأسف نیستم ولی گاهی اوقات احساس می‌کنم اگر در آن‌جا می‌ماندم فرزندانم سرنوشت روشن‌تری داشتند. در تمام سفرهای زیارتی که به سوریه، کربلا و مکه مکرمه داشته‌ام عمده‌ی دعای من در مورد جوانان مملکت بوده است؛ چه آن‌ها که درس خوانده‌اند که در این‌جا از نزدیک می‌بینم که چقدر خودباختگی در آن‌ها به وجود آمده و چه کسانی که وارد دانشگاه نشده و در بیرون به دنبال کار آزاد می‌روند، به استثنای آن‌هایی که شغل‌های کاذب دارند. اکثر جوانان در خیابان‌ها سرگردان هستند و به جز دعاکردن، هیچ کاری از دستان بر نمی‌آید که برایشان انجام دهیم. مثلاً بنده دو پسر دارم؛ یکی تحصیل کرده است و به همراه همسرش کار می‌کند ولی تنها فکرشان به خارج رفتن است و دومی به دنبال کار آزاد رفته، با این تفکر که آن‌هایی که ادامه‌ی تحصیل داده‌اند سرنوشت روشن‌تری ندارند.

بله، من در آن مقطع تاریخ ایران به کشور بازگشتم و از آن زمان به بعد در دانشگاه تدریس می‌کنم؛ قبلاً در چند دانشگاه تدریس داشتم و در حال حاضر فقط در دانشگاه صنعتی شریف تدریس می‌کنم، در بخش صنعت هم فعالیت کمی دارم. به هر حال بعد از ۲۵ سال تدریس در این رشته، هنوز هم تعداد افرادی که در این شاخه تحصیل کرده‌اند و مدرک دکتری دارند، از تعداد انگشتان دست کمتر است. بعضی از آن‌ها در داخل کشور به دنبال کارهای تجاری و شرکت‌های مختلف هستند؛ ولی آن‌قدر زمینه‌های بکر در این شاخه وجود دارد که ما سعی می‌کنیم در هر جا چراغی هر چند کم‌سو روشن کنیم، چه در صنعت خودرو، چه در صنعت تسلیحات نظامی و یا در صنعت نفت و گاز، هر کدام به شکلی با جوشکاری در



ارتباط هستند. سعی کردیم کنفرانس‌هایی در ایران در زمینه کارهای تحقیقاتی برگزار کنیم.



● دفتر دکتر کوکبی - ۱۳۸۴

زمانی که اکثر افراد در زمینه جوشکاری، اطلاعات چندانی نداشتند وقتی صحبت از جوشکاری می‌شد می‌گفتند مگر درب و پنجره‌سازی و یا مخزن‌سازی هم مدرک می‌خواهد؟ ما روی نزدیک به ۵۰ پروژه‌ی کارشناسی ارشد در این زمینه کار کردیم که بعضی از آن‌ها در صنعت به صورت تولید انبوه درآمده است و روی آن‌ها کار می‌شود؛ در بخش‌های مختلف در صنایع نظامی، خودروسازی و یا نفت و گاز و ... پروژه‌هایی

انجام شده است که این مورد، من را بسیار ارضاء می‌کند. خیلی از جاها وقتی صحبت از جوشکاری می‌شود من را به عنوان پدر علم جوشکاری نام می‌برند و یا از کتب من در این زمینه بهره می‌برند؛ این موضوع خستگی‌ها و ناملایمی‌هایی را که از جامعه می‌بینم، تسکین می‌دهد. من همیشه به این اصل اعتقاد دارم که در این مملکت هر چه قدر هم مشکلات داشته باشیم باز همه‌ی افراد، مثل یک خانواده هستند؛ مانند برادر و خواهرهایی که با هم بحث و مجادله می‌کنند و بعد از مدت کوتاهی فراموش می‌شود، ولی زمانی که همین فرد از خانواده خارج می‌شود اگر کسی با او تند برخورد کند به همان شدت عکس‌العمل نشان می‌دهد؛ سرنوشت افرادی که به خارج می‌روند به همین نحو است. در آن زمان که مسأله تروریسم و مشکلات سیاسی وجود نداشت باز هم با افراد خارجی برخورد مناسبی نمی‌شد؛ در حال حاضر مشکلات مطمئناً شدیدتر شده است.

در زمینه‌ی کاری هم هر چه قدر یک فرد صلاحیت بیشتری داشته باشد باز اولویت با هموطن خودش است. وقتی به این مسأله فکر می‌کنم اصلاً ناراحت نیستم که چرا به ایران باز گشتم؛ حتی به جوانان توصیه می‌کنم بروید، نکات مثبت زیادی هست که باید بیاموزید ولی موارد مثبت بسیاری هم در این جا هست که نباید آن‌ها را از یاد ببرید و دچار خودباختگی شوید. من بسیار متأسف شدم وقتی شنیدم که یکی از خواهران می‌گفت بسیاری از خواهرانی که برای آموختن زبان انگلیسی می‌آیند به فکر رفتن به خارج هستند و وقتی از آن‌ها پرسیده می‌شود برای چه به خارج از کشور می‌روید؟ می‌گویند «فقط می‌خواهیم از ایران برویم، بقیه موارد مهم نیست»؛ به نظر من، این فاجعه است.



● به نظر شما چه عاملی باعث می‌شود که افرادی مانند شما که دارای تحصیلات هستند ترجیح می‌دهند در زمان انقلاب که کشور به نوعی آشوب‌زده می‌باشد به کشور باز گردند و در حال حاضر که در کشور آرامش بیشتری حکم‌فرما است بعضی از این افراد سعی دارند حتی برای یک آینده نامعلوم به خارج بروند.

به نظر من دو عامل وجود دارد؛ در یک جمله‌ی ساده، دوستان نادان که در این کشور هستند و دشمنان بسیار آگاه و برنامه‌ریزی شده که در خارج از کشور هستند. در حال حاضر در داخل، جوی به وجود آمده است که افراد فکر می‌کنند در آن سمت، بهشت موعود در انتظار آنان است؛ از آن طرف هم سیستم‌های مخابراتی و تلویزیونی دائماً تبلیغات می‌کنند. یادم می‌آید زمانی که می‌خواستیم برگردم همسایه‌ی بی‌سوادی داشتیم که می‌گفت «حالا مطمئن هستی که مملکت‌تان با بیرون رفتن شاه، بهتر خواهد شد که می‌روید؟» و من گفتم «آره، من مطمئن هستم». اما هم‌اکنون در داخل کشور، شرایطی به وجود آمده است که دانش‌جویی که مثلاً چهار سال در دبیرستان مفید که یکی از بهترین دبیرستان‌ها می‌باشد، آموزش دیده و در این چهار سال هر آن‌چه را که معلم گفته، بدون هیچ بحثی پذیرفته است، گمان می‌کند که احکام اسلام چنان است و آمریکا همان شیطان بزرگ است؛ وقتی وارد دانشگاه می‌شود یاد می‌گیرد که در مورد مسائل تفکر کند و وقتی برای ادامه تحصیل به خارج می‌رود می‌بیند که احکام اسلام که آموخته در آن‌جا که مسلمان نیستند بیشتر اجرا می‌شود؛ دروغ نمی‌گویند، تهمت نمی‌زنند، برای دانشمند و عالم، ارزش و اعتبار قائل هستند و می‌گویند «دانش اگر در چین هم هست باید برای آموختن آن رفت»؛ در حالی که در داخل کشور هیچ‌کدام از این اصول رعایت نمی‌شود؛ اگر نماز و روزه‌اش را به جا بیاورد و آن را حفظ کند، کار بسیار بزرگی انجام داده است. از آن طرف هم شرایطی را نشان می‌دهند که تا کسی به آن‌جا نرود و از نزدیک نبیند نمی‌تواند باور کند چگونه یک انسان می‌تواند مانند یک ماشین، زندگی کند و یا چه طور از یک انسان متفکر به اندازه یک ماشین و یا یک ابزار کار می‌کشند.

پسر و عروس من انسان‌های معتقدی هستند در این‌جا نماز و روزه مستحبی آن‌ها ترک نمی‌شد؛ با این که هر دو شاغل و تحصیل کرده بودند ولی تمام آمال و آرزوهایشان در آن طرف بود. ابتدا سعی کردند به آمریکا و یا کانادا بروند اما کارهایشان درست نشد. در انتها از طریق وزارت کار به استرالیا رفتند و در عرض یک هفته، کار پیدا کردند و الآن می‌بینند که اگر چه ممکن بود در ایران پانصد هزار تومان دریافتی داشته باشند و در آن‌جا سه میلیون تومان، ولی آن‌قدر هزینه مسکن و ایاب و ذهاب و غیره بالا است که در انتها تمام آن، صرف هزینه‌ها می‌شود؛ ولی با این وجود، عوامل محرک آن‌قدر زیاد است که افراد به این نتیجه می‌رسند که دیگر قادر به تحمل نمی‌باشند و باید بروند.

برای مثال اگر مشکل و بیماری داشته باشید نمی‌توانید یک تشخیص مشترک در بین چند متخصص بیابید؛ در انتها نسبت



به تشخیص پزشک و یا ارایه دارو از داروخانه و یا حتی کیفیت دارو شک می‌کنید؛ در حالی که در خارج این مسائل، دقیق‌تر بررسی می‌شود و اگر حتی مشکلی پیش بیاید مسأله قانونی بررسی خواهد شد.

● در خصوص وضعیت علمی و تعداد اعضای هیأت علمی دانشگاه بعد از انقلاب فرهنگی بفرمایید.

در خصوص انقلاب فرهنگی، بحث‌ها و تحلیل‌های مختلفی وجود دارد. بعد از انقلاب، دانشگاه از تشکلهای سیاسی متفاوتی تشکیل شده بود؛ هر کدام از این گروه‌ها پوسترها، روزنامه‌ها و نوارهای خود را در جلوی غذاخوری ارایه می‌کردند. بعد از مدتی گروه‌هایی که دارای استدلال‌های ضعیف بودند قادر به مقابله با گروه‌های دیگر نمی‌شدند؛ یا حالت مظلوم‌نمایی آن‌ها، یا تئوریسین‌های قوی و یا حمایت از خارج گروه‌های مقابل بود، به هر حال این تفاوت‌ها بسیار ملموس بود. در این زمان دانشگاه به بهانه‌ی انقلاب فرهنگی تعطیل شد. بعد از بازگشایی دانشگاه، تغییرات عمده‌ای در برنامه‌ها و نحوه ارایه دروس ایجاد شد و بعضی از این تغییرات به علت نداشتن الگوی مناسب، درست اجرا نمی‌شد. بارها ما در جلسات مطرح کردیم که بسیاری از مطالبی که به تجربه کسب می‌گردد را نمی‌توان به صورت تئوری و در کلاس درس، آموزش داد. تجربه‌ی یک فرد در یک رشته‌ی صنعتی، در رشته‌های دیگر قابل استفاده نمی‌باشد ولی دروسی که در گرایش‌های مختلف یک رشته‌ی تحصیلی در دانشگاه ارایه می‌شود مفید می‌باشد؛ مثلاً دانش جویی که در بخش ذوب فلزات ۶ ماه کار کرده و مهارت کسب کرده است نمی‌تواند از همان تجربه در بخش ریخته‌گری استفاده کند، ولی دروس ارایه‌شده در دانشکده‌ی متالورژی در این زمینه به او کمک می‌کند. بعد از انقلاب فرهنگی طرح‌هایی به نام کارورزی، کارآموزی، کارآفرینی و یا طرح کار در دبیرستان‌ها ارایه دادند که عملاً هیچ‌کدام از این طرح‌ها جواب ندادند و نشان داد که یک سری از گرایش‌ها را نمی‌توان شاخه شاخه کرد؛ مثلاً نمی‌توان یک مهندس جوشکار و یک مهندس ریخته‌گر را در صنعت سرامیک تربیت کرد ولی می‌توان مهندسانی آموزش داد که علوم آن‌ها به همراه تجربه‌ای که در صنعت کسب می‌کنند بسیار سودمند باشد. به نظر من در زمینه‌های علمی اشکالی ندارد که از بهترین دانشگاه‌های دنیا الگوبرداری شود و از تجربیات آن‌ها استفاده گردد. امروزه دانش‌جویان از سطح آگاهی بالاتری برخوردارند و حتی در دروسی مانند معارف اسلامی نیز باید از اساتید آگاه‌تر استفاده شود تا آن‌ها بتوانند از منابع و مأخذهای جامعی استفاده کرده و با ایجاد یک فضای سالم و آزاد به بحث حتی در خصوص اصول اسلام بپردازند؛ بدون این که گروهی را به عنوان مفسد فی‌الارض و یا مرتد محکوم کنند و این فضای حاکم یک سیر تحولی است که به وجود آمده و خود جای خوشبختی است.



● چه عاملی باعث شده که اکثر دانش جویان برای ادامه‌ی تحصیل، دانشگاه صنعتی شریف را انتخاب می‌کنند؟

چند عامل می‌تواند در این انتخاب مؤثر باشد، یکی از این عوامل ضعف دانشگاه‌های دیگر است نه خوبی دانشگاه ما؛ همواره ممکن است در بین جمعی فردی به عنوان بهترین باشد ولی بهترین نسبت به افراد آن جمع. من با این که دانش جوی همین دانشگاه هستم و نسبت به آن تعصب دارم ولی در بعضی از مواقع احساس می‌کنم که ما، در خیلی از موارد، ضعف و کمبود داریم. آزمایشگاه‌های ما در یک مقطع زمانی از وضعیت مطلوبی برخوردار بودند، در حال حاضر ما نیاز به تجهیزات و لوازم آزمایشگاهی جدیدتری داریم ولی با این وجود می‌توان به مسأله‌ی نظم حاکم در دانشگاه اشاره کرد. زمانی که به دانش جویان دانشگاه‌های دیگر برخورد می‌کنیم می‌بینیم دو هفته از ترم گذشته و هنوز کلاس‌های درس تشکیل نشده و یا سه هفته به عید مانده، به شهرستان‌های خود باز می‌گردند، در حالی که در دانشگاه ما از همان اولین روز ترم، کلاس‌ها تشکیل می‌گردد؛ این خود، مسأله‌ی بسیار مهم و بالارزشی است. مورد بعدی، ورودی‌های خوبی هستند که در درازمدت این دانشگاه را انتخاب کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که در این‌جا شرایط بهتری حاکم است که این خواه ناخواه موجب می‌گردد بخشی از کار توسط خود دانش جو انجام پذیرد. استاد اگر بهترین هم باشد چهل و یا پنجاه درصد نقش دارد؛ درس، قرص و یا کپسول نیست که به دانش جو بدهند؛ باید مطالب گفته شده توسط دانش جویان فرا گرفته شود تا بهترین نتیجه کسب گردد. مورد دیگر روابط حاکم بین استاد و دانش جو می‌باشد که در این دانشگاه نسبت به دانشگاه‌های دیگر بهتر است. گاهی اوقات می‌بینم در دانشگاه‌های دیگر، اساتید با هم روابط خوبی ندارند و وقتی سؤالی به دانش جو داده می‌شود خود دانش جو احساس می‌کند که ناشی از غرض‌ورزی و اختلاف بین این دو استاد است که چرا مثلاً پروژه‌ی خود را با این استاد گرفته است؛ در این‌جا به ندرت این مسائل دیده می‌شود. اساتید بیشترین ساعات خود را در دانشگاه سپری کرده و در هر زمانی دانش جویان می‌توانند به استاد خود مراجعه کنند، ولی در دانشگاه‌های دیگر اساتید آن قدر سرگرم کارهای خارج از دانشگاه هستند و گاهی اکثر آن‌ها دارای پست‌های اجرایی مملکتی می‌باشند که موجب می‌گردد حداقل زمان موظف خود را در دانشگاه حضور داشته باشند و به دانش جو اختصاص دهند.

تمام این موارد موجب گشته است که دانشگاه صنعتی شریف نسبت به دانشگاه‌های دیگر از بنیه‌ی علمی قوی‌تری برخوردار باشد؛ ممکن است دانشگاه‌های دیگر مانند دانشگاه علم و صنعت، امیرکبیر و ... در یک شاخه‌ی خاصی از علم، برتری داشته باشند؛ مثلاً در زمینه‌ی پلیمر یا سرامیک و یا ذوب‌آهن، این تنها به دلیل قدرت آرایه این دروس در آن دانشگاه‌ها می‌باشد و یا به دلیل این که این دانشگاه‌ها اکثر سمینارها و کنفرانس‌های علمی، بین‌المللی و داخلی را انحصاری کرده‌اند، در حالی که دانشگاه صنعتی شریف ترجیح می‌دهد این نشست‌ها به صورت دوره‌ای در دانشگاه‌های مختلف



برگزار گردد. و یا دلیل دیگر، حضور عوامل اجرایی این دانشگاه‌ها در صنعت می‌باشد که موجب گشته اکثر قراردادهای دانشگاه‌های خاص منعقد گردد و گاهی اوقات در ظاهر این طور نشان می‌دهد که این دانشگاه‌ها در صنعت کشور نقش و فعالیت بیشتری دارند.

● در انتهای مصاحبه اگر خاطره خاصی در مدت زمان حضور خود در دانشگاه دارید بفرمایید.



دکتر مجتهدی به همراه اساتید هم دوره‌ای خود در سال ۱۳۴۵

زمانی یکی از رؤسای قبلی دانشگاه که در زمینه‌ی مهندسی، اطلاعات چندانی نداشت در یک روز زمستانی جهت بازدید از کارگاه رفته بود؛ دانش‌جویان رشته متالورژی توضیح می‌دادند که کوره‌های موجود در آن کارگاه مربوط به ذوب چه موادی می‌باشد، ریاست دانشگاه به بخاری که در وسط کارگاه می‌سوخت و حرارت تولید می‌کرد اشاره کردند و پرسیدند این کوره مربوط به ذوب چه موادی است! و

یا زمان ریاست مرحوم دکتر مجتهدی، ایشان مدیر دبیرستان البرز هم بودند، آقای منتصری معاون ایشان، نیز در آن زمان در دبیرستان البرز تدریس می‌کردند. جالب این است که این آقایان دانشگاه را به چشم دبیرستان و یا حداقل یک مرحله بالاتر از آن می‌دیدند و در برخورد با دانش‌جویان متخلف همیشه تهدید می‌کردند که جمع شما چهارصد نفر است و اگر درس نخوانید دانشگاه را منحل کرده و شما را در بین دانشگاه‌های دیگر تقسیم می‌کنیم. در بسیاری از مواقع این تهدیدها هم مؤثر جلوه می‌کرد و واقعاً تصور می‌کردیم یک دانشگاه را هم می‌توان به سادگی منحل کرد.

تمام این بزرگواران چه دکتر مجتهدی که بنیانگذار دانشگاه بود و چه رؤسای بعد از ایشان، تمام سعی و تلاش خود را جهت شکوفایی این دانشگاه انجام دادند، ولی در این بین به نظر من خدمات دکتر امین، شایان توجه می‌باشد؛ چرا که در آن زمان، ایشان اداری دانشگاه را از حالت فرمایشی و دستوری به دموکراسی تبدیل کردند و مؤسس شوراهای کمیته‌ها و جلسات تصمیم‌گیری دانشگاه بودند که این خود تحولی عظیم در اداری دانشگاه صنعتی شریف می‌باشد.



۱۳۴۵

سال ورود

دکتر مارکار گریگوریان

دانشکده مهندسی عمران

بنده مارکار گریگوریان در سال ۱۳۱۹ در تهران متولد شدم. تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ام در دبستان و دبیرستان کوشش تهران بود و بعداً به انگلیس، دانشگاه‌های منچستر و آکسفورد رفتم....

● به عنوان اولین سؤال لطفاً بیوگرافی مختصری از خودتان بفرمایید.

بنده مارکار گریگوریان در سال ۱۳۱۹ در تهران متولد شدم. تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ام در دبستان و دبیرستان کوشش تهران بود و بعداً به انگلیس، دانشگاه‌های منچستر و آکسفورد رفتم. خدایم‌رز دکتر مجتهدی با قول معافیت از سربازی ما را همراه دکتر کورنی و دکتر اعلامی برای ایجاد دانشکده مکانیک به ایران آورد و البته موقعیت فوق‌العاده‌ای بود. آن زمان هیچ‌کس نمی‌خواست که بعد از تحصیلاتش در اروپا یا آمریکا بماند، همه می‌خواستیم برگردیم و تا آن‌جا که بتوانیم مثمر‌تر واقع شویم. با به وجود آمدن دانشگاه، این شانس خیلی خوبی برای ما بود تا بتوانیم به آن چیزهایی که معتقد بودیم برسیم. من از دانشکده‌ی مکانیک شروع کردم، بعد از دو سال بودن در دانشکده‌ی مکانیک هرچند این دانشکده فوق‌العاده با ارزش و در مملکت به وجودش نیاز بود ولی هم‌زمان با مکانیک، مسأله‌ی ساخت و ساز در ایران یک وضعی به وجود آورده بود که ما احساس

مصاحبه کننده:

مهندس علی اصغر اسکندر
بیاتی، مهندس محمد میرزایی

تاریخ مصاحبه:

۸۵/۳/۹



کمبود شدید مهندس و متخصص می‌کردیم و می‌دیدیم که ارزش‌های مملکت به صورت فراوانی برای مهندسين خارجي از مملکت خارج می‌شود، در حالی که واقعاً می‌شد مخارج و هزینه‌های کمتری به وجود آورد و در آن زمان فقط دانشگاه تهران و یک مقدار دانشگاه تبریز و پلی‌تکنیک بودند که مهندس عمران تربیت می‌کردند خوب بود ولی نمی‌توانستند به حد کافی متخصص در این رشته به وجود بیاورند و به خاطر همین ما دانشکده‌ی سازه را به وجود آوردیم که در مدت کوتاهی بتواند به نیازهای ساخت و ساز این مملکت پاسخ دهد؛ البته هم‌زمان با ایجاد دانشکده‌ی سازه (چون بسیار جوان بودیم و فکرهای بلندپروازانه داشتیم) فکر می‌کردیم که بتوانیم با جمع ۱۲، ۱۳ نفره‌مان یک دانشکده به وجود بیاوریم که هم‌تراز دانشکده‌های پیشرفته دنیا باشد و با فکر کوتاه خودمان این طور احساس می‌کردیم که اگر به قدر کافی مقاله علمی بنویسیم، دانش‌جویان ما به قدر کافی در دانشگاه‌های خارج پذیرش داشته باشند و ادامه تحصیل بدهند و مملکت را از نظر سازه‌ای معرفی کنند و هم چنین آزمایشگاه‌های ما راه بیفتند به طوری که اصولاً از نظر آزمایشگاه کمبودی نداشته باشیم، می‌توانیم با دانشگاه‌های دیگر رقابت کنیم. هم‌زمان با آن ما تصمیم گرفتیم که اولین نشریه‌ی علمی دانشگاه را که اولین مدیرش هم بنده بودم شروع به نشر کنیم و به زبان فارسی بتوانیم مقاله‌ی علمی داشته باشیم. یکی از فکرهایی که آن موقع داشتیم این بود که زبان فارسی را که در آن زمان قادر نبود تکنولوژی‌های جدید را بپذیرد و به زبان فارسی ارایه بدهد، کاری کنیم که مقاله‌نویسی به زبان فارسی را ترویج بدهیم. خدا بیامرز دکتراحمد امین خیلی تشویق کردند که ما شروع به این کار بکنیم و گفتند که شما ناراحت نباشید؛ کسری زبان چیز مهمی نیست و شما کارتان را انجام بدهید، اگر نمی‌توانید لغت انتخاب کنید با جمله انتخاب کنید ولی این کار را شروع کنید. خوشبختانه آن نشریه‌ی علمی دو، سه بار منتشر شد و بعد من نمی‌دانم چه بلایی سرش آمد ولی موفق بود. خلاصه این‌که با تمام فعالیت ناقص خودمان توانستیم در مدت خیلی کمی (شاید در مدت ۱۰، ۱۲ سال) خودمان را به جایی برسانیم که دانشگاه‌های خارج، دانش‌جویان سازه‌ی این دانشگاه را و هم‌چنین برق را بدون سؤال پیچ کردن می‌پذیرفتند. هنوز هم که هنوز است دانش‌جویان دانشکده‌های برق و سازه‌ی این دانشگاه در همه جای دنیا بدون دردسر وارد دانشگاه‌های خارج می‌شوند؛ این واقعاً به آن نشان است که نسل‌های مختلفی که اداره‌ی این دانشکده‌ها را به عهده داشته‌اند به رسالت خودشان عمل کرده‌اند و هیچ شکی نیست که نسل‌های بعدی هم همین کار را خواهند کرد. شریف امروز یکی از دانشگاه‌های مهم دنیا است. زمانی که ما شروع کردیم دانشگاه خیلی کوچک بود، لابراتوار عملاً نداشتیم، کامپیوتر خیلی کم وجود داشت. آن زمان یک کامپیوتر مرکزی بود که باید صف می‌بستیم ولی خدا را شکر الان هر دانشکده‌ای برود ۶۰ تا کامپیوتر گذاشته‌اند. دانشکده‌ی عمران چندین آزمایشگاه بزرگ دارد. مقالاتی که می‌نویسند آن قدر زیاد است که خودشان فراموش کرده‌اند که از دانشکده‌های عمده‌ی دنیا شده‌اند و شکی نیست که این دانشگاه سهم خودش را در بازسازی ایران داشته است.



چون این دانشگاه آن موقع هم نشان می‌داد که همچین اثری روی مملکت خواهد داشت، انواع و اقسام محدودیت‌ها ایجاد می‌کردند که این دانشگاه آن چیزی نباشد که ایران را از نظر تربیت مهندس مستقل بکند. از دوره‌ی اول فارغ‌التحصیلان سازه که شاید ۳۰ نفر بودند، حدود ۱۸ نفرشان در دانشگاه‌های آمریکا و اروپا پروفیسورند و مقامات خیلی خیلی بالایی دارند. ۳، ۴ نفر از دانش‌جویان من، ریاست کل دفتر مهندسی شهرداری‌های نیویورک و لس‌آنجلس را دارند، خانم ایفا کاشفی و دیگران؛ این‌ها مقام‌های کمی نیستند. چند نفرشان مقام‌های بسیار بزرگ تحقیقاتی در انجمن‌های تحقیقاتی آمریکا دارند. اغلب اساتیدی که هم ردیف من هستند هر جای دنیا که بروند یک کاری انجام می‌دهند که باعث افتخار ایران است و من خیلی خیلی خوشحالم، بی‌نهایت به خودم و دوستانم می‌بالم. من آینده‌ی ایران را فوق‌العاده خوب و زیبا می‌بینم چون از بیرون دارم ایران را نگاه می‌کنم، تمام مشکلات را هم دیده‌ام، تمام محدودیت‌ها را هم دیده‌ام ولی این‌ها هیچ کدامشان چیزهای عمده‌ای نیستند، خیلی طبیعی هستند. بچه که متولد می‌شود پدر و مادر، بچه را قنداق می‌کنند که خودش را به در و دیوار نزند و مجروح نکند تا این که روزی یک جوان تنومندی بشود و خودش یک قنداق درست بکند. این قضیه درباره‌ی ایران هم صادق است و ما بچه‌های تنومند می‌بینیم. این برای من خیلی جالب است که چندین نسل از آن جوانان تنومند را می‌بینیم که در دانشکده فعال شده‌اند و با چه علاقه‌ای دارند کارهای دفتری‌شان را رسیدگی می‌کنند در دلم گفتم بابا آقرین، بچه‌ها باید شکرگزار باشند، هموطنانمان باید شکرگزار باشند چون هموطنان ما همه خارج نرفته‌اند و مملکت‌های دیگر را ندیده‌اند، خوشی زده زیر دلشان بیش از حد دارند، بیش از حد می‌خواهند، حقشان است انسان همیشه بهتر و بهتری می‌خواهد ولی باید توجه داشت که چه قیمتی را باید بپردازند که آن بهتر را داشته باشند. ما الآن آن بهتر را داریم، مسأله حفظش است، البته من با بچه‌ها این صحبت‌ها را نکردم. الآن دانشگاه‌های آمریکا و اروپا رو به قهقرا هستند؛ بیشتر مقصودم دانشکده‌های فنی‌شان است مثل فنون بیسیک، فنون اساسی، برق، مکانیک، سازه، عمران و متالورژی. کسی نمی‌رود مهندسی راه بخواند و یکی از دلایلی این است که مثلاً فرانسه همه‌اش ساخته شده است، انگلیس همه‌اش ساخته شده است، ایتالیا و آلمان ساخته شده است. جوان برود چه چیز بخواند تا این که کجا چه کاری بکند. ولی ایران یک روز ممکن است به ۲۰۰ میلیون نفر جمعیت برسد و آن قدر جای ساخت و ساز دارد، آن قدر کار دارد؛ ایران امروز را من نمی‌گویم، ایران سال‌های آینده را می‌گویم. خیلی‌ها چشمشان به ایران و این پیشرفت‌ها است شوخی نیست، کار شده است، فداکاری شده است، محدودیت زیاد بوده، کسانی در جایی یک چیزی را فدا کرده‌اند که یک کسانی در جایی دیگر به موفقیت‌هایی برسند. این سری بچه‌های جوان ما که بچه‌های فوق‌العاده خوبی هستند، نمی‌دانند، فراموش کرده‌اند با چه قیمتی این قضایا پیش آمده است به این آسانی نبوده و من آینده را خیلی خوب می‌بینم.

● آقای دکتر به تأسیس دانشکده‌ی سازه اشاره‌ای کردید؛ اگر خاطره و صحبتی از همکارانی که آن موقع در دانشکده کمک می‌کردند و امکانات اولیه که در بدو تأسیس بود، دارید بفرمایید.

از گروه اولی که دانشکده را تأسیس کردند بعضی اسامی خاطرم مانده: (شما کمکم کنید، من دوست دارم اسامی را بنویسد) دکتر بیژن اعلامی، دکتر محمد امین، دکتر مهرداد مهرآئین، دکتر مهران لشکری، مهندس باریس پطروسیان،



دکتر مصطفی طوسی، دکتر سیامک یغمایی، مهندس کامبیز پاییار، آقای مهندس ایرج ترابلی، آقای دکتر رازنهان و دکتر جواد مجتهدی که جوان فوق‌العاده با ارزش و دانشمندی بود. چون تحصیل کرده‌ی خارج بودیم و یک مقداری هم بی‌تجربه بودیم، فکر می‌کردیم که همه کار از دستمان برمی‌آید؛ یکی از کارهای خیلی جالبی که اتفاق افتاد تأسیس شرکت ایرتیک توسط دکتر محمد امین و به

سرپرستی دکتر داود تاج اردبیلی از دوستان خیلی نزدیک من بود و این‌ها باز هم با آن تز جوانی، پاک‌بودن و بی‌تجربگی، زدند به سیم آخر و اولین ذوب‌آهن گازی دنیا را در مبارکه‌ی اصفهان ساختند که هنوز هم که هنوز است کار می‌کند. من خوب یادم هست که متخصص آمریکایی آمد، نشست مسخره‌مان کرد و من با لگد بیرونش انداختم؛ گفتم ممکن است سرگرد آمریکایی بیاید ایران و با سیلی بزند زیرگوش سرهنگ ایرانی، ولی من سرهنگ نیستم، تو هم آن نیستی و من تو را بیرون می‌کنم. ذوب‌آهن هنوز هم کار می‌کند که ۹۰٪ آن به دست متخصصین تحصیل کرده‌ی دانشگاه شریف انجام شده است؛ هنوز هم که هنوز است من فکر می‌کنم شرکت ایرتیک بیشتر کارمندانش بچه‌های شریف هستند.

به قول معروف دانشکده‌ی سازه که می‌خواست درست بشود جا نداشتند؛ یعنی جایی که الان شما می‌بینید یک طبقه بود، یک طبقه رویش ساختند آن هم با دکتر گریگوریان که خودش رئیس دانشکده بود و بالای داربست می‌رفت!

ساختمان ما دو طبقه بود، می‌خواستیم هر کاری کرده باشیم که تحت تأثیر برق نباشیم. در فوتبال برق اول بود، بسکتبالش بهتر بود و هر کاری می‌کردیم باز از برق عقب می‌ماندیم. گفتیم یک کاری کنیم که لااقل دانشکده‌ی ما قشنگ‌تر باشد. آمدیم به زور تنک، پنجره‌ها را آبی رنگ کردیم و از این کرکره‌ها آویزان کردیم؛ آن موقع دانشکده‌ی ما تنها دانشکده‌ای بود که کرکره داشت و اسمش را گذاشتند بوتیک سازه. جای قشنگ و خوبی بود به خصوص که بهداری دانشگاه زیر سازه بود. یک فضای خوبی داشتیم، من خیلی راضی بودم. یک حالت‌های انسانی و دوستانه وجود داشت که هیچ جای دنیا من این را ندیدم چون سن و سال ما با شاگردانمان زیاد فرق نمی‌کرد! مثلاً من امتحان می‌گذاشتم و آقایان را آزاد. سؤال‌ها



را به آن‌ها می‌دادم، می‌گفتم بچه‌ها من می‌روم کاراته می‌زنم و برمی‌گردم، می‌رفتم سالن ورزش با لباس کاراته ورزش می‌کردم، بعد با همان لباس کاراته می‌آمدم ورقه‌هایشان را می‌گرفتم، بچه‌ها نه مسخره‌ام می‌کردند و نه می‌خندیدند، تقلب هم نمی‌کردند.

● مطمئن هستید آقای دکتر؟

آره من مطمئنم، مطمئن، می‌دانید چرا؟ چون همه‌ی آن‌ها امروز مقاطعه‌کارند و به کارشان مسلطند. به نظرم این خیلی مهم است چون من با جمهوری‌های شوروی کار می‌کنم. آن‌ها خیلی مهندس دارند ولی هیچ کدامشان به کارشان تسلط ندارند. تقلب چیز مهمی نیست! ای کاش آن‌ها تقلب نکنند!! ولی تقلب نمی‌کنند؛ سر کلاس نمی‌روند و با رشوه دیپلم می‌گیرند!! ۲۰ سال دیگر هیچ کدام از این ممالک (که من صحبتش را می‌کنم) پزشک نخواهند داشت، شش سال دانشکده‌ی پزشکی‌اش را نمی‌رود درسش را بخواند. من خیلی مطالعه می‌کنم، سوراخ دماغ را از سوراخ گوش تشخیص نمی‌دهد! مهندسش مدرک دارد؛ تکه کاغذ دارد، محتوایش را ندارد. ای کاش تقلب می‌کردند! چون تقلب کردن هنر می‌خواهد، لاقل باید تشخیص بدهی که تقلب نوشته شده به آن مسأله می‌خورد. آن‌ها این تشخیص را نمی‌دهند و این یکی از چیزهایی است که شوروی را داغان کرد. شوروی هنوز هم که هنوز است نمی‌تواند اتومبیل درست کند، هنوز که هنوز است کمباین و آلات کشاورزی نمی‌تواند تولید کند. پس چه بود؟ کجا رفت؟ آن روسیه‌ی عظیم بود، شوروی عظیم کجاست؟ اگر نیست بنابراین یک مقدار زیادش تبلیغات بوده و این از نظر من خیلی سؤال است چون سنی از من گذشته و مقایسه می‌کنم و می‌بینم؛ آن چیزی را هم که می‌بینم بازگو می‌کنم، میل شخصی خودم را که نمی‌گویم، می‌بینم این جوری‌اند. حقیقت این است که ما الآن در ایران ۲۰ جور ماشین تولید می‌کنیم، ۱۲ جور اتو برقی، تلویزیون، کفش، هر جور که بگویید، من چرا آمدم ایران؟ گز بخورم؟! من در ارمنستان خانه‌سازی می‌کنم، این آقایان کمکم می‌کنند این‌جا جنس بخرم.

● مصالح را از این‌جا می‌برید؟

مصالح را این‌جا می‌خرم تا ببرم آن‌جا نصب کنم. امکان دارد کارگر هم از این‌جا ببرم. تازه شنیدم که ایران به جز این که خودش تولید می‌کند، حالا مد شده اسپانیایی‌اش را هم وارد می‌کنند. خب قطور شده که ایران امروز به شوروی سابق جنس می‌فروشد؟ پس یکی پیشرفت داشته و یکی پس‌رفت. حالا چه بخواهد از این رژیم خوششان بیاید و یا می‌خواهد خوششان نیاید، حقیقت این است. من فردا می‌روم بندرعباس، یک سازه‌هایی به دست ایران طراحی شده که به دست ایرانی ساخته می‌شود و برای استفاده‌ی ایرانی می‌باشد. یک شاهی از این پول‌ها خارج نرفته است. اگر دوران قدیم بود



چندین صد میلیون دلار می‌رفت انگلیس، فرانسه یا آلمان و خلاصه یک جایی می‌رفت. من می‌خواهم با چشم خودم ببینم و عکسش را بگیرم، بزم نشان بدهم.

● آقای دکتر اشاره‌ای به جایگاه دانشگاه، ایران و پیشرفت علمی‌اش داشتید. این را می‌خواهم بازتر بگویند، با توجه به این که از دور در جریان تأسیس دانشگاه بودید و الآن هم خروجی‌های دانشگاه و فارغ‌التحصیلان را می‌بینید؛ در واقع آن بیانی که در سخنانتان کردید را می‌خواهیم این‌جا واضح‌تر بفرمایید. چه می‌بینید؟

اصولاً پیشرفت و تکامل یک مملکتی را در هر برهه نمی‌شود با یک مقیاس اندازه گرفت، آدم باید تمامی این چیزها را با هم به صورت زنجیروار نگاه بکند. در هیچ کدام یک عامل خاص نمی‌تواند باعث پیشرفت یا پس‌رفت مملکت بشود؛ یک سری قیود، یک سری آمار و یک سری برنامه‌ها باید باشند تا در آن‌جا پیشرفت حاصل بشود. در مملکت یا اجتماعی که اغتشاش، ناامنی و بی‌ثباتی وجود داشته باشد هر چقدر هم آقایان دانشمند و ثروتمند باشند، آن پیشرفت نمی‌تواند حاصل شود، امکان ندارد. پس در وهله‌ی اول در هر جامعه‌ای و در هر خانواده‌ای باید آرامش و ایمنی وجود داشته باشد؛ ثروت خالی هم کافی نیست، نفت به هیچ وجه کافی نیست. کشورهایی چون مکزیک نفت زیاد دارند؛ عربستان سعودی بی‌نهایت نفت دارد ولی چند تا دانشگاه دارند؟ چند تا آدم تحصیل کرده دارند؟ در ایران تعداد خانم‌هایی که دانشگاه می‌روند و فارغ‌التحصیل می‌شوند بیشتر از خانم‌هایی است که در آمریکا می‌روند تحصیل می‌کنند و فارغ‌التحصیل می‌شوند. این ممکن است از نظر من یک جمله باشد ولی جمله‌ی منی که مهندس هستم اثر خیلی مهم‌تری دارد. همه‌ی خانم‌ها یک روزی ازدواج خواهند کرد، یک روزی مادر خواهند شد، یک روزی تشکیل خانواده خواهند داد، این‌ها بچه‌دار می‌شوند. مادر بنده تحصیلات خیلی کمی داشت ولی همیشه می‌خواست که بچه‌اش به جایی برسد؛ نسل بعدی یک خرده بیشتر. حالا این همه خانم‌هایی که تحصیلات دانشگاهی پیدا خواهند کرد مسلم است که میل‌شان این خواهد بود که بچه‌هایشان بیشتر تحصیل کرده باشند. یعنی این موجی که در ایران برای تحصیلات به وجود آمده، خیلی ساده نیست، ادامه خواهد داشت و من ایران را خیلی پیشرفته‌تر و ارجح‌تر از حالا می‌دانم. ممالک هم‌جوار را باز نگاه بکنید؛ در پاکستان خانم‌هایشان دانشگاه نمی‌روند پس خیلی فرق می‌کند. من آینده‌ی فوق‌العاده درخشان را فقط در این زمینه می‌بینم. چه عاملی باعث شد که خانم‌ها بروند دانشگاه؟ حتماً یک عاملی بوده است. در وهله‌ی اول آرامش، ایمنی و تشویق به تحصیل، خیلی خیلی مهم است. بعضی از کشورهای همسایه‌مان هم ادای این کار را در می‌آورند ولی آن‌ها بیشتر به صورت تظاهر به تحصیل است و فیلم‌برداری برای ممالک خارجی است تا واقعیت. یادم می‌آید زمانی که من دانش‌جو و یا حتی استاد دانشگاه



بودم، روبروی دانشگاه تهران دو تا کتابفروشی بود یکی دهخدا و یکی یک اسم دیگر که خیلی هم محبوب همه بودند، امروز که آن خیابان را طی می‌کنید همه‌اش کتابفروشی است، چه عاملی باعث شد یک مرتبه این ملت شروع کردند به کتاب‌خوانی و متوجه اهمیت آن شدند. بنابراین یک اتفاقاتی افتاد بدون این‌که بخواهم مستقیم به آن اشاره کرده باشم، یک تحول فکری به وجود آمد؛ در این مملکت تحول فکری دو چیز را باعث شد، یکی بی بند و باری را تا اندازه‌ای مقید کرد و از طرف دیگر تشویق کرد که ما پیشرفت داشته باشیم، همیشه من با مقایسه صحبت می‌کنم. ممالک همسایه‌مان به خصوص شمال ایران را که ببینید، هر چند آن‌ها جزو خانواده‌ی بزرگ شوروی بودند ولی بعد از این‌که بابابزرگ فوت کرد، این‌ها همه یتیم شدند!! در ۱۵ سال گذشته که آقایان مستقل شدند یک کتاب در تمام قفقاز منتشر نشده است، یک کتاب فنی منتشر نشده است، یک کتاب علمی و پزشکی منتشر نشده و این یک داستان بسیار غم‌انگیزی است. در صورتی که در ایران هر کسی هر جای دنیا به هر زبانی حتی عطسه می‌کند، این‌جا ترجمه می‌شود. چطور می‌شود که عده‌ای، یک راهی را انتخاب می‌کنند و یک عده هم راه دیگری را. البته دو سه نسل این‌جا عوض شده و موجی که من می‌بینم راه پیشرفت را انتخاب کرده و آن موجی که آن‌ها انتخاب کرده‌اند من نمی‌خواهم حتی در موردش فکر کرده باشم. ایران به نظر من در مسیر صحیحی قرار گرفته است؛ شما هیچ‌وقت سه مطلب را فراموش نکنید. درست بعد از انقلاب ایران (مثل همه انقلاب‌ها)، شروع کردند چمدان را سفت کردند و قنداق را سفت کردند. شما به یاد بیاورید که امام خمینی گفتند اسلام فرزند می‌خواهد، ولی من فکر می‌کنم که منظورشان ایران بود. اگر جمعیت امروز ایران، نرخ رشدش همانی می‌بود که در سابق داشتیم، می‌شد مثلاً ۲۸ یا ۳۲ میلیون نفر؛ از بین بردن مملکت ۳۲ میلیون نفری خیلی راحت‌تر است تا مملکت ۷۰ میلیونی، کما این‌که سر عراق این بلا را آوردند، سر یوگسلاوی این بلا را آوردند. من نمی‌خواهم به این نکته زیاد اشاره کرده باشم؛ شما فرض کنید که انقلاب و جمهوری اسلامی به وجود نمی‌آمد چه اتفاقی می‌توانست بیفتد؟ خیلی ساده است؛ اعلی‌حضرت فوت می‌کردند، گور به‌گور می‌شدند، یک جایی می‌رفتند و حزب توده موفق می‌شد کشور را دست بگیرد (چون در ارتش و همه جا بودند و مثل همه جای دنیا توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها، متشکل‌تر هستند ولی برنامه ندارند). بعد از این‌که موفق می‌شدند چکار می‌کردند؟ بعد از این‌که شاه می‌مرد، مجبور بودند مطابق برنامه‌ای که دارند به اتحاد جماهیر شوروی بپیوندند؛ آن موقع هیچ کس فکرش را هم نمی‌کرد که خود شوروی یک روزی درب و داغان می‌شود. بعد چه می‌شد؟ یک عده هم به جمهوری ایران می‌پیوستند و آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و بقیه هم طبق نقشه‌ی قبلی از جنوب وارد می‌شدند و همان برنامه‌ای را که چندین بار سعی کرده بودند که ایران را بین خودشان تجزیه کنند، به اجرا می‌گذاشتند. خیلی ساده است؛ برنامه‌ای است که همیشه در سر داشتند، آن موقع داشتند، حالا هم دارند و در آینده هم خواهند داشت. خب اگر انقلاب و جمهوری اسلامی اتفاق نمی‌افتاد (حالا جمهوری اسلامی



شاید بهترین رژیم دنیا نباشد ولی تمامیت ارضی ایران را حفظ کرد، هیچ دار و دسته‌ی دیگری، هیچ فلسفه‌ی دیگری و هیچ برنامه‌ی دیگری نمی‌توانست جلوی تجزیه‌ی ایران را بگیرد به جز یک عقیده و فکر که فکر جدید کمونیست‌ها بود. در مقابل عقیده نمی‌توانید با سلاح بجنگید، عقیده را با عقیده می‌جنگند و همیشه هم عقیده‌ی قوی‌تر پیروز می‌شود؛ حالا هر کسی هر چیزی می‌خواهد بگوید، مهم این است که ایران امروز یکپارچه است نه تنها یکپارچه است که به نظر من ایران قوی‌تر هم خواهد شد چون در مقابلش چیز دیگری وجود ندارد. ممالک دیگر در اروپا چپ و راست تجزیه می‌شوند. ما امروز صحبتش را می‌کردیم یک مملکت کوچک اروپایی به اندازه‌ی پرتقال دارد مستقل می‌شود، اسمش را نمی‌دانم چه هست ولی خیلی کوچک است، آخرش چه؟ مونته‌نگرو یعنی کوه سیاه؛ عین این است که بگویند از ایران بلوچستان مستقل می‌شود، یا آذربایجان مستقل می‌شود، یا کردستان مستقل؛ این برنامه‌ها هست ولی مال ما نیست، مال کسانی است که می‌خواهند از منابع طبیعی مملکت استفاده کنند و دوست ندارند ببینند یک جای دیگر تربیت می‌شود. حالا جزء آحادی که این تربیت را به وجود آوردند یکی هم این دانشگاه است، این دانشگاه بی‌نهایت مهم است. نگاه کنید الان در جمهوری اسلامی چند نفر فارغ‌التحصیل این دانشگاه هستند؟ خیلی زیاد، این در جواب سؤال شما که ایران را چطور می‌بینید؟ آدم نمی‌تواند مسائل علمی و فنی روزگار را از مسائل سیاسی، اجتماعی، مملکتش جدا نگاه کند یکی‌اند، دو تا نمی‌توانند باشند و آن‌هایی که می‌گویند آقا تو به کار علمی‌ات برس، تو به کار اجتماعی‌ات برس، فکر مسائل سیاسی نباش، تاریخ را انکار می‌کنند و من چون چهل‌مین سال است، از گذشته تاریخ را بازگو می‌کنم. یک مورخ دیگر هم بغل دست من نشسته و امیدوارم که صحبت‌های من را تأیید کند.

مهندس بیاتی: همین طور است که شما فرمودید.

● **آقای دکتر دانشگاه شریف را شما این جوری توصیف کردید؛ رمز موفقیت و پیشرفت و بنیان‌گذاری‌اش را در سطح بین‌المللی و داخلی بگویید؛ به نظر شما چه عواملی از ابتدا باعث شده که دانشگاه این طوری شروع بشود و خوب هم ادامه بدهد؟**

ببینید رمزی در کار نیست، رمز در جوانی دانشگاه بود، جوانی آدم‌هایی که هنوز دنیا را نشناخته بودند، هنوز خوب و بد را نمی‌دانستند، نمی‌توانستند بد باشند؛ همه‌شان ۲۶، ۲۷ ساله بودند، تمام زندگی را تحصیل کرده بودند. جوانی که می‌رود اروپا تحصیل می‌کند، تمام عمرش را وقف درس می‌کند که دکترایش را بگیرد و برگردد. این جوان نمی‌تواند بد باشد چون منحرف نشده و موقعی که برگشته، در سن و سالی برگشته که برای خودش مردی شده است، جوانی شده که می‌خواهد تشکیل خانواده بدهد، بچه می‌خواهد و می‌خواهد خانواده‌ی خودش را خوب بار بیاورد، مجبور است خوب کار کند و اگر



به تحصیلات خودش ایمان دارد، همان را به نسل بعد منتقل می‌کند. خب این می‌شود گروه اولی که معلم می‌شوند؛ این‌ها تعدادشان خیلی کم است، این معلمین به چه کسانی تدریس می‌کنند؟ در این دانشگاه مثل اغلب دانشگاه‌های ایران بهترین‌ها را انتخاب می‌کردند. خود دانش‌جویان فوق‌العاده بودند. امروز یکی از آقایان اساتید به شوخی می‌گفت: درس‌هایی که در لیسانس به بچه‌ها تدریس می‌کردم، در دانشگاه‌های آن زمان در حد فوق‌لیسانس و دکتری بود؛ او می‌گفت ما خودمان تعجب می‌کردیم از این بچه‌ها (مثلاً یکی از شهرستانی آمده با لهجه‌ی غلیظ که نمی‌فهمم اصلاً به چه زبانی صحبت می‌کند! بالاخره آشنی بود از تمام ایران) همه فوق‌العاده باهوش بودند. ما آن موقع کتاب‌های فرنگی را می‌گرفتیم و کپی می‌کردیم، تکثیر می‌کردیم، جلد می‌کردیم و می‌دادیم دست بچه‌ها، این بچه‌ای که مثلاً از مشهد آمده، از تبریز آمده، از اصفهان آمده که حتی زبان فارسی عادی برایش مشکل بود به انگلیسی فیزیک می‌خواند، ریاضی می‌خواند، سازه می‌خواند، دینامیک می‌خواند. ما خیلی کم جزوه می‌نوشتیم، هر چند جزوه هم می‌نوشتیم ولی خود بچه‌ها فوق‌العاده بودند اگر بچه‌ها فوق‌العاده نبودند امروز نصف آن‌ها استاد دانشگاه نمی‌بودند نه در ایران و نه در هیچ جای دنیا. این‌ها استادند؛ هر جای دنیا بروند کارهای با ارزش انجام می‌دهند، در ایران همه‌شان وکیل و وزیرند. پس این بچه‌ها یک چیزهایی داشتند؛ ممکن است که دو تایشان در دستگاه و دولت فامیل بالاتر داشتند نه که همه‌شان. پس هم شاگردها خوب بودند و هم اساتید، پس ایران این بنیه را دارد که صدها هزار، ده‌ها هزار جوان خیلی باهوش تحویل این دانشگاه



دکتر گریگوریان به همراه اساتید هم‌دوره‌ای خود در سال ۱۳۴۵ (ردیف جلوتر نفر سوم از سمت چپ)



بدهد که این که همچنین مدلی هم در ایران اجرا شد. اگر امکاناتی که این دانشگاه داشت، دانشگاه آزاد نیز می‌داشت، آن‌ها هم دست کمی نمی‌داشتند. دانشگاه تهران، دانشگاه پلی‌تکنیک و سایرین هم دست کمی ندارند. این ملت باهوشند و اصولاً از این حالت است که می‌شود کار کشید، می‌بینید دیگر.

● آقای دکتر من چیزی را اضافه کنم چون اولین دوره‌ی دانشگاه بودم، می‌دیدم بچه‌ها علاقه‌ی وافری به هیأت علمی دانشگاه داشتند. این خیلی مطلب مهمی بود علاوه بر باهوشی بچه‌ها، علاوه بر خوب بودن استادها، یک رابطه‌ی تنگاتنگی بین استاد و دانش‌جو بود که آن روزها در دانشکده‌ی فنی تهران من چنین چیزی ندیدم (دلیلش هم این است که برادر من آن‌جا بود) جاهای دیگری را سراغ نداشتیم. ارتباطات خیلی تنگاتنگ بود؛ ارتباطات عاطفی بود که کلاس را ول می‌کردید و می‌رفتید و تقلب اصلاً نبود. دو تا امتحان یکی طراحی پلاستیک سازه‌ها، یکی هم مثل این که سازه‌های فضایی بود که با شما داشتیم؛ در اینچنین درسی با شما، آن موقع هیچ‌گونه تقلبی نبود. چون اصلاً نیازی نبود، بچه‌ها دوستانه این درس‌ها را یاد می‌گرفتند و علاقه‌ی وافری به یادگیری داشتند؛ این مطلب خیلی خیلی مهم بود یعنی همه دوست داشتند یاد بگیرند.

من تجربه‌ی زیادی از دانشگاه‌های مختلف دنیا دارم، خیلی جاها تدریس کردم، خیلی کم هستند دانشگاه‌هایی که من نبودم و یا تدریس نکردم. آن حالتی که سال‌های اول در دانشکده‌های مکانیک، برق و به خصوص سازه وجود داشت به نظر من تا اندازه‌ای حتی غیرعادی بود و چیزی را که مهندس بیاتی به عنوان علاقه می‌گویند، من می‌گویم ایمان آن دانش‌جو به استادش. می‌دانست دکتر اعلامی که تدریس می‌کند، دکتر اعلامی واقعاً مسلط به علم خودش هست؛ دکتر اعلامی هم می‌دانست و یا من هم می‌دانستم آن شاگردی که من با او سروکار دارم نخبه است و با نخبه‌های ایران نمی‌شود شوخی کرد. آمده تحصیل کند و تو آمده‌ای به او یاد بدهی و به خاطر این امر ناخودآگاه استاندارد دانشگاه خیلی بالا بود و اصولاً نمره‌هایی که می‌گرفتند ۱ تا ۲۰ بود؛ معدل فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی برق ۱۲ بود، آن که ۱۲/۱ می‌گرفت علامه‌ی دهر بود و خیلی بالا بود. بعد می‌گفتند دانشگاهتان آقا ۱۸ داشت؟ یا معدل ۱۲ است!! حتی موقعی که این‌ها را می‌خواستیم به آمار آمریکایی یا اروپایی تبدیل کنیم که هرچه بالاتر تحصیل بشود، شاگرد اول برق ایران معدلش ۱۲ بود و ۱۲ برایش زشت بود. آمدم شورای دانشگاه تشکیل دادیم، گفتیم بیا باید این را تبدیل کنید به ABCD که بچه‌ها در خارج مسأله نداشته باشند چون واقعاً ۱۲ از ۲۰ ما، نمی‌دانم ۵ آن‌ها بود، یا C-D آن‌ها، خیلی جالب بود، سطح بسیار بسیار بالا بود. درس‌هایی که می‌دادیم، بچه‌ها نه تنها آن‌ها را می‌گرفتند بلکه در موردشان اظهارنظر هم می‌کردند، اظهارنظر



در سطح بالا. یک سال پیش بود که بچه‌های فارغ‌التحصیل دوره‌ی اول دانشگاه رشته‌ی مکانیک ما را دعوت کردند یک جایی. ردیف به ردیف نشستیم بودیم. هر کس از کاری که می‌کرد می‌گفت؛ یکی می‌گفت: من بلبرینگ‌سازم، دیگری می‌گفت من دکل می‌سازم، یا فلان برق را درست می‌کنم و من فلان می‌کنم؛ من مانده بودم که این بابا خودش به تنهایی رفته مطالعه کرده و این کارها را کرده و خلاصه در این شرایط مشکل، یک جایی را گرفته و ساخته، حالا جاده‌ی کرج یا هر جایی آن واحد را ساخته که ساختن آن واحد بی‌نهایت مشکل است. این واحدها با هم جمع می‌شوند، قطره قطره جمع شود وانگهی دریا شود تا بشود ایران قوی. من این را می‌سازم، تو این را بساز. من موقعی که از دفتر تجارتي همکاری‌های ایران و ارمنستان سؤال می‌کردم که مثلاً فلان کاشی را از کجا بخرم، گفت: آقا جان این دفترچه را بردار و انتخاب کن، من نمی‌توانم به تو بگویم، آن قدر زیاد است که من نمی‌توانم بگویم!! دفترچه را باز کردم، قسمت اول نوشته بود آیت‌های ممنوع‌الورود، ۳۰۰۰ آیت ممنوع‌الورود بود؛ از این قلم گرفته تا جوراب مردانه، یعنی از این‌ها حمایت می‌شد از این صنایع، مگر کم است؟ اگر تو سه هزار قلم داری لااقل سه هزار کارخانه داری، سه هزار کارخانه داری یعنی سه میلیون کارگر داری. گفتم که خیلی مشکل است تا آدم پیشرفت یک مملکت را با یک چیز در نظر بگیرد خیلی، خیلی زیاد.

● آقای دکتر اگر مایل هستید یک سابقه‌ای از فعالیت‌های غیر آکادمیک و غیر علمیتان بگویید، به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در دوران دانشگاه اشاره‌ای بفرمایید.

من به سیاست علاقه دارم نه به عنوان یک علم بلکه تاریخ جاری چیزهایی که در دنیا اتفاق می‌افتد و سعی می‌کنم این‌ها را از نقطه نظر مهندسی خودم تجزیه و تحلیل بکنم و با اتکاء به تاریخ ببینم پشت‌بندش چه خواهد آمد و اغلب تماً نزدیک به این قضایاست، با منطق نمی‌شود در افتاد، با عدد نمی‌شود در افتاد، با حقایق نمی‌شود در افتاد. چیزی که مهندسین با آن سر و کار دارند، کاربرد علمی حقایق است و اگر آدم با این دلیل و منطق به دنیا نگاه کند احتمال خطایش خیلی کم‌تر است. یکی از مسائلی که به آدم کمک می‌کند تا به سلامت فکر برسد ورزش است. سلامت بدنش، سلامت فکری است و من راه ورزش را انتخاب کردم، راه کاراته را انتخاب کردم نه به عنوان ورزش بلکه راه زندگی و از آن موقع به خیلی چیزها پی بردم. در تمام دنیا، صحبت از سلامت روان، جسم و فکر می‌شود و خیلی کم تعریف می‌کنند که روان یعنی چه؟ خیلی کم تعریف می‌کنند که فکر یعنی چه؟ اساتید کاراته این را دو سه بار تکرار می‌کنند، خب من دوست دارم عمیق‌تر وارد این قضایا بشوم چون در خودم کمی این تجربه را می‌بینم که چه شکلی ممکن است یک چنین فعالیتی به همچنان نتیجه‌ای برسد، من به ورزش خیلی علاقه دارم. برایم سؤال پیش آمد که ورزش اصولاً یعنی چه؟ معنی‌اش چیست؟ آیا چیز سودمندی است؟ آیا چیز بیخود و عبثی است؟ اصلاً تعریفش چیست؟ بنا به تعریف من ورزش چیز ابلهانه‌ای است یعنی آن فرم که ما



به آن نگاه می‌کنیم خیلی ابلهانه می‌شود!! چرا؟ چون اگر ما خودمان را مصرف‌کننده انرژی بینداریم، ما غذا می‌خوریم که یک زندگی نرمال داشته باشیم یعنی خلاق باشیم و یک سری کار را انجام بدهیم ولی بیش از حد انرژی جذب می‌کنیم و بعد می‌رویم تا آن انرژی را بسوزانیم پس کار ابلهانه‌ای است!! چیزی نیست که خداوند آن را در ما design کرده باشد. در طبیعت سوخت و سوز بیخودی وجود ندارد. یک شیر یا پلنگ همان قدر شکار می‌کند که می‌خورد، اگر نیاز نداشته باشد هیچ وقت نمی‌رود تمرین دو میدانی یا کاراته بکند! ولی ما انسان‌ها تنها موجوداتی هستیم که برای بقاء به ورزشگاه می‌رویم، بقیه از میکروب گرفته تا مگس برای ادامه بقاء می‌روند شکار، ما نمی‌رویم شکار و شکار نکردن یک مقدار مسائل برای ما تولید می‌کند مثل فشارخون، عینک‌زدن و بقیه این‌ها که منشاء همه‌ی این‌ها حرکت نکردن و کار نکردن است. فیل سوار اتومبیل نمی‌شود برود سر کارش، من سوار اتومبیل می‌شوم یعنی انرژی را گرفتم، کیف هم بردم ولی به جای این که انرژی‌ام را از A به B برسانم و کالری بسوزانم، بنزین سوزاندم، دودش هم رفته دماغم؛ بعد هم که وجدانم ناراحت است می‌روم می‌دوم که اگر این کار را بکنم کار عبثی است، کار ابلهانه‌ای است. بعد می‌آییم یک سری کارهای دیگر می‌کنیم و اسم آن را می‌گذاریم بازی فوتبال، که سؤال پیش می‌آید، بازی فوتبال چه منفعتی برای من دارد؟ چه نفعی برای انسانیت دارد؟ من می‌توانم ثابت کنم که خیلی از بازی‌ها ورزش نیست. یک ورزش است مثل هاکی روی یخ که انسان‌ها یک چوب‌دستی خیلی عجیب و غریب دستشان می‌گیرند، دو تا تیغه را می‌کنند زیر پایشان و روی یخ سر می‌خورند، یک تکه چوبی هست به او می‌گویند سعی کن این را وارد دروازه‌ی حریف نمایی! آن وقت این کار آن قدر غیرانسانی نیست، هر ۳۰، ۴۰ ثانیه‌ای در این آدم‌ها آن قدر استرس، تپش و فشار به وجود می‌آورد که منطقتش را از دست می‌دهد و نمی‌تواند با بازیکن حریف یک برخورد عقلانی و منطقی داشته باشد؛ با چوبش آن یکی را می‌زند و همه کس هم می‌دانند آن موقعی که همدیگر را می‌زنند یعنی منطق تمام شد و توحش جایش را گرفت و اجازه می‌دهند که ۳۰ ثانیه همدیگر را بزنند، پس یک فعالیت زاید است؛ ممکن است عضلات هم خیلی قوی شده باشد ولی عبث است، زاید است و به درد نمی‌خورد. حالا اگر شما تمام ورزش‌ها از آن بالا تا این پایین را رده‌بندی کنید می‌بینید که یک مقدار از این‌ها اصولاً نافع نیستند. با انجام تمام فعالیت‌هایی که به آن‌ها بگوییم ورزش چندین مقصود داریم یکی توانایی عضلانی که عضلاتمان قوی باشد، دوم این که سیستم تنفسی‌ات آن قدر سالم باشد که بتوانی کارهای معمولت را انجام بدهی، سوم اتصالات بالای بدنت باید آن قدر چرخش و دوران داشته باشند که کارهایت را بتوانی بدون تنش اضافی انجام بدهی؛ مثلاً می‌گوییم تو آرتروز گرفته‌ای، از همه مهم‌تر آن که فعالیت‌های شما باید آن قدر تنش شما را تخلیه بکند که بتوانی به کارهای روزانه‌ات برسی. برای من همیشه سؤال پیش می‌آید که پس از مسابقه‌ی فوتبال، فوتبالیست‌ها به بکس می‌پردازند، ولی بکسرها بعد از بازی بکس فوتبال بازی نمی‌کنند و این یکی دیگر از مسائل مورد علاقه زندگی من است که این فعالیت‌ها را رده‌بندی می‌کنم و منافعشان را می‌نویسم این که کدامشان به چه دردی می‌خورد.

دکتر مهدی گلشنی

دانشکده فیزیک

بنده قبل از ورود به دانشگاه سوابق اجرایی خاصی نداشتیم. بعد از پایان دوره لیسانس فیزیک در دانشگاه تهران، به آمریکا رفتم و در آنجا دکتری را اخذ و به ایران بازگشتم و در اوایل اردیبهشت سال ۴۹، زمانی که مرحوم دکتر محمدرضا امین رئیس دانشگاه بودند، با عنوان استادیار دانشکده‌ی فیزیک در دانشگاه صنعتی شریف استخدام شدم.

● لطفاً مختصری از بیوگرافی خود بفرمایید.

بنده در اوایل اردیبهشت سال ۴۹، زمانی که مرحوم دکتر محمدرضا امین رئیس دانشگاه بودند، وارد دانشگاه صنعتی شریف شدم. انصافاً دانشگاه در آن زمان بسیار منظم بود. یکی از دوستان من که در زمان تحصیل با هم در آمریکا بودیم، آقای محمدصادق وکیل، زمانی که به ایران آمده بودند و به دانشکده برق ملحق شده بودند، از اوضاع دانشگاه برایم نوشتند و به همین دلیل من نیز به دانشگاه صنعتی شریف ملحق شدم و زمانی که آمدم انصافاً دانشگاه را بسیار مناسب یافتم. قبل از انقلاب دانشگاه بسیار مرتب بود و هیأت علمی همیشه در دانشکده‌ها حضور داشتند و به جز ابعاد سیاسی که کلاً بر دانشگاه‌های ایران حاکم بود، من نقضی برای آن زمان دانشگاه شریف نمی‌بینم و تصور می‌کنم در آن زمان مدیریت و اعضای هیأت علمی دانشگاه، هر دو روی حفظ کیفیت دانشگاه، خیلی تأکید داشتند.

مصاحبه کننده:

مهندس محمد میرزایی،
مهندس اکبر سیه‌بازی

تاریخ مصاحبه:

۸۴/۴/۲۳



● مختصری از سوابق علمی و اجرایی خود بفرمایید.

من قبل از ورود به دانشگاه سوابق اجرایی خاصی نداشتم. بعد از پایان دورهٔ لیسانس فیزیک در دانشگاه تهران، به آمریکا رفتم و در آن‌جا دکتری را اخذ و به ایران بازگشتم و با عنوان استادیار دانشکدهٔ فیزیک در دانشگاه صنعتی شریف استخدام شدم. حدود یک سال بعد، در تابستان، زمانی که ریاست دانشکده خدمت سربازی خود را سپری می‌کرد، سه ماه به عنوان کفیل دانشکده خدمت کردم. از سال ۵۲ تا ۵۴ رئیس انتخابی دانشکده بودم. در آن زمان از طرف شورای دانشکده، رئیس دانشکده به ریاست دانشگاه پیشنهاد می‌شد و ایشان حکم صادر می‌کردند. در واقع از زمان ریاست مرحوم دکتر امین این رویه برقرار بود. از سال ۵۲ تا ۵۴ رئیس دانشکده بودم، و در سال ۵۵ جهت فرصت مطالعاتی به دانشگاه پنسیلوانیا رفتم و زمانی که بازگشتم (اوایل تابستان ۵۶)، بعد از چند ماه، تظاهرات پیش‌درآمد انقلاب شروع شد. زمستان ۵۶ دانشگاه روزهای پرتلاطمی را سپری کرد و انعکاس تظاهراتی را که در دانشگاه برپا بود در شورای دانشگاه و بحث‌ها و گفتگوها با رئیس دانشگاه به خوبی می‌توانستیم ببینیم. نیمه اول سال ۵۷ در سرتاسر ایران تظاهرات بود. در شهریور ۵۷ دولت تغییر کرد و از دانشگاه خواستند که کاندیدایی برای ریاست دانشگاه معرفی کند. شورای دانشگاه طی جلسه‌ای، مرحوم دکتر حسینی‌انوار را به عنوان رئیس دانشگاه به وزارت علوم معرفی کردند و ایشان نیز با مراجعه به شورای دانشگاه، چند نفر را به عنوان معاون پیشنهاد کردند که در آن زمان، من به عنوان معاون آموزشی و دانش‌جویی، اکثریت آراء را کسب کردم. بنابراین از اوایل مهر ۵۷ تا مرداد ۵۹ معاون آموزشی و دانش‌جویی دانشگاه بودم. در سال ۶۶ به عنوان رئیس دانشکده انتخاب و منصوب شدم و این تا سال ۶۸ ادامه داشت. بعد عضو فرهنگستان علوم شدم و از طرف آقای دکتر معین وزیر علوم وقت، عضو شورای عالی برنامه‌ریزی آن وزارتخانه و مسؤول گروه علوم پایه شدم. از اواسط آبان سال ۷۲ تاکنون نیز با حفظ وظایف دانشگاهی در دانشگاه صنعتی شریف، از جمله تدریس و تحقیق، مسؤولیت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی را به عهده دارم.

● برگردیم به دوره‌ای که حضرت‌عالی به دانشگاه تشریف آوردید، به موقعیت کلی دانشگاه اشاره کردید. از نظر مدیریت، مؤلفه‌هایی که در بدو تشکیل دانشگاه بود، چه در خصوص اساتید و چه در خصوص مدیریت را بفرمایید.

اولاً اساتید به صورت تمام وقت بودند که این خود نکته بسیار مهمی است. نکته دیگر این که حقوق اساتید در آن موقع، دو سه برابر دانشگاه تهران بود. در بدو ورود من به دانشگاه، حقوق یک استادیار ۵۳۰۰ تومان بود که در آن زمان حقوق بسیار خوبی بود و زندگی راحتی داشتیم. اساتید این دانشگاه از نظر مالی تأمین بودند و اصلاً دغدغه معیشتی مطرح نبود



مهدی گلشنی

و دانشگاه هم با مسائل آموزشی بسیار جدی برخورد می‌کرد و با وجود اینکه رژیم در بعضی مسائل دخالت می‌کرد ولی در مورد سایر مسائل، شورای دانشگاه تصمیم‌گیرنده بود و به نظر من مدیریت دانشگاه در خصوص حفظ کیفیت دانشگاه تلاش بسیار خوبی داشت و من به آن‌ها نمره بیشتری می‌دهم تا مدیریت بعد از انقلاب، چون هم توجه آن‌ها به اساتید بیشتر بود و هم توجه آن‌ها به خود دانشگاه، و به نظر من این دانشگاه از حیث مدیریت خیلی خوش‌اقبال بود، چرا که افراد شاخصی رئیس آن بودند؛ افرادی چون مرحوم دکتر مجتهدی، مرحوم دکتر امین و آقای دکتر نصر. کسانی هم که بعد از آن‌ها مدیریت دانشگاه را برعهده داشتند افراد خبره بودند. آن‌ها به طور منطقی با قضایا و محیط دانشگاه برخورد می‌کردند. اگر بخواهم در این خصوص وارد بحث شوم و مقایسه‌هایی بین وضعیت امروز و وضعیت آن روز انجام دهم، به وضعیت امروز بیشتر ابراز دارم، چون دانشگاه صنعتی شریف یک دانشگاه استثنایی است و بهترین دانش‌جویان را جذب

می‌کند؛ ولی متأسفانه در حال حاضر دانشگاه

بعضی کارها انجام می‌دهد که در دراز مدت به کیفیت آن لطمه خواهد زد، در این خصوص جداً انتقاد دارم. با رؤسا هم که مسائل را مطرح می‌کنیم، گاهی با شوخی برخورد می‌کنند. وقتی گفته می‌شود باید سخت‌گیری بیشتری کرد؛ دانشگاه صنعتی شریف جای دانش‌جوی

درجه دوم نیست؛ دانشگاه نیازی ندارد با



تقدیر از دکتر گلشنی در مراسم چهلمین سال تاسیس دانشگاه

دانشگاه‌های خارجی قرارداد ببندد و بخواهد از این طریق مدرک خود را معتبرتر کند؛ دانشگاه باید اعتبار خود را حفظ کند؛ دانشگاه‌های دسته دوم و سوم باید از این قبیل کارها انجام دهند، توجه لازم به این صحبت‌ها نمی‌شود. به علاوه، در گذشته مادیات آن قدر مطرح نبود که الآن هست. دانشگاه تبدیل به یک محیط مادی شده است، و توجه لازم به اساتید نمی‌شود. محیط فرهنگی ما تحت‌الشعاع مسائل مادی قرار گرفته و از معنویت اسلامی بسیار دور شده است. به نظر من، جداً حیف است که این دانشگاه تنزل پیدا کند. باید بیشتر از این سخت‌گیری شود و دولت باید بیش از این روی دانشگاه‌هایی مانند دانشگاه صنعتی شریف سرمایه‌گذاری کند. شما بهترین نیروهای ایران را می‌گیرید. من در شورای عالی انقلاب فرهنگی هم گفته‌ام؛ باید جذب دانش‌جویان اضافی و یا شبانه و یا نوبت دوم را برعهده دانشگاه‌های درجه دوم گذاشت. اگر می‌آید قطب علمی درست می‌کنید و سرمایه‌گذاری می‌کنید، به طریق دیگر آن را خنثی نکنید. همان‌طور که آمریکا هاروارد دارد و در جایی دیگر کالج‌های درجه سوم هم دارد، ما نیز حداقل به آن شکل عمل کنیم و دانشگاه‌های خیلی خوب خود را



آلوده نکنیم. من در این دانشگاه پتانسیل زیادی می‌بینم ولی فارغ‌التحصیلی که خارج می‌شود، چندان راضی نیست. در دانشگاه دانش‌جویان از مسائل فرهنگی فارغ هستند، و شما آن گونه ادب را که در دانش‌جوی قبل از انقلاب می‌دیدید، نمی‌بینید و این در حالی است که ما یک انقلاب عظیم اسلامی را پشت سر گذاشته‌ایم. زمانی که رفتار دانش‌جویان قبل از انقلاب راه، که حتی گاهی آن‌ها را نمی‌شناسم و به یاد نمی‌آورم می‌بینم، به این نتیجه می‌رسم که آن‌ها حرمت استادان را بیشتر مراعات می‌کردند. اگر محیط ما برای مسائل فرهنگی و آموزشی دانش‌جویان تلاش نکند و از این لحاظ تغییر وضعیت ندهد، مشکل خواهیم داشت.

● این تغییراتی را که در وضعیت رفتاری و فرهنگی دانش‌جویان فرمودید متأثر از تحولات سال‌های مختلف است و یا واقعاً این نقص‌ها به دانشگاه برمی‌گردد؟

خیر تمام آن به دانشگاه بر نمی‌گردد؛ مقداری هم متأثر از محیط می‌باشد که گسترده‌تر از دانشگاه است. ولی دانشگاه ما در گذشته خصوصیتی داشت که دانشگاه‌های دیگر نداشتند؛ استاد ما تقریباً در زمینه مادی بی‌نیاز بود. زمانی که من به فرصت مطالعاتی رفتم، حقوقم را که تبدیل به دلار می‌کردم، به راحتی می‌توانستم فرصت مطالعاتی خود را بگذرانم. الآن شما اگر تمام حق‌التدریس، حق‌الترجمه، حق رساله و... را جمع بزنید مانند آن زمان نخواهد شد و این درست نیست که آن قدر محیط مادی شود که شما جهت طرح سؤال هم پول دریافت کنید. کجای دنیا به این شکل عمل می‌شود؟ این امور بخشی از وظایف یک استاد است، و از طرف دیگر واقعاً با یک حقوق تنها نمی‌توان امرار معاش کرد. در نتیجه، این راه‌های کاذب پیدا می‌شود و فرهنگ اشخاص تغییر می‌کند. البته مسؤول همه این‌ها فقط دانشگاه نیست، اما گاهی شرایطی در محیط ما رایج شد که دانشگاه زیر بار آن نرفت و اصالت خودش را حفظ کرد، ولی در بسیاری از زمینه‌ها هم مواظب نبوده است. ببینید، در انگلستان دانشگاه‌هایی مانند کمبریج و آکسفورد دارای اوقاف زیادی هستند و به همین علت، افت و خیزهای اقتصادی انگلیس، آن قدر برای آن‌ها ایجاد اشکال نمی‌کند، چون آن دانشگاه‌ها عمدتاً توسط اوقاف اداره می‌شوند. در حالی که شرایط ما به این شکل نیست. بنابراین مقصر همه‌ی نارسایی‌ها دانشگاه نیست، ولی در داخل خود دانشگاه هم هیأت علمی مقدار زیادی حالت انفعال به خود گرفته‌اند و آن دغدغه‌هایی که باید وجود داشته باشد، وجود ندارد. دانشگاه ما در گذشته یک دانشگاه تمام وقت بود؛ به یاد دارم زمانی یکی از اساتید دانشکده‌ی سازه (عمران فعلی) در بیرون دانشگاه، در شرکتی کار می‌کرد؛ سر و صدای زیادی بلند شد که چرا ایشان کار دیگری جز کار دانشگاهی انجام می‌دهد؟ یک‌بار خدمت یکی از وزرای علوم عرض کردم که شما در حال حاضر مسأله حضور و غیاب را گذاشته‌اید، طرح تمام وقت را ایجاد کرده‌اید، ولی در عمل استاد در دانشگاه حضور ندارد، در حالی که قبل از انقلاب حضور و غیاب انجام



نمی‌شد، ولی استاد به صورت تمام وقت در دانشگاه بود و تمام دغدغه‌اش دانشگاه بود. الان این طور نیست و البته مسؤول تمام این جریانات تنها دانشگاه نیست؛ مقداری هم دانشگاه متأثر از شرایط بیرونی می‌باشد. ولی این شرایط بیرونی دانشگاه را مجبور نمی‌کند که شعبه در فلان جا بزند و یا با یک دانشگاه خارجی قرارداد ببندد تا مدرک مشترک بدهد! این‌ها دیگر به محیط ارتباطی ندارد. متأسفانه دانشگاه ما در بعضی از این موارد غیر ضروری پیشرو هم بوده است، ولی همان‌طور که در بعضی موارد تعدادی از دانشکده‌ها مقاومت کردند، کل دانشگاه باید مقاومت می‌کرد. به همین دلیل است که من خود هیأت علمی و مدیریت دانشگاه را مسؤول می‌دانم.

● بعد از انقلاب مشکلاتی در محیط‌های آموزشی ایجاد شد، شاید بخش عمده همین مضیق‌های مالی که برای دانشگاه به وجود آمده ناشی از همین مشکلات باشد ولی با این وجود بعد از چهل سال موقعیت اجتماعی دانشگاه صنعتی شریف به گونه‌ای است که توجه جامعه به آن بیشتر شده است و در نتیجه، علاقه‌مندی و جذب نخبه‌ها به آن بیشتر می‌باشد. به نظر شما چه عاملی موجب شده که با توجه به تمام این مشکلات هنوز دانشگاه موقعیت خود را در جامعه حفظ کرده است؟

شما حتماً شنیده‌اید که می‌گویند فلانی از مایه کیسه‌اش خرج می‌کند. خیلی از عالمان هستند که استاد دانشگاه می‌باشند؛ این‌ها به دنبال مطالعات جدید نمی‌روند، هر جا هم که کار می‌کنند از مایه کیسه‌ی خود خرج می‌کنند. دانشگاه هم از شهرت اولیه خود بهره می‌برد. دانشگاه صنعتی شریف آن زمان، دست کمی از دانشگاه‌های خارج نداشت. هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم که ما دانش‌جویی داشتیم که با معدل ۱۲/۵ فارغ‌التحصیل شده بود و به دانشگاه مرلیند رفته بود؛ آن دانشگاه طی مکاتباتی از دانشکده‌ی فیزیک خواست که دانش‌جویانی مانند او را به آن‌ها معرفی کنیم. در حال حاضر ما داریم نان شهرت آن زمان را می‌خوریم. البته دانشگاه شریف در حال حاضر هم نسبت به بسیاری از دانشگاه‌ها امتیازات فراوانی دارد؛ ما هنوز هم در بعضی از رشته‌ها بهترین‌ها را در دانشگاه داریم. منتهی به نظر من با بعضی از این بی‌احتیاطی‌ها که انجام می‌شود، همواره به این شکل نخواهد ماند، مگر یک تجدیدنظر نسبت به این قضایا بشود. ببینید محیط ما بسیار مُدِپسند است و این مُد هم بر طبق منطق نیست. مثلاً شما می‌بینید بهترین دانش‌جویانی که از طریق کنکور وارد دانشگاه می‌شوند، رشته‌ی الکترونیک را انتخاب می‌کنند، چرا که یک رشته مهم و سرنوشت‌ساز است. ولی آیا دانش‌آموز دبیرستانی این رشته را به این علت انتخاب می‌کند که مهمترین رشته در کشور است و یا پرنیازترین رشته است و یا بخاطر شهرت کاذب آن است؟ بعد می‌بینید دانش‌جویی که در بعضی از این رشته‌ها فارغ‌التحصیل می‌شود بر خلاف انتظار، آثار علمی‌اش در محیط در حدی که از یک نیروی خوب توقع داریم نمی‌باشد. در حالی که برخی از رشته‌ها با وجود این که نیروهای بسیار خوب را

جذب نکرده‌اند، آثار بیشتری از خودشان نشان می‌دهند. این حاکی از آن است که یک جای کار لنگ است و ما در برخی از رشته‌ها نیرو از دست می‌دهیم. گرفتن دانش‌جویان درجه دو و یا قرارداد بستن با این‌جا و آن‌جا و امثال این کارها در درازمدت آثار سوء خودش را نشان خواهد داد. شما می‌آیید یک دانش‌جوی درجه دو و سه را با اخذ پول، در همان محیطی می‌نشانید که دانش‌جوی درجه یک را می‌نشانید. معلوم نیست که این کارها عاقبت خوبی داشته باشد. من احساس می‌کنم برای این که دانشگاه حداقل شهرت گذشته‌ی خود را حفظ کند، باید هم دولت سرمایه‌گذاری بیشتری روی آن بکند و هم متولیان امور دانشگاه با سخت‌گیری بیشتری دانشگاه را اداره کنند.

● یک دوره از فعالیت اجرایی حضرت‌عالی در دوران انقلاب بوده است. لطفاً در خصوص فعالیت‌های اساتید قبل از انقلاب که منجر به انقلاب شد توضیح بفرمایید.



● سخنرانی دکتر گلشنی در مراسم چهلمین سال تأسیس دانشگاه

در دوران قبل از انقلاب فعالیت متمرکزی در بین اساتید، که اثرات بالایی داشته باشد، وجود نداشت و یا لاقبل بنده خبر ندارم (چون عمده‌ی دهه‌ی ۱۳۴۰ را در خارج از کشور بودم). در نزدیکی انقلاب و در سال‌های اولیه‌ی پرتلاطم بعد از انقلاب، اساتید مسلمان دانشگاه با هم ارتباط نزدیک‌تری داشتند. مخصوصاً در

سال‌های اول انقلاب که شورای هماهنگی متشکل از دانش‌جویان، اساتید و کارکنان به وجود آمد، همکاری نزدیک‌تری بین اساتید برقرار شد. از سال‌های قبل از انقلاب تنها چند مورد من به یاد دارم که مهم بود. یکی مسأله برگزاری کنکور در سال ۵۷ بود که بر خلاف نظر دولت که آن را منع کرده بود، شورای دانشگاه آن را تصویب نمود و در کنکور آن سال بر خلاف سال‌های قبل، که از طریق وزارت علوم انجام می‌شد، دانشگاه خود مستقیماً اقدام به ثبت‌نام در پشت نرده‌های دانشگاه و برگزاری کنکور نمود. بنده نیز جزو چند نفری بودم که جهت ثبت‌نام انتخاب شده بودم و عکس‌هایی از آن زمان دارم. بعد مسأله انتقال دانشگاه به اصفهان مطرح شد که هیأت علمی مخالف بود، مخصوصاً به این دلیل که دولت قصد داشت به صورت اجباری این کار را انجام دهد. یکی از معاونان دانشگاه به خود من گفت که باید به اصفهان بروم. گفتم با وجود این که اصفهان سرزمین اجدادی من است، چون مسأله به صورت "باید" مطرح می‌شود و اجباری است،



نخواهم رفت. بعداً که دولت حقوق اساتید را قطع کرد، برخی از اساتید از مرحوم مهندس بازرگان استمداد کردند و قرار شد به نحوی پرداخت حقوق اساتید و کارمندان از طریق بازار تأمین گردد. یک رشته از این فعالیت‌ها هم مربوط به سال‌های اول و دوم انقلاب می‌شود که محیط دانشگاه بسیار متشنج بود. اختلافات زیاد بود و گروه‌های چپ بسیار اشکال‌تراشی می‌کردند. در آن زمان نزدیکی خوبی بین اساتید مسلمان ایجاد شده بود؛ جلسات در منازل برگزار می‌شد و هم‌چنین در شورای هماهنگی، که نقش شورای دانشگاه را داشت؛ هماهنگی قبلی در بین اساتید مسلمان، نقش اساسی را ایفا می‌کرد. من در آن زمان معاون آموزشی و دانش‌جویی دانشگاه بودم. این جلسات همکاری، بسیار مؤثر بود.

● آیا از فعالیت‌های آن دوره، چیزهایی که در دانشگاه نمود داشته باشد، مانند سخنرانی شخصیت‌های فرهنگی چیزی بخاطر دارید؟

یکی دو بار در زمستان ۵۶ بعضی چپی‌ها آمدند و سخنرانی کردند که بسیار هم سروصدا ایجاد شد ولی عمده‌ی سخنرانی‌های مهمی که در دانشگاه برگزار شد، از آبان ۵۷ به بعد بود که مرحوم آیت‌الله مطهری، دکتر پیمان و چند نفر دیگر جلساتی برقرار و سخنرانی کردند، که آن ایام را ایام همبستگی نامیدند و برگزارکنندگان آن، دانش‌جویان فعال مسلمان بودند. از اساتید هم عده‌ای واسطه شدند تا آیت‌الله مطهری جهت سخنرانی آمدند و یا آقای طاهر احمدزاده از خراسان برای سخنرانی آمدند، ولی عمدتاً دانش‌جویان قضایا را پیگیری می‌کردند.

● از دانش‌جویانی که در مقطع انقلاب بارز بودند آیا خاطره‌ای دارید؟

من چند نفر از دانش‌جویانی را که شهید شده‌اند به خوبی به یاد دارم. مرحوم صمدیه لباف، یکی از دانش‌جویان مسلمان در رشته‌ی فیزیک بود که به علت اختلاف با مجاهدین، او را از بین بردند. ایشان در آخرین جلسه‌ای که او را دیدم، از من مرجعی برای موضوعی می‌خواست که به اتفاق هم به کتابخانه مرکزی رفتیم و آن کتاب را پیدا کردیم، یا آقای مهدی کرمی که او نیز از دانش‌جویان مسلمان بود و از جمله کارهایش جمع‌آوری پول تحت عنوان کمک به مستمندان بود. دانش‌جوی فاضلی داشنیم به نام آقای کامیابی که از رشته برق به فیزیک منتقل شده بود؛ او دانش‌جویی بسیار فاضل و مستعد بود و بعد از آن که کشته شد، متوجه شدم که جزء گروه فدایی خلق بوده است.

● از نقش دانشگاه در جریان انقلاب بفرمایید.

بعضی از عناصر فعال در جریان انقلاب و اشغال سفارتخانه‌ی آمریکا از دانشگاه ما بودند. بعضی از عناصر فعال هم شهید شدند.



● دوره‌ی قبل از انقلاب فرهنگی، همه گروه‌ها در دانشگاه فعالیت می‌کردند. به نظر شما مدیریت دانشگاه در اداره آن موفق بود یا خیر؟

روی هم رفته بد نبود؛ بهتر از جاهای دیگر عمل می‌شد. بعد از پیروزی انقلاب، تعدادی از مجاهدین خلق در دانشگاه شدیداً فعالیت می‌کردند و بخشی از مدیریت دانشگاه هم در برخی موارد با آن‌ها همکاری داشت که مورد اعتراض ما بود. در سال ۵۸ که سال پرتلاطمی بود و دانش‌جویان گروه‌های چپ و چریک‌های فدایی مدیریت دانشگاه را تحت فشار می‌گذاشتند، مجاهدین در طبقات بالای ساختمان مجتهدی که در حال حاضر ابن‌سینا نام دارد، حضور داشتند و در تمام دانشگاه نفوذ داشتند و فعالیت‌های زیادی انجام می‌دادند. حتی در شورای هماهنگی هم گروه‌های پیش‌تاز و مجاهدین حضور داشتند؛ برخی از این افراد در سال ۵۷ زمانی که من معاون آموزشی بودم، اظهار نگرانی می‌کردند که گروه‌های چپ قصد دارند در خوابگاه کتابخانه دایر کنند و از این جهت بسیار ناراحت بودند. ما هم اجازه انجام آن را ندادیم و انجام آن را مشروط به ایجاد یک کتاب‌فروشی مشترک با بچه‌های مسلمان کردیم و آن‌ها منصرف شدند. آقای دکتر بیگلری که بعدها اعدام شد، جزو گروه‌های چپ‌نمای انگلیسی بود که قبلاً در رادیو BBC برنامه اجرا کرده بود و در بسیاری از موارد هم اظهار نظر می‌نمود. فراموش نمی‌کنم که در جلسه‌ای که در دوران ازهاری برگزار شد، ایشان اصرار داشت که در بالای اعلامیه دانشگاهیان، بسم الله الرحمن الرحیم ذکر نگردد. چپی‌ها بسیار در این جریان‌ها فشار وارد می‌کردند و جالب بود که بسیاری از این چپی‌ها، انگلیسی و آمریکایی بودند. ولی خوب دانش‌جو در آن زمان به صورت خالصانه برخورد می‌کرد و متوجه سیاست‌بازی‌های این‌گونه افراد نبود. بسیاری از آن‌ها که در سال ۵۸ خیلی اذیت می‌کردند، الآن در آمریکا و اروپا هستند. بعد از انقلاب فرهنگی که دانشگاه‌ها تعطیل شد، جریان‌ها ملایم‌تر شد و من تصور می‌کنم حتی اگر انقلاب فرهنگی موجب تعطیلی دانشگاه‌ها نمی‌شد، این افراد دانشگاه‌ها را به تعطیلی و فلج می‌کشاندند؛ چون واقعاً ارث خود را می‌خواستند؛ هر اتفاقی که به یک گروه داده می‌شد به گروه دیگر هم باید داده می‌شد و فعالیت‌هایشان هم خارج از قاعده بود و اصلاً اداره‌ی دانشگاه امکان‌پذیر نبود.

● چه گروه‌هایی اتاق داشتند؟

پیشگام، چریک‌های فدایی، مجاهدین خلق و...

● گروه‌های مذهبی به اسم انجمن وجود نداشت؟

بود، بعضی از این افراد که الآن جزء حزب مشارکت هستند، در آن زمان جزء بچه‌های مذهبی دانشگاه بودند، ولی سایر



گروه‌ها مانند پیشگام، چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق به صورت متفق عمل می‌کردند. ما با اساتید مسلمان به صورت مرتب جلسه داشتیم و بعضی از اعلامیه‌ها را به صورت دسته‌جمعی به امضا می‌رساندیم و برای روزنامه جمهوری اسلامی و ... می‌فرستادیم. همکاری اساتید مسلمان در آن زمان نسبتاً خوب بود.

● جامعه اسلامی اساتید در همان دوره شکل گرفت؟

خیر، گر چه به نظر من آن دوره فعال‌ترین و مؤثرترین دوره‌ها بود. زمانی مرحوم دکتر سهلانی، مجموعه آن اعلامیه‌ها را جمع‌آوری کردند. بسیاری از این اعلامیه‌ها با دست خط بنده است و برخی هم تایپ شده بود. اما جامعه اسلامی اساتید نقش خیلی مؤثری در دانشگاه نداشت؛ اگر داشت، می‌توانست جلوی خیلی از انحرافات را بگیرد. من خط‌بازی‌هایی را که بعد از انقلاب در مدیریت دانشگاه دیده‌ام، قبل از انقلاب ندیده بودم. حتی زمانی که در سال ۵۶ با دکتر مهران اختلاف داشتیم - سالی که در آن تظاهرات انقلاب تازه شروع شده بود و مقاله‌ی ۱۹ دی اطلاعات در همان سال نوشته شده بود - آقای دکتر مهران رئیس دانشگاه، حرمت ما را کاملاً حفظ می‌کرد و با وجود این که افرادی در شورای دانشگاه با او مخالفت می‌کردند، ایشان خیلی دوستانه و محترمانه با آن‌ها برخورد می‌کرد.

● آقای دکتر دانشکده‌ی فیزیک که بعدها مسؤولیت آن را به عهده گرفتید، در این دوره تصمیم به تشکیل گروهی گرفت، لطفاً توضیح دهید.

در خصوص دانشکده‌ی فیزیک، من مطالب زیادی برای گفتن دارم ولی ممکن است سر و صدای زیادی ایجاد کند، به همین علت از بیان آن معذورم. فقط به طور اجمال عرض می‌کنم، چیزهای خارج از عرف در آن بسیار اتفاق افتاده است و مدیران دانشگاه هیچ وقت نخواستند دخالتی بکنند تا جلوی امور ناحق گرفته شود. از این که افراد به طور ناحق کنار گذاشته شدند، دل بسیار پری دارم که نمی‌خواهم در این خاطرات بازگو شود. اما در خصوص دکترای فیزیک، ما در سال ۱۳۶۴ تصمیم به برقراری دکترای فیزیک گرفتیم و من که برای معالجه و عمل جراحی به خارج از کشور رفته بودم، در آن‌جا از ۱۲ دانشگاه آمریکایی و تعدادی دانشگاه انگلیسی و سوئدی بازدید داشتم تا برنامه‌ی دکترای فیزیک را تنظیم کنیم. این برنامه را در سال ۶۵ تدوین و در نیمه‌ی دوم سال ۶۶ اجرا کردیم. در سال ۶۷ مرحوم پروفسور عبدالسلام را جهت افتتاح دوره‌های دکترای فیزیک و دکترای ریاضی دانشگاه رسماً دعوت کردیم. زمانی که ایشان آمدند، هم دکترای فیزیک و هم دکترای ریاضی را افتتاح کردند. همان زمان صحبت شد که یک مؤسسه مطالعات فیزیک نظری تأسیس شود و بنده و چند نفر از دوستان دانشکده‌ی فیزیک، برنامه‌ی آن مرکز را نوشتیم که همین مرکزی است که الآن آقای دکتر



محمدجواد لاریجانی رئیس آن هستند - مرکز تحقیقات فیزیک نظری و ریاضیات - که در حال حاضر اسم آن تغییر یافته و نام پژوهشگاه دانش‌های بنیادی را به خود گرفته است. این مرکز با موافقت آقای دکتر فرهادی وزیر اسبق علوم مراحل تصویب را گذراند و راهاندازی شد و ما هم جزء شورای علمی آن بودیم. در آن زمان که مرکز فیزیک نظری راه افتاد، آمدم و سمیناری با عنوان "فلسفه و روش‌شناسی علوم تجربی" در دانشگاه شریف در سال ۶۹ برگزار کردیم. این سمینار که خیلی مورد استقبال قرار گرفت، در سالن ورزش دانشگاه برگزار شد و تعدادی هم از ایرانیانی که در این رشته تحصیل می‌کردند، از خارج از کشور (آلمان،

انگلیس و آمریکا) دعوت کردیم و تعدادی هم از حوزویان، از جمله آیت‌الله مصباح یزدی و مرحوم استاد محمدتقی جعفری در آن شرکت و سخنرانی کردند. هم‌چنین آقای دکتر معین وزیر علوم وقت، کنفرانس را افتتاح کردند. این سمینار مورد استقبال خوبی قرار گرفت، در این سمینار ۷۰۰ الی ۹۰۰ نفر شرکت می‌کردند و سالن تربیت‌بدنی دانشگاه پر بود و نسبت به کنفرانسی که در سال ۸۳ با عنوان "توسعه دانش و فناوری" در همان محل برگزار شد، بسیار با شکوهرت بود. در آن زمان از اساتید دانشگاه‌های دیگر مانند مشهد، کرمان و ... هم آمدند. پس فکر کردیم که برنامه‌ریزی ایجاد گروه فلسفه‌ی علم را انجام دهیم و آقای دکتر صالحی رئیس وقت دانشگاه هم انصافاً کمک کردند تا مراحل قانونی آن بگذرد و به شورای عالی برنامه‌ریزی برود. این برنامه زود از تصویب گذشت و گروه فلسفه‌ی علم از سال ۷۴ راه افتاد. اگر چه این گروه گاهی مورد بی‌مهری دانشگاه بوده است، ولی از وضعیت آن کمابیش راضی هستیم. دانش‌جویانی که به این رشته می‌آیند، اغلب مهندس بوده‌اند ولی البته از علوم پایه و علوم انسانی نیز دانش‌جو داشته‌ایم. ما طوری این رشته را برنامه‌ریزی کرده‌ایم که هر کس در هر رشته‌ای که باشد، مشروط به آن که در امتحانات ورودی ما قبول شود، می‌تواند به این رشته راه یابد. افرادی که از علوم محض آمده‌اند (مثل فیزیک) و یا از مهندسی و یا حتی از کشاورزی، افرادی بوده‌اند که دغدغه مسائل فرهنگی داشته‌اند، یعنی مثلاً فردی بوده که در رشته الکترونیک در دانشگاه صنعتی اصفهان درس خوانده و بعداً خواسته فلسفه‌ی علم بخواند. ما هم سعی کرده‌ایم تا از اساتید خوب موجود در محیط استفاده کنیم؛ از اساتید شایسته در فلسفه یا منطق و غیره. البته دانشگاه دیگر بعد از تأسیس این رشته، آن توجهی را که لازم است به آن نداشته است و امکاناتی را که باید بدهد، در حد ضرورت نداده و یا نداشته است که بدهد. حتی زمانی به ما چند اتاق دادند و بعد از مدتی بخش ترافیک آمد و مدعی آن شد و به راحتی چند تا از اتاق‌های ما را گرفتند و به آن‌ها دادند. به نظر من دانشگاه، آن شأنی را که باید



برای فرهنگ قائل باشد، قائل نیست؛ در حرف می‌گویند ولی در مقام عمل انجام نمی‌دهند. در حال حاضر اگر بخواهیم این حوزه را بسط دهیم و یا بخش‌های دیگری مانند دکتری و غیره به آن بیافزاییم، مشکل فضای فیزیکی خواهیم داشت. البته آقای دکتر سهراب‌پور می‌گفتند اگر گروه فلسفه‌ی علم جا می‌خواهد باید به خارج از دانشگاه برود، در حالی که من فکر می‌کنم رشته‌ی فلسفه‌ی علم، باید در داخل دانشگاه باشد تا تأثیر خودش را بگذارد. در سال‌های اخیر این تأثیر بسیار ملموس بوده است و دانش‌جویان از رشته‌های مختلف مانند مهندسی و یا فیزیک می‌آیند و درس‌های گروه را می‌گیرند؛ در برخی از این دروس انصافاً استقبال خیلی خوب بوده، مانند فلسفه غرب. لازم است دانشگاه توجه بیشتری نسبت به این رشته داشته باشد و بداند که در این رشته، شرایط ویژه‌ای وجود دارد و دانش‌جویی که این رشته را انتخاب می‌کند از حوزه‌های کاملاً متفاوت و نامربوط می‌آید و در امتحان ورودی خاصی شرکت می‌کند؛ او باید آزمون منطق و فلسفه را بگذراند، باید فیزیک و ریاضی را در سطح سال اول دانشکده‌های علوم و مهندسی بداند. کسانی که از حوزه‌های علوم می‌آیند، از حیث منطق و فلسفه نسبت به کسانی که از رشته علوم انسانی می‌آیند، ضعیف‌تر هستند و یا افراد رشته علوم انسانی در فیزیک و ریاضی، ضعیف‌تر هستند. ولی با این وجود، ما با مشکل عمده‌ای برخورد نکرده‌ایم. تا به حال، وضع خوب بوده است و راضی هستیم؛ تنها مشکلی که داشته‌ایم، این بوده که برای فارغ‌التحصیلان ما، باید شرایط یا در داخل دانشگاه فراهم شود و یا دانشگاه بورس بدهد تا بعضی از دانش‌جویان ممتاز بروند، در خارج ادامه تحصیل بدهند، ولی آن همتی که باید در زمینه بورس و غیره بشود، تا به حال نشده است. مثلاً دو سال پیش که بورس می‌دادند، دانشگاه یک نفر را بورسیه کرد، در حالی که حداقل ۳ نفر را می‌توانست اعزام کند. شرایط امتحانی وزارت علوم که سؤالاتش را خود ما طرح می‌کردیم و همه حوزه‌ها را در برداشت، آن شرایط را حتماً دانش‌جویان خوبمان تأمین می‌کردند ولی دانشگاه تا آمد اقدام کند، از جاهای دیگر آمدند و دانش‌جویان خوب ما را بورسیه کردند. باید توجه بیشتری بشود، به نظر من این رشته می‌تواند در فرهنگ دانشگاه تأثیر زیادی بگذارد، نباید در زمینه تحصیلی خیلی خشک برخورد کرد. دانش‌جو یا فقط رشته برق را فرا می‌گیرد و یا مکانیک را و یا رشته‌ی دیگری را، ولی زندگی انسان فقط برق و مکانیک نیست؛ شما می‌خواهید این برق و مکانیک در محیط انسانی به کار گرفته شود، و این مستلزم آن است که دانش‌جویان اطلاعات وسیع‌تری داشته باشند. اگر در دانشگاه MIT استاید احساس کردند که مهندس فارغ‌التحصیل‌شان با بینش محدود تربیت می‌شود و بلافاصله تعدادی دروس علوم انسانی به برنامه‌ی تعلیمی خود اضافه نمودند، یک چنین وضعیتی باید در دانشگاه‌های ایران هم حاکم باشد. مخصوصاً بعد از انقلاب، بسیار مهم است که معنویات و تفکر اسلامی در فارغ‌التحصیلان حاکم باشد. شما نباید دانش‌جویی تربیت کنید که بخشی از ذهن او علم باشد و بخش دیگر فلان چیز. یک شخص باید به یک دیدگاه وحدانی برسد و این مستلزم آن است که اطلاعات وسیع‌تری از جهان داشته باشد؛ دغدغه محیط داشته باشد؛ صرفاً نخواهد یک



شغل داشته باشد و یا فارغ‌التحصیل شود؛ شغلی را انتخاب کند و معاش خود را بگذراند؛ باید به این بیندیشد که مسأله‌ای از مسائل کشور خود را حل کند. در حال حاضر دانش‌جو زمانی که به حد لیسانس و یا فوق لیسانس می‌رسد، دغدغه‌ی اولش این است که به آمریکا و یا اروپا برود. اما نباید وضعیت چنین باشد؛ ما این قدر زحمت می‌کشیم و سرمایه‌گذاری می‌کنیم؛ بهترین نیروها را در دانشگاه شریف جمع می‌کنیم و این همه از جیب ملت خرج می‌کنیم تا دانش‌جویان لیسانس و یا فوق لیسانس خود را بگیرند و بعد آن‌ها را تحویل آمریکا و یا کانادا و یا اروپا می‌دهیم. خوب این دانش‌جوی نابغه را به راحتی نمی‌گذارند برگردد. خودش هم زمانی که جاذبه‌هایی را در آن‌جا ببیند و در محیط ما هم بی‌اعتنایی‌هایی ببیند، معلوم است انتخابش چگونه خواهد بود. ما نباید به راحتی این سرمایه‌ها را از دست بدهیم.

● به نظر شما چه کارهایی می‌شود انجام داد؟

خود دانشگاه در ابتدا باید ببیند چرا فارغ‌التحصیلانش می‌روند. من خبر موثق دارم که بعضی از اساتید، در دانشکده‌های علوم و مهندسی، خودشان دانش‌جویان را به رفتن تشویق می‌کنند. موردی سراغ دارم که استاد به دانش‌جو گفته بود، چرا خارج نمی‌روی؟ می‌خواهی برایت پذیرش بگیرم؟ این‌گونه موارد را به طور ملموس و با اسم شخص می‌دانم. دانشگاه باید روی فرهنگ دانش‌جو کار کند؛ مقداری احساس هویت را در او تقویت کند؛ تعلق به میهن را تقویت کند. همه چیز را که نباید از بیرون به ما بدهند. ما باید مهندس مکانیک درجه یک تولید کنیم و این مهندسين مکانیک و یا برق و ... باید یکی از دغدغه‌هایشان، حل مشکلات کشور باشد. تا کی می‌خواهیم با واردات و یا تکنولوژی وارداتی کشور را اداره کنیم؟ دغدغه‌ی فارغ‌التحصیلان ما بیشتر معاش است و رفتن به خارج؛ دانشگاه در این بین می‌تواند نقش بسیار مؤثری داشته باشد. در سال ۵۲، همان زمان که من رئیس دانشکده‌ی فیزیک بودم، آقای دکتر نصر آمدند و بخش علوم انسانی را در دانشگاه افتتاح کردند و جزوه مرحوم استاد مطهری تدریس می‌شد. این خود مقدار زیادی جنب و جوش در دانشگاه ایجاد کرد، بچه‌ها نسبت به مسائل فرهنگی علاقه‌مند شدند. حالا آن دغدغه‌های فرهنگی که رنگ‌تر شده (صرف‌نظر از استثناها که هنوز هم وجود دارد) و بعضی وقت‌ها افرادی را در فیزیک دیده‌ام که دنبال تکمیل معلومات بیرونی خود رفته‌اند، ولی این‌ها جزو استثناها هستند؛ قاعده نیست. دانشگاه باید به این تحصیلات مکمل در داخل خود، توجه بیشتری بکند، تا دانش‌جویی ما به کلی فارغ از قیود فرهنگی‌مان و میراث فرهنگی‌مان نباشد؛ نداند که حافظ کیست و غیره. وضعیت فعلی کلاً به هویت ملی ما لطمه می‌زند. دانشگاه باید دغدغه‌ی مسائل فرهنگی و مسائل تربیتی دانش‌جویان خود را داشته باشد. دانشگاه باید از طریق کانال‌هایی، نگرانی‌ها و ناراحتی‌های دانش‌جویان خود را تشخیص دهد، و ببیند اگر جایی دانش‌جویی زور می‌گوید، دلیل زور گفتن او چیست؟ یک جایی باید به این امور رسیدگی شود. من ندیده‌ام که به این شکل عمل



شود. دانشگاه صنعتی شریف، اصلاً از نظر کیفیت محصولی که می‌گیرد، قابل مقایسه با دانشگاه‌های دیگر نیست. یکی از اساتید برجسته‌ی مدعو که الآن هم در گروه فلسفه‌ی علم دانشگاه تدریس می‌کند، می‌گوید اگر دانش جویی را که در این جا می‌بینیم، ما در دانشگاه خودمان داشتیم، رشته‌ی ما در دانشگاهمان وضعیت بسیار متفاوتی می‌داشت. به نظر من اگر دانشگاه به جای آن که سر خود را شلوغ کند و در کیش شعبه دایر کند و یا در جاهایی دیگر شعبه بزند، به مسائل خود بپردازد و این مسائل و مشکلات خود را با دولت مطرح کند، یا مسائل را با جامعه مطرح کند، خیلی از خیرین می‌آیند به دانشگاه کمک می‌کنند. اگر آن‌ها بفهمند که بخشی هست که به فرهنگ می‌پردازد، قطعاً کمک خواهند کرد. من تصور می‌کنم، به جای پرداختن به مسائل جنبی که دامنه‌ی فعالیت دانشگاه را زیاد می‌کند، باید به مسائل داخل دانشگاه پرداخت. متأسفانه ما به این که دانشگاه شریف شهرت خوبی دارد، دلمان را خوش کرده‌ایم و خوشحالیم که از صد نفر اول کنکور، درصد بسیار بالایی به دانشگاه صنعتی شریف می‌آیند. نظر من در این قضیه کاملاً متفاوت است. پیشنهاد من به مسؤولین دانشگاه این است که دنبال کنیم و ببینیم از صد نفری که فارغ‌التحصیل می‌شوند، چند نفر از آن‌ها از شرایط داخل دانشگاه

راضی هستند؟ و یا علت نارضایتی آن‌ها

چیست؟ آیا غیر از این است که یک

فرهنگ مادی و یک فرهنگ بی‌توجهی

در دانشگاه حاکم است؟ دانش‌جو چیزی

ندارد که بتوانیم نگهداریم، شما اگر

هویتی را در او تقویت کنید، به هر قیمتی

حاضر است بماند و بسازد، ولی تا زمانی

که این بعد در دانش‌جویان تقویت نشود،

به راحتی او را از دست خواهیم داد.



دفتر کار دکتر گلشنی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - ۱۳۸۴

● به نظر شما دروس مکمل عمومی و معارف و یا فعالیت‌های جنبی و فرهنگی در دانشگاه موثر

نیست؟

خیلی هست، ولی بیش از این می‌تواند مؤثر باشد. انصافاً در بخش معارف ما، برخی از اساتید خیلی زحمت می‌کشند و نقش خودشان را هم خوب ایفاء می‌کنند، ولی باید شرایطی حاکم باشد که عمده دانش‌جویان حس کنند که باید این دروس را بگیرند و دنبال آن‌ها باشند. بعضی از اوقات رساله‌هایی را که تصحیح می‌کنم، می‌بینم دانش‌جویی ما هنوز در ادبیات زبان



فارسی مشکل دارد، در حالی که زبان فارسی، زبانی است که میراث فرهنگی را به شما می‌دهد، میراث دینی را به شما می‌دهد و اطلاعات مفیدی از گذشته را. اصلاً به شما هویت می‌دهد و شما نمی‌توانید نسبت به آن این قدر بی‌اعتنا باشید که دانش‌جو حتی یک شعر عادی را نتواند بنویسد و یا اگر هم بنویسد پر از غلط باشد. طرف معاون وزیر بود، ضرب‌الاجل را به جای این که با الف بنویسد، با عین نوشته بود، خوب این بسیار بد است؛ من اگر بگویم در چه سطحی یک چنین نامه‌ای نوشته شده بود، شما حیرت می‌کنید. این به خاطر این است که ما از بعد فرهنگی دانش‌جوی خود غفلت کرده‌ایم. آن دانش‌جویی هم که می‌آید و بعضی از این دروس را می‌گیرد، یا به دلیل خانوادگی است و یا این که خودش آدم کنجکاوی است. من زمانی که می‌بینم بعضی‌ها دغدغه دارند و مطالعه می‌کنند و بعضی از دروس را طی کرده‌اند، واقعاً از ته دل خوشحال می‌شوم. در یکی از سخنرانی‌های من، دانش‌جویی سؤال خوبی مطرح کرد و بعد از سخنرانی سؤال دیگری پرسید. گفتم شما کجا هستید و چه می‌خوانید؟ دیدم درس‌های خوبی را با همت خودش خوانده است. افرادی این چنین که این گونه مطالعه می‌کنند، نوعی مصونیت دارند؛ آن‌ها در علم هم خوب هستند و در مقابل هر نوع هجوم بیرونی می‌توانند هم خود و هم دانشگاه و هم محیط را حفظ کنند. در بخش معارف و بعضی بخش‌های دیگر واقعاً زحمت می‌کشند، ولی اهمیتی که دانشگاه به این بخش‌ها می‌دهد، باید طوری باشد که دانش‌جو احساس کند باید بیش از این، به این دروس و یا درس فارسی که به زور می‌گیرد، توجه داشته باشد.

● تصور می‌کنم این روحیات از طریق دروس رسمی ایجاد شود و عرق ملی چیزی است که باید از محیط کسب کند.

نه نمی‌شود، اتفاقاً از طریق دروس رسمی نمی‌شود. دانش‌جو بخش حساسی از عمر و دوران سازندگی خود را در دانشگاه می‌گذراند. او اگر حتی در خانه هم باشد، پدر و مادرش لزوماً دارای فرهنگ خیلی غنی نیستند. این دانشگاه است که با گذاشتن سخنرانی‌ها (نه سخنرانی افرادی که سیاسی هستند و می‌خواهند محیط دانشگاه را سیاسی کنند، بلکه آن‌هایی که واقعاً در مقام تفهیم قضا یا هستند و می‌خواهند محیط دانشگاه را غنی و غنی‌تر کنند) می‌تواند در این راستا عمل کند. من زمانی که در دانشگاه کالیفرنیا بودم، از رجال درجه یک جهت سخنرانی علمی دعوت می‌کردند و زمانی که مردم می‌شنیدند مثلاً گاموف آمده و یا اوپنهاইمر آمده است، از هر جایی که بودند خودشان را می‌رساندند و جای سوزن انداختن نبود و آن فردی هم که دعوت می‌شد، نمی‌آمد تا حرف معمولی بزند، بلکه حرفی می‌زد که حرف روز باشد و کمک کند به دانش‌جو. دانشگاه‌های متعددی دارد که بعد فرهنگی دانش‌جویان را تقویت کند. من هم مانند جنابعالی قبول دارم که نمی‌توان با دروس اجباری به این هدف رسید. خود دانش‌جو باید احساس کند که اگر این مطالب را نداند، عقب می‌ماند و



این برای او عیب تلقی می‌شود. او باید احساس کند که الزام دارد این مطالب را بداند؛ مثلاً "زبان فارسی الزامی است، ولی چرا ما محصول آن را در این رساله‌ها و مقالات نمی‌بینیم؟ زمانی که می‌بینم در گروه فلسفه‌ی علم، بعضی دانش‌جویان این گونه منسجم و خوب رساله می‌نویسند، جداً احساس می‌کنم کسی هدیه‌ای به من داده است. این استثناها موجب خوشحالی من می‌شود، در حالی که وقتی دانش‌جویی را می‌بینم که ورقه‌ی خود را رد کرده، ولی آن نه اول دارد، نه آخر، در حالی که دانش‌جوی ممتاز و المپیادی است، ناراحت می‌شوم. این به خاطر این است که او اهمیتی نمی‌دهد که ورقه‌اش چگونه باشد؛ فقط می‌خواهد ورقه را پر کند و تحویل دهد که رفع تکلیف کرده باشد. این فرهنگ باید تغییر کند؛ چیزی که دانش‌جو می‌خواهد تحویل استاد بدهد، باید روی آن کار شده باشد. این سرزمین روزی صادر کننده فرهنگ به جهان بوده است؛ این سرزمین روزی ابوریحان بیرونی داشته که برای یک کتاب چهل سال دنبال کتاب رازی می‌گشته است. سرزمین ما امکاناتی دارد که هر کشوری در دنیا آن را ندارد و تعداد کشورهایی که امکانات ایران را دارند، انگشت‌شمار هستند، لذا انتظار خیلی بیشتری از ما می‌رود. مقاماتی که این قدر صحبت از تعداد مقالات می‌کنند، خود نیز قبول دارند که حتی ترکیه از ما جلوتر است. آیا ترکیه امکانات ملی‌اش بیش از ماست؟ امکانات طبیعی‌اش بیشتر از ماست؟ خیر. پس چرا در علم جلوتر است؟ البته آن هم مشکل فرهنگی دارد؛ ولی چرا از بعد علمی از ما جلوتر است؟ چرا یک کشور مثل مالزی در اندک زمانی، در برخی از حوزه‌ها پیشرفت می‌کند؟ باید در این خصوص تحقیق شود. دانشگاه‌ها باید مسائل ملی را مسائل خودشان بدانند و نباید منتظر وزارت علوم باشند تا به آن‌ها بگویند چه مشکلی وجود دارد. آن‌ها باید خودشان بر اساس نیازهای ملی مسئله طرح کنند و باید به آن‌ها بودجه‌ی لازم داده شود. بسیاری از بودجه‌های پژوهشی صرف امور انحرافی می‌شود؛ صرف مسائلی که اولویت ما نیست. من این سؤال را دارم که چرا بعد از ۴۰ سال ما هنوز نتوانسته‌ایم یک خودروی صددرصد ملی بسازیم؟ ولی مالزی بعد از ۲۰ سال خودرو ملی ساخت. دست گذاشتن روی نیازهای ملی، کار دانشگاه‌ها است و نباید انتظار داشته باشیم کسی در وزارت علوم بیاید و این کار را انجام دهد. کار آن‌جا بیشتر تنظیم امور و ایجاد هماهنگی بین دانشگاه‌ها است. در دانشگاه‌ها است که مغزهای متفکر در حوزه‌های مختلف وجود دارند. خود دانشگاه‌ها باید ببینند مسائل و مشکلات مملکت چیست، تا صنعت مجبور شود به سراغ آن‌ها بیاید. به نظر من دانشگاه‌ها مشق خودشان را آن طور که شایسته‌ی آن‌ها است، انجام ندادند.

● کلاً شما از دانشگاه‌ها به خصوص دانشگاه شریف راضی نیستید؟

نه، خیلی راضی نیستیم، چون ظرفیت ما بیش از حدی است که الآن از آن استفاده می‌کنیم، ما از ظرفیت پایین استعدادهای داخل کشور و امکانات داخل کشور استفاده می‌کنیم. شما کشورهای اطراف را در نظر بگیرید، من به بیشتر آن‌ها سفر



کرده‌ام. مثلاً پاکستان را با ایران مقایسه کنید؛ زندگی ساده آن‌ها را با زندگی تجملی و مصرفی ما مقایسه کنید؛ خوب امکانات آن‌ها اصلاً قابل مقایسه با امکانات ما نیست. در دانشگاه‌ها کار می‌شود؛ خیلی هم کار می‌شود ولی در حد ظرفیت این کشور نیست. مثلاً در کشورهای عربی، در امارات متحده عربی می‌بینیم اگر کاری انجام

می‌شود وارداتی است؛ با واردات استاد یا دانش‌جو کار را انجام می‌دهند و خود در این بین نقش دلال را ایفاء می‌کنند و بنیه و سابقه اساسی ندارند. ما همه چیز داریم و بعد از انقلاب شرایط این که مستقل هم باشیم فراهم شده است. مرحوم پروفیسور عبدالسلام، زمانی که در آبان ۶۷ برای افتتاح رشته‌ی دکترای فیزیک و ریاضی شریف و فیزیک شیراز آمده بودند، تازه جنگ به اتمام رسیده بود. ایشان میهمان وزارت علوم بودند و از طرف آقای دکتر فرهادی، بنده میزبان ایشان بودم. ایشان در یکی از ملاقات‌هایی که با یکی از مسؤولین عالی‌رتبه نظام داشتند، می‌گفتند حالا که جنگ تمام شده است نباید شما از فکر خوداتکایی خارج شوید؛ باید به این فکر باشید که خوداتکایی خود را حفظ کنید و در خصوص داستان کانادا و پاکستان و غنی‌سازی اورانیوم صحبت کردند و گفتند باتوجه به تجارب گذشته، شما در این تله نیافتید که تصور کنید جنگ به اتمام رسیده و تمام دروسرها تمام شده است؛ باید به فکر خوداتکایی باشید.



دکتر رضا مستقیم

دانشکده
شیمی

۱۳۴۵

سال ورود

دکتر رضا مستقیم

متولد سال ۱۳۱۷ در شهرستان اردبیل هستم و سال ۴۵ بعد از اتمام دوره‌ی فوق لیسانس مهندسی شیمی در دانشکده‌ی فنی، به عنوان عضو هیأت علمی در دانشگاه صنعتی شریف (آریامهر آن زمان) جذب شدم. در اوایل سال ۵۷ برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفته و دکترای مهندسی شیمی را از دانشکده‌ی نفت در دانشگاه مارسی گرفتم و بعد از آن در دانشگاه شریف مشغول تدریس شدم. البته من در هیأت علمی دانشکده شیمی ماندم و به دانشکده مهندسی شیمی نرفتم ...

مصاحبه کننده:
لیلا کریمی خانقاه

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۹/۲۰

● به عنوان اولین سؤال لطف کنید بیوگرافی و خلاصه‌ای از سوابق علمی و اجرایی خودتان را بفرمایید.

من متولد سال ۱۳۱۷ در شهرستان اردبیل هستم و سال ۴۵ بعد از اتمام دوره‌ی فوق لیسانس مهندسی شیمی در دانشکده‌ی فنی، به عنوان عضو هیأت علمی در دانشگاه صنعتی شریف (آریامهر آن زمان) جذب شدم. البته رژیم سابق به دلیل این‌که روی دانشکده‌ی فنی خیلی حساب می‌کرد تصمیم گرفت در مقابل آن‌ها دانشگاهی را به نام خودش داشته باشد ولی این دانشگاه به علت نارسایی‌های موجود در آن زمان و آغاز اعتصاب‌های دانشجویی، یک





سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۶ شروع به کار کرد. دانشجویان می گفتند که این جا دانشگاه صنعتی است و به این امر که فارغ التحصیلان رشته های علوم پایه یعنی ریاضی، شیمی و فیزیک در این جا لیسانس می گیرند، فوق لیسانس می گیرند و مدرک مهندسی نمی گیرند معترض بودند. اعتصاب در ظاهر به خاطر این بود ولی خواسته های دیگری داشتند. یکی دو هفته در دانشگاه آشوب شد تا این که قبول کردند به فارغ التحصیلان رشته های علوم پایه ریاضی، فیزیک و شیمی هم به اصطلاح مدرک مهندسی کاربردی بدهند و فلسفه کاربردی از آن جا به وجود آمد. رشته مهندسی شیمی هم در آن زمان در دانشگاه نبود، همین شیمی کاربردی بود و رشته مهندسی شیمی آن موقع تازه از دل شیمی بیرون آمد و هیأت علمی دانشکده شیمی را به دو قسمت تقسیم کردند: مهندسی شیمی و شیمی. من در اوایل سال ۵۷ برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفته و دکترای مهندسی شیمی را از دانشکده ی نفت در دانشگاه ماریس گرفتم البته در موقعیت DA می گویند آن را اخذ کردم و بعد از آن در دانشگاه شریف مشغول تدریس شدم. البته من در هیأت علمی دانشکده شیمی ماندم و به دانشکده مهندسی شیمی نرفتم. دروس شیمی آلی ۱ و ۲، شیمی آلی مخصوص مهندس شیمی، شیمی عمومی، شیمی تصفیه آب، شیمی کاربرد طیفسنجی که خیلی اهمیت داشت و جداسازی مواد را تدریس می کردم. در زمینه جداسازی مواد آلی دو کتاب نوشتم که یکی را دانشگاه صنعتی شریف به نام شیمی آلی مخصوص رشته پتروشیمی چاپ کرده است. اما در خصوص مسؤولیت های اجرایی ام باید بگویم که در دوران انقلاب شکوهمند اسلامی مان دانشگاه تعطیل شده بود و در دانشکده اساتید رفته بودند، بعد از بازگشایی دانشگاه ها مسؤولیت دانشکده شیمی را به عهده من گذاشتند و برای جذب نیرو از اساتید مجرب و سابقه دار با خواهش و تمنا خواستم که به این جا بیایند. بعد به دستور آقای مهندس میرحسین موسوی مدت حدود ۳ سال رئیس دانشگاه مازندران شدم؛ اوایل انقلاب بود و دانشکده علوم و تحقیقات از دانشگاه علوم پزشکی جدا نشده بود هر دو با هم بودند و مأموریت من از شهرهای گرگان، گنبد، ساری، بابل و بابلسر بود. بعد مجدداً به دانشگاه شریف آمدم و درس های خودم را می دادم، هیچ گاه تدریس را رها نکردم حتی هفته ای یک یا دو روز در دانشگاه بودم و تدریس می کردم. البته بحبوحه جنگ بود تا این که رئیس دانشگاه از من خواست حالا که وزارتخانه و هیأت دولت تصمیم گرفته اند برای دانشگاه ها و ادارات مسؤول امور دفاعی تعیین کنند بنده به عنوان معاونت امور دفاعی دانشگاه فعالیت را شروع کنم؛ دانشجویان، اساتید و کارمندان فعالیت خوبی در این مورد داشتند، یادم می آید ما هزار خمپاره در کارگاه دانشگاه برای جنگ ترashedیم. البته دانشجویان را برای جنگ به جبهه نمی فرستادند، اگر هم اکنون دانشگاه ما صد و سی شهید دارد این ها افرادی بودند که از طریق پایگاه های بیرون دانشگاه به جبهه رفتند. دانشجویان و اعضای هیأت علمی را به پایگاه سپاه که در یکی از ده های شمال تهران بود و در آن جا سپاه یک مرکز پژوهشی برای کارهای تحقیقاتی در زمینه مواد منفجره در شیمی داشت می فرستادیم، در واقع روی ضد بمب های شیمیایی میکروبی کار می کردند و نتایج



دانشکده شیمی را مورد اصابت موشک قرار دادند

خوبی هم به دست آوردند. در دانشکده شیمی هم علاوه بر درس، جهاد دانشگاهی داشتیم که بچه‌ها برای کمک به جبهه خیلی فعال بودند و برنامه‌ها را خوب انجام می‌دادیم؛ این را رژیم صدام فهمیده بود و دانشکده شیمی را مورد اصابت موشک قرار داد، درست نزدیک ورودی از طرف متالورژی که با دیوار دو سه متر فاصله داشت. موشک اصابت کرد، حدود هفتاد در از جا کنده شد و ویرانی بدی به وجود آمد،

دستگاه‌های خیلی حساس از روی میزها به زمین پرت شدند. البته موقعی بود که دو سه روز تعطیلی داشتیم، موشک روز اول خورده بود و خوشبختانه تلفات جانی نداشتیم، محل آن که به صورت یک گودال در جلوی دانشکده شده بود را تا مدت‌ها گفتیم نگه دارند. بعد از این ماجرا تعمیرات دانشکده شروع شد و دستور دادند چون ممکن است برای دانشجویان در زمان کلاس اتفاقی بیفتد پناهگاه بسازیم، در سه جای دانشگاه پناهگاه ساخته شد جلوی دانشکده برق، جلوی ساختمان مجتهدی و جلوی دانشکده شیمی پناهگاه‌های خیلی محکم ساخته شد. کلاس‌های دانشگاه را هم به هتل آزادی بردیم یعنی کلاس‌های دانشگاه تا اتمام تعمیرات در آن‌جا برگزار شد. جالب بود که آن زمان در زیر بمباران و امواج جنگ، تحقیق، پژوهش و تدریس ادامه داشت و روزهای سختی را گذراندیم؛ دانشجویان امروز باید بدانند که چگونه آن زمان در زیر بمباران، در سنگرها و پناهگاه‌ها توانستیم درس را ادامه دهیم و کماکان ۱۳۰ شهید از دانشجویان، اساتید و کارمندان داشتیم و از جمهوری مبارک اسلامی‌مان با جان و دل دفاع و مراقبت کردیم.

اما بعد از آن چون بنده اهل اردبیل بودم و استان ضعیف شده بود، به خواسته نماینده امام در آن استان، رئیس دانشگاه اردبیل شدم. آن‌جا هم دانشگاه نبود، دانشگاه را پایهریزی کردیم، شانزده رشته ایجاد کردیم و فعالیت‌های خوبی در آن بخش انجام دادیم؛ بعد مجدداً به دانشگاه شریف برگشتم و تدریس خودم را ادامه دادم. به جز این مسؤول برخی از مراکز پیام‌نور هم بودم و در دانشگاه آزاد هم توأم با دانشگاه خودمان چند مسؤولیت پذیرفتم از جمله مسؤولیت دانشکده فنی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز را داشتم. سال ۸۰ بازنشسته شدم و هم‌اکنون در پتروشیمی مسؤول ارتباطات دانشگاهی هستم که با خیلی از دانشگاه‌ها از جمله دانشکده مهندسی شیمی دانشگاه خودمان هم قراردادهای زیادی بسته شده است که نتیجه قراردادهای این بوده است که دانشگاه‌ها توانسته‌اند از حمایت‌های مادی و معنوی پتروشیمی استفاده کنند و مانند دانشگاه‌های دیگر استفاده‌ها و امکانات خوبی به دانشجویان دانشگاه خودمان نیز رسیده است. البته من باید از شما و



مسئولین دانشگاه تشکر کنم که یاد بازنشسته‌ها و قدیمی‌ها افتاده‌اید، در طول ۳۵ سال که من این‌جا خدمت کردم و بعد هم بازنشست شدم کسی تا امروز نیامد بگوید دست درد بکند یا نکند که در دانشگاه ایام سختی را قبل و بعد از انقلاب سپری کردید؛ از شما تشکر می‌کنم که بعد از این‌که به سن پیری رسیدیم یکی آمد بگوید که آقا ۳۵ سال خدمت شما چگونه بوده است.

● آقای دکتر زمان ورود شما به دانشگاه، وضعیت امکانات فیزیکی و اساتید آن چگونه بود؟

ساختمان دانشگاه همین ساختمان امور اداری جلوی دانشگاه بود که از آموزش و پرورش گرفته بودند، چاپخانه هم آزمایشگاه‌های شیمی بود، قسمت مدیریت دو سه تا اتاق داشت که الآن هم قسمت مدیریت دانشگاه است و رئیس دانشگاه در آن‌جا مستقر بوده و هست، دانشکده‌ی کامپیوتر کنونی هم، دانشکده شیمی، فیزیک و ریاضی بود. زمانی که مدیریت دانشگاه را دکتر مجتهدی برعهده داشتند در طول یک تابستان و یا شاید یک سال یا ده ماه طول کشید تا ساختمان مجتهدی ساخته شود، بعد سوله‌ها را ساختند و هفت سال پس از آن دانشکده شیمی ساخته شد. ولی از نظر مواد اولیه‌ای که به ما می‌دادند و مواد آزمایشگاهی، خیلی غنی بودیم؛ هر چه می‌خواستیم می‌خریدند و شاید امروز در انبار دانشکده شیمی موادی باشد که از آن زمان خریداری شده است. ابتدا اتاق‌های مجزا برای اساتید وجود نداشت، رفته‌رفته که دانشکده‌ها ساخته شدند اتاق‌های اساتید و لابراتوارهای تحقیقاتی یکی‌یکی به وجود آمدند. در هر صورت اگر دانشگاه اسمی دارد به علت دانشجویان مخصوصاً دوره اول و دوم آن است که واقعاً دانشجویان خوبی بودند و امروز هم در تمام صنعت که وارد می‌شویم می‌بینیم اکثر مسئولینشان دانشجویان دانشگاه شریف هستند.

● تأثیر دانشگاه را در نظام مدیریتی و آموزشی کشور چگونه می‌بینید؟

به هر قسمت یا کارخانه‌ای که وارد می‌شوم مخصوصاً امروز که کارم در صنعت است می‌بینم که فارغ‌التحصیلان دانشگاه شریف در رده‌های مدیریتی و مسؤولیتی در صنایع کار می‌کنند. در صنعت پتروشیمی، صنعت نفت و صنایع دیگر مانند سیمان و مواد غذایی دانشجویان ما هستند که باعث افتخار هستند.

● خاطره‌ای از اساتید، کادر اجرایی یا مدیریتی دانشگاه در آن زمان دارید؟

بله به طبع خاطرات زیادی دارم از جمله از آقای دکتر عباس چمران که برادر بزرگ مصطفی چمران شهید عالی‌مقام هستند آن زمان ایشان معاونت آموزشی دانشگاه را به عهده داشت. پلیس به دانشگاه حمله کرد و این حمله به قبل از انقلاب



برمی‌گردد. در آن حمله تصور می‌کنم وقتی به کتابخانه مرکزی ما که قسمت امور دانشجویی فعلی بود رفتیم (در واقع ما هم یکی از آن‌هایی بودیم که در مقابل رژیم ایستاده بودیم) دیدم کیف، کفش، عینک و وسایل دیگر دانشجویانی که کتک خورده بودند به مقدار زیادی روی زمین ریخته بود و رژیم چند اتوبوس برای بردن دانشجویان که اغلب آن‌ها هم زخمی بودند آورده بود. یادم می‌آید خرسندی بغل دست اتوبوس نشسته بود و از شیشه پیدا بود از گوشش خون آمده بود و کتک خورده بود، خانم‌ها هم بودند، دختر، پسر و همه را کتک زده بودند و چند اتوبوس این‌ها را بردند. در این واقعه سر دکتر چمران شکست و از صورتش خون می‌ریخت. اما از اساتید دیگر آن زمان، الآن یک عده از دانشکده شیمی رفته‌اند و باید یک جایی باشد که اسم این‌ها نوشته شود: مهندس پیروزیان، آقای دکتر پطروسیان از شیمی رفتند و یا دکتر خیر و دکتر سهلانی، باید یادی از این افراد بشود که از قبل از انقلاب برای این دانشگاه زحمت کشیدند، درست است که الآن بین ما نیستند ولی باید هر از گاهی یادی از آن‌ها و از کارهایی که انجام دادند بشود.

● نقش دانشگاه را قبل از انقلاب بر فضای سیاسی اجتماعی جامعه و نهضت اسلامی بفرمایید.

من چون در دانشکده فنی درس خوانده بودم حالا مسأله ۱۶ آذر هم تازه گذشته بود و آن زمان رئیس دانشکده فنی فکر کنم به مدت ۱۵ یا ۱۶ سال آقای مهندس ریاضی بود، البته ایشان در مجلس شورای آن زمان هم حضور داشت، جلوی این اتفاقات را می‌گرفت و نمی‌گذاشت بچه‌ها خواسته‌های سیاسی و یا مطالبات دانشجویی خودشان را بگویند. خفکان کامل بود تا اتفاق ۱۶ آذر ۳۲ به وجود آمد و بعد از آن هم دانشجویان حرکت‌های خیلی خوبی را داشتند، یادم می‌آید یک روز که اعتصاب کرده بودیم و با پلیس درگیر شده بودیم ما از داخل دانشگاه با سنگ، چوب و مانند این‌ها مقابله می‌کردیم و آن‌ها هم وقتی از بیرون با گاز اشک‌آور به دانشکده حقوق دانشگاه تهران حمله کردند همه به جاهای مختلف پراکنده شدند؛ چون دانشکده حقوق را پلیس گرفته بود دختری که در دانشکده بود می‌رود پشت پنجره و از ترس پلیس از آن‌جا به زمین پرت می‌شود و به شهادت می‌رسد. ما هم در دانشکده فنی رفته بودیم آشپزخانه و در کمد‌های آشپزخانه مخفی شده بودیم، شب را تا صبح ماندیم که این‌ها بروند و ما بیرون بیاییم.

آن زمان جلوی اسلامی‌بودن را می‌گرفتند، نمازخانه نداشتیم و کسی هم که نماز می‌خواند از نظر آن‌ها آدم بدی بود. بد نیست که بگویم آن موقع در دانشگاه شریف نمازخانه نبود ولی هرازگاهی می‌دیدیم که اساتید و دانشجویان در نجارخانه که کف آن خرده‌های چوب ریخته بود و جای خیلی منظم و تمیزی هم نبود نماز می‌خواندند؛ افرادی رفتند که یادشان بخیر با هم بودیم و نماز می‌خواندیم. اگر کسی ریش ولو ریش پرفسوری هم می‌گذاشت در واقع ساواک آن زمان او را می‌خواست که ریش را بزن و با کراوات و تیپی که ما می‌خواهیم باش و از این مسایل. من سال ۵۶ رفتم کربلا؛ وقتی از



کربلا برگشتم که نزدیک عید بود و از آن جا با خودم سوغات کربلا که مهر و تسبیح بود آوردم، وقتی در شورای دانشکده روی میز گذاشتم که اعضای هیأت بردارند مظلومانه قرار گرفتم و هیچ احدی از این مهر و تسبیح برنداشت. آن سال که ما کربلا رفتیم در واقع دانشگاهیانی از کل دانشگاه‌های ایران بودیم که نامه دادیم، خواستیم که ببینند و یک کاروانی را با هم تشکیل بدهیم، از کل ایران یک اتوبوس شد؛ سه نفر از تبریز بودند که خاطرم هست مسؤول چاپخانه دانشگاه خودمان بود و بنده هم بودم یعنی به این نحو بود که هم رژیم مخالف بود و هم مردم می‌ترسیدند ولی الحمدلله حالا که جمهوری اسلامی آمده با این که عراق ناامن است با مجوز یا بدون مجوز برای زیارت عتبات به سوی عراق سرازیر می‌شوند. در واقع جنگ و انقلاب همه‌ی ما را ساخت و امروز باید فرهنگ بسیجی را در دانشگاه رونق دهیم و پاس بداریم. صد و سی شهید بودند که من آن‌ها را می‌شناختم چون آن زمان در دانشگاه مسؤول بودم تک‌تک دانشجویان را می‌شناختم، وقتی هم شهید می‌شدند به خانه‌هایشان می‌رفتیم و به خانواده‌هایشان سر می‌زدیم مثل شهید بابایی، نبی‌زاده از مهندسی شیمی و از خود شیمی هم چند نفر بودند و سایرین. خانواده‌های این‌ها با چه اشتیاقی دسته گل‌هایشان را دادند با این که ما می‌گفتیم به جبهه نروید، در تهران مراکز تحقیقاتی داریم بروید آن جا و در واقع کارهای تحقیقاتی برای سپاه بکنید، بسیج و سپاه هم اوایلشان بود. ولی مردم آن قدر اسلامیت، دینداری و اعتقاد قوی داشتند که تصور می‌کردند در زمان حضرت امام حسین (ع) هستند و باید بروند بجنگند. آن مرکز تحقیقاتی سپاه که گفتم شمال تهران در ده ژبان بود، بچه‌ها می‌رفتند، بنده هم نه به اسم دانشگاهی بلکه به اسم بسیجی آزاد در روزهای تعطیل شرکت می‌کردم و کارهای خیلی مهمی در آن جا انجام می‌دادیم. الحمدلله علاوه بر این که الآن در دانشگاه بسیج رونق گرفته، بسیج اساتید هم داریم؛ این مایه‌ی افتخار است و امیدوارم این حس بسیجی را در امر آموزش و پژوهش و در امر پاسداری از انقلاب رشد بدهیم.

● آیا الآن هم در زمینه‌های نظامی دانشگاه فعالیت دارد؟ به بیان دیگر این فعالیت‌ها ادامه‌دار بود یا قطع شد و فقط مختص زمان جنگ بود؟

زمان جنگ که خیلی زیاد بود مثلاً در دانشکده‌ی برق ما آقای دکتر باستانی برای نصب رادارهای جنوب فعالیت عظیمی داشتند و بالای دانشکده هم یک رادار نصب کرده بودند البته خیلی مبتدی بود که فرض کنید ماشین‌هایی را که از اتوبان‌های اطراف دانشگاه رد می‌شد نشان می‌داد، در عین حال این برای دانشگاه بسیار عالی بود چون که ما فضا را نمی‌توانستیم از دست دشمن حراست کنیم. خب دانشکده‌های برق، مکانیک، شیمی، مهندسی شیمی و سایر دانشکده‌ها همه یکپارچه در خدمت جنگ و انقلاب بودیم؛ الآن هم بسیج اساتید گاهی وقت‌ها در صنعت ما را در جلساتشان دعوت می‌کنند که اگر وقت کنم شرکت می‌کنم ولی امیدوارم حالت بسیجی زمان انقلاب را داشته باشیم.



● آیا در فعالیتهای فوق برنامه شرکت می‌کردید؟ اهل ورزش و هنر بودید؟

در میان دانشجویان قبل از انقلاب من اهل ورزش بودم و ای کاش عکس‌هایش را داشتم و می‌دیدید همه این افراد الآن جزء مسؤولین کشور شده‌اند. هر پنجشنبه و جمعه می‌رفتم کوه‌های اطراف شمال تهران و الآن که نزدیک به هفتاد سال دارم به یقین می‌توانم بگویم که هر روز صبح به غیر از زمانی که مریض باشم به تنگه دارآباد می‌روم و تا بعضی قله‌هایش صعود می‌کنم، جمعه‌ها هم با خانواده می‌روم. علاقه‌مند به ورزش بودم و هنوز هم هستم، دانشجویان را هم آن زمان با خودمان می‌بردیم که بعداً با به وجود آمدن جنگ، درس، گرفتاری‌ها و مسؤولیت‌ها نتوانستم در دانشگاه همسفر خوبی برای دانشجویان باشم.

● چه عواملی از ابتدای تأسیس دانشگاه تا حالا باعث ماندگاری و پیشتازی علمی‌اش شده است؟

تصور می‌کنم علاقه بیشتر ما به وطنمان ایران و به اسلام ما را واداشته که در تحقیقات و پژوهش پیش برویم. یادم می‌آید وقتی که دانشگاه بودم کارهای تحقیقاتی ما روی بیگنازول‌ها بود، آمدند از این‌ها کمپلکس‌هایی ساختند و بعد یادم افتاد که ما بیاییم از این‌ها اندیکاتور بسازیم تا در جنگ برای آشکارسازهای مواد شیمیایی به کار ببرند، موفق هم شدند و از این ۵۴ تا ماده‌ای که ساخته شد ۲ تا را به نام شهید چمران ثبت کردند؛ شهید چمران یک و شهید چمران دو که از جمله سنسورهای خیلی خوب برای جبهه بود و آزمایش هم کردیم. طرحی هم دادند برای این که بمب‌های شیمیایی را در جا خنثی بکنیم یعنی به نحوی که اگر بمبی بیفتد وقتی خمپاره‌اش می‌افتد ما آن را آتش بزنی؛ سپاه یک مشعل بزرگی داشت و در واقع بمب شیمیایی که می‌زدند آن را با مشعل‌های بزرگ آتش می‌زدند مشعل‌های نزدیک ده متری و دوازده متری با خود حمل می‌کردند و با آن شعله‌های بلند آتش می‌زدند و موفق هم شدند که اگر زمانی باشد که برای دانشجویان شرح دهم واقعاً این‌ها چیزهای خوبی بود. بنابراین عشق به انقلاب، اسلام و ایرانمان و عشق به دانشگاهمان، این هم اهمیت دارد چون می‌خواستیم اسم دانشگاهمان همیشه در ردیف اول باشد؛ مسؤولین خوبی که الآن داریم و همیشه هم داشتیم و این چهار محور ما را وامی‌داشت که دانشگاه را از لحاظ علمی در سطح بالایی نگه داریم و این عرق همیشه هست، ایرانی همیشه ایرانی است، در دنیا فقط یک کشور شیعه است و ما پاسدار تشیع هستیم، تا ما و بچه‌های ما هستیم پاسدار تشیع و دانش خواهیم بود و این بچه‌هایی که می‌بینید بچه‌های خوارزمی‌ها، زکریاها و بوعلی‌سیناها هستند یعنی ما سابقه خوبی داریم کسی نگوید چرا این جوری هستیم اصلاً ما باید این گونه باشیم.



● آقای دکتر آیا هنوز با هم دوره‌ای هایتان ارتباط دارید؟

بله با همه‌شان رفت و آمد دارم و با هم دوره‌ای‌های اولیه‌مان هم ارتباط دارم، با مسئولین جنگ جلسات ماهیانه داریم، همچنین با بسیجی‌ها و سپاهی‌ها هم جلساتی داریم، خدا حفظشان کند. وقتی که در اردیبهشت بودم با آقای دکتر احمدی‌نژاد که استاندار بود و من هم مسئول دانشگاه بودم ارتباط داشتم، خانواده محترم و خیلی انسان‌های سالمی هستند، با هم جلساتی داشتیم. بهترین خاطرات کسانی که در جنگ بودند از همان دوران است.

● در مورد کسانی که در جریان جنگ بودند و از نزدیک با جنگ ملموس بودند و در واقع زیباترین و لطیف‌ترین خاطراتشان به همان دوره برمی‌گردد، بفرمایید.

من با یک گروه که آقای مهندس میرزاده و افراد دیگری هم در آن بودند رفتیم جبهه، راننده‌ای داشتیم به نام مرحوم آقای صابر که خدا رحمتشان کند. شب در یکی از شهرهای منطقه جنگی که کاملاً تخلیه شده بود در یک مسجد خوابیدیم، مسجد جا نبود مثل قوطی کبریت کنار هم خوابیدیم و صبح رفتیم خط اول. در آن‌جا رزمنده‌هایی بودند که سن‌های خیلی کمی داشتند شاید از ۱۵ تا ۲۵ سال و با آن‌ها مانوس بودیم، ما لباس عادی بسیجی پوشیده بودیم و بعضی‌ها لباس خودشان را داشتند. در برنامه آن سفر می‌خواستیم کار فرهنگی بکنیم، دشمن در تنگه چزابه ما را به توپ بست دو تا راه خیلی باریک بود که از دو طرف آمده بودند و در تنگه چزابه به هم رسیده بودند، دشمن را از آن طرف با دوربین به راحتی می‌دیدیم، بدون دوربین هم می‌توانستیم ببینیم، ما را به توپ بستند اما از آن‌جا جان سالم به در بردیم آن‌ها می‌خواستند ما را که از طرف دانشگاه صنعتی بودیم با دانشجویان اسیر کنند و ما می‌خواستیم اسیر نشویم. آن صحنه هرگز از یادم نمی‌رود و وقتی برگشتیم دعای توسل را با چه شور و علاقه و گریه‌ای در این‌جا می‌خواندیم که الحمدلله اسیر نشدیم و توپ‌هایشان هم به ما اصابت نکرد؛ صحنه‌های جالبی بودند که هیچ‌گاه از خاطرم نمی‌روند.

● از اساتید آن زمان به یاد دارید چه کسانی به جبهه اعزام شدند؟

همه آزاد بودند یعنی کسی را به زور نمی‌فرستادند؛ اساتیدی داشتیم مثلاً آقای دکتر حاجیلو، دکتر کارگردانی، دکتر هاشمی و ... با میل خود به جبهه رفتند. درست خاطرم نمی‌آید از دانشکده‌های مختلف اغلب بودند دانشجویانی که در واقع به حالت گریه‌کنان اصرار می‌کردند که ما را هم ببرید ولی ما می‌ترسیدیم لطماتی به این‌ها بخورد. من نمی‌توانم در این جلسه کوچک آن جاذبه و عظمتی که جنگ و جبهه داشت را بیان کنم یک زمان بیشتری می‌خواهد. اصلاً حال و هوای دیگری بود چفیه‌ها همیشه بر گردنمان بود، سر کلاس با چفیه می‌رفتیم، با لباس بسیجی می‌رفتیم در کلاس حاضر می‌شدیم،



خدا شاهد است که همیشه سر کلاس با وضو حاضر می‌شدیم. دانشجو با تمام وجود و با علاقه‌ی بسیار به درس گوش می‌داد یعنی استاد و دانشجو درس را عبادت می‌دانستند و استاد قبل از این که کلاس برود حتماً مطالعه داشت تا سر کلاس مطالب بیشتر و بهتری را در اختیار بچه‌ها قرار بدهد، همیشه آخرین اطلاعات مربوط به رشته‌ی خودش را به نحوی آماده می‌کرد و روی میزش بود، این‌ها حرکتهای خیلی جالبی بود یعنی جنگ ما را ساخت.

● آقای دکتر اگر امکان دارد فعالیت‌های دانشجویان، علاقه‌شان به درس و فعالیت‌های علمی را الآن با زمان قبل مقایسه کنید؟ الآن به نظر شما در چه وضعیتی هستند؟

اکنون وضعیت دانشجویان فوق‌العاده است. بعد از انقلاب ما دوره‌های تحصیلات تکمیلی داریم که زمان قدیم نبود و یا اگر بود خیلی به ندرت بود، خیلی کم فقط در حد فوق لیسانس. الآن ما در تمام رشته‌ها دکترا داریم، فوق لیسانس داریم و این‌ها باعث شد ما رشد زیادی در جهان داشته باشیم. ممکن است الآن بگوییم با چه زمانی مقایسه کنیم ولی ما تعداد جمعیت اولیه‌مان و جامعه اولیه دانشگاهیمان خیلی کوچک بود در حالی که اکنون ۲۰ برابر شده است، آیا کشورهای دیگر هم ۲۰ برابر شدند؟ مسلماً نشدند. ما الآن وضع خیلی خوبی داریم فعالیت‌های علمی‌مان فوق‌العاده است اساتید خوبی داریم مثل آقای دکتر بلالایی فارغ‌التحصیل دانشگاه ماست که الآن خود پرفسوری شده است، آقای دکتر گیل دانشجوی خود ما در دانشگاه شریف سابق بود و الآن یک پرفسور خیلی شناخته شده‌ای در کشور و جهان شده است اصلاً این دانشگاه برکات زیادی داشته و بعد از انقلاب سرعت بیشتری گرفته و جهت‌دار شده و خوب پیش می‌رود.



من سال ۱۳۲۷ در خمین متولد شدم. آن زمان دوران تحصیلات
ابتدایی ۶ سال و دبیرستان هم ۶ سال بود؛ دوران ابتدایی و ۳ سال
اول دبیرستانم را در خمین تحصیل کردم. من به ریاضی علاقه‌مند
بودم و می‌خواستم رشته ریاضی را انتخاب کنم...

دکتر علینقی مشایخی

سال ورود به دانشگاه: ۱۳۴۵

مصاحبه کننده: مرحوم محمدتقی صالحی، مهندس احسان کریمی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۴/۱۴

دانشکده مدیریت و اقتصاد



● آقای دکتر، من کتابچه‌ی اولین جشن فارغ‌التحصیلی را ورق می‌زدم متوجه شدم که شما اولین نماینده‌ی دانشگاه برای سخنرانی بودید، بیشتر دوست دارم که چیزهای ناگفته در مورد خودتان را در ضمن بیوگرافی بگویید.

من سال ۱۳۲۷ در خمین متولد شدم. آن زمان دوران تحصیلات ابتدایی ۶ سال و دبیرستان هم ۶ سال بود؛ دوران ابتدایی و ۳ سال اول دبیرستانم را در خمین تحصیل کردم. سه سال اول دوران دبیرستان عمومی بود و معادل با دوران راهنمایی زمان حال بود و بعد از آن باید یکی از رشته‌های ریاضی، طبیعی و یا ادبی را انتخاب می‌کردیم. من به ریاضی علاقه‌مند بودم و می‌خواستم رشته ریاضی را انتخاب کنم. در دبیرستان‌های شهرستان خمین رشته ریاضی ارایه نمی‌شد در نتیجه در سال ۱۳۴۲ برای ادامه تحصیل در رشته ریاضی به تهران آمدم و در دبیرستان ادیب تهران، واقع در کوچه‌ی کیهان، بین خیابان لاله‌زار و فردوسی ثبت‌نام کردم و وارد دبیرستان ادیب شدم، سه سال آخر دبیرستان را آن‌جا تحصیل کردم که یک دبیرستان دولتی بود. در آبان ماه سال ۴۴ که سال آخر دبیرستان را شروع کردم، اعلام کردند که دانشگاه جدیدی به اسم دانشگاه صنعتی آریامهر می‌خواهد ایجاد شود، تبلیغ زیادی هم راجع به آن کردند که دانشگاه خیلی خوبی می‌خواهد بشود و امکانات زیادی دارد. این تبلیغات توجه مرا جلب کرد، بعد از دیپلم در کنکور شرکت کردم. آن زمان کنکور دانشگاه‌ها جدا برگزار می‌شد. من در کنکور دانشگاه شریف شرکت کردم، شاید نسبت به دانشگاه‌های دیگر اولین کنکوری بود که برگزار شد. بعد پلی‌تکنیک هم شرکت کردم، دانشگاه تهران اسم ننوشته بودم؛ فرصت اسم‌نوشتن برای دانشگاه تهران بود که نتایج دانشگاه شریف اعلام شد و دیگر تصمیم گرفتم دانشگاه تهران ثبت‌نام نکنم، چون می‌خواستم به شریف بیایم و بروم بقیه تابستان را در خمین استراحت و بازی کنم. بعد نتیجه کنکور پلی‌تکنیک را هم دادند که در آن‌جا نیز قبول شدم ولی دیگر مصمم بودم به دانشگاه شریف بیایم. خب من سال ۴۵ با اولین دوره دانشجویان وارد دانشگاه شدم؛ شهریه دانشگاه ۲۰۰۰ تومان یا ۲۲۰۰ تومان بود که آن وقت‌ها پول قابل توجهی بود، برای این که مهندس‌ها شاید حقوقشان همین ۲۰۰۰ تومان بود یا اگر بخواهید دلاری حساب بکنید، حدود ۳۰۰ دلار با دلار هفت تومان می‌شد. البته آقای دکتر مجتهدی در محل ثبت‌نام حضور داشت و برای کسی که مشکلی در پرداخت شهریه داشت آن را یک جوری تأمین می‌کرد، یا وام می‌داد یا فرض کن خودش می‌گفت که از یک جای دیگر می‌دهد، به هر حال یادم نیست که من سال اول شهریه دادم یا نه، ولی بعد از این که وارد دانشگاه شدم چون جزو شاگردان خوب شدم در نتیجه از سال دوم به بعد دیگر شهریه ندادم. آن موقع دانشگاه جمع کوچکی بود؛ کل دوره‌ی ما که دوره اول دانشگاه بود، ۴۲۰ نفر دانشجو بودیم که حدود ۸،۷ نفر نیامدند، شدیم ۴۱۳ نفر و یک عده استاد جوان و با انرژی آمده بودند که دانشگاه را درست کنند. همه دانشجویان با هم بودیم و هنوز رشته‌های تحصیلی از سال اول جدا نبود، استادها هم به دانشجویان نزدیک بودند و منتظر بودند که ما به سال‌های



عینقی مشایخی

بالتر برسیم و به دانشجویان بعد از ما درس بدهند چون بیکار بودند و درس نداشتند که به قبلی‌های ما ارایه بدهند یک جو خیلی دوستانه و نزدیکی بود. یادم هست سال‌های اول به فوتبال علاقه داشتم و می‌خواستم وارد تیم فوتبال بشوم ولی مرحوم آقای قائم‌مقامی نامی بود که مربی دومیدانی دانشگاه بود، خدا رحمتش کند، یک دفعه مسابقه دو گذاشت، از جلوی ساختمان کامپیوتر فعلی (دانشکده فیزیک قدیم) که قبلاً محل استقرار استادان مختلف بود شروع می‌شد، ما از



دکتر مشایخی عضو تیم دو و میدانی دانشگاه
(نفر دوم نشسته از چپ)

آن‌جا می‌آمدیم سربالایی پشت کارگاه‌ها، ناهارخوری را دور می‌زدیم، این مسیر را چند دور می‌دویدیم تا بشود ۱۵۰۰ متر، خب در آن دو من شرکت کردم و یادم نیست چندم شدم ولی یک اتفاق دیگر بعد از آن افتاد، این که ایشان یک مانعی گذاشته بود که به بچه‌ها نشان بدهد که چگونه از مانع برای پرش ارتفاع ببرند، یعنی داشت روش پریدن از روی مانع را نشان می‌داد. من در آن دوران اهل جست و خیز و دویدن و بازی کردن زیاد بودم و رفتم به همان روشی که ایشان گفت پریدم، دید

که خیلی نزدیک به آن چه که او می‌گفت عمل کردم، من را گرفت و گفت که باید بیایی دومیدانی، هر چه گفتم به فوتبال علاقه دارم ولی چون خیلی صمیمی بود و دوستانه عمل می‌کرد، مرا جذب تیم دومیدانی کرد و من در دو رشته پرش ارتفاع و صد و ده متر با مانع کار کردم. سال چهارم هم در مسابقات دانشگاه‌های کشور در اهواز برای دانشگاه مدال طلا آوردم. به هر حال این داستان را برای آن گفتم که چون جو دانشگاه کوچک بود و دانشجویان کم بودند، همه استادها و مربی‌ها خیلی رابطه نزدیکی با دانشجویان داشتند. به هر حال وقتی تعداد دانشجویان زیاد می‌شود و استادها ثابت می‌مانند یا کم می‌مانند و نسبت دانشجو به استاد زیاد می‌شود، این ارتباط نزدیک دیگر کمتر اتفاق می‌افتد. در پایان سال اول و شروع سال دوم، رشته‌های تحصیلی دانشجویان بسته به علاقه آن‌ها معلوم شد و من هم بنا بر علاقه‌ام به رشته مکانیک رفتم. از سال دوم در انتخابات نمایندگی دانشجویان شرکت کردم و همیشه تا پایان سال چهارم نماینده دانشجویان مکانیک بودم، برای کارهایی که دانشجویان با دانشگاه داشتند انتخاب نماینده‌شان هر ساله انجام می‌شد. به طور کلی در دوره یا دوره‌های اول به دلیل کم‌بودن دانشجویان و جوان، پرنرژی و تمام‌وقت‌بودن واقعی استادها، رابطه نزدیکی بین استادها و دانشجویان وجود داشت و به لحاظ کیفیت درسی که می‌دادند، تمرینی که حل می‌کردند و وقت زیادی که می‌گذاشتند، دوستی‌های خوبی بین اساتید و دانشجویان ایجاد می‌شد و خیلی دوران خوبی بود. در سال دوم

دکتر مجتهدی به علت اختلافاتی که با یکی از همکارانش پیدا کرد و مسائلی که برای او ایجاد کردند، از دانشگاه رفت؛ تقریباً ما سال دوم بودیم که ابتدا آقای پروفسور رضا و پس از ایشان آقای دکتر امین به عنوان رئیس به دانشگاه آمدند. دکتر امین شاید واقعاً از نظر نظام‌دادن و سیستم‌دادن، پایه‌گذار اصلی دانشگاه بود؛ دکتر مجتهدی بسیار شریف، پراثری و صمیمی کار کرد و دانشگاه را به وجود آورد ولی دکتر امین به لحاظ سیستمیک و تشکیلاتی، یک بنیه‌ی خیلی قوی برای دانشگاه به وجود آورد که همان تشکیلات و روش‌هایی که امین پایه‌گذاری کرد دانشگاه را جلو برد و به این قوت و شکوفایی رساند. شاید فرق دانشگاه صنعتی شریف با بقیه دانشگاه‌هایی که در آن زمان ایجاد شدند و یا قبل از آن ایجاد شده بودند، همین سیستم‌های اداره کردن دانشگاه و روش‌هایی بود که دکتر امین پایه‌گذاری کرد.

● رمز ماندگاری و پیشتاز بودن دانشگاه شریف نسبت به دانشگاه‌هایی که هم‌زمان با آن تأسیس

شدند را چه می‌دانید؟

من فکر می‌کنم شتاب اولیه شریف برای حرکت به سمت یک دانشگاه خوب توسط دکتر مجتهدی ایجاد شد، دکتر مجتهدی و اعتبار او بود که توانست هم استاد خوب و هم دانشجوی خوب جذب کند لذا در ایجاد دانشگاه از وجود دکتر مجتهدی و اسم او به خوبی استفاده شد چون آدم محترم و معروفی بود، استاد دانشکده‌ی فنی بود، البرز را اداره می‌کرد، به



● مراسم بزرگداشت دکتر مجتهدی و دکتر امین

نیک‌نامی و خوبی او را می‌شناختند و در نتیجه وقتی دکتر مجتهدی آمد این‌جا و پایه‌گذار دانشگاه شد، یک عده به اعتبار اسم ایشان فکر کردند که دانشگاه خوبی می‌شود، حمایت حکومت هم از دانشگاه بود که امکانات به آن می‌داد؛ این دو تا این تصور را ایجاد کرد که دانشگاه خوبی به وجود خواهد آمد. در نتیجه دانشجویان خوب را جذب کرد، از البرز که دبیرستان بسیار خوبی بود خیلی‌ها آمدند، از دبیرستان‌های ملی دیگر که خیلی

خوب بودند مثل هدف و خوارزمی هم خیلی‌ها آمدند، دکتر مجتهدی به علت سوابقش در البرز و دانشکده فنی، خیلی از ایرانی‌هایی که در خارج تحصیل کرده بودند را می‌شناخت، آن‌هایی که محصل البرز بودند یا در فنی درس خوانده بودند به او احترام می‌گذاشتند، در نتیجه توانست به انکای همین اعتبار اقدام کند و کادر خوبی هم جذب کند و جذب کادر خوب و دانشجوی زبده، یک شروع خوبی برای ایجاد دانشگاه بود. بعد از دکتر مجتهدی، دکتر امین شیوه‌های اداره‌ی دانشگاه را به



نحوی طرح‌ریزی کرد که خود دانشگاهی‌ها، دانشگاه را بر اساس منطق اداره کنند، یعنی استاداها در تصمیم‌گیری‌ها درگیر باشند، ملاک‌های خیلی معقول، عینی و منصفانه برای ارزیابی‌ها بگذارند؛ ملاک‌های ارزیابی سخت بود ولی همه قبول داشتند. استخدام و ارزیابی اساتید را به خود کمیته‌هایی که از استاداها تشکیل می‌شد داد؛ به طوری که معروف هست حتی



● مراسم بزرگداشت دکتر امین

در شوراهایی که در دانشگاه تشکیل می‌شد، بعضی وقت‌ها دکتر امین با یک تصمیمی که شورا می‌گرفت موافق نبود، مخالف بود ولی نظر شورا را می‌پذیرفت و به طور جدی هم اجرا می‌کرد چون معتقد بود اولاً اگر این سیستم کار کند و افراد درگیر بشوند تصمیمات پخته‌تر می‌شود، بعد هم با صمیمیت دنبالش می‌روند که اجرایش کنند. بنابراین حضور دکتر امین خیلی مؤثر بود که دانشگاه ما را از دانشگاه‌های دیگر متمایز کند. به هر

حال من فکر می‌کنم خیلی خوب است که شیوهی اداره دانشگاه صنعتی شریف و نظامی که برای اداره‌اش ریخته شده است در مطالعات تطبیقی با شیوهی اداره دانشگاه‌های دیگر در آن روز مقایسه شود، بعد وجوه تمایزش بیرون بیاید و این وجوه تمایز تحلیل شود تا روشن شود که چگونه منجر به این شد که دانشگاه صنعتی شریف رشد کند و از سایر دانشگاه‌ها پیشی بگیرد. البته وقتی که انقلاب پیروز شد، به طور طبیعی یک تنش‌هایی در جامعه و دانشگاه ایجاد شد که موجب شد عده‌ای از استاداها از دانشگاه بروند و به خارج مهاجرت کنند برای این که کلاً استاداها فضاهای ملتهب و پرتنش را زیاد نمی‌توانند تحمل کنند؛ به هر حال عده‌ای رفتند ولی نظام اداره دانشگاه و فرهنگ مربوط به آن نظام باقی ماند که در نحوه اداره یا بازسازی دانشگاه بسیار مؤثر بود. اگر در دانشگاه صنعتی شریف آن مسایل و توقف‌های ناشی از انقلاب ایجاد نمی‌شد و روند قبلی ادامه پیدا می‌کرد دانشگاه خیلی قوی‌تر از حالا می‌شد. یک مسأله دیگر غیر از هیجانات بعد از انقلاب که برای دانشگاه اتفاق افتاد، بحث انتقالش به اصفهان بود که تنش زیادی در دانشگاه ایجاد کرد، استاداها نمی‌خواستند بروند ولی سیستم حکومت و رژیم می‌خواست آن‌ها را به اصفهان ببرد و استاداها مقاومت می‌کردند، این امر هم یک سری التهاب در دانشگاه ایجاد کرد و به روند آکادمیک دانشگاه لطمه زد. بنابراین حضور دکتر امین خیلی خوب بود که دانشگاه ما را از دانشگاه‌های دیگر این‌گونه متمایز کند. نکته جالب دیگر که در دوره اول دانشگاه و شاید دوره دوم هم وجود داشت این بود که دانشجویان وقتی وارد دانشگاه می‌شدند، معلوم نبود رشته‌هایشان چه هست، یعنی دوره اول که آمدم معلوم نبود دانشجوی چه رشته‌ای هستیم؛ دانشجویان یک سال بعد از ورود به دانشگاه اعلام کردند که بر حسب علاقه به چه رشته‌ای می‌خواهند بروند البته



هم بحث علاقه مطرح می‌شد هم بحث گنجایش دانشکده‌ها برای پذیرش دانشجو، ولی آن‌هایی که مثلاً در آن سال‌ها وارد رشته ریاضی یا رشته فیزیک شدند، می‌توانستند هر رشته مهندسی دیگری بروند ولی بر اساس علاقه‌شان رفتند ریاضی، فیزیک یا شیمی. متأسفانه در حال حاضر در دانشگاه آن طوری نیست دانشجویان بعضی از رشته‌ها را نه بر اساس علاقه و شناخت، بلکه بر اساس سطح نمره‌شان انتخاب می‌کنند بدون این که شناخت داشته باشند که چه چیزی می‌خواهند بخوانند، فقط از روی جو جامعه رشته را انتخاب می‌کنند و وقتی وارد رشته می‌شوند، می‌بینند علاقه‌ای به رشته ندارند. اگر می‌شد مسأله تعیین رشته را به نحوی تعدیل کرد که دانشجویان بعد از ورود به دانشگاه رشته‌هایشان را انتخاب کنند خیلی مناسب‌تر بود، ممکن است اقل رشته‌های علوم را یک گروه و رشته‌های مهندسی را یک گروه بکنند، ولی وقتی که وارد می‌شدند بعد انتخاب کنند که چه رشته‌ای بخوانند. بعد از انقلاب در جهت عکس این وضعیت مطلوب، خیلی به طور افراطی حرکت شد به طوری که وقتی کسی می‌خواست برق بخواند، برای ورود به دانشگاه می‌گفت آیا می‌خواهد کنترل، الکترونیک



مراسم کلنگ زنی ساختمان انجمن فارغ التحصیلان - ۱۳۸۳

و یا مخابرات بخواند، بدون آن که شناخت چندانی از این رشته داشته باشد؛ این درست در جهت عکس آن چیزی است که اول بیاید وارد گروه مهندسی بشود و بعد از یک سال با کسب اطلاعات و شناخت بیشتر تصمیم بگیرد چه رشته‌ای می‌خواهد بخواند و آن را انتخاب کند، البته اگر متقاضی برای دانشکده‌ای خیلی زیاد بود طبعاً آن دانشکده بر اساس نمره کنکور و معدل دانشجویان خود را خواهد پذیرفت. دانشگاه وقتی که ما وارد آن شدیم از

نظر امکانات ساختمانی خیلی کمبود داشت، این‌جا قرار بود یک هنرستان و یا یک مرکز آموزش فنی حرفه‌ای باشد که بعد آن را برای دانشگاه صنعتی گرفتند. در آن زمان ساختمان‌هایی که داشت عبارت بود از ساختمان اداری فعلی که در آن کلاس‌ها تشکیل می‌شد، آمفی تئاتر مرکزی و ساختمان چاپخانه فعلی که آن زمان محل آزمایشگاه‌ها بود به اضافه دو تا سوله از کارگاه‌ها و ساختمان فیزیک قدیمی یا کامپیوتر فعلی. یادم هست دکتر اردبیلی، دکتر گریگوریان و دکتر اعلامی که برای دانشکده مکانیک استخدام شده بودند در آن ساختمان اتاق داشتند. اگر چه در دوره اول که ما وارد دانشگاه شدیم، دانشگاه ۴۲۰ دانشجو را می‌توانست در خود جای دهد ولی سال بعد هم قرار بود ۴۲۰ الی ۴۵۰ دانشجوی جدید بیاید و ما به سال‌های بالاتر برویم. فضای کلاس به اندازه کافی نبود و لذا با سرعت عجیبی تالارها و ساختمان دکتر مجتهدی (ابن سینای فعلی) را ساختند به طوری که شاید این ساختمان به این بزرگی و تالارها را ظرف ۶، ۷ ماه تکمیل کردند و وقتی



که ما مهرماه ۱۳۴۶ به دانشگاه برگشتیم آن‌ها مشغول آب و جاروی ساختمان‌های جدید بودند که ما از آن‌ها استفاده کنیم؛ این یک حرکت خیلی سریع بود و اگر مقایسه کنید با ساختمان‌هایی که الآن ساخته می‌شوند و ممکن است ۷ سال یا ۸ سال طول بکشد تا تمام شوند، سرعت ساخت آن‌ها بهتر روشن می‌شود. در آن زمان آقای دکتر مجتهدی هم منابع مالی لازم را تأمین کرده بودند و هم این که تحرک و قدرت ساخت آن‌ها خیلی زیاد بود؛ همین طور که سال به سال بالاتر می‌رفتیم، امکانات فیزیکی دانشگاه توسعه پیدا می‌کرد. در سال‌های سوم و چهارم در زمان مرحوم دکتر امین، ساختن دانشکده‌های ضلع غربی دانشگاه یعنی مکانیک، صنایع، شیمی و ریاضی آغاز شد و ما که فارغ‌التحصیل شدیم، تقریباً آن‌ها آماده شده بودند و یک سری از دانشکده‌ها به آن‌جا منتقل می‌شدند. نکته جالب دیگری که شاید از آن زمان بشود گفت، این است که استاد‌های جوانی که به دانشگاه می‌آمدند با یک علاقه شدیدی وارد کار و فعالیت دانشگاه می‌شدند، مثلاً دکتر پرتوی از اساتید برجسته و پایه‌گذار دانشکده فیزیک بود که از دانشگاه MIT فارغ‌التحصیل شده بود، او وقتی وسایل آزمایشگاه فیزیک به دانشگاه رسید خودش کتش را در آورد و کمک می‌کرد تا جعبه‌های وسایل آزمایشگاه را از کامیون پیاده کنند و یا دکتر اردبیلی با یک عشقی کار می‌کرد که به جوان‌ها یاد بدهد؛ دکتر گریگوریان، دکتر اعلامی، دکتر معطر، دکتر کرمی که رئیس دانشکده مکانیک بود همه و همه با یک علاقه‌ی عجیبی وارد کار شده بودند. آن‌ها می‌خواستند با عشق بسازند، درس بدهند و جوانان را آموزش بدهند، یک احساس ملی خیلی قوی داشتند. در نتیجه، آن علاقه و عشق این‌ها، سواد و تکنیک‌شان دانشگاه خوبی را پایه‌گذاری کرد و تقریباً تا وقتی که ما فارغ‌التحصیل شدیم یعنی سال ۴۹ این ادامه داشت. از سال ۵۰، ۵۱ دیگر اعتصاب‌ها شروع شد و فضای دانشگاه خیلی سیاسی شد. درگیری‌ها و التهابات سیاسی، هنگامی که در محیط‌های آکادمیک وارد می‌شوند جنبه علمی آن‌ها را سست می‌کنند. طبیعی است که وقتی آن شتاب اولیه از نظر علمی ایجاد شد، اگر فضای سیاسی و اجتماعی ایران مناسب بود و دانشگاه می‌توانست با آن شتاب اولیه و بدون این التهابات سیاسی رشد کند، الآن یکی از دانشگاه‌های نمونه از نظر آموزشی و تحقیقاتی در منطقه بود. الآن دانشگاه ما خیلی دانشگاه خوبی است، معروف هم هست، ولی دانشگاه خیلی خوبی است به لحاظ آموزش لیسانس و به لحاظ دانشجویان خیلی خوبی که می‌گیرد، اما از جهت فعالیت‌های تحقیقاتی و امکانات آموزشی تحقیقاتی با یک دانشگاه خیلی خوب فاصله زیادی دارد. به هر حال درگیری‌های سیاسی که در دوره حیات دانشگاه اتفاق افتاد من فکر می‌کنم از عواملی بودند که رشد و توسعه دانشگاه را از نظر آکادمیک یک مقدار کند کرد. البته اثراتی که این دانشگاه در تحولات سیاسی کشور داشت خیلی مهم بود، هم به لحاظ دانشجویانی که داشت و هم حرکت‌های سیاسی و اجتماعی که در این دانشگاه انجام می‌دادند، و همه این‌ها آثار زیادی در تحولاتی که منجر به انقلاب شد داشت، ولی بهای آن این بود که دانشگاه از نظر آکادمیک رشد نکرد؛ البته اگر دانشجویان درگیر فعالیت‌های انقلابی نمی‌شدند، باز هم دانشگاه نمی‌توانست رشد پایدار داشته باشد چون بالاخره



جامعه منقلب می‌شد و آن انقلاب به محیط دانشگاه هم منعکس می‌شد و اثر می‌گذاشت. بنابراین بستر سیاسی اجتماعی آماده نبود که دانشگاه بتواند خارج از مسائل سیاسی و اجتماعی به امور آکادمیک خودش بپردازد و هر وقت هم این فضا ایجاد نشود به طبع حرکات علمی قوام و عمر زیادی پیدا نمی‌کنند.

● آقای دکتر دوست دارم یک خاطره از فعالیت‌های دوران دانشجویی تان بگوئید.

در این مورد خاطره‌ای از دکتر مجتهدی می‌گویم؛ ایشان یک دفترچه کوچکی داشت که اسم همه دانشجویان در آن بود و آن وقت‌ها سر کلاس‌ها حضور و غایب هم می‌کردند و نتایج حضور و غایب و نمرات امتحانی در آن دفترچه وارد می‌شد و آن دفترچه کوچک را در جیب بغلش می‌گذاشت. خود دکتر مجتهدی هم ریاضیات درس می‌داد، ریاضی یک و آنالیز درس می‌داد و نمره‌های بچه‌ها را در آن دفترچه وارد می‌کرد و هر وقت با یکی برخورد می‌کرد، می‌پرسید اسمت چیست؟ دفترچه‌اش را نگاه می‌کرد تا ببیند خلاصه پرونده دانشجو چگونه است و چه باید کرد. اسم من را هم در آن دفترچه داشت و چون نمراتم در ریاضیات خیلی خوب بود به من یک محبت خاصی داشت. او در سال ۴۶ یا ۴۷ از دانشگاه ما رفت. در سال ۴۹ من ازدواج کردم و جشنی برگزار کردیم، در واقع زود ازدواج کردم، هنوز دانشجو بودم که در بهمن ماه سال ۴۹ مراسم عقد داشتم. دکتر مجتهدی، بیش از ۲ سال بود که از دانشگاه رفته بود ولی من چون به او ارادت داشتم، رفتم کارت دعوت به مراسم عقد را در البرز به او بدهم، خودش را هم آن وقت که رفتم ندیدم، آن‌جا نبود ولی کارت را به دبیرستان البرز دادم که به مراسم عقد دعوتش کرده باشم، با تعجب دیدم که شب جشن عقدکنان با سبد گل بزرگی آمد و شرکت کرد.

● چه عاملی سبب شد که دکتر مجتهدی از دانشگاه شریف بروند؟

آن موقع یک آقای بود به نام دکتر منتصری که مانند دکتر مجتهدی گیلانی بود و شاید یک نسبتی با هم داشتند و اتفاقاً از همکاران‌شان در البرز بود، دکتر مجتهدی ایشان را به عنوان معاون دانشگاه منصوب کرد. می‌گفتند آقای دکتر منتصری برای دکتر مجتهدی مسأله درست کرد و خلاصه مشکلاتی پیش آورد که شاه به او سوء ظن پیدا کرد و سبب رفتن ایشان از دانشگاه شد. البته رفتن دکتر مجتهدی برای دانشگاه خیلی خوب بود از جهت این که فضا باز شده بود تا دکتر امین بیاید، چون دکتر مجتهدی با تمام شرافت، محبوبیت و درستی‌ای که داشت آدمی نبود که به دانشگاه سیستم بدهد، فقط می‌توانست از اسم، انرژی، و حسن شهرتش استفاده کند و دانشگاه را ایجاد کند ولی آن وقت باید دانشگاه سیستم پیدا می‌کرد که بتواند جلو برود، یعنی رفتن ایشان به هر علتی بود برای دانشگاه خوب شد، برای این که جا برای امین باز شد و اگر مجتهدی باقی مانده بود معلوم نبود دانشگاه آن سیستمی که امین به آن داده بود را پیدا می‌کرد. دکتر مجتهدی با



استفاده از شیوه‌های قدیمی اروپایی و یا شیوه‌های دبیرستانی که بسیار سخت‌گیرانه بود، دانشگاه را اداره می‌کرد؛ مثلاً سال اول هر هفته صبح شنبه‌ها امتحان داشتیم، هر روز حضور غیاب می‌شد، به هر حال این شیوه‌ها، شیوه‌های دانشگاهی نبود. از دیگر خاطرات شیرین من، تمرینات ورزشی دوره دانشجویی‌ام بود. من عضو تیم دومیدانی دانشگاه بودم، هفته‌ای سه روز می‌رفتیم در زمین چمن فعلی تمرین می‌کردیم، شاید بهترین دوران دانشجویی من یا شیرین‌ترین لحظاتش، همان



● فعالیت‌های ورزشی دانشجویان

لحظات زمین چمن باشد، می‌دویدیم، تمرین می‌کردیم، نزدیک‌های خرداد زمانی که هوا گرم می‌شد با شیلنگ همدیگر را خیس می‌کردیم. آقای قلی‌زاده بود که در دوی بامانع با من تمرین می‌کرد، آقای اردشیریان بود که مربی تیم ما بود و الآن مدیرعامل ناموران است. جالب بود وقتی دو یا سه ساعت به تمرین می‌پرداختیم و بعد از تمرین شب یا مغرب می‌خواستیم یک مقداری مطالعه و یا کار کنیم، راندمان کارمان خیلی زیاد می‌شد،

به طوری که اگر آن تمرین را نمی‌کردیم و به زمان مطالعه اضافه می‌کردیم، دستاوردها کمتر از وقتی بود که آن وقت صرف ورزش می‌شد. این است که من خیلی افسوس می‌خورم که الآن دانشجویان امکان ورزش بسیار کم دارند، این مطالب را چند جای دیگر هم گفته‌ام. آن وقت‌ها که ما سال چهارم بودیم دانشگاه حدود ۱۷۰۰ یا ۱۸۰۰ نفر دانشجو داشت ولی امکانات ورزشی دانشگاه شاید از این که الآن هست بیشتر بود؛ در آن زمان دانشگاه زمین تنیس، زمین فوتبال و پیست دومیدانی داشت. حالا دانشگاه دانشجویانش چهار برابر شده اما امکانات ورزشی‌اش تقریباً هنوز همان یا کمتر از آن است، اصلاً بچه‌ها امکان ورزش کردن برایشان خیلی کم است در نتیجه به ورزش کشیده نمی‌شوند. توسعه امکانات ورزشی و عادت‌دادن دانشجویان به ورزش بازده اقتصادی هم دارد؛ وقتی دانشجویان ورزش کنند سلامتی‌شان و در نتیجه عمر مفیدشان بیشتر می‌شود؛ اگر در امکانات ورزشی دانشگاه سرمایه‌گذاری شود، مهندس‌هایی که از این‌جا فارغ‌التحصیل می‌شوند، سال‌های بیشتری می‌توانند خدمت کنند. اگر فارغ‌التحصیلان در اوج سال‌های تجربه ده سال بیشتر کار کنند فایده اقتصادی زیادی نصیب کشور می‌شود یعنی بازده حاصل از سرمایه‌گذاری در امکانات ورزشی خیلی زیاد است در نتیجه بحث کمبود امکانات ورزشی دانشگاه خیلی آزار دهنده است و امیدوارم امکانات ورزشی توسعه پیدا کنند.



● اگر ممکن است راجع به فضای انقلابی دانشگاه در آن سال‌ها توضیح دهید، آیا خود شما در آن زمان فعالیت داشتید؟

ما در دانشگاه گرایش‌ات اسلامی داشتیم مثلاً آقای مهرابی از کرمان، دانشجوی مکانیک بود که برادرش در یک فروشگاه بزرگ در دستش بمب منفجر شد. ولی من فکر می‌کنم عمده‌ی فعالیت‌های سیاسی دانشگاه از سال ۵۰ به بعد شروع شد، سال ۴۹ مخفیانه یک خبرهایی بود. فکر می‌کنم آن وقت یک خبرهایی بود، یک آقای بود به اسم موسوی که در آمفی‌تئاتر جلسه‌ای بود و بچه‌ها جمع بودند و ایشان آمده بود یک چیزی را توضیح بدهد، مرحوم شریف‌واقدی به طور روشنی به او اعتراض می‌کند و گیری می‌دهد که بخواهد اعتراض کند نه اعتراضی که برای آن مورد خاص بحث مطرح شود، یک اعتراضی به سیستم، به مدیریت دانشگاه، از جنس این که فضا را تحریک کند، از همان وقت معلوم بود که شریف‌واقدی یک چیزی پشت سرش هست، یک انگیزه فعالیت دیگری دارد. بعد که فارغ‌التحصیل شد، معلوم شد جزء مجاهدین بوده؛ آن وقت که مجاهدین تغییر ایدئولوژی دادند، او بر اعتقادش باقی ماند و متأسفانه آن طوری برایش مسأله درست کردند. منتهی من فکر می‌کنم فعالیت‌های سیاسی دانشگاه عمدتاً از سال ۵۰ به بعد شروع شد که مربوط می‌شد به مسائل شرکت واحد و هر بهانه‌ی دیگر که من وقتی فارغ‌التحصیل شدم، در دانشگاه کار می‌کردم، دستیار دانشکده مکانیک بودم که بعد همان سال‌ها بود که پلیس ریخت داخل دانشگاه، دکتر گریگوریان را زد و سرش را شکست، دیگر از سال‌های حدود ۵۰ شروع شد و تند و تندتر می‌شد که به انقلاب رسید. من فعالیت انقلابی یا سیاسی نداشتم، فقط در خارج کشور از سال ۵۴ به بعد با انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا مرتبط بودم.

دکتر فریدون معطر

دانشکده شیمی

من فریدون معطر، تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در تهران تمام کردم، سال ۱۳۳۴ برای ادامه تحصیل به آلمان رفتم و در بهار سال ۱۳۴۴ دکترایم را در رشته‌ی شیمی معدنی گرفتم و در همان دانشگاهی که تحصیل کرده بودم، به عنوان عضو تحقیقاتی مشغول به کار شدم. پس از اتمام قراردادم در آلمان، مرداد ۱۳۴۵ به ایران آمدم ...

● آقای دکتر لطف کنید بیوگرافی خودتان را بگویید.

من فریدون معطر، تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در تهران تمام کردم، سال ۱۳۳۴ برای ادامه تحصیل به آلمان رفتم و در بهار سال ۱۳۴۴ دکترایم را در رشته‌ی شیمی معدنی گرفتم و در همان دانشگاهی که تحصیل کرده بودم، به عنوان عضو تحقیقاتی مشغول به کار شدم. همان موقع صحبت افتتاح دانشگاه صنعتی آریامهر شد و آقای دکتر مجتهدی برای صحبت با فارغ‌التحصیلان ایرانی در خارج از کشور، از طریق اداره سرپرستی دانشجویان ایرانی در آلمان ارتباط برقرار کردند. پاییز سال ۱۳۴۴ بود که با دو نفر دیگر از آقایان دانشکده فیزیک، آقای دکتر پیمان و آقای دکتر واحدی که در حال حاضر در دانشگاه نیستند، به مونیخ رفتیم و با آقای دکتر مجتهدی ملاقات کردیم. ایشان توضیحاتی دادند و صحبت‌های اولیه انجام شد و ما برگشتیم سر کارمان. بعد از مدتی نامه‌ای از

مصاحبه کننده:

مهندس اکبر سیه‌بازی،
مرحوم محمدتقی صالحی،
سیدمصطفی هاشمی یرکی

تاریخ مصاحبه:

۸۴/۱/۲۵، ۸۴/۲/۱۲



فریدون معطر

دکتر معطر به همراه دکتر سیاوش محتا



اداره سرپرستی آمد که با استخدامتان در دانشگاه موافقت شده است. من پس از اتمام قراردادام در آلمان، مرداد ۱۳۴۵ به ایران آمدم و حکم من در روز ۲۰ مرداد ۱۳۴۵ در دانشگاه صادر شد، یعنی ۴۰ روز قبل از آمدن دانشجو به دانشگاه که من از این روزها خاطرات زیادی دارم. زمانی که من وارد دانشگاه شدم، قسمت‌های بالایی محوطه‌ی آن هنوز علفزار بود و تنها ساختمان موجود همان ساختمان جلویی دانشگاه بود (ساختمان اداری و مالی فعلی) که آن هم یکی، دو تا اتاق داشت که مورد استفاده‌ی آقای دکتر مجتهدی، دکتر منتصری و دقایقی که کارهای اجرایی دانشگاه را انجام می‌دادند قرار می‌گرفت؛ در

حالی که من با این تصور به این‌جا آمده بودم که وارد یک دانشگاه حاضر و آماده می‌شوم و تدریس را شروع می‌کنم. روزی که برای اولین بار پا به دانشگاه گذاشتم، بر حسب تصادف آقای دکتر مجتهدی در لحظه‌ی ورود من در صحن دانشگاه (نزدیک درب ورودی) بودند و با دیدن من گفتند: "خوب، شیمی ما هم درست شد" و بنده گفتم: ان شاءالله در معیت بقیه‌ی همکاران و ایشان گفتند: "کس دیگری نیست، فقط خودتی"، پرسیدم آزمایشگاه کجاست؟ که مرا به جایی که الآن چاپخانه است آوردند، آن‌جا مثلاً آزمایشگاه شیمی بود، محلی پر از گچ و آجر و یک مشت صندوق پر از وسایل و در مورد برنامه‌ی درسی سؤال کردم، گفتند جزوه‌های درسی را خودتان بنویسید.

شاید چیزهایی درباره‌ی دکتر مجتهدی شنیده باشید: آدم بسیار منضبط و با دیسپلینی بودند، این را واقعاً از صمیم قلب می‌گویم که به وجود آمدن این دانشگاه، خیلی مدیون وجود ایشان است. یادم هست که ۴۰ روز به شروع ترم مانده، ایشان حتی روزهای جمعه هم از ۸ صبح تا آخر شب این‌جا بودند و بر اجرای کارهای ساختمانی نظارت می‌کردند که کارها زودتر تمام شود و صبح روز اول مهر همه چیز حاضر و آماده بود. دانشجویان را در آمفی‌تئاتر مرکزی جمع کرده بودند، آقای مهندس لکستانی هم تشریف داشتند.

● آقای مهندس لکستانی؟

بله، ایشان مدیر کل بازنشسته‌ی اداره برق بودند.



● فکر می‌کنم عضو هیأت امناء بودند.

بله، ایشان معاون اداری و مالی دانشگاه بودند، یک انسان بسیار پاک و درستکار که زحمات زیادی کشیدند؛ به هر حال، به این صورت شروع شد. در آن ۴۰ روز قبل از افتتاح دانشگاه، از یک طرف با کارگران ساختمانی برای ساختن آزمایشگاه سر و کله می‌زدم و از طرف دیگر جزوه‌های درسی را تدوین می‌کردم. البته در ابتدای کار، فقط دروس عمومی و رشته‌های ریاضی، فیزیک و شیمی تدریس می‌شد. آقای دکتر مجتهدی علاقه‌ی زیادی به امتحان داشتند و این سالن ورزشی را که می‌بینید اول ساختند که دانشجویان جایی برای امتحان دادن داشته باشند. یک شنبه امتحان ریاضی بود، شنبه بعد فیزیک بود، شنبه بعدش هم شیمی و همین طور تکرار می‌شد. آن موقع سیستم ترمی واحدی نبود و تقریباً با آمدن آقای پروفسور رضا سیستم درسی ما آمریکایی شد، قبل از آن سیستم اروپایی بود. بالاخره آن ۴۰ روز گذشت و کارها روبه‌راه و درس‌ها آماده شد و کلاس‌ها در قسمتی که در حال حاضر کارهای حسابداری دانشگاه انجام می‌شود، تشکیل شد.

● ساختمان اداری و مالی؟

بله، کلاس‌های اصلی هنوز ساخته نشده بود.

● آقای دکتر دوره‌ی دبیرستان‌تان را کجا گذراندید؟

دبیرستان فیروز بهرام. آن موقع چند تا دبیرستان خوب توی تهران بود، یکی از این‌ها فیروز بهرام بود که بعدها دبیرستان هدف از آن به وجود آمد.

● خاطره‌ای از دوران دبیرستان‌تان ندارید؟

آن موقع رشته‌ی طبیعی و ریاضی داشتیم و دیپلم را در شش سال می‌گرفتیم. من چون می‌خواستم پزشکی بخوانم رفته بودم طبیعی، اما بعد به دلایل خانوادگی از شیمی سر در آوردم.

● لطفاً خلاصه‌ای از سوابق علمی و پژوهشی خودتان را بفرمایید.

بنده الآن استاد پایه‌ی ۲۹ هستم که می‌بایست بشوم ۳۰. من جزو اولین گروهی بودم که برای استفاده از فرصت مطالعاتی به خارج رفتم و یک سال در دانشگاه آکسفورد انگلستان مطالعه و تحقیق کردم؛ یک بار هم فرصت مطالعاتی‌ام را در دانشگاه ایالتی سان دیگو در آمریکا گذراندم. البته در این فواصل هم، چون در آلمان تحصیل کرده بودم، تابستان‌ها یک



ماه، دو ماه، سه ماه برای کارهای تحقیقاتی به آلمان می‌رفتم. کارهای تحقیقاتی من قبل از انقلاب بیشتر جنبه‌های محض داشت، ولی با توجه به علاقه‌ای که به صنایع شیمیایی دارم زمینه تحقیقاتی‌ام به سمت کاربردی رفت و چون تخصص‌ام شیمی معدنی است، به جرأت می‌توانم اذعان کنم هیچ سنگ معدنی وجود ندارد که من رویش کار نکرده باشم. یعنی تبدیل سنگ معدن به فراورده‌های قابل استفاده در صنایع و بیشتر کارهایی هم که از بعد از انقلاب کرده‌ام - و هنوز هم مشغولم - تحقیقات کاربردی است که می‌تواند برای کشور ما که از نظر معادن ارزشمند بسیار غنی است، مفید باشد. دوبار هم رئیس دانشکده بودم؛ بار اول بین سال‌های ۶۸ تا ۷۱ و بار دوم هم به مدت دو سال از سال ۸۱ تا اسفند ماه ۸۳ مدتی هم سمت معاونت پژوهشی را داشتم.

● بیرون از دانشگاه هم فعالیت دارید؟

اگر منظور تان تدریس است خیر، تا امروز حتی یک بار هم خارج از این دانشگاه تدریس نکرده‌ام، اما با توجه به علاقه‌ای که به صنعت دارم ارتباط مشورتی با صنایع داشته‌ام، اعم از ارتباط با وزارت صنایع که در جلساتشان شرکت کرده‌ام و بعضی صنایع شیمیایی که به عنوان مشاور برایشان کار می‌کردم. قراردادهایی هم از طریق صنایع با من بسته می‌شود و از طریق معاونت پژوهشی می‌آید این‌جا و در حال حاضر با ۳ تا از آن‌ها درگیر هستم که همه‌شان کاربردی هستند.

● در کل راجع به امکانات فیزیکی آن موقع یک سری صحبت‌هایی را بکنید و این که وضعیت

اساتید آن موقع چطور بود؟

به نکته‌ی خوبی اشاره کردید؛ مرحوم دکتر مجتهدی موقعی که حکم تأسیس این دانشگاه را گرفتند، دو چیز از شاه خواستند: اول این که خود شاه رئیس این‌جا بشود - و ایشان نایب‌التولیه باشد - چون می‌دانستند در این صورت خیلی از موانع مرتبط با مدیریت ایشان برطرف خواهد شد. دوم این که حقوق استادانی که این‌جا استخدام می‌شوند بالا باشد؛ سال ۱۳۴۵ حقوق ما ۵۰۰ تومان بود، در حالی که در آن زمان در دانشگاه‌های دیگر یک استاد ۲۵۰۰ تومان دریافت می‌کرد. یادم می‌آید سال ۴۹ که من ازدواج کردم، اجاره‌ی یک آپارتمان دو اتاق خوابه ۶۰۰ تومان بود، امروز اجاره‌ی آن آپارتمان دست کم باید ۵۰۰ - ۶۰۰ هزار تومان باشد. این‌ها را گفتم تا ارزش آن پنج هزار تومان را تجسم کنید. اتفاقاً این منطق بسیار درستی بود چون باعث شد خیلی از فارغ‌التحصیلان به ایران برگردند و این دانشگاه رشد کرد و ریشه‌ی خوبی گرفت. این چیزی که الان شما می‌بینید با این که تغییر کرده، اما کیفیتش کم و بیش حفظ شده است، یکی از دلایلی هم این است که استادهايش تمام وقت هستند و فکر و ذکرشان این‌جاست. جایی که استاد به آن احساس وابستگی نکند، ساخته نمی‌شود.



● آقای دکتر آن موقع که دانشکده شیمی شکل گرفت، چند نفر استاد بودند؟

من بودم و دو نفر از آقایان و سال بعد سایر استادان استخدام شدند.

● چه سالی دانشکده‌ی شیمی و دانشکده‌ی مهندسی شیمی از هم جدا شدند؟

سال ۴۸.

● آن موقع در دانشکده‌ی شیمی چه تعداد استاد بودند؟

۱۰ - ۱۲ نفر بودیم.

● با مربی و آسپستان‌های آزمایشگاهی و ...؟

مربی‌ها اکثراً مهندسی بودند و همه‌شان وارد کادر مهندسی شیمی شدند. آن زمان دکتر فیض و دکتر ابراهیمی دو نفری بودند که در دانشکده‌ی مهندسی شیمی PhD داشتند و رئیس‌شان هم آقای دکتر فیض بود، بعد شیمی جدا شد. تصور می‌کنم تعداد ما در دانشکده‌ی شیمی بیش از ده نفر بود.

● چند نفر ورودی داشتید؟

ورودی‌ها حدود ۴۰-۵۰ نفر بودند.

● خاطره‌ای از آن موقع مخصوصاً از اساتید اگر دارید بفرمایید.

آقای دکتر مجتهدی به نظم و انضباط خیلی اهمیت می‌دادند. یادم هست یک روز خود من ساعت هشت و پنج دقیقه وارد دانشگاه شدم و ایشان که در محوطه‌ی نزدیک درب ورودی بودند، گفتند: "آقای دکتر ۵ دقیقه از ۸ گذشته!"؛ یک مورد دیگر این که می‌گفتند سر کلاس‌ها حاضر، غایب کنید و برای استادان هم دفتری گذاشته بودند که ورود و خروج‌شان را ثبت کنند. البته ما به هیچ یک از این‌ها اعتقاد نداشتیم و این برنامه هم فقط مدت کوتاهی اجرا شد.

● آن موقع که دانشگاه ساخته شد، بعد از ۴-۵ سال در اذهان عمومی چه جایگاهی داشت؟ یعنی

چطور به آن نگاه می‌کردند؟

بعد از ۴-۵ سال تقریباً به خوبی جا افتاد. شاید این را بدانید که در آن زمان دو دانشگاه استقلال داشت، یکی این‌جا بود و



دیگری شیراز و استقلال مالی که به جای خودش، استقلال اداری دانشگاه خیلی مهم بود، البته این در دوره‌ی دکتر امین اتفاق افتاد. دکتر مجتهدی این دانشگاه را پایه‌گذاری کرد و نظم و سازماندهی اولیه را مدیون ایشان هستیم، اما دانشگاه در عمل به همت دکتر امین ساخته شد و فرم گرفت. یاد می‌آید که زمان ایشان شورای دانشگاه ساعت ۲ بعدازظهر شروع می‌شد و گاهی تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب ادامه پیدا می‌کرد، چون هیچ آیین‌نامه‌ای و قانونی که بر اساس آن دانشگاه مستقل باشد وجود نداشت. این قوانینی که الآن می‌بینید - که امروز حتی رئیس دانشگاه هم انتخابی شده است - حاصل پی‌ریزی‌های آن زمان است که دکتر امین به کمک همکاران آیین‌نامه‌های دانشگاه را نوشتند، آیین‌نامه‌های تحقیقاتی، آموزشی و اصولاً اداری دانشگاه، دانشکده، تمام این‌ها و این استقلالی را که در اداره دانشگاه به وجود آمد، مدیون دکتر امین هستیم که فردی وطن‌پرست، باسواد، مدیر و دنیادیده‌ی به روز بود و با توجه به جو حاکم بر آن زمان، سیاستی را در پیش گرفت که متضمن منافع دانشگاه بود. من چون دو مرتبه مسؤولیت ریاست دانشکده را داشتم، در جلسات شورای دانشگاه می‌دیدم صحبت‌هایی که الآن می‌شود، از قبیل استقلال هیأت علمی و غیره، با این که تغییری نداشته، چهارچوب و اندیشه‌اش مربوط به گذشته است که حالا توانسته‌اند پیاده‌اش بکنند.

● آقای دکتر قرار بود که فارغ‌التحصیلان دانشگاه وارد صنعت بشوند و کمک بشود به صنعت کشور (با توجه به الآن و آن موقع)، آیا آن موقع فارغ‌التحصیلان دانشگاه در جامعه‌ی صنعتی جایگاهی داشتند؟

جایگاه بسیار خوبی داشتند. نتیجه‌ی تلاش استادان و دانشجویان این شد که فارغ‌التحصیلان ما در صنعت خوب درخشیدند و هنوز هم خوب جذب می‌شوند. خیلی از مدیران صنایع فعلی فارغ‌التحصیلان این دانشگاه هستند که پست‌های مهم و نقش سازنده‌ای در استخوان‌بندی صنعت ایران دارند. در اولین دوره‌ی فارغ‌التحصیلان آن موقع برای مثال آقای دکتر مشایخی و آقای مهندس شیرازی بودند.

● حالا می‌خواهیم برگردیم به فعالیت‌های دانشجویی که انجام می‌شده، دانشجویان دانشگاه شریف که هم در قبل از انقلاب فعالیت داشته‌اند و هم بعد از انقلاب. اعم از فعالیت‌های فوق برنامه، فرهنگی و سیاسی.

البته از چندین سال قبل از انقلاب، همیشه در روز ۱۶ آذر فعل و انفعالاتی در دانشگاه صورت می‌گرفت و آن زمان هم فعالیت‌های سیاسی دانشجویی وجود داشت و همه‌ی گروه‌های سیاسی، مذهبی و غیر مذهبی فعال بودند و یک موقع



فریدون معطر

تصمیم می‌گرفتند که به اصطلاح روی هم بریزند. مشغول درس‌دادن بودی - الآن جرأت آن کارها را ندارند - لگد می‌زدند به در کلاس و اگر تعطیل نمی‌کردیم دوباره می‌زدند، که حتی من یادم می‌آید این ساختمان ابن سینا طبقه دوم یک مهندس پطروسایانی بود- مهندس شیمی و ارمی بود - داشت تدریس می‌کرد که آجر به داخل کلاس انداختند. چون هم در گروه دانشجویی‌شان، هم در کادر اداری و حتی در کادر اساتید هم، بودند کسانی که برای ساواک کار می‌کردند، گزارش می‌دادند و بالاخره بچه‌ها می‌ترسیدند. چون من قبلاً هم اشاره کردم که ساختن این‌جا یک مقداری سیاسی بود، این طور که دانشکده فنی دانشکده خیلی سیاسی‌ای بود خواستند یک دانشکده فنی دیگری بسازند که در مقابل دانشکده فنی باشد. از آن‌جا که این‌جا استادانش هم جوان بودند، خود استادها هم تا اندازه‌ای سیاسی بودند و می‌توانم بگویم یکی از پایه‌های انقلاب، این دانشگاه بود. در هر حال این‌جا از نظر سیاسی خیلی فعال بود. البته همیشه هم صحبت بود که این‌جا به اصفهان برو، یادم می‌آید برای سلام‌هایی که ما را می‌بردند اولین سؤال‌هایی که رؤسای دانشگاه‌ها می‌کردند می‌گفتند که مسأله اصفهان چه شد؟ و جواب می‌دادیم که مشغول ساختن هستند. درست روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۷ یک دفعه آمدند گفتند که می‌رویم اصفهان که استادها نرفتند و ۵، ۶ ماه هم حقوق ما را ندادند. ضمناً خود سال ۵۷ هم که خب می‌دانید چه شد.

البته فعالیت‌هایی نظیر فعالیت‌های ورزشی، فعالیت‌های فوق برنامه از قبیل تئاتر و شب‌های شعر هم بود. فعالیت‌های ورزشی و این‌ها بیشتر در ارتباط با فعالیت‌های آموزشی بود و بچه‌ها را دوره‌های آموزشی ورزشی می‌بردند. مثلاً من یادم می‌آید چهار ماه، چهار بار بچه‌ها را بردم شیراز، آن موقع تازه پتروشیمی شیراز داشت شروع می‌شد و یک دوره آموزشی برایشان گذاشتند. بعد یک دوره‌ای گذاشتند که البته فکر نمی‌کنم دیگر از این دوره‌ها در ایران بیاید. دکتر هژبری شروع‌کننده‌اش بود و فکر می‌کنم حدود یک ۳۰ نفری را به آلمان برد، خب دلار پایین بود و از ارتباطی که با صنایع آلمان داشت از آن‌ها کمک گرفت و یک مقدار کمی هم خود بچه‌ها از این‌جا دادند، یک ماه بچه‌ها را آلمان بردند و آن‌جا صنایع مختلف را دیدند. از این فعالیت‌ها زیاد بود و البته خود دانشکده ما هم درس‌هایی در ارتباط با صنعت داشت، بچه‌ها را می‌بردیم با صنایع مختلف یک مقدار آشنا بشوند. البته این را من خدمتان عرض می‌کنم که دانشکده ما به‌خصوص نسبت به امروز گرایش کاربردی‌اش بیشتر بود، امروز بیشتر جنبه‌های بحث دارد، آن موقع بیشتر جنبه‌های کاربردی داشت و من به جرأت می‌توانم بگویم هم در درس‌ها این طور بود و هم در ارتباطان با صنایع.

● رمز موفقیت و پیشتازی دانشگاه شریف را در چه می‌دانید؟

این که هم دانشجویان و هم اساتید، جوان و پرانرژی بودند، این که هم اساتید و هم دانشجویان به صورت تمام وقت در

دانشگاه بودند و استادان برای دانشجویان وقت می گذاشتند، تدوین آیین نامه ها توسط خود اساتید که متضمن استقلال دانشگاه بود و دلیل دیگری هم که قبلاً گفتم و آن حقوق مکفی و تأمین مالی استادان بود.

● درباره‌ی نقش این دانشگاه در نهضت انقلاب اسلامی بفرمایید.

۱۸ اردیبهشت ۵۷ دانشگاه تعطیل و فضای باز سیاسی دانشگاه ها شروع شد. با وجود تعطیلی دانشگاه، اساتید و دانشجویان می آمدند دانشگاه و هر بار در یکی از دانشکده ها و یا در محوطه می نشستند و بحث می کردند. روزنامه ها هم این ها را می نوشتند و مردم هم روزنامه ها را می خواندند و تحت تأثیر قرار می گرفتند. دانشجویان با آن شور جوانی وقتی می دیدند در مملکت چه خبر است، آن بالاها چه می کنند و ساواک چه می کند، انقلابی می شدند، استادان هم همین طور. خود من در زمان دانشجویی در خارج از کشور با این که عضو کنفدراسیون دانشجویی نبودم، اما گاهی در جلساتشان شرکت می کردم و به حرف هایشان گوش می دادم. البته انتقادات زیادی هم به آن ها دارم، می نشستند و حرف های خوب زیادی می زدند؛ ولی از جامعه ایران شناخت نداشتند. باید اول می دیدند در این مملکت چه خبر است؟ در شهرها، در روستاهای ما چه خبر است و برای مبارزه با آن رژیم چه تئوری هایی جواب می دهد؟ باید به تمام این مسایل اشراف می داشتند، تنها در آن صورت بود که تشکشان می توانست مفید واقع شود، اما متأسفانه این طور نبود.

● لطفاً از خاطره هایتان بفرمایید.

تلخ هایش یادم است.

● باشد تلخ هایش را بگویید، هر چه باشد خاطره است دیگر.



● دانشکده شیمی را مورد اصابت موشک قرار دادند

زمستان سال ۶۶ بود. صبح شنبه که به دانشگاه آمدم، با صحنه‌ی وحشتناکی روبرو شدم؛ شب قبل یک موشک به جلوی دانشکده اصابت کرده و موج انفجار در آزمایشگاه من که در طبقه‌ی سوم است، خرابی زیادی به بار آورده بود. مثلاً کولر گازی داخل آزمایشگاه را بلند کرده و به دیوار کوبیده بود، همه چیز در آزمایشگاه خرد شده و خیلی از دستگاه ها و ترازوهای دقیق و با ارزش ما از بین رفته



بود. از دیگر خاطره‌های تلخ من، از دست دادن دوستان است.

● حالا یکی از خاطره‌های شیرینتان را بگویید.

این که یک عده از بچه‌ها در المپیادهای شیمی مدال طلا گرفتند و اکثر آن‌ها هم به این دانشگاه آمدند. یکی از خاطره‌های تلخ من هم باز در همین جاست، یکی از همین المپیادی‌ها دانشجوی ما بود، پسر خوشرویی بود به نام آقای کلانتری و اتفاقاً برای درس من با دانشجویان تمرین حل می‌کرد، بیست سال بیشتر نداشت. یک روز صبح ناگهان به من خبر دادند که ایست قلبی کرده و این اتفاق من و همکارانم را واقعاً متأثر کرد. یقین دارم که آن جوان اگر مانده بود، یکی از افتخارات ملی ما می‌شد.



دکتر معطر به همراه اساتید هم دوره‌ای خود در سال ۱۳۴۵ - نفر دوم از سمت راست

● نحوه ارتباط خود با فارغ‌التحصیلان و هم‌دوره‌ای‌های خود و همچنین با دانشجویان خود را بیان کنید.

ماهی یک بار با دوستان و هم‌دوره‌ای‌هایمان دور هم جمع می‌شویم و این گردهمایی‌ها هم خاطره‌انگیز است و هم ارتباطات خوبی ایجاد کرده است. چون همه‌ی این‌ها یا در صنعت و یا در تجارت و غیره شاغل هستند، مسائل را برای



هم مطرح می کنند و متقابلاً به هم اطلاع رسانی و کمک می کنند. کسانی هم که در خارج از کشور هستند، وقتی به ایران می آیند در این جلسات شرکت می کنند و کمک های زیادی رد و بدل می شود.

● رابطه تان با دانشجویان تان چطور است؟

خیلی عالی؛ اتفاقاً دیروز دو تا از دانشجویانم که دوره ی کارشناسی ارشد را می گذرانند، با هم ازدواج کردند و آمدند تا عکس یادگاری بگیریم.

● آقای دکتر اگر صحبت خاصی دارید بفرمایید.

من یکی دو سال دیگر با دانشگاه ارتباط دارم و بعد از آن بازنشسته می شوم و تنها کاری که دوست دارم انجام دهم و در تمام این سال ها هم سعی بر انجام آن داشته ام، ایجاد ارتباط بین صنعت و دانشگاه است. در همین راستا آزمایشگاهی را در این ساختمان راه اندازی کرده ام و از مراکز صنعتی اعتباری برایش گرفته ام، آرزویم هم این است که این آزمایشگاه کمی پا بگیرد و به همین خاطر هم کمی بیشتر در دانشگاه مانده ام، این آزمایشگاه به بچه ها دید صنعتی می دهد و بعد که وارد کار بشوند، وجودشان در بخش صنعت مفیدتر خواهد بود. استادها هم باید یک مقدار احساس مسؤولیت بکنند؛ چون در صنایع ما مثل کشورهای پیشرفته امکان تحقیقات وجود ندارد، ما دانشگاهیان باید متعهد باشیم و مسائل صنایع را حل کنیم و این خود باعث ایجاد ارتباط میان دانشگاه و صنعت می شود. صنایع هم می توانند در قبال این خدمات، به دانشگاه کمک مالی بکنند و این جا را بسازند و دو طرف متقابلاً سود ببرند. این چیزی است که در اکثر کشورهای دنیا هست، مثلاً آلمان با این پیشرفتی که در صنایعش دارد هنوز وابسته به دانشگاه است. عرض دیگری ندارم و برای همه ی جوان های این مملکت آرزوی موفقیت می کنم.



مهندس علی مقدسیان

مصاحبه کننده:

مهندس اکبر سیه‌بازی،

مهندس محمد میرزایی،

مهندس سعید میناپور

تاریخ مصاحبه:

۲۴ و ۲۹/۳/۸۴، ۲۶/۴/۸۴

۳۰/۵/۸۴، ۲۳/۶/۸۴



بیست و دوم خرداد ماه سال ۱۳۱۵ در یک خانواده روحانی متولد شدم. دوران دبستان را در مدرسه‌های مولوی و ایمان گذراندم. بعد وارد دبیرستان مروی تهران شدم و در آن‌جا دیپلم را گرفتم. با وجود این که در خانواده‌ای روحانی بودم ولی بچه‌ای شیطان و علاقه‌مند به ورزش بودم لذا در دو سه رشته ورزشی هم‌زمان ورزش می‌کردم...

● به عنوان اولین سؤال یک بیوگرافی از خودتان بفرمایید از همان ابتدا که کی به دنیا آمدید؟ چه جوری گذشت؟ تا الان.

من بیست و دوم خرداد ماه سال ۱۳۱۵ در یک خانواده روحانی متولد شدم. اجدادم تا هفت پششان که ما اطلاع داریم روحانی بودند؛ جد هفتم ما به نام آخوند ملا نعیم الان در کلکبود طالقان، مقبره‌اش تقریباً زیارت‌گاه یک عده‌ای است. در هر صورت این سلسله‌ی روحانیت تا جد من ادامه پیدا کرده و پدربزرگم که آخرین روحانی خانواده بود به نام مرحوم شیخ علی مقدس، در مسجد مقدس در خیابان خیام، کوچه‌ی تخت پل نزدیک میدان اعدام قدیم یا میدان محمدیه نماز می‌خواند و پیش نماز بود. بعد از این که پدربزرگ ما فوت می‌کند و پدر من بچه بود و تنها پسر خانواده بود، پدر مرحوم آیت‌الله طالقانی به علت دوستی‌ای که با پدربزرگ ما داشته می‌آید در آن مسجد جای پدربزرگ ما اقامه‌ی نماز می‌کند. لذا پدر من



علی مقدسیان



مهندس مقدسیان و همکاران

خودش شخصاً فردی مکلاً بود ولی مجالس درسش را تا آخرین روزهای زندگیش که ۱۱ دی سال ۱۳۵۷ بود که آن هم به صورت خیلی مشکوکی در آن روز فوت کرد ادامه داد. با حضرت آیت‌الله میرسجادی که الآن در مسجد اتفاق خیابان خیام هنوز هم ایشان هست، گیر مأمورین دولتی می‌افتند چون در تظاهرات خیابانی بودند. حالا بعضی‌ها می‌گفتند به ایشان ضربه زده شده و به صورت بسیار مشکوکی در بعدازظهر ۱۱

دی‌ماه در بیمارستان سوم شعبان که آن موقع ایشان عضو هیأت مدیره و هیأت امنای آن‌جا بودند فوت کردند. لذا ما شخصاً در یک خانواده تقریباً روحانی متولد شدیم. من دوران دبستان را در مدرسه‌ی مولوی و ایمان گذراندم. بعد وارد دبیرستان مروی تهران شدم و در آن‌جا دیپلم را گرفتم. با وجود این که در خانواده‌ای روحانی بودم ولی بچه‌ای شیطان و علاقه‌مند به ورزش بودم لذا در دو سه رشته ورزشی هم‌زمان ورزش می‌کردم. بعد که از دبیرستان بیرون آمدم، قبل از این که وارد دانشگاه بشوم، به علت علاقه‌ای که به جوانان داشتم و دوست داشتم یک جوری ارتباط با جوانان حفظ بشود رفتم به عنوان یک معلم پیمانی وارد آموزش و پرورش شدم و در سال ۱۳۳۷ در دبستان آیت‌الله بهبهانی، سه راه سیروس قدیم (که بعداً چهارراه شد) به عنوان معلم مشغول شدم و در همان سال اول در زمان وزارت آقای دکتر مهران، به علت کارهایی که در مدرسه کرده بودم به عنوان معلم نمونه‌ی تهران انتخاب شدم و در همان سال هم جوایزی از وزیر گرفتم. من شغل معلمی را با تمام وجود انتخاب کردم نه از بیکار بودن، لذا مدتی در آن‌جا بودم. بعد که دبستان آیت‌الله بهبهانی به صورت یک هنرستان در آمد به مدرسه دیگری به نام مدرسه‌ی ایزدی در آن‌جا رفتم. در پایان همان سال اول، آموزش و پرورش متوجه فعالیت‌های من شد و مرا از دبستان به دبیرستان آوردند. دبیرستانی بود در خیابان هدایت، به نام شاه رضا که مدت کوتاهی در آن‌جا بودم. اول تابستان که مصادف با سال میلادی ۱۹۶۰ می‌شد یعنی حدود ۴۴ یا ۴۵ سال قبل، به اتفاق پسرعمو و پسرخاله‌ام برای ادامه تحصیل رقتیم آلمان. چند ماهی در آلمان بودم در شهر ارلانگن، مشغول آموختن زبان آلمانی شدم که زبان بخوانم ولی به علت این که خانواده‌ی من کاملاً مذهبی بودند، مرحوم پدرم و مادرم بسیار ناراضی بودند که من رفتم به قول خودشان در دیار کفر؛ در نامه‌ها خیلی اصرار می‌کردند که اگر تو می‌خواهی درس بخوانی، می‌توانی در مملکت خودمان درس بخوانی، چرا رفته‌ای غذای حرام بخوری؟ حقیقتاً من به خاطر احترام به پدر و مادرم مجبور شدم که برگردم. بعد از چند ماهی که از آلمان برگشتم، به دانشگاه تهران رفتم. من یک نکته را هم در مورد



دبیرستان به شما نگفتم؛ چون آن موقع در دبیرستان‌های ایران تا کلاس پنجم درس‌ها عمومی بود و دیپلم عملی می‌دادند، یعنی شما کلاس یازدهم را به قولی آن موقع، یا کلاس پنجم دبیرستان را می‌خواندید و یک دیپلم به شما می‌دادند که شما با این دیپلم می‌توانستید به سربازی بروید، که به عنوان دیپلم شناخته می‌شدید، اما اگر می‌خواستید به دانشگاه بروید حتماً باید در کلاس ششم که در سه رشته بود ثبت‌نام می‌کردید و یکی از آن سه رشته را می‌گذراندید که بعد موقعی که می‌خواهید وارد دانشگاه شوید در آن رشته‌ی خاص، از آن دیپلم استفاده بکنید. این سه دیپلم، یکی دیپلم ادبی بود، یکی طبیعی بود و یکی ریاضی که بر اساس این سه دیپلم شما می‌توانستید دانشکده‌های دانشگاه را انتخاب کنید. لذا من کلاس ششم را ریاضی خواندم و پس از پایان تحصیل سال اولم چون تجدید شده بودم، نتوانستم در کنکور دانشگاه شرکت بکنم و مجبور بودم یک سال دیگر صبر کنم و آن وقت هم در تهران، دانشگاه فقط دانشگاه تهران بود و هیچ مؤسسه آموزش عالی دیگری وجود نداشت که بتوانی شرکت بکنی. اگر می‌خواستی یا باید برای دانشگاه تهران امتحان می‌دادی یا شهرستان، من هم شهرستان برایم امکان نداشت، چون معلم بودم. لذا مجبور شدم یک سال بمانم. در آن سال، مدیر مدرسه‌ای که من در آن جا بودم، به من اصرار کرد (چون ما ورزشی کار بودیم) و گفت: شما بیا در یک رشته‌ی دیگری در کلاس ششم ثبت‌نام بکن. اسمت این‌جا باشد فقط بیا در مسابقات برای ما رقابت بکن، بعد آخر سال هم اگر دلت خواست امتحان بده لذا رفتم کلاس ششم ادبی هم اسم نوشتم. دیدم که اگر بخواهم بروم طبیعی حجم درس‌ها خیلی زیاد بود و علاوه بر آن من علاقه به رشته‌های پزشکی نداشتm و علاقه‌ام رشته‌ی مهندسی بود؛ لذا رفتم ادبی. فکر کردم ادبی ساده‌تر است و آن سال فقط در مسابقات دبیرستان مروی می‌رفتم شرکت می‌کردم. بعضی وقت‌ها که بیکار بودم چون مدرسه‌مان به دبیرستان مروی نزدیک بود می‌رفتم در کلاس‌های ادبی شرکت می‌کردم. لذا یک سری از اساتید بزرگ، مثل آقای سادات‌ناصری را در کلاس ششم ادبی دیده بودم و همین آقای قمشه‌ای که الآن هستند، ایشان در کلاس ششم ادبی هم کلاس ما بودند. از نظر من ایشان واقعاً یکی از نوابغ ایران است. یادم می‌آید که مرحوم استاد سادات ناصر ی یک شعری را سروده بود و در کلاس آن شعر را خواند، بلافاصله بعد از این که این شعر تمام شد، همین آقای قمشه‌ای دستش را بلند کرد و گفت استاد اجازه می‌دهید من هم شعرتان را بخوانم؟ استاد گفت مگر تو این را قبلاً دیده‌ای؟ گفت نه، الآن که شما خواندید حفظ کردم. بلافاصله شعر را از اول تا آخر در کلاس خواند که این برای من یک خاطره‌ای از هوش و ذکاوت این فرد است که هنوز باقی مانده است. در نتیجه در پایان سال من درس‌ها را تقسیم کردم، ده رشته بود؛ پنج تا را خرداد امتحان دادم قبول شدم و پنج تا هم شهریور که امتحان دادم و قبول شدم. در نتیجه دو تا دیپلم دبیرستانی داشتم یکی ادبی بود، یکی ریاضی. لذا سال بعد من در کنکور دانشگاه تهران، دانشکده‌ی هنرهای زیبا که رشته‌ی معماری داشت شرکت کردم که قبول نشدم. راستش کمی تنبل بودم، یعنی علاقه‌ام به ورزش و جوانان بود و وقت چندانی برای



علی مقدسیان

درس خواندن نمی گذاشتم. مثلاً در رشته‌ی معماری در آن سال یادم می‌آید که حدود ۳۰۰ نفر شرکت کرده بودند و ۵۰ تا هم می‌خواستند که ما نتوانستیم جزو آن ۵۰ تا قبول بشویم. به هر حال آن قضیه گذشت. در آن سال یک دانشکده‌ی امور اداری به وجود آمد که من در آن‌جا شرکت کردم و قبول شدم. البته دانشکده نبود مؤسسه بود. یک سال آن‌جا خواندم، بعد از یک سال آن هم منحل شد و منتقل شد به دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران. لذا دانشکده‌ی حقوق ما را مخیر گذاشت که در سه رشته‌ی اقتصاد، حقوق و حقوق سیاسی هر کدام که می‌خواهیم ثبت‌نام کنیم، من با خودم گفتم حقوق کار خیلی مشکلی است، قضاوت کار سختی است و وارد نشدم، سیاسی هم چون جو سیاسی آن روز را دوست نداشتم (چون فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی دانشکده حقوق، آن موقع جذب وزارت امور خارجه می‌شدند) نرفتم. لذا اقتصاد را انتخاب کردم و رفتم دانشکده‌ی اقتصاد که از دوستان آن دانشکده که الآن در دانشگاه مشغول هستند، آقای هادی چمران در دانشکده صنایع هم کلاس آن موقع من بودند و من سال سوم دانشکده‌ی اقتصاد، دانشکده‌ی معماری دانشگاه تهران هم با آن دیپلم ریاضی قبول شدم. آن موقع تحصیل در دو دانشکده ممنوع بود ولی چون من هم معافیت فرهنگی در آموزش و پرورش داشتم و هم دو دیپلم کاملاً مجزا داشتم؛ با دیپلم ادبی رفته بودم اقتصاد شرکت کرده بودم و با دیپلم ریاضی رفته بودم دانشکده‌ی هنرهای زیبا رشته معماری شرکت کرده بودم. لذا این‌ها مغایرتی با هم پیدا نکرد و دو سه سالی گذشت، تا وقتی فهمیدند که دانشکده‌ی اقتصادمان تمام شده بود. من بعد از این که از آلمان برگشتم، دو مرتبه رفتم آموزش و پرورش و من را به عنوان دبیر فرستادند دبیرستان ابومسلم در خیابان امیریه. سه سالی در دبیرستان ابومسلم بودم؛ ضمن این که درس می‌خواندم و بعد دیگر کار تحصیل اقتصادم تمام شد. مرحوم دکتر مجتهدی از طریق دوستان شنیده بود که من فعالیت‌هایی می‌کنم و چون با پدرم در وزارت آموزش و پرورش رابطه کاری داشت، مرا خواست و به دبیرستان البرز برد. ایشان دو سه تا کار به من پیشنهاد کرد، من گفتم نه، چون این‌جا پتانسیل خیلی وسیعی دارد، اجازه بدهید که من یک سازمان ورزشی در تشکیلات شما ایجاد بکنم. ایشان استقبال کرد و مسؤولیت تربیت‌بدنی آن‌جا را به عهده‌ی من گذاشت و در عرض دو سه سالی که دبیرستان البرز بودم واقعاً یک تحول بزرگی آن‌جا ایجاد کردم. برای بچه‌ها کلاس‌های ورزشی متعدد گذاشتم، یک زمینی خاکی آن‌جا بود که از سال‌ها قبل زمین فوتبال بود و آن را تبدیل به چمن کردم. تشکیلاتی درست کردم، تیم‌های ورزشی تشکیل دادیم، اقداماتی کردیم و دبیرستان البرز یک دفعه در بین دبیرستان‌های تهران در سطح بالایی از نظر ورزشی قرار گرفت و از این لحاظ دوست داشتم که از طریق ورزش با بچه‌ها بیشتر در ارتباط باشم، لذا به همین ترتیب با بچه‌های نخبه‌ای آشنا شدم که هنوز هم این دوستی ما با آن‌ها ادامه دارد که خیلی‌هایشان الآن در خارج از کشورند و یا عضو انجمن فارغ‌التحصیلان البرز، که در ایران هستند و واقعاً افراد کارایی هستند. تا این که در سال ۱۳۴۴ مرحوم دکتر مجتهدی، در یک سخنرانی در مورد ایجاد یک دانشگاه صنعتی بحثی کرده



بود، ایشان در یک محفلی مطرح کرده بود که چون ایران دارد به طرف صنعتی شدن می‌رود احتیاج به یک دانشگاه دارد. در آن‌جا مسؤولین زمان شاه با ایشان برخورد بدی کردند، معذرت می‌خواهم یکی از آقایان که نمی‌خواهم اسم ببرم گفته بود این مزخرفات چه هست که می‌گوید و با ایشان مخالفت کردند. ولی گویا از طریق پیشنهاد ایشان به دربار می‌رود و به دست شاه می‌رسد که دکتر مجتهدی یک هم‌چنین پیشنهادی داده است و از دربار ایشان را می‌خواهند که بیا و بگو قضیه چیست؟ ایشان می‌رود و توضیح می‌دهد که یک هم‌چنین دانشگاهی لازم است، می‌گویند خب مثلاً دانشکده پلی‌تکنیک آن زمان یا مجتمعی که مرحوم نفیسی درست کرده نمی‌تواند این کار را انجام بدهد؟ ایشان دلایلی می‌آورد که نه، دانشگاه به درد این کار می‌خورد. لذا با وجود این که مسؤولین دربار مخالفت می‌کنند ولی خود شاه با این کار موافقت می‌کند و به ایشان ابلاغ می‌دهد که برو این طرح را تهیه کن. ایشان می‌آید طرح را تهیه می‌کند و پیشنهاد دانشگاه صنعتی را می‌دهد و مورد قبول قرار می‌گیرد و در سال ۱۳۴۴ طی یک فرمان مجتهدی را مأمور این کار می‌کنند. لذا چند روزی بعد دکتر مجتهدی مرا در دبیرستان البرز خواست، گفت تو که خیلی علاقه داری برای این کارها، بیا راه بیفت یک جایی را برای ایجاد دانشگاه در تهران پیدا کن. در آن موقع یک افسر ارتش آمد و به دکتر مجتهدی پیشنهاد کرد یک مقدار از زمین‌های خودش را در نزدیکی کاروانسرای سنگی، برای دانشگاه بدهد. در دوراهی که جاده قدیم کرج و جاده مخصوص آن‌جا به هم وصل می‌شد یک کاروانسرای قدیمی معروفی به نام کاروانسرای سنگی بود و ایشان گفت من یک مقدار زمین آن‌جا دارم آمده‌ام چند هکتارش را به دانشگاه بدهم که البته دکتر مجتهدی با فراستی که داشت متوجه شد که ایشان می‌خواهد زمین‌ها را بدهد و آن‌جا دانشگاهی بسازند، بعد بقیه زمین‌هایش قیمت پیدا بکند مثلاً بفروشد. در کنار آن یکی از مهندسين عالی‌رتبه آن زمان، به نام آقای مهندس کمالی، که مدیرعامل شرکت رنکینگ بودند و از دوستان خیلی نزدیک دکتر مجتهدی هم بودند و در البرز کارهای ساختمانی زیادی با قیمت‌های خیلی پایین انجام داده بودند، لذا دکتر مجتهدی به مهندس کمالی خیلی علاقه داشتند و با کمک همدیگر می‌گشتند که جایی را پیدا کنند. یک روزی در حین رفت و آمد، من یک ساختمان بتونی قشنگی این‌جا دیدم، پیاده شدم و از نگهبان سؤال کردم که آقا این‌جا چه هست؟ گفتند این‌جا یک هنرستانی است که می‌خواهند درست کنند و مال آموزش و پرورش است. بعد رفتم داخلش را دیدم، همان ساختمان جلو که الآن وجود دارد فقط همان ساختمان بود که البته نمای بسیار زیبایی داشت، چون زیرش خالی بود و پایه‌ها به صورت هفت با بتون بالا آمده بود، به صورت یک پیلوت که مثلاً زیرش می‌شد پارکینگ باشد یا محل عبور و مرور و سه طبقه هم رویش برای کلاس‌ها و این‌ها ساختمان درست کرده بودند و یک بازوی کناری هم داشت که الآن هنوز هم وجود دارد، در شرق آن ساختمان که می‌آید نزدیک چاپخانه و بالایش یک ساختمانی بود. این ساختمان دفتر ریاست آن موقع وجود نداشت، جلوی باز بود، یک محوطه‌ای بود که این‌جا هم تقریباً زمین ورزشی پیش‌بینی کرده بودند، دو طرفش



علی مقدسیان

هم یک چند تا پله داشت، طرف غربش هم که الآن آزمایشگاه است آن موقع زیرش فقط یک سری توالی و دستشویی و این‌ها بود، بقیه‌اش هم باز بود هیچ چیز نبود و آخر زمینش هم یک خرده بیشتر از این ناهارخوری بود و بعد یک قطعه زمینی بود که آن را بلافاصله گرفتند که ضلع شمالی رسید به کوچه‌ای که الآن پشت دانشگاه است، همین جایی که زیرش تعاونی و بالایش ساختمان معاونت آموزشی بود، ضلع شرقی این دانشگاه همین دیوار جلوی ساختمان ریاست دانشگاه بود که الآن آن قسمت یک ربطی دارد و بعد که بالا می‌آییم یک ربط دیگر دم ناهارخوری دارد؛ دیوار شرقی مدرسه آن طرف بود دیوار غربی‌اش هم همان جایی بود که الآن معاونت پژوهشی است، این طولش بود به جلوی دانشگاه و بالا. ما آمدم این را دیدیم و بعد من از آن‌جا دور زدم و رفتم به آقای دکتر مجتهدی گفتم که یک جایی را پیدا کرده‌ام که به نظر برای مرکزیت و شروع کار جای خوبی است، ضمن این که ستاد عملیاتی دانشگاه هم در خیابان کارگر شمالی، در یک منزل بسیار زیبا که متعلق به مهندس کمالی بود قرار داشت؛ آن ساختمان را هم آقای مهندس کمالی به آقای مجتهدی دادند تا از آن به عنوان دفتر مرکزی دانشگاه استفاده کند که بلافاصله کار از آن‌جا شروع شد و از افرادی که در همان روزهای نخست آن‌جا شروع به کار کردند و هنوز هم در دانشگاه هستند سرکار خانم حسین‌زاده است که الآن هم ظاهراً در کارگزینی تشریف دارند. آن موقع ایشان به عنوان مسؤول دفتر، آن‌جا مشغول به کار شدند و بعداً حکم استخدام امثال ماها را که به دانشگاه آمدم، ایشان انشاء کردند و دادند و ان‌شاءالله امیدوارم سالیان زیادی زنده باشند. ایشان از خانم‌های بسیار خوب و واقعاً باید به شما بگویم با آن‌جا جو زمان شاه از خانم‌های بسیار باشخصیت، سنگین و نجیب هستند و امیدوارم در این صحبت‌هایی که با من می‌کنید در مورد بعضی‌ها اغراق نکنم و واقعیت‌ها را بگویم؛ اگر کسی بدی کرده بگویم بدی کرده و واقعاً اگر خدمت کرده به عنوان یک خدمتگزار و کسی که از نزدیک دیده‌ام و الآن هم در موقعیت سنی هستم که نیازی ندارم از کسی بیخودی تعریف کنم، واقعاً چون این تاریخچه هست و می‌ماند بدانند که آدم‌های زحمت‌کشی مثل ایشان واقعاً زحمت کشیده‌اند و هنوز هم علاقه‌مندند و شنیده‌ام که در دانشگاه هستند و امیدوارم که سالیان زیادی زنده باشند و به جوان‌های مملکت خدمت کنند. در هر صورت آن‌جا دفتر مرکزی شد و آقای دکتر مجتهدی رفت و به هر ترتیبی که بود، این ساختمانی که من دیده بودم را گرفت. بعد بلافاصله با کمک آقای مهندس کمالی قرار شد کارهای ساختمانی را شروع بکنند. بلافاصله چهار پنج تا اتاق موقتی برای دفتر فنی دانشگاه ساخته شد. آقای مهندس ایرج کاموری و آقای مهندس اسکندر برای کارهای ساختمانی استخدام شدند، آمدند و مشغول شدند و یک گروه دیگری هم (آقای مهندس کمالی و مهندس ابوذر و مرحوم دکتری که الآن اسمشان یادم نیست) مسؤول کمیته ساختمانی شدند. مقداری پول هم از وزارت نفت، دکتر اقبال در اختیار دانشگاه گذاشتند که با این‌ها امانی ساختمان‌سازی را شروع کنند. دکتر مجتهدی بیشتر دوست داشت که من در رابطه با کارهای امور دانشجویی مشغول باشم؛ تا وقتی این کارها انجام شد، شد سال ۴۵. در این



مدت به سرعت کار ساختمانی دانشگاه شروع شد به طوری که در مدت کمتر از یک سال این آمفی تئاترها و سالنی که به نام سالن ورزش الآن وجود دارد، ولی آقای دکتر مجتهدی آن را برای سالن امتحانات درست کرده بود و همین ساختمان ابن سینا که بعد از این که دکتر مجتهدی رفت، در زمان دکتر امین اسم آن را به نام ساختمان مجتهدی گذاشته بودند، خود این کتابخانه و ساختمانی که الآن شما در آن هستید این‌ها در مدت کمتر از یک سال با محوطه‌سازی‌هایش ساخته شد به طوری که مهرماه سال ۴۵ دانشجوی آمد و رفت داخل ساختمان و این از عجایب بود برای من به عنوان کسی که هم کار فنی می‌داند، هم در کار ساختمانی یک خرده وارد هست هم مسائل ساخت و ساز را دیده واقعاً یک چیز اعجاب‌آور بود. حتی یادم هست یک گروهی از فرانسه به ایران آمده بودند، موقعی که به این‌ها می‌گفتند در مدت چند ماه این ساختمان‌ها ساخته شده اصلاً برایشان قابل قبول نبود به خصوص ساختمان مجتهدی، چون در طبقات بود، حالا آمفی تئاترها و سوله‌ها و این‌ها برای اولین بار بود، مثلاً سوله‌ای که الآن سالن ورزش است در آن موقع در سال ۴۵ این بزرگ‌ترین دهنه بدون پایه یک سالن در ایران بود ۴۲ متر عرضش بود و تا آن تاریخ چنان دهنه‌ای بدون پایه در ایران ساخته نشده بود ولی در هر صورت این‌ها برای اول سال ۱۳۴۵ آماده شد و مهرماه سال ۴۵ دانشجوی آمد این‌جا از کتابخانه استفاده کرد، از این تشکیلات هم استفاده کرد و هم‌زمان با این‌ها هم شروع به ساختن یک خوابگاه در زنجان کردند لذا واقعاً کار اعجاب‌آوری بود که انجام شد و دانشجویان آمدند. ولی دانشجویانی که آمدند دقیقاً دو طیف بودند، یک طیف فارغ‌التحصیلان دبیرستان البرز بودند، آن موقع خب دبیرستان البرز واقعاً از نظر خروجی‌اش جزو مدارس فوق‌العاده تهران بود، یعنی دو سه تا دبیرستان بودند در مراحل اول یکی البرز بود یکی مروی بود بعد دارالفنون بود این‌ها جزو مدرسی بودند که واقعاً فارغ‌التحصیلان سطح بالایی داشتند یک مقدار هم به قول امروزی‌ها مدارس غیرانتفاعی و پولی درست شده بود که آن‌ها هم واقعاً مؤثر بودند ولی بچه‌های البرز بیشتر در این‌جا موفق شدند، یک عده‌شان آمدند و طیف دوم نخبگان شهرستان‌ها بودند یعنی واقعاً کسانی بودند که از نظر هوش و ذکاوت و غیره فوق‌العاده بودند لذا از نظر من دانشجویان دوره اول با بقیه دوره‌ها واقعاً خیلی فرق دارند. آن وقت چون محیط خیلی کوچک بود حدود چهارصد و خرده‌ای دانشجوی ورودی داشتیم. دکتر مجتهدی در بین ساخت و ساز و گرفتن دانشجوی، با مجوزی که گرفته بود، رفت خارج از کشور و با موافقتی که گرفت و حقوق پایه‌ای که گذاشت (که در آن موقع انقلابی بود)، شروع کرد به بازگرداندن نخبگانی که می‌شناخت و این‌ها در خارج به عنوان دانشجویان برتر بودند. در مورد حقوق و مزایا صحبت کرد با دربار و مسئولین، که خیلی هم دولت مخالفت می‌کرد با کارهایش، با حقوقی که قرار بود بدهد، حتی شنیدم یکی از امرای ارتش به ایشان گفته بود که ما به یک سپهبد دو هزار تومان می‌دهیم، تو چطور می‌خواهی به یک استاد دانشگاه پنج هزار تومان حقوق بدهی؟ اصلاً نظام مملکت را تو به هم می‌ریزی! ایشان استدلال کرده بود که، من یک آدمی که از اروپا یا امریکا می‌خواهم بیاورم، آن کس خانه، پول و ماشین



علی مقدسیان

می‌خواهد و بعد من معلم تمام‌وقت می‌خواهم، این‌ها باید تمام زندگی‌شان را بگذارند، بالاخره این کار را کرد و این یک خدمت بزرگ به فرهنگ مملکت بود. ایشان موفق شد نخبگان تراز اول دنیا و ایرانیان خارجی را دعوت کرد و به اضافه تعدادی استاد خارجی را آورد این‌جا و کار دانشگاه از سال ۴۵ شروع شد و از نظر کاری همه این‌هایی که آمده بودند واقعاً عاشق بودند؛ لذا بعضی وقت‌ها ساعت ۸، ۹، ۱۰ شب از دانشگاه که می‌خواستیم به خانه بروم، وقتی نگاه می‌کردم می‌دیدم که چراغ اتاق خیلی از اساتید روشن است یعنی تا آن موقع در دانشگاه بودند و من باز این‌جا دارم که به صراحت عرض کنم مثلاً یک فردی مثل آقای دکتر خالصی‌زاده یادم هست موقعی که ایشان آمده بود در دفتر کارش یک تختخواب هم گذاشته بود که حتی شب اگر خسته می‌شود و حوصله ندارد خانه برود همان‌جا بخوابد. باز من از خود ایشان یک خاطره‌ای دارم که یک موقعی می‌خواست منزلی بگیرد، من دنبال جایی بودم که برایش منزلی بگیرم به ما می‌گفت منزل یک جایی باشد که اگر ما یک شب از دانشگاه نیامدیم خانم و بچه‌هایمان آن‌جا نگران نشوند و برایشان امنیت باشد؛ یعنی با این علاقه استادها آمدند شروع کردند. لذا در همان موقع، ما با کمک مرحوم آقای گل‌بابایی که اصولاً کارش در دبیرستان البرز بود ولی به صورت پاراموقت می‌آمد این‌جا و کمک می‌کرد به ما و مرحوم آقای زنجانی، قرار شد یک سری فعالیت‌های دانشجویی را شروع کنیم. فعالیت‌های ورزشی، هنری و سایر فعالیت‌های دیگر را از سال ۴۵ شروع کردیم، به طوری که بعد از شش ماه در فروردین ماه، دانشگاه ما در چند رشته‌ی ورزشی در مسابقات دانشگاه‌های کشور که به صورت المپیکی برگزار می‌شد و سابقه‌ی چند ساله داشت و دانشگاه‌هایی مثل شیراز، تهران، مشهد و تبریز در آن شرکت می‌کردند رفتیم و مدال گرفتیم. در فروردین ماه ۴۶ با تیم‌هایی کامل در فوتبال، بسکتبال، والیبال، دومیانی و پینگ‌پنگ شرکت کردیم و حتی در آن‌جا مدال گرفتیم. اولین کسی که در دانشگاه ما موفق شد در سال ۴۶ مدال بگیرد، آقای مهندس فیروز اردشیریان در رشته دو و میدانی بود (که ایشان الآن مدیر عامل مهندسين مشاور شرکت ناموران است که از شرکت‌های فوق‌العاده موفق جامعه ماست). یا آقای دکتر کوبی که الآن در دانشکده‌ی متالورژی هستند ایشان جزء قهرمانان مدال گرفتند و آقای نوابیان قاسمی که در سوئد هستند، در پرتاب نیزه مدال گرفتند. حتی در فوتبال به مرحله نهایی رفتیم که بعد در مشهد برف آمد و همه با یک قطار رفته بودند و با یک قطار باید برمی‌گشتند و مسابقات فینال انجام نشد یا در والیبال فوق‌العاده بچه‌هایمان موفق بودند و همین‌طور بسکتبال. در تابستان همان سال بچه‌ها در رشته‌های شطرنج و رشته‌های هنری، در اردویی که در رامسر بود رفتند و شرکت کردند و در آن‌جا هم موفقیت‌هایی کسب کردند. داخل دانشگاه هم از همان سال اول، فعالیت‌های فرهنگی شروع شد؛ به صورت جشنواره‌های موسیقی، روزنامه‌نگاری، بحث و سخنرانی و گفت و شنود. یکی از نکته‌هایی که باید بگویم خود دکتر مجتهدی معمولاً ساعت ۶/۵ صبح به دانشگاه می‌آمد. من خاطرات زیادی از آن موقع دارم. ایشان موقعی که می‌خواست این اتاق مدیریت، دفتر رئیس دانشگاه را بسازد، ما و آقای



علی مقدسیان

مهندس کاموری و بقیه با ایشان بحث می‌کردیم ایشان می‌گفت این را جوری درست بکنید که اولاً بلند باشد بعد دور تا دورش شیشه باشد که من از این‌جا که نگاه می‌کنم بتوانم همه جای دانشگاه را ببینم که من در آن جلسه برگشتم به شوخی به ایشان گفتم که آقای دکتر مگر می‌خواهید بر جک سربازی درست کنید که می‌خواهید از بالا نگاه کنید. گفت بله من می‌خواهم بر جک درست کنم که از این‌جا کنترل کنم. ایشان می‌ایستاد اگر در اتاق بود نگاه می‌کرد ببیند کدام استاد می‌آید و خیلی جالب هست برایتان بگویم که بعضی از این استادها را اگر تأخیر داشتند قبل از این که استاد به اتاقش برسد ایشان به دفتر دانشکده زنگ می‌زد می‌گفت مثلاً آقای مقدسیان آمده؟ secretary دانشکده می‌گفت نه نیامده. می‌گفت اگر آمد بگو به من زنگ بزند، حالا خودش دم در دیده بود این الآن وارد شده؛ لذا او می‌آمد زنگ می‌زد و بعد دکتر با همان لهجه گیلانی شیرینی که داشت می‌گفت مثلاً آقا استاد باید نیم ساعت قبل از شاگرد به دانشگاه بیاید آماده باشد چرا شما دیر آمده‌اید؟ یکی از نکته‌هایی که در مورد سال‌های اول باید بگویم این هست که دکتر مجتهدی با چمن خیلی مخالف بود، می‌گفت چمن هزینه دارد و نگهداری‌اش مشکل هست، تا می‌توانید این‌جا درخت بکارید که بعد که این درخت‌ها بزرگ

می‌شوند دانشجویان بتوانند زیر درخت‌ها

بنشینند، مطالعه بکنند، جای تفریح داشته باشند.

این زمین فوتبال که شما الآن می‌بینید، خیلی

اصرار داشت که آن‌جا را پارکینگ بسازیم. زمانی

که ایشان برای گرفتن استاد رفت، من پهلوی

دکتر ادیب رفتم. گفتم آقای دکتر شما یک دکتر

و یک آدم تحصیل کرده هستید، مگر می‌شود

بچه‌ها بیایند در این دانشگاه جای فعالیت

نداشته باشند، ندوند، بالا پایین نپزند، شلوغ



تیم فوتبال دانشجویان دانشگاه با تیم کارمندان دانشگاه

نکنند، بازی نکنند؟ گفتم بیایید این‌جا را به جای این که می‌خواهید پارکینگ بکنید، یک زمین چمن بکنید که کوچک هم

هست و یک منظره‌ای هم به این‌جا می‌دهد و بچه‌ها هم می‌توانند یک فعالیت ورزشی بکنند. ایشان با آقای مهندس کمالی

صحبت کردند؛ مهندس کمالی و آقای مهندس ابوذر موافقت کردند این کار را بکنند. بعد این‌ها همه نگران دکتر مجتهدی

بودند که وقتی بیاید اعتراض می‌کند و من گفتم اعتراض با من، اگر آمد بگویید این قدر اصرار کرده منتهایش این است

که من را از دانشگاه بیرون می‌کند اشکالی ندارد شما این کار را بکنید. این آقایان هم موافقت کردند، رفتند یک نفر را

آوردند که این‌جا را درست بکند، این آقا آمد برآورد کرد گفت دویست هزار تومان می‌گیرم زمین را صاف می‌کنم، چمن



علی مقدسیان

می‌کنم، دورش را هم حصرکشی می‌کنم. من در جلسه گفتیم مرد حسابی برای چه دویست هزار تومان، این قدر خرج ندارد، یک باغبان می‌خواهد و فلان؛ گفت من کمتر از این قیمت نمی‌گیرم. من برگشتم به آقایان مسئولین گفتیم با ۵۰ هزار تومان این‌جا را درست می‌کنم. دکتر ادیب گفت من قبول دارم ولی دبه در نیاوری، گفتیم باشد، لذا ساختن زمین را شروع کردم. حالا این مسئله گفتن ندارد ولی خدا را گواه می‌گیرم من خودم مثل کارگرها کلاه حصیری از شمال گرفته بودم گذاشتم سرم و اگر اشتباه نکنم یک باغبانی بود به اسم آقای بهرام‌پور همراه با دو کارگر دیگر گرفتیم و آقای نعمتی و چند کارگر دیگر هم بودند، این زمین را با دست خودم ترازبندی کردم، صاف کردم، غلطکش را زمان مرحوم آقای پیروزیا در کارگاه دادم درست کردند، غلطک را طوری درست کردیم که بشود در آن آب ریخت و دو حالت سبک و سنگین بشود. ایستادیم این زمین را با دست خودمان ترازبندی کردیم و کارگر گرفتیم که خرجش کمتر در بیاید. بعد از صاف کردن زمین رفتیم تخم چمن خارجی از روبروی دانشگاه تهران تهیه کردیم، آوردیم و بذرپاشی کردن و آب دادن و این‌طور کارها را شروع کردیم. زمانی که دکتر مجتهدی از خارج برگشت نصف زمین سبز شده بود، نصف دیگر تازه داشت جوانه می‌زد. دقیقاً یادم هست چون در همین زمین با کارگرها ایستاده بودم کار می‌کردم و دیدم دکتر مجتهدی با ماشینش وارد دانشگاه شد، ماشین جلو رفت و بعد دیدم دارد دنده عقب می‌آید، به آقایان گفتیم دارد می‌آید بقیه‌ام را بگیرد، همین جور که ایستاده بودم راننده‌اش که آقای افشار نامی بود آمد گفت بدو بیا کارت درست شد، دکتر مجتهدی عصبانی است. من با همان کلاه حصیری آمدم، آن را از سرم برداشتم و سلام کردم؛ ایشان با همان لهجه شیرین گیلانی برگشت به من گفت تو چشمم را دور دیدی بالاخره مثل البرز که زمینش را چمن کردی این‌جا را هم چمن کردی، گفتیم آقای دکتر اجازه بدهید بقیه‌اش هم سبز بشود خیلی خشک می‌شود؛ عصبانی شد یک حرفی زد و سوار ماشین شد و رفت. رفته بود و با مهندس کمالی و بقیه داد و بیداد کرده بود که چرا این کار را کرده‌اید. در هر صورت زمین چمن یادگار آن موقع است. با وجود این که علم این کار را نداشتیم این زمین چمن را طوری طراحی کردیم که وقتی بارندگی می‌شود یک ربع یا بیست دقیقه بعد از بارندگی می‌شود روی آن بازی کرد با این که زیر آن زه‌کشی نیست. چون من زیرش تا ارتفاع ۵۰ سانت پوکه معدنی ریختم، با عقل خودم گفتیم باران که می‌آید آب‌ها می‌روند توی پوکه‌ها جذب می‌شوند، روی آن بادی می‌خورد و زود خشک می‌شود و این زمین بعد از آن سال‌ها هنوز دوام آورده است. البته خب بقیه عزیزانمان مانند آقای جباری که هنوز تشریف دارند واقعاً زحمت کشیده‌اند، این‌ها از همان روز اول از یاران با صفا و با ایمان ما بودند که این کار را می‌کردند. یک نکته‌ای را در این‌جا باید بگویم؛ شما ببینید گروهی که در تربیت‌بدنی این دانشگاه انتخاب شده‌اند، کسانی هستند که قبل از انقلاب هم بوده‌اند، یعنی در آن موقع با این دقت انتخاب شده‌اند. نمونه‌اش آقای نوربخش و آقای جباری هستند که می‌بینیم افرادی بسیار کارآمد و مخلص هستند. از اواسط سال ۴۶ حجم کار زیاد شد، چون دوره دومی‌ها هم آمدند. تعداد دانشجویان



زیاد شد و لذا مسؤولیت‌ها تفکیک شد. آن گروهی که سال اول در یک جا و یک دفتر کار انجام می دادند مجبور شدند جداگانه در مکانی مجزا کار کنند. لذا یک مقدار از کار رفت زیر نظر آقای موسوی زنجانی و یک مقدار از کارها که کارهای ورزشی بود در کانال ما قرار گرفت. در این جا یک واقعهای اتفاق افتاد که گفتنش خیلی شیرین است و آن این است که دکتر مجتهدی در سال‌های اول این سالن را فقط برای امتحانات درست کرده بود و قشنگ به ردیف صندلی چیده بود، شماره‌گذاری کرده بود و بچه‌ها باید صبح روزهای شنبه می آمدند درس‌هایی را که خوانده بودند امتحان می دادند. ما در آن محوطه جلوی ساختمان دفتر ریاست دانشگاه که الآن یک فضای سبز است روی آسفالت دو تا زمین والیبال و یک زمین بسکتبال برای بچه‌ها درست کردیم. یک کسی هم آورده بودیم این جا، به نام آقای مرحوم قائم مقامی، ایشان ظهر که می شد برای این که استعدادها را پیدا بکند، می آمد دم ناهارخوری و دو تا تشک ابری را با یک پایه‌ی پرش ارتفاع می گذاشت، هر کدام از بچه‌ها که می آمدند به ناهارخوری بروند با آنها شوخی می کرد و می گفت: آقا از روی این پیر بینم بلدی ببری یا نه! خلاصه با همین کار، استعدادیابی می کرد. از جمله کسانی که در این استعدادیابی‌ها پیدا شد، همین آقای دکتر مشایخی بود که ایشان همان سال ۴۵ آمدند و در مسابقات دو میدانی هم شرکت کردند. یکی دیگر از این استعدادها آقای دکتر کوکی بود که هیکلش ماشاءالله درشت است و یک وزنه به او داد گفت بینداز بینم چه جوری می اندازی یا آقای نوائیان قاسمی بود. ما دیدیم بچه‌هایی که می خواهند بدون یا فوتبالیست‌ها، به زمین چمن می روند ولی حالا برای والیبال‌ها و بسکتبال‌ها چه کار بکنیم. رفتیم به دکتر مجتهدی گفتیم آقای دکتر اجازه بدهید در این سالن شما ما دو تا سوراخ درست کنیم، دو تا پایه بگذاریم، یک تور والیبال بیندیم؛ شما از شنبه تا پنج‌شنبه بعد از امتحانات که کاری ندارید و لذا ما بیاییم این جا استفاده بکنیم. ایشان به شدت مخالفت می کرد که نه این کار را نکنید. جلوی کارگاه‌ها یک فضای باز بود آن جا دو تا زمین تنیس درست کردیم، از این طرف والیبال و بسکتبال در فضای آزاد بود خب زمستان بود بارندگی می شد یک جوری باید به سالن می آمدیم خلاصه ما رفتیم خیلی فشار آوردیم، دیدیم مخالفت می کند؛ رئیس آموزش ما آقای دکتر ثقفی از تنیس‌های خیلی خوب و علاقه‌مند به ورزش بود. ما خلاصه به قول اصفهانی‌ها عقل این را چرخانیدیم، گفتیم آقا تو موافقت بکن که ما دو تا سوراخ در این سالن درست بکنیم شنبه وقتی که امتحانات تمام می شود ما صندلی‌های همین قسمت این جا را جمع می کنیم، تور والیبال را می گذاریم و این جا را خط‌کشی می کنیم که بچه‌ها والیبال تمرین بکنند، پنج‌شنبه بعد از ظهر هم که دانشگاه تعطیل می شود صندلی‌ها را می چینیم و برای شنبه آماده می کنیم تا بالاخره آقای دکتر ثقفی ایشان را وادار کرد که این قضیه را بپذیرد، ولی روزی که رفتیم تا مجوز را به ما بدهد ایشان با همان لهجه جالب خودش به دکتر ثقفی گفت تو موافقت کردی که این جا را بدهی ولی این مقدسیان که من می بینم این سالن امتحانات را از تو می گیرد؛ من مرده تو زنده این یادت باشد. ما با خوشحالی تمام از آن جا بیرون آمدیم و



علی مقدسیان

بلافاصله رفتیم پایه و تور والیبال و همچنین یک دستگاه بسکتبال متحرک هم سفارش دادیم. هفته دیگرش جای پایه‌های والیبال را درست کردیم و به آقای جباری هم که از همان موقع همکاری داشتند گفتیم بچه‌ها را بیاورید و شروع کنید به تمرین کردن، هفته بعد که امتحانات تمام شد دستگاه‌های بسکتبال را هم کار گذاشتیم. یک دفعه روز شنبه دیدیم که خانم نشاط مسؤول دفتر دکتر مجتهدی زنگ زد گفت آقا چه کار کرده‌ای که مجتهدی فریادش بالااست بلند شو بیا، ما دودیدیم رفتیم آن‌جا. آقا چه کسی به تو گفته این‌ها را بگذاری، گفتیم چه چیزهایی آقای دکتر؟ گفت این دستگاه‌ها چه هستند که آن‌جا گذاشته‌ای؟ برای چه گذاشته‌ای؟ گفتیم آقای دکتر دو تا دستگاه بسکتبال هستند جای کسی را که نمی‌گیرند به کسی کاری ندارند، حالا که ما والیبال‌یست‌ها را در سالن جا داده‌ایم بسکتبال‌یست‌ها آمده‌اند اعتراض کرده‌اند، آیا کار درستی بود که بچه‌ها را پیش شما می‌فرستادم سر و صدا بکنند؟ وقتی دید این حرف را زدیم گفت خب من که می‌دانستم تو این سالن را می‌گیری آن تقفی باید بداند که موافقت نمی‌کرد. بعد با تغییر سیستم آموزشی دانشگاه در زمان دکتر امین به خصوص، ما موافقت ایشان را گرفتیم که آن‌جا پله هم زدیم و جای تماشاجی و زیرش رختکن لباس و انبار و غیره و ذلک هم درست کردیم و الحمدلله یواش یواش این‌جا سالن چندمنظوره شد. در هر صورت این شد که ورزش از سایر فعالیت‌های دانشجویی جدا شد و آن‌ها هر کدام برای خودشان فعالیت‌هایی را شروع کردند و جلو رفتند و در مثلاً مسابقات هنری شرکت می‌کردند، ولی کماکان حرکت‌هایی مثل شطرنج و این‌ها زیرمجموعه تربیت‌بدنی بود که باز سال بعدش ما در مسابقات شطرنج دانشگاه‌ها مقام اول را به دست آوردیم که از بچه‌هایی که از آن تاریخ هستند آقای خسرو هرندی هست که الآن عضو هیأت علمی دانشکده کامپیوتر است.

بعداً دکتر مجتهدی رفته بود پروفسور رضا را بیاورد و به عنوان رئیس دانشکده برق بگذارد، او آمد و بعد فعل و انفعالات و دشمنی‌هایی با مجتهدی می‌کردند به خاطر این که در این مورد کار مجتهدی فوق‌العاده گل کرد و یک عده‌ای مخالفت کردند، البته علت این مخالفت هم در اولین سالگرد دانشگاه معلوم شد، زمانی که شاه برای بازدید به این‌جا آمد خیلی از مجتهدی تعریف کرد که من خودم به مهندس لکستانی گفتم آقا گمان می‌کنم دیگر آخر عمر دکتر مجتهدی است، چون وقتی این‌جوری از او تعریف می‌کنند مخالفین و دشمنانش نمی‌گذارند و واقعاً هم نگذاشتند و او را اذیت کردند و بعد مخالفینی که ایشان در بیرون داشت باعث شدند در این‌جا یک تغییر مدیریت داده شود و دکتر مجتهدی را بالاجبار به دانشگاه ملی آن موقع بردند و پروفسور رضا را آوردند این‌جا. پروفسور رضا در بدو ورودش بسیار ظاهر شد ولی در عمل دنبال یک سری مسائل دیگر رفت و مدت کوتاهی هم این‌جا بود. بعد دکتر امین آمد و اصول برنامه‌ریزی‌های دانشگاه از زمان دکتر امین شروع شد. امین بسیار فرد مدبر و شخصیت آرام و برنامه‌ریزی بود و شروع کرد به سازمان‌دهی کردن. چون قبلاً در حقیقت اگر شما بدانید واقعاً به صورت یک دبیرستان بزرگ‌تر اداره می‌شد، شکل واقعی دانشگاه،



مدیریت، حسابداری، بخش‌های هنری و ورزشی از زمان دکتر امین ایجاد شد.

● آقای مهندس آن اوایل که گروه‌ها تشکیل شده بودند و دانشجویان فعالیت می‌کردند، چه برنامه‌هایی

مخاطب بیشتری داشت؟

یکی همین ورزش بود، یکی هم فعالیت‌های هنری، این دو خیلی مورد توجه بود. ولی گروه‌هایی هم بودند که علاقه داشتند به کارهای فرهنگی، تعدادی از بچه‌ها در این زمینه فعالیت می‌کردند. برخی از بچه‌های دوره‌ی اول یاد می‌آید که در مسائل فرهنگی و سیاسی از همان روزهای اول فعال بودند. از نظر فعالیت‌هایی که مورد حمایت دانشگاه بود، اول ورزش و بعد هم هنری بود که بیشتر تبلورش در موسیقی، نقاشی و مجسمه‌سازی بود. مسائل فرهنگی بیشتر به صورت نشریات دانشجویی بود، در سیاسی هم هنوز نهضت‌های دانشجویی، در آن موقع به آن صورت شکل نگرفته بود، ولی خوب بودند افراد سیاسی که دارای اعتقاداتی بودند و نمونه‌اش مرحوم شهید شریف‌واقفی است. اما بعد از سال‌های ۴۹-۵۰ خیلی چشم‌گیر و کاملاً علنی بود. لذا در مورد مسائل فرهنگی بدون اغراق باید گفت که از همان روزهای اول دانشگاه، فعالیت‌های دانشجویی شروع شد، مثلاً بچه‌ها در خوابگاه‌ها برنامه داشتند. خود زمان مجتهدی، چون علاقه زیادی به بچه‌ها داشت مرتب در خوابگاه‌ها به بچه‌ها سرکشی می‌کرد و از وضع دانشجویان جويا می‌شد و حتی نمی‌دانم گفتش صحیح است یا نه، تا آن جایی که من اطلاع دارم دکتر مجتهدی در حقوقی که از دانشگاه به او می‌دادند مطلقاً تصرف نمی‌کرد و آن حقوق را برای کمک به دانشجویان بی‌بضاعت گذاشته بود و آن‌ها را در خوابگاه‌ها پیدا کرده بود. منظورم این است که فعالیت‌های دانشجویی از اول در دانشگاه بوده و روز به روز قوی‌تر شده است، واقعاً هیچ زمانی وقفه در فعالیت‌های دانشجویی ایجاد نشد.

● آقای مهندس، یک سؤال این است که تولیت این‌جا با شخص شاه بوده و باز هم این دانشگاه

از جمله دانشگاه‌هایی بوده که فعالیت سیاسی‌اش بر ضد رژیم بعد از سال ۵۰ شدید شده است، این تقابل چطوری به وجود آمده بود؟ یعنی رئیس دانشگاه زیر نظر رژیم شاه باشد و بچه‌های این دانشگاه خیلی فعالیت شدیدی بر علیه آن داشته باشند؟

این برداشت خودم است و به علت علاقه‌ای که به این دانشگاه دارم می‌گویم: علت این بود که در این دانشگاه با علاقه‌ای که مجتهدی برای کارهای صنعتی ایجاد کرده بود و می‌گفت حالا که ذوب‌آهن را ساخته‌اید نیروی متخصص می‌خواهید، شاه از نظریات ایشان حمایت می‌کرد، با وجودی که نخست وزیر و وزیر علوم و تشکیلات حکومتی مخالف نظر مجتهدی



بودند. من نمی‌توانم بگویم که شاه این‌جا را درست کرد بخاطر این که یک جایی باشد که از او حمایت کند. شاید به علت نفوذ کلام مجتهدی و مسائلی که از مجتهدی دیده بود اجازه این کار را داد؛ الآن شما بچه‌های دوره‌های اول و دوم و سوم را که نگاه بکنید تماماً مدیران موفق نظام چه در داخل و چه در خارج از کشور هستند، یعنی واقعاً این‌ها خوب تربیت شدند و این که می‌فرمایید چرا این‌جا به پایگاه سیاسی علیه رژیم تبدیل شد؟ به نظرم علت در وجود بچه‌هایی بود که جذب این‌جا می‌شدند و این‌ها اکثراً بچه‌هایی بودند که از اقشار محروم جامعه بودند. این‌ها وقتی آمدند تهران و در محیط دانشگاهی این‌جا قرار گرفتند واقعاً دیدند چه محرومیت‌هایی در جامعه وجود دارد و استنباطشان این بود که محور تمام این نارسایی‌ها در دربار و تشکیلات دربار است، لذا چون این‌ها بچه‌های باهوش و توانایی بودند فکر می‌کردند باید یک کاری بکنند که این مرکز ثقل از بین برود. یک عده‌ای مانند شهید شریف‌واقفی از قبل مایه‌های سیاسی داشتند و چون یک عده از این بچه‌ها این نابسامانی‌ها را دیده بودند، بنابراین از همان روزهای اول نطفه‌اش در دانشگاه بسته شده بود و بچه‌ها از خوابگاه‌ها شروع کردند. مثلاً آقای مهندس ابوالحسن خاموشی یا آقای مهندس الویری که الآن سفیر ما در اسپانیا هستند، این‌ها بچه‌هایی بودند که با روحیه‌ی سیاسی وارد دانشگاه شدند. علت اصلی این بود که نخبگان تراز اول که از همان اول وارد دانشگاه شدند، این‌ها به دلیل آن هوش سرشار، شروع کردند به یارگیری و لذا در هر جناح سیاسی که نگاه می‌کنید، می‌بینید نخبه‌های برجسته‌اش مال این دانشگاه هستند و این علت در وجود خود جوان‌هایی بود که در این دانشگاه می‌آمدند و می‌دیدند و بعضی چیزها را نمی‌توانستند تحمل کنند و به طور جدی وارد مبارزات سیاسی می‌شدند. من یادم می‌آید که وقتی ریختند داخل دانشگاه و تعدادی از استادان و بچه‌ها را کتک زدند و تعدادی از بچه‌ها رفتند داخل سالن ورزش، به من خبردادند «نوروزی» پلیس معروف گارد آمده است و ماشین آورده که بچه‌ها را ببرد! من از بالا آمدم جلوی در و در را گرفتم و گفتم: چه کار می‌خواهی بکنی؟ گفتم: می‌خواهم این‌ها را ببرم. گفتم: این‌ها دارند ورزش می‌کنند. گفتم: نه این‌ها ورزش نمی‌کنند، که بعد من موفق شدم از در بالا بچه‌ها را بیرون ببرم. منظورم این است که این‌جا مبارزات واقعاً شکل گرفت و در هر گروهی مثلاً گروه کوهنوردیمان ما دو سه شاخه کوهنورد داشتیم، بچه مسلمان‌هایمان یک گروه بودند مثلاً آقای مجید حداد برادر همین آقای حداد با یک عده از مسلمانان، گروه کوهنوردی مسلمانان را تشکیل داده بودند، چپی‌هایمان یک گروه دیگر بودند و یک مسؤول دیگر داشتند، وسطی‌هایمان یک گروه دیگر و مبارزات در داخل دانشگاه سازمان یافته بود. یک مورد هم از دهن خود شاه شنیدم که اگر این‌ها شلوغ نکنند اشکال دارد، جوان باید شلوغ کند، داد و بیداد کند. حالا یا این حرف را از روی انفعالش می‌زد، یا واقعاً فکر می‌کرد که جوان باید شلوغ کند.

علت این که این‌جا به یک پایگاه ضد دربار و ضد شاه و آریامهر تبدیل شد به نظر من این قضایا بود و این که، مبارزات سیاسی شدید چه در خفا و چه علنی شروع شد. تنها مبارزین ضد دربار نداشتیم ما چپی‌های خیلی بالا داشتیم، مجاهدین



خیلی بالا داشتیم، اسلامیان خیلی معتقد داشتیم و اگر شما می‌بینید حکومت اسلامی دست فارغ‌التحصیلان سال ۴۹ به بعد این دانشگاه است این یک چیز اتفاقی نیست. شما ببینید در سازمان گسترش که من الآن هستم از مدیرعاملش گرفته تا رده‌های میانی همه از فارغ‌التحصیلان شریف هستند. در ایران خودرو ۳۰۰ تا از فارغ‌التحصیلان شریف هستند. بنده الآن لیست ۷ نفر از بچه‌های این‌جا را دارم که از مدیران ارشد ناسای آمریکا هستند. این‌جا یک مرکز نخبه‌پرور بود. این‌جا در آن زمان یک محور در نظر گرفته می‌شد و بچه‌ها فکر می‌کردند که محور دربار است و شاخص دربار آریامهر است.

● عکس‌العمل مسؤولین وقت دانشگاه در برابر برنامه‌های دانشجویان چه بود؟



● مهندس مقدسیان در جلسه شورای دانشگاه در سال ۱۳۷۵

مسؤولین طبق هر زمان و مکانی دو جهت دارند یکی این که مسؤولیتشان و ارتباطشان با دستگاه حکومت است و از طرف دیگر با دانشجویان است؛ به نظر من در طول تاریخ قبل از انقلاب معقول‌ترین برخورد را با مسائل دانشگاه دکتر امین داشت، یعنی واقعاً سعی می‌کرد با گروه‌ها با متانت برخورد کند. خیلی جاها من شاهد بودم که ساواک فشار می‌آورد و برای خیلی کارها ایشان در ورود پلیس به دانشگاه مقاومت می‌کرد. حالا

علت شاید این بود که امین مدیریتش خیلی قوی بود و یا این که خودش از یک خانواده‌ی محروم بود، شما می‌دانید خانم حاجیه امین در اصفهان مرجع تقلید و از بستگان نزدیک ایشان بود. امین خیلی راحت با بچه‌ها و گروه‌ها برخورد می‌کرد، سعی می‌کرد با منطق برخورد کند. اصولاً مدیران دانشگاه آدم‌های معقول و متعادل بودند؛ زمان دکتر نصر، خودش شخصاً آدم بسیار موجهی بود ولی متأسفانه ایشان یک مقداری گرفتاری‌های خانوادگی داشت که خانش یک مقدار تندروی داشت و بعضاً سرائیت به کار دانشگاه هم می‌کرد. ولی بقیه مدیران دانشگاه (بیشتر از ۵۰٪) من ندیدم که خیلی ساز دولت را بزنند؛ اما عواملی بودند که این‌ها ارتباط مستقیم داشتند و به دانشگاه تحمیل شده بودند و کاملاً هم مشخص بود که این‌ها از طریق ساواک تغذیه می‌شوند، هم در دانشجویان و هم در مسؤولین دانشگاه خیلی شاخص بودند. اما در بین مدیران متعادل‌ترین آن‌ها دکتر امین بود که اوج مبارزات سیاسی در زمان ایشان بود.



● آقای مهندس از فعالان دانشجویان، حالا نه در زمینه سیاسی، در تمام زمینه‌ها، ورزشی، فوق برنامه از آن‌هایی که یادتان هست بگویید.

شاخصی‌ها حالا اگر از ورزش بخواهیم شروع کنیم سال اول آقای دکتر مشایخی، آقای اردشیریان، آقای دکتر کوکی و آقای هوشنگ اکبریان بود که اولین کاپیتان تیم فوتبال ما بود، آقای دکتر رضا غنیمتی که الان آمریکا هست در والیبال بود و سال‌های بعد آقای مهندس شریعتمداری بود که اولین دانشجوی ما بود که به تیم ملی فوتبال رفت. آقای بهروز صاحب‌تبریزی از فوتبالیست‌های خوب دانشگاه بود تا می‌رسد به آقای دابی و این‌ها. در والیبال آقای مظفری را داشتیم که جزو تیم ملی والیبال شد. در رشته‌های دیگر مثلاً آقای هرنندی را داشتیم که در شطرنج استاد بین‌المللی شد، آقای شاهپور امیرخالدی بود که او هم در بسکتبال و در حد تیم ملی بود. آقای سیروس وقایع‌نگاری و خیلی‌های دیگر در زمینه ورزش بودند.

● سیاسی‌ها چه کسانی بودند؟

سیاسی‌ها از اول اگر شروع کنیم در دوره اولی‌ها مرحوم شهید شریف‌واقفی و آقای کراچیان بود. دوره دوم آقای خاموشی بود، آقای الویری بود. بعد از این‌ها مثلاً آقای محمد عطریانفر، آقای حاج رسولیها و آقای محمد خوشبختیان بود و یا مثلاً حسن معتمد رضایی، کسی بود که در جلسه‌ای که با دکتر نصر داشت -البته شاید گفتن این جمله خوشایند نباشد، چون آقای دکتر نصر یک دانشمند است که در زمینه مسائل مذهبی بیشتر کار کرده است- دکتر نصر گفت چه دلتان می‌خواهد، گفت دلم می‌خواهد که ببایم جلو و بزنم توی گوش شما. در میان این‌ها افراد میانه‌روتری مثل علی زحمتکش و یا علیرضا افشار بودند. ولی کسانی هم بودند که در کارهای سیاسی معقول بودند و خیلی تندروی نمی‌کردند مثلاً آقای مهندس شافعی، آقای ترکان، دکتر بازارگان؛ البته دکتر بازارگان یک رکورد هم در دانشگاه دارد چون می‌دانید که سه‌قلوها پسران او هستند. چندین بار ساواک من را خواست و سؤال شد که چرا فلان چیز هم چنین شده، حتی در این کار حکم اخراج از دانشگاه برای ما صادر شده بود. زجرآورترین چیزی که در زندگی من می‌گذرد این است که الان در دانشگاه نیستم. یک مسأله‌ای در مورد کیفیت دانشگاه‌ها پیش آمد، یک نامه‌ای خدمت مقام رهبری نوشته بودم که بعداً توسط یکی از بچه‌ها دادم به آقا. نوشته بودم که یک دانشگاه کیفی باید در مملکت وجود داشته باشد و در پایان هم نوشته بودم که من در مورد خدمت‌گزاری واقعاً یک آرزو دارم که از نظر مملکت قابل قبول نیست اما دلم می‌خواهد که وقتی من مردم جلو در دانشگاه جنازه‌ام را خاک بکنند که زیر پای دانشجویان باشم. متأسفانه مسائلی پیش آمد و با آقایان صحبت کردم و با من مخالفت‌هایی شد و عرصه را بر من تنگ کردند تا جایی که مجبور شدم تقاضای بازنشستگی بدهم، در صورتی که من



عضو هیأت علمی دانشگاه بودم و راحت تا ۷۰ سالگی می‌توانستم در دانشگاه خدمت بکنم، بعدش هم با موافقت رئیس دانشگاه و یا وزیر اگر امر دایر می‌شد که بیشتر از ۷۵ سال عمر بکنم باز هم می‌توانستم در خدمت دانشگاه باشم. پیش آمدیم، دانشکده مدیریت که این‌جا برای مملکت ساخته شد، پژوهشکده سیستم‌های پیشرفته، تشکیلات آقای دکتر ربیعی، دانشکده مهندسی خودرو، ساختمان تکمیلی دانشکده برق، خوب این‌ها چیزهای کوچکی نبود و با بودجه‌های عمرانی دانشگاه واقعاً قابل ساخته شدن نبود. همین الان ساختمانی که به عنوان انجمن فارغ‌التحصیلان از آقای عباسپور خواش شده و دارد می‌سازد این‌ها مسائل مهمی است و الان بچه‌ها نه فقط در داخل بلکه در خارج از کشور هم حاضرند کمک کنند که دانشگاه، دانشگاه برجسته‌ای بشود.

● خدمت آقای مهندس مقدسیان متولی و بانی اصلی تربیت بدنی دانشگاه هستیم. برایمان جالب است که ببینیم امکاناتی که تا حالا دانشگاه پیدا کرده به چه شکلی در دانشگاه ایجاد شده است؟ آیا واقعاً از همان ابتدا به سهولت امکانات فیزیکی در اختیار تربیت بدنی دانشگاه قرار می‌گرفت و انجام می‌شد یا نه؟

خدمت شما عرض کنم که نه این‌طور نبود بخاطر این که من در صحبت‌هایی که قبلاً عرض کردم به عزیزان گفتم محیط پردیس دانشگاه که این‌جا انتخاب شد یک چیز موقتی بود چون این‌جا یک ساختمان برای هنرستان بود که بعد ما آمدیم و این‌جا را دیدیم و با مسئولین آن زمان دانشگاه و مدیریت دانشگاه صحبت کردیم که بعد رفتند از وزارت آموزش و پرورش این‌جا را گرفتند. یک جای محدودی بود که در آن هیچ جایی برای ورزش پیش‌بینی نشده بود فقط یک محوطه‌ای بود بغل این اتاق فعلی رئیس دانشگاه که محوطه‌ای کوچکی هم بود. اولاً جالب است برای شما بگویم که اولین دفتر ما از توی توالت شروع شد چون کنار این محوطه یک سری توالت بود و ما هم اتاق نداشتیم، دیوارهای دو تا، سه تا از این توالت‌ها را خراب کردیم و یک اتاق درست کردیم. دو تا زمین والیبال و یک زمین بسکتبال در محوطه‌ای که الان یک فضای سبزی کنار دفتر رئیس دانشگاه، شورای دانشگاه است احداث کردیم، تا قبل از آن هیچ امکانات ورزشی مطلقاً در دانشگاه وجود نداشت. چون محیط دانشگاه بسته بود و قرار بر این بود که دانشگاه توسعه پیدا کند، قرار بود بخشی از اراضی طرشت خریداری شود و به دانشگاه ملحق شود لذا هر موقع که می‌خواستیم با مسئولین صحبت کنیم اولین مشکل آن‌ها این بود که کلاس درس نداریم، جای ناهارخوری نداریم، فلان نداریم. حتی من خوب خاطرم هست که آن روزهای اول یک موقع به مرحوم دکتر مجتهدی گفتم آقا ما ظهرها می‌خواهیم این‌جا نماز بخوانیم جایی نداریم؛ با دستش اشاره کرد به طرف من و به طرف امام‌زاده‌ای که در طرشت بود گفت ان شاءالله دانشگاه را تا آن‌جا می‌رسانیم آن‌جا که رفتیم گرفتیم آن‌جا را مسجد می‌کنیم،

لذا هر چه صحبت می‌کردی آن را به آینده موکول می‌کرد و هیچ طرح جامعی هم پیش‌بینی نشده بود که در این طرح جامع جایی برای ورزش باشد. لذا ما حقیقتاً از روز اول با یک چالش بزرگ در این مورد دست به گریبان بودیم و هر چه امکانات ورزشی که گرفتیم تمام با سیاست، پیگیری و لطایف‌الحیل بوده است. سالن بزرگی که شما مشاهده می‌کنید در آن تاریخ با این دهنه، با ۴۲ متر عرض سالی در ایران ساخته نشده بود، اینجا ۴۲ متر عرض و ۵۶ متر طولش بود، این را فقط ایشان درست کرده بود که روزهای شنبه از بچه‌ها امتحان می‌گرفت.

● مدل امتحان گرفتن مدل دبیرستان بود؟

بله مدل دبیرستان بود. ایشان می‌گفت که دانشجویان دانشگاه آن چیزهایی که در عرض یک هفته فرا می‌گیرند شنبه باید بیایند امتحان بدهند و این‌جا را چیده بودند و شماره‌گذاری کرده بودند، خب تعداد دانشجویان حدود ۴۰۰ و خردهای بود این‌ها همه را جمع می‌کردند صبح شنبه که می‌شد یک دو ساعتی امتحان می‌گرفتند بعد بچه‌ها می‌رفتند. بعدها که دیگر دکتر مجتهدی رفت و پروفسور رضا



بازی والیبال دانشجویان با کارکنان در سالن اولیه دانشگاه ●

آمد چون با روحیه غربی خودش علاقه‌مند به تنیس بود، جلوی کارگاه‌ها یک تکه زمین بود که ما از علاقه ایشان استفاده کردیم یک زمین تنیس درست کردیم. بعداً یک سالن اسکواش در بالا درست کردیم که اصلاً از روز اول استفاده نشد و برای وزنه‌برداری و این‌ها از آن استفاده می‌کردیم یا همین استادیوم ورزشی که الآن آن‌جا وجود دارد این زمین را گرفتند، زمان آقای دکتر امین قرار بود با ژاپنی‌ها در کارهای الکترونیکی مشارکت کنیم، بعد که این قضیه تقریباً منتفی شد فشار آوردیم به دکتر امین که ما این‌جا را صاف می‌کنیم و آسفالت می‌کنیم فعلاً دو تا زمین درست می‌کنیم بچه‌ها بازی می‌کنند هر موقع که شما خواستید ساختمان بسازید بیایید آن را بگیرید، به این ترتیب ما وارد این‌جا شدیم. یا همین استخر که شما الآن ملاحظه می‌کنید این استخری بود که آقای مهندس لکستانی قرار گذاشته بودند یک منبع آبی درست بکنند، یک چاه بزنند و از آن آب برای آبیاری محوطه دانشگاه استفاده بکنند؛ ما خواهش کردیم اندازه‌ها و شیب آن را طوری تنظیم کنند که شبیه یک استخر بشود. تمام این‌ها با یک سیاست‌های روزمره و پیگیری‌های مداوم انجام شد و بعدها با فشار خیلی زیاد یک تیکه زمین در طرشت گرفتیم، استادیوم کردیم و متأسفانه مجدداً در اثر یک سیاست غلط آن را گفتند خوابگاه



بکنیم، در صورتی که تقریباً ۲۰۰ متر بالاتر زمینی بود که می‌شد آن‌جا را خوابگاه کرد و این‌جا را برای بچه‌هایی که الآن به این تعداد رسیده‌اند و واقعاً در تنگنای شدید هستند به صورت زمین ورزشی نگه می‌داشتیم. سالن‌های چهارگانه‌ای که بالا هست ما با ۲۰۰ هزار تومان بودجه‌ای که از یک جایی پیدا کردیم، آمدیم آن‌جا دو تا زمین بخریم. سال ۵۵ شروع کردیم، آن‌جا دو تا زمین والیبال بود که نقشه‌اش را با آقای دکتر خوانساری ریختیم که فعلاً استاد دانشکده عمران هستند، محبت کردند محاسباتش را ایشان و برادرشان با هم انجام دادند، ما این‌جا را به صورت چهار تا سالن درآوردیم که حداقل بتوانیم از این امکانات برای بچه‌ها استفاده کنیم که البته این سالن چهارگانه بعد از انقلاب افتتاح شد و در سال ۵۷ و ۵۸ مورد استفاده قرار گرفت. در هر صورت هیچ نقشه جامعی برای کارهای ورزشی در دانشگاه نبود، چون بعدها دیگر مسائل سیاسی پیش آمد و گفتند دانشگاه باید به اصفهان منتقل شود و دیگر اجازه هیچ فعالیتی نمی‌دادند، می‌گفتند آقا برویم اصفهان، می‌گوییم بهترش را برایتان درست کنند و این چیزهایی که شما می‌بینید الآن موجود هست، درائر فعالیت‌های پیگیر و مستمر بود نه این که خود مسؤولین دانشگاه دنبال این کار باشند. یک قطعه زمینی بود درست کنار تربیت‌بدنی که بعد از انقلاب زمان آقای دکتر رنجبر خیلی اصرار کردم که آقا من می‌دانم این زمین مالک ندارد، سند ندارد، شما اجازه بدهید ما این‌جا را صاف کنیم که ایشان زیر بار نرفت و بعداً جهاد آن‌جا را گرفت. این امکاناتی را که شما می‌بینید هیچ کدام روی برنامه‌ریزی صحیح احداث نشده، بلکه به مرور زمان انجام شده است. ما مثلاً سالن ورزشی که گرفتیم آن را سالن چند منظوره کردیم که یک طرفش سن بود برای مراسم و در قسمت آخرش از آقای دکتر امین با هزار مکافات اجازه گرفتیم که چند تا پله بزنیم، زیرش دوش و رختکن لباس درست کنیم. هیچ کدام از برنامه‌های ورزشی این‌جا بر اساس اصول صحیح و برنامه‌ریزی اجرا نشده است، همه را با روابط و کار و تشویق و ارتباطی که بین استاد و دانشجو بود به وجود آوردیم. مسابقات برگزار می‌کردیم، بین اعضای هیأت علمی و دانشجویان یک تفاهمی ایجاد کرده بودیم که توانستیم این کار را بکنیم. حتی برای اجباری کردن واحد ورزش بزرگ‌ترین مشکل ما شورای دانشگاه بود که اصلاً زیر بار نمی‌رفتند، می‌ترسیدند که دو تا نمره ورزش نمرات ساده‌ای بشود و به سطح کیفی دانشگاه لطمه بزند. به هر حال تمام این کارها توأم با یک سری مرارت‌ها بود که اجرا شد. تنها چیزی که الآن در طول این ۴۰ سال دانشگاه با برنامه جلو رفته همین سالن ورزش جدیدی است که هنوز افتتاح نشده که آن‌جا جایش دو تا زمین تنیس بود، دیگر ما جا نداشتیم هر چند بعد که معلوم شد دانشگاه همین‌جا می‌ماند کمبود زمین داشتیم؛ تنها کار با برنامه همین بود و بقیه‌اش را با پشتکار توانستیم انجام بدهیم.



● دوباره برمی‌گردیم به تاریخ دانشگاه، حالا که ما می‌گوییم تاریخچه، واقعاً فقط یک دوره مثلاً تأسیس دانشگاه مدنظر نیست گرچه مهم است از آن دوره آدم بیشتر بشنود ولی شنیدن تاریخ دانشگاه از زبان امثال شما که در دانشگاه بودید و تقریباً در سطوح مدیریتی و تصمیم‌گیری حضور داشتید این خیلی اهمیت دارد. حالا با این مقدمه من خواهش می‌کنم باز وارد مبحث تاریخ دانشگاه از ابتدا بشویم و شما از مجموعه‌ای که به عنوان مؤسسين دانشگاه بودند و آن مقدار حال و هوا، سیاست‌ها و برنامه‌هایی که در ذهنشان بود یک صحبتی بفرمایید و یا در دانشکده‌ها آن افراد مؤثری که حضور داشتند و به کارها جهت می‌دادند که بعدها خبر می‌بینیم تأثیراتش به این شکل ظاهر شده، صحبت بفرمایید.

ببینید اصلاً مسأله ایجاد این دانشگاه برمی‌گردد به قبل از سال ۴۴، زمانی که دکتر مجتهدی استاد دانشگاه تهران بود و مدتی هم به عنوان رئیس دانشکده پلی‌تکنیک بود. ایشان از ذهنش گذشته بود که با صنعتی شدن مملکت، ما نیاز به یک دانشگاه صنعتی داریم و این را در یک جلسه‌ای که به اتفاق عده‌ای از زعمای قوم آن روز مملکت تشکیل شده بود، مطرح می‌کند که با مخالفت شدید آقای دکتر ریاضی و یک عده زیادی از مسؤولین دانشکده دانشگاه تهران و وزیر و غیره مواجه می‌شود که این حرف‌ها چه هست که مجتهدی می‌زند در حالی که ما فلان دانشگاه را داریم، دانشکده پلی‌تکنیک و فنی هست؛ آن موقع آقای مهندس نفیسی هم یک جایی را درست کرده بود، چرا ایشان می‌گویند دانشگاه. تا جایی که من اطلاع دارم چون با دکتر مجتهدی در ارتباط بودم و در دبیرستان البرز با ایشان همکاری می‌کردم، از گوشه کنار بعضی صحبت‌ها را می‌شنیدم که برخورد بسیار زشتی با او کرده‌اند، بعداً البته نمی‌دانم که از کجا این قضیه به گوش شاه رسید که یک هم‌چنین پیشنهادی شده است. بعدها من توسط یکی از دوستان که فوت کرده است، خدا رحمتش کند آقای موسوی زنجانی از یک خانواده روحانی بود - و آیت‌الله زنجانی هم از متدینین زمان بودند - و ما چون با ایشان ارتباط داشتیم و ایشان هم با دکتر مجتهدی در ارتباط نزدیکی بود از زبان ایشان شنیدم که شاه مجتهدی را می‌خواهد، می‌گوید این چه چیزی است که تو مطرح کرده‌ای، برای چه این کار را کرده‌ای و ایشان دلایلش را می‌آورد که شما مثلاً دارید کارخانه ذوب آهن درست می‌کنید در صورتی که خیلی‌ها در ایران ممکن است اصلاً ندانند متالورژی چه هست، لذا یک دانشگاهی باید درست کرد که در آن این کار را بکنیم. یکی از خاطرات من این است که اگر شما از بچه‌های مثلاً دوره اولی‌های متالورژی سؤال کنید که با دکتر مجتهدی که مشورت می‌کردند و می‌پرسیدند ما چه رشته‌ای بخوانیم، می‌گفت متالورژی. با آوردن این دلیل توسط دکتر مجتهدی، شاه گفت حالا برو و مطالبات را بنویس و مکتوب بیاور که ایشان هم نوشته بود، برده بود و گفته بود که یک هم‌چنین دانشگاهی را ایجاد بکنیم. این قسمت تأسیس دانشگاه چنین ماجرابی دارد، بعد هم فرمان



تأسیس دانشگاه در سال ۱۳۴۴ داده شد و مجتهدی از همان زمان شروع کرد و برای دانشگاه هیأت امنایی را پیشنهاد کرد. شروع کردند به جابایی و البته همان‌طور که قبلاً گفتم، ما در ضمن رفت و آمدهایی که داشتیم این ساختمان را این‌جا دیدیم که به عنوان موقعیت اولیه دانشگاه در نظر گرفته شد ولی موقتی، تا این که بعدها دانشگاه ماندگار شد و دانشجو گرفته شد؛ لذا به فکر توسعه افتادند و طرحی را برای خودشان در نظر گرفتند.

● فکر توسعه از چه سالی مطرح بود؟

از همان سال ۴۵ به فکر افتادند که اراضی دور دانشگاه را بخرند، چون این‌جا تماماً مزرعه بود، یا بایر بود یا مزارع کشاورزی بود، باغات هم که معمولاً در شمال دانشگاه بود و این‌ها به فکر افتادند که محدوده دانشگاه را بخرند. در ضلع شرقی دانشگاه ساخت ساختمان‌های کوچکی شروع شده بود، چون در سال ۴۴ و ۴۵، که مسجد ساخته شد بخاطر این که پیسی کولا آن طرف ساخته شده بود از خیابان بهبودی و شادمان به این طرف غرب اصلاً ساختمان مسکونی نبود. لذا به فکر افتادند که تا این کوچه‌ای که ضلع شرقی دانشگاه است پیشروی کنند، ضلع شمال را هم هر چه می‌توانند، ضلع غربی هم تا امام‌زاده و بعدها هم شروع کردند مقداری زمین‌ها را خریدند که سال ۴۵ دقیقاً یادم هست که همین زمین فوتبالی که شما می‌بینید خارج از محیط دانشگاه بود، چون ضلع شرقی دانشگاه همین خیابانی بود که روبروی ساختمان ریاست دانشگاه می‌آمد بالا و غربش هم همین جایی بود که الآن معاونت پژوهشی است؛ عرض دانشگاه این بود و آن ساختمانی که جلو در دانشگاه بود و یک آمفی‌تئاتر داشت این می‌آمد تا بالای ناهارخوری. قطعه زمین اولیه این قدر بود ولی سال ۴۵ شروع کردند تعدادی قطعه زمین را خریدند تا بعد دکتر مجتهدی از این‌جا رفت. پروفیسور رضا هم که مدت کوتاهی این‌جا بودند و رفتند، بعد زمان دکتر امین برای توسعه دانشگاه آدم خاص گذاشتند، رفته رفته مسائل سیاسی پیش آمد که گفتند دانشگاه اصلاً باید از این‌جا برود به اصفهان، در نتیجه یک مقدار طرح توسعه متوقف شد و لذا دانشگاه در یک محدوده کوچکی باقی ماند تا این که مسأله انقلاب پیش آمد.

● بحث انتقال دانشگاه از این‌جا به اصفهان زمان بعد از دکتر امین بود؟

این مسأله از زمان دکتر امین شروع شد، بعد هر چه تب سیاسی شدت پیدا می‌کرد رفتن دانشگاه به اصفهان بیشتر قوت می‌گرفت. اوجش بعد از آقای دکتر نصر بود و ساخت ساختمان‌های آن‌جا از زمان دکتر ضرغامی شروع شد که به شدت موجب محدودیت اجرای برنامه‌های این‌جا شد که این‌جا فعالیت نمی‌نمود.



● آقای مهندس علت این که دکتر مجتهدی ظاهراً دو سالی بیشتر مدیریت‌شان طول نکشید چه بود؟

اگر من اشتباه نکنم واقعاً حسادت مسؤولین مملکت به دکتر مجتهدی بود. ببینید من در یک سن و سالی هستم که روزهای آخر عمرم است و نمی‌توانم قضایا را کتمان بکنم. بعضی چیزها باید واقعیتش را گفت چیزهایی که خوب است را باید گفت خوب است و چیزهایی که بد است را باید گفت بد است. من علت را نمی‌دانم چیست ولی تا آنجایی که می‌دانم شخص شاه نسبت به مجتهدی علاقه خاصی داشت. اگر خاطرات مجتهدی زمانی که در خارج یکی دو تا از بچه‌ها جمع‌آوری کردند مطالعه بکنید می‌بینید که این نشان می‌دهد هر موقع که ایشان می‌آمد، مسؤولین کشور در مقابل ایشان موضع‌گیری داشتند و در نتیجه شخصاً مسائلش را با خود شاه مطرح می‌کرد، در مورد حقوق استادها، در مورد مسائل دانشجویی؛ این باعث یک حسادت شدیدی در مسؤولین کشور شده بود که می‌خواستند یک جوری به مجتهدی ضربه بزنند. به نظرم ضربه از داخل این دانشگاه زده شد، روزی که شاه آمد برای افتتاح و سالگرد، از مجتهدی خیلی تعریف کرد که ایشان به جوانان مملکت خدمت کرده است.

● خاطره بازدیدشان را می‌توانید اشاره‌ای بکنید؟

در هر صورت ایشان در آنجا خیلی تعریف کرد و من در همان‌جا یادم هست به آقای مهندس لکستانی و مرحوم گل‌بابایی که پهلوی من ایستاده بودند گفتم فکر می‌کنم دوران مجتهدی دیگر تمام شد چون این همه تعریف کردند، این‌ها نمی‌گذارند. چند روز بعدش از داخل دانشگاه شروع کردند، از همکاران نزدیک ایشان شروع شد بعلاوه در بیرون به شدت به فکر افتادند که مجتهدی را بردارند و دکتر مجتهدی خودش رفته بود آقای پروفیسور رضا را آورده بود که در دانشگاه تدریس کند و آن مخالفینی که دنبال فرصت می‌گشتند این را بهترین فرصت دیدند. من نمی‌خواهم مجتهدی را با امیرکبیر مقایسه کنم ولی امثال همان کسانی که باعث قتل امیرکبیر شدند کاری کردند که مجتهدی برود چون می‌دیدند دانشگاه در زمان مجتهدی در مدت کوتاهی جهش‌های خیلی بزرگی کرده و کارهای خیلی عجیب و قریب دارد انجام می‌شود که در نظام دانشگاه تهران و دانشگاه‌هایی که در آن زمان بوده نیست. لذا آمدند و با اکراه به مجتهدی پیشنهاد کردند که تو بیا سرپرست دانشجویان ایرانی در خارج کشور بشو.

● از وزارت‌خانه گفتند؟

نه در زمانی که فشار بر ایشان زیاد بود این پیشنهاد را از دربار دادند و ایشان قبول نکرد. بالاخره ایشان را بردند و ریاست دانشگاه ملی را به ایشان دادند. علت این مسأله حسادت روی مجتهدی بود چون من این را واقعاً صمیمانه بگویم مجتهدی



به جوانان مملکت عشق می‌ورزید. من در دبیرستان البرز دیده بودم، ساعت ۶ صبح می‌آمد تمام محوطه دبیرستان بازدید می‌کرد واقعاً اگر یک پوست تخمه روی زمین بود مستخدم آن قسمت را جریمه می‌کرد تا مدرسه همیشه تمیز باشد. اهل پارتی‌بازی هم نبود من خودم شاهد بودم که یکی از امرای ارتش آمد آن‌جا فشار آورد که اسم بچه‌اش را بنویسد گفت برای بچه شما جا زیاد است این‌جا برای کسانی است که درسشان خوب است و موقعی که ثبت‌نام می‌کرد در یک روز تمام بچه‌ها را با اولیا می‌خواست از معدل ۲۰ شروع می‌کرد می‌گرفت تا تعداد که می‌شد خط می‌کشید و همان روز ثبت‌نام تمام می‌شد. هر ثلثی که بچه‌ها امتحان می‌دادند نمره‌ها را وارد دفترچه‌ای می‌کرد، هر سال این دفترچه را تمدید می‌کرد، شما به او مراجعه می‌کردی ممکن بود نشانسد می‌گفت شما چه سالی این‌جا بودی دفتر را می‌آورد و نگاه می‌کرد و به خصوص روی انضباط بچه‌ها تکیه می‌کرد. من یادم هست به یکی از استادان این‌جا که از استادانی برجسته بود موقعی که رفته بود به آمریکا که ایشان را استخدام بکنند گفته بود که تو چه سالی بودی؟ بعد از جواب آن استاد، دکتر گفته بود نه تو به درد دانشگاه ما نمی‌خوری، گفته بود چرا؟ گفته بود چون ۲ نمره از نمره انضباط تو کم کرده بودم. ایشان یک عشق خاصی نسبت به کارش داشت که خوشایند خیلی از افراد نبود، این بود که با مجتهدی مخالفت می‌کردند، نمی‌گذاشتند که یک جایی برود و بماند. شما می‌دانید موقعی که ایشان رفت دانشگاه ملی، علت این که ایشان نتوانست آن‌جا دوام بیاورد این بود که یک استادی را می‌خواستند تحمیل کنند ایشان ایستاد و گفت نمی‌شود. استادانی که در دوره اول این دانشگاه استخدام شدند تمام نخبگان تراز اول جهانی بودند. خب این با روحیه‌ای که در آن موقعیت وجود داشت، در تشکیلات حکومتی واقعاً نمی‌خواستند چنین آدمی حضور داشته باشد. مجتهدی کار خلافی در دانشگاه نکرد و خودتان که یک مهندس عمران هستید می‌دانید در یک ساختمان زمان یک عامل مؤثری است یعنی شما نمی‌توانید بگویید برای ساخت یک ساختمان من ۵۰۰۰ کارگر را می‌گذارم در مدت ۲۰ روز یک ساختمان را بسازند نه، عامل زمان یک عامل مهم است که شما بتون‌تان باید بماند تا خشک شود بعد بتوانید قسمت بالایش را بسازید ولی مجتهدی کاری کرد در ساختمان در سال اول که من به جرأت می‌توانم بگویم که کمتر در جایی از دنیا اتفاق افتاده است، ساختمان ابن سینا، تمام این آمفی‌تئاترها، همین ساختمانی که شما داخل آن هستید و قبلاً به نام کتابخانه بود و یک دهنه سوله ناهارخوری و محوطه‌سازی شاید حداکثر در مدت ۱۰ ماه ساخته شد و اول همراه این‌ها تجهیز بود و دانشجو رفت در کلاس نشست. آقای مهندس کمالی زحمت بسیاری کشید. جا دارد از مهندس کاموری یاد بکنیم که واقعاً ایشان و مهندس اسکندر و دیگر بچه‌ها صبح از ساعت ۶ می‌آمدند ضلع شمالی دانشگاه که الآن ساختمان معاونت آموزشی آن‌جاست سه چهارتا اتاق با تیر و حصیر درست کرده بودند و در آن‌جا از صبح تا دیروقت کار می‌کردند و تمام مدت مجتهدی بر اجرای کار نظارت داشت. بعد از این که دانشگاه را درست کرد در مورد حفاظت دانشگاه، صبح که می‌آمد اول کاری که می‌کرد می‌آمد دستشویی‌ها را بازدید می‌کرد، که من



یک دفعه خودم ایراد گرفتم که آقای دکتر چرا این کار را می‌کنید؟ گفت یک چیزی به تو بگویم یادت باشد هر جایی که می‌روی اگر می‌خواهی ببینی مدیرش خوب است ببین دستشویی‌ها تمیز است یا نه بعد می‌فهمی که این مدیرش قوی است یا نه. خدا عالم است که آیا دست خارجی‌ها در این مورد دخیل بود یا نه ولی داخلی‌ها واقعاً جفا کردند. تا زمانی که ایشان در قید حیات بود یادم هست که ایشان دائم با بچه‌هایی که در خارج از کشور بودند تماس داشت تأکید می‌کرد که شما باید برگردید داخل مملکت و بیایید خدمت بکنید، من از شما نمی‌گذرم که خارج هستید این‌ها باعث شد که مجتهدی را از گردونه آموزش عالی و آموزش و پرورش خارج کنند و کردند و تا زمانی که بود همیشه هر جای دنیا با بچه‌ها صحبت می‌کرد می‌گفت برگردید، یک نفر را تشویق به این که شما در خارج بمانید نمی‌کرد.

● از دکتر مجتهدی خاطراتی دارید بفرمایید؟

خاطرات تلخ و شیرین آن سال‌های اول زیاد است. ولی مسأله‌ای که خیلی اثر داشت انضباط ایشان بود. درست است که ایشان دانشگاه را به‌خصوص در سال اول من فکر می‌کنم به صورت یک دبیرستان بزرگ‌تر نگاه می‌کرد همین‌طور که آن‌جا دفتری وجود دارد تا دانش‌آموزان را حضور و غیاب کنند در دانشگاه هم همین کار را می‌کرد، حتی در مورد استادها هم این کار را انجام می‌داد. موقعی که دفتر خودشان را می‌خواستند بسازند به آقای کاموری که من اتفاقاً در دفترشان بودم اصرار می‌کرد که این اتاق را جوری باید درست بکنید که دورش شیشه باشد که من بتوانم اطراف را ببینیم.

● استاد هم موظف بوده که هر روز صبح حضور و غیاب کند و تمام وقت باشد؟

نه استاد نیازی نبود حضور و غیاب کند حضور تمام وقت داشت، یکی دو سال اول یک حالت صمیمیت وجود داشت. چون استادهایی که آمده بودند معمولاً استادهای جوانی بودند و علاقه‌مند بودند که خودی نشان بدهند. بارها زمانی که من ساعت ۹ یا ۱۰ شب داشتم می‌رفتم نگاه می‌کردم ۸۰٪ اتاق استادها چراغشان روشن بود و هنوز داشتند کار می‌کردند این بود که واقعاً به صورت یک خانواده کوچک و دوست داشتنی در کنار هم کار می‌کردند. هیچکس به خاطر ساعت کار و غیره در دانشگاه نبود و من فکر می‌کنم یکی از عللی که این دانشگاه توانست چه در داخل و چه در خارج جایگاهی پیدا کند عشق و علاقه‌ای بود که پایه‌های اصلی آن بود. تا زمان دکتر امین این حالت ادامه پیدا کرد تا ایشان آمد و دانشگاه را سازمان‌دهی کرد و یکی از علت‌هایی که شاید این‌جا اولین جایی بود که مرکز مبارزات ضد دربار شد همین عشق و علاقه بین بچه‌ها بود. دکتر مجتهدی، ایشان چون اسم این‌جا را دانشگاه صنعتی آریامهر گذاشته بود و خیلی اصرار داشت که این اسم کامل گفته شود، در یک مراسمی که شاه به عنوان تولیت دانشگاه بود و آمده بود که بازدید بکند بعد دکتر مجتهدی



گزارشی دادند و از قبل هم ایشان گفته بودند وقتی من هورا کشیدم شما هورا بکشید؛ ایشان گفتند به افتخار شاهنشاه صنعتی آریامهر، این جمله باعث شد که همه به خنده بیفتند.

● آقای پروفیسور رضا آمدند و شما از نزدیک همکاری داشتید این را هم بفرمایید.

آقای دکتر مجتهدی در خارج می‌گشت و نخبگان را پیدا می‌کرد از جمله پروفیسور رضا.

● شخصاً خودش این کار را می‌کرد؟

بله، توسط دانشجویانی که ما در خارج داشتیم ایشان با کمک آن‌ها افرادی را شناسایی می‌کرد ولی برای مذاکره ایشان شخصاً می‌رفت و تماماً آدم‌هایی را که می‌آورد در دنیا تراز اول بودند. لذا با آقای پروفیسور رضا صحبت کردند که ایشان را بیاورند، منتها آمدن ایشان مصادف شده بود با بالا گرفتن تنش‌هایی که در داخل دانشگاه ایجاد کرده بودند و فشارهایی که از بیرون بود.

● اگر امکان دارد افرادی که بیشتر مخالفت می‌کردند را بفرمایید.

اجازه بدهید بگویم چون آن‌ها در قید حیات هستند.

● من شنیدم که دکتر منتصری؟

خب این‌ها علمداران قضیه بودند. چون آقایان در قید حیات هستند نمی‌خواهم بگویم، الآن من می‌دانم که شاید از آن قضایا پشیمان باشند. در هر صورت یک مقداری جفا کردند که این البته در داخل دانشگاه بود، ولی عوامل اصلی مثل مخالفت نخست‌وزیر در بیرون دانشگاه بود، چون مجتهدی هیچ کدام از صحبت‌های این‌ها را در مورد مسائل آموزشی گوش نمی‌کرد و تا



توزیع جوایز ورزشکاران تیم تنیس دانشگاه

می‌دید که راه برایش تنگ است می‌رفت شکایت به تولید دانشگاه می‌کرد. ولی خب با آمدن پروفیسور رضا به دانشگاه و استقبال خیلی خوبی که مملکت از او کرد خیلی سریع ایشان تغییر روحیه داد یعنی از آن فرد صددرصد دانشگاهی یک مقداری متمایل شد به یک فرد سیاسی و تشریفاتی و لذا از این موقعیت خیلی سریع استفاده کردند و ایشان به دانشگاه تهران رفتند.



اما در زمان ایشان حرکتی انجام نشد چون خیلی کوتاه بود فقط تنها چیزی که من حسن استفاده کردم این بود که چون ایشان علاقه‌مند به تنیس بود و از من پرسید که امکانش هست گفتم ما این‌جا یک قطعه زمین داریم، ایشان کمک کرد و ما دو تا زمین تنیس درست کردیم و یک مربی گرفتیم برای تنیس که با ایشان بازی کند و به بچه‌ها هم یاد بدهد. لذا در آن زمان ایشان یک مقداری سعی کرد که آن حالت دبیرستانی را به صورت دانشگاهی در بیاورد، اما خیلی موفق نشد چون مدت کوتاهی بود. تنها آن امتحانات روزهای شنبه منتفی شد و ما هم استفاده کردیم و همه سالن را گرفتیم برای ورزش. بعد ایشان وقتی رفتند دانشگاه تهران دکتر امین جانشین ایشان شدند.

● از استادهایی که در همین دوره‌ها واقعاً فعالیت‌شان محسوس بود و در روند توسعه دانشگاه تأثیرگذار بودند خاطره‌ای ندارید؟

چرا من مطمئناً این را به شما می‌گویم که رؤسای دانشکده‌هایی را که ایشان گذاشته بودند اگر مجتهدی نبودند ۹۰ درصد کاراکتر مجتهدی را انجام می‌دادند. یک روحیه شادابی وجود داشت، مدیران و پایه‌گذاران آن موقع ما، اساتید تراز اولی بودند و با عشق و علاقه کار می‌کردند و بارها می‌دیدم تا دیروقت شب حضور دارند، چون باید سازمان می‌دادند و واقعاً در یکی دو سال اول دانشگاه تمام‌وقت بود. بچه‌ها هم بچه‌های باهوش و علاقه‌مندی انتخاب شده بودند و تقریباً می‌شود گفت بچه‌های دوره‌های اول و دوم ما از این بابت متمایز از سایر دوره‌ها هستند.

● تا زمان آقای پروفیسور رضا را اشاره‌ای کردید، در دوره آقای دکتر امین تغییری در نحوه اداره دانشگاه و برنامه‌هایی که داشت اتفاق افتاد و چیزهای جدیدی داشت ایجاد می‌شد چه در مسائل دانشجویی و چه در سیاست‌هایش، این را اگر ممکن است مقداری توضیح دهید.

به نظر من دوران مرحوم دکتر امین دوران متمایزی با همه دوره‌ها در دانشگاه است، علت این بود که اولاً زمان دکتر امین، گذر از یک مقطعی به مقطع دیگری بود و دانشگاهی که پایه‌هایش بر عشق و علاقه ولی بر اساس سیستم آکادمی روز نبود خب یک موضوع بود، اضافه شدن تعداد دانشجو و استاد یک موضوع بود، پردیسه محدود و امکانات محدود دانشگاه یک مسأله‌ای بود، لذا واقعاً با تمام دوران ۴۰ سال دانشگاه یک حالت جداگانه‌ای داشت. یکی گذر از این مسیر بود که باید از آن می‌گذشتیم، ایجاد سازمان دانشگاهی بود که دکتر امین احساس کرد که دانشگاه را باید سازمان‌دهی کند، لذا ایشان برنامه‌هایش را که شروع کرد بسیار بسیار خوب شروع کرد و در تمام سطوح دانشگاه شروع به سازمان‌دهی کرد از نظر آموزشی، دانشجویی، ساختمانی، نگهداری و ... خب چند سالی از تأسیسات دانشگاه گذشته بود و نقاط ضعف تأسیسات



دانشگاه خودش را نشان می‌داد، تعداد دانشجو و استفاده از اماکن زیادتر شده بود، مشکلات خودش را نشان می‌داد، نبود یک سیستم آموزشی مدون و قوی خودش را نشان می‌داد، سیستم تبدیل این دبیرستان بزرگ به دانشگاه بزرگ وجود داشت و خواسته‌های بچه‌ها زیادتر شده بود، مسائل سیاسی مملکت هم دگرگون شده بود، آن حالت سال ۴۵ که دانشگاه شروع کرده بود به دانشجو گرفتن، در زمان امین کاملاً تفاوت کرده بود یعنی حرکت‌های سیاسی در دانشگاه منسجم‌تر شده بود، اتفاقاتی که می‌افتاد بیشتر بود، حساسیت خارج از دانشگاه، سازمان امنیت و وزارت‌خانه روی دانشگاه زیادتر شده بود، به قول خودشان آن‌ها فکر می‌کردند سرمایه‌گذاری کرده‌اند، دانشگاه آریامهری درست کرده‌اند و تولیدش با شاه است، حالا این‌جا دارد کم‌کم مرکز مبارزه می‌شود، مبارزات شدیدتر و علنی‌تر شده بود؛ همه این‌ها دست به دست هم می‌داد که بار مسئولیت امین را بیشتر بکند. یکی دوبار خودم شاهد بودم که امین تا حد فدا کردن خودش از مسند کار و غیره در مقابل مسئولین ساواک و نیروهای امنیتی در دانشگاه ایستاد که حتی در مورد چند تا از اساتید و گرفتن دانشجویان مسأله پیش آمده بود و در مورد دخالت نیروهای نظامی در دانشگاه واقعاً در برابر این‌ها ایستاد و در آن موقعیت مملکت به نظر من کار ساده‌ای نبود برای این که حرمت دانشگاه را حفظ کند. پایه ایجاد شورای دانشگاه و سیستم‌های آموزشی تماماً از زمان ایشان گذاشته شد و خیلی خوب جلو می‌رفت، اخلاقاً هم خودش طوری بود که واقعاً اگر کسی به ایشان مراجعه می‌کرد نمی‌گذاشت که آن فرد ناراحت برود، برخورد ایشان خیلی معقول بود. خودم چندین بار دیدم برای یکی از کارمندان دانشگاه موردی پیش آمده بود، با عصبانیت رفته بود برخورد کرده بود و فکر می‌کردیم چون کارمند است حتماً بیرونش می‌کنند ولی بعداً معلوم شد که نه، دکتر امین وقتی عصبانیت این تمام شده بود او را خواسته بود، گفته بود مشکل چیست و رسیدگی کرده بود. در مدیریت موقعی که احساس می‌کرد مسئولین و کسانی که دارند کار انجام می‌دهند درست انجام می‌دهند واقعاً حمایتشان می‌کرد، لذا زمان دکتر امین دانشگاه یک شکل و شمایل دیگری گرفت. مرحوم دکتر امین شروع به سازمان‌دهی سیستم آموزشی و اداری دانشگاه کرد، تشکیلاتی درست کرد، معاونت‌های مالی و اداری و ... را ایجاد کرد و از نظر کارهای آموزشی عده‌ای را مأمور کرد که مسائل علمی دانشگاه منطبق با استانداردها بشود.

● در مورد منابع مالی دانشگاه اگر ممکن است توضیح دهید.

منابع مالی دانشگاه در سال‌های اول اکثراً از طریق کمک‌های نهادهای بود و خیرین خیلی مؤثر نبودند؛ ولی نهادهایی مثل شرکت نفت یک مقداری از هزینه‌های عمرانی دانشگاه را تأمین می‌کردند، هزینه‌های جاری هم که در اواخر دوره‌ی دکتر مجتهدی وارد سیستم مالی مملکت شده بود.



● یعنی مستقیم کمک وزارت علوم بود؟

بله. آن موقع که هنوز وزارت علوم نبود، وزارت فرهنگ و آموزش عالی بود که آموزش و پرورش و آموزش عالی ادغام بودند و بعد هم بودجه‌های جاری و غیره را جزء بودجه‌ها گذاشته بودند. ولی اصولاً سیستم استخدامی دانشگاه را از زمان دکتر مجتهدی با یک سیستم جداگانه‌ای در نظر گرفته بودند که با اصول کارمندی مملکت تطابق نداشت. علتش این بود که حقوق اساتید این‌جا از سایر دانشگاه‌ها خیلی بیشتر بود و روی این قضایا بود که باید از منابع دیگر غیردولتی کمک می‌شد. سیستم استخدامی دانشگاه هم تقریباً الگو گرفته از شرکت نفت بود، تقریباً که نه، تحقیقاً و آن هم این بود که بازنشستگی به معنای امروزی وجود نداشت. هر کارمند یا هر استادی که بود هفت درصد حقوقش را دانشگاه برمی‌داشت، پانزده درصد هم روی آن می‌گذاشت و در ماه حدود بیست و دو درصد حقوق افراد در یک صندوقی به نام صندوق پس‌انداز کارکنان وارد می‌شد که این می‌ماند و با آن تقریباً کار هم می‌کردند، مثلاً سهام خریده بودند و یک مقرراتی بود، یک ضرابی داشت که مثلاً اگر کسی بعد از دو سال برود چه مقدار می‌گیرد. تا هفت سال به مرور بود، ولی بعد از هفت سال اگر می‌خواست از دانشگاه خارج شود، صددرصد اندوخته‌اش در صندوق را به او می‌دادند، لذا سیستم مالی و اداری این‌جا مقداری با دانشگاه‌های دیگر متفاوت بود. دانشگاه‌های دیگر مثل تهران و غیره بر اساس سیستم اداری و استخدامی کشوری بودند که بعدها این صندوق، حتی بعد انقلاب باعث مشکل بسیاری برای کارکنان، دانشگاه و مملکت شده بود که این پول حجیم را چه کار کنند؛ باید به آدم‌ها بدهند یا جزء ذخایر پس‌اندازی‌شان به حساب آید، یا این که جزء ذخایر بازنشستگی به حساب آید یا ...

● آخر، چی شد؟

مجبور شدند یک مقدار از صندوق را به عنوان کسور بازنشستگی افراد به سازمان بازنشستگی بدهند.

● سوابق کارکنان را منتقل کردند به ...؟

بله، البته شاید باز هم هنوز ادامه دارد، چون در صندوق پول زیادی بود و در آن موقع فرض کنید یک آدمی اگر سی سال خدمت می‌کرد و می‌خواست بیرون برود با اشل حقوقی آن زمان چیزی حدود ۱۰۰ میلیون، ۸۰-۷۰ میلیون تومان پول دستش بود که با شرایط آن موقع شما یک خانه خوب را با یک میلیون یا کمتر می‌توانستید بخرید. چون من خودم هم همین بالای دانشگاه (به علت علاقه‌ام به دانشگاه) با آقای جباری رفتیم و خانه‌ای خریدیم، ۳۳۰ متر بود در دو طبقه و ۳۵ هزار تومان بود. در هر صورت آن سیستم مربوط به سیستم‌های انگلیسی بود که در شرکت نفت رایج بود و تا زمان انقلاب



ادامه یافت؛ بعداً مجبور شدند همه‌ی سیستم‌ها را هماهنگ کنند. لذا زمان آقای دکتر امین، ایشان تمام هم و غمشان را روی سازمان‌دهی دانشگاه گذاشت و خوشبختانه در این کار موفق بود. آدم مدیر و مدبر و از یک خانواده اصیل بود و ارتباط نزدیک و فامیلی با مرحوم حاجیه خانم امین داشت.

● عمه ایشان بود؟

بله، ایشان از بزرگان دین هستند و حتی به یاد دارم چون بچه‌ها مکان نماز خواندن نداشتند به ما فشار آوردند که اگر ما برویم جنبه‌ی سیاسی می‌گیرد، شما بروید و ما را جلو انداختند. ما با مرحوم امین برای نمازخانه صحبت کردیم، اول مخالفت می‌کرد که شاید مشکلاتی ایجاد شود، با جوی که بود و با وضع سیاسی دانشگاه که نیروهای مذهبی در دانشگاه نیرو و قوت داشتند، وحشت داشتند که نمازخانه‌ای تأسیس شود. اما من به ایشان گفتم: آقای دکتر امین، ... که البته من در گفتن جمله‌ام یک اشتباهی کردم که تقریباً یک جنبه‌ی توهین‌آمیزی پیدا کرد و بعد یک دفعه خودم متوجه شدم شوخی‌ای که می‌خواستم بکنم درست نبوده است، عذرخواهی کردم و به قدری این مرد بزرگوار بود که سریع به روی خودش هم نیاورد. جمله‌اش این بود که می‌خواستم بگویم: ما از شما که از خانواده‌ای این چنین هستید خیلی توقع داریم؛ من یک دفعه گفتم: آقای دکتر، ما که آمدیم با شما صحبت بکنیم فکر کردیم شما خیلی مردید! من خودم یک باره جا خوردم که دیگر عذرخواهی کردم. گفتم یعنی چون شما از یک خانواده‌ی اهل علم هستید، از این که در دانشگاه مسجدی به وجود آید باید حمایت کنید و همین حقیقت باعث شد که بلافاصله دستور داد در همین ساختمان مجتهدی که ابن‌سینا شد، در طبقه‌ی سوم اتاقی بود به اسم رسم فنی؛ این که اتاق بزرگی بود را در اختیار بچه‌ها برای نمازخانه گذاشتند، کنار آن هم دستشویی و توالت بود. ما هم با کمک مرحوم پدرخانم و یک عده‌ای از بازاری‌ها مقداری دمیایی، زیرجامه، کتاب و بعداً عبا هم گرفتیم که آن‌جا آویزان باشد که وقتی بچه‌ها می‌خواهند وضو بگیرند اتوی شلوارشان خراب نشود. در زمان دکتر امین پایه‌ی این کارها گذاشته شد و حتی در کارها و جنبه‌های فرهنگی، ایشان با کارهای مذهبی مخالفتی نمی‌کرد. من به خاطر دارم که بچه‌ها آمدند و با هم رفتیم با ایشان صحبت کردیم و موافقت ایشان را گرفتیم که مرحوم دکتر شریعتی این‌جا برای سخنرانی بیاید. شما اگر از خیابان شادمان و پیسی کولای قدیم به این طرف می‌آمدید دیگر مسکونی نبود و یک روز عصر که مرحوم دکتر شریعتی را دعوت کرده بودیم، ساواک نگذاشته بود که ایشان از مشهد بیایند و این شد که خیلی دیر آمدند ولی همین سالنی که الان سالن ورزش است کاملاً پر از مستمعین بود.

● سالش را به یاد دارید؟



دکتر امین در کنار استخر اولیه دانشگاه ●

نه، دقیقاً نمی‌دانم، البته در نوشته‌هایم اگر نگاه کنم تاریخ آن هست. مرحوم دکتر شریعتی که آمد خود دکتر امین هم نشست. من به یاد دارم آن شب تا تقریباً ۱۱ شب طول کشید. بچه‌ها نگران شده بودند، چون یک عده از خواهران بودند، یک عده وسیله نداشتند و این‌ها باید از این‌جا تا دم خیابان آذربایجان پیاده می‌رفتند، از آن‌جا مثلاً اتوبوس یا وسیله‌ای بود

که بروند. مدام به من می‌گفتند که به مرحوم شریعتی یادداشتی بدهید که دیروقت است، گفتم من این کار را نمی‌کنم چون یکی دوبار در حسینیه‌ی ارشاد دیده بودم به ایشان یادداشت می‌دهند و ایشان جواب سر بالا می‌دهد تا این که یکی از عزیزان نوشتند که دیر است و این‌جا از شهر دور است و ... من به خوبی به یاد دارم که مرحوم دکتر شریعتی این جمله را تکرار کرد. البته مطالب آن شب بعداً به صورت جزوه درآمد: "از کجا آغاز کنیم" مطلع سخنرانی ایشان در این‌جا بود. بعد ایشان گفتند: شما که دیدید من دیر آمدم، معلوم نیست از این‌جا که بروم به مشهد برسم یا دوباره بگذارند که بیایم! لذا من این مطلب را که شروع کرده‌ام باید از فرصت استفاده کنم و تمام کنم. مطالب گفتم زیاد دارم و معلوم نیست چقدر عمر کنم! این است که باید وقتی فرصت پیدا می‌کنم مطلب را تمام کنم و اگر می‌خواهید مکت می‌کنم، کسانی که می‌خواهند بروند، بروند و خوشبختانه در آن شب جریان شب عاشورا تکرار نشد که عده‌ای بروند، همه و خود دکتر امین هم تا آخر نشستند. منظورم از گفتن این جریان این است که دکتر امین به کار فرهنگی و همین‌طور به کارهای اجتماعی و ورزشی بها می‌داد.

● می‌خواستم نگاهی به فعالیت‌های ورزشی داشته باشیم از آن موقع تا کنون، از نظر بچه‌هایی که در

عرصه ورزشی می‌درخشیدند یا فعالیت‌هایی که دانشگاه می‌کرد. به هر حال آن دوره چگونه بود؟

ببینید، ورزش این‌جا پایه‌اش بر یک اساسی گذاشته شد که اگر شما الآن نگاه کنید می‌بینید که شاید تنها بخشی در مملکت باشد که آدم‌هایی که در سال ۴۵ استخدام شده‌اند و در قید حیات هستند به نحوی با دانشگاه ارتباط دارند. چون من در بحثی که اول درباره‌ی ایجاد این دانشگاه عرض کردم، گفتم اصل ایجاد این دانشگاه پایه‌اش روی عشق گذاشته شده بود؛ این‌جا ورزش شروع‌اش مثل بقیه کارها با عشق بود. یعنی افرادی را که خود من شناخت داشتم که سالم هستند و به درد



محیط‌های آموزشی می‌خورند از گوشه و کنار تهران جمع کردم اول به صورت پاره‌وقت آوردیم‌شان، که از پیشکسوت‌ها آقای جباری هنوز هم خدا را شکر تشریف دارند و زحمت می‌کشند. مثلاً آقای جباری در وزارت راه بود، من رفتم خواهش و تمنا کردم و به صورت پاره‌وقت ایشان را به این‌جا آوردم و با مرحوم جمال قائم‌مقامی و آقای امیر آقا حسینی، این‌ها را که می‌دانستیم انسان‌های با شخصیتی هستند آوردیم و خیلی جالب است، با این که امکانات نبود و با آن داستانی که برایتان تعریف کردم موفق هم بودیم. آقای جباری مثلاً والیبال را شروع کرد و طوری شد که وقتی مهرماه سال ۴۵ این‌جا شروع شد، در فروردین ماه ۱۳۴۶ با یک تیم کامل در مسابقات دانشگاه‌ها که همه ساله در یک دانشگاه برگزار می‌شد، ما در دانشگاه مشهد در چند رشته شرکت کردیم. فوتبال، والیبال، دومیدانی، پینگ‌پنگ و ... رفتیم در چند رشته و یک عکس یادگاری هم داریم؛ اولین عکس دسته‌جمعی ورزشی است که در آن یک نفر غایب است که بعداً به رحمت خدا رفت، آقای مرتضی نائی بود که در دانشکده‌ی متالورژی بود و به رحمت خدا رفت. عکس کامل است، غیر از ایشان، بچه‌ها و مربی‌ها همه هستند. زمان آقای دکتر امین می‌توانم بگویم که اوج کارهای ورزشی‌مان بود، چون به کمک آقای دکتر امین این سالن ورزش را که قبلاً سالن امتحانات بود تبدیل به سالن ورزش کرده بودیم. زمین بالا را هم گرفته بودیم یک استادیوم ورزشی درست کرده بودیم و بچه‌ها تقریباً در سه، چهار سال دکتر امین در اوج قهرمانی بودند و ما همان زمان ورزشکارهایی در حد ملی تحویل داده بودیم، مثلاً آقای سعید شریعتمداری، شاید اولین کسی بود که از تیم فوتبال دانشگاه ما به تیم ملی رفت که بعداً ورزشکارهایی مثل آقای بهروز صحابه، در حد باشگاه‌ها و تیم ملی رفتند. تیم‌هایمان همیشه در حد تیم‌های خوب دانشگاه‌ها بود برای این که واقعاً با علاقه کار می‌شد. این‌جا به علت آن که کنکور مشکل بود، بچه‌های ورزشی تاپی از بیرون وارد نمی‌شدند ولی واقعاً آن‌ها را می‌ساختیم و حتی این کار ادامه پیدا کرد. شما فرض کنید بهترین فوتبالیست ما، آقای دایی را مثلاً مثال بزنید، آقای دایی موقعی که آمد دانشگاه، یک فوتبالیست بسیار معمولی در حد بازیکن مدرسه‌ی اردبیل بود، در دانشگاه پرورش یافت و دقیقاً در سال آخر دانشگاه بود که جزء تیم‌های باشگاهی رفت و ادامه یافت. یعنی واقعاً مربی‌های ما در این‌جا می‌ساختند. فرض کنید ورزش ژیمناستیک که یک ورزش پایه‌ای است و نمی‌شود در دانشگاه شروع کرد ولی ما از دانشگاه شروع کردیم و به مقام دوم، سوم دانشگاهی هم رسیدیم و ما حتی به خاطر استخری که داشتیم قهرمان‌های ملی شنا هم تحویل دادیم مثلاً آقای سید جواد گرامی و آقای جواد متقی کسانی بودند که عضو تیم ملی هم شدند. خیلی خوب بود یعنی واقعاً دانشگاه هم در حد خودش حمایتان می‌کرد.

● آقای مهندس، آن زمان متولی کارهای هنری، اردویی و فوق برنامه چه کسی بود؟

این‌جا یک مسؤول فرهنگی در آموزش داشت که زیر نظر آقای مهدویان کار می‌کرد. اول تا سه سال، مسائل هنری با



علی مقدیسیان

خود تربیت‌بدنی بود، یعنی آقای جعفر گل‌بابایی (خدا رحمتشان کند) که از مسؤولین دبیرستان البرز بودند، این‌جا به صورت پاره‌وقت با ما همکاری می‌کردند و معمولاً کارهای هنری را از کانال ایشان انجام می‌دادیم. اولین اردوی فرهنگی و هنری که تابستان ۴۶ در رامسر تشکیل شد، ایشان شرکت کرده بودند (فروردین ۴۶ مسابقات ورزشی بود)؛ تابستان ۴۶ اردوی فرهنگی هنری در رامسر برگزار شد که سرپرست آن آقای گل‌بابایی بود.

● وزارت‌خانه متولی این برنامه بود؟

بله، چون عرض کردم...

● در مدارس سازمان پیشاهنگی این اردوها را برگزار می‌کرد؟

نه، سازمان پیشاهنگی یک سازمان مجزا بود. این را خود تربیت‌بدنی وزارت فرهنگ و آموزش عالی انجام می‌داد. چون یک شورای عالی برای دانشگاه‌ها درست کردند که در شورای عالی، رؤسای تربیت‌بدنی دانشگاه‌ها و رؤسای شوراهای ورزشی بودند؛ دانشگاه دو مقام رسیدگی به این کار داشت: یکی رئیس شورا بود که یا باید رئیس دانشگاه باشد یا نماینده تام‌الاختیار که این رئیس شورای ورزش می‌شد و یک نفر هم مدیر کل تربیت‌بدنی که البته آن موقع تربیت‌بدنی ما اداره کل نبود، اداره تربیت‌بدنی بود. آن وقت آن‌جا مجامعی تشکیل می‌شد که تقسیم می‌کردند مسابقات در کجاها باشد و چگونه باشد. از همان سال اول بچه‌های ما هم در امور هنری و هم ورزشی شرکت کردند که در دوره‌ی دوم امور هنری، ما در شطرنج قهرمان اول ایران شدیم که آقایان شیخ خسرو هرنندی، وحدت، شاهرخ زنجانی و سیروس وقایع‌نگاری، این چهار نفر عضو تیم شطرنج بودند که در همان دوره‌ی اول که شرکت کردند قهرمان اول ایران شدند. یعنی واقعاً فعالیت هنری و ورزشی در حد بسیار بسیار خوب در دانشگاه انجام می‌شد، بعضی اوقات به دلایلی کم‌رنگ شده ولی همیشه ادامه داشته است، یعنی تیم‌های دانشگاه جزء تیم‌های برجسته‌ی کشور بودند در حالی که اصلاً تربیت‌معلم با گرایش تربیت‌بدنی بود و این قدر برجسته نبود.

● آقای مهندس دانشگاه چقدر انگیزه داشت که برای امور ورزشی و هنری هزینه کند؟

حقیقتش این است که باید بگویم دانشگاه ما متأسفانه مدیریت‌هایش و سیستم آموزشی‌اش آن طوری نبودند که از ورزش حمایت کنند.



● حتی آقای امین؟

بله، علت داشت؛ علت هم این بود که مسایلی که مطرح می‌شد، باید می‌رفت در شورای دانشگاه و متأسفانه ما در شورای دانشگاه اساتیدی داشتیم که از جوانان و نخبگان درس‌خوان جامعه بودند و آن موقع هم فرهنگ جامعه ما طوری بود که کسی که می‌خواست دنبال ورزش برود نمی‌تواند درس‌خوان شود و ورزش را مانع ترقی علمی می‌دانستند!



تیم ژیمناستیک در مسابقات دانشگاه

حتی در همین قضیه زمانی که می‌خواستیم واحد ورزش را اجباری کنیم، در شورای دانشگاه برخوردی برای ما ایجاد شد. با یکی از آقایان اساتید که الآن اجازه بدهید اسمشان را نیاورم (آن موقع از اساتید دانشکده‌ی فیزیک بود که الآن ایران تشریف ندارند و از پروفیسورهای سطح بالای فیزیک جهان هم هستند) زمانی که ما موضوع را مطرح کردیم ایشان یک جمله‌ای گفت و به من برخورد و آن این بود که:

آقا، شما می‌خواهید که «جیم‌لاستیک» را بیاورید قاطی درس‌هایی مثل فیزیک، مکانیک و ... بکنید و یک نمره بدهید! من خیلی ناراحت شدم که البته یادش بخیر آقای دکتر گریگوریان استاد دانشکده سازه که خیلی علاقه‌مند به ورزش بود آن‌جا بود. من گفتم: معذرت می‌خواهم، اصولاً در کشور ما کسانی که کار بلد نیستند را می‌گذارند سر یک کاری، که این جمله و این قضیه زمان دکتر نصر بود که گفتم، بعداً دکتر نصر گالایه کرد که از این جمله منظورت من بودم، نه خودت. گفتم من نه ورزشی‌ام، نه ورزشکارم، نه علم ورزش دارم، نه درس ورزش خوانده‌ام، به من گفتند رئیس تربیت‌بدنی باش، اما آقای دکتر علت این که من می‌خواهم درس ورزش برای بچه‌ها بگذارم حداقل آن این است که یک پروفیسور مملکت ما که در اروپا و آمریکا تحصیل کرده «ژیمناستیک» را نگوید «جیم‌لاستیک»؛ حداقل این حسن را دارد که با الفاظ ورزشی آشنا می‌شوند؛ شما که در خارج درس خوانده‌اید دیده‌اید هر کجا کتابخانه هست، مقداری آن طرف‌تر زمین ورزشی هم هست که وسایل تفریح برای بچه‌هاست که حرکت کنند. در آن جلسه آقای گریگوریان هم از ما دفاع کرد و گفت: آقا شما چه می‌گویید؟ ایشان که می‌گویند من از ورزش سر در نمی‌آورم، چند وقت پیش در مسکو در مسابقات جهانی عضو ژولی کمیته فنی جهانی بوده است. ما از جلسه که بیرون آمدیم آقای دکتر نصر گفت: تو یک تیکه به ما هم زدی، یعنی چون ما صنعتی نیستیم و در دانشگاه شما آمده‌ایم خواسته‌ای چیزی بگوئی و منظورت این بود. گفتم به خدا آن قدر عقلم نمی‌رسد که در حرف‌هایم به کسی تیکه بیندازم. منظورم این بود که چون مشکل این بود، ما همیشه از نظر مالی در مضیقه



بودیم. اما حقیقت را بگوییم، من هیچ زمانی درمانده نشدم چون با سماجت پیش می‌رفتم و بالاخره بودجه می‌گرفتم، یعنی واقعاً دانشگاه را در برابر عمل انجام شده می‌گذاشتم؛ مثلاً وقتی می‌دیدم مسابقه‌ای هست، اول فکر نمی‌کردم که پولش را به من بدهند، لباس‌هایش را سفارش می‌دادم، می‌گرفتم و می‌آورد؛ یارو فاکتورها را می‌داد که شما این قدر بدهکارید، بعد نامه می‌فرستادم امور مالی که آقا این‌ها مانده است. ولی خوب حقیقت این بود که زمان دکتر امین برای تربیت‌بدنی هم بودجه پیش‌بینی می‌کردند، از آن به بعد در بودجه‌بندی دانشگاه تربیت‌بدنی جایگاه خود را پیدا کرد، ولی ما الحمدالله نمی‌ماندیم و برنامه‌هایمان را اجرا می‌کردیم.

● پس آن موقع برای اردوها و بازدیدها چه کسی پیشنهاد و پیگیری می‌کرد؟ بیشتر دانشکده‌ها می‌گذاشتند یا دانشگاه؟

بازدیدهای علمی با دانشکده‌ها بود و مقررات خاص خود را داشت. چون در آن موقع، مدتی دانشگاه ما کار بسیار زیبایی کرده بود و آن این بود که یک ترم عده‌ای دانشجو را با یک استاد، در یک واحد صنعتی می‌فرستاد تا کار کنند، مثلاً من یادم است که یک عده از متالورژی به ذوب آهن اصفهان رفتند، این جداگانه بود. بازدیدهای کوتاه مدت علمی را معمولاً دانشکده‌ها با اساتید خودشان می‌رفتند ولی اردوهای تفریحی، ورزشی، فرهنگی و ... اکثراً مدیرانش از تربیت‌بدنی بودند، یعنی در تربیت‌بدنی برای اردوها حمایت می‌شدند؛ آن هم به خاطر این که می‌گفتند شما تجربه اردواری و تجربه‌ی بردن بچه‌ها به مسافرت را داشته‌اید، دانشگاه این را معمولاً از بخش‌هایی که در تربیت‌بدنی بود انجام می‌داد.

● می‌خواستیم از تغییراتی که در دانشکده‌ها ایجاد می‌شد بگویید. سیستم اداری را تا حدی فرمودید.

دانشکده‌ها اولین جایی شاید در ایران بود که انتخابات رئیس دانشکده در خود دانشکده بود. البته قبلاً دانشگاه تهران هم همین طور بود؛ چون خودم دانشجوی دانشگاه تهران بودم دقیقاً به یاد دارم انتخابات در دانشکده‌ها بود، تا زمان آقای دکتر صالح که رئیس دانشگاه تهران شد، دیگر از آن سال انتصابی شد. ولی دانشگاه ما این طور نبود، خوشبختانه این مسأله در داخل دانشکده‌ها خیلی خوب بود. واقعاً اساتید دوره‌های اول ما اساتید بسیار بسیار برجسته‌ای بودند که با علاقه‌ای که به این کار داشتند وقت می‌گذاشتند و کار می‌کردند. باور کنید بارها و بارها شاید به خاطر کاری که ممکن بود مسابقه باشد یا غیره، وقتی از دانشگاه دیروقت می‌خواستیم بیرون برویم می‌دیدیم برق اتاق اساتید دانشکده‌ها روشن است و در دانشگاه بودند. یعنی معنای تمام وقت را تا زمان آقای امین و تا حدی در زمان آقای نصر دیدیم، ولی بعد دیگر کم‌کم این قضیه‌ی تمام وقتی شل شد. این بود که دانشگاه از نظر سیستم آموزشی بسیار بسیار قوی بود و هر آن چه ما الآن داریم و به آن



افتخار می‌کنیم واقعاً مال آن سال‌هاست. شما الان در مملکت جایی را ندارید که از فارغ‌التحصیلان شریف آن‌جا نباشند، واقعاً چنین جایی را نمی‌توان یافت. در هر موقعیتی، موقعیت‌های سیاسی، صنعتی، ورزشی، مدیریتی، فرهنگی و ... این بود که چون بچه‌ها در دانشگاه ساخته می‌شدند موقعی که بیرون می‌رفتند باعث می‌شد این احترام برای دانشگاه ما به وجود آید، چه در جامعه علمی داخل و چه خارج. این بود که زمان دکتر امین تقریباً می‌توانم بگویم که یکی از دوره‌های بسیار بسیار خوب دانشگاه بود.

● تغییر مدیریت از آقای امین به آقای نصر، علتش چه بود؟

شاید دو علت داشت، یکی این که اولاً کم‌کم نهضت‌های سیاسی خیلی قوت گرفته بودند.

● آقای امین استعفا داد در واقع؟

نه نمی‌توانیم بگوییم استعفا داد، چون دکتر امین خیلی در مقابل ورود افراد خارجی به دانشگاه مقاومت می‌کرد که مثلاً نظامی‌ها وارد دانشگاه نشوند، احترام اساتید حفظ شود، احترام دانشگاه حفظ شود؛ این بود که یک قضیه، این مقاومت‌هایی بود که می‌کرد. چون احتمالاً ممکن است در بیرون، مثلاً وزارتخانه یا ساواک می‌خواستند این طور نشود. مثلاً فکر می‌کردند اگر گاردی در دانشگاه مستقر کنند شاید جلوی بعضی کارها گرفته شود که بعداً هم دیدیم که گارد هم وارد دانشگاه شد ولی مسائل شدیدتر شد. یکی شاید مقاومت دکتر امین بود که می‌خواستند به یک مقاومت آرام‌تری تبدیل شود و یا واقعاً چون در آن موقع، گفتم که آقای امین با آن شخصیت صنعتی و علمی، می‌خواست فولاد گازی را سر و سامان دهد و ایشان را به آنجا بردند که آن موقع در بندرعباس بود و قرار بود آن‌جا این کارخانه درست شود. همین فولاد مبارکه که الان داریم که بالاخره نفهمیدم کی و چرا این به اصفهان منتقل شد! بعد دکتر امین را به آنجا بردند. ایشان هم رفت و پایه‌های کار را گذاشت و طبق روالی که مرسوم است چند استاد مثل دکتر اردبیلی و ... را هم از دانشگاه با خود برای راه‌اندازی آن‌جا برد. لذا این بود که این تغییر رخ داد. ما آن موقع به علت گرفتاری‌های داخل دانشگاه خیلی هم در این قضایا نمی‌توانستیم تفکر داشته باشیم مگر این که بچه‌های سیاسی‌مان این موارد را تعقیب می‌کردند و این موارد را بیشتر آنالیز می‌کردند و بهتر می‌دانند. اگر ان‌شاءالله فرصتی باشد که با فارغ‌التحصیلان آن دوره که بین آن‌ها افراد بسیار شاخصی هم از نظر سیاسی داریم این بحث را مطرح کرد، بهتر می‌شود علت این امر را بررسی کرد؛ ولی تصور من این است که دکتر امین راجع به انتقال به اصفهان هم خیلی راضی نبود ولی مجبور بود این کار را هم انجام دهد، چون یک فشاری آورده بودند که دانشگاه حتماً باید برود.



● طرح انتقال در زمان دکتر امین مطرح شد؟

از اوایل آمدن امین و شروع مبارزات سیاسی، کم‌کم آن فکر ایجاد شد و البته در ابتدا هم گفته بودند، حتی از زمان خود دکتر مجتهدی هم زمزمه‌اش بود، مثلاً می‌گفتند که یک دانشگاه تراز اول جهانی ایجاد کنیم. من یک مدت که با دکتر ضرغامی کار می‌کردم یکی دوبار از دهان برخی مسؤولین شنیدم که این‌ها گفته‌اند ما می‌خواهیم یک شهر دانشگاهی با ظرفیت ۵۰ هزار نفر ایجاد کنیم که استاد و دانشجو و کارمند همه در آن شهر و مجموعه زندگی کنند و طرح جامع صنعتی اصفهان را هم اگر شما ببینید، همین چیزها پیش‌بینی شده است. یعنی دقیقاً خانه‌ی اساتید جداگانه طراحی شده، خانه‌ی کارمندان جدا، خدماتی جدا، خوابگاه‌های دانشجویی کاملاً مجهز و جدا، جاهای تحصیلی جدا و طرح هم چون خودم مدت تقریباً هجده ماه در دانشگاه صنعتی اصفهان بودم و هم به بچه‌های فنی کمک می‌کردم و هم در مسائل آموزشی و فرهنگی‌اش بودم، واقعاً اگر آن طرح کاملاً اجرا می‌شد، من که خیلی دانشگاه‌های معتبر دنیا را ندیده‌ام ولی می‌شود گفت طرحش یک طرح دانشگاه عظیمی بود و شاید در دنیا می‌توانست جزء ۱۰ یا ۱۵ دانشگاه بزرگ جهان باشد، چون طرح‌هایش خیلی بلندنظرانه طراحی شده بود. هم از نظر معماری روی خیلی مسائل توجه شده بود و هم از نظر آسایش و آرامش. الآن مثلاً ما که خوابگاه‌های دانشجویان در تهران را دیده بودیم، خوابگاه‌هایی که در اصفهان ساختند فکر می‌کنم همین الآن هم جزء بهترین خوابگاه‌های ایران است. چون خوابگاه‌ها طوری طراحی شده بود که هر خوابگاه یک در ورودی داشت، یک طرفش حمام و یک طرفش دستشویی بود، یک تیغه بین آن‌ها بود و دو تا در می‌خورد و هر دانشجویی یک اتاق اختصاصی برای خود داشت، یعنی در یک مجموعه دو نفر فقط در آن زندگی می‌کردند. خیلی خوب طراحی شده بود، در هر طبقه‌ای لابی برای نشستن دانشجویان طراحی شده بود. یعنی با یک معماری بسیار سطح بالایی در نظر گرفته شده بود و این دانشگاه را هم می‌خواستند بزرگترین دانشگاه مملکت باشد، ... خوب حالا یک مسائل خاص خودش را دارد که آن را هم اگر خواستید، چون من حدود ۱۷، ۱۸ ماه اجباراً به اصفهان رفتم و بعد انقلاب شد و شورای دانشگاه خواستند که برگردیم و ما برگشتیم؛ برایتان توضیح می‌دهم.

● اولین رئیس آن‌جا آقای ضرغامی بود؟

رئیس اولیه‌اش از زمان دکتر امین که طرح شروع شد خواه‌ناخواه رئیس هر دو پردیس یکی بود؛ ولی به طور جداگانه، دکتر ضرغامی هم تا زمانی که بود رئیس هر دو تا دانشگاه بود. بعد هم که آقای دکتر مهران آمد همین طور بود؛ بعد که انقلاب شد، جدا شد. انقلاب که شد تا مدتی باز رئیس هر دو دانشگاه یکی بود ولی بعد قرار شد آن‌جا دانشگاه صنعتی اصفهان شود و این‌جا هم شریف بماند. این از آن‌جا جدا شد و الا تا آن موقع جدا نبود و نمی‌شود گفت اولین رئیس آن



دکتر ضرغامی بود؛ ولی ضرغامی در ایجاد آن‌جا خیلی مؤثر بود. واقعاً وقت زیادی گذاشت و بیشتر اوقات آن‌جا مستقر بود و طرح هم بسیار عظیم بود.

● دکتر نصر تقریباً چه مدتی ریاست کردند؟

از ۵۱ تا ۵۳، ۲ سال بودند که تقریباً می‌شود گفت اوج مبارزات سیاسی دانشگاه‌ها هم در همین سال‌هاست که خیلی شدید شده بود.

● ارتباطات دکتر نصر با دربار و اطرافیان فرح چه مقدار بر مدیریت ایشان تأثیر می‌گذاشت؟

من، شخصاً دکتر نصر را آدم دانشمند و مذهبی‌ای می‌دانم. مذهبی به معنای این که نمازخواندنش را دیده بودم؛ چون یکی دوبار که نزدیک ظهر، من را برای کار خواستند و رفتم به دفترشان، دیدم سجاده‌ای انداخته و عبایی روی دوش‌اش است و مشغول نمازخواندن است. اولین کسی که پشت اتاقش یک دستشویی درست کرد، ایشان بود و دیده بودم نماز می‌خواند و از نظر مذهبی هم چون قبلاً در دوران نوجوانی‌ام، مرحوم پدرم با ارتباطی که با حوزه داشت، تابستان‌ها بعضی اوقات مرحوم علامه طباطبایی تشریف می‌آوردند در که و در آن موقع مرحوم پدرم با ارتباطاتی که داشتند، بعضی مواقع می‌رفتند خدمت ایشان، من هم یکی دو بار رفتم. یک بار را خوب به یاد دارم که رفتم و اولین باری بود که هم آقای دکتر نصر را دیدم و هم مرحوم شهید مطهری را و دیدم مثلاً یک عده‌ی زیادی از اساتید از استراسبورگ فرانسه آمده بودند در محضر علامه طباطبایی و دکتر نصر به عنوان مترجم آن‌ها در آن جلسه بود؛ یعنی ایشان مایه‌ی علمی و مذهبی داشت. این که شما فرمودید ارتباط با دربار، برداشت شخصی من این است که (نمی‌دانم درست باشد یا غلط) خود دکتر نصر شاید خیلی مایل به این مسایل نبود؛ ولی متأسفانه خانمش بسیار جاه‌طلب بود و از این کارها خیلی دوست داشت و بیشتر من فکر می‌کنم که به هر حال برای خانمشان خیلی احترام قائل بودند.

● خانمش که بود؟ اسم و رسمش را می‌خواهم بدانم.

من نمی‌دانم ولی می‌توانم نشانی بدهم که از یکی از بستگانش، اسم و رسمش را بپرسید. در هر صورت ایشان بیشتر تحت فشار خانم بود که به آن طرف کشیده شد. اول که انجمن فلسفه را ایجاد کردند و ایشان را مسؤول آن‌جا کردند، بعد کم‌کم ایشان رئیس دفتر فرح شد و این قضایا. حالا شاید گاهی آدم آمادگی این کارها را داشته باشد ولی نشان ندهد؛ ولی در ناسیه‌اش نمی‌دیدم که این‌طور باشد. متأسفانه این قضیه اتفاق افتاد و ایشان آن طرف رفت. بعداً هم ایشان خیلی راحت‌تر



شاید می‌توانست از این قضیه بیرون آید. یکی دو تا اشتباه هم بعداً شد که فکر می‌شد یک مقدار به ایشان وابستگی دارد. ولی من در حال حاضر به علت ارتباطی که با بچه‌های فارغ‌التحصیل خارج از کشور دارم الآن شنیدم که ایشان همیشه در دانشگاه‌های آمریکا کنفرانس‌های مذهبی خیلی قوی می‌گذارد و تا آن‌جا که بچه‌ها سخنرانی‌هایشان را روی سایت می‌آورند تا الآن نشنیده‌ام که در این کنفرانس‌ها ضد جمهوری اسلامی مطلبی گفته باشد.

● آخرین کاری که زمان شاه کرد، تنظیم خاطرات شاه بود؟

خب شاید چون آدم دانشمند و نویسنده‌ی قوی‌ای بود و می‌خواستند از زبان یک دانشمند بنویسند، یک دانشمند درباری شد؛ در تاریخ که نگاه می‌کنیم می‌بینیم خیلی از دانشمندان در کاخ‌های سلطنتی رفتند نفوذ کردند و به صدارت و وزارت رسیدند، ولی الآن که چندین صد سال می‌گذرد می‌بینیم خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه نظام‌الملک یا شیخ بهایی که رفتند، تقریباً به عنوان عنصر نفوذی در دربار رفتند که جلوی بعضی جنایت‌ها و تندروی‌ها را بگیرند. حالا ایشان را من نمی‌دانم به چه قصدی وارد دربار شدند؛ در هر صورت متأسفانه این نقطه سیاه ماند ولی به نظر من از ارزش علمی نصر چیزی کم نمی‌کند و الآن هم بعضی شاگردان خودمان که در مطبوعات هستند نظریات ایشان را در روزنامه‌هایشان می‌آورند.

● مدیریشان چطور بود؟



● مهندس مقدسیان و دکتر نصر

ایشان در دانشگاه ما ممکن است که مدیر خوبی بود، ولی اصولاً جو حاکم بر دانشگاه مدیریت ایشان را به علت عدم تخصص‌شان در کارهای صنعتی نمی‌پذیرفت و آن روز هم که بعد از شورای دانشگاه از من گله کرد گفت: شما منظورت من بودم که گفتم کسی که تخصص ندارد را در جایی می‌گذارند. خیلی در بین اساتید و رؤسای دانشکده‌ها آن جوی که زمان دکتر امین بود در زمان ایشان حاکم نبود و از طرفی چون

مسائل سیاسی، روز به روز در دانشگاه حادث می‌شد هیأت علمی دانشگاه مجبور بود موضع‌گیری کند. چون هنگامی که هیأت علمی می‌خواست موضع‌گیری کند نمی‌توانست مسائل سیاسی را پرچم خود قرار دهد، با مسائل صنفی شروع کرد که مثلاً حقوق کم است، مسکن نداریم و ... و اعتصابات اساتید، گردهمایی‌ها، ایجاد کمیته‌ی رفاه و ... تقریباً جنبه‌های



مبارزات سیاسی را در لباس صنفی داشت و این بود که روز به روز حرکت‌های سیاسی بین بچه‌ها شدیدتر می‌شد و در جامعه‌ی اساتید هم کشیده می‌شد منتها با لباس صنفی و حرفه‌ای. ممکن است یکی از علت‌هایش همین بود؛ اگر جای دکتر نصر یک متخصص دیگر علمی صنعتی بود، شاید خیلی شکاف ایجاد نمی‌شد.

● سیر تحولات آن دوره چه طور بود؟ از نظر آموزشی و توسعه‌ی فیزیکی چیزی اتفاق افتاد؟

فیزیکی نه. چون هم مبارزات سیاسی به حد اعلای خود رسیده بود و هم تشکیلات، دستگاه، دربار و ساواک می‌خواستند هرچه زودتر این‌جا را جمع کنند ببرند آن‌جا، که ببینند آن‌جا با آن چه کار می‌کنند. این بود که توسعه‌ی فیزیکی نداشتیم و تقریباً کار اساسی‌ای رخ نداد. ولی از نظر آموزشی چون ایشان رشته‌اش فلسفه بود مقداری روی مسائل علوم انسانی توجه می‌کرد و خیلی استدلال می‌کرد که فقط در چهارچوب صنعت نباید بچه‌ها را پرورش دهیم؛ باید مقداری اخلاق، فلسفه، ادبیات و ... به صورت واحدهای درسی در دانشگاه بیاوریم و همکارشان در این مورد آقای حداد عادل بود که ایشان را هم این‌جا آوردند و شروع کردند مرکزی را برای تعلیمات ایجاد کردند که به صورت واحدهای اختیاری یا بعضاً اجباری این واحدها را ارائه دهند که دانشجویان بگذرانند. تغییری که از نظر آموزشی در دوره‌ی ایشان ملموس بود این موضوع بود.

● یک دوره‌ی مدیریت نسبتاً خوبی داشتند، نزدیک سه سال. اگر مسیر حرکت دانشگاه را ببینیم، دانشگاه چگونه این مسیر را طی کرد؟ بیشتر در گیر مسائل داخلی بود یا برنامه‌های توسعه‌ای هم در بخش‌های مختلفش داشت؟

برنامه توسعه که فقط در اصفهان بود، در داخل توسعه‌ای نبود. روند دانشگاه هم روندی که از زمان دکتر مجتهدی شروع و به امین ختم شد، اگر با یک مدیریت قوی‌تری از نظر صنعتی ادامه می‌یافت شاید بازده آن بهتر بود ولی در هر صورت دانشگاه راه خودش را می‌رفت، اساتید به کارشان ادامه می‌دادند، دانشکده‌ها کار خودشان را انجام می‌دادند و به نظر من افقی در کار دیده نمی‌شد، ولی روند توسعه به آن صورت که در حال پیش رفتن بود مقداری کند شد.

● در زمینه پذیرش دانشجو در این چندین سال تا برسد به کنکوری که اولین کنکور را دانشگاه برگزار کرد، دانشگاه خودش به طور اختصاصی دانشجو می‌گرفت. در این باره مقداری توضیح می‌دهید؟

کنکور می‌گذاشت، یعنی معمولاً این تنها ارتباط به دانشگاه ما نداشت. اصولاً دانشگاه‌های ایران، هر کدام برای خود کنکور می‌گذاشتند، حتی بعضی دانشکده‌ها. مثلاً دانشگاه تهران کلاً برای خودش نمی‌گرفت، دانشکده‌ی اقتصاد برای خودش



می‌گرفت، هنرهای زیبا برای خودش، فنی برای خودش و این سیستم برای همه بود. سال ۵۷ بود که کنکور سراسری راه افتاد، قبل از آن پذیرش دانشجو به صورت اختصاصی بود.

● از دوره‌های مدیریت دانشگاه صحبت شد تا دوره‌ی آقای دکتر ضرغامی، ۲۶ شهریور سالروز شروع نیابت دکتر ضرغامی است. توضیحی در مورد ویژگی‌هایی که در آن دوره بود، در واقع دیدگاه‌های آقای دکتر ضرغامی، ویژگی‌های ایشان و دیدگاه‌های مدیریتی که دنبال می‌کردند بفرمایید.

همان‌طور که قبلاً در صحبت‌هایم گفتم، دوره‌ی آقای دکتر ضرغامی به علت این که رفتن دانشگاه به اصفهان تقریباً قطعی شده بود، لذا ایشان خیلی وقت و کارش را برای تجهیز دانشگاه صنعتی اصفهان گذاشته بود و نیروهای زیادی را در آن‌جا متمرکز کرده بود و ضمناً این‌جا هم کارهایش ادامه پیدا می‌کرد. بعد مسأله‌ای که خود من داشتم این بود که اوضاع نامساعد، یک مقداری به دلیل حرکت‌های دانشجویی که در آن موقع به اوج خودش نزدیک می‌شد، روی کارم در آن موقع که مسؤولیت تربیت‌بدنی را داشتم تأثیر گذاشته بود و حتی فشارهایی خارج از دانشگاه روی ما بود که این منجر شد به این که با آقای دکتر هژبری که مسؤولیت معاونت دانشجویی دانشگاه را داشتند آن موقع حتی ما یک برخوردی با هم کردیم. برای این که ساواک خیلی روی ما فشار می‌آورد که گروه‌های ورزشی به خصوص کوهنوردی را بدانند چه کسانی تشکیل می‌دهند؟ اسامی آن‌ها را از ما می‌خواست، ما سعی می‌کردیم خیلی مقاومت کنیم و اسامی را ندهیم، می‌گفتیم ما آن‌ها را نمی‌شناسیم و آن‌ها فشار آوردند به آقای دکتر هژبری، آقای دکتر هژبری رفتار مناسبی را در این مورد با ما در پیش نگرفت. حتی یکی از کارهای خیلی جالبی که انجام داده بود این بود که یک ابلاغ صوری درست کرده بود که شما از دانشگاه اخراج هستید. یک روز مرا خواستند و خیلی جدی با من صحبت کردند و بعد که از صحبت‌ها هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد، گفت: دانشگاه تصمیم گرفته که شما را اخراج کند و این هم حکم و من گفتم: خیلی ممنون آقا، بخاطر لطفی که در حق من داشتید و نامه را برداشتم و از اتاقش خارج شدم، هر چه اصرار کرد که نامه را از من بگیرد، گفتم: نه، این ابلاغ من است و از اتاق خارج شدم. بعد آمدم از دوستان خداحافظی کردم و رفتم، یک چند روزی نیامدم و حتی جاهایی را هم برای کار در نظر گرفته بودم، مثلاً دانشکده‌ی تربیت‌بدنی آمدند دنبال من و گفتند بیا معاون مالی و اداری آن‌جا بشو. در این قضایا روزی سرکار خانم حسین‌زاده با من تماس گرفتند و گفتند: شما تشریف بیاورید دانشگاه، هم آقای دکتر ضرغامی با شما کار دارند و هم ما کار داریم، ایشان گفتند این ابلاغی که به شما داده‌اند قانونی نیست، شما بیاوید دانشگاه. خلاصه من برگشتم دانشگاه و گفتند: ببین این نامه اصلاً تاریخ ندارد و ایشان قصدش از نامه این بوده که شما را بترساند و الا دکتر ضرغامی گفته که من اگر دستم را زیر ساتول بگذارند، نمی‌گذارم حکم مقدسیان امضا شود، او فردی



است که این‌گونه علاقه‌مند دارد کار می‌کند. به هر صورت من دوباره یک ملاقات با دکتر ضرغامی داشتم؛ نامه را هم از من گرفتند و گفتند: شما مشغول شوید ولی من به آقای ضرغامی گفتیم: تا زمانی که دکتر هژبری در این‌جا هستند دیگر دلم به کار نمی‌آید، من باید هم فشار بیرونی را تحمل کنم و هم فشار داخل دانشگاه را و این طوری نمی‌توانم برنامه‌ریزی کنم. لذا این شد که ایشان از من خواستند بروم اصفهان و در پروژه‌ی اصفهان کار کنم، این بود که من به اصفهان رفتم.

● پروژه‌ی اصفهان از چه تاریخی شروع شده بود؟

قبل از زمان آقای دکتر نصر اقداماتش انجام شده بود، ولی شروع ساختمان‌سازی تقریباً از زمان آقای دکتر ضرغامی بود. ایشان مشاور گرفته بودند و پیمانکارهایشان را مشخص کرده بودند. در هر صورت من مدتی رفتم اصفهان و در این مدت دکتر ضرغامی خیلی برای دانشگاه اصفهان زحمت کشید، چرا که یک بیابانی را تحویل ایشان داده بودند و از ایشان یک ساختمان و یک دانشگاه بزرگ می‌خواستند. طرح‌ها، طرح‌های بسیار عظیمی در نظر گرفته شده بود و آن‌طور که گفته می‌شد، می‌خواستند یکی از بزرگ‌ترین دانشگاه‌های جهان را بسازند و حتی بحث بر سر ساخت یک شهرک دانشگاهی، حدود ۵۰ هزار نفر بود تا خانواده‌های کارمندان، اساتید و دانشجویان همه در یک جا اسکان یابند، لذا در آن‌جا خیلی کار شد. من یک خاطره‌ای دارم، باور کنید که در تمام استان اصفهان درخت پیدا نمی‌شد، کمربند سبزی را برای دور این دانشگاه در نظر گرفته بودند چون آن‌جا بادهای فصلی داشت و این بادهای خاک به داخل دانشگاه می‌آوردند و قرار شد بیش از یک میلیون درخت آن‌جا کاشته شود. من تا مدتی در آن‌جا بودم تا نهضت‌های مبارزاتی شدید شد، بعد هم که مسائل انقلاب پیش آمد و قبل از این جریان‌ها زمان آقای شریف‌امامی بود که این‌جا شورای دانشگاه فشار آورد، چون یک عده از اساتید را اخراج کرده بودند، حکم اخراجشان را زده بودند، سال ۵۶ این کارها انجام شده بود؛ ولی سال ۵۷ زمان شریف‌امامی، شورای دانشگاه فشار آورد که کسانی که به هر نحوی از دانشگاه رفته‌اند باید برگردند که از جمله یکی از کسانی که فشار آوردند برای برگشتن، من بودم. البته دانشگاه اصفهان موافقت نمی‌کرد که من برگردم، لذا طوری شده بود که من سه روز در این‌جا و چهار روز در اصفهان بودم که هر دو جا بودم و بعد از انقلاب دوباره به خود دانشگاه برگشتم.

دکتر ضرغامی اصولاً مدیر توانایی بود و خوشبختانه مثل بقیه‌ی مدیران دانشگاه آدم معتقدی بود. حتی خودم شاهد بودم سالی که ایشان ماه مبارک رمضان در اصفهان بود، این تمام یک ماه مبارک را به تهران نیامد و آن‌جا بود تا روزهایش را بگیرد و خیلی دیده می‌شد علاقه‌مند به کارهایش بود ولی با وجود این، ایشان به مسائل مذهبی‌اش خیلی پای‌بند بود. خیلی برای من جای تعجب بود ایشان که در خانواده‌ی یکی از امرای ارتش به دنیا آمده بود و دارای تحصیلات در خارج بود، این‌گونه مذهبی بود تا یک روزی پدرش برای بازدید به اصفهان آمد و وقتی ایشان وارد شدند و محوطه را دیدند



و بچه‌ها را دیدند، برگشتند و دکتر ضرغامی را با اسم کوچک صدا زدند و گفتند: مهدی، شما برای این دانشگاه به این عظمت که دارید می‌سازید مسجد در نظر نگرفته‌اید؟ من یک دفعه دیدم که این در خانواده‌اش یک اعتقاداتی باید وجود داشته باشد که مثلاً ایشان این‌طور بودند و دکتر ضرغامی که در مقابل یک سؤال ناخودآگاهی قرار گرفته بود و نمی‌دانست که چه جوابی بدهد، خیلی جالب بود، من در داخل دانشگاه قرار گرفته بودم، در طرف چپ دانشگاه ما یک امام‌زاده بود به نام امام‌زاده محمد و یک کوهی بود در آن‌جا، برگشت و گفت: قرار است ما آن‌جا مسجد درست کنیم که پدرش گفت: وقتی اذان می‌گویند چه کسی می‌خواهد تا آن بالا برود نماز بخواند؟ گفتند مسجد باید وسط دانشگاه باشد که همه راحت بتوانند در آن نماز بخوانند. می‌خواهم بگویم که اعتقادات خوبی داشت و در کارش هم واقعاً آدم علاقه‌مندی بود و پشتکار خوبی داشت، جوان بود و علاقه‌مند و خیلی برای دانشگاه زحمت کشید. بعد مسائل انقلاب پیش آمد و ما هم به این مسائل علاقه‌مند بودیم، معمولاً از اصفهان در می‌رفتیم و می‌آمدیم این‌جا و در تظاهرات و مسائل دیگر شرکت می‌کردیم. بخاطر دارم روزی را که با استادان و حوزوی‌ها در مسجد دانشگاه تهران تحصن کرده بودیم، آن روز در یازدهم دی ماه ۵۷ ما در مراسم تظاهرات بودیم و بعد از ظهر که من آمدم تلفن زدم به خانواده‌ام، به من اطلاع دادند که پدرم فوت کرده است. حالا مسأله فوت پدر من یک مقدار مشکوک بود چون همان روز ظهرش به اتفاق حاج‌آقا میرسجادی در مسجد اتفاق در خیابان خیام با هم نماز ظهر و عصر را خوانده بودند ولی در تیراندازی و زد و خوردهایی که در خیابان خیام بود گویا بعد از نماز که بیرون آمده بودند یکی دو تا از آقایان مثل حاج‌آقا فتوت که از سردمداران مبارزه بودند آن‌جا خیاطی داشت، ایشان نقل قول می‌کرد که سربازها ضربه‌ای با قنداق تفنگ به پدرم زده بودند و ایشان همان روز بعد از ظهر فوت کردند. من ۲ الی ۳ روز درگیر این موضوع بودم و بعد بلافاصله برگشتم در برنامه و دیگر نرفتم اصفهان تا انقلاب شد و تا بهمن ماه من تهران بودم. دانشگاه هم همه در جریان مبارزات سنگ تمام گذاشته بودند و معمولاً هم جلسات اعضای هیأت علمی که جزو انجمن اسلامی بودند در دانشگاه تشکیل نمی‌شد، توسط آقایان در کانون توحید جایی گرفته شده بود و جلسات اعضای هیأت علمی که جزو انجمن اسلامی بودند در آن‌جا تشکیل می‌شد، بعد دیگر انقلاب شد و ما برگشتیم، باز مدت‌هایی موافقت نمی‌کردند تا این که بالاخره زمان آقای دکتر رنجبر خیلی فشار آوردند که من به دانشگاه شریف برگردم.

● دانشگاه در دوره‌ی مدیریت آقای دکتر ضرغامی که نسبت به مدیریت‌های سابق طولانی‌تر بود، چه برنامه‌های توسعه‌ای در زمینه‌ی آموزشی و فیزیکی داشت؟

همان‌طور که گفتم از لحاظ فیزیکی اتفاق خاصی در دانشگاه رخ نداد، بخاطر این که تمام نیرو گذاشته شده بود بر این که دانشگاه منتقل شود به اصفهان و این که اصفهان تکمیل بشود و بخاطر این هیچ کار اساسی انجام نشد. ولی برای مسأله‌ی



آموزشی، این‌ها برای پرورش اساتید دانشگاه و هیأت علمی دانشگاه اصفهان از دانشجویان برجسته‌ی دانشگاه استفاده کردند و این‌ها را بورسیه کردند و فرستادند خارج تا این‌ها در رشته‌های خودشان تحصیل بکنند و برگردند و خوشبختانه تعداد زیادی از این افراد برگشتند و بعضی‌ها جذب دانشگاه اصفهان شدند بعضی‌ها هم نه. بعد از انقلاب اکثراً از دانشگاه اصفهان خودشان را منتقل کردند به جاهای دیگر و یا رفتند، لذا یک کار خوبی که انجام شد این مورد بود. هم باعث تشویق دانشجویان نخبه می‌شد و هم این که یک پیش‌بینی بود برای آینده‌ی آن دانشگاه، این‌ها افراد برجسته‌ای بودند و عموماً هم الآن بعضی‌هایشان که در ایران هستند به صورت استادان برجسته‌ای دارند انجام وظیفه می‌کنند.

● در نحوه‌ی برخورد و رفتار آقای دکتر ضرغامی با هیأت علمی، دانشکده‌ها، کارکنان و مدیران چه چیز قابل توجهی وجود داشت؟

دکتر ضرغامی چون از درون دانشگاه رئیس دانشگاه شده بود و از نظر سنی تقریباً می‌شود گفت در میان‌سالی بود و معمولاً هم استادانی که در آن موقع در دانشگاه بودند به جز استادانی که از دوره اول بودند بقیه تقریباً هم سن و سال بودند، لذا یک برخورد عاطفی بین این‌ها وجود داشت، البته نه در بین همه. چون بودند تعدادی از اساتیدی که در آن‌جا بودند و از نظر سیاسی تفکراتشان فرق داشت، البته آن عده‌ای هم که با ایشان از لحاظ سیاسی توافق فکری نداشتند، جزو گروه‌های اسلامی نبودند بلکه جزو گروه‌های دیگری بودند ولی خوب یک اختلاف مختصری بین این عده بود که خب مبارزات از یک طرف بود. ولی گروه‌های اسلامی که خدمتتان عرض کردم خیلی منسجم عمل می‌کردند به خصوص برای جلسات، که دبیر داشتند، جلسه‌ای بود و با بینش کامل جلو می‌رفت، ولی گروه‌های دیگر نه، برخوردهای تند با ایشان داشتند که حتی بعد از انقلاب هم یکی از اساتیدی که با ایشان مخالفت فکری و ایدئولوژی داشت باعث شد که یک روز که ایشان رئیس دانشگاه هم نبود و آمده بود به دانشگاه، اطلاع داد که ایشان آمده‌اند و آقای دکتر ضرغامی را گرفتند.

● دوره‌ی مدیریت ایشان با اوج مبارزات سیاسی همراه بود، تأثیر مدیریت ایشان در این دوره چگونه بود؟

شما می‌دانید در آن موقع به علت مسائل سیاسی مملکت، خیلی فشارهایی از خارج به دانشگاه می‌آمد که واقعاً برای هر کسی تحملش مشکل بود و من تعجب می‌کردم که ایشان چگونه می‌تواند مسائل و موج‌های به وجود آمده در داخل دانشگاه و عکس‌العمل‌هایی که از بیرون بود را تحمل بکند؛ هم‌زمان با آن، سازندگی دانشگاه اصفهان هم خیلی مشکل بود. ولی به عقیده‌ی من مدیر توانایی بود، از کسانی است که من همیشه آرزو دارم که واقعاً بشود از وجود ایشان در مملکت



استفاده کرد، چون زمانی که ایشان در مصر بود واقعاً در آن‌جا منشأ خدمات زیادی شد.

● می‌رسیم به بعد از انقلاب و مدیریت آقای دکتر انواری.

اولین کسی که شورای دانشگاه بعد از انقلاب انتخاب کرد، آقای دکتر انواری بود که ایشان مرد بسیار متین و آرامی بودند. ولی خب در آن‌جا شروع انقلاب و مسائلی که در داخل دانشگاه داشتیم و گروه‌های متعددی که در داخل دانشگاه اتاق داشتند، تشکیلات داشتند و مبارزات به‌صورت گوناگونی ادامه داشت و دوره‌ی کشمکش به‌دست‌آوردن قدرت و نفوذ در مدیریت دانشگاه بود، این‌ها دوران خیلی سختی بود و خب افراد مختلفی نسبت به دیگران به قول خودشان افشاگری می‌کردند. عکس‌هایی درمی‌آوردند و خب این‌جا دانشگاهی بود که رئیس اصلی آن شاه و رئیس دانشگاه نایب‌التولیه بود؛ مراسمی در زمان شاه به نام مراسم سلام بود. هر روز این‌جا مسائل متعددی داشتیم، مثلاً یک عده باید بیایند، یک عده نیایند، این فرد ساواکی است، این فرد وابسته به دربار است و این وابسته به گروه‌ها می‌باشد، خلاصه زمان سختی بود. در زمان دکتر انواری و دکتر رنجبر کمتر شد ولی متأسفانه این موضوع ادامه داشت. حتی زمانی که آقای عباس انواری هم رئیس دانشگاه شد، بین گروه‌های مذهبی، غیر مذهبی و سیاسی در داخل دانشگاه این کشمکش‌ها ادامه داشت و من خوب به‌خاطر دارم در زمان آقای دکتر عباس انواری خود من مسؤولیت معاونت مالی و اداری دانشگاه را بر عهده داشتم که بالاخره یک شب ما مجبور شدیم، برویم و اتاق‌هایی که مربوط به گروه‌های دانشجویی بود، همه را خالی کنیم و درس را ببندیم. یک خاطره بدی از دوران بعد از انقلاب و سخنرانی‌های افراد مذهبی و سیاسی در داخل دانشگاه دارم و آن این که یک مناظره‌ای در سالن جابربن حیان بین گروه چپی‌ها و شهید بهشتی بود که متأسفانه خیلی بی‌ادبانه جلسه شروع شد و بد برخورد کردند ولی من خوب یادم هست که بچه‌های انجمن اسلامی می‌خواستند عکس‌العمل نشان بدهند، خدا رحمت کند مرحوم شهید بهشتی، بچه‌ها را آرام کرد و خیلی متین و آرام برخورد کرد و آن جلسه برگزار شد. بعد از این جلسه مدیریت دانشگاه سعی می‌کرد هر موقع جلساتی از این نوع می‌خواهد برگزار شود کمی با دقت بیشتری برگزار شود.

● در رابطه با انجمن فارغ‌التحصیلان توضیح دهید.

در رابطه با انجمن فارغ‌التحصیلان مجبورم که یک تاریخچه مختصری را خدمت شما عرض کنم. من با بچه‌های داخل و خارج کشور ارتباط داشتم، خب من چون در دانشگاه از روز اول که آمدم با وجود این که تخصص داشتم که به دانشکده‌ها بروم ولی به علت این که واقعاً علاقه‌مند بودم در جایی باشم که با دانشجویان بتوانم راحت‌تر و صمیمی‌تر باشم این بود که بخاطر مسؤولیتی که در شورای ورزش دانشگاه، تربیت‌بدنی دانشگاه داشتم یک ارتباط معنوی خوبی با بچه‌ها داشتم. لذا



بعد از این که انقلاب شد به فکر افتادم که ما نیروهای زیادی در جامعه، در داخل و خارج کشور داریم که پتانسیل بالایی دارند و همواره این یاد و خاطره مجتهدی را هم زنده می‌کرد که مجتهدی همیشه به این‌ها متکی بود و با پول‌های بسیار ریز از این بچه‌ها کارهای بزرگ انجام می‌داد. یادم است موقعی که ایشان در دبیرستان البرز بود با رقم‌های ده تومان، بیست تومان و این‌ها یک سالن ورزش ساخت، یک مجتمع چهار طبقه که زیرش کارگاه و ناهارخوری و آزمایشگاه‌ها بود و یک شبانه‌روزی با همین پول‌ها درست کرد. همیشه رسمش بر این بود که بعد از اتمام ساختمان یک تابلو می‌زد و اسمی کسانی که پول می‌دادند را می‌نوشت. موقعی که آدم این را می‌دید واقعاً تعجب می‌کرد، مثلاً آدم‌هایی بودند که، حالا شاید آن موقع ارزش پول هم بالاتر بود، بعضی‌ها هزار تومان داده بودند، بعضی‌ها ده تومان و پنج تومان، اسمی همه را برای ساخت ساختمان می‌نوشت. من از این نوع کار فکر کردم که خب ما با این افراد که در مملکت داریم و پتانسیل زیادی هستند باید استفاده کنیم؛ نوسانات و التهابات اول انقلاب اجازه نمی‌داد که آدم تفکر این‌جوری داشته باشد. یک مقدار که اوضاع آرام‌تر شد و دانشگاه به روال آرام‌تری در آمد، زمان آقای دکتر صالحی بود، من در یک جلسه که چند نفر از اساتید قدیمی دانشگاه در حضورشان بودیم به ایشان پیشنهاد کردم، که شما یک دفتری را در دانشگاه ایجاد بکنید که این دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان باشد و از این‌ها دعوت کنیم به دانشگاه بیایند. چون زمان دکتر انواری من به عنوان قائم‌مقام معاونت مهندسی صنایع دفاع بودم با آقای مهندس ترکان؛ دکتر انواری چند تا خودرو برای دانشگاه می‌خواست، هر چه تلاش کرد نمی‌توانست. ما آن موقع در صنایع دفاع جیب می‌ساختیم، پنج تا جیب به قیمت تمام شده به دانشگاه دادیم، ارتباط تقریباً از آن‌جا شروع شد. یا این که دولت به علت نداشتن نقدینگی ارزی گرفتار بود و ما برخورد کردیم به این که اگر در کتابخانه‌ی ما این Reference ها و مجلات و برنامه‌ها، فطرت بینشان ایجاد شود خب این یک خطر بزرگی برای دانشگاه است؛ لذا از افرادی که در دولت و مراکزی بودند که می‌توانستند کمک کنند مقداری ارز به عنوان هدیه گرفتیم و در اختیار کتابخانه قرار گرفت و شروع به کار کردند. این ارتباط باعث تشویق آقای دکتر صالحی شد، لذا من از چند نفر از افرادی که در کار آیین‌نامه‌نویسی و کارهای حقوقی و از بین بچه‌ها و افراد برجسته بودند دعوت کردم یک جلسه تقریباً ده، یازده نفره برای ایجاد اساسنامه انجمن فارغ‌التحصیلان تشکیل شد. بعد آقایان این کار را کردند، این تقریباً یک هیأت مؤسس بود این آقایان مهندس شافعی، مهندس ترکان، مهندس عطریانفر و مهندس حاج رسولی‌ها و ... بودند؛ حالا من مدارک دارم که اگر خواستید به شما بدهم. در هر صورت این عده یک گروه اولیه بودند که اول آیین‌نامه را درست کردند، از دانشگاه دکتر اعتمادی و دکتر صالحی نیز بودند. برنامه‌ی پیشنهادی من این بود که گفتم، چون اگر ما بخواهیم این به صورت یک انجمن، یک NGO باشد قانوناً با سختگیری‌هایی هم که اول انقلاب برای این مسائل بود ما باید این را به تصویب وزارت کشور کمیسیون ماده ده برسانیم. لذا شما بایاید این را پیشنهاد کنید به صورت یک



علی مقدسیان

دفتر داخلی در دانشگاه به نام دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان باشد. این دیگر هیچ ضمانت حقوقی نمی‌خواهد؛ یک دفتری در دانشگاه می‌تواند زیر نظر رئیس دانشگاه تشکیل شود و ایشان پذیرفت. لذا ما تمام مطالب را مکتوب کردیم، درست است که اساسنامه برای انجمن فارغ‌التحصیلان نوشته شده بود، ولی بلافاصله آقای دکتر گفت خب چکار کنیم، شما که تربیت‌بدنی گرفتارید. گفتم من پیشنهادی دارم، آقای جباری آن موقع مدیر کل تربیت‌بدنی وزارتخانه بودند، هم خودشان خسته شده بودند و هم احتمالاً بی‌علاقه نبودند به دانشگاه برگردند، من گفتم شما آقای جباری را از وزارتخانه بروید بیاورید بگذارید تربیت‌بدنی، من هم این دفتر را زیر نظر شما اداره می‌کنم. ایشان پذیرفتند و ابلاغ تربیت‌بدنی را برای آقای جباری زدند و ابلاغ سرپرست دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان را زیر نظر رئیس دانشگاه به نام من زدند، این سال ۷۰ بود. ما دفتری گرفتیم منتها برای این که خیلی مزاحم رئیس دانشگاه نباشیم درخواست کردیم دکتر اعتمادی که معاون آموزشی بودند همکاری کنند، لذا یک دفتر همین جا که الآن آقای ارض‌پیما هستند در ساختمان دانشجویی به ما دادند. ما در مجموعه دکتر اعتمادی رفتیم و کار کردیم و چند ماه بعد بلافاصله یک هیأت مؤسس برای این کار تشکیل دادیم، برای ثبت قانونی انجمن، به نام مبارک حضرت علی (ع)، ۱۱۰ نفر را گفتیم معرفی می‌کنیم که این‌ها به عنوان هیأت مؤسس باشند. ما در انتخاب آن‌ها نهایت کوشش را کردیم که افراد از طیف‌های مختلفی انتخاب شوند نه این که چون مملکت حکومت اسلامی شده صددرصد بچه‌های گروه، اسلامی باشند نه افرادی بودند که خیلی هم شاید اعتقادی به مسایل نظام نداشتند ولی با وجود این ما یک گروه ۱۱۰ نفره را انتخاب کردیم و با این‌ها یک جلسه گذاشتیم.

● مبنای انتخاب چه بود؟

شناخت و ارتباط، و کسانی که فکر می‌کردیم دارای ایده هستند در اولویت بودند؛ مبنای این بود، چون نمی‌توانستیم انتخاباتی انجام دهیم و تشکیلاتی هم در دانشگاه‌ها نداشتیم، چند نفر از اساتید دانشگاه بین آن‌ها بودند. البته ناگفته نماند اکثریت هیأت از مدیران شاغل جامعه بودند، ما با یک تیر دو نشان زدیم و افرادی را انتخاب کردیم که بتوانیم از وجودشان بهره ببریم. جلسه ۱۱۰ نفره تشکیل شد و در یک جلسه عمومی این‌ها بنا به پیشنهادی که در هیأت قبلی شده بود یک هیأت اجرایی برای این کار انتخاب کردند. این هیأت مأمور بود که اساسنامه را به تصویب وزارت کشور برساند که این‌ها جنبه حقوقی پیدا کنند. در همین اثنا جلسه رؤسای دانشگاه‌ها در ارومیه تشکیل شد و وزیر وقت دکتر معین بود. دکتر صالحی این کار را به صورت پیشنهاد به جلسه رؤسای دانشگاه‌ها ارایه دادند که ما در دانشگاه چنین دفتری را ایجاد کرده‌ایم و می‌خواهیم ارتباط تنگاتنگی با فارغ‌التحصیلانمان داشته باشیم که این نظر در آن‌جا مورد علاقه رؤسای دانشگاه‌ها و وزیر مربوطه قرار گرفت و به عنوان یکی از بندهای قطعنامه آن کنفرانس اشاره شد و به دانشگاه‌ها برای تأسیس آن توصیه شد.



تقریباً همان اساسنامه‌ای که ما تنظیم کرده بودیم آقای معین به عنوان بخشنامه به دانشگاه ابلاغ کرد که این دفتر را زیر نظر رئیس دانشگاه تشکیل دهید، بخشنامه وزیر موجود است. تا این زمان دفتر در دانشگاه بود و ما که مسؤولین آن بودیم زیر نظر نماینده رئیس دانشگاه انجام وظیفه می‌کردیم و برای این که به آرامی دایره این کار را وسیع کنیم و بتوانیم از دایره مغز خودمان خارج کنیم، آمدم بارها در مطبوعات مختلف اطلاعیه دادیم که دانشگاه صنعتی شریف در نظر دارد هم چنین کاری بکند و کسانی که مایلند در این انجمن شرکت کنند فرم‌های ضمیمه را پر و ارسال کنند که ما در اولین سالگرد این اقدام چیزی بالای ۲۰۰۰ نفر جواب داشتیم که آدرس و تلفن دادند. ما در این‌جا دنبال تصویب آیین‌نامه در وزارت کشور رفتم و فکر می‌کردیم کار ساده‌ای است، به خصوص که در آن زمان آقای مهندس محمد عطریانفر که عضو هیأت اجرایی ما هم بود معاون سیاسی وزارت کشور بودند، خب ما فکر می‌کردیم با وجود ایشان خیلی زود کارمان انجام می‌شود ولی متأسفانه در کمیسیون ماده ۱۰ و پیچ و خم‌های آن‌جا چند سالی کار ما طول کشید ولی ما کارمان را انجام می‌دادیم. مرتب کمیته‌های دانشکده‌ها را فعال کرده بودیم و انتخاباتی در دانشکده‌ها انجام داده بودیم، یعنی کار را از حالت انتصابی محض خارج کردیم و کمیته‌های دانشکده‌ها انتخابی شد و همه شروع به فعالیت، سخنرانی و کمک جمع کردن برای دانشکده‌ها کردند. ما در ضمن این کارها از نیروهای خارج دانشگاه برای رفع نواقص دانشگاه کمک گرفتیم که خوشبختانه آثاری که از آن تاریخ مانده دانشکده مدیریت دانشگاه است که با کمک سازمان گسترش و موافقت‌هایی که مهندس شافعی آن موقع کرده بودند انجام شد البته با پیشنهاد اولیه مهندس ترکان، چون در یک سمینار ایشان این پیشنهاد را دادند که مورد توجه دانشگاه قرار گرفت و خودشان هم اولین بانی کار شدند و دانشکده مدیریت شروع شد. همین طور از زمان دکتر صالحی سنگ بنای پژوهشکده سیستم‌های پیشرفته گذاشته شد که آن هم با شرکت سازمان گسترش و نوسازی بود. پروژه تکمیل ساختمان دانشکده برق هم بود که زمان مهندس ملاکی پیگیری شد. احداث ساختمان خودرو بود که آن هم همان زمان بود و در اثر ارتباطاتی که با مجموعه صنعتی کشور از این طریق گرفته بودیم دانشکده گلپایگان به زیر مجموعه دانشگاه تبدیل شد. کمک‌های معنوی در موقعی که ساختمان مسجد دانشگاه دچار بحران بود، یک کمک‌هایی به صورت نقدی و غیر نقدی برای مسجد گرفته شد. کمک‌هایی به صورت وام بلاعوض برای دانشجویان بی‌بضاعت گرفته شد و پرداخت شد و کارهای کوچک‌تر مثل تجهیز کارگاه‌ها انجام شد که این‌ها هم از اثرات آن دفتر بود. هیأت اجرایی و به خصوص شخص آقای شافعی خیلی دنبال این نبود که الآن در این شرایط که انجمن در یک حالت بالاتکلیفی از نظر مقررات و حقوقی شدن است خیلی دنبال جذب پول و این چیزها به صورت نقدینگی نباشد، ایشان نظرشان این بود که موضعی عمل کنیم، این بود که خب در همان موقع ما سه تا نمایشگاه مرتبط با صنعت در دانشگاه گذاشتیم که این‌ها برای اولین بار در ایران انجام می‌شد. صنایع با هزینه خودشان در دانشگاه نمایشگاه گذاشتند و حتی یک مقداری بیشتر، که هزینه‌های داخلی



علی‌مقدسیان

اداریش را تأمین می‌کرد، البته آن موقع به فکر درآمدزایی نبودیم به خاطر این که ایشان می‌گفت انجمن ما فعلاً حقوقی نیست فقط به اندازه رفع حاجت پول می‌گرفتیم. در مراسم دخالت می‌کردیم، تقریباً در تمام اعیاد، حتی در انجمن اقدامات معنوی به عمل می‌آمد، پوستر تهیه می‌شد و برای افرادی که آدرس‌هایشان را داشتیم ارسال می‌شد که نمونه‌هایش الآن هست، به مناسبت‌های مختلف گردهمایی می‌گذاشتیم که نمونه‌ای که سنتی باقی مانده گردهمایی فارغ‌التحصیلی استادان سالی یک مرتبه در شهید باهنر است و باز مراسم افطار عمومی برای فارغ‌التحصیلان بود که همه ساله یک بانی پیدا می‌کردیم نه این که کسی پول جمع کند، این‌ها نمونه‌هایی از فعالیت‌های انجمن بود. بعد برای این که سیستم کارآموزی دانشگاه یک سیستم فشلی بود و واقعاً خیلی اقدامات مؤثری نمی‌شد ما از فرصت استفاده کردیم و دفتر کارآموزی را با نظر معاونت آموزشی دانشگاه زیرمجموعه دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان قرار دادیم و با مؤسسات و تشکیلات مختلف قبل از تابستان مکاتبه کردیم، آن‌ها هم از دانشجویان دعوت می‌کردند و سهمیه می‌دادند. سهمیه‌هایی که وزارت علوم می‌داد فوق‌العاده آبکی و بی‌محتوا بود و بچه‌ها یک سری می‌زدند و آخر سال یک کاغذ می‌آوردند که ما رفتیم، ما این را یک سر و سامان دادیم. دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان با آخرین آماری که من داشتم سالیانه ۹۸۰ نفر را به کارآموزی فرستاد که در تابستان ۹۸۰ نفر برای کارآموزی در مراکز صنعتی سطح بالا فرستادیم و با مکاتبات و نظارتی که می‌کردیم این‌ها پس از پایان کارآموزی حتماً باید یک گزارش کارآموزی می‌آوردند که هم به تأیید کارخانه یا مؤسسه رسیده باشد و هم استاد راهنما باید تأیید می‌کرد که این هم تا زمانی که من بودم آرشیوش بود. در هر صورت این‌ها آثاری بود که دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان را به صورت یک دفتر فعال و با حساب کتاب معین در آورد. آقای حبیبی از بچه‌های متدین و فهیم که در معاونت پژوهشی بودند بدون چشم‌داشتی به ما کمک می‌کردند و از انجمن هم یک آدم کاردانی مثل آقای حاج رسولیها را گذاشته بودیم خزانه‌دار، که رسیدگی می‌کردند. ما به هر طریقی می‌خواستیم این‌جا را حقوقی کنیم با سنگ‌هایی که وزارت کشور می‌انداخت نمی‌شد. بالاخره یک روزی من به مناسبتی، زمانی که آقای دکتر قاسم‌زاده در دفتر بازرسی ویژه ریاست‌جمهوری آقای هاشمی بودند به دیدن ایشان رفته بودم و در آن‌جا در حین صحبت جرقه‌ای به سرم خورد که شما که این‌جائید و می‌دانید که ما می‌خواهیم چه کنیم یک صحبتی با آقای هاشمی بکنید که جایگاه تصویب انجمن‌های دانش‌آموختگان و فرهیختگان، وزارت آموزش عالی است، من فکر می‌کنم این کار باید برود از ستاد انقلاب فرهنگی مجوز بگیرد که با حمایت دکتر قاسم‌زاده این مسأله را با آقای هاشمی در میان گذاشته بودند. ایشان فرمودند که یک چیزی تهیه کنند و بفرستند که ما با همت دکتر اعتمادی و پیگیری‌های مجدانه ایشان که وقت گذاشتند و زحمت کشیدند توانستیم آیین‌نامه را به ستاد انقلاب فرهنگی بفرستیم. با کمال تأسف در وزارتخانه شیطنتهایی در این مورد می‌شد چون این کار از کانال دانشگاه رفته بود و آن زمان هم دکتر صالحی به عنوان معاون آموزشی وزارتخانه بود، خلاصه کارهایی می‌شد



که این انجام نشود ولی در هر صورت با فشارها و تماس‌ها تصویب آن در دستور کار ستاد قرار گرفت و در جلسه‌ای که قرار بود این مسأله مطرح شود متأسفانه وزیر و نماینده وزیر یعنی دکتر صالحی در جلسه حضور نداشتند، مأموریت بودند و یکی دیگر از معاونین وزارتخانه شرکت کردند که من اسمشان را نمی‌آورم. موقعی که دستور جلسه برای رسیدگی می‌رسد دکتر ولایتی موضوعی را مطرح می‌کنند که نکند این انجمن سیاسی شود، آقای هاشمی می‌گوید نظر وزارتخانه چیست؟ آن آقای معاون وزیر می‌گوید نه وزارتخانه هم خیلی نظر مساعدی روی کار ندارد فقط یکی از معاونین وزارتخانه به دلایلی تعصب دارد که این کار انجام شود. لذا آقای هاشمی می‌گوید اگر نظر وزارتخانه این است نه. این خارج شدن از دستور برای ما گران تمام شد، این همه فعالیت کرده بودیم، ولی من گفتم دست برنمی‌دارم. دو مرتبه شروع به نامه‌نگاری کردیم با دفتر آقای هاشمی و طبق مقررات ستاد یک موضوعی که از دستور خارج می‌شود تا پنج ماه نمی‌تواند به دستور برگردد ولی با حمایت آقای محسن هاشمی، چون دکتر قاسم‌زاده برای ادامه تحصیلات رفته بودند کانادا، به هر ترتیبی ما این را به دستور جلسه برگردانیم و قرار شد نهایتاً در جلسه مورد نظر یک نماینده از انجمن هم شرکت کند که بعد از این جریان دکتر اعتمادی هم در دانشگاه نبود، مهندس شافعی چون وزیر بودند می‌گفتند صحیح نیست من بروم شما برو. بعد از کلی درخواست آقای شافعی در جلسه شرکت کرد و خوشبختانه برای تمام دانشگاه‌ها به تصویب رسید و به وزارتخانه توصیه شد که اساسنامه‌اش را خودش تهیه کند. آن موقع در وزارتخانه یک کمیته‌ای را وزیر مأمور این کار کرد که این‌ها دیدند ساده‌ترین کار این است که با اساسنامه ما بازی کنند و موقع ابلاغ اساسنامه، ۹۸ درصد همان چیزی بود که ما گفتیم، یکی دو درصد برای نظارت‌هایی که باید بکند اضافه کرده بود. لذا ما فرمی را که باید اساسنامه بر اساس آیین‌نامه‌ای که آن‌ها دادند باشد در هیأت امنای دانشگاه خودمان به تصویب رساندیم که مصوبه‌اش الآن قاب‌شده در انجمن فارغ‌التحصیلان هست و انجمن جنبه حقوقی پیدا کرد. تا این‌جا خوب بود. ولی بعد از انتخابات دوم خرداد زمان آقای خاتمی و جوی که در این رابطه حاصل شد رفته رفته زمزمه‌هایی از دانشکده‌ها و انتخابات دانشکده‌ها به گوش می‌رسید که چرا هیأت امنای باید انتصابی باشد و در این رابطه در هیأت اجرایی ما این فکر را کرده بودیم و یک برنامه زمان‌بندی شده ایجاد کرده بودیم که در سه دوره یعنی ۶ سال انتخابات هیأت امنای هم به طبع انتخابات دانشکده‌ها تغییر کند. این حقیقتش از این بابت بود که بعضی نگران بودیم انجمن از حالت صرف دانشگاهی بودن و کمک به آن خارج شود. با توجه به این که اکثر افراد مدیران صنایع مختلف بودند و جوی که برای سرمایه‌گذاری در مواقع مختلف به وجود آمده بود خب این یک جمعی با پتانسیل فوق‌العاده بالا بود که مثلاً ما همان موقع هم خودمان یک کارهایی کردیم که سرمایه‌هایی را به دانشگاه بکشیم که نمونه‌اش تعاونی چند منظوره است که مولود انجمن است، با تفکر انجمن ایجاد شد. چون خود انجمن حقوقی نیست، برای این که بتواند کار حقوقی بکند تعاونی چند منظوره را با مشارکت دانشگاه و انجمن



علی‌مقدسیان

فارغ‌التحصیلان ایجاد کرد که آن‌ها کارهایی بکنند که نفعش در جیب دانشگاه برود و این شرکت غیرانتفاعی بود، همه درآمدهایش باید صرف دانشگاه می‌شد. دیدگاه ما دانشگاه و کمک به آن بود، بعد ما این کار را شروع کرده بودیم، حتی سهمیه دانشکده‌ها را هم اعلام کرده بودیم که در هیأت امنای تصویب شده که مثلاً در سال اول این تعداد از دانشکده‌ها باید انتخاب شوند. نکته‌ای است که شاید نباید بگوییم ولی چون اصولاً علاقه‌مندم که در یک دانشگاه با کیفیتی مثل دانشگاه ما باید کارها شفاف و روشن باشد، متأسفانه ما بعد از این که به کمیته‌های دانشکده‌ها اعلام کردیم که این سهمیه را در نظر گرفتیم که این افراد باید بیایند هیأت امنای و این سهمیه هم در سال اول تقریباً ۵۰ درصد هیأت امنای بود، لذا حرکت‌هایی که شایسته دانشگاه نبود در بعضی از دانشکده‌ها به‌خصوص شروع شد که در آن سال اول انتخابات متأسفانه به جز دو یا سه دانشکده، انتخابات بقیه غیرقانونی بود یعنی یا به حد نصاب معین نرسیده بودند یا اگر هم رسیده بودند به مقرراتی که هیأت امنای اعلام کرده بود توجه نکردند که باید حتماً عضو رسمی انجمن باشند، که متأسفانه هنوز هم ادامه دارد. آن موقع ضوابطی گذاشته بودیم، این ضوابط از ضوابط کنجکاوی در احوال دیگران نبود ولی این بود که عضو رسمی باشد و حداقل اعلام آمادگی کرده باشد. در یکی از جلسات انتخابات دانشکده مکانیک، یک آقای فارغ‌التحصیلی که سال‌ها به دانشگاه نیامده بود به اتفاق یکی از دوستانش به جلسه آمده بود و دوستش ایشان را به عنوان کاندید معرفی کرد، ایشان صحبت کرد، بچه‌ها خوششان آمد و به ایشان رأی دادند و ایشان عضو هیأت منتخبه دانشکده مکانیک شد؛ ایشان از همان شب تا مدت دو سالی که مأموریتشان تمام شد یک بار هم دانشگاه نیامد. متأسفانه این‌جوری شد و بعد یواش یواش شروع شد برای این که ما انتخابات را ببریم و این گروه هیأت امنای را کنار بگذاریم. گروه‌بندی‌هایی در خفی در بیرون دانشگاه جلساتی داشتند، در داخل دانشگاه جلساتی داشتند، هر چه ما نصیحت می‌کردیم که این کارها شکاف می‌اندازد نشد و خب دیگر انتخابات بعدی انجام شد و آن انتخابات هم مصادف شد با رفتن مهندس شافعی به مسکو به عنوان سفیر ایران؛ ایشان از دبیر کلی انجمن استعفا دادند. متأسفانه باز نکته‌ای در این‌جا است که با گفتن آن انجمن زیر سؤال می‌رود، بخشنامه‌ای برای نقل و انتقالات به انجمن داده شده بود که در اختیار انجمن قرار نگرفت و به همان روال قدیم ادامه داد که اخیراً قانوناً در انتخابات اخیر هم برای دوره دوم متأسفانه آن تعداد که باید از هیأت امنای اول خارج می‌شد خارج نشده بود. در این حالت دوم باید اکثریت با منتخبین دانشگاه‌ها انجام می‌شد که نشد، یعنی همان‌هایی که در دوره اول رأی دادند در دوره دوم هم رأی دادند. خب انجمن با آمدن دکتر مشایخی به عنوان دبیر کل فعالیت‌هایی را شروع کرد فعالیت‌هایی بسیار مؤثر مثل به روز کردن اطلاعات، برنامه‌های کارآفرینی، نمایشگاه‌هایی که در دوره‌های قبلی گذاشته شده بود و نشریاتش هم هست آغاز شد و برنامه‌هایی که در دوره قبلی گذاشته شده بود و مدارکش هست کامل‌ترش کردند. من در این‌جا به عنوان آدمی که در این کار خیلی وقت گذاشته بودم طی ده سال یازده سال برنامه، باید بگویم متأسفانه آن طوری که از نظر



برنامه‌ریزی انجمن جلو رفته، در مورد کمک به دانشگاه خیلی آن‌ها را موفق ندیدم، در صورتی که این‌ها با این کارها خیلی موفق‌تر می‌توانند باشند و امیدوارم صحبت من را به عنوان انتقاد خراب‌کننده ندانند. واقعاً تنها آرزویم موفقیت همه این‌ها و مهم‌تر از همه موفقیت دانشگاه است، الآن هم البته موفقیت‌هایی به دست آورده‌اند الحمدالله و حالا هم دارند برای چهلمین سال با تمام نیرو کار می‌کنند، ولی الآن انجمن کار خوبی می‌کند روی نیروهای جوان دارد سرمایه‌گذاری می‌کند جوان‌ها را خوب جذب می‌کند این‌ها پتانسیل‌های بالایی هستند و برای آینده دانشگاه خوب است، الآن ظرفیت‌های فوق‌العاده بالایی داریم که این‌ها یک خرده کمتر می‌آیند مسؤولین انجمن باید راهکارهایی پیدا کنند که این‌ها از انجمن جدا نشوند و حضور داشته باشند تا از تجربیات و امکانات ایشان استفاده کنیم. این‌ها خلاصه‌ای بود از چگونگی شکل‌گیری انجمن، البته الآن پیشنهاد دیگری برای دانشگاه دارم که اگر واقعاً می‌خواهد از این پتانسیل صددرصد استفاده کند ادغام دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان با انجمن فارغ‌التحصیلان کار صحیحی نیست.

● پیشنهاد شما را بعد از فرمایش شما به دکتر سهراب‌پور منتقل کردند. البته ایشان گله‌مند بود از این که در برنامه چهلمین سال توقع داریم انجمن کمک کند چون دانشگاه خیلی دست تنه‌است. انجمن دارد کمک می‌کند ولی در راستای افکار خودش نه در راستای افکار کل دانشگاه. این فرمایش شما را من منتقل کردم که شما باید یک دفتری می‌داشتید که این دفتر قبلاً بوده ...

همین الآن هم دیر نشده چون اگر واقعاً دفتر به سرعت تشکیل شود دقیقاً می‌تواند در رابطه با کمک به دانشگاه در همین ماه‌های باقیمانده اقدام کند، چون کمک‌گیری کاری آنی است و آن‌هایی که به انجمن کمک می‌کنند آن‌ها به نیت کمک به دانشگاه کمک می‌کنند نه انجمن. انجمن قسمتی از پیکره دانشگاه است ولی چون خواهی نه خواهی موقعی که یک NGOای تشکیل می‌شود دارای افکار و علایق خاص خودش است که در زمان‌های مختلف بر اثر فشارهایی که در جامعه وجود دارد تغییر روش می‌دهد این را باید قبول کرد؛ یعنی انجمن فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی دانشگاه تهران را شما اگر مقیاس بگیرید می‌بینید این‌ها چندین سال است این دفتر را که درست کردند تقریباً موجودیت اصلی خودشان را حفظ کردند، چرا؟ برای این که بنیانگذاران همواره در کنار این‌ها آمدند و این‌ها یواش یواش با نیروهای جوان‌تر تقویت شده و آن‌جا را نگه داشتند؛ یک دانشکده است با یک دیدگاه نه ما که ۱۱، ۱۲ دانشکده داریم با دیدگاه‌های مختلف، با کارآوری‌های مختلف. لذا دانشگاه مثل همین انجمن اولیا و مربیان که درست کرده تقریباً باید چیزی باشد که مدیریت اجرایی و برنامه‌ریزی آن و کاری که به نام انجمن فارغ‌التحصیلان نه، ارتباط با فارغ‌التحصیلان می‌خواهد بکند با سیاست‌های دانشگاه هماهنگ باشد نه با سیاست‌های انجمن و این‌ها با هم مغایرت ندارد. دکتر مشایخی از این فرصت



خوب استفاده کرده چون یک آدم برنامه‌ریز است یعنی دفتر را برده به دل انجمن و از طریق انجمن برنامه‌ریزی می‌کند ولی خب این بعضی جاها به ضرر دانشگاه است. من صراحتاً عرض می‌کنم که تجربیات من در این رابطه می‌گوید وجود این دفتر در دانشگاه ضروری است و توسط یکی از کارکنان قدیمی باید اداره شود که بچه‌ها را بشناسد و ارتباط برقرار کند، انجمن باید به عنوان یک موجود حقوقی کار خود را انجام دهد. اگر سیاست انجمن این بود که از دانشگاه حمایت بکند خب می‌کند، اما اگر می‌خواهد کارهای تجاری بکند و درآمدزایی بکند و از درآمدها به دانشگاه کمک کند باز هم شخصیت حقوقی اجازه می‌دهد این کار را انجام دهد، ضمن این که خدای ناکرده اگر موارد منفی به وجود بیاید منتقل به دانشگاه نمی‌شود؛ اگر انجمن کاری مغایر با شئون دانشگاه بکند همه از چشم دانشگاه می‌بینند زیرا می‌گویند رئیس دانشگاه رئیس هیأت امناست و عده‌ای از اعضای هیأت، استادان این دانشگاه هستند و ... این آیین‌نامه قانوناً باید تغییر کند. به نظر من دانشگاه باید دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان را زیر نظر رئیس دانشگاه داشته باشد که همواره سیاست‌های دانشگاه از آن کانال به دست فارغ‌التحصیلانش برسد. روزهایی که ما بحث می‌کردیم قرار بود حق عضویت‌ها به حساب دانشگاه بیاید، الان حق عضویت فارغ‌التحصیلان به انجمن می‌رود و انجمن کارهایی دارد که باید از محل آن‌ها انجام بدهد.

● آقای مهندس از فارغ‌التحصیلانی که از اول درگیر نوشتن اساسنامه شدند چه کسانی دلسوزانه در راهاندازی انجمن تلاش کردند؟ افراد شاخصی اگر هستند بفرمایید.

از بین کسانی که برای به تصویب رسیدن اساسنامه زحمت کشیدند آقای دکتر اعتمادی و مهندس شافعی شاخص‌ترینند. من به عنوان مسؤول دفتر، مأمور پیگیری بودم و سهمی در این قضیه ندارم، با عشق و علاقه دنبال کار می‌رفتم. از کسانی که در ایجاد ارتباط و حمایت و راهنمایی کردن بودند آقای مهندس عطریانفر بود، ایشان اخلاق نوشتاری و افکار سیاسی داشت، همیشه پیش‌تاز و واقعاً مؤثر بود و خیلی کارهای نو به ما نشان می‌داد. کسانی که بی‌ریا و مخلصانه فعالیت داشتند آقای محمود شیرین و حاج رسولی‌ها بودند و صمیمانه و با آرامش دنبال کار بودند. دکتر مشایخی در برنامه‌ریزی‌ها کمک مؤثر می‌کردند، برنامه‌های سالیانه‌شان مدون و خوب بود، من حتی به عنوان مسؤول دفتر کشش کارهای ایشان را نداشتم و نمی‌توانستم انجام دهم. عده‌ای در جذب و تشویق نیروها مؤثر بودند مثل مهندس منزوی که فوق‌العاده کمک می‌کرد. برخی هم ما را از لحاظ مالی فوق‌العاده حمایت کردند مثل مهندس ترکان. عده‌ای در صنایع یا موقعیت‌های دیگری بودند که دیده نمی‌شدند، الآن روشن‌تر شده‌اند و افرادی بودند که همواره ما را در مراسم تجلیل از نخبگان، کمک به دانشجویان ممتاز، وام‌های بی‌سر و صدا و کمک به افراد بی‌بضاعت کمک می‌کردند، شاخص‌ترین آن‌ها آقایان مهندس نقیب، مهندس مفیدی، دکتر حجت، مهندس خاموشی، حسن معتمدوزیری و احسان خاتمی بودند، من هیچ‌گاه



محبت‌های بی‌شائبه آن‌ها را فراموش نمی‌کنم، همواره می‌خواستند اسمشان گفته نشود و در تاریکی باشند. بعضی اسامی را به علت کهولت سن و مریضی فراموش کرده‌ام. بعضی افراد خارج از کشور صمیمانه ما را حمایت کردند مثل دکتر غنیمتی در آمریکا، دکتر بهزاد نیک‌خو که در ژاپن ساکنند و دکتر مرتضی نیکتاش در کانادا. دو نفر در برنامه‌ریزی‌ها فوق‌العاده کمک‌های مؤثر می‌کردند یکی مهندس فیروز اردشیریان و یکی دیگر مهندس هوشنگ اکبریان که محرم‌نامه کمک می‌کرد. چند خواهر ما را در جذب خانم‌ها یاری کردند مثل خانم دکتر فیروزآبادی، خانم دکتر ایرجی‌زاد، خانم روناسی، خانم حائری‌زاده و خانم ماندگار، این‌ها آن‌قدر با محبت بودند که ما رئیس گروه آن‌ها را رئیس دانشگاه گذاشته بودیم، بدون هیچ امکاناتی فوق‌العاده زحمت کشیدند.

● سابقه تشکیل انجمن دانشگاه ما قدیمی‌تر از همه دانشگاه‌ها بوده و الگو هم شده، ولی بعد از شکل‌گیری شما اشاره کردید مثلاً دانشکده فنی، مسیری که طی کردند و انسجامی که با مدیریت دارند و کمک‌هایی که می‌کنند که نمونه آخرش را ما در برگزاری هفتادمین سالگرد تأسیس دانشگاه دیدیم. به نظر نمی‌آید در این‌جا مثل دانشگاه تهران چنین قابلیت‌ای ایجاد شده باشد چه مشکلاتی مانع موفقیت انجمن در راستای اهدافش شده است؟

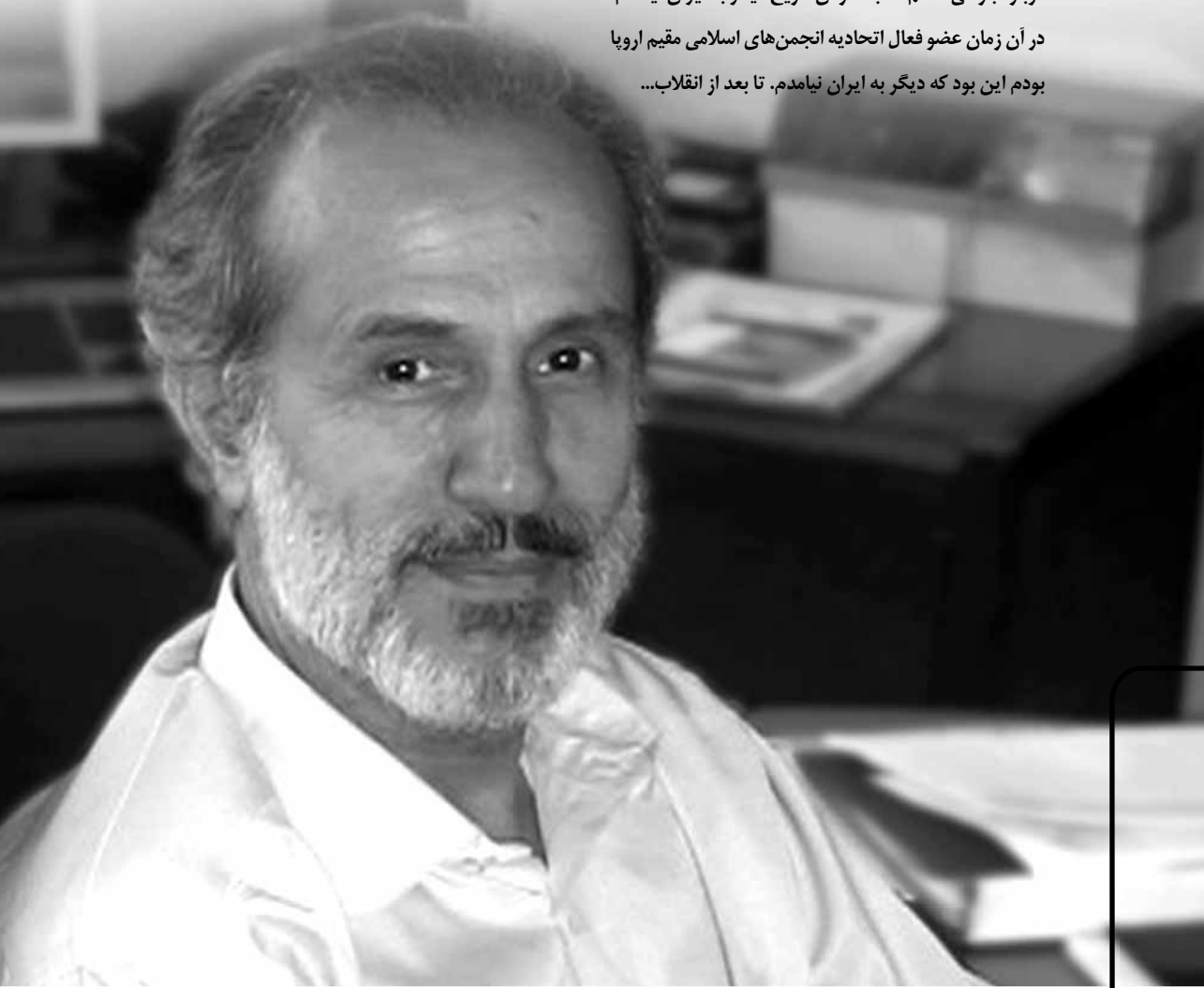
من جواب شما را باید این‌طوری عرض کنم، درست است دانشکده فنی دانشگاه تهران دارای قدمت بیشتر و سوابقی است، ممکن است دوستان از من بپرسند چون اخیراً به علت کسالت کمتر در جلسات بودم. در دوره‌های اخیر در انجمن ما رعایت کسوت نشده است، این باعث رنجیدگی من شد، چون با علاقه کار می‌کنم زود می‌رنجم. انسان در جوانی به قدرت نیرویش متکی است لذا کارهای زیادی می‌کند، آدم‌های مسن نگرانی‌های اجتماعی دارند و گرفتاری‌های بزرگتری دارند. من زندگیم را طوری برنامه‌ریزی کردم که چه در بی‌پولی و چه در اوضاع مساعد به یک گونه بود. اگر من بگویم در بازنشستگی چقدر حقوق می‌گیریم و وضع زندگیم چگونه است شاید اعلام عجز و ناتوانی باشد. من طوری زندگی می‌کنم که اقوام فکر می‌کنند من میلیاردم، چون پنج خبریه را اداره می‌کنم و ... یک انسان یا به سن گذاشته نیروی کارش پایین می‌آید ولی توقعاتش بالا می‌رود. ما نسبت به آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها اخلاقی‌تر به زندگی فکر می‌کنیم، ایرانی‌ها بسیار مهمان‌نوازند مثلاً افغان‌ها را با این که این همه خسارت به ما می‌زنند باز تحویل می‌گیرند و با محبت با آن‌ها برخورد می‌کنند که این‌ها یا در اثر تعلیمات مذهبی است یا ایرانی‌ها این‌گونه‌اند.

دانشگاه تهران این خاصیت را حفظ کرده است؛ هر ساله حتی فارغ‌التحصیلان قدیمی را دعوت می‌کند، مراسم می‌گذارد، حالت عاطفی بین خودش و فارغ‌التحصیلان و دانشگاه را حفظ کرده، لذا آن‌ها با طیب خاطر به دانشگاه کمک می‌کنند.



علی‌مقدسیان

این طرز تفکر در انجمن ما حاکم نیست که مثلاً حرمت قدیمی‌ها حفظ شود، فکر قدیمی‌ها باشیم، ما الآن فارغ‌التحصیلانی داریم که به دلالی احتیاج‌های مالی حاد دارند که هیچ کسی به دادشان نمی‌رسد، ما هم طبق ارتباطی که از قدیم با این بچه‌ها بوده، در جریانیم. الآن پنج روز است خزانه‌دار انجمن مهندس شیری به علت ناراحتی قلبی در بیمارستان است و هنوز کسی خبر ندارد. اولاً ارتباطات ما ضعیف است، ثانیاً انجمن باید هدفش را صددرصد کمک به دانشگاه بگذارد نه کارهای دیگر. الآن انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاه امیرکبیر بعد از ما تشکیل شد ولی موفق‌تر است. دانشگاه علم و صنعت خیلی دیرتر شروع کرده ولی در داخل موفق‌تر از ماست. به نظر من دارد فاصله می‌افتد، امیدوارم من اشتباه کرده باشم چون در غیر این صورت زحمات آموزشی پنجاه ساله من که از دبستان آیت... بهبهانی شروع کردم به باد می‌رود. من به رحمت خدا اعتقاد دارم، اگر توانسته باشم از بین این همه دانش‌آموز و دانشجو یکی را از انحراف نجات دهم به دلیل کرم زیاد الله بهشتی هستم؛ حاجات بزرگ از خدا بخواهید، من ترسی از مردن ندارم مگر این که همه کارهایی که کرده‌ام بویی از ریا و سالوس داشته باشد. اگر حرفی می‌زنم به خاطر مسایل دنیوی نیست، من معتقدم کسانی که مسؤول کار می‌شوند در قبال نسل‌های بعد وظایفی دارند مثل یک پدر که تمام زندگیش رفاه خانواده است و خمس و زکات هم نمی‌دهد فقط بخاطر بچه‌اش که مبادا از او کم بگذارد و آنجا باید لگد به گور بزند و جواب پس دهد. خدا همیشه ما را امتحان می‌کند، من معتقد به این قضایا هستم. خدا بیشتر گوش کسانی را که مسایل را می‌دانند و عمل نمی‌کنند می‌گیرد. لذا دوستان از پیشنهاد خالصانه من دلگیر نشوند همه به خاطر دانشگاه و دانشجویان است. من دو سه کتاب می‌خواهم برای شما بیاورم، یکی برای مرحوم ترابی و در مورد زندگی اوست، در آخر شهید می‌شود، او معتقد به مملکت بوده و راه انتخابی او برای نجات مردم راه دیگری است. به عنوان یک انسان تاریخ مصرف گذشته از بچه‌ها یک توقعی داریم که شما در کارهایتان اولین مسأله مورد نظر دانشگاه باشد و مملکت، نه برای خودنمایی، آن موقع عمل ما مورد رضایت خداست. ما باید اگر به جایی هم می‌رسیم قردان اساتید قدیمی خود باشیم مثل اتریش که بعد از سال‌ها که به مدارس باز می‌گردند همان میز و صندلی‌های دوران هیتلر و قبل از جنگ بین‌المللی را می‌بینند و در آنجا استادان پیری هستند که دانشگاه آن‌ها را بازنشسته نمی‌داند، من خودم در دانشگاه وین دیدم که اساتید بسیار پیری هستند که جوان‌های رعنا و استادان با احترام به پیش آن‌ها می‌آیند و آن‌ها را دلگرم می‌کنند؛ آکسفورد و کمبریج هم همین طورند. بعضی استادان ما در کمال گمنامی مردند. هم اکنون دانشجویانی داریم که بسیار محتاجند و از همه مهم‌تر خود دانشگاه است، من خجالت می‌کشم وقتی در کارگاه‌ها می‌بینم ماشین تراش‌های زمان مجتهدی دارد آن‌جا کار می‌کند؛ حالا که CNC آمده، دولت نمی‌تواند، خود بچه‌ها باید در مرحله اول به دانشگاه کمک کنند.



من سال ۱۳۵۱ از دانشگاه وین فارغ التحصیل شدم و در همان
جا استخدام شدم، تا سال ۵۱ و ۵۲ مرتب به ایران می آمدم و
دوباره باز می گشتم که بعد از آن تاریخ دیگر به ایران نیامدم؛
در آن زمان عضو فعال اتحادیه انجمن های اسلامی مقیم اروپا
بودم این بود که دیگر به ایران نیامدم. تا بعد از انقلاب...

دکتر رضا منصوری

سال ورود به دانشگاه: ۱۳۵۸

مصاحبه کننده: مرحوم محمدتقی صالحی، سیدهادی خاتمی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۵/۵

دانشکده فیزیک



● لطفاً بیوگرافی مختصری از خودتان با رویکرد به سوابق علمی و اجرایی بفرمایید.

من سال ۱۳۵۱ از دانشگاه وین فارغ‌التحصیل شدم و در همان جا استخدام شدم، تا سال ۵۱ و ۵۲ مرتب به ایران می‌آمدم و دوباره باز می‌گشتم که بعد از آن تاریخ دیگر به ایران نیامدم چون برادرم را ساواک گرفته و شکنجه داده بود و از او درباره فعالیت‌های من در خارج از کشور پرسیده بود؛ چون من در آن زمان عضو فعال اتحادیه انجمن‌های اسلامی مقیم اروپا بودم این بود که دیگر به ایران نیامدم، تا بعد از انقلاب، مدتی در دانشگاه وین استخدام بودم، بعد به دانشگاه کلن آلمان رفتم و در اسفند سال ۵۸ به ایران باز گشتم و در دانشگاه شریف استخدام شدم، از آن زمان به بعد تمام تلاش ما بر این بود که دانشکده‌ی فیزیک را با یک کیفیت خوب نگه داریم و این خیلی سخت بود در حالی که حرکت دانشگاه در جهت کاهش کیفیت بود، چیزی که معمولاً بیان نمی‌شود در صورتی که در جایی که قرار است این مسائل مکتوب گردد باید با صداقت مطالب را بیان کرد، در آن زمان فشار بر روی من و سایر همکارانی که قصد داشتیم این کیفیت را حفظ کنیم بسیار زیاد بود.

● یعنی این جهت وجود داشت که کیفیت کاهش پیدا کند؟

بله هم از داخل دانشگاه و هم از خارج این فشار وجود داشت مثلاً چون تفکر انقلابی حاکم بود فکر می‌کردند عدالت یعنی مساوات، پس دانشگاه‌ها باید همه یکسان باشند یعنی اگر ما ۴۰ دانشگاه خراب داریم آن ۲۰ دانشگاه دیگر را هم باید خراب کنیم تا همه مثل هم باشند، این تفکر شاید به صورت عمومی گفته نمی‌شد ولی قطعاً به آن عمل می‌شد و این بسیار آزاردهنده، وقت‌گیر و پرهزینه بود. در جلسات، بحث‌ها و جدل‌ها وقت بسیار صرف شد و ما زیر بار نمی‌رفتیم، خود من استانداردی را مطرح کردم و به همکاران و دوستان ارایه دادم تا دانشکده‌ی فیزیک کسی را استخدام نکند که از میانگین کیفیت ما پایین‌تر باشد، این سیاست مبتنی بر این اصل بود که اگر قرار است در درازمدت دانشگاه دارای رشد کیفی باشد کسانی که استخدام می‌شوند باید رشد کیفی بیشتری نسبت به ما داشته باشند، یعنی بهتر از ما باشند در غیر این صورت کیفیت پایین خواهد رفت و مانند دانشگاه تهران در ۵۰، ۶۰ سال گذشته خواهد بود.

آماري که از دانشگاه تهران در سال ۷۶ ارایه شده نشان می‌دهد که ۵۷٪ اساتید دانشگاه تهران فوق لیسانس هستند که این رقم بسیار تکان‌دهنده است.

تصور نمی‌کنم این رقم باشد، پایین‌تر از این مقدار است ولی در کل دانشگاه‌ها قبل از انقلاب ۶۰ الی ۷۰٪ مربی داشتیم در شریف هم ما تعداد زیادی مربی داشتیم که این افراد یا دکتری گرفته و یا از شریف رفته‌اند ولی تنها این موضوع نیست ما می‌گفتیم اگر قرار است مربی داشته باشیم بهترین مربی‌ها را باید داشته باشیم، اگر استادیار داریم باید از بهترین‌ها باشند،



باید هر نیروی جدیدی که استخدام می‌شود از بهترین‌ها باشد و حفظ این موضوع بسیار سخت است. معمولاً یک سری از افراد هستند که به دلیل مشکلات ذهنی تحمل بهتر از خود را ندارند، این تحمل بلوغ می‌خواهد شاید هم ما آن بلوغ را داشتیم و سعی می‌کردیم در مقابل مواردی که بر ما تحمیل می‌شد مقاومت نشان دهیم. این اصل در تمام دانشگاه‌ها حفظ نشد در خود شریف هم قطعاً رعایت نشد، من در بسیاری از جاها گفته‌ام قطعاً دانشگاه شریف دانشگاه مطلوب کشور ما نیست و این حق کشور ماست که دانشگاه‌هایی بسیار بهتر از شریف داشته باشد که تا امروز به تحقق نرسیده است. عامل دیگر کل فرهنگ کشور ماست که خیلی اجازه رشد نمی‌دهد، یک سری عوامل طبیعی و انسانی وجود دارد، به قول اقتصاددانان یک دست نامریی وجود دارد که جوانان با استعداد را در کشور به وجود می‌آورد منتهی باید دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی باشند که در خور این استعدادها باشند اما این امکانات وجود ندارد، در نتیجه این استعدادها خوب رشد نمی‌کنند و آن کسی که بیرون می‌رود می‌بینیم که موفق هست ولی کسانی که نمی‌روند این گونه می‌شوند، نمی‌توانند سازگاری پیدا کنند و تحمل ندارند، چون باهوش هستند و می‌خواهند نوآوری کنند؛ این مسأله کلی کشور ماست در حالی که انتظار می‌رود بعضی ساختارها بهتر عمل کنند.

● آقای دکتر در مورد دانشگاه و انگیزه‌های تأسیس آن اگر مطلبی دارید بفرمایید.

اول از همه فکر می‌کنم انگیزه‌های تأسیس دانشگاه باید مکتوب گردد، تا به حال من به صورت مکتوب چیزی را ندیده‌ام حالا آن هم به دو نوع است یکی انگیزه‌هایی که رسماً گفته می‌شود و دیگری انگیزه‌هایی که پشت پرده بیان می‌شود مثلاً گفته شده که شاه قصد داشته دانشکده فنی را خراب کند و یا دانشگاه‌هایی که به لحاظ سیاسی فعال بودند را متفرق کند و چند جزء کوچک بسازد که پخش شوند.

● با چند تن از اساتید قدیمی که گفتگو کردیم آن‌ها بیان کردند که این‌جا قرار بود در مقابل دانشکده فنی که در آن زمان خیلی سیاسی بود ساخته شود.

بله ولی این مطالب هنوز مکتوب نشده است، اگر بتوان سند مکتوبی پیدا کرد و یا از افرادی که در آن زمان درگیر بودند مانند دکتر امینی و دیگران پرسید که آیا جایی این مطلب را شنیده‌اند یا خیر، حالا ممکن است مکتوب هم نباشد ولی در جلساتی مطرح شده باشد، آیا کسی این مطلب را شنیده و جایی بیان شده، از لحاظ تاریخی به عنوان تاریخ شفاهی بسیار با ارزش است. یعنی به جای این که حرف‌هایی در این زمینه زده شود، مطلبی بیان شود که سندیت داشته باشد همان قدر که یکی از افرادی که در آن زمان درگیر تأسیس دانشگاه بوده این مطلب را تأیید کند بسیار با ارزش است و اگر مکتوب باشد



که خیلی بهتر، و یا حتی یکی از انگیزه‌ها هم این بوده که ببایند و یک دانشگاه شبیه MIT در ایران بسازند.

● یکی دیگر از انگیزه‌ها این بوده که دانشگاه را جهت تهیه نیرو برای ذوب‌آهن اصفهان تأسیس کرده‌اند به همین علت هم قرار بوده به اصفهان برود.

این مطلب را نشنیده‌ام، قرار بود دانشگاه از اول در اصفهان تأسیس شود ولی این که برای ذوب‌آهن اصفهان باشد را نشنیده‌ام شاید یکی از دلایل این باشد ولی همین مطلب که چرا اصفهان انتخاب شده و چه ارتباطی با صنایع داشته و یا یک برنامه آموزشی درازمدت در دوران پهلوی بوده، اگر به صورت مکتوب باشد خوب است که چرا مثلاً شیراز نبوده و اصفهان بوده؛ حالا در آن زمان در شیراز دانشگاه پهلوی بوده و یا چرا اصفهان جهت این کار انتخاب شده، مطمئناً دلایل دیگری داشته است، هر چه این دلایل مستند باشد و یا سندهای انگیزشی بتوان پیدا کرد بسیار با ارزش خواهد بود. مطلب دیگری که ارزش دارد و کسی به آن توجه نمی‌کند این است که مقدار زیادی از اعتبار و شهرت شریف به خاطر کاری است که آن اساتید اولیه انجام داده‌اند و بنیان آن را گذاشته‌اند، بخشی مربوط به دکتر مجتهدی و مدیریت ایشان است و بخش دیگری مربوط به اساتید اولیه شریف است مثلاً کسانی مانند دکتر فیروز پرتوی که در حال حاضر در آمریکا است و حتماً باید با ایشان هم مصاحبه‌ای داشته باشید، حضور ایشان و افکارشان در تأسیس و راه‌اندازی دانشگاه بسیار مؤثر بوده، مثلاً خودشان تعریف می‌کردند که حتی اندازه‌های میز و صندلی‌ها، کتابخانه‌ها، تعداد چراغ‌ها و کلیدها، اتاق‌ها و غیره را در ICTP اندازه‌گیری می‌کردند که شریف را با همان کیفیت بسازند؛ می‌توانید این مطالب را از ایشان بپرسید یعنی تا این حد، فقط این که چگونه استاد بیاوریم و چگونه درس بدهیم نبوده، حتماً مسائل فیزیکی و ظاهری را هم مدنظر داشتند و به همه این جزئیات فکر می‌کردند. در دانشگاه مسائل بسیاری حاکم است فقط این نیست که کسی خوب درس بدهد و پژوهش شود، این مسائل اصلی هست ولی در کنار آن خیلی چیزهای دیگر هم هست که به آن کمک می‌کند مثلاً حتماً در فکر انتقال سنت‌های دیرینه‌ای که در آمریکا، اروپا و ... در مراکز آموزشی بوده به شریف نیز بودند و علت این که بعد از این همه سال، انقلاب، جنگ و تحولات انجام شده و هنوز سیستم عوض نشده و توانسته آن کیفیت را حفظ کند، همان پایه‌هایی بوده که آن افراد دلسوز گذاشته‌اند.

● رمز ماندگاری دانشگاه شریف را شما در چه چیزهایی می‌بینید؟

رمز ماندگاری شریف در این است که بنیان آن بر اساس کیفیت آموزشی و پژوهشی گذاشته شده و این کیفیت در ساختار کالبدی دانشگاه نیز تأثیر گذاشته است، این کیفیت بعد از انقلاب مختل شد یعنی سعی کردند چه از داخل دانشگاه و چه از



خارج آن را مختل کنند ولی باز به دلیل بنیان محکم آن، مقداری حفظ شد یعنی این کیفیت که الآن در دانشگاه داریم و خوب هم هست آن چیزی نیست که پیش‌بینی شده بود، آن رشد کیفی که بنیان‌گذاران در نظر گرفته بودند حفظ نشد ولی نسبت به دانشگاه‌های دیگر که خراب شدند و آن طور که باید به کیفیت توجه نمی‌کنند در موقعیت بهتری قرار دارد.

● لطفاً در خصوص مسائلی که درست انجام نشده‌اند توضیح دهید.

استخدام‌های دانشگاه با آن ظرافتی که قبل از انقلاب انجام می‌شد بعد از انقلاب رعایت نشد برای مثال من در اسفند ۵۸ به ایران آمدم، در اوایل انقلاب دقیقاً به یاد دارم که فشار زیادی روی دانشگاه بود، مثلاً دانشکده فیزیک و تعدادی از دانشکده‌ها بسیار مقاومت کردند تا افرادی که به درد دانشگاه نمی‌خورند استخدام نشوند. یکی از کارهای بسیار سخت این بود که تا سال ۶۵، ۶۶ سعی کردیم که اساتیدی مانند دکتر پرتوی به این دانشگاه بازگردند، چرا که بعد از تأسیس شریف قرار بود یک دانشگاه به نام رضا شاه کبیر در شمال ایران احداث شود و تعدادی از اساتید شریف در آن زمان به آنجا رفتند ولی به هر حال آن پروژه شکست خورد و تعدادی از اساتید به تهران آمدند یا به خارج از کشور رفتند و این دانشگاه توانست تعداد ۴ تن از اساتید مربوط به دانشکده فیزیک را باز گرداند که کار بسیار مشکلی بود و خود من شخصاً مسؤول پیگیری آن بودم؛ در آن زمان مخالفت‌های زیادی در داخل دانشکده و یا دانشگاه با این کار می‌شد در حالی که اگر این افراد را باز نمی‌گردانیم موفق به شروع دوره‌ی دکترای فیزیک در سال ۶۸ نمی‌شدیم که یکی از اولین رشته‌هایی در علوم بود که در ایران به صورت دکتری شروع شد و در حال حاضر تعداد ۴۰ الی ۵۰ نفر فارغ‌التحصیل داریم که اقل ۵ یا ۶ نفر آن‌ها جزء فیزیک‌دان‌های معتبر دنیا هستند.

● نقش دانشگاه را در نهضت اسلامی و انقلاب ۵۷ بفرمایید.

من آن موقع ایران نبودم و در جریان جزئیات فعالیت دانشگاه صنعتی شریف نیستم ولی همه فعال بودند، زمانی که برگشتم آن تفکیک، دسته‌بندی و فعالیت‌های گروه‌های مختلف در داخل دانشگاه بود و این خود به دانشگاه لطمه زد و طبیعی هم بود. انقلاب بود و مسائل اجتماعی و گروه‌های مختلف فکری انقلاب فرهنگی وجود داشت، اتفاقات زیادی افتاد و این گروه‌ها کارهای مختلفی می‌کردند؛ ما هم در دانشکده‌ی فیزیک و ریاضی جلسات منظم و مرتب هفتگی، سمینارها و سخنرانی‌هایی داشتیم. در ضمن فعالیت‌های علمی تعطیل نشد و بسیاری از بحث‌ها در آنجا مطرح می‌شد، ما عقیده داشتیم باید یک مرکز تحقیقات مانند مراکزی که در اروپا و آمریکا هست برای فیزیک و ریاضی داشته باشیم که نهایتاً منجر به تأسیس پژوهشگاه دانش‌های بنیادی (مرکز تحقیقات فیزیک نظری و ریاضیات) شد. اصل فکر تأسیس مرکز



تحقیقات فیزیک نظری برمی گردد به قبل از انقلاب که در سال ۵۲ یا ۵۳، استاد فیزیکی از آمریکا آمده بود که من قبلاً در اتریش ایشان را ملاقات کرده بودم، در آن زمان قرار بود ایشان به ایران آمده و پیش هویدا بروند و در خصوص تأسیس مرکز فیزیک نظری صحبت کنند؛ زمانی که او از ایران بازگشت فهمیدم که

این طرح تصویب شده و مقدمات آن در حال انجام است، بعد از انقلاب هم جلساتی در این خصوص برگزار گردید که عمدتاً محل آن‌ها در دانشگاه شریف بود و بعد اساسنامه آن نوشته شد و جهت تصویب به وزارت علوم رفت، افرادی که در این کار شرکت داشتند آقایان دکتر اردلان، ارفعی، شهشهرانی، نجفی و خود من بودیم، در اوایل کار دکتر فیروز پرتوی هم مشارکت می کرد، اساسنامه آن را تنظیم کردند و بعد از تصویب، آقای دکتر لاریجانی به عنوان رئیس منصوب شد. یا مسأله تحصیلات تکمیلی زنگان، که در بحث‌های مقدماتی آن افراد بسیاری هم از خارج کشور شرکت داشتند مانند دکتر رنجبر از ایتالیا و دکتر وفا از هاروارد. مورد دیگر انجمن فیزیک بود که بعد از انقلاب تعطیل شده بود و راهاندازی آن منوط به نشست‌ها و همفکری‌های بسیاری بود که همه در جهت رشد علم فیزیک در ایران انجام می شد.

● لطفاً در خصوص دکترا و تحصیلات تکمیلی در دانشکده فیزیک صحبت بفرمایید.

از اوایل سال ۶۰، ۶۱ این بحث شروع شد، در ابتدا اساتید به شدت مخالف می کردند و راهاندازی دوره‌ی دکترا را نمی پذیرفتند؛ حداقل ۴ سال این بحث‌های مستمر به طول انجامید، من به شدت موافق بودم و سعی می کردم همکاران نزدیک خود را بر لزوم راهاندازی این دوره متقاعد کنم. بالاخره بعد از ۴ سال آیین نامه پیشنهادی نوشته شد و وزارتخانه آن را تصویب کرد و ما در گروه فیزیک نظری دانشجوی دکترا پذیرفتیم. یک فرایند بسیار پیچیده برای متقاعدسازی اجتماعی لازم بود که اتفاق افتاد، ما در قبل از انقلاب فقط در بعضی از رشته‌ها کارشناسی ارشد داشتیم مثلاً فیزیک در دو یا سه دوره کارشناسی ارشد داشت تا بعد از انقلاب که در سال ۶۸ دکترا راهاندازی شد.

● در حال حاضر کیفیت آموزشی را در کشور چگونه می بینید؟

من بارها گفتم و نوشته‌ام بر خلاف خیلی از افراد که ادعا می کنند کیفیت آموزشی بعد از انقلاب پایین آمده این حرف صحیح نیست، آن چیزی که صحت دارد طیف کیفیت آموزشی است، ما یک طیف کیفیت داریم که اگر این طیف را با



قبل از انقلاب مقایسه کنیم بسیار گسترده شده و قسمت کم‌رنگ این طیف بدتر و قسمت خوب آن هم بهتر شده است. ما در حال حاضر در بعضی موارد کیفیت آموزشی مان بسیار بهتر از قبل انقلاب است و اصلاً قابل مقایسه نیست، در آن زمان اصلاً دوره دکتری نداشتیم ولی الآن دانشجویان دکترایی در ایران تربیت می‌کنیم که در بهترین جاهای دنیا مشغول شده‌اند. نه تنها در فیزیک و ریاضی بلکه در بسیاری از زمینه‌ها، در زیست‌شناسی و علوم انسانی کارهای خوبی انجام شده که اصلاً باور کردنی نیست، به هر حال کیفیت از این لحاظ بسیار خوب است و اگر میانگین طیف را در نظر بگیریم شرایط بهتر شده است.

● نظر تان در خصوص علوم انسانی چیست؟

در علوم انسانی مشکلات پیچیده‌تر از علوم پایه و مهندسی است و قطعاً این رشته بعد از انقلاب رشد لازم را مطابق با علوم پایه و مهندسی نکرده است؛ افرادی هم در این بین هستند که بسیار خوب تحصیل کرده‌اند، قبل از دکتری و یا بعد از آن به خارج رفته‌اند و افراد بسیار برجسته‌ای شده‌اند ولی تعداد این افراد بسیار کم است. علوم انسانی قبل از انقلاب وضعیت بهتری داشت، اساتیدی مثل دکتر نصر و همکاران جوانشان مانند پورجوادی و حدادعادل در این دانشگاه بودند که چنین نمونه‌هایی دیگر نمی‌بینیم.

● گویا قرار بوده در شریف یک مرکز علوم انسانی هم باشد و تقویت گردد.

بله، برنامه‌ریزی بسیار خوبی شده بود و همچنین بسیار کیفی کار می‌شد ولی متلاشی شد، خود من در چندین مورد با رؤسای دانشگاه‌ها صحبت کردم تا تغییراتی بدهیم ولی هیچ‌گاه موفق نشدم آن‌ها را متقاعد کنم. یکی از دلایلی که در این خصوص ذکر می‌شد این بود که جو حاکم در کشور اجازه این کار را نمی‌دهد ولی به نظر من درست نیست، می‌توانستیم این کار را انجام دهیم ولی اعتقادی به انجام آن نبود. این کار یک اشراف علمی بسیار زیادی می‌خواهد و اعتقاد به این که رشد علم یعنی رشد مهندسی و رشد مهندسی بدون علوم انسانی بی‌معنا است، مهندسی که علوم انسانی را شناسد مهندس خوبی نیست ولی ما به این موضوع اعتقاد نداریم. در شرایط قبل از انقلاب به آن اهمیت بیشتری داده می‌شد به این دلیل که در این مباحث از کشورهای دیگر کپی‌برداری می‌کردیم و در آن‌جا این کار را انجام می‌دادند ولی بعد از انقلاب این اعتقاد هنوز به وجود نیامده و من خیلی سعی کردم از زمان ریاست آقایان دکتر انواری، دکتر صالحی و دکتر سهراب‌پور این کار را انجام بدهیم ولی نشد.



● نقش دانشگاه را در خصوص انجمن‌های علمی بفرمایید.

در این خصوص دانشگاه‌ها نقش چندانی نداشتند و دانشگاه‌هایی که به عنوان دانشگاه از انجمن‌ها حمایت می‌کردند کم بودند، بیشتر خود افراد بودند که اهمیت آن چیزی را که در عرف به آن اجتماع علمی می‌گوئیم تشخیص دادند که چقدر هم چیز مهمی است چرا که برای ایجاد اجتماع علمی انجمن‌ها نقش مهمی دارند. خود اساتید جمع شدند و انجمن‌ها را تشکیل دادند ولی در این خصوص دانشگاه‌ها حمایت نکردند حتی مواردی هم بودند که در کار انجمن‌ها اختلال می‌کردند و متأسفانه از این ساختار مدنی بسیار مهم، برای رشد علمی حمایت نکردند، علت آن هم این است که ما در کل کشور متوجه فلسفه یا دلایل اجتماعی رشد علم نیستیم، رشد علم را تنها در خواندن کتاب، آموزش و یا کار در آزمایشگاه می‌بینیم، هیچ‌گاه مطالعه نکرده‌ایم که در کشورهای اروپایی و یا بعضی کشورهای آسیایی مانند ژاپن که علم رشد کرده چه چیزی موجب رشد آن شده است، هنوز متوجه این امر نیستیم و تصور می‌کنیم علم یعنی این که کسی مثل ابن‌سینا و ابوریحان کتاب بخواند، متوجه نیستیم که علم مدرن روش‌های دیگری را می‌طلبد و تا یک چیزی به اسم اجتماع علمی به وجود نیاید و به رشد آن کمک نکند خود علم رشد نمی‌کند. دانشگاه مجموعه‌ای از یک سری عوامل و افراد دانشگاهی است که خود این مجموعه دانشگاه بخشی از اجتماع علمی است و کل اجتماع علمی خیلی چیزهای دیگری را می‌طلبد، ما دانشگاه به وجود آورده‌ایم ولی هنوز اجتماع علمی در کشور ما به وجود نیامده است. تحقیقاتی هم که در این دو سه سال اخیر انجام شده نشان داده است که در کشورمان هنوز اجتماع علمی به وجود نیامده است، در برخی زمینه‌ها مانند فیزیک و یا ریاضی جوانه اجتماع علمی زده شده است. در حال حاضر در کشورهای پیشرفته اجتماع علمی دارند ولی در کشورهای جهان سوم این اجتماع علمی وجود ندارد، ممکن است افراد بسیار خوبی داشته باشند ولی اجتماع علمی به آن معنا ندارند. دانشمند را جامعه تعیین می‌کند، اهل سیاست تعیین می‌کنند یا صدا و سیما چهره‌های ماندگار را مشخص می‌کند! چرا؟ چون اجتماع علمی نداریم، اجتماع علمی را نمی‌توان با انگشت نشان داد؛ یک فرد اعتبار علمی خود را از اجتماع علمی کسب می‌کند و معتبر می‌شود. در ایران اعتبار علمی از طریق نهادهای سیاسی و یا از طریق نهادهای مدنی کسب می‌گردد، رئیس‌جمهور یک فرد را دانشمند خطاب می‌کند و یا صدا و سیما که یک نهاد مدنی است فردی را دانشمند می‌خواند، این خود نشان‌دهنده‌ی این است که ما اجتماع علمی نداریم و کسی هم اعتراض نمی‌کند، متأسفانه خود دانشگاهیان هم به آن افتخار می‌کنند؛ من شرم می‌کنم اگر روزی صدا و سیما مرا به عنوان چهره‌ی ماندگار معرفی کند! دیگر نمی‌توانم سر کلاس بروم چون اعتبار علمی من خدشه‌دار می‌شود، زمانی اعتبار دارم که یک اجتماع علمی مرا انتخاب کند، اگر انجمن‌های علمی این کار را بکنند چون بخشی از اجتماع علمی هستند، صحیح است ولی متأسفانه در ایران اجتماع علمی هنوز به وجود نیامده و جای آن را نهادهای سیاسی و یا صدا و سیما گرفته‌اند حتی وزارت علوم هم نباید کسی را به عنوان



دانشمند معرفی کند چون وزارتخانه یک نهاد سیاسی است نه یک اجتماع علمی.

● تحول فکری دانشجویان در رشته‌های فیزیک و شیمی را با دانشجویان گذشته مقایسه کنید.

به عنوان مثال ما در رشته‌های فیزیک و شیمی دانشجو می‌گیریم و تربیت می‌کنیم، در این زمینه نسبتاً خوب عمل کرده‌ایم البته باید بهتر باشد ولی به هر حال شرمنده نیستیم چرا که فارغ‌التحصیلان ما خوب هستند منتهی یک نقصی داریم که در ابتدا متوجه آن نبودیم و الآن که به ۱۴، ۱۵ سال گذشته نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم نقص عمده ما این بوده که نتوانسته‌ایم این‌ها را افرادی با اشراف بین‌المللی تربیت کنیم، این‌ها عمدتاً دید بسته‌ای دارند زیرا تنها یک اجتماع علمی کوچک را در ایران دیده‌اند و در محدوده بسته‌ی دانشکده بوده‌اند. ما هم کشوری نیستیم که اجتماع علمی داشته باشیم و دارای یک جو باز علمی باشیم، این افراد در معرض رشته‌های دیگر قرار نمی‌گیرند، در معرض جوش علم در رشته‌های دیگر نیستند در نتیجه مولد علم نمی‌شوند و یا اگر هم بشوند صرفاً کاری که بلد هستند انجام دهند نوشتن مقاله است در حالی که این کار بخشی از کار علمی است و ما در بخش‌های دیگر نتوانسته‌ایم گسترش پیدا کنیم، دلیل عمده آن این است که اجتماع علمی ما گسترده نیست، در مقابل کسی که در یک جامعه‌ی پیشرفته دکترا می‌گیرد چه خواهد چه نخواهد فلسفه و هنر به گوش می‌خورد، آشنایی کامل با رشته خود دارد، در سخنرانی‌ها و جلسات متنوع شرکت می‌کند زیرا مجبور است این کارها را انجام دهد در غیر این صورت از دیگران عقب خواهد ماند ولی ما در این‌جا این نقص را داریم، دانشجویان ما در معرض اتفاقات بین‌المللی قرار نمی‌گیرند، کنفرانس‌های خارجی نمی‌روند و یا کم می‌روند و من امیدوارم هر چه زودتر این نقص عمده‌ی ما برطرف گردد چون بسیار نگران‌کننده است؛ این افراد باید جانشین نسل ما و قبل از ما باشند و اگر با دید اشتباه کشور را هدایت کنند به نسل‌های بعدی لطمه می‌زنند، به همین علت است که ما در حال حاضر به وزارتخانه اصرار می‌کنیم که ارتباطات بین‌المللی را افزایش دهد تا جوانان ما در معرض این ارتباطات قرار گیرند، سعی کنیم برای مدت معینی این افراد را به خارج از کشور بفرستیم، بودجه آن‌ها را تأمین کنیم تا از این جو بسته خارج شوند و جاهای دیگر را ببینند، کسانی که به خارج رفته‌اند تولیدکنندگی‌شان بالا رفته و این بخشی از قضیه است. بخش دیگر این است که تا حدی متوجه چگونگی ساز و کار رشد علم می‌شوند و تنها در معرض حرف‌ها و ذهن بسته‌ی ما قرار نمی‌گیرند، یک جامعه وسیع‌تری را می‌بینند؛ در حال حاضر کسی که در ایران دکترا می‌گیرد و به خارج می‌رود مانند فردی است که در روستا بزرگ شده و اصلاً شهر را ندیده و می‌خواهد شهر یا کشور را هدایت کند، زمانی که به شهر می‌آید و هیاهوی حاکم بر شهر را می‌بیند بسیار به‌ت‌زده می‌شود.

● از فعالیت‌هایی که برای عضویت ایران در ICTP (مرکز بین‌المللی فیزیک نظری) انجام داده‌اید بفرمایید.

ما با ICTP از اول انقلاب ارتباط خوبی داشتیم و ارتباط با آن کشور ما بسیار سودمند بود مخصوصاً این که ما از اول انقلاب از همه کشورها بریده و به خاطر تحریمی که شده بودیم ارتباط علمی ما با کشورهای دیگر بسیار ضعیف بود، وجود ICTP برای ما درگاهی بود تا با افراد و یا مجامع بین‌المللی ارتباط داشته باشیم؛ این موجب شد تا دانشجویان و اساتید ما رفت و آمد داشته باشند و عضو پیوسته ICTP شوند، این ارتباط هنوز هم هست و خوشبختانه افزایش یافته است. در سال‌های اخیر این رفت و آمد با جاهای دیگر هم گسترش پیدا کرده و عملاً ما محدودیتی در دنیا نداریم و اگر به سال‌های ۶۲، ۶۳ و یا بعد از جنگ برگردیم، می‌بینیم که ارتباط با ICTP برای ما بسیار مثرتر بوده است.

● میزان نقش کشور ما در ICTP چقدر است؟



● دفتر کار دکتر منصوری در وزارت علوم مورخ ۱۳۸۴

در اوایل دهه ۷۰، ICTP دچار یک بحران مالی شدید شد، زمانی که از آژانس بین‌المللی به یونسکو وصل می‌شد و این اتصال بحران مالی به دنبال داشت و دولت ایتالیا هم نمی‌توانست پول بدهد چون در مجلسش هنوز تصویب نشده بود. این بحران مالی تا حدی بود که حتی قادر به پرداخت حقوق پرسنل خود نبود و مرحوم عبدالسلام به چندین کشور از جمله ایران نامه نوشت. در آن زمان دکتر معین وزیر علوم بودند، ما پیگیری کردیم

و ایشان نیز موضوع را درک کردند و با وجود این که مدتی در خارج بودند ولی پیگیر این مسأله شدند، مدت ۱۰ روز از زمانی که نامه به ما رسید تا پرداخت مبلغ ۲ میلیون دلار به عنوان کمک طول کشید. کار بسیار عجیبی بود و زمانی که خبر به ICTP رسید مرحوم عبدالسلام تمام کارکنان را در سالن آمفی تئاتر آن‌جا جمع کرد و وقتی نام ایران به عنوان وام‌دهنده مطرح شد همه کشور ما را تشویق کردند. آن زمان مقارن با ریاست‌جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی بود و این یک کار مدیریتی بود که خیلی سریع انجام شد، خوشبختانه وزیر وقت و آقای هاشمی رفسنجانی کمک زیادی کردند. این پول بعد از ۶ ماه به ایران پس داده شد ولی موجب شد تا اعتبار زیادی کسب کنیم و بعد از آن هر وقت ایران می‌خواست، ICTP کمک می‌کرد. در آن زمان روزنامه‌ها در سطح دنیا مطالبی در این خصوص حتی با تیتیر اول خود مطرح می‌کردند



که این‌ها به صورت یک کتاب به آقای هاشمی رفسنجانی داده شد، حتی یکی از روزنامه‌های ایتالیا نوشته بود دولت ایران سیلی به گوش ایتالیا نواخت و این تبلیغات به نفع ایران بود، هنوز هم در مجامع بین‌المللی صحبت از این می‌شود که ایران ICTP را از بحران مالی نجات داد.

● در خصوص فعالیت خود برای عضویت در CERN هم لطفاً صحبت بفرمایید.

می‌دانید که CERN مرکز تحقیقات هسته‌ای اروپا و یک مرکز بسیار وسیعی است که بعد از جنگ جهانی دوم تأسیس شد و انگیزه تأسیس آن هم این بود که کشورهای متخاصم اروپا بیایند از طریق علم با هم همکاری نزدیک داشته باشند و الآن یکی از مهم‌ترین مراکز تحقیقاتی دنیا است که بزرگ‌ترین پروژه علمی دنیا یعنی LHC که یک شتابگر بسیار بزرگی است در آن‌جا در حال انجام است. از اوایل دهه هفتاد خودمان آقای دکتر اردلان و دکتر ارفعی پیگیری کردند تا ما بتوانیم وارد CERN شویم و بعد در سال‌های ۷۸ یا ۷۹ با همکاری سفیر یونسکو در ایران که ایشان خود فیزیک‌دان و دوست نزدیک آقای مایانی مدیر کل CERN بودند ما توانستیم آقای مایانی را دعوت کنیم تا سفری به ایران داشته باشند، ایشان هم پذیرفتند و به همراه دو تا از معاونین خود به ایران آمدند، هیچ صحبتی از موافقت و همکاری فیمابین نبود فقط قرار بود از ایران بازدید داشته باشند. در یکی از جلسات بحث شد که CERN چه کاری انجام می‌دهد و ما در ایران چه کارهایی می‌کنیم فقط زمان صرف ناهار صحبتی داشتیم و قرار شد موافقتنامه‌ای به امضا برسد، متن موافقتنامه در کامپیوتر شخصی ایشان بود، یک پرینت گرفته شد و ترجمه شد و به امضاء دکتر معین و آقای مایانی رسید. این یک موافقتنامه همکاری کلی بین ایران و CERN بود و بعد مذاکراتی جهت جزیی کردن آن آغاز شد از جمله همکاری در پروژه LHC و آشکارساز CMS که متن موافقتنامه آن‌ها آماده و قرار شد در CERN به امضاء برسد. تصور می‌کنم سال ۷۹ یا ۸۰ بود که من به اتفاق آقای دکتر معین به CERN رفتیم تا این موافقتنامه امضا شود؛ از طریق وین سفر کردیم یک شب در هتلی در وین ماندیم تا صبح به طرف ژنو پرواز کنیم، صبح سفیر ایران در ژنو فکس کرده و از دکتر معین خواسته بود که به ژنو نروند زیرا اوضاع سیاسی مناسب نبود، روزنامه‌ها نوشته بودند که ایران می‌خواهد در شکست اتم با CERN همکاری کند و جو بسیار بد سیاسی ایجاد شده بود تا با ایران مخالفت کنند. دکتر معین جویا شدند که چه کار کنیم، من با آقای مایانی تماس گرفتم و گفتم ما چه کار باید انجام بدهیم وزیر علوم آمده تا این موافقتنامه امضا شود ایشان گفتند بیاید روزنامه‌ها از این مطالب زیاد می‌نویسند. دو هفته قبل از آن در جلسه شورای CERN، آمریکا به عنوان ناظر در این جلسه مخالفت کرده بود ولی چون در این شورا فقط کشورهای اروپایی عضو هستند و حق رأی دارند با وجود مخالفت آمریکا شورا این موضوع را تصویب کرده و به همین دلیل آمریکا سعی کرده بود از طریق روزنامه‌ها جو



را سیاسی کند تا ایران نتواند در این جلسه شرکت کند. ولی خوشبختانه ایران توانست با دقت تمام و به موقع کار را انجام دهد به طوری که حتی آن‌ها به شرکت هپکو که سازنده قطعات بود جایزه دادند که توانسته بود با مدیریت خیلی خوبی این کار را انجام دهد و ما بسیار با ادامه همکاری با آن‌ها راضی هستیم، آن‌ها هم همین طور، در حال حاضر تعدادی از دانشجویان دکترای ما آن‌جا هستند و مذاکراتی در حال انجام است که چه تجهیزات دیگری را ایران می‌تواند بسازد. در این زمینه بسیار موفق عمل شد چرا که هدف ما علم بود و ما اگر نتوانیم به یک پروژه بزرگ وصل شویم نمی‌دانیم که چطور علم پیش می‌رود، زمانی که برای یک پروژه‌ی بزرگ چهار میلیارد یورو هزینه می‌شود اصلاً مدیریت آن را بلد نیستیم جز این که وارد این کار شویم و بیاموزیم که چطور باید مدیریت کنیم و این پروژه برایمان آموزنده بود. در حال حاضر شرکت‌های صنعتی ما که در این پروژه همکاری داشتند متوجه شده‌اند که چطور باید یک کار دقیق صنعتی انجام داد و چطور صنعت می‌تواند با علم همکاری کند در حالی که قبل از این موضوع، شرکت هپکو معلوم نبود قادر به ساخت این قطعات باشد، الآن خیلی چیزها از طریق یک کار دقیق علمی آموخته‌ایم و این همکاری برای ما دستاوردهای علمی و فنی بسیار زیادی داشته است.

● هنوز رابطه ضعیفی بین صنعت و علم در کشور ما وجود دارد.

قطعاً، البته همان کاری را که ما در CERN شروع کردیم، تبعات بسیار زیادی دارد که هنوز کسی به طور کامل متوجه آن نیست و این یکی از این موارد است. در پروژه‌ی خاورمیانه‌ای سزامی در اردن که ایران هم عضو آن است، قرار است ما مغناطیس‌های سینکروترون آن را بسازیم گرچه در این زمینه تا به حال پژوهشی نداشته‌ایم اما همکاری ما با CERN و اطلاعاتی که از آن طریق برای ما حاصل شد به ما جرأت شروع ساخت مغناطیس را داده است. اگر این همکاری نبود ایران آمادگی ساخت این مغناطیس‌ها را نداشت، اصلاً بلد نبود که این کار را انجام دهد ولی الآن ما ادعا می‌کنیم می‌توانیم انجام دهیم. یک ماه پیش مدیر فنی پروژه سزامی به ایران آمد، ما شرکت‌های سازنده را به او نشان دادیم و موافقت کلی حاصل شد که ایران این مغناطیس‌ها را بسازد؛ این کار می‌تواند در آینده به ما برای ساخت مغناطیس‌هایی با کاربردهای متفاوت و یا کارهایی از این قبیل کمک کند.

● مقایسه‌ای در خصوص فضای فرهنگی‌ای که قبلاً در دانشگاه‌ها حاکم بوده با فضای فرهنگی دهه ۶۰ و یا فضایی که الآن در دانشگاه‌ها حاکم است بفرمایید.

فضای فرهنگی دانشگاه‌ها اگر به معنی عام بگیریم بسیار متحول شده و این تحول هم مقطعی نبوده است، در طول دوران



انقلاب تا به حال ایجاد شده و الآن اگر به عنوان یک پدیده فعلی با قبل از انقلاب مقایسه کنیم، تحول عظیمی ایجاد شده و این تحول در چند جهت بوده است. یکی این که اول انقلاب مسأله‌های سیاسی زیادی مطرح بود، مسائل سیاسی روز کشور و این بحث‌ها موجب بلوغ سیاسی خود دانشگاه و دانشجویان شد. موضوع بسیار مهم دیگر این است که دید به علم و دید ضد جامعه در دانشگاه الآن عوض شده است، در دانشگاه‌های ما قبل از انقلاب آن قسمتی که سیاسی عمل می‌کرد همان مخالفت با دولت و شاه بود اما دید فرهنگی نسبت به جامعه بسیار عقب افتاده بود، دانشگاه را تنها جایی می‌دیدند که یک عده باید در داخل آن درس بخوانند و یا درس بدهند، اصلاً متوجه این موضوع نبودند که دانشگاه یک نهاد مدنی متصل به دیگر نهادهای مدنی اجتماع است و نقش بده بستانی با بقیه جامعه دارد که این نقش تنها در تربیت دانشجو نیست، این بخش کوچکی از آن است و هیچ‌گاه در خصوص سایر نقش‌های دانشگاه در جامعه فکر نمی‌کردند. ما هیچ سندی را در خصوص تأسیس دانشگاه و انگیزه تأسیس آن در قبل از انقلاب و یا سندی که مرتبط با تحولات اجتماعی آن زمان باشد نداریم تنها اسنادی که وجود دارد مرتبط به زمان قاجار و برای تأسیس دانشگاه امیرکبیر و یا بعد از آن دانشگاه تهران است، آن هم تنها به ذکر این موضوع که ما به معلم یا مهندس نیاز داریم و باید عده‌ای را برای این امر تربیت کنیم اکتفا شده، فقط در همین حد و هیچ چیز دیگری جز این مورد نبوده است حتی در خصوص دانشگاه تهران، سند آن در این حد است که تیمور تاش نوشته که ما پول نداریم معلم از خارج بیاوریم و در نتیجه باید دانشگاهی تأسیس کنیم تا معلم تربیت کنیم. الآن دانشگاه‌ها دارند تفکر می‌کنند در این کشور چه جایگاهی دارند، چه کار می‌توانند انجام دهند در نتیجه به سمت عقد قرارداد با صنعت و گرفتن پروژه رفته‌اند و این کار به شدت رو به رشد است اگر چه سندهای مکتوب آن نیست ولی کماکان مطالعات، مقالات و یا جلساتی هست و خود دانشگاه‌ها در این خصوص فکر می‌کنند، این به نظر من عمده‌ترین تحولی است که در جهت فرهنگی در دانشگاه‌ها اتفاق افتاده است یعنی کم‌کم خود اساتید و نه فقط مدیریت دانشگاه به فکر افتاده‌اند که نقش آن‌ها چیست، آیا در همین حد که درس بدهند؟ چه نقش‌هایی به عنوان یک استاد دانشگاه دارند؟ و این همان تحول فکری است که بسیار با ارزش است و راحت هم به دست نمی‌آید به عنوان مثال در مصر این اتفاق نیفتاده و ما از لحاظ تحول فکری از آن‌ها جلوتر هستیم.

● گه‌گاه مطرح می‌شود که افراد بحران هویت دارند و تصور می‌شود این موضوع چیز بدی است در حالی که بدین شکل نیست.

این نشان‌دهنده بلوغ و رشد است، بحران هویت را کسی که به رشد نرسیده باشد دارد. این اتفاق در مصر و یا حتی در ترکیه نیفتاد، در ترکیه از لحاظ دانشگاه‌ها بهتر از ما عمل می‌کنند ولی در این خصوص در آن‌جا هم این ارتباطی که ما



با صنعت داریم ندارند. از این لحاظ ما بسیار به بحث‌هایی که در بیست سال پیش در اروپا در خصوص نقش دانشگاه و تعریف دانشگاه شروع شده نزدیک هستیم، در مورد دانشگاه یا صنعت، ارتباط دانشگاه با جامعه و یا تعریف خود علم، اصلاً علم یعنی چه؟ بعد از کتاب گییونس در مورد تعریف علم نوع ۲، معنای علم دارد عوض می‌شود. این بحث‌ها الآن در ایران شروع شده، کتاب نوشته شده، رؤسای دانشگاه‌ها و یا خود دانشگاه‌ها دارند فکر می‌کنند و همین فکر کردن پدیده بسیار با ارزشی است، مهمترین اتفاقی است که در حال حاضر در دانشگاه‌ها ایجاد شده و نتایج آن بیست سال آینده معلوم خواهد شد، این نشان‌دهنده‌ی بلوغ و رشد ماست و ما این را مدیون اتفاقاتی هستیم که در بیست سال گذشته افتاده و اینک منجر به این تحول در دانشگاه‌ها شده‌اند.

● لطفاً خاطره‌ای از زمان دانشجویی و یا الآن بفرمایید.

در یکی از امتحانات دکتری افراد امتحان کتبی داده بودند و نفراتی که در آن آزمون پذیرفته شده بودند جهت مصاحبه آمده بودند من از دانشجویی که نمره بسیار خوبی هم در آزمون کتبی کسب کرده بود پرسیدم به نظر شما توپ فوتبال چند کیلو است؟ تصور کنید فردی که فوق لیسانس فیزیک گرفته و در آزمون دکتری نفر اول شده، جواب داد ۵ کیلو، من او را رد کردم و گفتم اجازه نمی‌دهم این فرد ادامه تحصیل بدهد، کسی که از طبیعت این قدر دور است و نمی‌تواند درک کند، حتی اگر فوتبال هم بازی نکرده بود باید بداند که ۵ کیلو را اگر با پا پرتاب کنیم تا ۲ متر آن طرف‌تر هم نمی‌رود، چقدر مقاومت نشان دادم ولی بالاخره ایشان را پذیرفتند و گفتند او بیشترین نمره را کسب کرده و نمی‌توان او را رد کرد.



دکتر بهمن مهری

سال ۱۳۴۶ وارد شدم الان ۸-۳۷ سال است که دارد می گذرد در این مورد باور کنید چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب معلم نمونه یا برجسته شدم و من را تشویق کردند اخیراً هم که می دانید چهره‌ی ماندگار شدم، همه را بخاطر فقط معلمی، قسم می خورم که هیچ وقت نخواسته‌ام راهم را از معلمی جدا بکنم...

● آقای دکتر لطفاً در خصوص خودتان مقداری توضیح دهید.

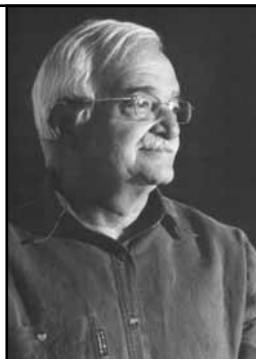
بنده بهمن مهری هستم بدون شک می گویم خدا را شکر می کنم که ۷-۴۶ سال است که لباس معلمی پوشیده‌ام. یعنی باور نمی کنید از موقعی که سن من ۱۴-۱۵ بود معلم دبستان بودم و حالا که ۷۱ سالم است باز هم معلمم. ببینید معلمی، معلمی است، برای ما فرقی نمی کند معلم دبستان باشیم، دبیرستان باشیم یا دانشگاه؛ معلمی، معلمی است. معلمی عشق است، معلمی هنر است، اگر معلمی را به چشم شغل بنگری رهایش کن اگر معلمی را به چشم عشق بنگری بر تو هزاران بار مبارک باد. یک استاد بزرگی داریم به اسم کولموگوروف (Colmogorov) - اسمش را شنیده‌اید - یک غولی بود توی ریاضی، این استاد می گفت که شیرین ترین دوران من دورانی بود که در دبستان سال های اول درس دادم. به عقیده

مصاحبه کننده:

محمدتقی صالحی،

سیدهادی خاتمی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۲/۲۲





بهن مری

من حالا دارم پرگویی می‌کنم من را ببخشید مهم‌ترین و سخت‌ترین کار یک معلم درس دادن در سال‌های اول دبستان است. یادتان می‌آید اولین صدراعظم آلمان آدناثر چه گفت؟ گفت آلمان غربی بعد از جنگ، معلم دبستان خوب می‌خواهد یعنی اگر آلمان و آلمانی بتواند معلم خوب برای دبستان پرورش بدهد کشور آلمان کشور بزرگ و پیشرفته‌ای خواهد بود و من با چشم خودم این مسئله را دیدم و باور کنید به عقیده‌ی من هیچ شغلی مهم‌تر از این نیست که تو معلم خوب در دبستان داشته باشی. حالا درد دل من است، دیگر من از کارم زیاد نمانده بایستی به شما بگویم از زمانی که انقلاب نشده بود و زمان نخست‌وزیری دکتر اقبال، دوران شاه اوضاع معلمی بد بود و الآن هم بد است. اخیراً نمی‌دانم شما می‌دانید یک دانش‌آموزی با پدر و مادرش می‌رود مهمانی، وقتی می‌خواهد از مهمانی برگردد آژانس صدا می‌کند. راننده آن آژانس که آمد، معلم پسر بچه بود. باور کنید همین است البته چون دیگر عمری از من برای معلمی نمانده زیاد، بایستی حقیقت را گفت که درد دل من هم که به شما می‌گویم این هست که چندی پیش رفته بودم خارج، یک نفر آلمانی به من می‌گفت شماها منابع دارید ولی عقل ندارید، ما منابع طبیعی نداریم ولی با شعوریم، خب حقیقت‌اش را بخواهید همین است. تا مادامی که دانش‌آموز دوره‌ی دبستان روز اولی که سر کلاس می‌رود اوضاع و احوال را می‌بیند؛ اگر این‌ها حقیقت داشته باشد دل من ناراحت هست دارم درد دل می‌کنم ان‌شاءالله به گوش زمامداران برسد. طفلی به منزل می‌رود و به مادرش می‌گوید امروز معلم ما از فلان رهبر بزرگ اسلامی صحبت کرد و بعد مادرش به او می‌گوید معلمت بیخود کرده است. ببینید این اوضاع و احوال ماست که بچه‌ها این چیزها را می‌بینند. در هر صورت گفتنی‌ها زیاد است ما دیگر داریم بازنشسته می‌شویم.

● چه سالی وارد دانشگاه شدید؟

حکم دانشگاه را مجتهدی از شاه می‌گیرد یعنی زمانی که دوره‌ی شاهنشاهی بود سال ۱۳۴۵ از شاه حکم گرفت که دانشگاه ساخته شود. من سال ۴۶ با دکتر مجتهدی اینجا بودم هیچ چیز اینجا نبود فقط یک ساختمان اداری بود؛ خدا را شکر که در این مورد من با چشم خودم دیدم ساختمان‌ها درست شده‌اند. من و دکتر معطر مانده‌ایم و بقیه تقریباً رفته‌اند یا فوت شده‌اند، ما هستیم و دکتر معطر، در هر صورت ساختمان‌ها ساخته شدند. من لیسانسم را از دانشگاه تهران گرفتم، فوق‌لیسانس و دکترایم را از آمریکا گرفتم و روزی که دکترایم را گرفتم همان روز گفتم من باید بیایم ایران و به این مملکت خدمت کنم. بعنوان یک معلم پیر به تو می‌گویم سیستم را قبول ندارم، سیستم را ممکن است قبول نداشته باشم ولی به ملت ایران علاقه‌مندم و اگر آخرین قطره خونم را برای ایرانی بگذارم یعنی هر چه دارم در طبق اخلاص به ایرانی بدهم خوشحالم ولی ممکن است که سیستم را قبول نداشته باشم سیستم برای خودش یک کارهایی می‌کند سیاست



بهن مهری

است من وارد نمی‌شوم ولی دانشجویان خدای من هستند یعنی هر چه دارم برای این‌ها می‌خواهم بگذارم. این چیزی بود که عرض کردم؛ گفتم ۱۳۴۶ وارد شدم الآن ۸-۳۷ سال است که دارد می‌گذرد در این مورد باور کنید چه قبل از انقلاب



تقدیر از دکتر مهری در مراسم چهلمین سال تاسیس دانشگاه

و چه بعد از انقلاب معلم نمونه یا برجسته شدم و من را تشویق کردند اخیراً هم که می‌دانید چهره‌ی ماندگار شدم، همه را به‌خاطر فقط معلمی، قسم می‌خورم که هیچ‌وقت نخواسته‌ام راهم را از معلمی جدا کنم گفته‌ام که می‌خواهم تا پایان عمرم معلم باشم و کار سیاسی نکنم. زمانی که ما استخدام شدیم حقوق ما بود ۵۰۰۰ تومان و زندگی ما به خوشی و خرمی می‌گذشت یعنی یک آپارتمان خوب اجاره کرده بودم ۸۰۰ تومان و ۴۲۰۰ تومان برای من می‌ماند خب زندگی ما به خوشی می‌گذشت. ناراحتی نداشتیم و اغلب اوقات با دانشجو بودیم. ولی اوضاع و احوال در آن زمان طوری بود که دانشجو ناراضی بود اعتصابات زیادی می‌شد ما سعی داشتیم از اعتصابات دور شویم. دانشجو با هر عقیده سیاسی که می‌آمد اتاق من، من دست‌اش را بوس می‌کردم و حتی شما باور نمی‌کنید همین شهید شریف‌واقی چندین بار در اتاق من بود با همدیگر بحث می‌کردیم، بحث‌های مختلف می‌کردیم و دانشجوی دیگری که کشته شد به اسم معصومی دانشجوی بسیار عالی‌ای بود، با آن‌ها صحبت می‌کردم.



بهن مری

● معصومی هم قبل از انقلاب کشته شد؟

بله، دانشجویانی که بعد از انقلاب هم کشته شدند می‌آمدند با من صحبت می‌کردند و این رابطه من با دانشجویان رابطه پدر و فرزندی بود و من به عقاید ایشان احترام می‌گذاشتم. به من مربوط نبود و کاری نمی‌شد کرد، خب دانشجویان جوان بودند. خاطرات من همیشه با دانشجویان خوب بوده است، آن زمان‌ها که جوان بودم با دانشجویان مرتباً پیک‌نیک می‌رفتم، خیلی دانشجو را از خود می‌دانستم.

● خلاصه‌ای از سوابق علمی و اجرایی خود را بفرمایید.

در کار اجرایی هیچ‌وقت شرکت نکردم. یک سال و هفت ماه من را سرپرست دانشکده ریاضی کردند، آن هم زمان ریاست دکتر نصر و قبل از انقلاب بود و دکتر نصر از من خواست. اینجا بد نیست یک خاطراتی را از خودم بگویم. بعد از اینکه آقای دکتر مجتهدی از این‌جا رفت با سلام و صلوات زیاد آقای پروفیسور رضا را آوردند، گفتند پروفیسور رضا نابغه‌ی دهر است ولی به عقیده من هیچ کار مفیدی نکرد حتی دکتر مجتهدی به ما به طور خصوصی می‌گفت موقعی





بهن مری

که می‌خواستم این دانشگاه را تشکیل بدهم از خود اعلیٰ حضرت خواش کردم که اعلیٰ حضرت به من فرصت بدهید که در اولین جشن فارغ‌التحصیلان من باشم ولی خب دیگر شاه این کار را نکرد. آقای پروفیسور رضا را از دانشگاه سیراکیوز آمریکا به ایران آوردند، او خیلی خودش را بالا می‌دانست می‌گفت که من خیلی بالا هستم ولی کار اجرایی زیادی برای دانشگاه نکرد، بعد از آن آقای دکتر محمدرضا امین می‌آید. ایشان بسیار آدم وارد و آگاهی بود و کارهای خوبی می‌کرد. اساسنامه دانشگاه توسط آقای دکتر محمدرضا امین نوشته شد که همه ما به ایشان احترام می‌گذاریم. خداوند روحشان را شاد کند، می‌دانید که دوسال پیش فوت کردند، ولی خب دکتر محمدرضا امین بسیار آدم فهمیده و خوبی بود. خوشبختانه سه سال یا سه سال و نیم رئیس دانشگاه بود و کارهای بسیار جالبی کرد و رفت، بعداً مدیر عامل صنایع فولاد ایران شد که دیگر نتوانست در دانشگاه صنعتی بماند. بعد از دکتر امین، آقای دکتر نصر آمد که مثل آقای دکتر امین وارد نبود ولی اسم خوبی داشت و در دنیای خارج او را می‌شناختند و دکتر نصر خب می‌دانید یک محقق خوب اسلامی است. او به اندازه یک سال و نیم، دو سال بود زیاد نبود؛ بعد از اینکه دکتر نصر رفت دکتر ضرغامی آمد که او برای مملکت و این دانشگاه خیلی کار کرد.

● حالا اینکه چه کسی آمد و چه کسی رفت زیاد مهم نیست. می‌خواستیم از خاطراتتان بگویید چه شیرین و چه تلخ.

خاطرات شیرین من از دکتر محمدعلی مجتهدی است. این دکتر محمدعلی مجتهدی استادی بود که خیلی قلب پاکی داشت ولی ساده بود. شمالی و ساده بود. دم در می‌ایستاد به ما می‌گفت که پسر جان چرا دیر کردی برو سر کلاس، برو پسر جان آفرین برو سر کلاس. آدم خیلی خوش‌قلب و مهربانی بود خیلی علاقه‌مند بود و برای خودش دشمن‌های زیادی درست کرد چون از هیچ‌کس سفارش و پارتی قبول نمی‌کرد، اصلاً قبول نمی‌کرد. یک پسر سپهبدی یک نامه‌ای آورد، نامه را گرفت و جلوی خودش پاره کرد، و گفت اگر سپهبد پسرش اشکال دارد بگو پسرش بدون نامه خودش بیاید با من صحبت کند. از این کارها خیلی می‌کرد دکتر مجتهدی، آدم خیلی خوش‌قلبی بود. دکتر مجتهدی کار دانشگاهی خیلی انجام داد حالا چه به شما بگویم این مرد بزرگ عاقبت بدی داشت؛ آخر عمری به یک نحوی حقوق بازنستگی‌اش را بریدند و مجبور شد برود فرانسه زندگی کند توی نیس و همراه خانواده خانمش، خانمش فرانسوی بود. بعد مریض می‌شود و دو ماه قبل از آن‌که بمیرد دخترش سوزان سرطان می‌گیرد و می‌میرد؛ بعد خودش بیمارستان می‌رود چون پول نداشت بیمارستان دولتی می‌رود و شما باور نمی‌کنید در بیمارستان‌های دولتی در فرانسه که پول نخواهید بدهید بدترین و بی‌رحم‌ترین برخورد را با آدم می‌کنند اصلاً آدم‌های بدی هستند نرس، نرس است؛ چون من بودم و می‌دانم



بهمن مہری



● دفتر کار دکتر مہری - مورخ ۱۳۸۴

تمام به تو فحش می‌دهند می‌گویند ساکت باش، خفه شو، در هر صورت خونریزی می‌کند و کسی به دادش نمی‌رسد و می‌میرد. حالا بعد از یکی دو ماه پسرش پرویز می‌میرد و فقط خانمش می‌ماند خانمش هم خیلی به ندرت می‌تواند فارسی صحبت کند خوب نمی‌تواند صحبت کند، فرانسوی است.

● در حقیقت شیرین‌ترین خاطره شما بود که خودبه‌خود تبدیل به تلخ‌ترین هم شد نه استاد؟

آره دیگه یعنی جوان بودم دیگه من ۲۸، ۲۹ سالم بود آدمم به این دانشگاه؛ جوان بودم خوشم می‌آمد می‌دانید که در محیط دانشگاهی این‌جا هیچ‌وقت کار تحقیقاتی نبود می‌گفتیم استاد باید کار تحقیقاتی بکند و ما خوشحال بودیم، ولی خب از اینکه شماها را می‌بینم زنده هستم، ما موجب که آرامش ما در عدم ماست ما زنده به آنیم که آرام بگیریم.

● نظر تان را در مورد فعالیت‌های سیاسی دانشگاه بفرمایید.

این دانشگاه از لحاظ سیاسی قبل از انقلاب و بعد از انقلاب فعالیت‌های خوبی داشت و افراد بسیار خوبی تحویل داده است. آقای دکتر لاریجانی است، آقای دکتر نجفی است، خیلی کسان دیگر وزیر راه و ترابری است و خیلی زیادند و خدا را شکر می‌کنیم که ایران ما روزبه‌روز بهتر بشود.

● از فعالیت‌های گروه‌های ورزشی بفرمایید.

خب فعالیت گروه‌های ورزشی خوب است من زیاد ورزشکار نبودم به قول فرمایش حضرت امام من ورزشکاران را دوست دارم.

● فرمودید وقتی که جوان بودید با بچه‌ها به پیک‌نیک می‌رفتید، در این مورد لطفاً توضیح دهید.

با دانشجویان خیلی پیک‌نیک می‌رفتیم حتی یکی دو بار اردبیل رفتیم و از اردبیل به کوه سهند و سبلان رفتیم. جوان بودیم با آن‌ها می‌رفتیم و حالا دیگه پیریم دیگه، بایستی مواظب خودمان باشیم.



● چه عواملی از ابتدای تأسیس تا کنون باعث ماندگاری و پیشتازی علمی این دانشگاه در عرصه

جامعه گردید؟



● جلسه افتتاحیه دومین کنفرانس ریاضی کشور در دانشگاه

این دانشگاه از این لحاظ پیشتازی علمی خوب است چرا که اولین کسی که پایه‌ی این‌جا را گذاشت از روی حسن نیت گذاشت هیچ اختلافی نبود، خدا را هزار مرتبه شکر اخیراً می‌دانید که باز هم در مسابقه دانشجویی ریاضی ما اول شدیم. آره همه جا اول شدیم خب خدا را شکر همکاران ما سر کلاس می‌روند با حقیقت می‌گویم تمام توان خودشان را در طبق اخلاص می‌گذارند.

● ارتباط جنابعالی با هم‌دوره‌ای‌هایتان چگونه است؟

ارتباط من با هم‌دوره‌ای‌هایمان خوب است، البته زیاد نمانده‌اند. حالا در این‌جا می‌خواستم یک حرفی بزنم می‌خواهم از دوران دانشجویی‌ام چه در ایران و چه در خارج چیزی بگویم؛ می‌خواستم از سه استاد نام ببرم که این سه استاد همیشه الگوی من بودند، اولین ایشان بدون استثناء محمداقبر هشیار استاد دانشگاه دانشسرای عالی بود خدا روحش را پرفروغ کند به عقیده من او معلم بود می‌آمد سر کلاس به ما درس تربیت کودک می‌داد این صحبتش همیشه در گوش من هست می‌گفت رابطه معلم و دانشجو مثل خودت هستی و آینه خودت چطور خودت را در آینه می‌بینی همان‌طور هم باید خودت را در دانشجو ببینی، در دانش آموز ببینی. خدا پیام‌رزد در آن زمان می‌گفت که بهترین و مهم‌ترین کار این است که برای دبستان‌ها معلم خوب تربیت بکنیم و بعد از آن یک استادی بود در دانشگاه تهران به نام پروفیسور تقی فاطمی که به ما مکانیک درس می‌داد که بعد آمده بود مشهد و آن‌جا درس می‌داد، او هم همین‌طور بود. سومی استادی بود در آمریکا به نام والتر رودین اسمش را شنیده‌اید این سه نفر را من در یک قالب می‌گذارم یک روح بودند در سه جسم مختلف این‌ها معلم بودند معلم یعنی کسی که می‌آید سر کلاس و باید خودش را فدای دانشجو بکند، دانش آموز بکند و این‌ها حقیقتاً این کار را می‌کردند و خدا شاهد است حرکاتی که محمداقبر هشیار می‌کرد همان کار را والتر رودین می‌کرد. اصلاً خاصیت معلمی همین بود، حتی یک کاری که پروفیسور فاطمی می‌کرد عیناً بقیه هم انجام می‌دادند. رودین حالا نمی‌دانم بازنشسته شده می‌گویند مریض است، در مورد سرگذشت رودین یک کتابی هست اگر بخوانید خوب است می‌دانید که کتابش ترجمه شده است.



بهن مری

● استاد راجع به خودتان کمتر صحبت کردید.



پدر من رشتی هست همه می‌دانید که ما رشتی هستیم. پدر من آن زمان‌ها طرفدار میرزا کوچک‌خان بود و بعد فتودال‌ها که آمدند ما را بیچاره کردند مثل این فخرالدوله. فخرالدوله، امین‌الدوله، اصلاً دست فتودال‌ها بودیم. فخرالدوله مادر دکتر امینی نخست‌وزیر بود و اصلاً دادگستری، شهربانی و ارتش نوکر این‌ها بودند و گیلان چون سبز بود فتودال‌های زیادی داشت؛ از یک طرف فخرالدوله بود، امین‌الدوله بود که طرف‌های لاهیجان و آن طرف‌ها را داشت. بعد قوام‌السلطنه بود، مشیرالسلطنه بود اسمش را

شنیده‌اید دو تا برادر بودند که یکی طرفدار انگلیس و یکی طرفدار آمریکا بود. قوام آمریکایی بود، مشیرالسلطنه انگلیسی بود. خدا بیامرزد دکتر مصدق را، می‌گفت ایرانی‌ها علاقه‌مند این هستند که همیشه اجنبی‌پرست باشند، مثلاً در رشت بیرق انگلیس می‌زدند که بگویند ما نوکر کنسول هستیم و ما را اذیت نکنند حالا گذشته‌ها گذشته است دیگه. پدر من را بیچاره کردند، اول تبعید شد به قزوین، بعد از قزوین به اصفهان، بعد از اصفهان به کرمان، بعد از کرمان رفت خاش و آن طرف‌ها بدبختی کشید. مادر من مدام برای فخرالدوله عریضه می‌نوشت که او را ببخشید و او هم می‌گفت نه، حالا نمی‌دانم شما وارد هستید یا نه که محمدرضاشاه می‌خواست عروسی بکند با فوزیه و بعضی‌ها را بخشیدند.

● از جمله پدر شما

پدر مرا نبخشیدند، بعد از مدت‌ها آوردندش این طرف‌تر، در هر صورت اصل و نسب ما رشتی است شمالی هستیم، ولی خواهرم مثلاً متولد قزوین است و من متولد اصفهان هستم، بعد یک برادر داشتم که فوت کرد و در کرمان بود. خلاصه آن زمان‌ها این‌جوری بود که اگر می‌خواستی زندگی بکنی باید کارمند دولت می‌بودی، آن زمان‌ها زیاد کار آزاد نبود و این پدرسوخته فتودال‌ها نمی‌دانید چه جنایت‌هایی می‌کردند. حالا در هر صورت چیزی که می‌خواستیم بگویم این بود که ان‌شاءالله روزهای خوبی برای دانشگاه و جوان‌های ما باشد و ان‌شاءالله به زودی جایزه نوبل و جایزه‌های علمی بگیریم. اگر کشوری بخواهد قوی بشود باید اصل علم در آن کشور قوی بشود.

● شما در ریاضی نوبل می‌گیرید استاد؟

نه نه ان‌شاءالله خواهیم گرفت. تا حالا که نگرفتیم طول می‌کشد. شما لیست این بزرگان را ببینید همه خارجی هستند.



● آیا رودین هم این جایزه را گرفته است؟

نه رودین نگرفته است او جایزه فیلدز گرفته است فیلدز یک جایزه دیگر است، ان شاءالله جوان‌های ما خوب می‌شوند و می‌گیرند.

● آقای دکتر از سه نفر از اساتیدتان صحبت کردید آقای دکتر هشیار، استاد فاطمی و رودین. آیا

الآن با هم دوره‌های سابقتان ارتباطی دارید؟

من با رودین مکاتبه می‌کنم و کتابش را هم ترجمه کردم و برایش فرستادم، هر موقع که او را ببینم مثل دانشجو به او احترام می‌گذارم هر بار به هم می‌رسیدیم چندین بار دستش را می‌بوسم.

● با آن‌هایی که هم‌کلاس بودید و با هم دوره‌ای‌هایتان الآن ارتباط دارید؟

نه زیاد، ولی داریم.

● ارتباطتان با دانشجویان هم که مشخص است خیلی صمیمانه است؟

من کوچک تمام دانشجویان هستم. دانشجو هست که ما را آورده و به این‌جا رسانده است، اگر دانشجو نباشد ما چه کاره هستیم؟ تا حالا ۷۳ تا Paper نوشته‌ام که به شکل مجلات خارجی و ایرانی است خارجی خیلی بیشتر از ایرانی هست. ۷ تا کتاب نوشته‌ام و تألیف و ترجمه کرده‌ام و دو تا کتاب هم به زودی در می‌آید، یکی کتاب مدل‌سازی ریاضی است. شما می‌دانید که صنعت چاپ کتاب در این مملکت بسیار ضعیف است برعکس آلمان که اساتید را تشویق می‌کنند که بنویسند.

● فرمودید یکی مدل‌سازی ریاضی هست دیگری چه کتابی است؟

یکی هم کتاب Perturbation است یعنی اختلالات. دانشگاه ما با ما بد است وقتی پهلوی انتشارات می‌روی می‌گویند برو بیرون و از این لحاظ من خیلی دلخورم در صورتی که یک معلمی که پیر شده و می‌خواهد خاطراتش را بنویسد باید بهتر از این‌ها عمل کنند. کتاب معادلات دیفرانسیل نوشته‌ام، کتاب آنالیز عددی سه تا نوشته‌ام.



بهن مری

● استاد اگر در انتها صحبتی دارید بفرمایید.

نه دیگر دانشگاه به دانشجو زنده است دانشجویانی که فارغ‌التحصیل شدند از این‌جا همیشه توی قلبم هستند مثل دکتر ارفع‌ی که استاد دانشکده فیزیک ماست که بسیار به او علاقه‌مندم. آقای دکتر حصارکی شاگرد من بود، بیژن زنگنه هم شاگرد من بود، این‌ها الآن همکار ما شده‌اند و آقای نجفی دانشجوی بسیار خوبی بود، خودش را گرفتار کار سیاسی کرد و گرنه از لحاظ علمی بسیار برجسته بود. در MIT بود و بعد از انقلاب دیگر آن‌جا را رها کرد و به ایران آمد و این خیلی خوب است. دانشجویان و فارغ‌التحصیلان خوب ما همه جا هستند، در آمریکا که همه‌اش دست ایرانی‌ها است، در دانشگاه‌های خوب آن‌جا فارغ‌التحصیلان ما حضور دارند. در دانشگاه استنفورد که دانشگاه بزرگی است هرکسی فارغ‌التحصیل دانشگاه صنعتی شریف باشد بدون سؤال می‌پذیرندش، اصلاً به دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف خیلی احترام می‌گذارند؛ بزرگ‌ترین دانشجویانی که کارهای عمده کرده‌اند در دانشگاه استنفورد بوده‌اند و یا بریتیش کلمبیا در کانادا که دانشجوی شریف را می‌پرستند، یا کامران وفا نابغه جوان ایرانی است که در دانشگاه هاروارد است و در سن ۲۲ سالگی استاد تمام شده است؛ این‌ها است که برای ما لذت‌آور است.

در تبریز متولد شدم و از هنرستان تبریز فارغ التحصیل شدم. آمدم تهران و در تهران یک دوره‌ی تربیت معلم دیدم و سال ۳۷ معلم بودم. سپس در کنکور انستیتو تکنولوژی سابق پذیرفته شدم و در رشته ریخته‌گری فارغ التحصیل شدم. چون تعهد فرهنگی داشتم، اجباراً پلی‌تکنیک (امیرکبیر) را انتخاب کردم و از سال ۴۷ تا ۴۹

در امیرکبیر بودم. اما چون ارضاء نشده بودم

برگشتم به شریف که نیاز شدیدی بود

به رشته متالورژی و رشته تحصیلی من

متالورژی فیزیکی بود.

دکتر سعید ناطق

سال ورود به دانشگاه: ۱۳۴۹

مصاحبه کننده: لیلا کریمی خانقاه

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۹/۱

دانشکده مهندسی و علم مواد

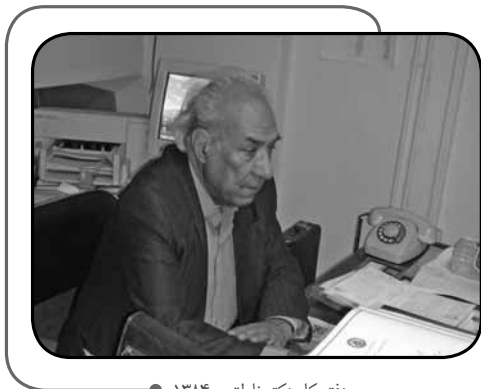


● آقای دکتر به عنوان اولین سؤال لطفاً یک بیوگرافی از خودتان و سوابق علمی و اجرایی که تاکنون داشته‌اید بفرمایید.

در سال ۱۳۱۵ در تبریز متولد شدم، دوره‌ی دبستان و دبیرستان را همان‌جا گذراندم و سال ۱۳۳۴ از هنرستان تبریز فارغ‌التحصیل شدم. آمدن تهران و یک دوره‌ی تربیت معلم دیدم و برگشتم به تبریز و مجدداً مشغول آموزش دانش‌آموزان هنرستان شدم و تا سال ۳۷ معلم بودم. سپس در کنکور انستیتو تکنولوژی سابق که بعداً به هنرسرای عالی فنی تبدیل شد، پذیرفته شدم و در سال ۴۱ در رشته ریخته‌گری فارغ‌التحصیل شدم. یکی دو سال برای اعزام به خارج طول می‌کشید. برگشتم به تبریز و مجدداً ۲ سال تدریس کردم. در سال ۴۳ به آمریکا اعزام شدم و در طول ۴ سال که آمریکا بودم ۶ ماه زبان خواندم و در ۳ سال و نیم تغییر رشته دادم به متالورژی فیزیکی و لیسانس و فوق لیسانس مهندسی را از دانشگاه تکنولوژی میشیگان آمریکا گرفتم و در سال ۴۷ به ایران برگشتم. آن‌جا جزو ده درصد دانشجویان فارغ‌التحصیل بودم، سال ۴۷ که برگشتم توجه زیادی به فارغ‌التحصیلان می‌شد. برای دانشگاه‌های مختلف نامه‌نگاری شد؛ شیراز، پلی‌تکنیک، شریف و هنرسرای عالی تبریز که همه جواب مثبت برای استخدام دادند. منتهی چون تعهد فرهنگی داشتم، اجباراً پلی‌تکنیک (امیرکبیر) را انتخاب کردم و از سال ۴۷ تا ۴۹ در امیرکبیر بودم. اما چون ارضاء نشده بودم برگشتم به شریف که نیاز شدیدی بود به رشته متالورژی و رشته تحصیلی من متالورژی فیزیکی بود. سال تحصیلی ۴۹-۵۰ را نیمه وقت در علم و صنعت و شریف تدریس می‌کردم که در سال ۵۰ موافقت کردند با پایه استادیاری استخدام بشوم و کارمند رسمی دانشگاه باشم و من هم پذیرفتم و با پایه ۱ استادیاری از سال ۵۰ شروع به کار کردم. در سال ۵۴ برای فرصت مطالعاتی به انگلیس رفتم و کار دکتری را شروع کردم. تقریباً ۴ سال طول کشید و در سال ۵۸ (بعد از انقلاب) به دانشگاه برگشتم. در سال ۶۸ مجدداً برای فرصت مطالعاتی به مدت ۱ سال، به انگلیس رفتم و سال ۶۹ برگشتم و از آن تاریخ در دانشگاه صنعتی شریف به طور مداوم مشغول بودم. در این مدت چندین بار معاون تحصیلات تکمیلی دانشگاه و دانشکده بودم و دروس مختلفی را در دانشکده تدریس کردم. نزدیک ۱۵ مقاله‌ی چاپ‌شده‌ی انگلیسی و بالای ۲۰ مقاله‌ی فارسی چاپ‌شده در سمینارهای داخلی دارم. از سال گذشته به پایه‌ی استادی نایل شدم و به صورت تمام‌وقت مشغول تدریس هستم. البته در این مدت اکثراً در دانشکده بار سنگینی را حمل می‌کردم، یعنی همیشه مقدار واحدهایی که تدریس می‌کردم بیش از دیگران بود. عضو فرهنگستان علوم هستم و یک دوره دبیر انجمن مهندسين متالورژی بودم و الآن هم عضو انجمن مهندسين متالورژی هستم.



● آقای دکتر اگر امکان دارد امکانات آن سالی که وارد دانشگاه شدید، از نظر تعداد اساتید و امکانات فیزیکی‌اش را با اکنون مقایسه‌ای بفرمایید.



● دفتر کار دکتر ناطق - ۱۳۸۴

متأسفانه سال ۴۹ که من به صورت نیمه وقت به دانشگاه صنعتی شریف آمدم، دانشکده متالورژی در گوشه‌ای از ساختمان مجتهدی (ابن سینای فعلی) مستقر بود و هیچ آزمایشگاهی آن موقع وجود نداشت و اکثراً مجبور بودند دانشجویان را این طرف و آن طرف ببرند تا کارهای آزمایشگاهی را انجام دهند. وقتی من آمدم فقط یک دوره فارغ‌التحصیل شده بودند.

در سال ۵۰ دانشکده شیمی ساخته شد و یک قسمتی از دانشکده شیمی را برای متالورژی در نظر گرفتند و ما در تأسیس آزمایشگاه‌ها فعال بودیم. در حقیقت آزمایشگاه‌های متالوگرافی، تهیه نمونه و میکروسکوپ الکترونی به صورت فعلی حاصل زحمات این جانب می‌باشد و به تدریج همین‌طور در سال‌های مختلف تجهیز شده است، متأسفانه در سال‌های بعد از انقلاب به دانشگاه خیلی توجه نشده است؛ یعنی ما هر چه داریم، جز دو سه تا وسیله‌ی جدید، همه متعلق به قبل از انقلاب است. اشعه X ما الآن نزدیک به ۳۰ سال از عمرش می‌گذرد که دیگر کاملاً از رده خارج شده و قابل استفاده نیست. میکروسکوپ الکترونی، خب تازه خریده‌ایم. آزمایشگاه Tm را باز من تجهیز کردم. در آزمایشگاه متالوگرافی فقط ۲، ۳ تا میکروسکوپ بود و دانشجویان با این‌ها نوبتی نمونه‌ها را می‌دیدند. در سال ۴۹ بودجه خوبی به دانشگاه دادند و وسایل زیادی خریداری شد و آزمایشگاه‌ها تجهیز شد. متأسفانه بعد از انقلاب فقط یک دستگاه کشت Instron، یک دستگاه خستگی و یک میکروسکوپ الکترونی STM بوده است و اخیراً آزمایشگاه پودر و پلیمر، یک مقداری تجهیز شده است، اما هنوز میکروسکوپ الکترونی، اسکینینگ و دستگاه‌هایی که واقعاً برای تحقیقات لازم است در دانشگاه نداریم. چندین بار از شرکت‌های مختلف برای خرید میکروسکوپ الکترونی و اسکینینگ، پیشنهاد شده ولی همیشه به گره برخورد و با کمبود بودجه مواجه شده و خریداری نشده است. X-ray هم همین‌طور، من از ۱۰ سال پیش به فکر تهیه‌اش بودم، چون همیشه من در دانشکده عضو کمیته تجهیزات دانشکده بودم و اغلب این خریدها را هدایت می‌کردم که از چه مسیرهایی حرکت بکنیم و چه وسایلی صددرصد مورد نیاز است و با همکاران کمک می‌کردیم و با هم این وسایل ضروری برای آموزش و تحقیق را سفارش می‌دادیم. متأسفانه در چند سال اخیر به علت کمبود بودجه ارزی، که فکر می‌کنم کل



دانشگاه ممکن است بودجه ارزی اش ۳۰۰/۰۰۰ دلار باشد، از سهم دانشکده نمی شود وسایل تحقیقاتی گران قیمت خرید. در نتیجه عملاً دانشگاه آن طور که دانشگاه های دیگر رشد کردند؛ از نظر وسایل تحقیقاتی دانشکده، می توانم بگویم که رشد آن چنانی نکرده و ما خیلی نیاز داریم. دانشکده حداقل به یک بودجه ۱ میلیون، ۲ میلیون دلاری نیاز دارد چون وسایل تحقیقاتی متالورژی متأسفانه گران قیمت هستند. در نتیجه اگر بخواهند دانشکده مجهز باشد، باید بودجه تأمین شود. چون در حال حاضر ما نزدیک ۹۵ نفر دانشجوی کارشناسی ارشد داریم و فکر می کنم تعداد کل دانشجویان تحصیلات تکمیلی ما بالای ۱۵۰ نفر باشند و عملاً خیلی وقتها ما مجبور می شویم از بودجه پروژه های تحقیقاتی شخصی پول بدهیم و خدمات آزمایشگاهی را برای دانشجو فراهم بکنیم و کار تحقیقاتی با وسایل موجود در دانشکده خیلی مشکل است.

● شما فرمودید دانشگاه نسبت به دانشگاه های دیگر امکاناتش ضعیف است. اگر مسأله ی کمبود بودجه باشد، آن ها هم باید با کمبود بودجه مواجه باشند.

مثلاً دانشکده ی فنی، یک موقع آقای بانکی نامی از فارغ التحصیلان شان در پست و مقامی بوده و یک دفعه حمایت هایی کرده و ۷-۸ میلیون دلار خرید ارزی کرده و دانشکده را تجهیز کرده است. علم و صنعتی نسبت به دانشگاه خودش تعصب شدید دارد، امیرکبیری نسبت به دانشگاه خودش تعصب شدید دارد. متأسفانه باید این جا ذکر بکنم که فارغ التحصیلان ما خیلی تعصب فراوان ندارند، خیلی هایشان هم در پست و مقام های بالایی قرار گرفتند ولی به دانشگاه های دیگر کمک کردند، به دانشگاه خودشان به حساب این که یک وقت گفته می شود پارتی بازی شده، فلائی وزیر شده، فلائی معاون وزیر شده است کمک نکرده اند.

● خب آقای دکتر وجدان کاری خوبی دارند.

وجدان کاری خوب است ولی به هر حال عدالت هم خوب است، مثل این که بعد از انقلاب دانشگاه شریف یک بجه ی ناتنی شده است. حالا قبل از انقلاب چون اسم شاه (آریامهر) روی دانشگاه بود و آن موقع پول کلانی داده می شد، حقوق خوبی هم به استادها داده می شد؛ از موقعی که دانشگاه دولتی شده متأسفانه کمبودها احساس می شود.

● آقای دکتر از اساتید، کادر اجرایی و مدیریت در طول خدمتتان خاطره ای به یاد دارید؟

خاطره ی ما از استادان و رؤسای قبلی دانشگاه این هست که رئیس ان دانشگاه خیلی خودمانی بودند، همیشه می آمدند در ناهارخوری ناهار می خوردند، معاون دانشگاه هم همین طور و محیط خیلی صمیمی تر بود. قبل از انقلاب ما همگی



صد درصد تمام وقت بودیم، حتی یک نفر از استادان ما در خارج از دانشگاه کار نمی‌کرد و تمام وقتش از صبح تا عصر در دانشگاه می‌گذشت؛ هنوز هم قدیمی‌ها این عادت را بیشتر دارند. متأسفانه الآن با حقوق‌های کمی که به استادها پرداخت می‌شود، این‌ها مجبورند در دو سه جا سرگرم باشند تا بتوانند زندگیشان را اداره کنند. من بارها گفتم، قبل از انقلاب با حقوق می‌توانستم نیم تن گوشت بخرم، الآن بعد از ۳۵ سال خدمت با حقوق ۲۰۰ کیلو گوشت می‌توانم بخرم. این مسلماً استاد را وادار می‌کند برود بیرون از دانشگاه فعال باشد و انرژی‌اش را بیشتر بیرون از دانشگاه صرف بکند و برای دانشگاه کمتر دلسوزی کند و عملاً به ضرر دانشگاه است. ولی ما خوشبختانه طیف دانشجویان ورودیمان همیشه باهوشند، یعنی وقتی از ۲۰۰ نفر اول کنکور، ۱۹۰ نفرشان می‌آیند توی دانشگاه صنعتی شریف، هنوز نسبت به دانشگاه‌های دیگر در رده‌ی بالاتری هستیم، که دانش‌آموز احساس می‌کند که شریف انتخاب اولش باشد؛ در نتیجه ما دانشجویان فوق‌العاده باهوشی را می‌پذیریم و این‌ها همه‌شان می‌توانند نابغه باشند. اگر آموزش خوب ببینند، اگر آزمایشگاه‌ها مجهز باشند، اگر استادها تمام وقت باشند، این‌ها تک‌تکشان می‌توانند مهندسين فوق‌العاده خوبی باشند. ولی الآن من احساسم این است که آموزش و سطح آموزش نسبت به قبل از انقلاب پایین آمده است.

ما استادهاي زیادی پذیرفتیم، اکثرشان هم از دانشجویان خودمان بودند که رفتند دکتری گرفتند و برگشتند. آن‌ها همه‌شان آدم‌های باهوشی هستند ولی متأسفانه یک زندگی و رفاه کامل برایشان فراهم نشده که تمام وقت در دانشگاه باشند. الآن یک استاد ممکن است ۱۰۸۰۷ سال طول بکشد تا بتواند یک آپارتمان کوچک بخرد، در صورتی که قبل از انقلاب وقتی بنده، سال ۴۹ این‌جا و علم و صنعت بودم می‌توانستم راحت خانه بخرم و من خانام را سال ۵۱ خریدم، یعنی بعد از ۳،۲ سال خدمت در دانشگاه؛ الآن استاد دانشگاه مجبور است ۸،۷، ۱۰ سال اجاره‌نشینی بکند تا بتواند اولین خانه‌ی آپارتمانی‌اش را بخرد.

● زمانی که شما تشریف آوردید رئیس دانشگاه چه کسی بود؟

دکتر امین بود که خدا بیامرزدش. دکتر رضا امین، اصفهانی و فوق‌العاده آدم علاقه‌مندی بود، خودش رشته فیزیک خوانده بود. علاقه‌ی فوق‌العاده‌ای به دانشگاه صنعتی شریف داشت و زمان ایشان هم دانشگاه انصافاً خیلی توانست پیشرفت کند. آن موقع رئیس دانشگاه رسماً شاه بود ولی هر کسی که انتخاب می‌شد، نایب‌التولیه بود و در حقیقت از طرف شاه در دانشگاه بود. اولین مردی که من با او آشنا شدم دکتر امین بود و نسبت به رؤسای دیگر فوق‌العاده ایشان را آدم افتاده، طالب علم، دانش و فرهنگ دیدم.



● آقای دکتر اولین فرصت مطالعاتی تان چه زمانی بود؟

سال ۵۴ رفتم و چون استادیار بودم اجباراً یک سال بیشتر به من فرصت مطالعاتی نمی‌دادند. به خاطر این که دکتری ثبت نام کردم یک سال و نیم تمدید کردند و یک سال و نیم دیگرش هم با هزینه‌ی خودم ایستادم و مدرک دکتری را گرفتم و برگشتم.

● آن سال‌هایی که این‌جا بودید جریانات انقلاب را در دانشگاه صنعتی شریف چگونه دیدید؟

کلاس‌ها متأسفانه همیشه تعطیل می‌شد (در طول ترم یک تا دو هفته). متأسفانه دانشجویان ما از رفاه نسبی بیشتری هم برخوردار بودند ولی اکثراً انقلابی بودند و همه جور انقلابی هم داشتیم؛ از مجاهد خلق گرفته تا توده‌ای و اسلامی که این‌ها وقتی انقلاب شد دانشگاه را به جایی کشاندند که کلاس‌ها ۶،۵ ماه به طور کامل تعطیل شد. قبل از انقلاب هم دانشگاه ما همیشه در سیاست و مبارزات سیاسی پیشرو بود، دانشکده‌های فنی همیشه این طور هستند. قبل از این که این‌جا احداث بشود، پلی‌تکنیک این نقش را داشت. من تحصیلاتم هنرسرای عالی فنی در همان مکان پلی‌تکنیک بود و پلی‌تکنیک هنوز به وجود نیامده بود و در یکی دو سال اول تحصیلات ما در واقع پلی‌تکنیک متولد شد. اول دانشکده‌ی فنی همیشه شلوغ‌ترین طیف را داشت و اعتصاب می‌کردند و کلاس‌ها تعطیل می‌شد. بعد پلی‌تکنیک قوی‌تر از دانشکده فنی شده بود و بعد شریف که احداث شد همه از شریف خط می‌گرفتند، یعنی کلاس‌ها اول این‌جا تعطیل می‌شد بعد جاهای دیگر. گاهی به جای ۱۸ هفته‌ای که باید ۱۷ هفته درس می‌دادیم، این ۱۷ هفته تبدیل می‌شد به ۱۰ هفته و کلاس‌ها کاهش پیدا می‌کرد؛ ولی خب، چون همه تمام وقت بودیم تلاش می‌کردیم با فوق‌العاده گذاشتن درس‌ها را تمام کنیم. دانشجوی می‌دانست که هیچ وقت اجازه نخواهیم داد هیچ درسی نیمه تمام بماند و با مطلب کمتر از دانشکده بیرون برود، صددرصد جبران می‌کردیم. ولی خوب عملاً بین سال‌های ۵۰ تا ۵۴ که من فرصت مطالعاتی رفتم، ما همیشه با اعتصابات مشکل داشتیم. گارد دانشگاه همیشه دنبال فردی می‌آمد، در کلاس دنبالش می‌گشتند؛ مجبور می‌شدیم بگوییم سر کلاس نیست و بیرون منتظرش می‌شدند تا گیرش بیاورند و بالاخره ببرند.

● با این که از دانشگاه شریف انتظار نمی‌رفت، چون شاه آن را ساخته بود.

بله، شاه اسماً آن را ساخته بود ولی عملاً همیشه دانشکده‌های فنی، حالا نمی‌دانم فشار درس است، یا هوش است، ضریب هوشی بالاست، IQ بالاست؟! به هر حال این‌ها همیشه در بین دانشگاه‌های مختلف پیش قدم‌اند. زمانی هم که من خودم در هنرسرای عالی فنی یا پلی‌تکنیک دانشجو بودم، باز مجدداً ماها بودیم که اولین مرگ بر شاه را می‌گفتیم و بعد



بقیه می‌افتادند دنبال‌مان، البته آن موقع هنوز به شعار مرگ بر شاه نرسیده بود ولی مفهوم آن را داشت، یعنی مخالف با حکومت موجود شاه بود.

● آقای دکتر اهل ورزش یا کارهای هنری بودید؟

نه، متأسفانه باید بگویم که من همیشه سرم توی لاک درس بود. وقتی آمریکا رفته بودم، در دانشگاهی بودم که ایرانی کم بود. سال دوم که من رفتم حداکثر ۸،۷ نفر ایرانی بود. چون آب و هوا هم در دانشگاه میشیگان تک (Tech) فوق‌العاده بد بود؛ سال اول که من رفته بودم نزدیک ۲۸۵ اینچ برف آمده بود. آن‌جا چون ایرانی‌ها کس دیگری را نداشتند، ما را هم مجبور می‌کردند برای این که تیم والیبالشان ۶ نفره باشد، ورزش بکنیم، ولی خب، من شطرنج دوست داشتم. هنر برای عالی که بودم همیشه اول، دوم بودم. بیشتر در مطالعه بودم تا در فعالیت‌های بدنی. الان هم با این که فعالیت بدنی‌ام کم بوده است، خوشبختانه سالم هستم (بزنیم به تخته)، یعنی با این که سنم هم بالاست، الان نزدیک ۵۰ سال است که از شروع معلمی اولیام دارم کار می‌کنم؛ خودم فقط احساس می‌کنم که چون عشق به درس دادن و یاد دادن و یاد گرفتن دارم، این خودش انگیزه بزرگی برای سالم زندگی کردن است. ورزش در مواردی کمک می‌کند ولی نه همیشه؛ انگیزه مهم‌تر از ورزش است. این که آدم شغلش را دوست داشته باشد و رشته‌اش را دوست داشته باشد و یک زندگی خانوادگی آرام داشته باشد، این‌ها کمک می‌کند که آدم یک زندگی سالم داشته باشد.

● آقای دکتر، شما چه عواملی را از ابتدای تأسیس دانشگاه، یا از زمانی که این‌جا تشریف آوردید، باعث ماندگاری و پیشستازی علمی این دانشگاه می‌دانید؟ یا اصلاً دانشگاه ماندگار بوده، پیشستاز بوده، به نظر شما پیشرفت داشته است؟

بنیاد این‌جا خوشبختانه خوب گذاشته شد و سال‌های اول خیلی برایش تبلیغ شد. سال‌های بعد هم همیشه استادی که از خارج می‌آمد، اولین انتخابش دانشگاه صنعتی شریف یا آریامهر سابق بود. البته این دانشگاه حقوقش دو برابر دانشگاه‌های دیگر بود. استاد تمام وقت بود و با همان دو برابر حقوق خیلی آسان می‌توانست آن موقع زندگی راحتی برای خودش فراهم کند، به اضافه‌ی این که به فرصت مطالعاتی هم برود؛ استاد هر سه سال، یک سال برای فرصت مطالعاتی می‌رفت. این حق را داشت و این فوق‌العاده مهم بود؛ یعنی خیلی از استادها می‌توانستند از انقلاب یکی دو فرصت مطالعاتی رفتند. متأسفانه بعد از انقلاب این امتیازات کم شد و الان هم گرفتاری استادها باعث شده که آن‌ها حتی از حقشان هم استفاده نکنند چون گرفتارند، می‌دانند که اگر بروند فرصت مطالعاتی و برگردند، مجدداً معلوم نیست آن شغل دوم یا سوم را داشته



باشند یا نداشته باشند.

این از اول برای دانشگاه صنعتی شریف امتیاز بزرگی بود و هنوز هم احساس می‌کنم که نسبت به دانشگاه‌های دیگر، این‌جا از نظر آموزشی بهتر است. حتی از نظر پژوهشی هم می‌توانم بگویم که این‌جا صددرصد بهتر از دانشگاه‌های دیگر است. ما به طور مدام می‌رویم به دانشگاه‌های مختلف، دفاع پروژه‌های ارشد و دکتری را می‌بینیم. هنوز احساسم این است که این‌جا با همه‌ی کاستی‌ها بالاتر است ولی می‌تواند خیلی بهتر باشد، یعنی این دانشگاه می‌تواند با این همه دانشجوی نخبه‌ای که می‌گیرد و استادان خوبی که دارد، بهتر از این‌ها باشد چون خیلی از فارغ‌التحصیلان و استادان ما اکثراً از دانشگاه‌های خوب آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان هستند. اکثراً آکادمیک هستند؛ البته اول فکر کردند آکادمیک باشند ولی بعد رفتند دنبال پول در آوردن. اگر رفتند سراغ شغل دوم و سوم، اجبار بوده، نیاز بوده است. با این همه اگر دقت بکنید، از دانشگاه ما کمتر در کارهای سیاسی و حکومتی شرکت داشتند؛ یعنی برای پست سیاسی در این مدت کمتر از دانشگاه ما انتخاب شده است، چون افراد به پست‌های سیاسی علاقه‌مند نبودند، حتی بعد از انقلاب. در نتیجه وقتی بنیاد خوب گذاشته شده باشد، صددرصد آن بنیاد رشد می‌کند، می‌ماند، از بین نمی‌رود. دانشگاه را خیلی تلاش کردند به اصفهان ببرند، اصلاً از اول هم قرار نبود این‌جا باشد. بعد از تأسیس هم از استاد تعهد می‌گرفتند که اگر دانشگاه به اصفهان منتقل شد، شما اجباراً باید به اصفهان بیایید. ولی این استادها آن قدر با حکومت وقت جنگیدند که دیدند اصلاً این دانشگاه را نمی‌توانند به اصفهان ببرند و الا اگر این دانشگاه از اول مشخص می‌شد که در تهران ماندگار است کل این زمین‌های طرشت، از دانشگاه تا اتوبان می‌توانست مال دانشگاه باشد. آن زمان می‌توانستند به قیمت‌های خیلی کمتر از صاحبان این باغ‌ها بخرند یا در فضای بزرگ‌تری در تهران آن را ایجاد کنند، جای آن را این‌جا انتخاب نکنند. این‌جا را موقت انتخاب کردند و چون موقت انتخاب کردند همیشه ما کمبود فضا داشتیم. الآن شروع کردیم به ارتفاع دادن، اگر دقت کنید، در چند سال اخیر ساختمان‌های ۸،۷ طبقه ساختند، و الا ما قبلاً تمام ساختمان‌هایمان ۳،۲ طبقه بود و از زمانی که دیگر صددرصد مشخص شد که دانشگاه این‌جا ماندگار است شروع کردند به بالا بردن ارتفاع این ساختمان‌ها، برای این که فضا ندارد، دانشگاه فضای سبز ندارد. شما بروید دانشگاه امیرکبیر (پلی تکنیک سابق)، می‌بینید که، عذر می‌خواهم دانشگاه دارد خفه می‌شود. یعنی حتی راه رفتن در داخل این دانشگاه امکان‌پذیر نیست. باز هنوز این‌جا این یک ذره فضای آزاد برایش ماندگار شده و هنوز طوری نشده که دانشجویان به آن صورت در راه رفتن سریع با همدیگر برخورد نمایند (مثل مورچه توی هم بولند). واقعاً وقتی به امیرکبیر می‌روم ناراحت می‌شوم که با آن همه فضای بزرگ آن موقع، آوردند این دانشگاه را این‌جا ساختند؛ وسط شهر، با این که آن‌جا موقت هم نبود ولی هیچ وقت پیش‌بینی نکردند که از نظر گسترش این‌جا می‌تواند این قدر گسترش پیدا کند. آن‌جا هم قسمت شمال خیابان رشت را گرفتند، دبیرستان‌های منوچهری همه را گرفتند، آن‌جا هم خیلی دور و بر و اطراف را



گرفته‌اند، اما با این حال گسترش دانشگاه این قدر زیاد بوده که آن محوطه صددرصد برایش کوچک بوده است.

● یک مقدار تعداد دانشجویان است که روز به روز بیشتر می‌شود.

بله، روز به روز. ما سال اول این‌جا حداکثر ۵۰۰ تا دانشجو می‌گرفتیم. الآن نزدیک ۷۰۰۰ دانشجو داریم. سالی ۱۲۰۰، ۱۳۰۰ دانشجو می‌گیریم و تعداد دانشجو صددرصد بعد از انقلاب تحمیل شده، حالا ما خودمان نخواستیم ولی تحمیل شده است. گفتند شما باید به جای ۵۰ نفر، ۶۰ نفر بگیرید، ۶۰ نفر گرفتیم، ۲۰،۱۰ نفر هم خودشان اضافه دادند. عملاً این دانشگاه برای همان ۱۰۰۰ نفر، ماکزیمم ۲۰۰۰ نفر طراحی شده بود. الآن ارشد و دکتری نیز اضافه شده که خود بیش از ۳۰۰۰ نفر است.

● امیدواریم که این فضای سبز جلوی دانشکده شما هیچ وقت از بین نرود، چون خیلی زیباست!

آقای دکتر تأثیر این دانشگاه را در نظام مدیریت صنعتی و آموزش کشور چگونه می‌بینید؟

به نظر این جانب خوب بوده است. فارغ‌التحصیلان ما افراد موفق بودند، یعنی وقتی رفتند در صنعت، چون خودشان باهوش بودند و این‌جا هم الفبای علم و دانش به آن‌ها خوب یاد داده شده بود، اکثراً موفق بودند. یعنی همیشه در صنعت در رأس کارها بودند و من خوشحالم وقتی دانشجویان خودمان را می‌بینم که در مدیریت‌های خیلی بالا قرار گرفته‌اند و این نشان می‌دهد که دانشگاه در تولید نیروی انسانی و آرایه آن به مدیریت کشور موفق بوده است. منتهی خب یک اشکالاتی کلاً در مدیریت کشور وجود دارد که نتوانسته آن طور که باید و شاید پیشرفت کند، آن‌ها دیگر به ما ارتباط پیدا نمی‌کند. وقتی امروز یک تصمیم گرفته می‌شود و فردا دوباره تصمیم عوض می‌شود و به طور مداوم در حال تغییر است، عملاً مشکل است. این کشور چرا نباید پیشرفت آن‌چنانی داشته باشد؟

دانشجویان ما که به خارج از ایران رفته‌اند، خیلی موفقند. دانشجویان ما را عملاً کشورهای پیشرفته برای کار و ... شکار می‌کنند؛ چون می‌دانند که این‌ها افراد با لیاقتی هستند و اگر محیط سالم کار و زندگی برایشان فراهم کنند، می‌توانند خیلی در پیشرفت آن کشور کمک کنند. توانا هستند، توانایی‌شان بالاست و در کشور هم همیشه برای دانشگاه‌های دیگر الگو بوده‌اند، یعنی ما اول یک چیزی را پیشنهاد کردیم، پیاده کردیم، عوض کردیم و دانشگاه‌های دیگر ما را به عنوان الگو قرار دادند و خط مشی گرفتند.



● آقای دکتر، با هم دوره‌ای هایتان ارتباط دارید؟

من فارغ‌التحصیل این جا نیستم، ولی با هم دوره‌ای‌های هنرهای عالی فنی، تقریباً نه. تک و توک گاهی می‌آیند می‌بینیم. ولی با هم دوره‌ای‌های آمریکا مراودات تلفنی داریم.

● در مورد دانشگاه، فارغ‌التحصیلان و ارتباط آن‌ها با همدیگر پیشنهادی دارید؟

والا ... از افرادی که خیلی موفق بوده‌اند و فارغ‌التحصیلان دانشگاه، بهتر است قدردانی شود. دانشگاه هم یک مقدار کوتاهی می‌کند. دانشگاه باید خیلی دنبال فارغ‌التحصیلان برود و این‌ها را در هر مقام و پست صنعتی که هستند گیر بیاورد و سعی کند که این‌ها را وادار کند، تشویق کند که کمک بکنند. دانشگاه فقط با بودجه‌ی دولت یک دانشگاه خوب نمی‌شود. در آمریکا هنوز دانشگاه تکنولوژی می‌شیرگان دنبال بنده است که آدرس مرا پیدا کند، ببیند آیا من یک ۵۰ دلاری می‌توانم برایشان کمک کنم؛ یعنی کمیته‌ی فارغ‌التحصیلی‌شان فوق‌العاده قوی است، سعی می‌کنند افرادی که موفق هستند، آن‌ها را در نشریه‌شان معرفی کنند و سعی می‌کنند دانشگاه را هر روز بهتر کنند. این‌جا هم صددرصد انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاه صنعتی شریف باید خیلی به دانشگاه کمک بکند. متأسفانه تا حالا خیلی قوی عمل نکردند یا فردی عمل کردند، چند نفر مستثنی بینشان بوده است. من هنوز به عنوان فارغ‌التحصیل می‌شیرگان تک دوست دارم هر دو سه سال بروم آن کمپ (camp) را ببینم، بروم آن جایی را که نهار می‌خوردم ببینم و خاطراتم تازه شود. این دانشجویان هم باید صددرصد علاقه‌مند بشوند که به دانشگاه کمک کنند، در هر مقام و شغلی که هستند. اگر انجمن‌های فارغ‌التحصیلی کمک نکنند، در سال‌های آینده اداره‌ی دانشگاه از نظر مالی و پیشرفت آن خیلی مشکل خواهد شد، چون بعضی از این فارغ‌التحصیلان در سطوح مالی فوق‌العاده بالایی هستند. حتی اگر خمس و زکاتشان را به دانشگاه بدهند من مطمئنم که دانشگاه خیلی پیشرفت می‌کند. یک روز در یکی از این جلسات فارغ‌التحصیلان بودم، گفتم شما فقط این خمس و زکاتتان را بدهید به دانشگاه، من مطمئنم که دانشگاه خیلی پیشرفت می‌کند. مطمئن باشید جای دوری نمی‌رود، ثواب می‌کنید. محتاج‌تر از همه همین دانشگاه خودتان است.

● متأسفانه دانشجویان این‌جا تا یک مقطعی که درسشان را می‌خوانند ارتباطشان با دانشگاه قطع می‌شود.

دانشگاه باید دنبالشان بدود. من که سال ۴۷ از آمریکا فارغ‌التحصیل شدم و برگشتم الان نزدیک ۳۷ سال است ولی هنوز سعی می‌کنند اگر آدرس عوض شد از طریق دیگران پیدا کنند؛ آن خبرنامه‌شان را بفرستند و بگویند فلان موقع فلان جلسه



تشکیل می‌شود و دوست داریم فارغ‌التحصیلان هر کمک مالی حتی یک پنی به دانشگاه کمک کنند. خب مسلم است که دانشگاه باید دنبال فارغ‌التحصیلان برود و آدرس همه‌شان را داشته باشد، حتماً باید نشریه‌ی ماهیانه منتشر شود و برای آن‌ها فرستاده شود و اخبار جدید دانشگاه مثل کی بازنشته شده، کی استخدام شده، در کدام دانشگاه، کدام دانشکده، چه کسی چه موفقیتی به دست آورده است، مقالات و تمام اخبار دانشگاه را به فارغ‌التحصیلان بدهند که این فارغ‌التحصیلان علاقه‌مند بشوند، احساس کنند که دانشگاهی که از آن فارغ‌التحصیل شده‌اند در حال رشد و پیشرفت است.

● آقای دکتر از دوران انقلاب خاطره‌ای دارید؟

خیلی وقت‌ها گارد دانشجویان را دنبال می‌کرد، می‌آمدند در اتاق‌ها که استادان حمایتشان کنند و ما خیلی خاطرات بدی داشتیم. هم بعد از انقلاب این چیزها تکرار می‌شد هم قبل از انقلاب و همیشه این دانشگاه در بحران بود. البته من در ایران نبودم ولی همکاران ما، اساتید، قبل از انقلاب شب‌ها توی دانشگاه هم خوابیده‌اند. بعد از انقلاب هم باز ما به جایی رسیدیم که ۹ ماه حقوقمان داده نشد. بعد از انقلاب فرهنگی گفتند که یا باید با انقلاب فرهنگی همکاری کنید یا حقوق نگیرید. در نتیجه خیلی از ماها ۵-۶ ماه تا ۹ ماه حقوق نگرفتیم. چون حرف زور را نمی‌توانستیم بپذیریم، عملاً در زندگی یک طوری زندگی کرده بودیم که نمی‌توانستیم حرف زور بپذیریم.

● از انقلاب فرهنگی بگویید.

اولین بار ما را در برنامه‌ریزی‌هایشان دعوت کردند. تا آمدیم حرف منطقی بزنیم شروع کردند به مخالفت کردن، برای این که یک عده جوان بی‌تجربه در رأس انقلاب فرهنگی بودند، در کمیته‌هایی که انتخاب شده بود و این‌ها حرف منطقی نمی‌پذیرفتند، همه روی احساسات بود. در نتیجه رشته‌هایی را به وجود آوردند که عملاً کارایی نداشت، کار نکرد و بعداً مجدداً تصحیح کردند. یعنی ما را گذاشتند کنار، خودشان برنامه‌ریزی کردند. رشته‌ی مهندسی مواد را تبدیل کردند به ۴، ۵، ۶ تا رشته‌ی مختلف. شباهت زیادی به آموزش آلمانی داشت، منتهی با الگوبرداری غلط. یعنی ۶ سال برای دانشجو برنامه‌ریزی کرده بودند که لیسانس بگیرد، درحالی که این ۶ سال در آلمان فوق لیسانس می‌گیرند و اصلاً در لیسانس تخصصی وجود ندارد. بعد از این که ماها را کنار گذاشتند و برنامه‌ریزی کردند و درس‌ها را تعیین کردند، دو سال، سه سال، پنج سال بعد مجدداً آمدند دنبال ما که این برنامه‌ها را چه جوری درست کنیم؟ خب، بنده با ۲۰، ۳۰ سال سابقه‌ی تدریس و تحصیل و دیدن آموزش‌های کشورهای مختلف صددرصد ایده‌های بهتری می‌توانستم داشته باشم، تا یک جوانی که از درس من خوشش نمی‌آید و می‌خواهد این درس حذف شود، یا از درس ریاضی خوشش نمی‌آید و می‌خواهد این ریاضی واحدش کم شود. توجه



می‌کنید برای این دوره‌های جدیدی که به دانشگاه می‌آیند ۱۷، ۱۸ واحد ریاضی گذاشته‌اند، خوب این ریاضی لازم است؛ تمام رشته‌های مهندسی باید ریاضی را در این حد بگیرند در غیر این صورت افراد بی‌سوادی خواهند بود. متأسفانه هنوز این ایده جا نیفتاده که یک مهندس، تکنیسین یا کارگر نیست؛ یک مهندس یک فرد متفکر است، یک مهندس باید مغزش گسترش داشته باشد؛ مغزش باید باز باشد، حس و قدرت تفکرش باید قوی باشد و در طراحی در قسمت‌های تولید کار کند. در ایران هنوز اگر یک مهندس مثل یک تکنیسین خوب کار عملی بلد بود فکر می‌کنند مهندس خوبی است. ماها که تجربه داشتیم، می‌دانستیم کشورهای دیگر چطور مهندس را آموزش می‌دهند. اکثر ما از دانشگاه‌های خیلی خوب آمریکا و انگلیس آمده بودیم و دور هم جمع بودیم. بالاخره آن‌ها قرن‌هاست که دارند تجربه می‌کنند و پیشرفت کشورشان و جایگاه علم و مهندسی را در آن کشورها می‌دیدیم و سعی می‌کردیم آن را در کشور خودمان پیاده کنیم. نشان به آن نشان که همان رشته‌هایی که برای ۶ سال برنامه‌ریزی شده بود، همین طور یکی یکی درس‌هایش حذف شد. ۱۸۰ واحد برای رشته‌ی شکل‌دادن پیش‌بینی کرده بودند؛ این کم شد کم شد تا رسید به ۱۴۰ واحد، در نتیجه عملاً تخصصی وجود نداشت و دانشجو درس‌های عمومی و یک سری درس‌های تخصصی را می‌گرفت و هیچ وقت به این دانشجو نمی‌شد گفت که تو متخصص شکل‌دادن هستی، تو متخصص ریخته‌گری هستی، تو متخصص سرامیک هستی. الآن علم و دانش آن‌قدر وسیع شده است که مهندس در دوره‌ی ۴ ساله‌اش فقط می‌تواند یک مهندس عمومی باشد. حتی ممکن است در آینده بگویند که ما یک دوره‌ی مهندسی مکانیک و متالورژی و برق، این‌ها همه را با هم جمع بکنیم و همان طور که در ۵۰، ۶۰ سال پیش بود، یک مهندس عمومی بدهیم. بعد در دوره‌ی فوق لیسانس و دکتری این‌ها تخصص بیشتری بگیرند؛ مثل پزشکی. چون علم این‌قدر وسعت پیدا کرده که من با درس‌هایی که در ۴ سال می‌گیرم، نمی‌توانم به هیچ وجه ادعا کنم که مهندس خوب مواد شده‌ام.

● امیدواریم که اعتبارات خوب بدهند، دانشگاه پیشرفت بکند و کاستی‌ها رفع شوند.

ان شاء الله، ما همیشه خوشحالی‌مان از کار کردن در این جا این بوده است که دانشگاه را دوست داشتیم. به در و پنجره و دیوار آن علاقه‌مندیم. ۱۰ سال پیش هم می‌توانستم بازنشسته بشوم ولی هنوز امیدوارم که بتوانم کار کنم؛ یعنی تدریس برای زنده‌ماندن به من انرژی می‌دهد، یاد دادن و یاد گرفتن در زندگی به من انرژی می‌دهد و این شعار برای من یک شعار فوق‌العاده بزرگ است.

● ان شاء الله که سالیان سال هم عمر پر برکتی داشته باشید آقای دکتر.

خیلی متشکرم از محبتتان.



دکتر سید جمال الدین هاشمیان

مرکز تحقیقات
آب و انرژی

۱۳۴۷

سال ورود

سید جمال الدین
هاشمیان

سال ۱۳۴۷ وارد دانشگاه صنعتی آریامهر شدم و بهمن ۱۳۵۱ فارغ التحصیل شدم. یک ترم منحلی به دلیل حمله پلیس به دانشگاه داشتیم و به این علت چهار سال و نیم درسم طول کشید. بعد از آن به سربازی رفتم و پس از سربازی در دانشگاه استخدام شدم. فکر می‌کنم این یک اشتباهی بود که کردم...

● لطفاً بیوگرافی و هم‌چنین سوابق علمی و اجرایی خود را بیان کنید.

سال ۱۳۴۷ وارد دانشگاه صنعتی آریامهر شدم و بهمن ۱۳۵۱ فارغ التحصیل شدم. یک ترم منحلی به دلیل حمله پلیس به دانشگاه داشتیم و به این علت چهار سال و نیم درسم طول کشید. بعد از آن به سربازی رفتم و پس از سربازی در دانشگاه استخدام شدم. فکر می‌کنم این یک اشتباهی بود که کردم و با لیسانس به استخدام دانشگاه درآمدم، بهتر بود که وارد صنعت می‌شدم و آن‌جا فکر می‌کنم می‌توانستم مؤثرتر واقع شوم. چند سالی در مرکز تحقیقات آب و انرژی کار کردم که انقلاب شد، طبعاً با بروز انقلاب از یک بعد دانشگاه دچار یک سری مشکل شد، مثلاً بحث تعطیلی‌های انقلاب فرهنگی بود. ولی در آن سال‌ها با توجه به این که ما در زمینه شیرین کردن آب‌های شور کارهایی می‌کردیم و هم‌چنین با مسائل بی‌آبی در جنوب

مصاحبه کننده:

مهندس محمد میرزایی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۳/۲۱





سید جمال الدین ماشمیان

کشور آشنا بودیم و ادعای اثرگذاری در این زمینه را داشتیم و در عین حال با پیروزی انقلاب شرکت‌های خارجی هم ایران را ترک کردند، فرصتی ایجاد شد تا ما بتوانیم در عرصه عمل در زمینه طراحی، نگهداری، راهبری و آموزش نیروهای بهره‌بردار دستگاه‌های آب‌شیرین‌کن فعال بشویم. سازمان‌هایی که در آن زمان از دستگاه‌های آب‌شیرین‌کن استفاده می‌کردند یکی نیروی هوایی بود که دستگاه‌هایش اسرائیلی بود و دیگری هم نیروی دریایی که دستگاه‌های آب‌شیرین‌کن آن‌ها آلمانی بود. با پیروزی انقلاب یک عده به سرعت از ایران رفتند و بعضی دیگر به تدریج ایران را ترک کردند، از این رو یک خلاء بزرگی در زمینه تخصصی آب‌شیرین‌کن ایجاد شد. از طرفی چون نظام انقلاب دنبال حل مشکل مردم بود و توقع مردم ایجاد می‌کرد که در مناطق کم‌آب بنادر و جزایر و سواحل جنوب برای مردم آب شیرین تأمین بشود- در حالی که شرکت‌های خارجی هم کشور را ترک کرده بودند- از این رو مدتی در مرکز تحقیقات آب و انرژی مشغول به کار شدم و به ارایه خدمات فنی در زمینه شیرین کردن آب‌های شور پرداختیم. دستگاه‌هایی برای پروژه‌های بزرگ مانند صنایع فولاد بود که در بندرعباس تهیه شده بود و چون صنایع فولاد از بندرعباس به مبارکه در اصفهان تغییر مکان پیدا کرده بود، این آب‌شیرین‌کن‌ها در بندرعباس بلااستفاده مانده بود. ما آن زمان تحت سرپرستی آقای دکتر محمد امین‌زاده تقبل کرده بودیم که این دستگاه‌ها را به نقاط کم‌آب ببریم و در آن‌جا نصب کنیم؛ مثلاً ۲ عدد از دستگاه‌ها را بردیم بندر چابهار نصب کردیم چون احتمال این بود که تنگه هرمز به خاطر مسائل جنگ مسدود شود، ما می‌بایست برای تأمین مایحتاج‌مان از بندر چابهار استفاده می‌کردیم و آن‌جا آب نبود لذا در آن‌جا ۲ دستگاه نصب کردیم. ۲ دستگاه آب‌شیرین‌کن متعلق به صنایع فولاد را در جزیره ابوموسی نصب کردیم که مردم خلیج فارس را آب بدهیم؛ ۲ دستگاه را در بندر گناوه نصب کردیم که برای جمعیت رو به رشد ناشی از مهاجران جنگ تحمیلی آب تأمین کنیم، ۲ دستگاه آب‌شیرین‌کن را هم به نیروگاه بندرعباس بردیم چون آب‌شیرین‌کن این نیروگاه فرسوده شده بود و ممکن بود نبود آب وقفه در کار این نیروگاه به وجود بیاورد. یک مدت هم به مدیریت دانشگاه برای آماده کردن دانشگاه جهت بازگشایی و شروع فعالیت‌های آموزشی بعد از انقلاب فرهنگی کمک کردیم. خب در آن سال‌ها عده‌ای از اساتید دانشگاه به واسطه شرایط انقلاب کشور را ترک کرده بودند و یا احياناً معدودی از این افراد کنار گذاشته شده بودند؛ فضا خالی شده بود و ناگزیر ما که در آن زمان در اصل مربی لیسانس بودیم چاره‌ای نداشتیم و فضای خالی را بر حسب ضرورت‌های انقلاب پر کردیم، تا زمانی که احساس شد با مدرک لیسانس در دانشگاه نمی‌توان کار کرد و آمدم از مدیریت وقت دانشگاه اجازه بگیریم که به بخش صنعت برویم؛ ایشان توصیه کرد دانشگاه را ترک نکنم. آقای دکتر صالحی آن زمان رئیس دانشگاه بودند و با توصیه ایشان رفتم فرم بورسیه را پر کردم، بعد از مدتی پذیرفته شدم و برای ادامه تحصیل به انگلستان رفتم؛ چهار سال و نیم طول کشید که در زمینه عمران و محیط زیست مدرک فوق لیسانس و دکتری را اخذ کردم و به ایران بازگشتم. به محض برگشت تکلیف



کردند که معاونت دانشجویی دانشگاه را بپذیرم؛ تا قبل از آن این حوزه به صورت مدیریت، تحت نظر معاونت آموزشی اداره می‌شد و از شروع کار من، به صورت معاونت مستقل در آمد و این معاونت به من سپرده شد. در آن زمان کار سخت بود، جنگ تمام شده بود، کسانی که به جبهه رفته بودند بازگشته بودند و می‌خواستند به تحصیل ادامه بدهند. وضعیت خیلی خاصی بر دانشگاه حکم‌فرما بود و هم‌زمان با برگشت این عزیزان یک سری کمبودها در دانشگاه خودش را نشان می‌داد مثل خوابگاه‌های متاهلی و مشکلات متفرقه‌ای از جمله مشکل اتمام تحصیل که برای بعضی‌ها بعد از وقفه طولانی ناشی از دوران مشارکت در جبهه، حالا تحصیل مشکل شده بود. ۳ سال به عنوان معاون دانشجویی این وظیفه را بر عهده گرفتم و بعد از آن به عنوان رئیس مرکز تحقیقات آب و انرژی خدمت کردم تا حالا که به دوران بازنشستگی نزدیک شده‌ام و باید کم‌کم جایم را به نیروهای جوان و فعال بدهم.

● در مورد امکانات فیزیکی دانشگاه و هم‌چنین وضعیت اساتید در قبل از انقلاب بگویید.

سال‌های قبل از انقلاب میزان حقوق دریافتی پرسنل دانشگاه و هم‌چنین اساتید در مقایسه با هزینه‌های روزمره زندگی رقم مناسبی بود. از طرفی تجهیزات آزمایشگاهی و تحقیقاتی شریف در آن زمان نسبت به سایر دانشگاه‌ها بهتر بود، به عبارتی امکان تحقیق در این‌جا از نظر تجهیزات و لوازم مورد نیاز فراهم بود. اساتید حضور خیلی خوبی داشتند، بدون این‌که کسی بخواهد آن‌ها را کنترل بکند، تقریباً تمام اساتید حضور داشتند و چون دانشگاه، دانشگاه نوپایی بود اساتید آن قبل از انقلاب در بیرون دانشگاه مشغله مدیریتی و یا سیاسی نداشتند، در نتیجه تمام وقت و بضاعت خودشان را صرف دانشگاه می‌کردند؛ به عبارتی استاد یا سر کلاس بود یا در آزمایشگاه تحقیق می‌کرد و یا آماده پاسخ‌گویی به سؤالات دانشجویان بود. همین مسأله باعث رشد دانشگاه شد به طوری که در مدت زمان کوتاهی خودش را نشان داد و در داخل کشور دانشگاه شاخصی شد؛ بروز این ویژگی موجب توجه دانش‌آموزان به دانشگاه شد. زمان خود من که دوره سوم دانشگاه بود کنکور مجزا در دانشگاه وجود داشت، یعنی یک شخص برای هر دانشگاهی کنکور مستقل می‌داد و اگر کسی در این دانشگاه قبول می‌شد بالطبع در سایر دانشگاه‌ها هم قبول می‌شد؛ یک بررسی برای انتخاب وجود داشت که باید تصمیم می‌گرفت حالا که چند جا قبول شده کجا ثبت‌نام کند. مدت زمان زیادی طول نکشید، وقتی اولین گروه فارغ‌التحصیلان این دانشگاه وارد بازار کار شدند به خوبی در جامعه شناخته شدند. فارغ‌التحصیلان این دانشگاه به صورت محسوس از سایر دانشگاه‌ها برتری داشتند و این باعث شد که همه در انتخاب اول این‌جا را مورد توجه قرار دهند و به عبارتی مزیت تجهیزات و استاد، همراه شد با مزیت دانشجو. دانشگاه در آن زمان هر چه که اراده می‌کرد خریداری می‌شد و در اختیارش گذاشته می‌شد؛ از نظر تجهیزاتی برتری داشتیم، از نظر کامپیوتر برتری داشتیم، از نظر کتابخانه برتری داشتیم، در مقایسه با سایر دانشگاه‌ها مجلات بیشتری



سید جمال الدین هاشمیان

در اختیار این دانشگاه بود، در مقایسه با دانشگاه تهران اساتیدش حقوق بیشتری دریافت می‌کردند، از این رو چون ابزار تحقیق هم در این‌جا فراهم بود بهترین‌ها تلاش داشتند وارد این‌جا بشوند. پس ما برتری تجهیزاتی و اسنادی داشتیم و علاوه بر آن بعد از مدت کوتاهی برتری دانشجویی هم پیدا کردیم. بعد از یک سالی با یکسان‌سازی شرایط استخدامی و قوانین اجرایی در دانشگاه‌های کشور همه چیز تغییر کرد؛ برنامه آموزشی یکسان شد، حقوق و گزینش استاد یکسان شد و اعتبارات تا حدودی تعدیل شد و ما دیگر برتری اعتباری نسبت به سایرین نداشتیم ولی همان فضای تحقیق که از اول در دانشگاه حکم‌فرما شده بود تا مدت‌ها باعث شد که ما برتری در گزینش دانشجو را حفظ کنیم. الآن نمی‌توانیم بگوییم اعتبار ما نسبت به سایر دانشگاه‌ها برتری دارد ولی از نظر تجهیزاتی هم نمی‌توانیم بگوییم ما بودجه بیشتری نسبت به سایرین داریم اما توجه بیشتر به امر آموزش باعث شده است که ما روز به روز مزیت در امر گزینش دانشجو را نه تنها حفظ بلکه بهبود ببخشیم، حالا به نقطه‌ای رسیده‌ایم که بهترین‌های کشور در این دانشگاه ثبت‌نام می‌کنند. مشکل ما الآن نسبت به سال‌های قبل، به طور شاخص آفت کمبود حضور استاد است، مشخصه‌ای که اعتقاد داریم در ابتدا باعث برتری این دانشگاه شد حضور و توجه استاد بود که در دیگر دانشگاه‌ها به این اندازه نبود. الآن ما به لحاظ حضور استاد گرفتار آن آفت عمومی در سراسر کشور شده‌ایم، مسؤول این مسأله هم در درجه اول خود دولت است یعنی دولت امکان عدم حضور ما را بیشتر فراهم می‌کند، عزیزی که در دانشگاه حضور کمی دارند عمدتاً در سازمان‌های دولتی مشغله دوم و سوم دارند. اگر چنان‌چه ما بخواهیم این مشکل بزرگ را در دانشگاه حل کنیم و به اعضای هیأت علمی جهت حضور در دانشگاه فشار بیاوریم، باید کاری کنیم که عضو هیأت علمی نتواند بدون کسب اجازه از دانشگاه در مؤسسات دولتی مشغول به کار شود.

● لطفاً خاطره‌ای از خودتان بفرمایید.

روزی که دانشگاه قبول شدم عده‌ای آمدند به پدرم که کاسی جزیی در قزوین بود تبریک بگویند. ابتدا برای پدرم مهم نبود و تصورش این بود که اتفاق جدیدی نیفتاده است، من همیشه شاگرد ممتازی بوده‌ام و حالا هم مثل بقیه مواقع است ولی بعضی از افراد شاخص که مراجعه کردند و تبریک گفتند و به نوعی گفتند که پسر زحمات شما را هدر نداده است و بیان کردند که چقدر تلاش کرده‌اند که فرزندانشان در دانشگاه قبول شوند ولی نشده‌اند، پدرم متوجه شد گویا این بار این موفقیت با موفقیت‌های قبلی فرق می‌کند؛ این مسأله باعث یک فشار روانی سنگینی شد و باعث شد که مریض شود چون حس کرد من وظیفه‌ام را انجام داده‌ام و قبول شده‌ام، حالا نوبت اوست که شرایط تحصیل را برای من فراهم کند. شهریه‌ی دانشگاه در آن زمان، سالی ۲۰۰۰ تومان بود که مبلغ زیادی به شمار می‌آمد و چون می‌دید که امکان فراهم کردن وسایل برایش غیر ممکن است به شدت گرفتار افسردگی شد که این افسردگی موجب نوعی بیماری شده بود. چون من کنار پدرم



سید جمال الدین هاشمیان

در مغازه کمک می‌کردم، تغییر وضعیت او را حس می‌کردم ولی دلیلی برای آن نمی‌دیدم، نمی‌دانستم چرا مریض است تا این که یکی از دوستانم مراجعه کرد و گفت که بهتر است به جای فکر کردن به دانشگاه مراجعه کنیم؛ به هر حال همه کسانی که در دانشگاه شرکت می‌کنند افرادی با وضع مالی خوب نیستند، ممکن است یک راه‌حلی پیدا شود. ولی تا قبل از این که این کار را انجام دهیم یک گشایشی به لحاظ روانی در پدرم ایجاد شد و آن تصمیم به فروش مغازه بود که این گشایش را در پدرم ایجاد کرد، بعد از این که به این نتیجه رسید که با فروختن مغازه می‌تواند کمک من کند بیماری پدرم برطرف شد و کاملاً وضعیت پدرم عادی شد. با من این موضوع را در میان گذاشت و من در جوابش گفتم لازم نمی‌بینم که بلافاصله بعد از دبیرستان به دانشگاه بروم، می‌توانم بعد از دبیرستان بروم جایی استخدام شوم و حقوقم را پس‌انداز کنم، بعد که شرایط مالی تغییر کرد وارد دانشگاه بشوم. ولی با توجه به توصیه عزیزی که گفته بود بهتر است به دانشگاه مراجعه کنیم با هم به دانشگاه شریف آمدیم؛ در اتفاقی که هم‌اکنون معاونت مالی و اداری مستقر است و یا در اتاق طبقه پایین آن که الآن مدیر امور اداری در آن‌جا مستقر است (درست به خاطر ندارم) بزرگواری به نام تیمور لکستانی برای ثبت‌نام دانشجویان نشست بود. با هم وارد شدیم، پدرم در زندگی از هیچ کس تقاضای غیرمنطقی نکرده بود، بنابراین برایش سخت بود که به آقای لکستانی - که بعدها فهمیدم اسم کوچکش تیمور است - بگوید که آمده‌ام پسر را ثبت‌نام بکنم ولی در عین حال پولی هم با خودم نیاورده‌ام. در آن زمان شهریه دانشگاه آریامهر سالی ۲ هزار تومان بود. آقای لکستانی به خوبی موضوع را تشخیص داد، بدون صحبت پدرم و با سؤال از این که آیا فرزند اولتان هست در اصل پدرم را به حرف آورد و با بزرگواری‌ای که در طول عمرم به جرأت می‌توانم بگویم مشابه آن را ندیده‌ام گفت مشکلی نیست، شهریه‌اش را به او وام می‌دهیم و بعد از فارغ‌التحصیلی به تدریج از خودش می‌گیریم. بزرگواری مهندس لکستانی بزرگ‌ترین خاطره طول عمر من است، چنین بزرگواری را تا کنون تجربه نکرده‌ام. ایشان هنوز در قید حیات هستند، خداوند طول عمرشان بدهد و انشاءالله خداوند به ما هم توفیق بدهد مشابه امثال آقای لکستانی در کارهایمان اقدام بکنیم.

● آیا شما در کارهای فوق‌برنامه، ورزشی و هنری شرکت می‌کردید؟

در آن زمان هدف رژیم شاه توسعه و گسترش سازمان‌ها بود و می‌خواست کارخانه‌های زیادی احداث شوند؛ به طبع آن بایستی نیروهای تربیت می‌شدند که آمادگی کار در اداره آن سازمان‌ها را در آینده پیدا بکنند. حال یک جامعه‌ای که می‌خواهد توسعه پیدا بکند طبیعی است که باید در نحوه زندگی اشخاص هم تغییراتی اتفاق بیفتد، بنابراین سرمایه‌گذاری بسیار زیادی در زمینه‌های مختلف هنری و ورزشی انجام شد؛ به ویژه برای فعالیت‌های ورزشی خاص و جدید، سرمایه‌گذاری‌های بیشتری صورت گرفت. به عنوان یک مثال خوب، در آن سال‌ها ورزش اسکی و تنیس محدود بود، احیاناً باید سرمایه‌گذاری



سید جمال الدین هاشمیان

زیادی می‌شد که این ورزش‌ها فعال شوند و حتی لازم می‌شد برای انجام این ورزش‌ها ادوات ورزشی خریداری شود. شرایط آن زمان ایجاب می‌کرد سرمایه‌گذاری زیادی برای این گونه فعالیت‌ها صورت گیرد و احیاناً برای این که بچه‌ها علاقه خوبی نشان بدهند، لباس‌های ورزشی گوناگونی به آن‌ها هدیه می‌شد و حتی لباس آن‌ها هم ضرورت توسعه بود. یعنی یک فعالیت جدیدی می‌خواست شروع بشود، به ناچار باید این هزینه‌ها برایش می‌شد، به عبارتی سرانه فوق برنامه‌ای که در آن زمان می‌پرداختند قابل مقایسه با زمان حال نیست. شور و نشاط ناشی از فعالیت‌های ورزشی و فوق برنامه در پیشرفت دانشگاه و آماده‌شدن دانشجو برای رشد علمی مؤثر بود؛ امروزه علی‌رغم تلاش‌های فراوان، آن شور و نشاط سال‌های قبل دیده نمی‌شود؛ من هم در آن سال‌ها در فعالیت‌های ورزشی شرکت می‌کردم.

● تأثیر دانشگاه شریف را در نظام مدیریتی، آموزشی، صنعتی و سیاسی کشور چگونه می‌بینید؟

خب کارخانه‌های بزرگی که در همان سال‌ها تأسیس شده بودند عملاً نیازمند جذب این دانش‌آموختگان بودند و برای فارغ‌التحصیلان دانشگاه شریف، سرمایه‌گذاری خوبی در همه زمینه‌ها صورت گرفته بود. مدرن‌شدن سازمان برق کشور تحت عنوان شرکت توانیر در همان سال‌ها اتفاق افتاد، یعنی هم‌زمان با فارغ‌التحصیل شدن دوره‌های اولیه دانشجویان دانشگاه شریف، شرکت توانیر و یا به عبارتی مدیریت تولید برق ایران رشد کرد. فارغ‌التحصیلان شریف در مؤسسات





سید جمال الدین هاشمیان

پیشرفته‌ای مانند صنایع فولاد، صنعت برق و دیگر سازمان‌ها جذب شدند و چون خوب آموزش دیده بودند، در آن‌جا رشد خوبی کردند و به سرعت مدیریت‌های این سازمان‌ها دست فارغ‌التحصیلان شریف افتاد؛ در بخش خصوصی هم به همین ترتیب کیفیت فارغ‌التحصیلان شریف به سرعت شناخته شد و صنعت هم در جذب نیرو این‌ها را مورد توجه قرار داد.

● لطفاً از کادر علمی و اجرایی دانشگاه و یا دوران دانشجویی خودتان اگر خاطره‌ای دارید بفرمایید.

خاطره‌ای که می‌خواهم تعریف کنم مربوط به آقای محمد هاشمی از کارمندان آموزش دانشگاه است. در سال ۱۳۴۷، در روزنامه مطرح شد که دولت به دانشجویان کار می‌دهد که احیاناً کسانی که امکان تأمین مالی خوبی ندارند بتوانند با کار محدود، نیازهای خود را برطرف کنند، البته آن موقع شبیه بعد از انقلاب که شهریه گرفته نمی‌شود و آن‌ها تعهد خدمت دارند نبود. آن زمان شهریه به صورت وام داده می‌شد و بعد از سرکار رفتن، ما می‌بایست ماهانه بخشی از حقوقمان را می‌پرداختیم تا این بدهی شهریه مستهلک شود ولی برای گذران زندگی روزمره عده‌ای کمک هزینه تحصیلی دریافت می‌کردند و عده‌ای هم کار می‌کردند. چون روزنامه نوشته بود دولت به دانشجو کار می‌دهد من مراجعه کردم به اداره آموزش و مطالبه کار کردم گفتند که به ما مربوط نیست؛ گفتم اگر به شما مربوط نیست این مطلب را در روزنامه تکذیب کنید، چون با نوشتن این خبر در روزنامه برای خانواده‌ام این‌گونه متصور می‌شود که امکان کار دارم ولی دارم تنبلی می‌کنم و برای آن‌ها که امکان تأمین مخارج من را در تهران ندارند طبیعی بود که اگر می‌شد من کار بکنم بسیار خوب می‌شد. در سماجت من برای کار، با آقای محمد هاشمی برخورد کردم که در آن زمان کارمند آموزش دانشگاه بودند و ایشان گفتند باشد پیگیری می‌کنیم. نهایتاً پرسیدند اسمت چیست هاشمیان، گفت خوب هم‌فامیل هستیم؛ آن موقع ایشان را نمی‌شناختم. از آموزش که بیرون آمدم پرسیدم ایشان چه کسی هستند گفتند آقای محمد هاشمی کارمند آموزش. چند وقت دیگر آگهی زدند که به آموزش مراجعه کنم. کاری را در اداره ثبت تهران به من عرضه کردند که به استثنای روزهای تعطیل روزی ۱۰ تومان دست‌مزد داشت اگر چه ما ۳ تا بعد از ظهر در هفته بیشتر آن‌جا کار نمی‌کردیم ولی کل ایام ماه را به غیر از روزهای تعطیل لیست می‌کردند و چیزی در حدود ۲۶۰ تومان در ماه می‌پرداختند، این رقم کافی بود و برای زندگی در آن زمان کفایت می‌کرد. سال ۱۳۴۷ ما خوابگاه زنجان را آماده نکرده بودیم و این خوابگاه در سال ۱۳۴۸ بهره‌برداری شد. در آن زمان ما در خیابان‌های منطقه جنوب دانشگاه اتاق اجاره کرده بودیم، یک اتاق برای ۲ نفر به صورت اشتراکی که چیزی در حدود ۱۰۰ تومان در ماه اجاره خانه می‌شد یعنی سهم اجاره هر نفر ۵۰ تومان می‌شد، بنابراین ۲۶۰ تومان در ماه حتی با پرداخت ۵۰ تومان اجاره خانه برای زندگی یک جوان در تهران کفایت می‌کرد. من ۲ سالی در اداره ثبت کار کردم و این دست‌مزد را گرفتم که برایم کفایت می‌کرد؛ بعد از آن به عنوان کمک مربی آزمایشگاه در خود دانشکده مشغول شدم



سید جمال الدین هاشمیان

و آن‌ها رقمی در حدود ۴۰۰ تومان در ماه پرداخت می‌کردند. به عنوان دانشجوی سال سوم و چهارم در آزمایشگاه‌ها به معلم آزمایشگاه کمک می‌کردیم و دانشگاه رقمی در حدود ۴۰۰ تومان در ماه می‌پرداخت، به عبارتی ارتباط مسؤولین دانشگاه اعم از کادر آموزشی، اداری و مدیریتی با دانشجویان در آن زمان خیلی زیباتر و توأم با محبت و عطوفت بیشتری بود تا نسبت به حالا. آن موقع پرسنل دانشگاه اعم از آموزشی، مدیریتی و کارمندی صدرصد در خدمت دانشگاه بود، فکرش داخل دانشگاه بود و در جهت حل مسائل دانشگاه و دانشجو تلاش می‌کرد، در نتیجه رابطه‌ها، رابطه‌های زیباتری بود و با این سال‌ها متفاوت بود که دانشجو استادش را به زحمت پیدا کند یا کارکنان به دلیل گرفتاری‌های خودشان حال و حوصله خدمت‌رسانی در حد ایده‌آل را نسبت به دانشجو نداشته باشند.

● از فعالیت‌های تان در جهاد دانشگاهی شریف بگویید.

با شروع مدیریت جهادی دانشگاه، به ما گفته شد که یا باید کاری را در سازمان‌های دولتی در بیرون دانشگاه پیدا بکنیم و مأمور بشویم و یا این‌که به فعالیت‌های درون دانشگاهی مثل ترجمه و امثال این کارها بپردازیم. ما چون در مرکز تحقیقات آب و انرژی مشغول فعالیت‌های خدمات‌رسانی به صنعت آب‌شیرین‌کن کشور بودیم احتیاجی نبود که برویم و در وزارت نیرو کاری را پیدا کنیم و مدتی در آن‌جا مأمور باشیم. بنابراین با توجه به حضورم در دانشگاه و جوان بودن مجموعه جهاد دانشگاهی که تقریباً می‌شود گفت مجموعه جهاد مجموعه دانشجویان دانشگاه بود و اعضای هیأت علمی در این جمع حضور نداشتند و مدیریت جهادی - که متشکل از یک استاد، یک کارمند و یک دانشجو بود و آن یک استاد هم آقای دکتر انواری رئیس وقت دانشگاه بودند - مجموعه‌ای جوان و کم‌تجربه بود از این رو مدیریت جهاد دانشگاهی حکمی را برای من با عنوان سرپرست دفتر خدمات جهاد دانشگاهی زد که با این حکم مسؤول دفتر ارتباط با صنعت می‌شدم. مدتی را به عنوان مسؤول ارتباط با صنعت در مدیریت جهادی مشغول بودم؛ کار بسیار مشکلی بود. مجموعه‌ای از یک استاد، یک کارمند و یک دانشجو مجموعه‌ای کارآمدی برای مدیریت دانشگاه نبود، زیرا از نظر علمی و فنی بین استاد که عضوی از هیأت علمی است و ۲ نفر دیگر که دانشجو و کارمند بودند اختلاف زیادی وجود داشت. بعدها این مجموعه تبدیل شد به شورای هفت نفره جهاد دانشگاهی متشکل از ۴ استاد، ۲ دانشجو و یک کارمند. در زمان مدیریت جهادی، رئیس دانشگاه خیلی مفهوم نداشت؛ زیرا شورای جهاد دانشگاهی، دانشگاه را اداره می‌کرد؛ اگر چه در هیأت ۳ نفره، یک استاد همان رئیس دانشگاه بود ولی تمام تصمیمات باید در داخل شورا گرفته می‌شد. با تعمیم شورا به ۷ نفر و با ورود یک دانشجو و ۳ استاد دیگر هیأت تا حدود زیادی منطقی شد. اعضای شورا، آقای دکتر انواری رئیس شورا و به عبارتی رئیس دانشگاه، آقای دکتر صالحی، دکتر احسان و دکتر حاجیلو بودند. هیأت ۳ نفره آقای سیدمصطفی مدرسی از کارمندان بود و آقای ولی‌الله



سید جمال الدین هاشمیان

گل میرزایی و یک عضو دانشجو به این جمع اضافه شد. از بین ۳ استاد آقای دکتر احسان به عنوان معاون آموزشی شورای جهاد دانشگاهی و آقای دکتر علی اکبر صالحی به عنوان معاون پژوهشی شورا انتخاب شدند. در زمان تصدی دکتر صالحی من کماکان به عنوان سرپرست دفتر خدمات جهاد دانشگاهی و قائم مقام معاون پژوهشی انجام وظیفه می کردم. ولی باز مشکل وجود داشت و مشکل بدین صورت بود که با توجه به تجربه کم عزیزان عضو دانشجویی یک عدم تفاهمی معمولاً بروز می داد، یعنی بعضی وقت ها نامه که به عنوان شورای جهاد نوشته شده بود به جای این که دبیر شورا یعنی رئیس دانشگاه باز بکند، اعضای دانشجویی باز می کردند، رویش دستور می دادند به نوعی که بروز مشکل می کرد و این مشکلات من را واداشت که از دکتر انواری خواستم اجازه بدهند من سرپرستی دفتر خدمات را ترک کنم و به مرکز تحقیقات آب و انرژی برگردم. چون از دید من که یک کارمند رسمی دانشگاه بودم دستور گرفتن از یک عضو دانشجویی بدون اطلاع رئیس شورای جهاد دانشگاهی مشکل بود و ترجیح دادم که بروم در مرکز تحقیقات آب و انرژی به کارهای تحقیقات در زمینه شیرین کردن آب های شور بپردازم.

● با توجه به تجربیات شما در این چند سال، آیا فکر می کنید حرکت دانشگاه رو به رشد بوده است، در زمینه های مختلف مثل تربیت دانشجو و دیگر مسائل و یا در زمینه های مدیریتی حرکت دانشگاه چگونه بوده است؟

ما دوران سختی را داشتیم، مدیرانی هستیم که به طبع سن بالایمان نسبت به سایرین مدیر شدیم و سلسله مراتب مدیریتی را طی نکردیم. این خواست ما نبوده اجبار بوده، زمانی که امثال من را به عنوان ریاست دانشکده منصوب کردند، از روی ناچاری این کار را کردند. به محض این که انقلاب شد، نمی توانم بگویم کسانی که کشور را ترک کردند با انقلاب موافق نبودند. در بین اعضای هیأت علمی عده ای قابل ملاحظه ای همسر خارجی داشتند و زندگی برای این ها سخت بود، کمبودهای آن دوره برای این خانم ها به شدت مشکل بود و این ها چاره ای نداشتند به خاطر این که همسرهایشان رفتند و بعد از مدتی خودشان نیز مجبور شدند بروند. بعضی ها چند سال را هم تحمل کردند ولی در نهایت به خاطر همسرها و فرزندان شان مجبور شدند عازم خارج از کشور شوند، بعضی های دیگر یک ارتباطاتی داشتند که نظام رغبتی به حفظ این ها نداشت، بعضی های دیگر شرایط دوران جنگ را نتوانستند تحمل کنند و رفتند، یک عده از ترس این که بچه های شان به سن سربازی نزدیک می شدند و باید به جبهه می رفتند کشور را ترک کردند بدون این که خیلی سبک سنگین بکنند و دیدند اگر امروز نروند فردا دیر است. خب در چنین فضایی زمینه بسیار خالی بود و از ما کمک گرفته شد. در زمینه مدیریت، این به معنای آمادگی ما برای مدیریت نبود، یعنی سلسله مراتب را طی نکردیم، ما برای این زمینه ها آموزش ندیدیم و



سید جمال الدین هاشمیان

خودمان هم اصراری به مدیر شدن نداشتیم؛ تکلیف شد و ما پذیرفتیم و در تمام مدت متوجه این موضوع بوده‌ایم که بر اساس اضطرار، یک مدیریت را پذیرفته‌ایم و هر وقت کسی از راه برسد و شایسته‌تر باشد باید تحویلش بدهیم، انگیزه ترک دانشگاه و پیوستن به صنعت به همین دلیل بوده است. عدم موافقت رئیس دانشگاه و توصیه به من برای ادامه تحصیل و برگشتن به کشور هم در این راستا بوده است. او می‌دید در دوران سخت، ما همراه مدیریت دانشگاه بودیم و به ما نه به عنوان افراد با تخصص بسیار بالا بلکه به عنوان افراد مطمئن و معتمد نگاه می‌کرد و حیفش می‌آمد نیروهایی که در دوران اضطراب و سختی همراهش بودند را از دست بدهد و به نیروهای ناشناخته پناه ببرد، به همین علت با استعفای ما مخالفت کردند، گفتند بروید خارج درستان را بخوانید و برگردید. در هر حال ما سلسله مراتب را برای مدیریت‌ها طی نکردیم از این رو می‌توان در مدیریت ما نقص‌های فراوانی مشاهده کرد البته چون متوجه این مسأله بودیم خیلی سعی کردیم که خدای ناکرده منجر به خسارت نشویم، سعی کردیم در کارهای مان با احتیاط و مشورت عمل کنیم. به هر حال نمی‌شود این مسائل را نادیده گرفت و دوران اول انقلاب که مصادف با فشارهای جنگ تحمیلی بود به هیچ وجه شرایط آماده‌سازی و رشد مدیریتی و علمی ما در دانشگاه نبود. ممکن است در آن زمان‌ها کسانی در موقعیت کارهای اجرایی قرار گرفتند و به ناچار آن‌ها بهتر از ما رشد مدیریتی کردند ولی آن‌ها هم نمی‌توانند بگویند خسارت نزدند و بهتر از ما بوده‌اند، عدم آگاهی در مورد مدیریت باعث شده که خسارت‌هایی را وارد کنند و بعضاً چون آدم‌های سالمی هستند مثلاً اظهار می‌کنند که ما از ناچاری مدیر شدیم کل دوران رشد ما دورانی بوده که مدیریت‌مان دوام نداشته است. یکی از بحران‌هایی که در مدیران نسل ما وجود دارد مسأله قرارنگرفتن در چهارچوب نظم سازمانی است یعنی نسل ما آمادگی پذیرش نظم سازمانی را ندارد، چون در نظام بدون سازمان کار کرده و مدیریت کرده بر این اساس توصیه من این است که ما هم‌زمان با آموزش مدیریت که به اعتقاد من برای جوانان فایده دارد باید کارهای زیربنایی را هم انجام دهیم.

مصاحبه شونده: رضا اردکانیان

مصاحبه کننده: مهندس احسان کریمی، لیلا کریمی خانقاه

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۴/۲۹

دانشکده: مهندسی عمران

سال ورود: ۱۳۷۷

=====

به عنوان اولین سؤال خلاصه‌ای از سوابق علمی و اجرایی خود را بفرمایید.

در سال ۱۳۷۷ در شهر یزد به دنیا آمدم. تحصیلات دبیرستانی خود را در یزد و اصفهان گذراندم. در سال ۱۳۵۵ وارد دانشگاه صنعتی شریف شدم و بعد از اخذ مدرک لیسانس در رشته سازه، به مدت ۲ سال همراه با شهید عباسپور در وزارت نیرو فعالیت داشتم، چرا که بعد از انقلاب، نیروهای متخصص خارجی از کشور رفته بودند و عملاً در بخش صنعت، به خصوص وزارت نیرو نیاز به توجه و فعالیت بیشتری بود، لذا بر حسب ضرورت آن زمان در پست‌های مشاور وزیر نیرو و معاون وزیر در امور داخلی و گسترش شهری خدمت کردم. در سال ۱۳۶۶ فرصتی به دست آمد تا برای ادامه تحصیل به دانشگاه McMaster در شهر Hamilton کشور کانادا بروم و موفق به اخذ مدرک فوق لیسانس و بعد دکتری در همان دانشگاه گردیدم. بلافاصله بعد از اتمام تحصیلات به ایران بازگشتم و با این که بورسیه من هیچ تعهد خدمتی نداشت، ولی چون قصد داشتم از کارهای اجرایی فاصله بگیرم سعی کردم از تهران خارج شوم؛ به همین علت قبل از این که به ایران بیایم، بلیط سفر به یزد را هم فراهم کرده بودم. به این ترتیب مستقیماً به یزد رفته و در دانشگاه یزد به تدریس پرداختم، لیکن بنا به ضرورت مجدداً به تهران بازگشته و در سال ۱۳۷۷ در دانشگاه صنعتی شریف، به عنوان عضو هیأت علمی دانشکده مهندسی عمران با مرتبه دانشیاری استخدام شدم و هم‌زمان در وزارت نیرو در پست‌های مدیریت، در بخش اداره منابع آب‌های ایران و معاون وزیر انرژی، مجدداً به عنوان مدیر در بخش اداره منابع آب‌های ایران و بعد به عنوان معاون وزیر انرژی تا به امروز فعالیت داشته‌ام. ولی با وجود کارهای اجرایی از فعالیت علمی نیز غافل نبوده و معمولاً در هر ترم ۲ تا ۳ درس را در دانشگاه صنعتی شریف تدریس کرده و چند دانشجوی فوق‌لیسانس و دکتری هم دارم. در ضمن عضو هیأت امناء دانشگاه صنعتی شریف و هم‌چنین عضو هیأت مدیره ژورنال Intl نیروی برق و سد و در سال ۲۰۰۵ نیز عضو آکادمی جهانی آب بوده‌ام.

از نظر جنابعالی دانشگاه چه تأثیری می‌تواند در نظام مدیریتی کشور داشته باشد؟

وظیفه دانشگاه تربیت نیروهای متخصص جامعه است و شریف به عنوان یکی از بهترین دانشگاه‌های کشور که ورودی‌های خوبی هم دارد، بهترین دانش‌آموزان را برای ادامه تحصیل جذب می‌کند؛ در نتیجه درصد بالایی از

بهترین فارغ التحصیلان و خروجی‌ها را هم دارد. در تمام کشورهای دنیا حتی در بسیاری از حکومت‌های دیکتاتوری، افراد حکومت از نابغه‌ترین و شاخص‌ترین افراد جامعه هستند، در نتیجه دانشگاه می‌تواند به عنوان مرکزی که پرورش باهوش‌ترین افراد جامعه را بر عهده دارد، بهترین و لایق‌ترین مدیران را نه تنها در زمینه صنعت بلکه در سایر رشته‌ها پرورش دهد.

به نظر جنابعالی چه عواملی از ابتدای تأسیس تا کنون باعث ماندگاری و پیشتازی علمی این دانشگاه در عرصه جامعه گردیده است؟

در ابتدای امر، دانشگاه صنعتی شریف توسط بهترین و لایق‌ترین افراد تأسیس و در مدت زمان کوتاهی در مکان فعلی به صورت موقت ساخته و به بهره‌برداری رسید. امکانات دانشگاه در آن زمان با توجه به تعداد دانشجویان، در حد ممتازی بود و حمایت بسیار خوبی از ناحیه مدیریت ارشد کشور در زمینه‌ی تجهیز و راه‌اندازی دانشگاه می‌شد. مثلاً در مورد کارگاه یک و دو، درس‌های یک واحدی دوره لیسانس، کمتر دانشگاهی تجهیزات و ماشین‌های تراش و این امکانات دانشگاه شریف را داشت، ولی در حال حاضر به دلیل امکاناتی که کشور پیدا کرده و توسعه‌ای که آموزش عالی داشته، به راحتی می‌توان امکاناتی بهتر از دانشگاه ما را حتی در دورترین شهرها فراهم کرد. در بخش ساختمان و تجهیزات، اگر در حال حاضر جزء دانشگاه‌های نسبتاً متوسط نباشیم، قطعاً جزء دانشگاه‌های مرفه هم نیستیم؛ یعنی ما در شلوغ‌ترین شهر کشور واقع شده‌ایم و کمپس ما، امکانات و تسهیلاتی را که یک دانشگاه معتبر بین‌المللی باید داشته باشد ندارد. دنبال خرید زمین‌های اطراف دانشگاه هستیم؛ مدیریت دانشگاه با چه مشکلاتی، اعتبار لازم را باید تدارک ببیند، لذا از این حیث هم امتیازی نداریم. در گذشته زمانی که وارد دانشگاه می‌شدیم به خصوص از درب خیابان آزادی، از همان ورودی دانشگاه تا انتهای دانشکده شیمی قابل رؤیت بود، با آن محوطه‌سازی و فضای سبز، ولی امروز به ناچار هر گوشه‌ای که امکان زدن یک سوله بوده، ساخته شده تا جوابگوی نیازهای آموزشی باشد، پس این هم امتیازی نیست. کم‌کم به اصلی‌ترین عنصر که افراد هستند نزدیک می‌شویم و انگیزه ورود آن‌ها به دانشگاه. در حال حاضر یک فاصله‌ی جدی بین انگیزه‌ها ایجاد شده است، ما اگر بخواهیم کماکان با انگیزه‌های ۳۰ الی ۴۰ سال پیش وارد این دانشگاه بشویم، بگوییم دانشگاه خوبی است، وارد آن شویم و مدرک بگیریم و یا دانشگاه خوبی است، هیأت علمی آن شویم و تدریس کنیم و بخواهیم به همین نحو جلو برویم، پاسخ من به سؤال شما این است که نه، این دانشگاه پایدار نخواهد بود، یعنی در حد نام سابق خودش پایدار نخواهد بود. در کنار تدارک ابزار، امکانات، افزایش حقوق اساتید، پرسنل و ... باید این حالت ویژه بودن و ممتاز بودن را همواره برای این دانشگاه حفظ کرد و هر چقدر جامعه توسعه بیشتری پیدا کند و انتظارات گسترش یابد، فناوری توسعه پیدا کند، ما هم باید بتوانیم امیدهای جدید، انگیزه‌های جدید و افق‌های جدیدی را طراحی کنیم و ایجاد نماییم و دانشگاه صنعتی شریف، به واسطه این امتیازاتش است که در ذهن‌ها ثبت شده است. ما دیسیپلین متفاوتی با

سایر دانشگاه‌های دیگر نداریم، اصلی‌ترین امتیاز ما این است که مثلاً آقای دکتر سهراب‌پور اعلام می‌کنند هر سال از ۱۰۰ نفر اول کنکور، ۹۸ یا ۹۹ نفر به این دانشگاه می‌آیند، آن یک یا دو نفر هم معماری می‌زنند که ما معماری نداریم. چرا می‌آیند اینجا؟ ما نباید خیالمان راحت باشد که این اتفاق همیشه خواهد افتاد، یک روزی این افراد به هم می‌رسند و می‌گویند به راستی چرا بیاییم اینجا، اینجا خیلی زمین ورزش بزرگی دارد؟ استخر بزرگی دارد؟ آزمایشگاه مجهزی دارد؟ استادان پرحوصله‌ای دارد؟ کارمندان فرشته، سرحال، **قبراق** و بدویی دارد؟ سلف سرویس خوبی دارد؟ قطعاً این سؤال‌ها را خواهند کرد؛ ما باید متناسب با توسعه کشور دنبال پاسخ دادن به این سؤالات باشیم. من شخصاً حدود ۶ سال پیش رفت و آمدی داشتم در خصوص مسائل آب و برق جزیره کیش؛ در آنجا هیأت امناء دانشگاه کیش به من گفتند شما که به اینجا رفت و آمد دارید، یک درس هم در این دانشگاه بدهید که در شرف تعطیل شدن است. آقای دکتر میرزاده که معاون نخست‌وزیر، جزء هیأت امناء دانشگاه کیش و مدیریت منطقه آزاد کیش بودند، با من صحبتی در این خصوص داشتند؛ البته بنده که برای تدریس نرفتم ولی بعد در مورد آن فکر کردیم و صحبت‌هایی داشتیم، کم‌کم یادداشت تفاهمی با دکتر سهراب‌پور تهیه شد و به امضاء رسید و زمینه این که دانشگاه کیش را به دانشگاه صنعتی شریف بدهیم و آنجا **کمپیس** بین‌المللی دانشگاه شریف شود فراهم شد. نمی‌خواهم بگویم این خیلی مسائل را حل خواهد کرد، ولی بالاخره باید دانشگاه از آن امتیاز اصلی خود که هوشمندانه تا به امروز حفظ شده، استفاده کند و با یک طریقه‌های نویی حفظ این جذابیت و این فاصله باید انجام پذیرد؛ اگر این فاصله حفظ نشود به طور طبیعی دانشجویان ممتاز، دانش‌آموزان ممتاز ما به اینجا نخواهند آمد و وقتی این افراد به اینجا نیایند، دیگر مهم نیست که ما این دانشگاه را در نوک قله دماوند هم اگر احداث کنیم، خیلی جذابیت نخواهد داشت. باید فکر کنیم واقعاً چطور می‌توانیم کماکان این اول بودن و این امتیاز بودن را برای دانشگاه حفظ کنیم، نقش اساتید فوق‌العاده مهم است، اساتید اگر بتوانند وقت بیشتر بگذارند و درگیر مسائل دانشگاه شوند، به نظر من چاره‌های بیشتری هم می‌توانند انشاءالله پیدا کنند.

با سخنان حضرت‌تعالی نتیجه می‌گیریم شریف آن طور که باید باشد نیست.

اگر مبنایمان را بهره‌ی هوشی دانشجویان شریف قرار دهیم، به نظرم خیلی می‌تواند از این که هست جلوتر و بالاتر باشد، چرا که ما جزء کشورهایی در منطقه هستیم که نسبتاً از بهره‌ی هوشی بالاتری برخورداریم، جوانانمان در بین جوانان و دانشجویانمان در بین دانشجویان و در دانشجویان کسانی که به دانشگاهی مثل شریف می‌آیند، کارهای بسیار کارستان‌تری می‌توانند انجام دهند. البته محتاج حمایت دولت است، محتاج فرصت دادن‌های بیشتر از ناحیه‌ی دستگاه آموزش عالی کشور به این دانشگاه است. کارهای خوبی هم انجام شده است، واقعاً زمانی که به علاقه، پیگیری و اصراری که آقای دکتر سهراب‌پور به عنوان رئیس دانشگاه برای ایجاد همین انگیزه‌ها دارند نگاه می‌کنیم، لذت می‌بریم. مثلاً انجمن دوست‌داران شریف، خب ایشان همت کردند تعدادی از اولیاء، غیر اولیاء و کسانی که

فکر می کردند یک علقه‌هایی به این دانشگاه و جایگاه آن در کل کشور دارند، این افراد را دور هم جمع کردند که از قبل حضور این‌ها امکانات و فرصت‌هایی برای دانشگاه فراهم شده و انشاءالله بیشتر بشود. من در یکی از این جلسات پیشنهادی دادم که ما یک بنیادی درست کنیم و با بچه‌های شریف بعد از فراغت از تحصیل به نحوی در تماس باشیم؛ این طور نباشد که ما فقط مسؤول این باشیم که این‌ها وقتی وارد دانشگاه می‌شوند در این چند سال خوب زندگی کنند، خوب اداره شوند و درس بخوانند، امکانات آموزشی و پژوهشی خوبی در اختیارشان باشد و بعد که فارغ‌التحصیل می‌شوند این ارتباط قطع شود، باید به یک نحوی افراد با این هسته مرتبط باشند و هر چقدر این ارتباط حفظ شود من فکر می‌کنم یک ظرفیت آماده‌تری می‌تواند در اختیار کشور باشد.

یعنی به نحوی کارایی انجمن فارغ‌التحصیلان را بالا ببریم.

می‌تواند آن باشد. می‌تواند در کنار انجمن فارغ‌التحصیلان حتی یک بنیادی تأسیس شود که اداره‌کنندگان آن فارغ‌التحصیلان شریف باشند، سرمایه‌ای داشته باشد و خودش بتواند مؤسسات آموزشی و پژوهشی تأسیس کند، کارهایی که معمولاً در دنیا تجربه‌های موفق آن هست.

تصور می‌کنید تا به حال دانشگاه شریف در بارور کردن استعدادهای درخشان، ورودی‌های خوب خود و المپادی‌ها موفق بوده است؟

من چون توفیق این که به طور مداوم در دانشگاه باشم را متأسفانه ندارم، در این زمینه خیلی اطلاعات مستندی ندارم تا بتوانم قضاوت کنم که آن چه اتفاق می‌افتد نسبت به آن چه که باید اتفاق بیفتد کم‌تر، مساوی و یا بیشتر است، ولی آماری که شنیده‌ام و ارایه شده، حاکی از آن است که آن‌گونه که در (افوا؟) قفا هست که ما تبدیل شده‌ایم به خط تولید، شناسایی و پرورش نابغه‌ها و نخبه‌ها و تحویل آن‌ها به دانشگاه‌های خارج، این طور نیست. آماری که داده‌اند حاکی از آن است که تعداد قابل توجهی از این افراد بعد از اتمام تحصیلاتشان بازگشته‌اند و اگر از اساتیدی که در دانشگاه هستند این سؤال را بکنید آن‌ها دقیق‌تر جواب خواهند داد. در ارتباط با خروجی‌های شریف وضع خیلی نگران‌کننده نیست.

لطفاً از سال‌های ۵۶-۵۷ شریف، در مورد انقلاب و انقلاب فرهنگی، فعالیت‌های دانشجویی و اشخاصی که در این زمینه شاخص بوده‌اند، بفرمایید و آیا خودتان در این فعالیت‌ها شرکت داشته‌اید؟

من ورودی سال ۱۳۵۵ در رشته‌ی سازه بودم. خدا رحمت کند مرحوم حمیدیان، ایشان آخرین سمتشان بعد از فارغ‌التحصیلی، استانداریز بود، فارغ‌التحصیل رشته‌ی سازه و یک دوره از ما جلو تر بود. من دبیرستان را تهران بودم ولی سال دیپلم را یزد بودم، از آنجا که آمدم چند نفر با هم بودیم که همه هم انتخاب اول ما سازه‌ی صنعتی شریف بود و اغراق نیست اگر بگویم عامل اصلی آن آقای حمیدیا بود، کسی که یک سال زودتر از ما به اینجا آمده بود و طرف مشورت ما بوده و به اصطلاح نقش برادر بزرگ را نسبت به ما داشت. در آن سال من بودم، آقای مهندس

رحمتی بود که الآن وزیر راه و ترابری است، آقای دکتر آقا کوچک بود که ایشان در حال حاضر عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس است و فکر می‌کنم با وزارت نفت روی طراحی آبشور همکاری دارد و تعداد دیگری از دوستان بودند که ما در خوابگاه زنجان مستقر بودیم، شهرستانی بودیم و همه از این امتیاز برخوردار بودیم که بعد از کلاس و دانشگاه، به اصطلاح در یک جمع تقریباً همگونی زندگی می‌کردیم و طبیعتاً در جریان تحولات دانشگاه نیز بودیم. داستان و خاطره خیلی زیاد است، شاید شریفی‌ها اگر نه همه آنها، تعداد قابل توجهی از آنان می‌توانند خاطرات مستند آن سال‌های انقلاب باشند، چهره‌هایی که بعدها و در دوران انقلاب در جریان کارهای مختلف بودند و واقعاً تأثیرگذاری‌های چشمگیری نیز کردند، خیلی زیادند. فقط دانشجویان نبودند، اساتید هم بودند، ما اساتیدی داشتیم که این‌ها بعضی‌هایشان به جرأت می‌توان گفت اگر جلوتر از دانشجویان نبودند، قطعاً عقب‌تر هم نبودند، در فعالیت‌های خود و در کنار زندگی آکادمیک خود تأثیرگذاری داشتند و با همه مراقبتی که می‌شد نقطه اتکا بودند. من فکر می‌کنم حتی منابع ساواک و خبرچین‌های ساواک در دانشگاه صنعتی شریف نیز با خبرچین‌های دانشگاه‌های دیگر متفاوت بودند و کمی پیچیده‌تر بودند، برخورد با آنها یک مقدار سخت‌تر بود. به یاد دارم یکی از افراد زحمت کش دانشگاه بود که از او خواسته شده بود و یا شاید هم شرط شاغل شدن او همین همکاری‌ها بود که ببیند چه کسانی اعلامیه می‌آورند و چه کسانی پخش می‌کنند، شناسایی کند و اطلاع دهد؛ به هر ترتیب تصمیم گرفته شد که یک توجهی به این فرد داده شود که هم خودش و هم بقیه یک مقدار دست از این کارها بردارند. به یاد دارم که دانشگاه ما همیشه مشهور بود به این که کارهایی انجام می‌دهد که بقیه تا به آن روز نکرده بودند و این تا مدت‌ها سر زبان‌ها بود. خب رژیم پهلوی هم انصافاً سرمایه‌گذاری‌ای که برای مدیریت دانشگاه می‌کرد، سرمایه‌گذاری سنگینی بود و همیشه سعی می‌کرد باهوش‌ترین افراد خودش را به عنوان رئیس دانشگاه بگذارد، چون می‌دانست که باید یک پادگان را اداره کند که همه آنها تیمسار هستند یعنی اگر کم بیاورد طبیعتاً باید دو روزه از دانشگاه برود. به هر حال وسط یکی از روزهای هفته بود، در ساختمانی که مجتهدی نام داشت و در حال حاضر ابن سینا می‌باشد، در وسط ساعت کلاس بود که تعدادی از دانشجویان که اگر نام آنها را نبرم بهتر است، چون اگر قرار باشد نام ببرم، از همه باید اسم برد و به ترتیب اهمیت هم نام برد، پس بهتر است از نام این افراد صرف‌نظر کنم؛ تصمیم گرفتند این کارمند یا خدمتکار دانشگاه را به نوعی تنبیه کنند. حتماً موضوعش را شنیده‌اید، آن روز این فرد را در جایی گیر آوردند، به طبقه دوم ساختمان مجتهدی بردند و بعد طناب‌پیچ کردند، همه‌ی فکرها هم شده بود که چطور این کار انجام شود که ایشان کوچک‌ترین آسیبی نبیند؛ در این فاصله که داشت طناب‌پیچ می‌شد این بنده خدا فکر کرد که دیگر کارش تمام است، شروع به داد و فریاد کرد، آن قدر که افرادی که در کلاس‌ها بودند تا طبقه سوم و چهارم همه فهمیدند که اتفاقی دارد می‌افتد؛ دانشگاه ما هم دانشگاهی بود که وسط روز همه منتظر همه

جور اتفاقی بودند و هیچ وقت کسی تعجب نمی کرد که اتفاقی بیفتد، ولی سعی می شد تا آنجا که امکان دارد اطلاع رسانی شود.

در چه سالی این اتفاق افتاد؟

اگر اشتباه نکنم سال ۵۵ بود. در آن زمان بچه ها اعلامیه ها را در جلوی بوفه دانشگاه پخش می کردند و بالاخره کسی باید اعلامیه ها را در آن جا می گذاشت و برای رژیم مهم بود. از این فرد خواسته شده بود که این دانشجویان را شناسایی کند، خوب برای بچه ها ایجاد مزاحمت می شد، مخصوصاً بچه های خوابگاه، کار کردن برایشان بسیار مشکل می شد؛ وقتی صبح کیف به دست می گرفتند و به دانشگاه می آمدند، نمی دانستند که شب به خوابگاه بروهند گشت یا خیر و کنترل روی بچه های خوابگاه هم به مراتب راحت تر و شدیدتر بود. بالاخره در آن روز این فرد طناب پیچ شد مانند کسی که بخواهند دار بزنند در حالی که یک سر طناب هم به کمر او بسته شده بود او را آوردند کنار پنجره و از آن بالا رها کردند، این بنده خدا فکر کرد کار دیگر تمام شده، مانند کسی که در شرف موت باشد هر چقدر می توانست داد و فریاد و استغاثه و ... کرد، پیش بینی هم شده بود باید این سروصدا بلند می شد چون در غیر این صورت فایده ای نداشت. کلاس ها تعطیل شد، همه جمع شدند جلوی ساختمان مجتهدی، ایشان کمی دست و پا زد و بعد که فهمید در امان است آرام گرفت و شروع به سخنرانی و ابراز ندامت کرد. مدتی طول کشید تا مدیریت دانشگاه خودش را جمع و جور کرد و آمدند و او را پایین آوردند. من یادم هست که چند روز و یا چند هفته بعد در اجلاسی که هر سال در رامسر برگزار می شد، مانند الآن که اجلاسی سالانه و یا ۶ ماهه برگزار می شود، در این اجلاس سران دانشگاه ها در حضور شاه برنامه هایشان را بررسی می کردند که در زمان تعطیلات شاه هم بود و او مثلاً در جلسات افتتاحیه و یا اختتامیه آن شرکت می کرد. در آن اجلاس، شاه در سخنرانی و یا مصاحبه ای در مقابل سؤال فردی که از ایشان پرسید چرا مأمورین در دانشگاه ها سخت گیری می کنند، دانشگاه یک محیط فرهنگی است، با وجود این که آن روزها سعی می کردند اخبار دانشگاه ها اصلاً پخش نشود تا مردم در جریان قرار نگیرند، ولی این جریان آن قدر سخت و تلخ بود که در آن جا شاه گفت، آخر شما به این ها می گوید دانشجویان؟ در روز روشن کارگر دانشگاه را به دار می زنند و چه می کنند ... حالا جالب است این را هم بگویم بعد از مدتی که از این جریان گذشت، تصمیم گرفته می شد به مناسبت های مختلف کلاس ها تعطیل شود، اعتراض به این قضیه و اعتراض به آن و ... اعلامیه منتشر می شد، مثلاً ما از دو روز دیگر و یا از فردا سر کلاس نمی رویم؛ سر کلاس نرفتن دو عامل داشت، یکی استاد و دیگری دانشجویان، یعنی هم استادان باید سر کلاس نمی رفتند و هم دانشجویان. دانشجویان نوعاً همراهی داشتند، تک و توک کسانی بودند که همراهی نمی کردند که آن ها هم به نحوی مسأله شان حل می شد، اساتید هم غالباً همراهی داشتند ولی بعضی ها هم خیر. خدا رحمت کند یکی از اساتید، استاد بسیار خوبی بود، با سواد و زحمتکش، ولی جزء کسانی بود که اصلاً گوشش بدهکار این داستان ها نبود. در آن زمان، شب در

خوابگاه قرار گذاشته شد که فردا در فلان ساعت از کلاس‌ها خارج شویم، منتها ما با این استاد درس داشتیم. وقت موعد رسید، ایشان هم متوجه شده بود که وضعیت غیرعادی است، یکی دو نفر در کلاس نشسته بودند که معمولاً در این کلاس نبودند، بچه‌ها که در بیرون جمع شده بودند هرچه لگد زدند، در را کوبیدند و داد و فریاد کردند ایشان گفت بنشینید، من باید این مطالب را تمام کنم، چند نفر از دانشجویان بلند شدند ولی ایشان گفت من ادامه می‌دهم، بحث مهمی هم بود فایده نداشت، بالاخره یکی از کسانی که بیرون بود و الآن هم جزء مسئولین بالای کشور هست، وقتی دید که همه کلاس‌ها تعطیل شده به جز این کلاس، یک‌دفعه از پشت کلاس کسی را صدا زد و گفت فلانی طناب را بیاور، تا گفت طناب را بیاور استاد گنج را گذاشت و از کلاس خارج شد. تا مدت‌ها این موضوع طناب را بیاور سوژه‌ای بود که ایشان هم مشمول آن شده بود. به هر تقدیر ایامی بود با یک اقتضائاتی که سپری شد و الحمدلله دانشگاه صنعتی شریف هم سهم مهم، تعیین‌کننده و اثرگذاری را در همراهی با مردم داشت؛ هم قبل از پیروزی انقلاب و هم در تعطیلی دانشگاه‌ها و تا آنجا که ما خبر داریم کم‌ترین تلفات نیروی انسانی را داشت، یعنی اساتید به میزان قابل ملاحظه‌ای باقی ماندند و بعد از انقلاب فرهنگی هم الحمدلله دانشگاه مانند سایر دانشگاه‌های خوب کشور هنوز اتکایش را به نیروهای باسابقه‌اش حفظ کرده و نسل جدید هم به آن اضافه شده است. واقعاً افراد زیادی در این دانشگاه زحمت کشیدند و همه آن‌ها زحمتشان نزد خدا مأجور است و ما که با گوشه‌های کوچکی از آن سروکار داشتیم و شاهد آن بودیم، می‌توانیم بگوییم یک عده‌ای شبانه‌روزی زحمت کشیدند تا دانشگاه صنعتی شریف پابرجا ماند و الآن دارای فضا و امکاناتی است که بهترین جوانان کشور می‌آیند و در آن درس می‌خوانند و آینده را ترسیم می‌کنند. خیلی از این امتیازات برمی‌گردد به آن پایمردی‌ها، آن زحمت‌ها و مراقبت‌هایی که یک عده درست مثل خانه و منزل شخصی خود در این دانشگاه انجام دادند. تجهیزات و لوازم را تهیه و ضوابط و مقررات و این پاک ماندن را محافظت کردند، بالاخره من مدتی همکاری نزدیک داشتم و با وضعیت دانشگاه بعد از انقلاب آشنا هستم؛ به محض این که یک کارمندی را در داخل خود می‌دیدند که به هر دلیلی آن مسیر درست و صحیح را طی نمی‌کند، این طور نبود که بقیه نسبت به آن بی‌تفاوت باشند و بگویند که ما خودمان هم کارمند هستیم و ... درست مانند این که در خانواده‌ای یک عنصری خطایی کند، همه سعی می‌کنند یا اصلاح کنند و یا از او دوری کنند، بالاخره مسأله را حل می‌کردند و گاهی اوقات حل آن با یک سری جراحی‌هایی هم صورت می‌گرفت و افرادی کنار گذاشته می‌شدند. این اتفاقات می‌افتاد درست مثل باغچه‌ای که باید هر روز از آن مراقبت شود و گاهی اوقات بعضی چیزها را باید چید و بیرون انداخت تا همیشه تمیز و مرتب باشد و دانشگاه هم در همین حدی که امروز می‌بینید شکل گرفت. انشاءالله شماها و افرادی که بعدها به دانشگاه می‌آیند بیشتر تلاش می‌کنند و برای فرزندان ما دانشگاه بهتری خواهد شد.

آیا با هم دوره‌ای هایتان ارتباط دارید؟

هم دوره‌ای‌ها تحت عنوان تشکل که همین انجمن فارغ‌التحصیلان است که هر وقت فرصت شود می‌رویم، یک عده خوشبختانه همت دارند که باید پیگیری کنند و این افراد را دور هم جمع کنند؛ با یک عده هم که در کار با هم در تماس هستیم، بی‌ارتباط نیستیم، این جور نیست که بی‌ارتباط باشم. در حال حاضر فکر کنم در وزارت نیرو تعداد قابل توجهی از همکاران ما فارغ‌التحصیل شریف هستند... معاون برق وزارت نیرو آقای دکتر احمدیان فارغ‌التحصیل برق شریف است، آقای دکتر قاضی‌زاده معاون برنامه‌ریزی و نظارت وزارت نیرو فارغ‌التحصیل شریف است، آقای مهندس حاج‌رسولی‌ها که حتماً می‌شناسید مدیرعامل فرا فارغ‌التحصیل شریف است، آقای دکتر رنجبر که رئیس پژوهشگاه نیرو است، ایشان از اساتید بوده و حکم پدری نسبت به همه ما دارند، افراد زیادی از شریف هستند که در وزارت نیرو اشتغال دارند.

از فعالیت‌های خودتان در دوران تحصیل صحبت بفرمایید.

فعالیت به معنای این که غیر از کار درس خواندن در برنامه‌های جنبی دانشگاه چه می‌کردیم، بیشتر با تشکل سازمان دانشجویان مسلمان و نیز برنامه‌های عمومی دانشگاه بود؛ من هم در کنار بقیه همکاری داشتم. بعد از سال ۵۷ هم که این تشکل به صورت رسمی در دانشگاه به فعالیت خود ادامه داد، جزء اولین گروهی بودیم که به عنوان منتخبین دانشجویان برای اداره دانشگاه انتخاب شدیم. بعد از تعطیلی دانشگاه، من از دانشگاه خارج شده و از سال ۵۸ تا ۶۱ به وزارت نیرو رفتم، زمانی که دانشگاه دایر بود می‌رفتم سر کلاس و بقیه زمان‌ها در وزارت نیرو بودم، در انقلاب فرهنگی یک سالی را کلاً تهران نبودم.

مصاحبه‌شونده: اسماعیل زاده

مصاحبه‌کننده:

تاریخ مصاحبه:

دانشکده: مهندسی مکانیک

سال ورود: ۱۳۵۰

=====

آقای دکتر محبت کنید یک بیوگرافی مختصر از خودتان بفرمایید تا وارد سؤالات دیگر شویم.

من اصلیت یزدی است؛ در مشهد به دنیا آمدم و در تهران بزرگ شدم. تمام تحصیلات تهران بودم و در سال ۱۳۴۱ دیپلم ریاضی را از دبیرستان هدف شماره‌ی یک دریافت کردم. آن موقع اساتید و مدیریت خیلی خوبی داشت و در واقع مشوق من برای انتخاب رشته‌ی ریاضی و فیزیک، مرحوم آقای غلام‌پور و آقای شاملو از اساتید برگزیده و برجسته‌ی دبیرستان‌ها بودند. سال ۱۳۴۱ تعداد صد هزار نفر متقاضی کنکور سراسری بود و افرادی که قبول می‌شدند می‌توانستند اعزام به خارج شوند به اضافه‌ی این که می‌توانستند در کنکورهای تخصصی هم شرکت کنند. من آن سال در کنکور تخصصی دانشکده‌ی فنی و دانشکده‌ی علوم، رشته‌ی فیزیک هم شرکت کردم و قبول شدم. در پلی‌تکنیک هم در رشته‌ی مکانیک قبول شدم و با تشویق آن‌ها که گفتند دانشکده‌ی علوم رشته‌ی فیزیک دانشگاه تهران معروف است، آن‌جا را انتخاب کردم. آن موقع دانشگاه صنعتی شریف نبود. من شروع کردم و تقریباً یک ترمی هم آن‌جا بودم. اصولاً از زمان اوایل دبیرستان، بعد از اتمام دوره‌ی ابتدایی خیلی علاقه‌مند به مکانیک بودم و بعضاً هم بازدیدهایی از بعضی از کارخانه‌ها توسط اقوام که در کارهای صنعتی بودند، داشتم و نهایتاً این علاقه‌مندی همیشه در من بود تا این که در سال ۱۳۴۱ در پاییز و اواخر ترم اول، پدر و مادر خیلی تشویق کردند که تو باید بروی ادامه‌ی تحصیل در مهندسی مکانیک بدهی و تشویقشان هم این بود که باید بروی انگلیس و آن‌جا درست را ادامه بدهی. هرچند برایم خیلی مشکل می‌شد چون تا آن موقع از منزل دور نبودم. همیشه در جمع خانواده بودم و دانشگاه می‌رفتم و جایی را بلد نبودم ولی به اصرار ما را فرستادند آن‌جا. آن‌جا که رفتیم در حدود یک سال همه چیز باید از اول شروع می‌شد یعنی دبیرستان و دیپلم ما را قبول نکردند. باید

برمی گشتیم مثل دیپلم آن‌ها شروع می کردیم. خیلی سخت بود، محیط خیلی بسته بود، هیچ ایرانی آن‌جا نبود، از خانواده دور بودم و با این حال راهی بود که انتخاب کرده بودم و باید دنبال می کردم. آن‌جا دوره‌های پیش دانشگاه و مهندسی را با درجه‌ی عالی و ممتاز تمام کردم و دولت انگلستان به ما بورسیه‌ی بلاعوض داد که تا دکتری ادامه تحصیل بدهیم. سال ۱۳۴۶ بود که یکی از دوستان ما که از من خیلی جلوتر بود (دکتر اردبیلی) درسش تمام شده بود و ایشان آن موقع سال ۱۳۴۶-۱۳۴۵، استخدام دانشگاه صنعتی آریامهر دانشکده مکانیک شده بود. با ارتباطی که با هم داشتیم، من تازه متوجه شدم که دانشگاهی به این صورت هست. سال ۱۳۴۶ که فارغ‌التحصیل شدم مرحوم آقای دکتر مجتهدی به انگلستان دانشگاه لندن که من در آن‌جا بودم آمدند، دکتر اردبیلی هم به ایشان معرفی کرده بودند؛ آمدند و یک بازدید از دانشکده کردند. ایشان راجع به دانشگاه آریامهر و رشته‌های مهندسی توضیح دادند و مرا تشویق کردند که با درجه‌ی لیسانس برگردم و در این‌جا خدمت کنم و بعد از چهار سال که به عنوان مربی بودم برگردم و ادامه‌ی تحصیل دکتری بدهم. اما چون دانشگاه بورس را هم برای دوره‌ی فوق لیسانس و دکتری داد، من فکر کردم بهتر است حالا که در مسیر هستم کار را تمام بکنم و برگردم. یک دفعه در میان تحصیل آمدم و از دانشگاه شریف بازدید داشتم؛ خیلی جنب و جوش زیاد بود. کل دوران تحصیل در انگلستان از ابتدای دبیرستان تا دکتری که تمام شد، هشت سال طول کشید.

ایران چه سالی وارد دانشگاه شدید؟

من خیلی زود دکترایم را در سال ۱۳۴۹ تمام کردم؛ سال ۱۳۴۱ رفته و ۱۳۴۲ شروع کردم تا ۱۳۴۹. سوپروایزرم اصرار داشت بمانم و مقاله بنویسم، نگذاشت زود دفاع کنم؛ تاریخ دفاع را گذاشت سال ۱۳۵۰. من در دوران فوق لیسانس و دکتری هم در همان دانشکده تدریس می کردم؛ دروس کنترل، کامپیوتر و ...، مسؤول آزمایشگاه کنترل ارتعاشات هم بودم. در فروردین ۱۳۵۰ بود که نامه‌ای از مرحوم آقای دکتر امین دریافت کردم که من رئیس دانشگاه صنعتی آریامهر هستم، می‌آیم لندن، مایلم با شما ملاقاتی داشته باشم و از جزئیات دانشگاه برایتان توضیح بدهم و ببینم آیا علاقه‌مند به همکاری با ما هستید؟

در هر صورت چه موافق باشید چه مخالف، من دوست دارم و مایلیم با شما ملاقات کنم. غربت بود و خیلی دلمان می‌خواست برگردیم. پیشنهاد کار در وزارت نفت بود؛ در آبادان با حقوق خیلی خوب و امکانات خوب. من هم صنعت نفت، پالایش و اکتشاف را دوست داشتم و خیلی علاقه‌مند بودم. پیشنهادات دیگری هم از دانشگاه شیراز، دانشگاه شمال انگلستان و ... بود ولی خب ما طبق قرار رفتیم و در همان جلسه آقای دکتر امین (خدا بیامرزد) به گرمی از ما استقبال کردند. بیشتر در مورد دانشگاه گفتند؛ از رتبه‌های اول دانشگاه گفتند، از اساتیدی که در این جا جمع شدند و توجه خاصی که به اصطلاح مقامات بالای مملکت به این دانشگاه (در مقایسه با دانشگاه‌های دولتی آن زمان) داشتند، سطح حقوق بالاتر بود ولی خب سطح انتظارات هم خیلی فرق داشت. بعد از این توضیحات و صرف چای ایشان یک فرمی را به من داد که اگر دوست دارید این فرم را مطالعه و امضاء کنید؛ فرم به هیچ وجه تعهدآور نیست فقط اسم شما در لیست خواهد بود. من هنوز از ترم دفاع نکرده بودم ولی خب از برخورد ایشان خیلی خوشم آمد، خیلی دوستانه و صمیمی بود و تعریف‌هایی که کرد که مثلاً امکانات کاری زیاد است من را خیلی متعجب کرد. دانشگاه‌هایی که وجود دارد معمولاً شکل گرفته‌اند ولی دانشگاه‌های جدید را شما می‌توانید با اعمال نظرات و پیشنهادات خودتان بسازید و خیلی خوب است که نقشی در سازندگی آن‌ها داشته باشید. ایشان که این را می‌گفتند، واقعاً همین طور بود؛ آزمایشگاه‌ها، دستگاه‌ها و حتی ایشان جزئیات را از من پرسیدند با این که رشته‌شان مهندسی مکانیک نبود. دو ماه بعد یک نامه‌ای از دانشگاه دریافت کردم که ما وضعیت علمی شما را بررسی کردیم و با توجه به برخوردی که با شما داشتیم، دوست داریم که برگردید. هزینه سفر، حمل و نقل کتاب‌ها و وسایلتان را می‌دهیم و تاریخ استخدامتان را مشخص می‌کنیم. با این نامه و عشق و علاقه‌ی ما، که دوست داشتیم بیایم و کاری بکنیم (سن ۲۶ سالگی آدم خیلی شر و شور دارد)، در مهر ۱۳۵۰ به ایران برگشتم و روز بعد خودم را معرفی کردم. یادش بخیر، دکتر اردبیلی خیلی فرد سازنده و مدیر خوب، رئیس دانشکده‌ی مکانیک بود؛ افراد توانا را جذب کرده و خیلی دانشکده را پیش برده بود. فضا خیلی کم بود. در همین ساختمانی که الآن بهداری است، دانشکده‌ی سازه و مکانیک با هم

بود. آنجا به ما یک اتاق شراکتی دادند و گفتند این موقت است و بعداً نقل مکان خواهیم کرد. قرار بود که آبان ماه شاه بیاید از دانشگاه بازدید کند؛ گفتند مراسم فارغ التحصیلی است، شما باید لباس داشته باشید و در آزمایشگاه نشان بدهید که چه کارهایی کرده‌اید. همان روز اول، دو سه ساعتی بعد از ملاقات با رئیس دانشکده، ایشان گفتند ما باید با همدیگر پهلوی آقای دکتر امین برویم و شما را معرفی کنیم. ایشان قبلاً مرا دیده بود ولی ارتباط این طوری بود که حتماً ما را ببینند. ایشان به گرمی ما را پذیرفتند و بلافاصله دعوت‌نامه کردند یعنی تا ما رفتیم، گفتند بیایید داخل و خیلی خوشحالی کردند که ما ملحق شدیم. آقای دکتر حدادی سفارشات لازم را درباره‌ی کارت دانشگاهی، فرم استخدامی و ... دادند. همه‌ی این برنامه‌ها که شد من احساس کردم که آدم به جمع خانواده و خاندانش وارد می‌شود و با دلگرمی زیادی شروع کردم. فعالیت زیاد بود؛ دانشگاه آن فرمی بود که باید همه فول‌تایم می‌بودند. کار در بیرون حتی در دفتر پدرانمان هم جرم بزرگی بود؛ باید همه فول‌تایم و شش روز در هفته می‌بودند و در مقایسه با دانشگاه‌های دولتی فرق داشت. آنجا فقط تدریس بود به همین دلیل همه تلاش می‌کردند تا سیلابس‌ها را بهتر کنند، آزمایشگاه‌ها و دستگاه‌ها تجهیز شود و دروس جدید بگذارند. آن موقع فقط دوره‌ی کارشناسی بود و درس‌های اختیاری که ما ارایه می‌دادیم معادل فوق لیسانس بود. درس‌ها را به دانشجویان می‌قبولانیدیم و آن‌ها به هر حال دوست داشتند این کارها را به صورت اختیاری انجام بدهند. حالا که خوب فکر می‌کنم می‌بینم خیلی بار زیادی داشتیم ولی با علاقه‌ای که داشتیم کار را پیش بردیم. چند روز بعد از این که من شروع کردم، قرار شد از این ساختمان به دانشکده‌ی سازه نقل مکان کنیم و در همان جا بالا مستقر شدم. آقای دکتر **گریگوریان** رئیس دانشکده شد و دکتر اردبیلی هم رئیس مکانیک در آنجا بود. قسمتی از ساختمان متعلق به مهندس شیمی شد ولی یک طرفش مکانیک بود و دفترمان هم مشخص شد، بعداً آزمایشگاه برپا شد که الآن هم هست. به اتفاق چند نفر از همکاران قدیمی که از فارغ التحصیلان ممتاز دانشگاه بودند و به صورت مربی (آسیستان) استخدام شده بودند کار را شروع کردیم. سال ۱۳۴۹ شاگرد اول دکتر مشایخی بود، آقای حسین جواهریان شاگرد دوم مکانیک بود که الآن در آمریکا هست و **سوم**

هم سعادتی بود که الآن در صنعتی اصفهان هست. با هم خیلی همکاری داشتیم و دستگاه‌ها را روبه‌راه می‌کردیم. بازدید هم که انجام شد خیلی خوب بود از لحاظ این که واقعاً وجهه‌ی دانشگاه خوب بود؛ فکر کنم به تمام آزمایشگاه‌ها مراجعه شد. سیالات که آقای دکتر راد بودند و جاهای دیگر، خیلی مطلوب و در سطح خوب بود. این سابقه‌ای بود از شروع کارها در سال ۱۳۵۰؛ چون من مقاله‌ی دکترایم چاپ شده بود، طبق آیین‌نامه استادیار پایه دو بودم و ماکزیمم آن ده بود.

می‌خواهیم درباره‌ی سال‌های اولیه که مشغول تشکیل و راه‌اندازی دانشکده، آزمایشگاه‌ها، دروس و یا توسعه فیزیکی دانشگاه بودید بیشتر صحبت کنید.

مرحوم دکتر امین مدیر خیلی خوبی بود. به دانشگاه فرم و نشان خاصی داد. آیین‌نامه‌های استخدامی، ارتقاء، تلخیص سامانه و امکاناتی که برای فرصت مطالعاتی داده می‌شد را تدوین کرد. خیلی ضابطه‌مند برخورد می‌کرد. مسایل شفاف و برای همه روشن بود. همه چیز باید در شوراها مطرح می‌شد. خیلی از جاها آن موقع شورا معنی نداشت ولی در دانشگاه شورا خیلی مهم بود. با شغل، دانشکده، دانشگاه، شورای مدیریت، آموزش و کمیته‌های مختلف، خیلی دموکراتیک برخورد می‌شد و هم‌چنین همه چیز باید سر جای خودش قرار می‌گرفت. برای فعالیت میدان داده می‌شد؛ اگر فردی می‌خواست فعالیتی بکند و علاقه داشت که آزمایشگاهی تکمیل بشود خیلی با چشم مثبت دیده می‌شد. برنامه‌های درسی، امتحانات، واحدها و ... خیلی منظم و مرتب بود. یک دلیلش این بود که اساتید همه جوان بودند. به طور مثال من و آقای دکتر جواهریان که فارغ‌التحصیل سال ۱۳۴۹ بودند، با هم خیلی همکاری داشتیم. من ۱۳۵۰ شروع کردم و حدوداً چهار سال اختلاف سن داشتیم. با دانشجویان هم همین طور؛ بعضاً خود من عهده‌دار بردن دانشجویان برای بازدیدهای علمی در صنایع مختلف بودم. رابطه خیلی خوب بود. چون به نیروهای جوان میدان داده می‌شد، طبیعتاً درس‌های متعددی را پیشنهاد می‌دادند. درس‌هایی که خودم پیشنهاد کرده بودم، قبلاً و هیچ وقت این‌جا ارایه نشده بود، در دانشگاه‌های دیگر هم ارایه نشده بود؛ مثلاً ارتعاشات غیرخطی. دانشجویان اغلب در دانشکده خیلی رقابتی کار می‌کردند. در کلاس سعی داشتند نمره‌های خوبی داشته

باشند، چون از نقطه نظر دانشجویان ما خیلی سختگیر هم بودیم ولی به هر حال بعداً نتایج خیلی خوبی داشت. بیشتر دانش را ما این جا می دادیم و بعضی از دانشگاه ها تکنیک را نشان می دادند؛ همیشه انتقاد بود که آقا شما افرادی که فارغ التحصیل می کنید به درد صنعت نمی خورند. کار این طوری بود که بیشتر ترکیب، طراحی، آنالیز و تحلیل بشود. دانشجویان بسیار خوبی داشتیم. خیلی ها را هنوز می شناسم و با ایشان ارتباط دارم که از برجستگان رشته ی خودشان هستند. همکاری که الآن در دانشگاه هستند بیشترشان دانشجویان خود ما هستند و دانشگاه های دیگر هم همین طور. حالا از خاطرم می گذرد و فراموش می کنیم ولی بعضاً می آیند و می گویند آقا ما دانشجوی این دانشگاه بودیم؛ در فلان سال، در فلان چیز. آدم خیلی لذت می برد که این طوری فارغ التحصیل رشته ی خودش موفق باشد. دامنه ی کار خیلی زیاد بود؛ در همین رشته ها، کتاب ها، آزمایش ها، کتابخانه ها، سفارش کتاب ها، سفارش مجلات، رفتن به کنفرانس ها و ... خیلی مثبت برخورد می شد. دستگاه ها خریداری می شد و آزمایشگاه ها خیلی سریع جلو می رفت. بعضی از دستگاه ها را به کمک همکاران زبده و با تجربه ی فنی و تکنسین ها توانستیم خودمان نمونه سازی کنیم. بچه ها سال آخر پروژه ی دانشجویی می گرفتند و بعضاً مقدار کاری که برای پروژه انجام می دادند، بیش از حد توان و حتی در سطح پروژه های فوق لیسانس و دکتری بود. بعضاً پروژه شان شاید تمام می شد ولی باز ادامه می دادند. این جا چند دانشجو بودند که روی پروژه ی هواپیمای صبا کار می کردند. معمولاً خیلی سخت می گرفتیم و بچه ها می آمدند از ما گله داشتند که خیلی درس می خوانیم. ما رتبه های خوب کنکور هستیم؛ معدل ما این جا ۱۳/۵ است و بچه های کمتر از ما در دانشگاه های دیگر معدل ۱۷-۱۸ دارند. ولی خب این معدل با این روند در دانشگاه های خارج شناخته شده بود می دانستند معدل این ها چه معنی دارد! شرایط مشروطی خیلی به دقت رعایت می شد. استادی بود (یادش بخیر، بعد از انقلاب رفت دانشگاه شیراز و الآن آن جا است) به نام آقای دکتر منوچهر رشیدی؛ ایشان در انگلستان در رشته ی موتور، ترمودینامیک و حرارت درس خواند و هم زمان با ما استخدام شد. در آزمایشگاه را قفل می کرد، دانشجویان باید تمام ساعت آن جا می بودند و با دیسیپلین کارها انجام می شد، درس هم همین طور.

اغلب دانشجویان از ایشان شاکی بودند که چقدر از ما کار می‌کشد و سیل اعتراضات به دفتر رئیس دانشکده آمد ولی باور کنید ساعت پنج به بعد (ایشان معمولاً تا ساعت هشت و نه کار می‌کرد) چند بار هم من را سوار ماشینش کرد؛ کاستی در ضبط صوت ماشینش می‌گذاشت و به آن گوش می‌داد که چگونه مثلاً توربین گازی کار می‌کند؟ دستگاهش چه جوری است و غیره. یعنی این قدر درگیر بود! حتی ساعت پنج به بعد اگر شما به اتاقش می‌رفتید، می‌دیدید که آن‌جا پر از فارغ‌التحصیلانی بود که بعد می‌آمدند و اظهار رضایت می‌کردند که چقدر ما چیز یاد گرفتیم، چقدر مثلاً خوب بوده و بعضاً پروژه‌هایی که در مورد تحقیق داشتند، می‌آوردند و بحث می‌کردند یعنی خیلی دانشجویان بازده خوبی برای کار در بیرون داشتند. در مورد ضوابط هم یک خاطره‌ای دارم. دانشجویی بود که نمره نهایی‌اش به علت عدم کار در طول ترم کم شده بود، فکر می‌کنم دو شده بود و ما این دو را به عنوان نمره‌ی نهایی ضرب کردیم. این‌جا سیستم دستی بود، نمره دستی وارد می‌شد و بعد کارنامه می‌آمد. چند روزی گذشت، دانشجویی آمد پشت اتاق در زد و گفت: من یک کار کوچکی با شما دارم. گفتم: چی شده؟ گفت: یک اشتباهی در کارنامه‌ی من رخ داده و به جای دو، ۲۰ رد شده است و من درس را قبول شده‌ام. ولی من احساس ناراحتی می‌کنم که بیست گرفته‌ام! شما بیاید این بیست را ده در نظر بگیرید که هم من قبول بشوم و هم شما ناراحت نشوید! من خیلی خوشم آمد و به او گفتم: از این که به اتاقم آمدید، شما را تحسین می‌کنم ولی از نظر من نمره‌ی اخلاق شما بیست و نمره‌ی ارتعاشات شما همان دو است، این‌ها را نمی‌توانم با هم مخلوط کنم و متأسفانه همان دو را باید رد بکنم. ایشان خیلی ناراحت شد و با عصبانیت در را به هم زد و رفت. چند سالی گذشت. یکی آمد پشت در و گفت: می‌خواهم شما را به طور خصوصی ملاقات کنم. من فلانی هستم همان دانشجویی که دو، بیست شده بود. آمد و گفت: من در دانشگاه چیزهای خوبی یاد گرفتم، یکی این که باید راستگو و درستکار باشم. در بیرون و صنعت الآن خیلی موفق هستم.

اگر از دانشجویان شاخص در ارتباط با تحصیل خاطره‌ای دارید، ویژگی‌هایی چشمگیر بوده و در ذهن شما مانده بفرمایید.

نمونه ماشاءالله خیلی زیاد دارم و شاید اسم بردن از یک فرد خاص ظلم به بقیه باشد ولی امیدوارم این طوری قلمداد نشود. همه‌شان موفق بودند و آن‌ها را من دوست داشتم. ما خیلی دوست داشتیم به لحاظ کاری، به خاطر مهندسی مکانیک و زمینه‌ای که خودم دوست داشتم مثلاً خودرو، ارتباط با صنعت داشته باشیم. این جا کارخانه‌ی ایران خودرو بود. دو دانشجوی لیسانس بودند یکی دختر خانمی بود و یکی هم آقای که سال آخر بودند. درسی با من داشتند و علاقه‌مند بودند تا پروژه‌ای انجام دهند، پروژه‌شان شاسی ایران‌متر بود. در کارخانه‌های خودروسازی، خودرو روی آن می‌رود و بالا، پایین، جوانب و غیره حرکتش می‌دهند و رفتار جاده‌ای را به این فرم سیموله می‌کنند که بگویند کار خوب می‌شود و عملکرد خوب است یا نه. خب این امکانات اصلاً در کارخانه‌های ما نبود و صرفاً تحت لیسانس ساخته می‌شد و با همین کیفیت ارایه می‌شد. این دو تا دانشجو علاقه‌مند بودند با امکانات خیلی محدود آن موقع، یک شاسی دینامیک طراحی کنند و بسازند. یادش بخیر آقای ابراهیمی تکنسین آزمایشگاه مقاومت مصالح بود، کمکی کرده بود، با کمک بقیه همکاران فضایی گذاشتند، در کارگاه و آزمایشگاه فعالیت می‌کردند که این درست بشود. صفحه‌ی ثابتی مثل یک بلندی درست کردند یک گوشه‌اش سوراخی بود که چرخ روی آن قرار می‌گرفت و بعد به حالت موتوری که دورش را بتوانیم تغییر بدهیم، حرکت بالا و پایین به این چرخ داده می‌شد و بعد اندازه‌گیری می‌شد؛ به این ترتیب رفتار می‌شد. ماشین را درمی‌آوردند، برعکس می‌کردند و چرخ دیگر را می‌کنند. خیلی با جدیت روی این پروژه کار می‌کردند، مبتکر بودند و خیلی زحمت کشیدند. ماشین هم که نبود، ماشین دوستان را می‌گرفتیم. روی ماشین همکاران تست می‌کردند و یادداشت می‌کردند. این ضوابط باعث شد که رئیس وقت (اگر اشتباه نکنم آقای دکتر ضرغامی بود) با کارخانه‌ی ایران خودرو تماسی برقرار بکند که از این پروژه‌ها حمایت بشود چون قبل از ایشان به این فرم مایل نبودند در صنعت همکاری برقرار بشود و این اتفاقی بود که آقای دکتر ضرغامی خیلی علاقه‌مند به آن بود. عده‌ای از کارخانه‌ی ایران خودرو آمدند؛ مدیر فنی و غیره بودند، بازدید سال ۱۳۵۵ و ۱۳۵۴ بود. ما این دستگاه‌های دانشجویی را نشان دادیم و گفتیم می‌توانیم فعالیت بکنیم مثلاً سیستم فربندی کاپوت

یک پیکان را مطابق با جاده‌های ایران بکنیم. تقاضایمان هم خیلی کوچک بود؛ می‌خواستیم یک خودرویی در اختیارمان بگذارند که ما بتوانیم آن طرح‌ها را پیاده بکنیم، تکه تکه بکنیم، چیزهای جدید بگذاریم رویش و آزمایش بکنیم، یک مقدار هم مخارج کوچکی برای خرید یک سری چیزهای جزئی که در بازار هست لازم داشتیم و آن حق تحقیقی برای تکنسین‌ها و وقتی که می‌گذارند نبود. بعد از مدتی، آن فردی که گوش می‌کرد و مدیر فنی و مالیشان بود گفت: یعنی شما می‌گویید بهتر از انگلیسی‌ها می‌فهمید که می‌خواهید این کارها را بکنید؟ ما چه کار به این کارها داریم؟ ما سه ماه پیکانمان با هر جور عیبی پیش فروش شده، این چه کارهایی است که شما می‌خواهید بکنید؟ حالا اگر می‌خواهید ما یک پیکان به شما بدهیم، می‌دهیم. گفتیم: نه، ما پیکان نمی‌خواهیم. می‌خواهیم یک رابطه‌ای میان صنعت و دانشگاه برقرار بشود. جالب این که این دانشجوی مبتکر سال ۱۳۵۶ فارغ‌التحصیل شد و رفت و حالا یکی از مبتکرین جالب در دانشکده برلیه است، الآن استاد است؛ قبلش دانشگاه مینه‌سوتا بود که خیلی با عزت و احترام برای همیشه او را آوردند. یکی از چیزهای جالبی که طراحی کرد و خیلی سر و صدا کرد، Human Extender بود یعنی ما بتوانیم بازوهایمان را قوی بکنیم. مثلاً بتوانیم یک کپسول گاز را با دست‌هایمان بلند کنیم. ما وزن ۱۵۰ کیلویی را با بازویمان نمی‌توانیم بلند کنیم ولی این کاری کرد که با همین بازو می‌توانیم این را انجام بدهیم یعنی با سیستم اتصالاتی که به اعصاب می‌دهد و تقویت‌های هیدرولیکی، باعث می‌شود نیروی ما تقویت و چند برابر شود تا بتوانیم وزنه را بلند کنیم. آقای دکتر همایون کاظمی‌نژاد، استاد دانشگاه برلیه است. یک آزمایشگاه وسیع دارد و هنوز هم با هم ارتباط داریم. نمی‌شود اسم برد برای این که تعداد بسیار زیاد است و اگر مواردی از خاطرم برود و نام نبرم ظلم می‌شود.

از اساتید، همکاران دانشگاهی و کارکنان، اگر مطلبی هست بفرمایید.

ما از امکانات خوبی در دانشکده برخوردار بودیم. اساتید باتجربه با تخصص‌های مختلف از اطراف جهان، از آلمان، انگلستان، آمریکا و ... در این جا بودند و واقعاً هر کدامشان استاد برجسته‌ای در دانشکده بودند. قبل از این که من وارد دانشگاه بشوم آقای دکتر محمود حسینی را می‌شناختم. ایشان فارغ‌التحصیل آلمان

بودند. فوق لیسانس گذرانده بودند و این جا مشغول به کار بودند. از ابتدای دانشگاه در سال ۱۳۴۴، یک سال قبل از این که من به دانشگاه بیایم، ایشان برای گذراندن دوره‌ی دکتری به آلمان رفته بودند. خدمتتان عرض کردم که سیستم این طوری بود که می‌توانستیم با درجه‌ی فوق لیسانس و لیسانس شروع کنیم و بعد از چهار سال برویم. ذکر خیر ایشان بود و سال ۱۳۵۳ ایشان بعد از اخذ دکتری که برگشتند ما افتخار آشنایی حضوری با ایشان را داشتیم و از آن تاریخ تا حالا من کماکان از مصاحبه با ایشان لذت می‌برم. خیلی دیگر از همکاران، آقای دکتر راد هم به همین صورت بودند. آقای دکتر یوسف علی حمیدی در گروه دینامیک و ارتعاشات بودند و با هم همکاری نزدیکی داشتیم. آقای دکتر احمدی و خیلی از همکاران که نمی‌شود واقعاً تک‌تک اسم برد. خیلی تیم خوبی بودند. ما در دانشکده‌مان آن موقع تخصص‌ها را به صورت گروهی نگاه می‌کردیم. در گروه دینامیک و ارتعاشات اساتید جمع می‌شدند، راجع به آزمایشگاه‌ها و درس‌های مشترک و سیلابس‌ها تصمیم گرفته می‌شد. سال ۱۳۵۳ که طرح دانشگاه صنعتی اصفهان بود در همان دفتر پایین که ابتدا آقای دکتر طوسی و بعدش هم آقای دکتر ضرغامی مسئولیت آن‌جا را داشتند، آقای دکتر ضرغامی می‌گفتند شما دانشجویان برجسته‌ی دانشکده‌تان را تعیین بکنید، بعد بعضاً از هر دانشگاهی، دانشکده‌ی فنی و ... دانشجویان برجسته را انتخاب بکنید؛ این‌ها را بیاورید، مصاحبه و بعد انتخاب نهایی بکنید که با بورس دانشگاه بروند خارج و تحصیلاتشان را ادامه بدهند؛ دکتری بگیرند و برگردند و در دانشگاه صنعتی اصفهان مشغول شوند. این یکی از وظایفی بود که بر عهده‌ی ما بود. گروه دینامیک را ما بررسی می‌کردیم و چون از ابتدا در کمیته‌های مختلف بودم، مسئولیت این کار بر عهده‌ی من بود که نهایتاً جمع و جور کنم. در کمیته استخدام و کمیته تجهیزات بودم. به هر حال آن چه در توان داشتیم در دانشکده ارایه می‌دادیم. آن موقع افراد خوبی را انتخاب و معرفی کردیم که رفتند ادامه تحصیل دادند. آقای دکتر دورعلی یکی از آن‌ها بود که انتخاب کردیم. من خودم شخصاً قبول کردم و با توجه به درس و روحیه‌ای که داشتند به ایشان توصیه کردم، رفتند و در دانشگاه MIT ادامه تحصیل دادند و به دانشگاه صنعتی اصفهان برگشتند که بعد از انجام تعهدشان به ما

ملحق شدند. خیلی‌ها بودند؛ آقای گنجی که در دانشگاه صنعتی اصفهان هستند، دکتر شیروانی، دکتر رستمی، دکتر ملکی و خیلی‌ها همه با این برنامه بودند. بعد خیلی از همکاران خودشان به دانشگاه ملحق شدند و مستقیماً پس از اتمام تحصیل باز با ایشان افتخار آشنایی داشتیم. واقعاً محیطی دوستانه و صمیمی با هم داشتیم که کار را تا حد خوبی پیش برد. همه چیز شفاف بود؛ رئیس دانشکده طبق مقررات، اختیار تام در دانشکده داشت، تمام اختیاراتش را بین کمیته‌ها تفکیک می‌کرد و از این طریق بود که همه‌ی کارها فرم می‌گرفت.

از مسؤولیت‌های اجرایی در دانشگاه بفرماید.

دوست داشتم اگر کاری در دانشگاه به من محول می‌شد، از انجامش کوتاهی نکنم. در کمیته‌ها و فعالیت‌های خارج از دانشکده حضور داشتم مثلاً چند دوره دبیر شورای دانشگاه بودم. در زمینه‌ای که همیشه کمکی می‌کردم آموزش بود. برنامه‌های جمع‌آوری بودجه‌های تحقیقاتی دانشکده، پروژه‌ها و دیگر کارهای اجرایی به این صورت بر عهده‌ی من بود. یکی از مسائلی که آن موقع درگیرش بودم به حساب برنامه‌ی بازدید اساتید خارجی از دانشکده‌ها بود که هر ساله این برنامه انجام می‌شد. در بهار اساتیدی از آمریکا و بیشتر انگلستان می‌آمدند از آزمایشگاه بازدید می‌کردند که اگر ما چیزی نیاز داشتیم و دستگاهی جدید بود آن‌ها به ما اطلاعات می‌دادند و یا در خرید و فرستادن آن برای ما کمک‌هایی از طریق دانشگاهشان می‌کردند. برنامه‌ها و سیلابس‌های درسی را در اختیارشان می‌گذاشتیم که مرور می‌کردند و پیشنهادات سازنده می‌دادند. خود این خیلی خوب بود و انجام می‌شد. البته هزینه‌ی این‌ها را بیشتر British Council شورای فرهنگی بریتانیا می‌داد. بعد از فرصت مطالعاتی در MIT، سال ۱۳۵۶ که برگشتم گفتند که باید مسؤولیت دانشکده را برعهده بگیری، ابتدا من قبول نکردم ولی به هر حال در سال ۱۳۵۷ رئیس دانشکده شدم. شروع خیلی خوب بود ولی خب افتاد مشکل‌ها که دامنه‌اش خیلی وسیع بود. پس یکی از مسؤولیت‌هایی که داشتم ریاست دانشکده بود که بعد از انقلاب هم بودم چون بحث سیاسی نبود و در واقع بحث اجرایی کار بود. سال ۱۳۵۸ رئیس وقت دانشگاه آقای دکتر رنجبر خواستند

که مسؤولیت معاونت پژوهشی و ارتباط با صنعت دانشگاه را نیز قبول کنم. هم‌زمان با آن باید پست ریاست دانشکده را هم می‌داشتم و من دوتا را نمی‌خواستم، نه دانشکده راضی می‌شد و نه ایشان. در تحصیلات تکمیلی دانشگاه سمت‌هایی داشتم. یک نوبت دوستان به حساب لطف کردند و گفتند تو باید مسؤولیت دانشگاه را قبول بکنی که من قبول نکردم و گفتم باید یک نفر دیگر انتخاب شود که فرد تازه‌ای باشد و تجربیات جدیدی کسب بشود. چند دوره هم معاون دانشکده بودم و امیدوارم که بتوانم تجربیات (اگر چیزی داشتم) در اختیارشان بگذارم.

از زمینه‌های علمی‌تان هم اگر مطلبی هست بفرمایید، البته تا حدودی اشاره کردید.

در چند نوبت دانشجویان تشویق‌هایی داشتند. البته من سعی می‌کردم اذیتشان کنم تا از آن‌ها کار خواسته باشم! در یک تاریخی (فکر کنم سال ۱۳۶۸) برای نوبت دوم فرصت مطالعاتی به دانشگاه ویکتوریای کانادا رفتم و تا سال ۱۳۷۰ آن‌جا بودم. موقعی که برگشتم تعداد زیادی از دانشجویان قدیم ما که خیلی من را می‌شناختند و در سال‌های مختلف درس‌های متعددی با من گذرانده بودند، از من ارزیابی خوبی داشتند و نهایتاً سال ۱۳۷۲ استاد ممتاز دانشگاه شدم. سال ۱۳۷۱ استاد نمونه‌ی دانشکده شدم و در سال ۱۳۷۲ استاد ممتاز شدم که لوح را ریاست جمهوری وقت به من دادند. آن موقع آقای دکتر معین وزیر علوم بود. سال بعد یعنی سال ۱۳۷۳ استاد نمونه‌ی کشور شدم که لوح را ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی در مراسم اهدای جوایز به من دادند؛ سال ۱۳۷۴ استاد برجسته‌ی مهندسی مکانیک شدم. در انجمن مهندسان مکانیک ایران، هر سال استاد نمونه‌ی مهندسی مکانیک را انتخاب می‌کنند و لوح مربوطه را که به صورت پلاک هست به او می‌دهند. خودم خیلی در مورد دوره‌ی کارشناسی ارشد فعالیت کردم؛ از موقعی که در دانشگاه مسؤولیت داشتم خیلی علاقه‌مند بودم درس‌های اختیاری عملی باشد. از دانشکده‌ی کشاورزی کرج در مورد ماشین‌های کشاورزی و ... و درس‌هایی به این صورت، اساتید را دعوت می‌کردیم. به هر حال در دوره‌ی کارشناسی ارشد فعالیت داشتم. آن موقع بعد از جنگ بود و اساتید کم بودند؛ بعد از بازگشایی خودم مجبور بودم خیلی از درس‌ها را البته با کمک سایر همکارانی که بودند بر عهده بگیرم.

برگردیم به دوره‌ی انقلاب فرهنگی و تعطیل شدن دانشگاه‌ها.

اگر اجازه بدهید من بحثم را در مورد علمی تمام بکنم. در واقع چون بخش مهم کارهایمان، انتشارات در ژورنال‌های خارجی و کنفرانس‌ها بود فکر می‌کنم که ما دوست داشتیم این کار را در سطح بین‌المللی دنبال کنیم و این با دو هدف بود. هدف اصلی شناساندن دانشگاه در سطح بین‌المللی بود، این که ما کارهایی که در این جا می‌کنیم مسائل و تحقیقات روز است و باید جایگاه خاصی از لحاظ مقام تحقیقاتی و علمی در سطح جهان داشته باشیم. هدف دوم هم این بود که ما بتوانیم خودمان را از نظر تحقیقات همیشه به روز داشته باشیم و نتیجه‌ی تحقیقات را بیاوریم در کلاس برای دانشجویان لیسانس و فوق لیسانس مطرح بکنیم، بحث بکنیم. خیلی تأکید داشتیم که دانشجویان سعی کنند مقاله به زبان انگلیسی بنویسند؛ چرا؟ به جهت این که بعد بتوانند از مراجع استفاده کنند. ژورنال خارجی که دیگر ترجمه نمی‌شود پس بتوانند این طوری به اطلاعات روز دسترسی داشته باشند و بعضاً اگر برای ادامه‌ی تحصیل رفتند، مشکلی نداشته باشند و یا اگر خودشان کادر آموزشی و هیأت علمی شدند بتوانند ژورنال‌های خارجی را به دانشجویانشان القاء کنند و مقالات را بررسی کنند. انجمن مهندسان مکانیک انگلستان که یک قدمت بسیار طولانی دارد، قدیمی‌ترین انجمن علمی است؛ چون از سال‌های قبل عضو این انجمن بودم، به عنوان Fellow انجمن مکانیک انگلستان برگزیده شده بودم. می‌شود گفت من تنها کسی در ایران بودم که خیلی از پرونده‌های بقیه‌ی همکاران که مایل بودند در این انجمن ترفیع بگیرند یا عضو بشوند، برای من می‌فرستادند و من باید بررسی می‌کردم یا بعضاً مصاحبه می‌کردم و نتیجه‌اش را می‌فرستادم. داشتن Fellow خیلی اعتبار بالایی است و باید اهداء بشود، یک گروه از رؤسای قبلی باید بنشینند بررسی کنند و این را بدهند. معمولاً هم دور خودشان می‌چرخد و خیلی کمتر به خارجی‌ها داده می‌شد. سال ۱۳۷۴ بود که به فرم مدال، لوح و یک مجموعه‌ای برای من فرستادند و الآن هست. سال بعد انجمن مهندسان مکانیک آمریکا همین قدم را برداشتند و درجه‌ی Fellow را که عالی‌ترین مقام انجمن است به من اهداء کردند؛ باز من اولین و تنها کسی در ایران بودم که این عنوان را داشتم.

بعد آقای دکتر مقداری هم این عنوان را گرفته‌اند، همان انجمن بود؟

بله، ایشان بعد ملحق شده‌اند، خود من یکی از توصیه‌کنندگان کارهایش بودم. آن موقع شرایط بعد از جنگ و ترور بود و اصولاً خیلی بعید بود که به کشور ایران و ایرانی توجه شود. به من گفتند: باید بیایی در جلسه‌ای در آمریکا شرکت کنی که ما این مدال را بدهیم. گفتم: نه، من مایلم که این کار در ایران انجام شود. اگر شما این برداشت را دارید که بخواهید لوح بدهید، چرا در ایران نباشد؟ شما نماینده‌ی اتاق را با آن تشکیلات بفرستید و همین جا این کار انجام شود. بیشتر دوست داشتم عده‌ای بیایند این جا را ببینند و بشناسند که این طوری ما این جا چه کار می‌کنیم و یک شناختی از دانشگاه و محیط علمی این جا به دست آورند. بعد آمدند و این کار در بهار ۱۳۷۵ انجام شد، البته باز چند سال پیش انجمن مهندسان مکانیک کانادا هم به من همین درجه را دادند. پارسال انجمن مهندسان برق و الکترونیک آمریکا هم من را به عنوان استاد نمونه انتخاب کردند و لوح مخصوص، جایزه و ... دادند.

اگر راجع به دوره‌ی انقلاب فرهنگی و تعطیل شدن دانشگاه‌ها و نیز در زمینه‌ی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، در کنار فعالیت‌های علمی تان مطلبی هست بفرمایید.

من زیاد فعالیت‌های بیرون از محیط دانشگاه نداشتم؛ بیشتر علاقه‌ام به دانشگاه بود و سعی می‌کردم همه چیز را در چارچوب دانشگاه نگاه کنم. فکر می‌کردم دانشگاه یک محیط پویانده‌ای است؛ افراد جوانی که می‌آیند قابلیت جذب خیلی از مسائل را دارند و اگر ما بتوانیم آموزش خوبی داشته باشیم، در کنارش یک سری ارزش‌های اخلاقی، اجتماعی و غیره منتقل می‌شود. البته خود دانشجویانی که به دانشگاه می‌آیند این‌ها را دارند، از خانواده و از محیط دارند ولی اگر ما بتوانیم یک سری چارچوب‌هایی را این جا به آن‌ها بگوییم بعداً این‌ها در جامعه خیلی مثمر‌تر می‌شود. همیشه دوست داشتم آن چیزی که حرف حق است، در هر محیطی و بدون هیچ ملاحظاتی گفته شود. اقوام و دوستان از من ایراد می‌گیرند که تو ملاحظات را نمی‌کنی! واقعاً هم همین طور است. من چیزی را که فکر می‌کنم درست است، شاید هم غلط باشد ولی آن چیزی که فکر می‌کنم را بیان می‌کنم بدون این که بخواهم ملاحظات لازم را بکنم و یا برای بعضی‌ها

خوشامد باشد، یا برای بعضی‌ها نباشد؛ حالا چه در شورای دانشکده، چه در شورای دانشگاه، چه در محیط دانشگاه و یا حتی در کنفرانس‌های خارج. البته نمی‌توانم اسم فعالیت سیاسی به این کار بدهم، می‌توانم بگویم آن چیزی که حق و واقعیت است را می‌گویم. همکاران قدیمی و جدید می‌دانند آن‌چه که درست نبوده را من گفته‌ام و همان‌طور که اشاره کردم نمی‌توانم نمره‌ی اخلاق را با ترمودینامیک قاطی کنم. من به این صورت هستم حالا شاید بعضی اوقات به ضررم هم بوده ولی هنوز پای حرف‌های عقیدتی‌ام هستم. در مورد دانشگاه خیلی سعی کردم تا آن‌جا که بتوانم فعالیتی بکنم. مثلاً یکی از کارها راه‌اندازی دوره‌ی دکترای مهندسی مکانیک بود؛ اولین دوره‌ی دکترای مهندسی مکانیک این‌جا انجام شد و قبلش ما دکترای مکانیک نداشتیم. به کمک آقای دکتر بادامی‌نژاد و سایر همکاران، در دانشکده اصولی پیشنهاد شد، کنار هم گذاشتیم و مجموعه‌ای را پیشنهاد کردیم. من خودم استاد راهنمای اولین دانشجوی دکترای مکانیک در ایران بودم. با جدیت آن برنامه‌ها را در نظر گرفتیم و هدفمان این بود که حتماً دانشجوی دکتری، مقاله را به زبان انگلیسی نوشته و در ژورنال چاپ کند که تحقیقاتش به روز باشد، چون آن مقالات دامنه‌ی اساتید خارجی دارد. البته بعد از آن دانشگاه‌های دیگر هم دوره‌ی دکترای مهندسی مکانیک را شروع کردند و ادامه دادند. برگردیم این‌جا، یک بحث دیگر این بود که می‌خواستند دانشگاه را به اصفهان منتقل کنند؛ این‌جا هم نقشه‌کشی کرده بودند که بشود دانشگاه علوم و فنون ارتش، این بحث سال ۱۳۵۷ بود. ما هم از اوضاع و احوال اطلاعی نداشتیم، یک مسائلی پشت پرده بود که در جریان نبودیم. بیرون دانشگاه این خط و خطوط کشیده می‌شد. ابتدای هر سال مثلاً بهار، شورای دانشگاه می‌آمد تصویب می‌کرد که سال آینده چند تا دانشجو بگیرید، بنابراین می‌رفت در هر دانشکده‌ای بررسی می‌کرد، دانشکده‌ی مکانیک ۱۲۰ نفر می‌خواهد، دانشکده‌ی برق ۱۲۰ نفر می‌خواهد و غیره؛ جمع می‌کردند و می‌گفتند سال آینده ما ۷۰۰ نفر می‌خواهیم و بعد می‌رفت در کنکور و دفترچه کنکور وارد می‌شد. این روال کار را سال ۱۳۵۴ شکستیم و گفتیم ما کنکور سراسری را قبول نداریم؛ خودمان می‌خواهیم کنکور بگذاریم تا ارزش‌هایمان یعنی سطح علمی و غیره را لحاظ کنیم. البته مقاومت‌هایی بود ولی نهایتاً قبول

کردند و سال ۱۳۵۴ دانشگاه خودش کنکور گذاشت، ثبت نام کرد و حساب سؤالات را تعیین کرد. دانشجویانی با پتانسیل بالا در آن سال آمدند. خدا رحمت کند مهندس پیروزی عهده دار این برنامه و مسؤول برگزاری بود، من، دکتر صفایی و ... هم بودیم، در کنار کارهایی می کردیم و خیلی به نحو خوبی برگزار شد. سال ۱۳۵۶ که دفترچه ی کنکور درآمد دانشگاه صنعتی اسمش نبود و دانشجویی نمی گرفت، اصلاً اسمش خالی بود و به جایش دانشگاه صنعتی اصفهان بود؛ این وقتی که درآمد دیگر کار از کار گذشته بود و اعتراض شد. گفتند: اشتباه چاپی بود و حالا سال آینده درست می شود! یعنی ما سال ۱۳۵۶ دانشجو نداشتیم. سر و صدا شد و بعد فهمیدیم که نه، می خواهند دانشگاه را جمع کنند یعنی به تدریج سال ها تمام بشود و این دانشگاه را بدهند به دانشگاه علوم و فنون ارتش و ما را به دانشگاه صنعتی اصفهان منتقل کنند. قرار شد که در جریان حضور بازدید کنندگان خارجی، رؤسای کشورها و ... به جای این که مثلاً بیرون بایستیم و دست بزنیم، دانشجویان و ما این ها را هو بکنیم، تخمه پرتاب بکنیم و غیره. این نوع برخورد برای رژیم خوب نبود و با آن که اول فکر می کردند دانشجویان این جا همه درس خوانند ولی واقعاً این طور نبود. دانشجویان این جا خیلی فعالیت های سیاسی شدیدی داشتند، درگیری های فراوانی بود و مثال های بسیاری من دارم. رژیم آن موقع می خواست که این جا برداشته شود برای این که نقطه ای نباشد که این طور حرکاتی بشود؛ مخصوصاً که دانشگاه خصوصی و غیر از دانشگاه های دولتی بود و تولید عظمای نایب تولید داشت. تقریباً از سال ۱۳۵۶ این زمزمه شروع شد که ما به هر حال این طوری نمی خواهیم قبول کنیم. در دانشگاه کمیته هایی تشکیل شده بود؛ کمیته ای بود به نام کمیته ی مذاکرات. به اتفاق آقای دکتر دوامی و چند نفر دیگر از همکاران، می رفتیم و افراد مقامات، وزارتخانه ها، دولت، سازمان برنامه و ... را توجیه می کردیم که دانشگاه را نباید ببندید؛ دانشگاه را که جمع نمی کنند. آن دانشگاه باید باشد، ۱۰ تا دانشگاه دیگر هم باید برای مملکت ساخته شود؛ برای چه یک دانشگاهی که آزمایشگاه دارد و همه سازمانش برقرار است را می خواهید ببندید؟

آن موقع هنوز رئیس دانشگاه دکتر ضرغامی بود؟

نه، بعد از این که مرحوم دکتر امین رئیس دانشگاه بودند یک سال بعد، آقای دکتر نصر رئیس دانشگاه شد که بسیار مرد فاضل و دانشمندی بود؛ در زمینه‌ی زبان‌های خارجی، اسلام و شناخت صوفی تخصص داشت. رئیس دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران بود؛ جوان بود و دکترای فلسفه از MIT داشت. از لحاظ وضع مالی دانشگاه کمک‌هایی کرد. در زمینه سطح حقوقی اساتید و هم‌چنین توسعه‌ی منابع مالی برای دانشگاه، ساختمان‌ها و غیره فعالیت‌هایی کرد. انتقادات شدیدی هم داشت که اساتید، غیر از مسائل ریاضی و مهندسی، باید جنبه‌های دیگری هم داشته باشند. مثلاً علوم انسانی را راه‌اندازی کرد که آقای دکتر حداد عادل هم این‌جا بودند. آن آقای که مسئول انتشارات شدند، دکتر جوادی هم این‌جا بودند و درس‌های فوق برنامه برای بچه‌ها داشتند که هر دانشجو دو درس (شش واحد) برمی‌داشت. اسلام‌شناسی، عکاسی، تاریخ ادیان، عربی و غیره بود؛ از این لحاظ خیلی عمیق بودند و به اساتید می‌گفتند که باید بروید ایران را بشناسید. شما همیشه در کار مهندسی بودید، خارج بودید؛ باید با علم، فرهنگ و تاریخ ایران هم آشنا بشوید. زمینه‌های بازدید اساتید از اصفهان، تخت جمشید و جاهای مختلف را مهیا می‌کردند. به هر حال دیدگاه‌های فرهنگی را در دانشگاه خیلی توسعه دادند. به جشن فارغ‌التحصیلی اهمیت زیادی می‌دادند. سال ۱۳۵۴ ایشان مسئولیت دیگری را قبول کرد و بعد دکتر ضرغامی رئیس دانشگاه شد. دکتر ضرغامی قبلاً هم در طرح اصفهان و هم در دانشکده‌ی ریاضی بود؛ خودش از داخل دانشگاه بود. اردیبهشت ۱۳۵۷ ما اعتصاب کردیم و گفتیم به هر حال بایستی دانشجو بگیریم. مسر شدیم اسمان داخل لیست دفترچه‌ی کنکور برود که نرفت. البته قول و قرار گذاشتند که باشد ولی بعد مشخص شد که نیست! ما فکر کردیم باید یک جور دیگر برخورد بشود. حقوق‌ها قطع شده بود، بازاری‌ها و افراد خیر صندوق‌هایی گذاشتند برای آن‌هایی که اگر ضرورت فوری دارند کمک بشود. بالاخره به این نتیجه رسیدیم که این‌جا اگر دانشجویی داشته باشیم، نمی‌توانند منحل بکنند. در شورای دانشگاه که ما تشکیل می‌دادیم، رئیس دانشگاه نمی‌آمد؛ کنتاک کرده بود و گفته بود که من آن را به رسمیت نمی‌شناسم. آخر در شورای دانشگاه به این نتیجه رسیدیم که خودمان درست مثل روال قبل دانشجو بگیریم. مسئولیت دانشگاه هم آن موقع بر عهده‌ی

من بود. به هر حال در شورای دانشگاه تصویب کردیم ۷۰۰ تا دانشجو می‌گیریم به این صورت که خودمان ثبت‌نام می‌کنیم؛ مصوبه‌ی شورا شد و دبیر شورا و بنده هم امضاء کردیم. گفتیم که حالا به روزنامه آگهی بدهیم، گفتند که نمی‌شود؛ تمام آگهی‌ها باید وزارت اطلاعات می‌رفت یعنی در واقع ساواک باید چک می‌کرد. رفتیم روزنامه کیهان، مسئول آن‌جا گفت نمی‌توانیم چاپ بکنیم ما باید مجوزش را از وزارت اطلاعات بگیریم و سپس فردا چاپش کنیم. من فکری به ذهنم رسید. سراغ روزنامه‌ی اطلاعات رفتیم، ده دقیقه بعد رفتیم آن‌جا و گفتیم این مصوبه‌ی شورای دانشگاه و این هم شرایطش است؛ روز ثبت‌نام می‌آیند دانشگاه پشت نرده‌ها مدارک لازم را می‌دهند و ... لطفاً این را چاپ کنید. گفت آقا باید مجوز داشته باشیم؛ گفتیم مجوز می‌خواهید چه کار؟ کیهان دارد چاپ می‌کند! می‌خواهید تلفن بزنید! شما نمی‌خواهید چاپ کنید که خلاصه گفتند چرا همین امشب چاپ می‌کنیم. همان شب چاپ کردند یعنی بدون هماهنگی این نسخه در روزنامه‌ی اطلاعات چاپ شد. روزنامه که درآمد فردایش وزارت اطلاعات فهمید و گفت این اصلاً نامسئولانه است. اطلاعات این را تکذیب کرد فردایش در روزنامه تکذیبیه‌ای منتشر کرد ولی کار از کار گذشته بود. همکارانی این‌جا در چاپخانه بودند که بازنشسته شده‌اند (آقای طاهری و دوستانشان)؛ فرم‌ها را تکثیر می‌کردند و می‌دادیم دانشجویان دسته دسته به بندرعباس و اقصی نقاط کشور می‌فرستادند و یا با پست توزیع می‌کردیم. خلاصه با همان یک ورق روزنامه ما توانستیم متقاضیان را دعوت کنیم. پول کم گرفتیم مثلاً فرض کنید اگر ۲۰۰ تومان هزینه ثبت‌نام بود ما ۲۵ تومان می‌گرفتیم. ما باید از آن تعداد گزینش می‌کردیم؛ پشت نرده‌ها گزینش می‌کردند. مخزن تشکیل دادیم یعنی اتاق خودم و اتاق پشتش، مخزن دریافت کارت‌ها بود. با ماشین خودم می‌رفتیم پشت نرده‌ها و ورقه‌های بچه‌ها را می‌گرفتیم. آن‌جا گارد دانشگاه بود، آن‌ها پلیس‌هایی بودند که از بیرون گذاشته بودند و مال ساواک بودند. دوستانی هم داشتیم که در سازمان سنجش بودند و از آن‌جا اطلاعاتی می‌آوردند که دانشگاه‌ها کدام کنکور را گرفته‌اند و کدام الآن باز است. خلاصه تابستان طولانی‌ای بود؛ تمام تابستان روز، شب، گرما و مشکلات خانواده هر کدام را داشتیم ولی علی‌رغم این مسأله‌ها، آن را دنبال کردیم. به افرادی که

قبول شدند اعلام کردیم و آمدند دانشگاه؛ ما ۷۰۰ نفر را گرفتیم. آقای دکتر حسینعلی انواری که استاد دانشکده‌ی برق و بسیار صاحب نام، فاضل و آدم شریفی بودند، از ابتدای کار با اساتید همراه بودند. یعنی ایشان تنها معاونی بودند که همراهی می‌کردند، بقیه‌ی معاونین هم قول و قرار می‌گذاشتند و چون ایشان با ما همراهی می‌کردند، وقتی که دانشگاه مسخر شد، ما ایشان را به عنوان رئیس دانشگاه به وزارتخانه معرفی کردیم. شورای دانشگاه به اتفاق آراء ایشان را برگزید. حدود شهریور شده بود و ما حقوق هم نداشتیم. از اردیبهشت آمد و کارها انجام شد. اسامی که درآمد، ما این جا بال و پر گرفتیم و به شورای دانشگاه گفتیم

که دانشگاه صنعتی آریامهر باید تغییر اسم بدهد و بشود دانشگاه صنعتی تهران.

آن موقع هنوز انقلاب پیروز نشده بود؟

نه خیر، آن موقع در بحبوحه‌ی انقلاب بود و ما هم در کوران انقلاب بودیم. در واقع یک حمایت از بیرون برای کار ما بود و ما هم با انقلاب همسو بودیم؛ یعنی این دو تا با هم، حداقل نزدیک به هم بودند. روزنامه‌ها و خبرنامه‌هایی چاپ می‌شد و آخرین وقایع به اطلاع عموم می‌رسید تا این که رسیدیم به شهریور ۱۳۵۷. چون مسائل انقلاب خیلی بعد بزرگ‌تر گرفته بود، دیگر این مسائل ما ضعیف‌تر بود و مورد توجه زیاد نبود. ولی اگر فرصت پیدا می‌کردند با این گروه بزرگ اساتید، واقعاً جور دیگری با ایشان رفتار می‌کردند. تغییر نام دانشگاه هم باز مستقلانه انجام شد؛ گفتیم ما دیگر نیابت تولیت نمی‌خواهیم و این جا تولیت نباید باشد، ما رئیس دانشگاه می‌خواهیم. دانشجویان هم خوشحال بودند که انتخاب شده بودند که بیایند و دانشگاه این طوری می‌شد. مثلاً شهریور، مهر ۱۳۵۷، یک دو هفته‌ای که گذشت دیگر بیرون در دانشگاه تانک گذاشتند و نگذاشتند دانشجویان و ما بیایم، رؤسای دانشکده‌ها می‌توانستند بیایند ولی دیگر حکومت نظامی برقرار شده بود.

آن موقع بودجه‌ی دانشگاه چگونه تأمین می‌شد؟

بودجه‌ی دانشگاه تا آن موقع زیر نظر دربار بود. قبلاً دو دانشگاه در ایران، یکی دانشگاه پهلوی شیراز و دیگری دانشگاه صنعتی آریامهر مستقیماً زیر نظر دربار بود؛ تولیت عظماء، شاه و نایب تولیتشان آن رئیسی

بود که در این دو دانشگاه تعیین شده بود. بقیه‌ی دانشگاه‌ها زیر نظر وزارت علوم بود و دولتی حساب می‌شد و قوانین خودش را داشت. بودجه‌ای که این جا داشت را به دربار اطلاع می‌دادند و بر اساس آن بودجه می‌گرفتند. تمام تصمیماتی که شورای دانشگاه می‌گرفت، باید یک کپی‌اش را به دفتر ریاست می‌دادیم، می‌فرستادند به دربار که آن‌ها ببینند چه می‌گذرد. البته در شورا بعضی مواقع می‌خواستند مسائل سیاسی را مطرح کنند که مخالفت می‌شد. یادم هست یک روز در شورا گفتند که شورای دانشگاه تهران و دانشگاه‌های دیگر از شهربانو فرح تشویق کرده‌اند و گفته‌اند ایشان مادر فداکاری است و یک عده چاپلوس از شورای دانشگاه ما هم بنا به درجه‌ی اولی چون زیر نظر دربار بود گفتند باید یک مصوبه بگذاریم که شورا به اتفاق آراء مثلاً بگویند ایشان مادر نمونه یا هر چه هست. بحث بزرگی در شورای دانشگاه در گرفت. گفتیم که اولاً من مثلاً استاد مکانیک هستم و راجع به خیرخواهی ایشان نمی‌توانم اظهار نظر کنم، شواهدی ندارم که بیایم رأی بدهم پس من رأی نمی‌دهم. همکار ما گفت آقا من دارم فیزیک درس می‌دهم، اطلاعاتی راجع به نیکوکاری ایشان ندارم و کارم نیست که بیایم ارزیابی کنم؛ به ضرر ایشان تمام خواهد شد که یک نفر فیزیکدان بیاید از نیکوکاری ایشان تعریف کند. خلاصه ما ۲۷ نفر که در شورای دانشگاه بودیم به این موضوع رأی ندادیم. رئیس دانشگاه عصبانی شد؛ هی می‌رفت بیرون تلفن می‌زد و می‌آمد. نهایتاً ایشان مجبور شد با امضای خودش و نه شورای دانشگاه این نامه را بفرستد. بعد از به ثمر رسیدن انقلاب، آقای دکتر حسینعلی انواری (خدا رحمتش کند) رئیس دانشگاه بود و مسائل را به مسائل اصلی و جایگاه خودش برگرداند. ایشان بودند تا سال ۱۳۵۸ که به علت کسالت و مشکلاتی که از لحاظ جسمی داشتند، کناره‌گیری کردند. بعد انتخابات شد و آقای دکتر رنجبر در خرداد ۱۳۵۸ رئیس دانشگاه صنعتی تهران شد. سپس صحبت اسم پیش آمد و رفراندوم انجام شد که چه اسمی باشد؟ نهایتاً با رأی اکثریت دانشجویان، اساتید و خوابگاهی‌ها این اسم انتخاب شد.

به هر حال دانشگاه صنعتی شریف که ۴۰ سال پیش متولد شد، با آن زحمتهایی که شخص شما اشاره کردید یک مسیر را طی کرد و بعد از چهل سال به این موقعیت رسید و یکی از دانشگاه‌های مهم و

معتبر کشور شد و توجه نسبت به این دانشگاه زیاد گردید. شما فکر می‌کنید چه رموز و علت‌هایی داشته که موقعیتش بهتر و جایگاهش تقویت شده و فارغ‌التحصیلانی که به جامعه داده، در مجامع صنعتی، اجرایی و علمی کشور و حتی خارج از کشور تأثیرگذار بوده‌اند؟

من فکر می‌کنم از ابتدا این محبت بود که در دانشگاه بین اساتید، دانشجویان و همکاران اداری و فنی (که بخش اعظم پشتیبانی کار هستند) یکدلی و یکرنگی به وجود آورد. شما می‌توانید بهترین جراح را بیاورید که یک عمل جراحی قلب را انجام دهد؛ هشت ساعت عمل می‌کند و بعد دستش را می‌شوید و می‌رود ولی یک عده‌ای آن‌جا هستند که با مریض می‌مانند و آن‌ها هستند که می‌توانند در زنده ماندن آن یا بلافاصله مسمومیت و از بین رفتن آن یعنی هدر رفتن کار جراح مؤثر باشند. من فکر می‌کنم استادی که در دانشگاه درس می‌دهد و دانشجویی که آموزش را می‌بیند با پشتیبانی و کمک اداری یا فنی دانشگاه ادامه‌دهنده‌ی این راه است که می‌تواند جلو ببرد و اگر یک صفا و صمیمیت بین این سه گروه باشد؛ می‌تواند خیلی سازنده باشد. مسأله‌ی دوم شفاف بودن مقررات و ارتباطات و بیان کردن همه چیز برای همه و عدم پنهان‌کاری است که این خودش می‌تواند یکی دیگر از رموز موفقیت باشد. می‌دانید دانشگاه، دانشجو و استاد، نه رئیس دارند نه مرئوس؛ شما نمی‌توانید بگویید که دانشجو رئیس است یا استاد رئیس است. مثل یک کارخانه نیست که مدیریت سلسله مراتبی باشد؛ این‌ها خودشان مستقل‌اند. شما می‌توانید کلاس را داشته باشید و دانشجو می‌تواند بیاید یا نیاید، به میل خودش نه به زور، در واقع نمی‌شود مجبورش کرد. ما یک دانشجوی فوق‌لیسانس داشتیم که درس‌هایش عالی بود ولی به تزش که رسید و باید آن را انجام می‌داد وقت پیدا نمی‌کرد چون مدیرعامل یک شرکت مهمی بود و پروژه‌های مملکتی انجام می‌داد؛ وقت نمی‌کرد و همین طور عقب می‌افتاد. من به او گفتم: می‌خواهم بیایم منزلتان بینم، نمی‌خواهم در دانشگاه بینم. به منزلش رفتم. گفتم: نگاه کن تو داری کار مهمی برای مملکت می‌کنی و شرکت بزرگی داری، این را می‌دانم که مملکت هم نیاز دارد ولی تو در این‌جا یک کاری کردی که آن کار نهایی‌ات باعث می‌شد یک سری دیدگاه‌های بهتری داشته باشی و تحولات بیشتری در کارهایت بشود و

یک عده‌ی دیگری از تو بهره‌مند بشوند؛ تو خودت را داری از این کار محروم می‌کنی. گفت: آره من خیلی گرفتارم ولی چشم می‌آیم. گفتم: می‌دانم برای تو مشکل است ولی برو از شرکت مرخصی بگیر و این کار را تمام کن و به نتیجه برسان؛ اطمینان دارم موفق می‌شوی که این حاصل کارهای خودت و غیره را بعداً با همکاران و مهندسان در میان بگذاری. به اکراه این کار را کرد؛ آمد شروع کرد تزش را انجام داد و تمام کرد. تزش هم خیلی خوب شد و فارغ‌التحصیل شد. بعد از مدتی یک کپی از آن آورد به من بدهد؛ رسم بود که معمولاً چند خطی در آن می‌نویسند و تشکر می‌کنند. من آن روز دانشگاه نبودم، گذاشته بود پهلوی منشی، نوشته بود «درس معلم ار بود زمزمه‌ی محبتی، جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را». به هر حال خیلی مهم است که این ارزش‌ها حفظ بشود؛ کار مشکل‌تر الآن نگهداری این آرمان‌ها و اهداف است برای این که ما باید روز به روز بهتر بشویم و نمی‌توانیم درجا بزنیم.

شما به عنوان پدر ارتعاشات ایران که به حق چه از لحاظ تحقیقات و چه از لحاظ آموزش در این صنعت، این لقب شایسته‌ی شما است و خوب است که در این مصاحبه به خاطر زحمتهایی که شما برای این شاخه از علم مکانیک در ایران کشیدید این عنوان حتماً بیاید. دلم می‌خواست یک توصیه‌ای، هم به دانشجویان دانشکده مکانیک و هم تمام دانشجویان دانشگاه شریف داشته باشید.

من جایگاه دانشجویان دانشگاه شریف را در سطوح علمی، تحقیقاتی و صنعتی بسیار بالا می‌بینم؛ این‌ها نمود خوبی در صنعت و آموزش کشور دارند. بعضاً فارغ‌التحصیلان ممتاز این دانشگاه، در دانشگاه‌های دیگر اعضای هیأت علمی هستند که ما اگر بتوانیم همیشه به صورت کامل مطالب را پیگیری کنیم و فراگیری را در تمام جوانب انجام دهیم خیلی مؤثر و خوب است. توصیه‌ام این است که دانشجویان و دانشگاہیان ما همیشه این روند را یاد بگیرند و بگویند ما چیزی که الآن داریم به آن اکتفا نمی‌کنیم و چگونه می‌توانیم این را بهتر کنیم. این روند بهبود را که یاد بگیریم همیشه می‌توانیم پیشرو باشیم؛ نسل بعدی که می‌آیند آن‌ها هم یک بهبودی روی این می‌گذارند، آن وقت قدرتی می‌شویم که می‌توانیم از لحاظ تحقیق و علم در صنعت پیشرو باشیم.

مصاحبه شونده: اعظم ایرجی زاد

مصاحبه کننده: علیرضا طیبی رهنی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۴/۱۸

دانشکده: فیزیک

سال ورود: ۱۳۵۷

=====

لطفاً یک بیوگرافی از خودتان بفرمایید.

در سال ۱۳۴۴ در تهران، خیابان شهباز (۱۷ شهریور کنونی) به دنیا آمدم. پدرم یک خاتم ساز هنرمند با سواد در حد ابتدایی و از نظر درآمدی متوسط بود. دوره دبستان و دبیرستان را در همان منطقه گذراندم. در مدارس جزو شاگردان زرنگ بودم و با توجه به سطح متوسط علمی، در خانواده نسبت به سایر فرزندان که تعدادشان به جز من شش نفر بودند مورد توجه والدینم قرار می گرفتیم. البته چون متعلق به یک خانواده مذهبی - سنتی بودم و در دورانی به دبیرستان می رفتم که با یک سری تغییر و تحولات فکری در این گونه خانواده ها مصادف شده بود، برای ادامه تحصیل با مسایلی هم مواجه بودم. مثلاً برای پدرم این مسأله مطرح بود که آیا اجازه بدهد من به دانشگاه بروم یا نه؟ و در طول دوره دبیرستان ازدواج کنم! این هم برای من دغدغه ی فکری شده بود و نمی دانستم اگر کنکور قبول شوم آیا پدرم اجازه می دهد به دانشگاه وارد شوم و خلاصه به آرزویم که مثل لوئی آرمسترانگ شدن است برسم؟ آن دوره خیلی از موفقیت رفتن به کره ی ماه صحبت می شد و من هم یک آلبوم از نوشته های روزنامه ها و عکس ها تهیه کرده بودم. از شما چه پنهان یکی دو ماهی را که کلاس کنکور می رفتم فقط مادرم خبر داشت. خوشبختانه در سال ۱۳۵۲ که دبیرستان را تمام کردم در دانشگاه صنعتی شریف رشته فیزیک قبول شدم. خوب به خاطر دارم روز اعلام نتایج کنکور، من و مادرم که خیلی برایم زحمت کشیده بود، خوشحال شدیم؛ اما ترس داشتیم که چطور مسأله را به پدرم بگوییم. نگرانی بعدی، مسأله شهریه ی دانشگاه بود. در آن زمان دانشگاه صنعتی شریف یک دانشگاه نیمه دولتی بود و از دانشجویان شهریه دو هزار تومانی دریافت می کرد. البته این مبلغ برای خانواده ام زیاد بود. وقتی شب پدرم به خانه آمد و مسأله عنوان شد او هیچ عکس العملی نشان نداد و احساس کردم که تازه نگرانی فکری او شروع شده است. بعد از گذشت چند روز بالاخره پدرم گفت: خیلی ها نزد من می آیند و از دانشگاه (آریامهر)

تعریف می کنند مخصوصاً رشته ی فیزیک؛ پس حتماً جای خوبی است. خدا به آقای دکتری که مشتری گاه و بیگاه کارهای خاتم پدرم بود خیر بدهد؛ با نگاهی به زندگی گذشته می بینم چند نفر در زندگیم توانسته اند تردیدها را به تصمیم برسانند و ایشان هم یکی از آنها بود. پس من در سال ۱۳۵۲ وارد دانشگاه شدم. در شهر یور، دانشگاه برای ورودی هایی که در زبان انگلیسی ضعیف بودند کلاس زبان برگزار کرد و فرصتی فراهم شد که قبل از شروع رسمی کلاس ها از فضای بسته ی دبیرستانی با فضای باز دانشگاهی آشنا شویم. یک ماه خاطره انگیزی بود؛ چون دوران آشنایی با دوستانی بود که هنوز بعد از ۳۶ سال مشتاق دیدار یکدیگریم، شوق دیدن آزمایشگاه ها و صحبت با اساتید و حتی نشستن گروهی دختران در محوطه جلوی دانشکده ی شیمی را به یاد دارم. یک روز با دوستانمان که قدم می زدیم گفتیم یک سری هم به دانشکده ی فیزیک بزنیم و ببینیم در دانشکده ی خودمان چه خبر است. شنیده بودم از ده درصد دانشجویان اول لیست قبولی ها، به عنوان جایزه شهریه نمی گیرند. یادم هست که ساختمان آن موقع دانشکده ی فیزیک (ساختمان فعلی دانشکده ی کامپیوتر) در دو طبقه بود و رئیس آن هم دکتر گلشنی بود. من به همراه دوستم خانم زیبا کمال به دفتر دانشکده رفتیم و با تردید رتبه مان را پرسیدیم، خود آقای دکتر گلشنی از اتاق بیرون آمد و به ما تبریک گفت. آن روز خیلی خوشحال شدم که ورود به دانشگاه هزینه ای را بر دوش خانواده نگذاشت. با گذشت دو ماه از سال تحصیلی با اعتصابات دانشجویی آبان ماه روبه رو شدیم و چون این اعتصابات ادامه داشت دانشگاه تصمیم گرفت که آن ترم را حذف کند، البته برای ما بچه های درس خوان که اهل سیاست هم نبودیم ابتدا کمی مشکل بود که دانشگاه نرفته خانه نشین شویم. ترم دوم هم باز به همین منوال گذشت و شلوغی ها و اعتصابات ادامه داشت؛ ولی ترم دوم را تعطیل نکردند. سال ۱۳۵۳ هم یادم هست که اعتصابات ادامه داشت و ترم اول منحل شد. یک ترم هم در سال های بعدی به اعتراضات اساتید برای لغو انتقال دانشگاه به دانشگاه صنعتی اصفهان خورد. اگر چه این وقفه ها در تحصیل باعث شد که طول دوره ی لیسانس من به ۵ سال بکشد؛ اما توانستم در دوره ی تحصیل به مسایل دیگری که در دوره ی دبیرستان و در خانواده با آنها روبرو نشده بودم، مثل مسایل اجتماعی و سیاسی توجه کنم که بسیار ارزشمند بودند. پس در واقع در تابستان سال ۱۳۵۷ با رتبه ی دوم (اگر اشتباه نکرده باشم)

فارغ التحصیل شدم. البته از سال سوم در آزمایشگاه‌های تحقیقاتی و آموزشی به عنوان کارآموز و دستیار کار می‌کردم. این باعث شد بعد از اتمام تحصیل به پیشنهاد آقای دکتر شهاب اعتماد، مسؤول آزمایشگاه تحقیقاتی که در آن در طول لیسانس کار می‌کردم، شوم. رئیس وقت دانشکده، آقای دکتر حامد به من پیشنهاد مربی بودن در دانشکده را داد و من هم که حال و هوای ادامه تحصیل در خارج را داشتم، دیدم موقعیت خوبی برای کسب تجربه است و از اول مهر به عنوان مربی به صورت قراردادی مشغول به کار شدم. در آن سال‌ها دوره‌های تحصیلات تکمیلی در فیزیک ایران نبود و کسانی که در فکر گرفتن دکتری بودند باید به خارج از کشور می‌رفتند. سال ۱۳۵۷ کشور در آستانه‌ی انقلاب بود و طبیعتاً دانشگاه شریف به عنوان یکی از نهادهای پیشرو، محل فعالیت گروه‌های بسیار دانشجویی با گرایش‌ها و مرام‌های مختلف بود که همگی یک هدف و آن هم سرنگونی شاه را دنبال می‌کردند. این هدف مشترک باعث شده بود که جو محبت بین اساتید و دانشجویان حاکم شود و بیشتر صحبت‌ها در فضاهای داخل دانشگاه اجتماعی باشد تا علمی. تدریس در فضای شلوغ و به شدت سیاسی، ساده نبود تا بالاخره بهمن ۱۳۵۷ را پشت سر گذاشتیم. چند ماه بعد از انقلاب، در ترم دوم جو سیاسی تغییر کرد و اختلاف مرام‌ها، گروه‌ها و تشکلات را از هم جدا و بعضاً رودرروی هم قرار داد. دوستان دیروز از هم آزرده بودند. کمتر از مسائل علمی در دانشگاه صحبت بود و جریان‌ات بیرون دانشگاهی به دنبال یارگیری در دانشگاه بودند، تا این که به نام بازنگری سیستم آموزشی دانشگاه‌ها بسته شدند. من هم مثل خیلی‌ها بیکار و مشغول تدریس دروس دبیرستان شدم. گرچه از نظر علمی دوران خوبی نبود، ولی خوشبختانه از نظر زندگی خانوادگی فرصتی شد که با دقت انتخاب همسر کرده و دو فرزندم را به دنیا بیاورم. من در سال ۱۳۵۸ با آقای دکتر مهدوی ازدواج کردم که در آن زمان مربی بودند و خدمت سربازی را در دانشکده‌ی فیزیک می‌گذراندند. بعد از بازگشایی دانشگاه‌ها با توجه به وقفه‌های پیش آمده در تحصیلمان و عدم امکان ادامه‌ی تحصیل در خارج از کشور با بودجه‌ی شخصی، تقاضای بورس تحصیلی از وزارت علوم کرده و هم‌زمان در اولین کنکور فوق لیسانس فیزیک پس از بازگشایی دانشگاه‌ها در سال ۱۳۶۳ شرکت کردیم. بالاخره در سال بعد بورسم جور شد و برای ادامه‌ی تحصیل در سال ۱۳۶۵ همراه دو فرزند کوچکم به کشور انگلستان رفتم. البته انتخاب کشور انگلستان

به خاطر شرایط دوران جنگ بود که رفتن به آمریکا و کشورهای دیگر را سخت تر کرده بود. دانشگاه ساسکس را از میان دانشگاه‌های پذیرش شده، برای ادامه تحصیل انتخاب کردم که تمام امکانات لازم از قبیل مهد کودک، مدرسه و خوابگاه در داخلش بود و در یک منطقه‌ی سرسبز خارج از شهر قرار داشت. از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ دوره‌ی فوق لیسانس و دکتری و یک سال هم پسا دکتری را در رشته‌ی فیزیک حالت جامد با تخصص فیزیک سطح، طی کردم و در سال ۱۳۷۱ به شریف برگشتم. چون قبلاً مربی بودم، بلافاصله به عنوان استادیار مشغول به کار شدم. از همان سال در دانشکده و در خدمت دانشگاه هستم. اگر از سوابق کاری بخواهید، باید بگویم مثل همه‌ی اساتید، فعالیت‌های تدریس و تحقیقاتی داشته‌ام و در این مدت مسؤولیت‌های اجرایی متعددی هم تقبل کرده‌ام. سه سال معاون پژوهشی دانشکده و سه سال هم رئیس دانشکده بودم. یک دوره رئیس پژوهشکده‌ی علوم وابسته به آموزش و پرورش و اکنون رئیس پژوهشکده‌ی علوم و فناوری نانو هستم که این هم از جمله پژوهشکده‌هایی است که با کمک تنی چند از اساتید ایجاد شده و کار زیادی می‌برد.

چه تفاوتی بین دانشگاه در حال حاضر و دانشگاه در آن زمان، از نظر امکانات فیزیکی می‌بینید؟

از نظر فضا من که آمدم تازه فاز دوم ساختمان‌های دانشگاه ایجاد شده بود. مثلاً دانشکده‌ی شیمی و دانشکده‌ی مکانیک جزو ساختمان‌های نوساز بودند و بخش اداری و اتاق اساتید دانشکده‌ی فیزیک در ساختمان دو طبقه دانشکده‌ی کامپیوتر بود که به معنای فعلی وجود نداشت، بلکه یک مرکز محاسبات داشتیم که برای درس برنامه‌نویسی فرترن، صدها بار برای یافتن خطاهایمان با دسته کارت‌های پانچ شده به آن‌جا می‌رفتیم. دانشکده‌ی عمران فعلی نبود و فقط دانشکده‌ی سازه، دو طبقه‌ی مرکز معارف فعلی را در اختیار داشت. دانشکده‌ی مهندسی شیمی در محل انباری که به نفع آن دانشکده تبدیل به فضای سبز شده مستقر بود. یک سوله با دستگاه‌های بزرگ تقطیر و چند ردیف اتاق‌های کوچک برای اساتید بود. ساختمان کتابخانه‌ی مرکزی در قلب دانشگاه، یعنی فضای یونیون فعلی قرار داشت و محل قرار و مراها هم بود؛ حتی اجتماعات سیاسی هم در طبقه‌ی همکف آن داشتیم، کوچک ولی پربار و صمیمی. از نظر استاد هم الآن حضور ذهن ندارم که آمار چگونه بود ولی حتماً تعداد استادان از الآن

کمتر بودند؛ چون تعداد دانشجویانی که دانشگاه می‌پذیرفت کم بود. در بخش پژوهش به نظرم می‌آید فعالیت‌ها کمتر از حالا بود؛ گرچه امکانات پژوهشی فراوان‌تر و سهل‌الوصول‌تر بود. در آن زمان شرکت‌ها با یک تلفن تمام وسایل درخواستی را فراهم می‌کردند و استادان بودجه‌ی فراوانی داشتند. در بخش کادر اداری فکر نمی‌کنم آمار پرسنل رسمی زیاد شده باشد؛ گرچه آمارها نشان می‌دهد پرسنل کل زیاد شده است که بیشتر شرکتی هستند. اما امکانات رفاهی، رشد متناسب با افزایش دانشجو نداشته است و مسلماً این امر بر کیفیت آموزش هم اثر خواهد داشت. البته تعداد آزمایشگاه‌های پژوهشی نسبت به قبل، به دلیل افزایش تعداد دانشجویان تحصیلات تکمیلی زیادتر شده است. اکنون تقریباً تعداد دانشجویان سه برابر آن زمان است؛ اما آیا سطح دانشگاه، تعداد استادان، خوابگاه‌ها و سایر امکانات هم سه برابر شده است؟ متناسب با تحولات جهانی اکنون تعداد رشته‌ها در دانشگاه زیاد شده است؛ اما به همان نسبت امکانات آزمایشگاهی برای آموزش دوره‌ی لیسانس زیاد نشده است. عدم گسترش فضا به دو دلیل است، اول این که در سال‌های قبل از انقلاب قرار بود دانشگاه شریف به اصفهان، در محل دانشگاه صنعتی اصفهان انتقال پیدا کند و دوم فشار بیرونی بر مدیریت دانشگاه در سال‌های بعد از انقلاب و در نتیجه عدم توجه آنان به گسترش فیزیکی دانشگاه بود. این‌ها باعث شد که ما یک فرصت‌های طلایی توسعه‌ی فیزیکی دانشگاه را وقتی کلی زمین خالی و ارزان در اطراف دانشگاه وجود داشت از دست بدهیم.

اگر خاطره‌ای از اساتید، کادر اجرایی و یا رؤسای دانشگاه دارید، بفرمایید.

سال ۱۳۵۲ که من وارد دانشگاه شدم، دوره‌ای بود که به هر حال جنبش‌های دانشجویی از چپ‌گرایی به سمت جنبش‌هایی که حالت مذهبی داشتند کشیده می‌شدند. در جامعه عموم توده‌ی مردم خیلی اهل سیاست نبودند و تغییر و تحولات اقتصادی جامعه و پول فروش نفت، جو آرامی در آن حکم فرما کرده بود به طوری که شاه ایران را جزیره آرامش می‌دانست. پول نفت رفاه زودگذری در جامعه ایجاد کرده بود و مردم را به سوی مصرف‌زدگی و وابستگی می‌کشاند. اما در داخل دانشگاه‌ها جو متفاوت بود. به هر حال هر کس که وارد دانشگاه می‌شد، می‌خواست خودش را روشنفکر نشان دهد و به یک نحوی بر تفکرات سیاسی‌اش مروری می‌کرد و خواه‌ناخواه به سمت فعالیت‌های سیاسی کشیده می‌شد. فضای

حاکم بر دانشگاه این طور بود که یک سری از چیزها در دانشگاه ارزش بود، مثل مخالفت با رژیم، کتاب خواندن، شعر خواندن از شاعران انقلابی، سر کلاس‌های بحث رفتن و بحث بر سر مسائل ایدئولوژی ارزش بود و این جا بود که برای دانشجوی جدیدالورود یک سری تضادها به وجود می‌آمد؛ مخصوصاً دانشجویان مذهبی سنتی‌ای که پا به دانشگاه گذاشته بودند، در دانشگاه با یک سری سؤالاتی مصادف می‌شدند که خانواده‌ها نمی‌توانستند پاسخگو باشند. قبل از سال‌های ۱۳۵۰ گروه چپ‌گرایان در دانشگاه‌ها نفوذ بیشتری داشتند و بیشتر دانشجویان به سوی این گروه‌ها تمایل پیدا می‌کردند اما وقتی که من به دانشگاه وارد شدم، افکار افرادی مثل دکتر شریعتی و شهید مطهری جو چپ‌گرایانه را تغییر می‌داد. بچه‌هایی که مذهبی بودند عموماً طرفدار مجاهدین خلق بودند. از ویژگی‌های دیگر آن دوره، کم بودن دانشجویان دختر مخصوصاً در رشته‌های فنی مهندسی بود. درصد دانشجویان دختر قبل از سال ۱۳۵۲ به ده درصد هم نمی‌رسید از این رو برای دانشجویان دختر کار و درس در یک محیط مردانه سخت بود. در یک کلاس ۵۰ نفری دو الی سه دختر وجود داشت همین طور در آزمایشگاه‌ها و کارگاه‌ها نیز چنین وضعی وجود داشت. تنظیم ساعت درس تربیت‌بدنی برای دانشگاه معضل شده بود. جو مردانه باعث می‌شد که بعضی از دخترها رفتارهای خشن داشته باشند یا منزوی شوند. از پیامدهای دیگر، میل مبارزه با فسادهای ظاهری بود. یادم می‌آید ما در سال اول که وارد شدیم سالی بود که لباس‌های خیلی کوتاه مد شده بود و دخترها در روزهای اول ورود، لباس‌های کوتاه می‌پوشیدند؛ ولی بعد از گذشت دو هفته لباس آن‌ها تبدیل به بلوز ساده و شلوار می‌شد. روابط دختران و پسران هم سالم‌تر از محیط‌های دیگر بود. تفکرات سیاسی ضد رژیم شاهنشاهی باعث شده بود ورزش‌های گروهی مثل کوهنوردی که کنارش می‌توانستند آموزش‌های سیاسی بدهند مورد توجه قرار گیرد. خلاصه این که دانشگاه و جو حاکم بر آن مدتی بعد از ورود، هم بر تفکرات دانشجویان و هم بر مسائل شخصی از قبیل ازدواج، لباس پوشیدن و شکل ظاهری آنان تأثیر می‌گذاشت.

البته در آن سال‌ها که دانشگاه شلوغ بود، گارد شاهنشاهی وارد دانشگاه می‌شد و با دانشجویان برخورد می‌کرد. یک خاطره از آن موقع این بود که ما آن زمان‌ها مسجد در دانشگاه نداشتیم. یادم هست یک اتاق در طبقه‌ی چهارم ابن سینا مخصوص نماز خواهران و یک اتاق مخصوص نماز برادران بود و بچه‌ها

در آنجا جمع می‌شدند و محتاطانه بحث سیاسی می‌کردند، نهج‌البلاغه می‌خواندند و گاهی جلسات تفسیر قرآن داشتند، خلاصه خاطرات زیادی از آن موقع موجود است. در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ فضای پرتنش سیاسی بر دانشگاه حاکم بود و همه از خبرچین‌های ساواکی واهمه داشتند که در هر لباسی بودند. البته در تظاهرات با عوامل گارد روبه‌رو می‌شدند و برنامه‌ی شعار دادن و سنگ پرانی و در رفتن بود. یادم هست یک روز برفی در بوفه جمع شده بودیم و شاید هم گیر افتاده بودیم! سربازان گارد هم در بیرون از بوفه جمع شده و منتظر فرمان بودند. گروهی از بچه‌ها در داخل بوفه شعار دادند. این‌ها یک سری از دانشجویانی بودند که خیلی خوب راه فرار از قسمت‌های مختلف دانشگاه را بلد بودند و می‌دانستند چگونه در موقع شلوغی خود را از آشپزخانه نجات بدهند. بعد از تحریک کردن نیروهای گارد آن‌ها به داخل بوفه هجوم آوردند و با باطوم شروع به زدن دانشجویان داخل بوفه کردند. آن‌هایی که راه فرار را بلد بودند، فرار کردند و ما ماندیم. برخی مثل من از زیر باتوم‌ها در رفتیم و دوستانم به زیر میز پناه بردند و خوب کتک خوردند. در بیرون از بوفه به اتاق کارکنان آموزش در ساختمان مجتهدی (ابن‌سینا) پناه بردم. خوشبختانه گارد اجازه ورود به اتاق‌های کارکنان و اساتید را نداشت و آنان با ما خوب همکاری می‌کردند. آن روز تعداد زیادی دستگیر شدند و مدتی بعد شنیدیم رئیس گارد ترور شد.

از دانشجویان فعال سیاسی کسی را به خاطر دارید؟

بله تعداد زیادی از بچه‌ها در گروه‌های سیاسی فعالیت می‌کردند که در آن زمان به دلایل حفاظتی به ظاهر خیلی آرام بودند و بعدها مشخص شد، مثل آقای مجید شریف واقفی. البته بعضی از آنان در گروه‌های علنی مذهبی - سیاسی کارهای آموزشی می‌کردند مثل مریم رجوی و تعدادی دیگر که اسمشان را به خاطر ندارم. بعضی از آنان در زندان‌ها و یا درگیری‌های مسلحانه کشته شدند و تعدادی به سازمان مجاهدین خلق و دیگر گروه‌های غیر قانونی بعد از انقلاب رفتند. تعداد دیگری اکنون در دانشگاه و سایر دستگاه‌های اجرایی هستند، مثل خانم مهندس روناسی، دکتر فیروزآبادی، آقای مهندس اشجع و دیگران که از دانشجویان فعال مذهبی - سیاسی بودند.

از فعالیت‌های ورزشی، هنری و فوق برنامه اگر خاطره‌ای دارید بفرمایید.

همان طور که قبلاً گفتم دانشجویان به فعالیت‌های فوق برنامه فقط برای تفریح نگاه نمی‌کردند بلکه این برنامه‌ها برای آنان، بخشی از برنامه‌ی خودسازی و آشنا شدن با مسایل اجتماعی بود. از این رو کلاس‌هایی از قبیل عکاسی، آشنایی با ادیان، ادبیات، موسیقی و شعر همیشه پر بودند و داوطلبانه دانشجویان به عنوان واحد اختیاری آن‌ها را اخذ می‌کردند. غیر از واحدهای درسی، کلاس‌های آزاد هم برقرار بود که برخی از آنان غیر رسمی و مخفیانه بود، مثل کلاس‌های بحث سیاسی، کتاب‌خوانی و یا تفسیر قرآن و نهج البلاغه. در مورد فعالیت‌های ورزشی خیلی به یاد ندارم چون از ورزش خوشم نمی‌آمد. در این رابطه خاطره‌ای از نحوه‌ی برگزاری کلاس‌های تربیت‌بدنی دارم. دانشگاه برای دروس سال اول بر اساس رشته‌ها دانشجویان را گروه‌بندی می‌کرد. برنامه‌ریزی بر اساس دانشکده‌ها در سال ۱۳۵۲ برای کلیه دروس حتی تربیت‌بدنی اعمال شد. اما با توجه به قلت تعداد دختران در مورد درس تربیت‌بدنی مشکلاتی ایجاد کرد. مثلاً کسی که درس فوتبال را تدریس می‌کرد نمی‌دانست با ما دختران در یک گروه ورزشی عمدتاً پسرانه چگونه برخورد کند و خلاصه مرا که روسری به سر می‌کردم دروازه‌بان کردند و بیچاره تیم ما کلی گل خورد! پس از ترم اول، ورزش دو را گذاشتم برای ترم آخر که گروه دختران را جدا کرده بودند، اما در رقابت با سال اولی‌ها نتوانستم نمره‌ی قبولی بگیرم چون مربی به بهترین رکورد ۲۰ و به بدترین صفر داده بود. چون دانشجویی بودم که در بقیه‌ی درس‌ها نمره‌های خوبی می‌گرفتم و جزو رتبه‌های اول دانشکده بودم خیلی برایم سخت بود که یک ترم اضافی فقط به خاطر تربیت‌بدنی ۲ در دانشگاه بمانم. پس از کلی پیگیری و التماس، بالاخره آقای مهندس مقدسیان اجازه داد دوباره امتحان دهم. امتحان ورزش پرتاب نیزه بود، یادم هست بار اول شش متر و دوباره بیشتر و بالاخره با تشویق‌های ایشان به ۱۴ متر رساندم و ایشان نمره‌ی ورزش مرا چهارده دادند و این یک خاطره‌ی خوبی بود از ایشان که در طول خدمتشان در دانشگاه اغلب دانشجویان و فارغ‌التحصیلان محبت‌های ایشان را به یاد دارند.

چه عواملی باعث ماندگاری دانشگاه شده است؟

از مهم‌ترین عوامل ماندگاری دانشگاه، سنت‌های به جا مانده از بانیان آن است. این دانشگاه به همت و تلاش عده‌ای بنا شده که آنان خوش فکر بودند؛ با جان و دل به طور تمام وقت کار کردند و به کیفیت

بیش از کمیت توجه داشتند. این دانشگاه در فضا و با امکانات نسبتاً محدود در مقایسه با دیگر دانشگاه‌ها ایجاد شده بود و حتی با این که شاه اسمش بر روی آن بود اما امکانات ویژه‌ای نداشت. ولی رؤسای دانشمند، استادان جوان، باسواد و کارکنان دلسوز و صمیمی به زودی این جا را محل آمال جوانان دانش دوست کشور کردند. بالاخره ورودی سیستم که خوب باشند خروجی‌ها هم خوب می‌شوند. من الآن شاید حدود ۳۳ سال است که در این دانشگاه هستم و بالاخره چه آن موقع که دانشجو بودم و چه الآن که استاد شده‌ام احساس می‌کنم این جا خانه‌ی دوم من است. فضای این خانه مثبت و سازنده است. دانشجویانی که وارد می‌شوند عموماً باهوش و علاقه‌مند به کسب دانش هستند. خب این‌ها ما را به وجد می‌آورند و خلاصه از نظر دل جوان نگه می‌دارند. اگر مشکلی هم پیش آید، احساس می‌کنیم مشکل خودمان است و باید آن را حل بکنیم. از شما چه پنهان بعضی وقت‌ها خانواده‌ام از من گله می‌کنند که چرا بیش از منزل در این جا هستم. با این توصیفات باید این دانشگاه چه در داخل و چه در خارج کشور معروف باشد.

تأثیر این دانشگاه بر نظام مدیریتی، آموزشی و صنعتی کشور را بفرمایید.

همان طور که در بالا اشاره کردم از همان دوره‌های اول، ورودی‌ها از جوانان باهوش کشور بودند که توانستند در سیستم آموزشی داخل دانشگاه به قابلیت‌های نسبتاً خوبی دست یابند. بنابراین در هر بخشی که وارد شده‌اند درخشیده‌اند، چه در داخل و چه در خارج کشور. در بخش آموزش، قشر قابل توجهی از استادان کشور و بنیان دیگر دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها از میان فارغ‌التحصیلان شریف هستند. در صنعت هم همین طور، مخصوصاً بعد از انقلاب و آن هم به دلیل این است که دانشگاه یکی از فعال‌ترین ارگان‌ها در طول انقلاب و بعد از آن در زمان جنگ و سازندگی بوده است.

ارتباط شما با هم‌دوره‌ای‌هایتان چگونه است؟

هنوز هم با بعضی از آنان رفت و آمد خانوادگی دارم، گرچه از اکثر آن‌ها بی‌خبرم. مدت‌ها خواستم از طریق انجمن فارغ‌التحصیلان آنان را پیدا کنم اما برای فارغ‌التحصیلان فیزیک این ساده نبود.

از ارتباط خود با انجمن بگویید.

فکر می‌کنم از بدو تشکیل این انجمن تا حدود سه سال پیش در کمیته‌ی اجرایی بودم. دوره‌های اول در این کمیته، ما جمع‌بندیمان این بود که کشور به حضور بیشتر خانم‌ها نیاز دارد؛ این یک سیاست کلی کشوری هم بود. در نتیجه من وظیفه‌ی خودم می‌دانستم یک کاری انجام دهم. البته طرحی از وزارت علوم برای بررسی وضعیت زنان در آموزش عالی ایران داشتم که ماحصل آن تشویق زنان به تحصیلات عالی و کسب موقعیت‌های علمی و تخصصی بود. در دانشگاه به این نتیجه رسیدیم که تشکیلاتی در داخل انجمن فارغ‌التحصیلان تحت عنوان کمیته بانوان فارغ‌التحصیل شریف ایجاد کنیم. این مورد توجه قرار گرفت، به خصوص برای آن گروه که در طول مبارزات پابه‌پای آقایان تلاش می‌کردند، اما بعد از انقلاب به دلیل جنسیتی کنار گذاشته شده بودند. یک جوی ایجاد شده بود که ما می‌دیدیم هم‌کلاسی‌مان معاون وزیر شده است، ولی ما که می‌خواستیم در دانشگاه تدریس کنیم و یا شرکتی تأسیس کنیم، صرف خانم بودن، برایمان تولید محدودیت کرده است! خلاصه در آن سال‌ها من خیلی فعالیت‌های اجتماعی می‌کردم. در آن زمان با مسؤول کمیته‌ی بانوان دفتر ریاست جمهوری، سرکار خانم حبیبی هم ارتباط داشتم و با کمک وزارت علوم طرحی را اجرا کردیم که وضعیت خانم‌ها را در آموزش عالی، از بدو تأسیس دانشگاه‌ها تا انقلاب و بعد از انقلاب بررسی کردیم. با این تحقیق بسیاری از مسائل روشن و ریشه‌یابی شد. از نتایج این فعالیت‌ها توسط ما و گروه‌های مشابه، رفع محدودیت‌های ورود دانشجویان دختر به بعضی از رشته‌ها، افزایش آمار دانشجویان دختر در همه رشته‌ها از جمله فنی مهندسی و توجه به پذیرش زنان در بخش‌های صنعتی و تخصصی بود. در انجمن هم با همکاری تعدادی از خانم‌ها در داخل دانشگاه توانستیم آمار و اطلاعاتی را جمع بکنیم و چندین نشست داشتیم که رئیس وقت انجمن جناب آقای مهندس شافعی هم مشوق ما بودند. خلاصه این تشکیلات چندین سال مورد توجه خانم‌ها قرار گرفته بود، تا این که دیدیم الحمدلله وضع حضور خانم‌ها در دانشگاه‌ها آن قدر خوب شده که حالا مطرح است چطور جلوی خانم‌ها را بگیرند. بنابراین این دفتر دیگر فعال نیست. من شخصاً خودم فاز مطالعاتی را به مسائل مدیریتی کشانده‌ام؛ عقیده دارم زنان در مسایل مدیریتی دقیق‌ترند و مسایل انسانی را بیشتر بها می‌دهند از این رو کاندیدای ریاست دانشکده‌ی فیزیک شدم و خوشبختانه همکاران استقبال کردند و به عنوان اولین خانم رئیس دانشکده

در این دانشگاه، به مدت سه سال در سال‌های ۱۳۷۹-۱۳۸۲ در خدمت دانشگاه بودم. الآن هم پژوهشکده را اداره می‌کنم. به هر حال نباید از پتانسیل فارغ‌التحصیلان خانم که در مقطعی متأسفانه مورد توجه قرار نگرفتند غافل شویم. فاز بعدی حرکت ما، رساندن خانم‌ها به پست‌های عالی مدیریتی و اجرایی کشور است.

مصاحبه‌شونده: کاظم پورآذرنگ

مصاحبه‌کننده: مرحوم محمدتقی صالحی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۳/۳۱

دانشکده: مهندسی و علم مواد

سال ورود:

=====

لطفاً بیوگرافی و سابقه فعالیت‌های اجرایی و علمی خودتان را بفرمایید.

من متولد تهران هستم. در تهران در مدرسه خسروی دبستان می‌رفتم. مدرسه خسروی در محله بازار بود. در خیابان مولوی منزل داشتیم و در همان محله به مدرسه رفتم و بعد هم در دبیرستان البرز و مدرسه مروی دوره دبیرستان را طی کردم در دانشگاه کلاوستال آلمان فوق لیسانس را گرفتم و در سال ۱۳۴۵ ملحق شدم به هیأت علمی دانشگاه. البته قبلش کارمند شرکت ملی ذوب آهن ایران بودم مدت خیلی کوتاهی، چون دانشگاه نمی‌خواستیم بیایم اگر چه دانشگاه از من تقاضا کرد که بیایم ولی نمی‌خواستیم و دوست داشتم در قسمت صنعت کشور فعالیت کنم ولی بعدها شرایطی به وجود آمد تصمیم گرفتیم بیایم این دانشکده را پایه‌ریزی کنیم و از پایه‌گذاران این دانشکده هستیم. در سال ۱۳۴۵ وارد دانشکده شدم.

با دعوت خود آقای دکتر مجتهدی؟

دانشگاه دیگر. دانشگاه تابستان از من دعوت کرد من پرونده داده بودم از من دعوت کرد ولی من تصمیم عوض شده بود می‌خواستیم ذوب آهن بمانم چون بیشتر به کارخانه و کارهای تولید علاقه داشتم چون ذوب آهن در کارهای ابتدایی بود هنوز یک نقشه‌ای بود طرحی بود و محلش در اصفهان تازه در مرحله مذاکرات بود دانشگاه هم از این طرف شروع شده بود و دوره اولی‌ها را از طریق کنکور گرفته بودند در این‌جا حدود ۴۵۰ دانشجوی داشتیم سال ۱۳۴۴ گرفته بودند و من ۱۳۴۵ آمدم دانشکده هنوز تأسیس نشده بود اسماً روی کاغذ بود شاید دیگران هم بدانند که دانشگاه صنعتی آریامهر در تهران به علت وجود دانشکده متالورژی تأسیس شد چون در حکومت قبلی برنامه بر این بود که دانشگاه صنعتی آریامهر در اصفهان به وجود بیاید ذوب آهن به وجود بیاید دانشگاه و به خصوص دانشکده ما نیروی انسانی ذوب آهن را تأمین کند دانشگاه صنعتی آریامهر در تهران به طور موقت بود و قرار بود ما همه به اصفهان برویم به هر حال من در سال ۱۳۴۵ به دانشگاه ملحق شدم من این‌جا فوق لیسانس داشتم حالا اگر تاریخچه دانشکده را بخواهیم بگوییم یک فصل مفصلی از دوران کاری خود من هست دانشکده در حقیقت روی کاغذ بود ولی تأسیسش را ما آمدم انجام دادیم وقتی آمدم شروع کردیم در حقیقت ۲ نفر بودیم ۵ نفر بودیم که ۲ نفرمان رشته معدن خوانده بودند که به رشته ما ارتباطی نداشتند برای این که در آن زمان کسی اصلاً در آن رشته‌ها نبود دو نفر از همکاران مرحوم آقای دکتر فرجی معدن خوانده بودند آقای دکتر فرزانه که در آن زمان مهندس فرزانه، مهندس فرجی و خود من هم مهندس پورآذرنگ بودیم من ذوب آهن

خوانده بودم همکاران آقای مهندس علی اصغر عسکری که ریخته‌گری خوانده بود بعداً از این‌جا رفت من هم ذوب آهن خوانده بودم ما دو نفر در واقع دانشکده را تأسیس کردیم در واقع ۵ نفر بودیم آقای مهندس پاکزاد هم بود که ایشان هیچ علاقه‌ای نداشت با مرحوم پاکزاد برنامه‌ریزی دانشکده و ایجاد آزمایشگاه‌ها را انجام دادیم در حالی که دانشکده حتی یک اتاق نداشت در حالی که حالا نمی‌دانم دوره اول ۹۰ نفر یا ۵۰ و خرده‌ای نفر فارغ‌التحصیل داشتیم با همین نیروی انسانی خیلی کم

کار را با ۲ نفر آغاز کردیم، ۵ نفر در واقع بودیم. و دانشکده ما در اوایل اصلاً اتاق نداشت در حالی که ما در دوره اول ما ۵۰ نفر فارغ‌التحصیل داریم با این هیأت علمی بسیار کم در سال ۱۳۴۹. برنامه‌ریزی این کار بر دوش من و آقای دکتر مهندس عسکری و بعد آقای مهندس دوامی آمد که بیشتر در کارگاه و این‌ها فعالیت می‌کرد و کاری به مسائل آموزشی نداشت و بعد مدرک دکترا گرفتند و آمدند و در امور تدریس نیز شروع به فعالیت کردند. قبل از آن ایشان تدریس هم نمی‌کردند. دوره اول را با زحمت خیلی زیاد، ما حتی یک اتاق هم نداشتیم ما توی کارگاه مرکزی و در اتاق مهندس پیروزی بودیم ۳ الی ۴ نفری دور میز می‌نشستیم و آن‌جا دانشکده متالورژی بود و دور اول در سال ۱۳۴۹، درست نمی‌دانم ۹۰ نفر یا ۵۰ و خرده‌ای بودند؛ به هر حال ما ۵۲ نفر فارغ‌التحصیل داشتیم که آقای دکتر گلشنی از جمله فارغ‌التحصیلان همان دوره هستند و ما نه تنها اتاق نداشتیم هیچ چیز دیگری نداشتیم. البته آن موقع چیزهایی خریداری کرده بودند و در داخل جعبه‌هایی ریخته بودند و در بیابان بود چون آن زمان همه این‌جا بیابان بود کارگاه‌های ما فقط کارگاه دهنه اول ساخته شده بود بعداً دهنه‌های بعد ساخته شد و دهنه اول برای افتتاح دانشگاه بود وقتی شاه آمده بود برای افتتاح دانشگاه آقای مهندس پیروزی آن‌جا یک سری ماشین تراش گذاشته بودند و دانشگاه را افتتاح کردند در دهنه آخری کارگاه ریخته‌گری و متالورژی را ساختیم و آن موقع صاحب ۲، ۳ اتاق در بالا شدیم و هر دو سه نفری در یک اتاق بودیم. از نظر ساختمان و وسایل آزمایشگاهی وضع خوبی نداشتیم. کارگاه اول بود بعد کارگاه‌های بعدی ساخته شدند کارگاه الکترومکانیک و بعد کارگاه ریخته‌گری و متالورژی، وقتی آن‌جا ساخته شد ما از اتاق آقای مهندس پیروزی آمدیم توی کارگاه خودمان. آن قسمت بالا که الان هم هستند قسمت اداریش همه چیز دانشکده آن‌جا بود. اگر مثلاً از آقای دکتر کوکبی بپرسید امروز مثلاً سال اول شما دانشجوی متالورژی بودی اتاقت کجا بود استادت کی بود کجا می‌رفتی به کی مراجعه می‌کردی ایشان نمی‌دانست به کی مراجعه کند.

خیلی جالب است که سری اول با این امکانات ۵۰ تا ۹۰ تا دانشجو گرفتید.

اهمیتش هم در همین است فیزیک، شیمی فرض کنید مکانیک این‌ها رشته‌هایی بودند که در این‌جا وجود داشتند و از سال ۱۳۱۶ که دانشگاه تهران بود این‌ها وجود داشتند ولی دانشکده متالورژی وجود نداشت فقط یک چیزی مثل مدرسه‌ای بود در نارمک همین دانشگاه علم و صنعت دانشسرای عالی چیزی بود که آقای دکتر دوامی از آن‌جا آمده بودند البته آن‌ها هم خیلی زحمت کشیده بودند ولی در سطح دانشگاه نبود آن موقع یک مدرسه عالی بود خیلی از تکنیسین‌های ما مرحوم رخشیه، آقای رأفتی از همان‌جا هم دوره آقای دوامی بودند که با همدیگر آمدند

این‌جا. آن‌ها تکنیسین شده بودند آقای دوامی لیسانسش را گرفته بود منظور این که هیچ چیز نبود حتی واژه هم نداشتیم واژه‌های متالورژی هم نبود.

آقای مهندس علی‌اصغر عسگری و دکتر علی‌اصغر عسگری که بعداً به ما ملحق نشد وقتی دکترایش را گرفت دیگر به دانشگاه برنگشت ما نشستیم برنامه‌ها را نوشتیم و برنامه‌ها را بیشتر بر اساس برنامه دانشگاه کلاوستان نوشتیم که معتبرترین دانشگاه متالورژی آلمان است. در سال ۱۳۴۹ ما هم و غممان در این بود البته در این بین بعضی از دوستان به ما اضافه شدند از جمله آقای دکتر ایل‌زاد به ما ملحق شد آقای دکتر صفائی که البته رشته‌شان با رشته ما متفاوت بود که مکانیک خوانده بود بعد دکترایش را در یک جای دیگر با گروه‌های شیشه و این‌ها گرفته بود به ما ملحق شدند و به ایشان ظلم کردیم و دروسی دادیم که تدریس بکنند و به کمک این‌ها و کارهایی که ما از اول انجام داده بودیم و برنامه‌ریزی‌هایی که انجام داده بودیم و در این بین هم خریدهایی را آقای مهندس ابوذر انجام داده بودند و یک سری میکروسکوپ را هم نصب کردیم و آزمایشگاه را هم راه‌اندازی کردیم و با کوره‌هایی که داشتیم دور اول را به هر مشکلی که بود اجرا کردیم و آن دوره فکر می‌کنم حدود ۵۲ فارغ‌التحصیل دادیم که همه‌شان هم از افراد بسیار برجسته هستند و خودشان هم می‌دانند با چه مشکلاتی و بدون هیچ گونه امکاناتی فارغ‌التحصیل شدند چه آن‌هایی که این‌جا ماندند و مدیران صنایع شدند به خصوص صنعت اصفهان را بچه‌های دور اول ما راه انداختند و چه آن‌هایی که رفتند خارج دکتري گرفتند در دانشگاه‌های خارج استاد شدند سال ۱۳۴۹ وقتی ما دور اول را فارغ‌التحصیل کردیم سه دور دیگر هم گرفته بودیم هر سال ما می‌گرفتیم در سال ۱۳۴۹ برای اخذ مدرک دکتري به کشور انگلیس رفتم از دانشگاه استراسکلاید در گلاسکو دکترایم را گرفتم وقتی برگشتم به مدت یک سال معاون دانشکده شدم.

آقای دکتر در دوره اولی که برگزار کردید چیزی به اسم رئیس دانشکده متالورژی داشتید؟

عرض کنم که داستان خیلی طولانی است مشکلاتی که ما با سیستم آقای دکتر مجتهدی داشتیم این بود که هر کسی دکتر بود اون به عنوان هیأت علمی شناخته می‌شد حالا در دانشکده‌های دیگر همکاران ما بودند مثل آقای دکتر خالصی‌زاده، دکتر معطر. مثلاً آقای دکتر خالصی‌زاده و این‌ها همه بعد از ما آمده بودند با وجود این که ما بنیانگذار دانشکده بودیم و تدریس می‌کردیم و آزمایشگاه راه می‌انداختیم واژه به واژه می‌آوردیم چون فوق لیسانس بودیم آقای دکتر مجتهدی ما را به عنوان هیأت علمی اصلی دانشکده نمی‌شناخت بعد در سال ۱۳۴۷ خوشبختانه مرحوم آقای دکتر گلستانه به دانشکده تشریف آوردند و ما در دانشکده دارای اولین دکتري شدیم اگر چه ایشان متالورژ نبودند مینالورژ بودند ولی چون تیتري دکتري داشتند ایشان سرپرست دانشکده شدند و از این تاریخ ما رئیس داشتیم قبل از آن آقای مهندس ابوذر بودند که معاون مالی دانشگاه بودند که ایشان معاون ابتهاج بود در نمی‌دانم سازمان برنامه و از آن‌جا آمده بودند خلاصه یک جوری منتقل به دانشگاه شدند چون ما هیچ رئیسی نداشتیم و خودمان هم کاره‌ای نبودیم و ما هم تیتري دکتري نداشتیم آقای مهندس ابوذر که با رشته ما هیچ ارتباطی نداشت هیچ وقت نمی‌دانست که ما کجا هستیم کجا اتاق ماست کجا زندگی می‌کنیم ولی حکم حکم ایشان بود ما زیر نظر ایشان بودیم یکی دو بار مثلاً ما با ایشان جلسه داشتیم که ما برنامه‌هایمان را به ایشان ارایه

کردیم و گفتیم می‌خواهیم این کار را بکنیم ایشان هم حرفی نزد این مسأله خیلی مهم است که ما هم تحت فشار دانشگاه بودیم به خاطر آقای دکتر مجتهدی و روشی که ایشان داشت خویش را گفتیم بدیش را هم بگویم و ما دانشکده اداره می‌کردیم تدریس می‌کردیم شبیه دیگران بهتر از دیگران چون آن‌ها بر اساس چیزهایی که وجود داشت علمی‌اش کرده بودند به روز کرده بودند ولی ما به وجود آوردیم و تدریس می‌کردیم با زحمت خیلی زیاد. با وجود این که آن‌ها به مدیریت دانشگاه نزدیک‌تر بودند و در مدیریت دانشگاه شرکت داشتند بودجه داشتند بیشتر در تماس بودند و امکانات زیادتری داشتند با امکانات زیادتری آن‌ها فارغ‌التحصیل دادند ما هم فارغ‌التحصیل دادیم فارغ‌التحصیلانی که اگر با آن‌ها مصاحبه بکنید هیچ‌کدامشان نگفته‌اند که ما در دنیا نسبت به دیگران کم آورده‌ایم، هر کجا هم‌زمان با آن‌ها رفته‌اند تاپ بوده‌اند. سال ۱۳۴۹ که من رفتم ۲ سال و ۶ ماه بیشتر کار دکترایم طول نکشید و برگشتم. وقتی برگشتم یک سال بعدش در معاونت دانشکده با آقای دکتر توسلی تحت شرایطی که اینجا وجود داشت بالاجبار اصلاً علاقه‌ای به معاونت نداشتم معاون دانشکده بودم. آن موقع معاونت‌های مختلف نبود یک رئیس بود و یک معاون سیستم خودمان بود بعد از آقای دکتر امین بود قبل از این که من بروم علاوه بر کارهای آموزشی که می‌کردیم در تدوین آیین‌نامه‌هایی که در زمان آقای دکتر امین بودهم من شرکت کردم. بعد از دکتر مجتهدی آقای پروفسور رضا آمد که روحیه‌اش اصلاً به دانشگاه ما نمی‌خورد. یک خاطره از پروفسور رضا دومین رئیس دانشگاه. پروفسور رضا می‌خواست دانشکده ما را منحل کند با آن سیستم آمریکایی و غربی که فکر می‌کرد و البته صحیح هم بود من خودم اگر جای پروفسور رضا بودم شاید غیر از این فکر نمی‌کردم می‌گفت این دانشکده با این امکانات با این تعداد افراد امکان‌پذیر نیست. از این طرف فرمان داشت که دانشگاه به علت بودن دانشکده متالورژی برقرار شده و به نام آریامهر نام‌گذاری شده است که نمی‌توانست درش را ببندد چون دانشگاه به خاطر رشته ما به وجود آمده بود از آن طرف هم نگاه می‌کرد از نظر علمی امکان‌پذیر نیست با وجود ۴ نفر آدم این دانشکده پابرجا باشد و بارها به زبان خود گفته بود که باید این‌جا را تعطیل کنیم و ما با این شرایط هم روبرو بودیم ولی خوشبختانه مدت ریاست پروفسور رضا در این دانشگاه زیاد نبود و بعد از این‌جا رفتند چون خیلی بلندپرواز بودند رئیس دانشگاه تهران شدند و بعد هم نتوانستند در این مملکت بمانند رفتند. خوشبختانه رفتن ایشان باعث گردید که ما دانشکده‌مان را حفظ کنیم البته از نظر سیاسی نمی‌توانست این کار را بکند ولی این بحث را مطرح می‌کرد. بعد از رفتن ایشان دکتر امین آمدند و با مدیریت خوب ایشان کارها ادامه پیدا کرد. دکتر امین که آمد خب یک فاصله‌ای داشتیم تا ایشان جا بیفتد دکتر امین خیلی مرد معقول، آدم باهوش و مدیر خوبی بود با حوصله کارهایش را انجام می‌داد و اطلاعات وسیعی داشت من فکر می‌کنم که ایشان هم چون خیلی کار کرده بود در مملکت حالا سوابقش در جاهای دیگر را نمی‌دانم ولی به هر حال خیلی مدیر خوبی بود دانشکده ما در آن زمان پا گرفت و با وجود تمام مشکلاتی که داشتیم ما در سال ۱۳۴۹ فارغ‌التحصیل دادیم و با همان آیین‌نامه‌ها توانستیم که از آیین‌نامه‌های دانشگاه استفاده کنیم و برای دوره دکتری برای حداقل ۳ سال به خارج برویم برای ادامه تحصیل، یعنی قبل از آن اگر آقای دکتر امین نبود ما باید به همین وضع می‌نشستیم تا از آن سر دنیا کسی بیاید در ضمن در دنیا هم به آن معنا کسی نبود. در ضمن بگویم من

اولین مهندس ذوب آهن در مملکت هستم و سازمان ذوب آهن نمی‌خواست من را از دست بدهد من به زور از آنجا خارج شدم. برای اینکه دیدم آنجا وقتم دارد هدر می‌شود و مثمرثمر نیستم و بنا به دلایلی من از این رشته خارج شدم که این باز می‌گردد به مسائل سیاسی که در این زمینه وجود داشت و مخالفت آمریکایی‌ها با ایجاد صنعت ذوب آهن در کشور ایران آمریکاییها می‌گفتند که ایران به ذوب آهن احتیاج ندارد و می‌گفتند ایران یک کشور فلاحتی است و کشاورزی است و ذوب آهن نمی‌خواهد در این زمان هم من هم دانشجوی بودم و امتحانات اولیه را در آلمان داده بودم و رفته بودم برای کار در یک کارخانه در آلمان و بدون اطلاع قبلی هم رفته بودم. مأمورانش آنجا هستند نامه باید بنویسد نامه‌نگاری کند اجازه بدهند دعوتش کنند من همین جوری رفته مراجعه کردم هیچ نامه‌ای برای این که می‌خواهم با رئیس شرکت ملاقات کنم نداشتم وقتی به مدیرعامل کارخانه گفتند که دانشجوی ایرانی آمده شما را ببیند گفت بگوئید بیاید پیش من. من را راهنمایی کردند و رفته پیش مدیرعامل کارخانه خیلی احترام گذاشتند و به من گفتند که اینجا به شما کار نمی‌دهیم گفتیم چرا به من کار نمی‌دهید گفت برای این که باید اول چیزی را به شما نشان بدهم. و بعد مرا همراه خود به یک سالن بزرگ برد و طرح‌های ذوب آهن ایران را نشان من داد و گفت این طرح‌ها مال ذوب آهن ایران است ولی ما اجازه ساخت ذوب آهن ایران را نداریم. هر وقت مسأله از نظر سیاسی حل شد شما بیایید و اینجا کار کنید. من فهمیدم که ذوب آهن در آن موقع در ایران پا نخواهد گرفت و بعد رفته رشته ساختمان بخوانم و این مسائل برمی‌گردد به سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۱ که من دوباره به ایران برگشتم رفته ذوب آهن و ۴ الی ۵ ماهی در آنجا بودم بیشتر کارم آنجا برنامه‌ریزی و نوشتن بود و طراحی و منتظر بودیم که کشور روسیه طرح‌های خود را ارایه کند و ما با آنها وارد بحث و گفتگو شدیم در همین حین دانشگاه در حال تأسیس بود و احتیاج به نیروی انسانی داشت و من هم آمده بودم اینجا و پرونده داده بودم ولی آمدم و گفتم که من نمی‌آیم و آقای دکتر نیاکی آن موقع رئیس کارگزینی بود و من آمدم به ایشان گفتم که من نمی‌آیم دانشگاه و شما بنویسید در پرونده ام که منصرف شده ام. ولی بعدها شرایطی پیش آمد که خلاصه علی‌رغمی که آنها نمی‌خواستند من آمدم دانشگاه البته من تنها نیامدم دانشگاه آقای مهندس عسگری که نقش اساسی در تأسیس دانشگاه داشتند و هم دوره من بودند با ایشان قبلاً صحبت کرده بودم و با هم شرط کردیم که بیاییم و این دانشکده را راه اندازی کنیم. بعد از آن که به ایران آمدم بعد از یکسال وارد مدیریت شدم. یکسال بعنوان معاون دانشکده بودم. یک دوره سه یا چهار ساله رئیس دانشکده شدم. و بعد رفته برای فرصت مطالعاتی خارج از ایران و در همان زمان ها مقدمات انقلاب و مبارزه ها شکل گرفت و مسائل خیابان ژاله و این حرف‌ها پیش آمد و زود برگشتم ایران و باز دوباره شدم رئیس دانشکده و در بدترین وضعیت سیاسی و اداری دانشگاه و در دوران انقلاب.

تأثیر این دانشگاه بر انقلاب چه بود و چه فضایی در آن موقع بر دانشگاه حکمفرما بود؟

متأسفانه من در آن سالها نبودم. و درحقیقت جوری که سوابق نشان می‌دهد انقلاب از دانشگاه ما بیشتر شروع شد. وقتی که برگشتم در آن زمان با بازار در ارتباط بودیم و اینجا پول جمع‌آوری می‌کردیم و با هماهنگی آیت‌الله طالقانی و بازار به دفتر ایشان تحویل می‌دادیم برای مبارزه بر علیه رژیم شاهنشاهی. در آن سالها و بحث انتقال دانشگاه به اصفهان

دولت اجازه نداد ما دانشجو بگیریم و برای همین کار دیگر بودجه ای در اختیار ما قرار نمی دادند و در این زمان بود که بودجه ما را بازاریان تهرانی تأمین می کردند و ما از ردی های کنکور دانشجو گرفتیم و همان دوره که از ردی ها دانشجو گرفتیم مهندسین خیلی عالی تحویل دادیم و به دولت گفتیم همیشه این طور نیست که آدم بهترین ها را تحویل بگیرد و بهترین ها را تحویل بدهد. و بعد از انقلاب هم کسانی بودند که از راه های مختلف وارد این دانشگاه شده بودند از راه کنکور نیامده بودند ولی با وجود این مهندسین خوبی شدند وقتی از دانشگاه خارج شدند اینجا هم یکی از خاطرات دیگر هست که به ذهن من آمده. در دوره انقلاب در دانشگاه را بستند و آن موقع رئیس دانشکده بودم من و مدیریت دانشگاه با ما بود و آن دوره خیلی سختی بود و ما در بیشتر مواقع بیرون دانشگاه تشکیل جلسه می دادیم. داخل دانشگاه دانشجویان را راه نمی دادند و مسائل خیلی پیچیده ای بود و بعد از آن هم تعطیلی دانشگاه ها و انقلاب فرهنگی که آن هم مشکلات خودش را داشت. در تمام این دوره ها من رئیس دانشکده بودم و بعد از بازگشایی مجدد دانشگاه بعد از انقلاب باز هم من رئیس دانشکده بودم تا این که دوره ریاستم تمام شد و بعد از آن بیشتر به کارهای تحقیقاتی پرداختم. به خصوص که ما در سال های اخیر دوره کارشناسی ارشد را گرفتیم و همکاران کمی فعال تر شدند و قبل از آن فعالیت تحقیقاتی بسیار کم بود و از آن جا که من ارتباط داشتم با دانشگاه کلاوستال در آلمان خیلی شدید کارهای تحقیقاتی خود را با آن دانشگاه انجام می دادم.

دانشجویان شاخص سیاسی و فرهنگی آن زمان را معرفی کنید.

دانشجویانی که سیاسی بودند به خصوص. آن ها کسانی نبودند که شما ببینید که کدام گروه حزبی یا سیاسی در دانشگاه و این دانشجو متعلق به کدام گروه حزبی بودند. تمام کارها زیرزمینی بود و بعد از انقلاب هم که این ها مشخص نبود. ولی در دوره انقلاب همه همکاری می کردند. تمام مردم همکاری می کردند و ماهیت انقلاب اینطور بود. عقاید مختلف بود ولی هدف یکی بود و هدف این بود که حکومت که یک حکومت غاصب کودتا بود آن حکومت به زیر کشیده شود و بعد از آن معلوم بود هر گروهی می خواهد خودش مملکت را در دست بگیرد قابلیت های خودش را نشان دهد و مملکت را با ایدئولوژی خودش رهبری کند. ولی در کل به نظر من باید دانشگاه همیشه سیاسی باشد و در جایی هم که سیاست وجود دارد موافق و مخالف باید وجود داشته باشد. اگر من حرف مخالف خودم را نشنوم که این یک سیاست یک طرفه خواهد شد. ما خیلی چیزهای دیگری دیدیم مثل انقلاب فرهنگی. انقلاب فرهنگی چه کار کرد. آمد تمام برنامه های ما را تعطیل کرد. انقلاب به تحقیق و آموزش کاری ندارد و بعد از این همه سال ها بعدش دوباره دانشگاه ما را آوردند. وقتی انقلاب فرهنگی شد مجبور شدند ما را دعوت رسمی بکنند وقتی که رفتیم آن جا گفتیم برنامه ای که ما در دانشگاه صنعتی آریامهر داریم. برنامه ها همیشه به روز هستند. چون ما کمیته برنامه داشتیم. کمیته برنامه وظیفه اش این بود که برنامه ما را همیشه تحت بررسی قرار دهد. هر نوع نوآوری در دنیا به وجود می آمد در این برنامه بود من مهندس ذوب آهن بودم بخاطر شرایط دانشگاه رفتم در رشته متالورژی فیزیکی ادامه تحصیل بدهم و بخاطر کمبود نیروی انسانی در کارهای دروس فیزیکی و مکانیکی تدریس کنم علی رغم این که رشته ام رشته استخراجی بود بخاطر این که نیروی انسانی نداشتیم و بخاطر این که کمک بشود به راه اندازی

دانشکده. بعد که رفتم خارج دیدم رشته جدید در آن جا به وجود آمده. آمدم ایران آن رشته را در این جا راه اندازی کردم و آن ها همه این جا در برنامه گنجانده می شد.

مصاحبه‌شونده: یحیی تابش

مصاحبه‌کننده: مرحوم محمدتقی صالحی، سیدهادی خاتمی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۲/۲۴

دانشکده: علوم ریاضی

سال ورود:

یک سؤال کلیشه‌ای هست که معمولاً در هر مصاحبه‌ای می‌پرسند و آن این که یک بیوگرافی از خودتان ارایه بدهید.
بعداً می‌نویسم.

برای برنامه‌ی چهلمین سال چه پیشنهادهای دارید؟

حالا ببینید یک چیزهای کلی که به نظرم می‌آید حضورتان عرض می‌کنم. عرض شود که خب من می‌دانید سال‌هاست که در این دانشگاه بوده‌ام چیزی که برایم مهم است دو تا نکته‌ی اساسی دارم که می‌توانم در این رابطه بگویم. ما این‌جا دانشجو بودیم بعد هم بالاخره الآن عضو هیأت علمی هستم تقریباً در آستانه‌ی بازنشستگی هستیم سال‌های خدمت‌مان هم دارد پر می‌شود ولی من فکر می‌کنم در دانشگاه صنعتی شریف حالا قبل از انقلاب هم که ما دانشجو بودیم چند تا نکته هست که این دانشگاه را دانشگاه کرده و به این‌جا رسانده است. یکی این که بالاخره بین مدیریت و مثلاً کادر آموزشی و دانشجویان و کادر اداری یک رابطه‌ی صمیمانه‌ای شکل گرفته و این به نظرم خیلی مهم بوده است در این که دانشگاه دانشگاه شده یعنی به نوعی است که روابط این طوری الآن یک مقداری در حال تحول است. ولی ریشه‌ی دانشگاه در این‌هاست که در واقع یک حالت خانوادگی به وجود آمده یعنی همه این‌جا وقتی کاری بود، مسأله‌ای بود، مراسمی بود همه انگار که در خانه‌شان دارند کار می‌کنند اعم از کارمندان، دانشجویان، استادان و مدیریت دانشگاه. این مربع دانشگاه، مدیریت، استادان، کارکنان و دانشجویان با همدیگر یک رابطه‌ی تنگاتنگ و بسیار صمیمانه‌ای داشتند. این به نظر من یک نکته‌ی بسیار مهم است یعنی می‌دانید حالا خب بالاخره استادان به نوعی، دانشجویان به نوع دیگری، مدیریت به نوعی ولی کارکنان هم این‌جور بوده است که یک جور حلقه عاطفی داشته‌اند یعنی همه یک جور احساس تعلق می‌کردند به هر چه که این‌جا اتفاق می‌افتاد اعم از آموزش پژوهش فعالیت‌های خدماتی هر خدمتی که اینجا اتفاق می‌افتد.

آقای دکتر تقریباً با هر کسی که صحبت کردیم ببخشید شما فرمودید مربع ولی معمولاً به یک مثلث‌هایی اشاره می‌کنند که دانشجو، هیأت علمی، کارکنان و مدیریت.

بله رابطه صمیمانه محبت نمی‌دانم یک جور این به نظر من یک رمز موفقیت دانشگاه است که خوب تا حدودی در عین این که دیسپلین هم بوده نمی‌دانم سخت‌گیری‌ها هم به جای خودش بوده است ولی یک صمیمیت و علاقه‌ای ایجاد شده یعنی همه که می‌آیند این جا یک جور احساس شریفی بودن دارند در همه‌ی این سه گروه یا چهار گروهی که بگوییم این جا وجود دارد همه یک احساس خانوادگی خاصی دارند و به نظر من این یک رمز موفقیت این دانشگاه بوده و واقعاً باید قدر این را دانست و تقویتش کرد. یک خورده نگرانی‌هایی الآن هست که این موضوع دارد ضعیف می‌شود و ما باید تقویت کنیم این یک نکته هست؛ یک نکته‌ی دیگر که به نظر من رمز موفقیت دانشگاه صنعتی شریف در بعد علمی، آموزشی و فعالیت‌های پژوهشی‌اش است این است که یک نیمه‌ی پنهانی هم در دانشگاه وجود دارد. کلیه‌ی شئون فعالیت‌های رسمی آن یعنی این که در برنامه‌های فرض کنید مثلاً آموزشی دوره‌ی کارشناسی آن به برنامه‌های رسمی اکتفا نشده در همه‌ی دوران تاریخش هم این جور بوده است یعنی اگر مثلاً شما فرض بکنید که یک برنامه‌ی آموزش‌های رسمی ما یک پوشش مشخصی را باید بدهد که حالا برنامه‌اش فرض کنید نمی‌دانم فلان واحد و فلان درس که این‌ها تقریباً بین همه‌ی دانشگاه‌ها هم یکسان است این ظاهر قضیه است همین الآن شما بروید نمی‌دانم الکترونیک صدرا همه می‌خوانند مکانیک استاتیک مریام همه جا می‌خوانند نمی‌دانم آنالیز رودین همه جا می‌خوانند حالا این جا این کارها را می‌کنند ولی یک زندگی پنهانی هم هست که من فکر می‌کنم بیش از کار آموزش‌های رسمی و آن فعالیت‌های غیر رسمی در دانشگاه جریان دارد و این است که اصلاً شریف را شریف کرده است.

دانشجویانی که این جا می‌آیند فعالیت‌های فوق برنامه علمی فرهنگی حالا سیاسی نمی‌دانم هر چه که اسمش را بگذارید این کارها در شریف بسیار پر تاب و توان است و این است که بچه‌های شریف واقعاً شخصیتشان من فکر می‌کنم نیمه‌ی پنهانش این جاست ظاهر رسمی آن همان برنامه هست و این است که بچه‌هایی که این جا می‌آیند اهل هر استعدادی باشند هر علاقه‌ای که داشته باشند محل بروزش را پیدا می‌کنند.

متوجه شدم این جوری گرفتیم که مثلاً هر کسی حالا من مثلاً به عنوان یک دانشجو هستیم در صنعت هم مشغولیم بعد یک واحدی را پاس می‌کنیم یک ارتباطی بین آن قضیه هست سعی می‌کنیم که دوستانم را هم به آن قضیه نزدیک کنیم.

بله یک مقدار آن این طوری است حالا می‌شود رفت آن را در ابعاد گوناگون شخص باز کرد یعنی ارتباطات صنعتی این طوری هست فارغ‌التحصیلان به دانشجویان می‌رسند آن‌ها را درگیر می‌کنند الآن سیستم‌های انکوباتری کنار آزمایشگاه‌ها و دانشگاه‌ها راه افتاده است که قبلاً هم بالاخره ولی مثلاً بچه‌ها به عنوان آسیستان استادان کار می‌کنند به عنوان دستیار استادان کار می‌کنند این خیلی در ارتقاء علمی و تکنولوژیک دانشجویان می‌تواند مؤثر باشد آن‌هایی که می‌توانند با استادان کار بکنند خود ما تجربه‌هایی که داشتیم برایمان بسیار ارزنده بود. یک سری بچه‌ها با همدیگر گروه‌های مطالعاتی فوق برنامه تشکیل می‌دهند من می‌دانم بچه‌هایی این‌جا هستند که خیلی مطالب را با هم می‌نشینند می‌خوانند و سمینارها و workshop‌های داخلی برای خودشان می‌گذارند و از همدیگر چیز یاد می‌گیرند بسیار بسیار با ارزش هست همین طور در فعالیت‌های فوق برنامه‌های فرهنگی گروه کوه نمی‌دانم تاثیر موسیقی نقاشی مجله روزنامه در آوردن واقعاً بچه‌ها استعدادهای خیلی خوبی از خودشان نشان می‌دهند و این‌ها همان‌هایی است که عرض می‌کنم که در تاریخ چهل ساله‌ی دانشگاه فعالیت‌های فرهنگی علمی و تکنولوژیکی فوق برنامه از بچه‌ها یک شخصیت شکوفایی می‌سازد کسی که از شریف فارغ‌التحصیل می‌شود یک آدم معمولی نیست خیلی از چیزها هم هست که در کارنامه‌اش نوشته نشده خیلی چیزها درس‌هایی را یاد گرفته تکنولوژی‌هایی را یاد گرفته فعالیت‌های فرهنگی که برایش سازنده بوده شخصیت علمی و اجتماعی‌اش را ساخته درگیر بوده در کارنامه‌اش نیست و آن هست که بسیار با ارزش‌تر هست و این هست که من فکر می‌کنم بچه‌های ما چه برای ادامه تحصیل خارج از کشور بروند و چه این‌جا وارد بخش‌های صنعتی بشوند توانایی‌های خیلی بیشتری از دانشگاه‌های دیگر یا موارد مشابهش حالا خیلی هم مقایسه نکنیم دارند خلاصه این دو تا نکته به نظر من رمز موفقیت دانشگاه است و خوب باید این‌ها را به عنوان نقاط قوت شناسایی کرد و جلو برد حالا برگردیم به این که در این چهلمین سال چه کار می‌شود کرد خوب قطعاً برنامه‌هایی که هست شما بهتر می‌دانید مراسمی بگذارند تجلیلی بکنند یادی ببرید جلو و این کارها که نمی‌دانم خوب یادنامه‌ای در بیاید سایتی درست

شود این کارها که به طور مشخصی دارد صورت می گیرد ولی من فکر می کنم چیزی که می شود به آن پرداخت یک نوع ارتباط سازمان یافته بین فارغ التحصیلان و دانشجویان است این را باید یک جور سازمان یافته تر کرد همان چیزی که من گفتم نیمه ی پنهان است و ما در واقع از آن بهره گرفتیم که فارغ التحصیلان شریف توانمندی های بالایی دارند.

دقیقاً همان چیزی است که آقای دکتر مهری می گفتند.

حالا ایشان استاد ماست و بنده افتخار شاگردی دکتر مهری را داشته ام من فکر می کنم که این یک نکته ی اساسی است که حالا باید راه های مختلف آن را پیدا کرد مثلاً ما اطراف دانشگاه اقماری ایجاد بکنیم در نهادهای صنعتی واحدهای رشد شرکت های اقماری وابسته به دانشگاه خلاصه قابل بحث است می شود مدلش را پیدا کرد ولی من فکر می کنم که گام دوم دانشگاه در چهل سالگی اش باید به وجود آوردن این نهادهای اقماری باشد که کم و بیش هم شکل گرفته چیزهای به طور پراکنده ای هست ولی واقعاً بیاید جزو دستور کار مدیریت دانشگاه که نهادهای اقماری پیرامون دانشگاه را تقویت بکنیم ایجاد بکنیم حمایت بکنیم که ارتباط بین بخش صنعتی و دانشجویان به طور خیلی سازمان یافته تر و وسیع تر به وجود بیاید این واقعاً به نظر من یک کار اساسی است که ما می توانیم انجام دهیم در این چهل سالگی یک سری چیزهایی دیگر هم خب من فکر می کنم که در برنامه های آموزشی و پژوهشی دانشگاه هم باز یک بازنگری صورت بگیرد یک نوگرایی هایی بشود مثلاً فرض بفرمایید که من احساس می کنم که وقتی که این تجربه ای که در دانشکده های علوم مثلاً فیزیک ریاضی شیمی آمد کنار دانشکده های مهندسی قرار گرفت باعث رونق علوم در مملکت ما شد این تجربه ای بود که شریف به وجود آورد یعنی در شریف دانشکده ی ریاضی دانشکده ی فیزیک کنار دانشکده های مهندسی قرار دارد ارتباط این ها با همدیگر باعث رونق علوم پایه شد که در کشور ما یک مقداری مهجور واقع شده بود این یک گام اساسی در پیشرفت ریاضیات و علوم در کشور ما به وجود آورد حالا ما این کار را در زمینه های دیگر هم باید بتوانیم ادامه بدهیم الآن مثلاً فرض بفرمایید که بیوتکنولوژی یکی از شاخه هایی است که خب خیلی روی آن تأکید می شود ما در شریف نداریم این را بیایم ایجاد کنیم یا مثلاً حتی من فکر می کردم که درست است ما گروه فلسفه علم داریم در رشته های علوم انسانی بتوانیم یک شاخه های جدیدی را باز بکنیم من مطمئنم الآن ما مثلاً رشته ی

ادبیات در شریف داشته باشیم رشته‌ی فلسفه داشته باشیم در سطح دوره‌ی کارشناسی و با یک مکانیزم خوبی برایشان دانشجو بگیریم این رشته‌ها هم می‌توانند یک ارتقاء اساسی در مملکت پیدا بکنند برای این که مسیری می‌شود که استعدادهای خوبی بیایند درگیر این مباحث بشوند این هم به نظر من یک نکته‌ای است که در این مرحله می‌توان به آن توجه کرد. حالا واقعاً کارهایی که دانشگاه راه‌اندازی پژوهشکده‌ها مراکز پژوهشی خیلی کارهای خوبی در جریان آنها که به جای خودش صد در صد من آنها را تأیید می‌کنم پژوهشکده‌ی انرژی دارد شکل می‌گیرد پژوهشکده‌ی مخابرات دارد شکل می‌گیرد این‌ها بسیار بسیار ارزشمند و خوب است ولی خب مثلاً فرض بکنید همین کارهایی که در ICT IT فناوری اطلاعات صورت گرفته خیلی خوب است خیلی می‌تواند گسترش پیدا بکند ما می‌توانیم این‌ها را گسترش بدهیم در بیوتکنولوژی باز مشابهاً می‌توانیم زمینه‌ی فعالیتی راه بیندازیم در انرژی و ارتباط با نفت باز می‌شود خیلی گسترده کار کرد انقلاب انرژی که در راه است ما از حالا به استقبالش برویم و بتوانیم این کارها را انجام بدهیم در هر صورت این‌ها یک سری کارهایی است که من فکر می‌کنم دانشگاه می‌تواند به آنها توجه بکند و ایجاد مکانیزم‌هایی که در این جا هست را بالاخره چون دانشگاه در توسعه علمی و صنعتی کشور بدون تردید یک نقش پیش‌تاز و خیلی اساسی داشته که انکارناپذیر است و می‌تواند بسیار مفید باشد حالا حتی در زمینه‌های فوق برنامه وقتی ما می‌بینیم بچه‌های ما در تئاتر می‌روند این قدر موفق می‌شوند نسبت به گروه‌های دیگر وقتی می‌روند در ورزش دختران می‌روند جلو خب پس این‌ها به خاطر آن استعدادهای خوبی است که این جا دارند ما باید بتوانیم این‌ها را هر چه بیشتر سازمان یافته‌تر بتوانیم جلو ببریم.

فارق از همه این‌ها دوست داشتم بپرسم ورودی چه سالی هستید؟

من دوره سوم هستم ورودی ۱۳۴۷ در واقع آن موقع جزو نمره‌های بالای کنکور و جزو اعداداران این مملکت بودیم و آمدیم این جا ولی خب در دانشگاه من هم دچار یک مقداری به اصطلاح شاید مثل همه‌ی آدم‌هایی که می‌آیند یک مقداری می‌خواهند خیلی چیزها را تجربه بکنند یک مقداری بالا پایین می‌شود ولی خب الحمدلله بعد توانستم خیلی خوب درس بخوانم و استادان خوبی این جا بودند که استفاده کردم.

می‌خواستیم پرسیم وقتی که شما وارد دانشگاه شدید وضعیت استادان و وضعیت فیزیکی دانشگاه در چه حدی بود؟

خب سی و خرده‌ای سال هست که در این دانشگاه هستیم همیشه فکر می‌کنم که دارند یک گوشه‌اش را می‌سازند آن موقع هم همین طور بود خیلی ساختمان‌ها محدودتر بودند همین ساختمان ابن سینای فعلی و کتابخانه‌ی قدیم عمدتاً بود و همین سلف و دانشکده‌ی برق مثلاً تازه ساخته شده بود بعد مکانیک و شیمی و این‌ها به مرور ساخته می‌شدند محدودی‌تر خب توسعه پیدا کرد استادان هم حالا در دانشکده‌ی ما واقعاً خب استادان کم بودند ولی خیلی‌ها همین صمیمیت و دلسوزی بسیار زیادی داشتند من ریاضی بودم آن موقع رفتیم ریاضی و علوم کامپیوتر با هم بود ما بین این چیزها در واقع هم علاقه به ریاضی داشتم هم به کامپیوتر این دو تا را از این طرف به آن طرف می‌کردم البته بعدها کامپیوتر از ریاضی جدا شد.

استاد یک کامپیوتری در این اتاق فرمان سالن آمفی‌تئاتر مرکزی هست یکی از این کامپیوترهای خیلی قدیمی هست که از این فلاپی‌های بزرگ می‌خورد من به کسی گفتم این برای چه این جاست این که به درد کسی نمی‌خورد چه کارش کنیم من هنوز آن موقع افتخار آشنایی با شما را نداشتم بعد یک بنده خدایی گفت که آقای دکتر تابش یک زمانی این‌ها را جمع می‌کرد گفتم برای چه؟ گفت برای مدارس و فلان و این‌ها جمع می‌کردند اگر می‌شود یک مقداری راجع به این‌ها توضیح بدهید. آری در واقع حالا من فکر می‌کنم این کامپیوترهای قدیمی مدت‌هاست من می‌خواهم یک موزه‌ی کامپیوتر یا یک سایت این طوری درست بکنم منتهای کامپیوتری حالا بعضی‌هایش را من قائم کرده‌ام این‌ها را هم کنار هم بچینم برای همه آموزنده است که ببینند سیر تکاملی کامپیوتر این‌جا چه طوری بوده است ولی برای مدارس هم این چهار پنج ساله که من مسئولیت مرکز محاسبات را داشتم خب بین دانشگاه و آموزش و پرورش همیشه یک الفت نانوشته‌ای بود که دانشگاه از طریق المپیادها حتی قبل‌ها دوره‌هایی هم که ما دانشجو بودیم به آموزش و پرورش همیشه دانشگاه کمک می‌کرده ما هم یک برنامه‌ای را به نام School net شبکه مدرسه راه انداختیم و به کمک دانشگاه به عده‌ای از مدارس برگزیده یک کمک‌هایی کردیم از طریق نهادهای نیکوکاری یک بنیاد نیکوکاری که به صورت یک نهاد غیر دولتی کنار دانشگاه شکل گرفت و یک مقدار توانستیم به مدارس کمک کنیم و

مهم‌تر از آن این است که آن برنامه و تجربه را سامان دادیم که الآن آموزش و پرورش دارد جاهای دیگر استفاده می‌کند برای توسعه سایت کامپیوتری اتصال به اینترنت برنامه‌های آموزشی پژوهشی برای دانش‌آموزان با استفاده از ظرفیت شبکه.

نقشی که شریف در جریان‌ات انقلاب اسلامی داشت این یکی از سؤالات اساسی ماست نقش دانشجویان شریف اساتید شریف و کلاً دانشگاه شریف در نهضت ۵۷.

خب دانشگاه می‌دانید از همان سابق که ما این‌جا دانشجوی بودیم یک کانون یکی از جنبه‌هایش فعالیت‌های سیاسی بود آن موقع که بالاخره دوره ی رژیم دیکتاتوری بود و به اصطلاح با این گونه فعالیت‌ها هم مقابله ی خیلی شدیدی می‌شد مجاز نبود ولی بچه‌ها خیلی فعال بودند حالا در فضای سیاسی آن دوره‌ها سال‌های به خصوص ۱۳۵۰ که مبارزات به شکلی شکل گرفته بود دانشجویان این‌جا در طیف‌های مختلفی این‌گونه فعالیت‌ها بسیار بودند و دانشگاه مثلاً در فعالیت‌های صنفی و فعالیت‌های دانشجویی اعتصابات و این‌ها خیلی فعال بود خب این جریان که آمد رسید به سال ۱۳۵۷ خب طبعاً این‌جا یکی از کانون‌های اساسی بود چه بین استادان و چه بین دانشجویان به عنوان به اصطلاح در جای خودشان یک جوری که می‌توانستند هدایتگر باشند با ارتباطی که با انقلاب برقرار می‌کنند جلو بروند فعالانه حضور داشتند البته من آن موقع در دانشگاه نبودم سال ۱۳۵۸ من آن موقع صنعتی اصفهان بودم رفتیم برای ادامه تحصیل یک مدتی من صنعتی اصفهان بودم آن موقع ما اصفهان بودیم ولی خب دانشگاه صنعتی شریف از بیرون هم می‌دیدیم همان نقش بله دانشگاه سیاسی که بود ما هم در دوره‌اش بودیم و نقش ویژه و خیلی خاصی را در دوران انقلاب و پیروزی و این‌جا اصلاً خیابان آزادی و میدان آزادی که مرکز تجمع راهپیمایان و این‌ها بود دانشگاه هم به عنوان یکی از کانون‌هایش بود و حالا من خارج از نوار برای شما بگویم من روز ۱۲ بهمن که حضرت امام تشریف می‌آوردند ما این‌جا جلو دانشگاه جمع شده بودیم و من یک فیلمی هم از فیلم‌های ۸ میلیمتری گرفته‌ام که جلو دانشگاه است و به اصطلاح ماشین آقا هم می‌آید رد می‌شود و من این فیلم را دارم می‌توانم پیدا کنم و جزو آن‌ها سندهایی که شما می‌خواهید باشد آن فیلم، فیلم جالبی است که اما فیلم ۸ میلیمتری حالا یک آپاراتی ما آن موقع‌ها داشتیم یک دوربین ۸ میلیمتری شخصی از این چیزها نبود به اصطلاح هندی کم و این‌ها

هنوز نیامده بود من ۸ میلیمتری داشتم و یک تکه فیلم گرفتم بعد هم یک آپاراتی داشتم که خراب شده حالا ان شاء الله آن را درست می‌کنم و می‌آییم دیجیتالش می‌کنیم.

پس خودتان شخصی داشتید و خودتان هم کار فوق برنامه‌ی هنری انجام می‌دادید.
به هنری که نبود آن یک سرگرمی بود.

کار فوق برنامه زمان دانشجویی‌تان انجام می‌دادید؟

بله من چون یک گروه نشریه بود یک دانه نشریه یک شماره درآوردیم آن موقع اسمش را نشریه‌ی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر گذاشتیم اسمش را نشریه گذاشتیم یک شماره هم درآمد آن موقع‌ها که زیاد فضا این جور کارها را تحمل نمی‌کرد اتفاقاً من یک شماره هم داشتم یکی از بچه‌ها بود که یک دوره‌ای ایشان آمده بود تاریخ دانشگاه را جمع می‌کرد رشته عمران بود انجمن اسلامی هم بود و یک خورده هم به اصطلاح گرایش‌های چیز داشت همین سال‌های ۱۳۷۶، ۱۳۷۷ و این‌ها این را از من امانت گرفت و برد و دیگر نیاورده همان نشریه را یک چیز خاصی بود حالا من ایشان را پیدا می‌کنم و از او می‌گیرم حالا اتفاقاً چند وقت پیش هم زمان ما کنکور می‌دادیم قبل از کنکور باید رشته انتخاب می‌کردیم مثلاً کارت کنکورم را پیدا کرده بودم می‌خواستم بروم نشان این بچه‌ها بدهم بگویم در این نشریه همین مجله‌ی روزنامه‌ی شریف چاپ کنیم چون من می‌دانستم جو چه قدر با حالا فرق دارد آن موقع روزها فکر کردیم که به چه علاقه داریم رشته مورد علاقه‌مان را پیدا بکنیم ترتیبش چه باشد حالا تابع یک سری پارامترهای بازاری شده و این‌ها مثلاً من کارت کنکورم فکر می‌کنم دو رشته آن موقع بیشتر نبود حالا نمی‌دانم رشته اول ریاضی و رشته دوم برق آن موقع واقعاً ما روی علاقه انتخاب می‌کردیم که به چه علاقه داریم نه این که مثلاً حالا این رشته در بورس هست و آن یکی نیست فکر می‌کردم حتی اگر بچه‌ها این مطلب را در روزنامه شریف چاپ کنند می‌تواند جالب باشد.

یک سؤالی داشتم می‌خواستم آن جایی که از دوربیتان صحبت می‌کردید و این که آن نشریه را درآوردید نشریه دانشجویی یک خاطره از کار کردن با آن گروه بگوئید
خاطرات با دانشجویان کار دانشجویی کردن خیلی شیرین است.

من از این کارها خیلی داشتم در دانشگاه هم عرض کردم همان زمانی که ما دانشجو بودیم گروه‌های فوق برنامه خیلی فعال بودند ورزشی، کوه‌سیاسی و فرهنگی بعد یک گروه نقاشی بود نمایشگاه

می گذاشتند خیلی فعال بودند بعد یک سری گروه نشریه راه افتاد خب دوستان دیگری بودند بنده هم عضو شدم با همدیگر رفتیم این نشریه را راه انداختیم سعی کردیم نشریه در شأن دانشگاه باشد خلاصه گروه‌های فوق برنامه فعالیت‌های خیلی چیز همه به آن حساس بودند و کار کردن در گروه‌ها را جدی می گرفتند.

ارتباط جنابعالی با دانشگاه و هم دوره‌ای‌هایتان چگونه است؟

با دانشگاه که ما زندگیمان در دانشگاه گذشت از روز اولی که این جا آمدیم قسمت اعظم عمرمان در این فضا گذشت با هم دوره‌ای‌ها هم که خوشبختانه از وقتی که این انجمن فارغ التحصیلان فعال شده یک ذره ارتباط‌ها بیشتر شده و بچه‌ها با هم بهتر ارتباط دارند گردهمایی‌ها خیلی کمک کرده‌اند.

اگر ممکن است دانشجویان شاخص علمی فرهنگی دانشگاه را نام ببرید.

در هم دوره‌ای‌هایمان بچه‌های شاخص خیلی بوده‌اند بچه‌هایی که از لحاظ علمی شاخص بوده‌اند شاگرد اول بوده‌اند الآن هم بعضی‌هایشان در این دانشگاه عضو هیأت علمی‌اند مثلاً آقای دکتر ارفع‌ی جلوتر از من بود آقای دکتر مشایخی جلوتر از ما بود ما با آقای مهندس بیاتی هم دوره بودیم مهندس بیاتی یکی از بهترین دانشجویان این دانشگاه است اگر آن زمان‌ها المپیاد بود قطعاً ایشان یک المپیادی بود خیلی بچه با استعدادی بود من با او هم‌کلاس بودم ولی در کارهای فرهنگی و سیاسی خیلی‌ها بودند دوستانی که در فعالیت‌های سیاسی فعال بودند بالاخره آن دوره‌ها خیلی مسائل بوده و درگیر بوده‌اند و بعد از این دوره‌ها هم بنده مدتی مسئولیت دانشکده ریاضی را داشتم و با المپیادی‌ها کار می‌کردم در یک دوره‌ای المپیادی‌ها بودند و هم‌چنان هم می‌آیند می‌آمدند و ما هم آن‌ها را جلو می‌بردیم در این‌ها هم یک سری هستند که شاخص‌اند و انتظار داریم که خیلی به موفقیت‌های سنگینی برسند یکی خانم مریم میرزاخانی که مدال طلای المپیاد ریاضی داشت این جا لیسانس خود را گرفته و دکترایش را هم از دانشگاه هاروارد گرفته و خیلی موقت خوبی دارد آقای ایمان افتخاری هم مدال طلای المپیاد ریاضی داشت الآن دکترایش را از دانشگاه پرینستون گرفته. آقای امید امینی که در دوره‌ی خودش نفر اول شده الآن فرانسه دارد دکترایش را می‌گیرد این جا آقای محمد مهدیان بود که کامپیوتر و ریاضی با هم بود و دکترایش را در MIT گرفته و در مایکروسافت کار می‌کند آقای کسری علیشاهی هم که الآن دانشجوی دکتری همین جاست ایشان هم خیلی مدال طلای المپیاد داشت آقای

امید نقشینه هم هست یک سری هم که الآن همین جا مانده‌اند که بسیار شایسته‌اند و در سطح جهانی دارند کار می‌کنند در ضمن فکر می‌کنم بهتر است در این برنامه‌ها یادی هم از دانشجویان از دست رفته در سانحه‌ی رانندگی بشود و قسمتی از کتاب به این مطلب اختصاص یابد.

اگر ممکن است یک مقایسه بین دانشجویان قدیم و جدید دانشگاه انجام دهید.

در دوره‌ای هم که ما این جا دانشجو بودیم بچه‌های برگزیده به این دانشگاه می‌آمدند حالا هم همین جور است خیلی هم مثلاً بیشتر ولی من فکر می‌کنم بچه‌های الآن به طور کیفی خیلی بهتر از آن دوره‌اند یعنی آن دوره هم نسبت به خودشان خوب بودند شاید از قبلی‌ها بهتر شدند این سیر زمانه است حالا عوامل اجتماعی و این‌ها هم چه تأثیری داشته باید رفت و روی آن بررسی‌های دقیقی کرد ولی الآن بدون تردید دانشجویان برجسته بسیار قوی‌تر از دوره‌ی سی یا چهل سال قبل دانشگاهند یعنی ممکن است ما در آموزش و پرورشمان مثلاً میانگین به علت این که جمعیت دانش‌آموزی زیاد شده افت کرده باشد ولی قطعاً این چند درصد بالا بسیار رشد کیفی بالایی داشته‌اند بچه‌هایی که الآن می‌آیند با اطلاعات این چند ساله اخیر که اینترنت و این‌ها کمک کرده قبلش هم خیلی جنبه‌های دیگر بوده که کمک کرده و یک جهش بسیار اساسی بین بچه‌ها است یعنی با یک دیدگاه‌های علمی با یک تفکر علمی بالاتر با آرمان‌ها و چشم‌اندازهای خیلی سنگینی دنبالش هستند که خیلی قوی‌تر از زمان‌های قبل هستند.

آیا به نظر شما در دانشگاه به مسائل تئوری بیشتر از عملی اهمیت داده نمی‌شود؟

این‌ها چیزهای پیچیده‌ای است که قضاوت‌های ساده‌ای نمی‌توان روی آن‌ها کرد مثلاً باید ببینیم که هدف این دانشگاه چه بود شاید هدف دانشگاه این بوده که به جنبه‌های تئوریک توسعه‌ی دانشگاه و تکنولوژیک توجه بشود در کنار آن باید ببینیم اگر این هدفش بوده آیا کار درستی انجام داده یا اگر مثلاً این هدفش بوده آیا از هدفش فاصله گرفته یا نه. من فکر می‌کنم علاوه بر آموزش‌های تئوریک بچه‌ها در کارهای عملی و تکنولوژیک و توسعه‌ی تکنولوژی بسیار موفق بوده‌اند و باید زمینه‌اش را فراهم کرد دانشگاه در حد اهداف و آرمان خودش خوب بوده ولی می‌شود بیشترش کرد انتظار نمی‌رود که بچه‌های این جا بروند کارهای معمولی تکنسینی انجام دهند کار عملی به این معنا ولی برای این که بروند به مرزهای تکنولوژی برسند دستاوردهای مثلاً سنگین تکنولوژیک داشته باشند یک

چیزی در بیاورند که یک اختراع ثبت شده باشد مثلاً این اختراع را ببرند و از آن نتیجه‌های صنعتی در بیاورند این قطعاً مسیری است که در دانشگاه باید به آن توجه شود یعنی نوآوری اختراعات ثبت اختراعات، اختراعات را به محصولات صنعتی تبدیل کردن این چیزی است که در گام پایان چهل سال دانشگاه باید خیلی به آن توجه کرد.

مصاحبه‌شونده: مهدی جلالی هروی

مصاحبه‌کننده: لیلا کریمی خانقاه، مریم حبیب‌اللهی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۶/۱۴

دانشکده: شیمی

سال ورود: ۱۳۷۵

خلاصه‌ای از سوابق علمی، اجرایی و بیوگرافی تان را بیان کنید.

من مهدی جلالی هروی هستم در سال ۱۳۵۴ موفق به اخذ درجه‌ی کارشناسی ارشد در زمینه اسپکتروسکوپی از دانشگاه Surrey انگلستان شدم. ضمناً از همین دانشگاه در بهمن ۱۳۵۷ دکترای خود را در زمینه‌ی رزونانس مغناطیسی هسته NMR اخذ نمودم. بعد از مراجعت به ایران از اردیبهشت ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۵ در دانشگاه صنعتی اصفهان مشغول به تدریس و تحقیق بودم. سپس برای کمک به راه‌اندازی دوره‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه شهید باهنر کرمان به گروه شیمی آن دانشگاه منتقل شدم و از سال ۱۳۷۵ در دانشکده‌ی شیمی دانشگاه صنعتی شریف مشغول به کار هستم. در حال حاضر زمینه‌ی اصلی تحقیقات اینجانب شاخه‌ای از شیمی تجزیه به نام Chemometrics می‌باشد که عملاً کاربرد ریاضیات، آمار و کامپیوتر در شیمی است. این زمینه در ایران خیلی جدید است و در واقع توسط اینجانب برای اولین بار در ایران مطرح شده است. علی‌رغم جوان بودن، این زمینه رشد زیادی داشته به طوری که اکنون کمتر دانشکده شیمی در ایران می‌توانید پیدا کنید که در این زمینه فعالیت نکنند و کمک زیادی برای صنایع داروسازی و صنایع درگیر سنتز مواد شیمیایی که خیلی گران‌قیمت‌اند می‌باشد؛ با استفاده از تکنیک‌های Chemometrics امکان آنالیز بهتر نمونه‌ها است و عملاً امکان می‌دهد که قبل از سنتز یک ماده بتوانند پیش‌بینی بکنند که آیا تهیه این ماده می‌تواند چه منافع و ویژگی‌هایی داشته باشد. در مدت فعالیتیم در این زمینه بیش از ۵۰ مقاله در مجلات معتبر بین‌المللی و بیش از ۸۰ مقاله در کنفرانس‌های داخلی و خارجی ارائه نموده‌ام. تا کنون حدود ۲۵ پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد و ۸ دکتری را نظارت نموده و در حال حاضر ۵ دانشجوی دکتری و ۳ دانشجوی کارشناسی ارشد دارم.

نظر شما راجع به نقش دانشگاه در عرصه‌ی اقتصاد و صنعت چیست؟

اگر به سندهای بالادستی کشور یعنی سند برنامه توسعه چهارم و سند چشم‌انداز بیست ساله توجه کنید هر دو براساس دانایی محوری تنظیم شده‌اند. این نشان می‌دهد که اگر قرار است ما در ۲۰ سال آینده در منطقه جزو کشورهای توسعه‌یافته باشیم راهی جز توسل به تحقیق و پژوهش نیست که این باید عملاً هم در زمینه‌ی توسعه‌ی مرزهای دانش و هم در زمینه‌ی توسعه‌ی فناوری باشد. من اعتقادم این است که دانشگاه‌ها که رسالت اصلیشان در واقع تأمین نیروی انسانی در کشور هست یک وظیفه و رسالت عمده‌ای به عهده‌شان است و آن این که بتوانند صنایع ما را قوی‌تر و پربارتر بکنند. از این جهت دانشگاه نقش عمده‌ای در بالا بردن درآمد ملی و توسعه‌ی صنایع و در یک کلام در فراهم

کردن یک زندگی بهتر برای هر ایرانی دارد. بنابراین باید به دانشگاه‌ها توجه بیشتری شود و انتظار این است که مسئولان بیشتر پژوهش‌ها را باور و علم‌باور باشند. من مطمئنم که دانشجویان ما از نظر ظرفیت علمی و استعداد در مقایسه با کشورهای دیگر بسیار خوب هستند و رسیدن به اهداف چشم‌انداز ۲۰ ساله کاملاً امکان‌پذیر است.

شما فکر می‌کنید خود دانشگاه چه کارهایی می‌تواند انجام دهد و دولت به عنوان یک پشتیبان چه کار می‌تواند بکند تا مثلاً از دانشگاه شریف بیشتر استفاده کند؟

ببینید من چیزی نزدیک به ۲۶ سال سابقه تدریس و تحقیق در دانشگاه‌های مختلف دارم. حدود ۲۰ سال است که بحث ارتباط دانشگاه و صنعت مطرح است. واقعیت این است که صنعت و دانشگاه با دو دیدگاه مختلف به یک مسئله مشترک نگاه می‌کنند. دانشگاهی‌ها دیدگاهشان این است که ضمن کمک به صنعت پژوهش‌هایی که به مرزهای دانش نزدیک است را نیز انجام دهند. صنایع ما به علم به گونه‌ای نگاه می‌کنند که بتواند منافع سرمایه‌گذاری آن‌ها را هرچه سریع‌تر تأمین کند. به اعتقاد من هر دو درست فکر می‌کنند ولی به یک حد واسطه برای نزدیک کردن دو هدف نیاز است. من برای چند سال عضو شورای تحقیقات کشور بودم، یکی از مهم‌ترین مسائلی که در آن‌جا مطرح کردم هدفمند کردن اعتبارات پژوهشی بود به این معنی که دولت باید به عنوان متولی اصلی، مسائل و مشکلات کشور را به طور کلان برای دانشگاه‌های مختلف مشخص کند و سعی بکند پژوهش را مأموریت‌گرا کند. مثلاً مسأله‌ی خاصی را که در توان دانشگاه صنعتی شریف است با بودجه و زمان مشخصی برای آن تعریف نماید. البته این نیاز به یک کار کارشناسی و ارزیابی دانشگاه‌ها و توان پژوهشی گروه‌های مختلف دارد. در حال حاضر علی‌رغم توسعه پژوهش در کشور این تحقیقات پراکنده است و اساتید بر اساس علاقه و تخصص خود پژوهش و تحقیق می‌کنند. البته توسعه‌ی پژوهش به مقدار زیادی نتیجه‌ی توسعه‌ی تحصیلات تکمیلی است ولی متأسفانه این تحقیقات پراکنده هستند و برای صنعت کشور چندان سودمند نیست.

در مورد رشد پژوهش دو کار باید صورت بگیرد: یکی هدفمند کردن اعتبارات پژوهشی و دیگری جهت‌دار کردن پژوهش که متولی اصلی آن می‌تواند دولت باشد. دولت با انتخاب مدیران قوی در دانشگاه‌ها و نظارت بر هماهنگی بین وزارت صنایع، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، وزارت جهاد کشاورزی، وزارت نیرو و وزارتخانه‌های دیگر می‌تواند به رسیدن به اهداف فوق کمک کند. نکته دیگر کاهش بروکراسی در دانشگاه‌هاست زیرا بروکراسی با پژوهش همساز نیست. یک پژوهشگر فقط می‌بایست بر روی حل یک مسئله علمی یا کاربردی فکر کند و می‌بایستی مسائل جانبی او حل شود. خوشبختانه اخیراً مسأله‌ی ذی‌حسابی دانشگاه‌ها کمرنگ شده ولی هنوز مسیری طولانی برای رسیدن به حل مسائل مادی دانشگاه‌ها و کاهش بروکراسی در آن‌ها وجود دارد.

زمانی که شما دکتری گرفتید و به ایران آمدید فکر می‌کنم مقارن با انقلاب فرهنگی و جریانات سیاسی بوده است. نظر شما راجع به آن دوره چیست؟

روزی که از دکترایم دفاع می‌کردم یعنی روز ۱۳ بهمن ۱۳۵۷ درست یک روز بعد از آمدن امام به ایران بود. بعدش برای یک مدتی ورود به ایران مشکل بود. من در اسفند همان سال یعنی یک ماه بعد از پیروزی انقلاب به ایران برگشتم. ما در آن موقع جوان بودیم و انگیزه و انرژی زیادی داشتیم و انتظارمان این بود که آن چیزهایی که در کشورهای غربی آموختیم بیاوریم در کشورمان پیاده بکنیم. من به یاد می‌آورم که در غذاخوری دانشگاه اساتید فقط راجع به توسعه‌ی دانشگاه و بهبود وضعیت آن و خرید وسایل، گسترش آزمایشگاه‌ها و تدوین دروس با یکدیگر بحث می‌کردند. هیچ به یاد ندارم که استادی راجع به خرید منزل و قیمت ماشین و سایر مسائل صحبت کند. البته پس از مدت کمی انقلاب فرهنگی اتفاق افتاد و دانشگاه‌ها برای مدتی به حالت نیمه تعطیل درآمدند. به هر حال از دوران تعطیلی دانشگاه‌ها خاطرات خوبی ندارم و برای اینجانب و بسیاری از اساتید دوران رکود بود. بعد از انقلاب، دانشگاه‌ها برای مدتی تعطیل شدند و یک مقدار تندرستی‌ها و کج‌روی‌ها باعث شد که نیروهای خوبی را از دست بدهیم. در آن زمان انگیزه‌ها یک مقداری از نشانه رفتن توسعه علم به مسائل سیاسی تبدیل شد و مدت زیادی طول کشید تا بتوان مجدداً نیروها را بازیابی کرد و دانشگاه‌ها را سر و سامان داد. الآن به اعتقاد من زمینه برای کار کردن خیلی مناسب هست و خوشبختانه امروز اساتید و پژوهشگران ارزشمندی در دانشگاه‌ها مشغول به تحقیق و تدریس هستند. در حال حاضر زمینه برای کار کردن بسیار مناسب است و با توجه به نیروهای با استعداد جوان که به معنای واقعی از نفت برای ما ارزشمندتر هستند و وجود اساتید مجربی که در دنیا حرف برای گفتن دارند می‌توان این مشکل را حل نمود. بعضی از اساتید ما داور مجلات معتبر بین‌المللی هستند و کمپانی‌های معروف آمریکایی و اروپایی از مشاورت آن‌ها استفاده می‌کنند. با این ترتیب اگر در دانشگاه‌ها مدیریت‌های قوی و جهت‌دار داشته باشیم می‌توان به سرعت مشکلات را حل نمود. البته کار سنگینی است و نیاز به هماهنگی زیادی دارد. در این مورد باید از مشورت افرادی که قلبشان برای ایران می‌تپد استفاده نمود. باید به جوانان امید داد و آنان را از نگرانی شغل آینده درآورد. وقتی صحبت از ۴۰ سالگی دانشگاه صنعتی شریف است به نظر من باید ۲ مسأله را بررسی نمود. اول این که باید ببینیم که در این ۴۰ سال چه کار کرده‌ایم، از کجا حرکت کرده‌ایم به کجا قرار بوده برسیم و به کجا رسیده‌ایم. بایستی نکات مثبت و منفی و نحوه‌ی تطابق کارهایی که در دانشگاه انجام شده با اهداف اولیه دانشگاه بررسی شود. نکته‌ی دوم نگاه به آینده است. در این مورد ریاست محترم دانشگاه گروهی را تعیین نمودند که برای ۱۰ سال آینده‌ی دانشگاه برنامه‌ریزی کنند. اینجانب افتخار عضویت در این شورای برنامه‌ریزی را داشتم. در این شورا بحث‌های زیادی در مورد گذشته و آینده‌ی دانشگاه مطرح بود. به اعتقاد اینجانب ما می‌بایستی در ۴۰ سالگی دانشگاه اهداف و برنامه‌های ۵۰ سالگی را مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم. باید اهداف کوتاه‌مدت و درازمدت مشخص شوند. مثلاً در آن شورا پیشنهاد شد که به خاطر توسعه‌ی بیوشیمی در دنیا می‌بایستی دانشکده‌ی شیمی به دانشکده‌ی شیمی و بیوشیمی تغییر نام یابد، یعنی دانشجویان ما بدانند که مقصد آینده‌ی شیمی به سمت علوم زیستی است.

در مورد سوابق اجرایی تان بفرمایید.

اصولاً من تدریس و تحقیق را بیشتر از کارهای اجرایی دوست دارم. در دانشگاه شهید باهنر کرمان برای مدتی مدیر گروه شیمی و معاون پژوهشی دانشکده‌ی علوم بودم. در دانشگاه صنعتی شریف این افتخار را داشته‌ام که برای دو دوره یعنی از بهمن ۱۳۷۸ تا بهمن ۱۳۸۲ به عنوان رئیس دانشکده‌ی شیمی انجام وظیفه نمایم. البته قرار بود یک دوره باشم منتها دوستان به بنده محبت و اعتماد کردند و یک دوره‌ی دیگر این ریاست دانشکده را برایم تمدید کردند.

در دوره‌ی ریاستان بود که در شورای تحقیقات وزارت علوم شرکت داشتید و برنامه‌ی ۱۰ ساله را تدوین می‌کردید؟

بله یکی از برنامه‌ها این بود و البته به همت آقای دکتر سهراب‌پور بود. از سال ۱۳۸۰ در این شورا شرکت می‌کردم. البته این شورا نقش بسیار عمده‌ای در سیاست‌گذاری پژوهش کشور داشت و فرصت خوبی برای اینجانب بود که تجربیات پژوهشی خود را به کار بگیرم. در این شورا نظر کلی من هدفمند کردن اعتبارات پژوهشی و جهت دادن به پژوهش بود.

راجع به فعالیت‌های فرهنگی، ورزشی و فوق برنامه‌تان بگویید.

به طور کلی معتقدم که دانشجویان و اساتید می‌بایستی به امور فرهنگی، ورزشی و فعالیت‌های فوق برنامه توجه جدی داشته باشند. در مدت مسئولیت‌م در دانشکده‌ی شیمی به این امر تعصب خاصی داشتم و خوشبختانه دانشجویان در آن دوره نیز مشارکت جدی در امور فوق برنامه‌ی دانشکده‌ی شیمی داشتند. به عنوان مثال در زمان برقراری نمایشگاه‌ها در دانشگاه غرغره‌ی دانشکده‌ی شیمی یکی از بهترین‌ها بود و یا برنامه‌های موسیقی متعدد در دانشکده برگزار می‌شد. هم‌چنین توجه خاصی به افطاری در ماه مبارک رمضان می‌شد. به طور کلی معتقدم که دانشجویان باید یاد بگیرند که گروهی کار کنند. البته این یک مشکل فرهنگی است و این مسأله حتی در مسائل پژوهشی نیز دیده می‌شود. در مورد ورزش، من ورزشکار نیستم ولی اخیراً با همکاران دانشکده‌ی شیمی هفته‌ای یک یا دو ساعت والیبال بازی می‌کنیم که این بسیار مفید است.

به نظر شما چرا نخبه‌ها و المپیادی‌ها شریف را انتخاب می‌کنند و آیا شریف در آن حدی بوده که آن‌ها را از هر جهتی رشد بدهد؟

اگر به آمار سال‌های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ نگاه کنید می‌بینید که بیش از ۹۷٪ از صد نفر اول کنکور، دانشگاه شریف را انتخاب کرده‌اند. بنابراین شکی نیست که نخبه‌ها و المپیادی‌ها و دانش‌آموزان ممتاز برای ادامه‌ی تحصیل شریف را انتخاب می‌کنند. اتفاقاً در یک سمینار بین‌المللی مقاله‌ای نوشتم به این مضمون که دانشگاه شریف در دنیا بی‌نظیر است. در آن‌جا متذکر شدم که در ایران با جمعیتی بیش از ۶۰ میلیون نفر حدود یک و نیم میلیون دانش‌آموز در کنکور رقابت می‌کنند. در نتیجه‌ی این رقابت حدود ۱۵۰ هزار نفر وارد دانشگاه‌ها می‌شوند که از این تعداد ۱۰۰ نفر اول دانشگاه شریف را انتخاب می‌کنند. از بین ۱۰۰۰ نفر اول حدود ۵۰۰ و خرده‌ای به دانشگاه شریف می‌آیند. بنابراین با توجه به ضریب هوشی بالای جوانان ایرانی این دانشگاه دارای محیطی کاملاً رقابتی است و به اعتقاد من چنین شرایطی در هیچ دانشگاهی وجود ندارد. در مورد این که آیا شریف پاسخگو بوده یا خیر باید چند نکته را متذکر شوم. اکثر

اساتید و کادر دانشگاه دوست دارند که پاسخگوی خواسته‌های دانشجویان باشند ولی این پاسخگو بودن قسمتی به اساتید و قسمت دیگر به دولت و وزارت علوم، تحقیقات و فناوری مربوط می‌شود. مسئولین محترم وزارت علوم باید توجه داشته باشند که در مجموعه‌ای به نام دانشگاه صنعتی شریف تعداد زیادی از بهترین‌ها و نخبگان کشور جمع شده‌اند و بنابراین تغذیه مالی و تأمین اعتبارات لازم برای پرورش این‌ها یک حالت خاص دارد، نمی‌توانند این دانشگاه را با دانشگاه‌های دیگر مقایسه کنند و چون این‌ها همه یک جا جمع شده‌اند برای جهت دادن به این‌ها هزینه کمتری لازم است ولی باید این هزینه قابل توجه باشد چون اگر ما بتوانیم بهترین‌ها را در کشور نگه داریم به نظر من مسأله‌ی فرار مغزها را حل کرده‌ایم و اگر نتوانیم بهترین‌ها را نگه داریم آن‌هایی که یک مقدار متوسط هستند آن‌ها هم با نگاه به این افراد به فکر رفتن به خارج خواهند بود. بنابراین مسلماً سرمایه‌گذاری در این دانشگاه بازده بسیار خوبی در جهت منافع ملی خواهد داشت. مطمئناً مشکلات کشور بدون پژوهش قابل حل نیست و پژوهش نیاز زیادی به افراد مجرب و مغزهای جوان و مستعد دارد. علی‌رغم این که اکثر اساتید وقت زیادی به منظور آموزش دانشجویان می‌گذارند ولی دانشجویان بیشتر از این انتظار دارند که البته حق آن‌هاست. ما باید برای دانشجویان محیطی علمی، شاداب و پویا ایجاد کنیم. محیطی که سیاست‌زده نباشد و توان حل مسائل کشور را به معنی واقعی داشته باشد. فضای دانشگاه می‌بایستی در شأن دانشجو به خصوص بهترین دانشجویان کشور باشد که البته چنین نیست. به عنوان مثال دانشکده‌ی شیمی با ۴۰ سال عمر همه جایش فرسوده است و به نظر من حق دانشجویان و اساتید این دانشکده است که در فضایی بهتر کار نمایند. تعداد دانشجویان تحصیلات تکمیلی به طور چشمگیری زیاد شده است که هر کدام از آن‌ها نیاز به یک فضای تحقیقاتی دارند، نیاز به مواد شیمیایی و امکانات دارند و لذا همراه با آن می‌بایستی توجه بیشتری به مجهز کردن و تهیه امکانات بشود.

از نظر شما ابعاد فعالیت‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی بچه‌ها الآن در دانشگاه چه جوری است؟

به نظر من در چند سال اخیر انگیزه‌ی دانشجویان مقداری کم‌رنگ شده است. این روزها این مسأله به عنوان فرار مغزها در محافل و جراید مورد بحث است. به اعتقاد من این یک مسأله‌ی چند بعدی است و فقط یک بعد آن به دانشگاه مربوط می‌شود. دانشجو مسائل اجتماعی، آلودگی هوا، ترافیک، مشکل شغل و ارزش اجتماعی را می‌بیند. این مشکلات می‌بایستی حل شوند تا بتوان مغزها را در کشور نگه داشت. زمانی که ما دانشجو بودیم و در سال‌های اول پیروزی انقلاب، دانشجویان بسیار مصمم‌تر و با انگیزه‌تر بودند. امروز با توجه به فناوری اطلاعات، سرعت آموزش و یادگیری دانشجویان بسیار بیشتر از گذشته است و امروزه دانشجویان می‌توانند از توان علمی بسیار خوبی برخوردار باشند ولی به نظر می‌رسد که انگیزه‌ی آن‌ها سست‌تر شده است.

آقای دکتر فکر می‌کنید علت این که دانشجویان آن موقع شوق و علاقه‌شان نسبت به پیشرفت کشور بیشتر بوده چه هست چون من فکر می‌کنم آن روند تصاعدی کم‌رنگ‌تر شده است.

خب من فکر می‌کنم هویت ملی بایستی در دانشجویان تقویت شود به طوری که وقتی صحبت از ایران می‌شود احساس غرور کنند، که البته عمده‌ی آن‌ها می‌کنند. دانشجویان ما باید خودباور باشند. آن‌ها نشان داده‌اند که در صورتی که بخواهند، حرفی برای گفتن دارند. به عنوان مثال جوانان ما در زمینه‌های فرهنگی و در المپیادهای مختلف بین‌المللی درخشیده‌اند. البته کسب مدال‌های طلا و نقره در المپیادهای علمی باعث افتخار است ولی به اعتقاد من این دستاورد باید حالت همگانی پیدا کند و وسعت بیشتری داشته باشد. در این مورد می‌بایستی مسئولین فرهنگی کشور توجه بیشتری نمایند. این یک واقعیت است که ما در هیچ جای دنیا احترامی را که در ایران می‌بینیم نداریم و هیچ‌جا بهتر از محلی که متولد و بزرگ شده‌ایم و خاطرات تلخ و شیرین زیادی در آن داریم نیست. خداوند همه‌ی نعماتش را به ما ایرانیان داده است. ما از نظر معادن زیرزمینی مانند مس، نفت، اورانیوم و غیره غنی هستیم. از نظر آب و هوایی اختلاف بیش از ۴۰ درجه‌ی دمایی در موقعیت‌های مختلف کشور وجود دارد. یعنی ما می‌توانیم انواع مختلف محصولات را در طول سال داشته باشیم. از نظر نیروی انسانی یکی از جوان‌ترین کشورهای جهان هستیم و از نظر سطح هوشی جوانان چیزی کم نداریم. به اعتقاد من برای ساختن کشور نیاز به همبستگی ملی، خودباوری، اعتماد به نفس، ایجاد انگیزه و برنامه‌ای منسجم برای آینده است. جایگاه واقعی ارزش‌ها و جایگاه علم و عالم بایستی در کشور مشخص شود. احترام اجتماعی به دانشمندان در مقایسه با ثروت‌اندوزان باید بیشتر باشد. در این زمینه باید دانشگاه‌ها، سازمان‌های فرهنگی، رسانه‌ها، صدا و سیما و مطبوعات فرهنگ‌سازی نمایند. در صورت توجه به این مسائل نسبت به آینده‌ی کشور بسیار خوش‌بین هستم.

از خاطراتان بگویید.

به طور کلی در طول ۲۷ سال کار دانشگاهی بسیار آدم خوش‌شانسی بوده‌ام و خدا را شکر می‌کنم. یک زمانی به دانشگاه شهید باهنر کرمان رفتم به این نیت که یک سال با آن دانشگاه همکاری نموده و سپس به تهران منتقل شوم. ولی آن قدر محیط خوب بود و همکاران عزیزم محبت کردند که ۱۰ سال در دانشگاه کرمان انجام وظیفه نمودم. از روزی که وارد دانشگاه صنعتی شریف شده‌ام همیشه خاطرات بسیار خوب و خوشی داشته و از محبت بی‌دریغ همکاران برخوردار بوده‌ام. تا به حال دانشجوی بدی نداشته‌ام و علی‌رغم این که بیش از ۳۰ دانشجوی کارشناسی ارشد و دکتری تربیت نموده‌ام ولی حتی یک مورد دانشجوی بد به خاطر نمی‌آورم. در دوره‌ی مسئولیت در دانشکده‌ی شیمی شریف همیشه آرزوی توسعه‌ی این دانشکده را داشتم و یکی از بهترین روزهای من در دوره‌ی مسئولیت زمانی بود که مرد خیری به نام حاج آقای فضل‌ی قبول نمود که قسمتی از هزینه‌ی ساختمانی در ضلع شرقی دانشکده را بپردازد.

مصاحبه‌شونده: پرویز دوامی

مصاحبه‌کننده: به صورت کتبی پاسخ داده‌اند

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۷/۲۵

دانشکده: مهندسی و علم مواد

سال ورود: ۱۳۴۶

=====

خلاصه‌ای از سوابق علمی و اجرایی خود را بفرمایید.

من جزء اولین کسانی بودم که به عنوان دستیار آموزشی در رشته متالورژی وارد این دانشگاه شدم. ادامه تحصیلاتم از طریق بورسیه دانشگاه بود. علاوه بر وظایف دانشگاهی، بخشی از اوقات اینجانب در انجمن‌های علمی- فرهنگی، فرهنگستان علوم و مراکز تحقیقاتی و صنعتی گذشته است و اگر تجربه‌ای هر چند اندک در حوزه‌های آموزشی و پژوهشی دارم آن را مدیون دانشگاه صنعتی شریف می‌دانم.

چه سالی وارد دانشگاه شدید؟

سال ۱۳۴۶ وارد این دانشگاه شدم.

وضعیت امکانات فیزیکی و اساتید در آن موقع چگونه بود؟

امکانات فیزیکی شامل آزمایشگاه‌ها، بودجه‌های پژوهشی، مسافرت‌های علمی و ارتباط با نهادهای آموزشی و پژوهشی بین‌المللی بسیار خوب بود. به نظر من از این جهت دانشگاه صنعتی شریف با بهترین دانشگاه‌های جهان که من تعدادی از آن‌ها را دیده‌ام و در آن‌ها کار کرده‌ام تا حدود بسیار زیادی برابری می‌کرد. خریدها سریع انجام می‌شد و نیازهای استادان به سهولت تأمین می‌شد.

خاطرات خود را از اساتید، کادر اجرایی و مدیریت دانشگاه بیان فرمایید.

اصولاً استادان بسیار برجسته‌ای در این دانشگاه بودند و هنوز هم هستند. آن‌هایی که به خارج رفته‌اند اکثراً در موقعیت‌های بسیار بالای علمی در دانشگاه‌های معتبر و یا مراکز آموزشی و تحقیقاتی جهان هستند. به طور

کلی دانشگاه صنعتی شریف به دلیل ویژگی‌هایش جاذبه‌های زیادی برای دانشمندان ایرانی داشت و در حال حاضر نیز کم و بیش این وضع وجود دارد. در کنار هیأت علمی، کادر اجرایی دانشگاه نیز بسیار قوی و مجرب بود. من تقریباً تمام رؤسای دانشگاه را در این مدت دیده‌ام. به مقدار بسیار زیادی فراز و نشیب‌های دانشگاه بستگی به وجود آنان داشت. هر یک با خصوصیات، علایق و توانمندی‌هایی که داشتند دانشگاه را به آن سمت و سوی فراز و نشیب‌ها هدایت کردند. برخی تمرکز بر امکانات فیزیکی و رفاهی داشتند و برخی به توسعه توان علمی و آموزشی دانشگاه می‌اندیشیدند. خداوند آن‌ها را که در میان ما نیستند بیامرزد و آن‌هایی را که در قید حیاتند قرین سعادت و تندرستی بفرماید؛ همگی به این دانشگاه خدمت کردند. البته امکانات و اختیارات هر یک از آن‌ها متفاوت بود، به ویژه بعد از انقلاب اختیارات و امکانات مدیران دانشگاه نسبت به گذشته بسیار محدودتر شده و استقلال علمی و مدیریتی دانشگاه‌ها کمتر از گذشته شده است.

دانشجویان شاخص علمی، فرهنگی و سیاسی را نام برده و خاطرات خود را از جریان‌های سیاسی آن روزها بفرمایید. نحوه فعالیت تشکلهای سیاسی و دانشجویی را بفرمایید. در صورت فعالیت خودتان، از خاطرات خود نیز بیان فرمایید.

اصولاً فارغ‌التحصیلان دانشگاه صنعتی شریف در حوزه‌های علمی، فرهنگی و سیاسی شاخص بودند. آن‌هایی که به خارج رفته‌اند استاد دانشگاه، رئیس دانشگاه و حتی سیاستمدار و مدیران موفق صنعتی شده‌اند و آن‌هایی که در ایران هستند به مقامات وزارت، استادی دانشگاه، کارآفرینان بخش‌های اقتصادی و صنعتی و مدیریت عامل شرکت‌های بزرگ عمومی و خصوصی رسیده‌اند. به طور کلی همگی به موفقیت‌های بسیار بالایی دست یافته‌اند که به حق هم این انتظار وجود دارد. در زمینه سیاسی ضمن آن که تا قبل از انقلاب اسلامی این دانشگاه بسیار سیاسی بود و جزء فعال‌ترین کانون‌های سیاسی ایران بود مع‌هذا فضای علمی و آموزشی آن به گونه شگفت‌آوری فعال، پویا و شاداب بود. بسیاری از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه ما از فعالان سیاسی کشور شدند. بسیاری از دانشجویان برجسته در زندان‌ها یا سلامتی و جوانی خود را از

دست دادند یا از ادامه حیات محروم شدند؛ همین طور بسیاری نیز در جنگ به شهادت رسیدند که از نظر شخصیتی و درسی از برجسته‌ترین دانشجویان ما بودند.

نقش این دانشگاه را در قبل از انقلاب بر فضای سیاسی و اجتماعی جامعه و نهضت اسلامی بفرمایید.

همان طوری که قبلاً اشاره کردم دانشگاه صنعتی شریف قبل از انقلاب اسلامی در حوزه فعالیت‌های سیاسی جزء پیشروان در دانشگاه‌ها بود. یکی از اساتید جامعه‌شناس آمریکایی در سخنرانی‌اش در سال ۱۹۸۰ در MIT آمریکا به این مطلب اشاره داشت که اعتصابات سال ۱۳۵۷ در دانشگاه صنعتی شریف در پیروزی انقلاب اسلامی بسیار تعیین کننده بوده است.

از فعالیت گروه‌های ورزشی، فوق برنامه و هنری خاطرات خود را بفرمایید.

اصولاً فعالیت‌های ورزشی در دانشگاه‌های ایران در طول سالیان گذشته نسبت به دانشگاه‌های معتبر جهان کم است. خاطره‌ای که من دارم برگزاری مسابقات بین استادان و دانشجویان (دانشکده‌ها) در سال‌های دور در این دانشگاه بود که من هم در تیم استادان بازی می‌کردم و مسابقات نهایی در حضور ریاست دانشگاه، استادان، دانشجویان و کارکنان بود. این نوع مسابقات موجب برقراری ارتباطات بهتر بین دانشجویان و استادان می‌شد.

چه عواملی از ابتدای تأسیس تا کنون باعث ماندگاری و پیشتازی علمی این دانشگاه در عرصه جامعه گردید؟

مهم‌ترین عوامل موفقیت و پویایی دانشگاه بر حسب اولویت عبارتند از:

- وجود معیار شایسته‌سالاری در انتخاب دانشجویان و استادان.
- توجه ویژه دولت به تأمین امکانات فیزیکی و رفاهی کارکنان و دانشگاه.
- وجود فضای شاد، پویا، علمی و پژوهشی در دانشگاه که حاصل ویژگی‌های استاد و دانشجو و ارتباط گسترده این دانشگاه با بهترین دانشگاه‌های جهان از طریق استادان و فضای دموکراتیک

علمی، پژوهشی و آموزشی در دانشگاه که حاصل قدرت بالای شوراهای دانشگاهی نظیر شورای دانشگاه، شورای رؤسای دانشکده‌ها به عنوان مهم‌ترین شورای اجرایی و تصمیم‌گیرنده دانشگاه، شورای دانشکده‌ها و غیره بود. رؤسای دانشگاه اگر چه انتصابی بودند اما اختیارات اصلی را شوراهای اداره و توسعه فعالیت‌های دانشگاه را داشتند.

- به دلیل پایین بودن هزینه‌های زندگی و کافی بودن حقوق، استادان نه تنها تمام وقت بودند بلکه هرگز در طول شب چراغ‌های آزمایشگاه‌های تحقیقاتی خاموش نمی‌شد. ما در مواقعی در نیمه‌های شب به دانشجویان خود سر می‌زدیم و به آن‌ها در انجام آزمایشات کمک می‌کردیم همان طور که در دیگر دانشگاه‌های معتبر جهان معمول است که دانشگاه‌ها در تمام طول روز و شب فعال هستند.

- برخورد دانشگاه با استادان به گونه‌ای بود که استادان این احساس را داشتند که تا آخر عمر به کار در دانشگاه ادامه خواهند داد. یک استاد در سن ۵۴ سالگی در یکی از دانشگاه‌های کشور بازنشسته نمی‌شد. استادی که در سن ۵۴ سالگی بازنشسته می‌شود از ۴۴ سالگی باید به فکر کاری به غیر از استادی دانشگاه باشد. اصولاً معلمی و استادی کار و وظیفه‌ای دائمی است و تا آخرین لحظه حیات تداوم دارد.

وضعیت پژوهش و تحقیقات دانشگاه در گذشته چگونه بود؟

بزرگ‌ترین مشکلاتی که دانشگاه در گذشته با آن‌ها روبه‌رو بود و در دو دهه گذشته از میان رفته است عبارتند از:

- ما فاقد دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری بودیم و اکثراً خودمان و یا با کمک دستیاران پژوهشی تحقیق می‌کردیم. این فرآیندها کمک بسیار بزرگی به آفرینش توان دانشگاه‌ها در تحقیقات بود. مشتری و متقاضی تحقیقات از طرف نهادهای دولتی و خصوصی وجود نداشت و اگر بود بسیار اندک بود.

- پروژه‌های پژوهشی بیشتر در حوزه مرزهای دانش یا ادامه کارهای دیگران در دانشگاه‌های معتبر جهان و به منظور تولید مقاله بود. ارتباط بین صنعت و دانشگاه بسیار کمتر از امروز بود.

در پایان اگر مطلبی در مورد گذشته و حال دانشگاه دارید بفرمایید.

همان طوری که قبلاً اشاره کردم فضای درونی و روانی دانشگاه صنعتی شریف در گذشته به علت حضور بیشتر استادان در دانشگاه عالی بود. هنوز هم خیلی خوب است، واقعاً بایستی در حفظ و بهتر کردن این فضا کوشش زیادی شود. زیرا برای رشد حوزه‌های فکری و اندیشه، وجود آرامش در فضای دانشگاه از مهم‌ترین اولویت‌هاست. اصولاً وجود چنین شرایطی یعنی آرامش، امید به آینده و آزادی نقد و گفتگو لازمه‌ی توسعه در هر جامعه‌ای است.

مصاحبه‌شونده: محمد دورعلی

مصاحبه‌کننده: علیرضا طیبی رهنی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۴/۲۰

دانشکده: مهندسی مکانیک

سال ورود: ۱۳۶۷

=====

برای اولین سؤال لطفاً بیوگرافی خود را از ابتدا بیان کنید.

من متولد سال ۱۳۳۱ هستم، سال ۱۳۴۹ وارد دانشگاه شدم و سال ۱۳۵۳ فارغ‌التحصیل شدم، همان اواخر سال ۱۳۵۳ خارج رفتم و آخر سال ۱۳۵۸ اول سال ۱۳۵۹ دکتری را گرفتم و به ایران برگشتم. دانشگاه‌ها آن موقع بعد از چند روز به خاطر انقلاب فرهنگی بسته شد. من وارد صنعت شدم و وقتی که دانشگاه‌ها بازگشایی شدند به دانشگاه برگشتم؛ از آن موقع تا حالا در خدمت دانشگاه هستم البته از سال ۱۳۶۷ به بعد این‌جا هستم.

خلاصه‌ای از سوابق علمی و اجرایی خودتان را بفرمایید.

از نظر علمی که فارغ‌التحصیل دانشکده مکانیک در سال ۱۳۵۳ هستم، سال ۱۳۵۵ فوق‌لیسانس را از دانشگاه MIT گرفتم و سال ۱۳۵۸ دکترایم را از همان دانشگاه گرفتم. از لحاظ اجرایی هم مدتی دانشگاه صنعتی اصفهان بودم، در آنجا استادیار و مدیر تحصیلات تکمیلی بودم و در دانشگاه خودمان هم الآن پایه استادی دارم، مدیر گروه سنجش و نظارت دانشگاه و معاون آموزشی دانشکده مکانیک هم بوده‌ام.

اوایل دوران دانشجویی‌تان اوضاع به چه صورت بود؟

دانشگاه خیلی فعال بود. من هیچ وقت یادم نمی‌رود، روزهای اول دانشگاه دانشجویان ورودی کاملاً به چشم می‌آمدند که این‌ها ورودی‌های جدیدند چون همه باید کارگاه عمومی می‌گذرانند، در کارگاه‌ها را باز می‌کردند، شصت نفر با هم سوهان می‌کشیدند. یا کلاس‌های بزرگ ریاضی، فیزیک و شیمی خیلی چشم‌گیر بود. بچه‌های سال اولی در زمینه ورزش یا کارهای گروهی دیگر خیلی با هم تماس داشتند. دانشگاه خلوت‌تر از این بود، ساختمان‌ها هم کمتر بودند، بعضی از ساختمان‌ها بعداً ساخته شدند، فضای سبز خیلی بیشتر بود. سال ۱۳۴۹ ترم اول با آرامش گذشت ولی ترم دوم به خاطر قضایای سال ۱۳۵۰ یک مقدار تظاهرات و اعتصابات بود، سال ۱۳۵۱ باز بیشتر شد ولی هیچ وقت ترم باطل نشد، امتحانات با تأخیر انجام می‌شد. سال سوم و چهارم هم باز تظاهرات و اعتصابات زیاد بود. وسط ترم، آخر ترم به دلایل مختلف کلاس‌ها یک دو سه روزی به هم می‌ریخت. ولی اواخر سال ۱۳۵۳ که فارغ‌التحصیل شده بودم و یک ترم هم اینجا در آزمایشگاه سیالات استخدام شده بودم،

تظاهرات و اعتصابات خیلی بالا گرفته بود و دانشگاه داشت سیر طبیعی خودش را به سمت سال ۱۳۵۷ طی می کرد که آن موقع من خارج رفتم. دانشگاه خیلی زنده و بچه ها خیلی فعال بودند، خیلی نسبت به مسائل حساس بودند و جنگ نمره هم نداشتند، در آن رده بالای بچه ها هم جنگ نمره نبود، حتی شاگرد اول ما معدل خیلی بالایی نداشت و شانزده و خرده ای بود. الآن به دلایل مختلف که به نظر من یکی از آن ها عطش برای رفتن به خارج است و دیگری این که شما یک انتخاب دوم همیشه در دستتان باشد، مثل یک کیف پول دوم که از آن خرج نمی کنید، برای همین افراد می خواهند کارنامه کاری خود و رزومه شان را یک جوری درخشان نگه دارند؛ بچه ها در دوره لیسانس نمی توانند تحقیقات و ... بکنند که آن را پرش کنند مجبورند با نمره پرش کنند.

خاطره ای از اساتید و دانشگاه به یاد دارید؟

زمان من رئیس دانشگاه دکتر امین بود و از آن زمان من چون فعال بودم خاطرات زیادی دارم. شاید تفاوت عمده ای آن موقع با حالا این باشد که ما ارتباطات فردی با اولیای دانشگاه کمتر داشتیم، مثلاً الآن من می بینم بچه ها دکتر سهراب پور یا دکتر مقداری را در راه می بینند و با هم حرف می زنند آن موقع این طور باب نبود که با رئیس و معاون دانشگاه آدم بایستد و صحبت کند و او را به حرف بگیرد. یک مقدار مدیران دانشگاه غیر قابل دست یافتنی تر بودند، ولی اگر لازم می شد با آدم صحبت بکنند صحبت می کردند. من خیلی ارتباط دوستانه ای از آن ها نمی دیدم، وقتی هم که پیش آن ها می رفتیم با توپ و تشر با ما برخورد می کردند؛ خودم یادم هست وقتی که با دکتر ریاحی کار داشتم سرم داد کشید، ولی با استادها همیشه رابطه ام خوب بود، با همه آن ها حتی آن هایی که بد برخورد می کردند هم خوب بودم.

آیا فعالیت های ورزشی و فوق برنامه هم انجام می دادید؟

من در تیم کشتی دانشکده بودم، البته بسکتبال هم بازی می کردم و بالاتر از دانشکده هم نرفتم. یادم می آید دانشجوی که بودیم حداقل هفته ای سه چهار بار به دلایل مختلف در همین سالن ورزش می رفتیم، حالا یا بین کلاس ها می رفتیم پینگ پونگ بازی می کردیم یا زمان ناهار می رفتیم توپ می گرفتیم بسکتبال بازی می کردیم، یا مثلاً اگر مسؤول سالن نبود می رفتیم روی تشک کشتی با همین لباس معمولی کشتی می گرفتیم و خیلی وقت ها در واقع پاتوق ما سالن ورزش بود. خود دانشگاه هم خیلی به این مسئله بها می داد، البته بسیاری از گرفتاری های حالا نبود و درب سالن ورزش تا ساعت ۸ شب باز بود، برای تشویق تیم ها از دانشگاه های دیگر هم می آمدند و جو یک جو دوستانه بود. خود دانشگاه هم یک سری کارهای قشنگی می کرد، یادم هست یک دوره تورنمنت کشتی پهلوانی برگزار کرد که با این شلوارهای چرمی نقش دار می آمدند، مسابقات دوره ای هم در دانشگاه برگزار می شد، دائماً مسابقه می گذاشتند.

چه عواملی باعث ماندگاری دانشگاه شده است؟

دانشگاه ماندگار نبوده ولی رشد جهشی هم نداشته است چیزهایی که در دانشگاه اتفاق می افتد بازتاب طبیعی یک سری تغییرات است. مثلاً فرض کنید می گوئیم تحقیقات در دانشگاه رشد کرده است و یا تعداد مقالات بالا رفته است، این طبیعی است چون ما دوره های فوق لیسانس و دکتری نداشتیم الآن داریم؛ دانشجویان دوره های تحصیلات تکمیلی باید مقاله داشته باشند تا فارغ التحصیل بشوند و این تولید مقاله دانشگاه را بالا می برد. برای این ها شاید خیلی نشود امتیاز گرفت، این اتفاقات طبیعی است. اما چیزهای دیگری که باعث رشد دانشگاه نسبت به قبل شده است، ارتباطات صنعتی آن و قراردادهای آن و این نسبتاً خوب بوده است، قبلاً خیلی کم بود و الآن دارد رشد می کند و بیشتر می شود. اگر قدری بیشتر روی حساب و کتاب باشد و پروژه ها جوری باشند که به کارهای آموزشی و علمی در رده های مختلف سرویس بدهند بهتر خواهد شد؛ پروژه ها نباید صرفاً کار خدماتی باشند که از صنعت بیایند و استاد و چند دانشجو این کارها را انجام بدهند و از دانشگاه هم بیرون بروند، اگر پروژه ها در این جهت باشند که به بخش آموزشی ما سرویس بدهند، تحصیلات تکمیلی متحول خواهد شد.

در مورد امکانات فیزیکی دانشگاه وضعیتی که الآن داریم به خاطر نیازهاست، نیازی که به فضا هست باعث می شود ساختمان های چند طبقه بسازند. روح دانشگاه دارد از بین می رود و من این را قشنگ می بینم. دانشگاه ما یک دانشگاه حداکثر دو طبقه بود، ساختمان های بلند کمتر بودند، یک ساختمان مجتهدی سابق (ابن سینای فعلی) در آن بلند بود و این شاخص از دور تا دور این محل پیدا بود، من خودم که پیاده از بیابان های ستارخان می آمدم برج دانشگاه پیدا بود. همه ی دانشگاه الآن دارد آسفالت و ساختمان می شود و یک چنین جایی لطافت و روحش را به تدریج از دست می دهد. در دانشگاه محل مناسبی برای لطافت و آرامش وجود ندارد، در نتیجه به طور طبیعی علاقه دانشجویان به دانشگاه کم می شود. فکر می کنم دانشگاه نباید از این که هست متراکم تر شود و این فضاهای سبزی را که باقی مانده است دیگر نباید از بین ببریم تا ساختمان سازی کنیم. اگر می خواهیم، بیرون دانشگاه ساختمان بسازیم، ساختمان ها را به جای بلند ساختن به صورت سطحی گسترش دهیم و در جاهای جدید هم فکر محیط سبز باشیم.

مطلب دیگری در مورد خود دانشگاه هست و آن این که فکر می کنم دانشگاه باید یک فکر بلندمدت برای جذب علایق دانشجویان در زمینه های مفید و البته غیردرسی داشته باشد و برای این کار باید به طور جدی عمل کند. به نظر من اگر دانشگاه این کار را نکند دانشجویان لاجرم راه دیگری برای این کار پیدا می کنند و ممکن است آن راه حل خیلی جالب نباشد. فکر نکنید کلاس دانشجو را آماده کردید و پروژه اش را آماده کردید کار تمام است، این بخش آموزش است؛ ما در بخش پرورش هم بایستی فکر بکنیم، فکرهای اساسی بکنیم و کارهایی بکنیم که آن کارها باعث اعتماد بیشتر دانشجویان و نزدیک شدن قلوب آن ها به هم شود. تمرکز بیش از حد روی دروس ظاهراً دارد آن ها را از هم جدا

می‌کند. جنگ نمره و رقابت‌هایی که هست بچه‌ها را از هم دور کرده و اگر افرادی به هم نزدیک می‌شوند دلیلش این است که هر دوتایشان درسشان خراب است و عیوب همدیگر را تقویت می‌کنند. ما باید شرایط را به گونه‌ای رقم بزنیم که در زمینه دیگری به هم نزدیک شوند که این درس آزاد شود و درس که می‌خوانند برای این باشد که چیزی یاد بگیرند. کارهای فرهنگی هنریمان بد نیست نسبت به ده سال پیش رونق پیدا کرده ولی به نظر من همه‌گیر نیست یا لاقلاً چیزهایی نیست که عده‌ای که کنار هستند را به خودش جذب کند. اگر افراد زمینه‌اش را دارند آنجا می‌روند ولی افراد صفر کیلومتر را هیچ وقت جذب نمی‌کند، این طور نیست که منی که تا حالا نقاشی نکشیده‌ام بیایم یک باره به نقاشی علاقه‌مند و جذب آن شوم، باید روی کارهای فرهنگی و اجتماعی در دانشگاه سرمایه‌گذاری جدی کرد.

تأثیر دانشگاه را در نظام مدیریتی، آموزشی و صنعتی کشور چگونه می‌بینید؟

بسیار مؤثر است، الآن مملکت دست مهندس‌ها و علماست، کلاً بخش مدیریتی مملکت دست مهندسین است دست دکترها و حقوق‌دان‌ها نیست، فعلاً مهندسین دارند مملکت را می‌چرخانند. به نظرم می‌رسد که دانشجویان ما به تدریج به سطوح بالای مدیریت کشیده می‌شوند و حالا که ۴۰ سال گذشته و می‌بینیم نتیجه‌اش به کجا رسیده، نمی‌توانیم نسبت به این مطلب بی‌تفاوت باشیم. برای این امر باید برنامه داشت، منظورم این است که دانشگاه بنشیند آقای X که مثلاً سی سال پیش اینجا بوده و الآن هم بخش عمده و تعیین‌کننده‌ای از مملکت دستش است باید بررسی کند که در این چند ساله چه بوده و دانشگاه چه چیزی به او داده است و اگر دانشگاه می‌توانست به او چیز بهتری بدهد که از حالا موفق‌تر باشد از حالا باید به فکر بیفتد. این کار را دانشگاه‌های بزرگ می‌کنند یعنی می‌بینند یک دانشگاه مثلاً در آمریکا ده تا یا هشت تا سناتور به سنا فرستاده است؛ می‌آیند و فکر می‌کنند که چگونه می‌توانند شم رهبری را از حالا در دانشجویان بیشتر کنند و واحدهای درسی آن‌ها را طوری طراحی می‌کنند که افراد جسور و تصمیم‌گیر بار بیایند. پروژه‌ها و کلیه فعالیت‌های آموزشی آن‌ها را به صورتی ترتیب می‌دهند که فارغ‌التحصیل تصمیم‌گیر، صادق و با قاطعیت بار بیاید نه این که افراد منفعل پیرو کتاب و بدون قدرت تصمیم‌گیری از آن‌ها بسازند. این مشکلی است که الآن ما داریم یعنی همین که بچه‌ها دنبال نمره هستند و سرشان داخل محدوده درس است، باعث می‌شود آدم‌های بی‌اختیار و بی‌اراده‌ای بار بیایند، ولی اگر درس طوری باشد که چالش بخواهد یعنی باعث شود به راحتی در دسترس نباشد یا حتماً باید به یک نقطه‌ای بررسی تا بگویند تو در این درس قبول شدی نه این که یک بازه‌ای باشد که از ۱۰ تا ۲۰ قبول، باید بگویند تو مثلاً نباید از ۱۵ کمتر باشی و این پروژه را هم باید ارایه داده باشی؛ این باعث می‌شود تا افراد بتوانند روحیه چالش‌کننده‌شان را تقویت کنند. اگر در این جهت قدم برداریم سبب می‌شود که بعدها دانشجو به عنوان یک راهبر بهتر بتواند ظاهر شود. من در

یک اداره می‌توانم مدیر باشم ولی رهبر نباشم، مدیر باشم و مجری آیین‌نامه‌ها باشم و هیچ ابتکاری از خودم نشان ندهم، مثل یک مبصر، ولی فکر می‌کنم مملکت مبصر نمی‌خواهد البته مبصر هم می‌خواهد ولی کارش با مبصر حل نمی‌شود؛ آدم‌هایی می‌خواهد که هدایت کنند و انگیزه ایجاد کنند، آدم‌هایی می‌خواهد که حرف‌ها و ایده‌های نو داشته باشند، آدم‌هایی می‌خواهد که راه‌های جدیدی باز کنند، آدم‌هایی می‌خواهد که چشمشان به اطرافشان هم باشد و فقط همان مسیر کارهایی را که برایشان معین کرده‌اند نبینند و بتوانند سازمان خودشان را ارتقاء مرتبه بدهند؛ فقط آدم‌هایی که این روحیه چالش را دارند می‌توانند این کار را بکنند. بنابراین آن که حالش را نداشته باشد نمی‌آید. واقعاً نباید دانشجوی به این صورت تربیت شود. اگر بخواهیم در آینده مملکت نقش داشته باشیم، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشیم، چه در صنعت، چه در سیاست، چه در اقتصاد و غیره، دانشجویانمان باید دانشجویان دینامیکی باشند، با انرژی باشند و روحیه نبرد داشته باشند، مرد جنگی باشند.

ارتباط شما با دانشگاه و هم‌دوره‌ای‌هایتان چگونه است؟

با دانشگاه ارتباطم صددرصد است ولی هم‌دوره‌ای‌هایم را زیاد نمی‌بینم، علتش هم این است که خیلی پراکنده شده‌اند؛ تعدادی از آن‌ها خارج هستند، گروهی هم که ایران هستند نقاط مختلف هستند، گاهی وقت‌ها که سراغ می‌گیرم و می‌پرسم، هر کدام یک گوشه‌ای رفته‌اند. یک چیز جالب که اتفاق می‌افتد این است که فرزندان بچه‌های هم‌دوره‌ای ما آمده‌اند و دانشجویان ما شده‌اند؛ از این طریق ما از آن‌ها سراغ می‌گیریم، حتی بچه اول نه، بعضی وقت‌ها بچه‌های دوم و سوم آن‌ها هستند، خیلی از بچه‌های هم‌دوره‌ای‌های قدیم ما الآن شاگرد ما می‌شوند، فارغ‌التحصیل می‌شوند و می‌روند، حتی یکی داریم که پای دکتری گرفتن است.

آقای دکتر ارتباطات دانشجویی شما در زمان ورود و آن قدیم‌ها چگونه بود؟

بچه‌ها با هم خیلی صمیمی بودند، چیزی که الآن کمتر می‌بینیم. آن موقع این طور نبود، اگر کسی کنار بود خودش آدم منزوی‌ای بود، بچه‌های شهرستان آن زمان همه با هم بودند، یادم می‌آید بچه‌ها خیلی با هم ارتباط و تماس داشتند. البته خود دانشگاه در عرصه بین‌المللی هنوز داشت شکل می‌گرفت و من سال پنجم دانشگاه وارد آن شدم، من دانشگاه را فقط در زمان دانشجویی، زمانی که ایران بودم می‌دیدم و بعدش رفتم تا زمانی که جزء هیأت علمی دانشگاه شدم.

در مورد ارتباطات بین استادان چه فرقی مشاهده می‌کنید؟

الآن من فکر می‌کنم بین استادان ارتباط کمتر است؛ آن موقع استادان خیلی با همدیگر اخت بودند، شاید امکانات طوری بود که بیشتر آن‌ها کنار هم بودند، شاید یک دلیلش این بود که استادان کمتر مشکلات معیشتی داشتند. کارشان فقط در دانشگاه بود، اگر مثلاً چهار پنج بعدازظهر می‌رفتند، با هم می‌رفتند تفریح یا وقت اضافی بیشتری داشتند، به همدیگر بیشتر می‌رسیدند، بار کاری این قدر نبود. من خودم یادم هست که تقریباً نسبت تعداد استاد به دانشجو مثل الآن بود، برنامه فقط دوره لیسانس بود،

تحقیقی می‌شد با دانشجویان لیسانس می‌شد ولی آزمایشگاه‌ها خلوت‌تر بود. الآن استادان بار کاری بیشتری دارند، دانشجویان فوق‌لیسانس و دکتری دارند، پروژه صنعتی دارند، بعضی از آن‌ها بیرون کار می‌کنند و مجبورند دو روز سه روز در هفته در شرکت یا کارخانه‌ای باشند، بعضی‌ها بعد از ظهرها کار می‌کنند و اصلاً فرصت برای اساتید باقی نمی‌ماند حتی اگر بخواهند هم نمی‌توانند با همدیگر باشند. یادم هست من خودم آمدم وارد دانشگاه شدم عملاً به غیر از کلاس اول و دوم دبستان که یک حسابی با ما حل می‌کردند دیگر خانواده‌ها نمی‌دانستند ما چه کار می‌کنیم، شاید می‌دانستند کلاس چندم هستیم ولی جزئیات کار ما را اصلاً نمی‌دانستند؛ خودمان درس خواندیم، آمدم کنکوری دادیم و قبول شدیم. این که کلاس تقویتی و کلاس کنکور برویم نبود و اکثراً همین طور بودند. اما الآن این طوری نیست، الآن همکاران ما نصف گرفتاری بیرونشان برای بچه‌هایشان است، قبلاً کلاس کنکور و مدرسه خوب و اسم بچه را با زور در مدرسه خوب نوشتن و این‌ها نبود، این‌ها همه گرفتاری است که قبلاً نبود و کسی به این مسائل توجه نمی‌کرد. جو ناسالمی در سطح دبستان و دبیرستان به وجود آمده است که آسایش فکری را از بچه هم می‌گیرد وای به حال پدر و مادرها، این‌ها برای اعضای هیأت علمی هم هست و کمتر می‌گذارد که در کنار هم باشند. این است که اصلاً نمی‌شود زمان قدیم را با الآن مقایسه کرد، آن موقع، آن موقع بود الآن، الآن است.

در قدیم کسی که دانشگاه قبول نمی‌شد احساس نمی‌کرد که آخر دنیاست. ما در کلاس خودمان در دبیرستان ۹۶ نفر بودیم و کلاس خیلی پرجمعیتی داشتیم، مدرسه‌مان، مدرسه خوبی نبود. از این ۹۶ نفر فکر کنم شانزده نفر یا هفده نفر یک ضرب در خردادماه قبول شدند، یک نفر دانشگاه قبول شد که آن هم من بودم. بقیه این‌ها که کنکور قبول نشدند چه شدند؟ دود شدند رفتند هوا؟ آن موقع طرف با دیپلم می‌رفت در بانک استخدام می‌شد چون مملکت در حال گسترش بود، صنایع خودرو داشت تازه پا می‌گرفت، می‌رفتند در ایران خودرو استخدام می‌شدند، کارمند می‌شدند، معلم می‌شدند. یک خانواده فرهنگی می‌شناختم که زن و مرد معلم بودند و با دو تا حقوق معلمی این‌ها خانه ساختند، دختر شوهر دادند، حتی سفر خارج رفتند. این طوری نبود که شخص بگوید اگر من دانشگاه قبول نشدم، رفتم در یک سطح بیکار جامعه و الآن باید بروم مسافركشی بکنم، طرف برایش راه‌حل دیگری هم وجود داشت. الآن اگر یکی کارمند بشود زندگیش نمی‌گردد و لذا به دانشگاه فشار زیادی می‌آید. کلاً روی آموزش عالی فشار زیادی می‌آید به این دلیل که همه حتماً می‌خواهند دانشگاه بروند. اگر ۲۵ سال قبل از زمان ما را نگاه کنید، می‌بینید همه می‌خواستند دیپلم بگیرند، الآن همه می‌خواهند لیسانس بگیرند؛ سطح تحصیلات در مملکت ارتقاء پیدا کرده است. اگر حالا بخواهیم بگوییم لیسانس جزئی از تحصیلات متوسطه و اجباری شود پس باید امکاناتش هم باشد، اگر نباشد شما احساس می‌کنید لاجرم یک چیزی کم هست؛ مثل این که قبلاً دبیرستان برای دیپلم نبود الآن دانشگاه برای لیسانس نیست.

دلیل این که آن دوران با الآن فرق می کند این است که افراد راه حل های دیگری داشتند ولی الآن راه حل ی ندارند جز این که دانشگاه بروند؛ فشار بیرون زیاد است و با این فشار زیاد طبیعتاً یک چنین اتفاقاتی هم می افتد.

مصاحبه‌شونده: بهار دهقان فیروزآبادی

مصاحبه‌کننده: لیلا کریمی خانقاه

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۸/۲۴

دانشکده: مهندسی مکانیک

سال ورود: ۱۳۶۴

=====

خانم دکتر، لطفاً یک بیوگرافی با رویکرد به سوابق علمی و اجرایی تان بفرمایید.

حرف زدن از خود آدم، خب سخت است. من سال ۱۳۶۳ از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم و سال ۱۳۶۴ در دانشگاه شروع به کار کردم. در واقع بین خروج و ورودم هیچ وقفه‌ای نیفتاد. چون من دانشجوی ورودی لیسانس قبل از انقلاب هستم، عملاً ما هم به انقلاب برخوردیم هم به انقلاب فرهنگی، بنابراین تقریباً یک چهار سالی در تحصیلات من وقفه افتاد. یعنی در طی چهار سال فقط ۹ واحد گذراندم، یا حذف می‌کردم یا اصلاً دانشگاه تعطیل بود. علتش هم این بود که دو سال انقلاب فرهنگی بود و دو سال ما رفتیم خارج از دانشگاه، دیگر انقلاب شد و ما فکر کردیم که فضای بیرون برای ما کار بیشتری دارد تا فضای داخل؛ برای همین من در آن ۲ سال خیلی کم در دانشگاه بودم. بیرون هم همه جا می‌رفتیم و هر جایی می‌شد سر می‌زدیم. من یک ۳، ۴ ماهی لانه‌ی جاسوسی بودم و بعد به وزارت کشاورزی رفتم. آن زمان آقای دکتر شیبانی وزیر بود و چون اول انقلاب بود، بحث تقسیم زمین‌های کشاورزی مطرح شده بود. من در آن قسمت مشغول به کار شدم و تقریباً نزدیک دو سال آن‌جا بودم. بعد یکی دو سالی در آموزش و پرورش بودم. پس از آن به دانشگاه برگشتم و تحصیلم را ادامه دادم. در دانشگاه از مربی پژوهشی شروع کردم؛ به عنوان مربی پژوهشی در مرکز تحقیقات آب و انرژی کار می‌کردم و بعد از آن دوباره شروع کردم به تحصیل (فوق

لیسانس و دکتری). همه آنها را در حالی طی کردم که کار هم می‌کردم، یعنی هم مربی پژوهشی بودم و هم تحصیل می‌کردم. دوره دکتری که تمام شد، از مرکز آب و انرژی به دانشکده‌ی مکانیک منتقل شدم و ۵ سالی هست که در دانشکده‌ی مکانیک به عنوان استادیار مشغول هستم.

دکتری را در همین دانشگاه شریف تمام کردید؟

بله، همین جا بودم.

چه سالی وارد دانشگاه شدید؟

من سال ۱۳۵۵ به عنوان دانشجوی لیسانس وارد شدم و در سال ۱۳۶۳ فارغ‌التحصیل شدم و بعد همین طور به ترتیب مقاطع مختلف را طی کردم. بنابراین یک مدت طولانی ضمن این که دانشگاه بودم بیرون هم مشغول بودم.

خانم دکتر فرمودید مدتی در لانه جاسوسی بودید. این فعالیت چه طوری بود؟

سال ۱۳۵۸ که دانشجویان خط امام تصمیم گرفتند لانه‌ی جاسوسی را اشغال کنند به صورت خیلی محدودی به بچه‌ها خبر دادند که آن روز برای تظاهرات در خیابان طالقانی بیایند. به عنوان راهپیمایی ۱۳ آبان رفتند ولی خب عملاً برنامه داشتند که لانه را بگیرند. از قبل هم یک چیزهایی با خودشان برده بودند، مثل اره‌ی آهن‌بر برای مثلاً چیزهایی که بتوانند قفل در را باز کنند و حتی برنامه داشتند که اگر نتوانستند در را باز کنند از دیوار بالا بروند. حتی یک عده‌ای هم از خود در اصلی بالا رفتند و خودشان را به آن طرف رساندند. البته من همان روزی که لانه اشغال شد، تهران نبودم. چون اوایل انقلاب، سال ۱۳۵۸ جهادسازندگی تازه تأسیس شده بود و من هم در جلسات اولیه‌ای که برای تشکیل جهادسازندگی بود شرکت داشتم. همان اوایل هم یک سری کار این طرف گرفتیم و من آن زمان شهرستان بندرترکمن بودم ولی دو روز بعد به تهران و بلافاصله به لانه آمدم. هیچ اتفاق خاصی نیفتاده بود، چون آمریکایی‌ها وقتی دیده بودند دانشجویان دارند

می آیند برای این که نمی خواستند درگیری شود، البته یک مقدار گاز اشک آور انداخته بودند ولی بچه ها جلو رفته بودند و در نتیجه یک عده ای که می توانستند سریع در بروند، در رفته بودند و یک عده هم توسط بچه ها گروگان گرفته شدند.

من بعد از دو روز رفتم و تا یک مدتی عضو واحد بلندگو و یا گروگان های خانم بودم. بعد دیگر خانم ها را آزاد کردند، فقط دو تا خانم بودند. به همین صورت حضور داشتیم و کارهای متفرقه می کردیم. مردم خیلی خوب استقبال کردند. من عضو واحد بلندگو بودم. واحد بلندگو دم در بود و برای مردم برنامه تهیه می کرد. مردمی که واقعاً شاید دو ماه اول ۲۴ ساعته دم در بودند، حتی شب ها با وجود این که زمستان هم بود، می آمدند آتش روشن می کردند و می نشستند. مثلاً روزها به خصوص، متنی آماده می کردیم، شعری تهیه می کردیم. می رفتیم بالا و برایشان می خواندیم. بچه ها بودند، دانشجویان به خصوص دانشگاه ما خیلی در این قضیه فعال بودند، فکر می کنم بعد از این، حدود چهار ماه در لانه ی جاسوسی بودم و بعد بیرون آمدم. دیگر نزدیکی های عید بود.

پس می شود گفت که شما در جریانات انقلاب فعال بودید، مسائل سیاسی و ...

به هر حال بیگانه نبودم، حالا نمی دانم اسمش را چه می شود گذاشت؟ این هم از برنامه های لانه جاسوسی.

از جریانات انقلاب در دانشگاه و بین دانشجویان برایمان بگویید.

آن زمان خود شاه ترجیحاً علاقه داشت که بچه های مذهبی قدرتی نداشته باشند. همین انجمن اسلامی اصلاً قرار نبود که فعالیتش علنی باشد، تابلویی هم رسماً نداشت. یک اتاقی هم به صورت مخفیانه بود که الآن اتاق شهید مجید صفایی در طبقه سوم ابن سینا است. آنجا انجمن اسلامی پسرها بود. در واقع نمازخانه بود، پسرها می رفتند آنجا نماز می خواندند. کنارش هم اتاق کوچکی بود که نمازخانه ی دخترها بود. ولی فعالیت ها به آن صورت فعالیت شدید در دانشگاه دیده نمی شد و یا حداقل علنی نبود. عمده جلسات و تصمیم گیری ها در

خارج دانشگاه و یا خوابگاه‌ها بود. ولی سایر گروه‌های فوق برنامه فعالیت داشتند، مثل گروه کوه، گروه موسیقی، گروه تئاتر، گروه نقاشی و عمدتاً هم دست بچه‌های چپی بود؛ بچه‌های توده‌ای، فدایی و غیره ... عمدتاً دست آن‌ها بود، حتی بودجه به خصوص داشتند. رژیم هم می‌دانست که این‌ها چپی هستند ولی تقویتشان می‌کرد. به دلیل این که فکر می‌کرد تقویت آن‌ها باعث سرکوب دانشجویان مذهبی می‌شود. دانشجویان مذهبی اگر چه گرایش‌های متفاوتی داشتند ولی به هر حال رژیم نمی‌خواست که آن‌ها را تقویت کند. بنابراین هیچ نهادی به صورت رسمی در دست بچه‌های مذهبی نبود. انجمن اسلامی هم که فعالیتش علنی نبود. تنها جایی که دست بچه‌های مذهبی بود یک تعاونی بود که در اتاقی مجاور کتابخانه مرکزی سابق (جای یونیون فعلی) بود. اول که می‌خواستیم وارد کتابخانه (یا یونیون فعلی) شویم یک اتاقی سمت چپ بود که الآن فکر می‌کنم دست بسیج است یا اتاق برگزاری اردوهای مشهد است. این اتاق قبلاً تعاونی دانشجویان بود. دانشجویان ضمن این که لوازم‌التحریر می‌آوردند، به اسم لوازم‌التحریر یک سری کتاب هم می‌فروختند؛ کتاب‌های مذهبی، سیاسی و غیره. این تنها جایی بود که بچه‌ها می‌توانستند فعالیت کنند، یا برای همان کتاب‌هایی که می‌آوردند، یک خلاصه‌ای بنویسند، یادداشتی بنویسند، بزنند داخل بوفه و الا هیچ جای دیگری دست بچه‌های مذهبی نبود. مثلاً آن زمان ما یک گروه فیلم خیلی فعال داشتیم که دست بچه‌های چپ بود. مدام می‌رفتند از سفارت شوروی سابق در ایران فیلم می‌گرفتند، در آمفی تئاتر پخش می‌کردند. البته خب، مورد استقبال هم واقع می‌شد. چون این‌ها فعالیت‌های علنی بود که روشنفکری هم بود و تا حدی ضد رژیم هم بود. جالب بود که رژیم همین‌ها را تقویت می‌کرد ولی هیچ نوع فعالیت مذهبی، علنی و رسمی نبود. این چیزی بود که مشخص بود. بچه‌ها تماس‌هایشان با هم غیرعلنی و مخفیانه بود. از طرف دیگر می‌دانید که قبل از انقلاب یک گاردی به طور شبانه‌روز در دانشگاه مستقر بود، جای مسجد فعلی اتاقی بود به نام اتاق گارد و هر اتفاقی که می‌افتاد این‌ها در دانشگاه پخش می‌شدند. همین طور که راه می‌رفتید

کتاب‌هایتان را می‌گشتند. من حتی یادم هست سال اولی که به دانشگاه آمده بودم یک موقعی که برف آمده بود، استادها که داشتند ناهارخوری می‌رفتند، بچه‌ها به آن‌ها گلوله برفی می‌زدند، البته به شوخی که بعد یکدفعه گارد پیدا شد. یعنی حتی تا این حد هم تحمل نمی‌کردند. ولی خب، وضعیت فعالیت‌های سیاسی هم معمولاً این طوری بود که قبل از شانزده آذر اعتراض‌ها و اعتصابات شروع می‌شد و تا عید کشیده می‌شد. امتحان‌های ما معمولاً آخر اسفند بود ترم اول ما کشیده می‌شد تا عید و ترم دوم هم که به ما کم واحد می‌دادند، مثلاً ده واحد چون بعد از عید شروع می‌شد. در طول مدتی که اعتصابات و تظاهرات بود بچه‌ها شعار می‌دادند. عمده شعارشان، اتحاد، مبارزه و پیروزی بود. اعلامیه پخش می‌کردند، کلاس‌ها را تعطیل می‌کردند. مثلاً یک گروه راه می‌افتادند شیشه‌ها را می‌شکستند. آن قدر شیشه‌ها را شکسته بودند که تمام شیشه‌های ابن‌سینا و دانشکده‌ها را برداشته بودند و قطعات خیلی خیلی کوچک گذاشته بودند که وقتی یک کلاسور می‌زنند کل شیشه نریزد. راه می‌افتادند و کلاسورشان را جلوی صورتشان می‌گرفتند و شعار می‌دادند. بعضی استادها هم کلاس‌هایشان را تعطیل می‌کردند، بعضی‌ها هم نمی‌کردند؛ بالاخره وضع به هم می‌ریخت. در این فاصله گارد هم از پایین می‌آمد ولی خب گارد که می‌آمد دیگر همه پراکنده می‌شدند. افراد گارد کاملاً مجهز بودند به باتوم و ماسک و غیره، می‌افتادند دنبال بچه‌ها و می‌زدند، حسابی می‌زدند. می‌گرفتند و بازداشت می‌کردند و می‌بردند. برای همین بچه‌ها معمولاً سعی می‌کردند که پراکنده شوند. به محض این که آن‌ها می‌رفتند این‌ها دوباره شروع می‌کردند. در نتیجه عملاً در این فاصله کلاس‌ها تقریباً تعطیل بود. ما با این وضعیت تحصیلمان ادامه پیدا کرد تا تقریباً یک سال مانده به انقلاب که یک کمی فضای سیاسی باز شد به طوری که یواش یواش شروع کردند به تجمعاتی که دیگر گارد نمی‌آمد. اوایل بچه‌ها در همان کتابخانه مرکزی با فاصله‌های خیلی نزدیک روی زمین می‌نشستند و همه سرهایشان را پایین می‌کردند که کسی دیگری را نشناسد، بعد بحث سیاسی می‌کردند. حتی یک زمانی در فضای بین تالارها

جمع می‌شدند، چراغ‌ها را خاموش می‌کردند و بچه‌ها بحث می‌کردند. من یادم است یک بار که بحثمان در فضای بین تالارها بود وقتی از آن فضا بیرون آمدیم، پرچمی غیر از پرچم ایران که آن زمان آرم شیر و خورشید داشت، یک پرچم سه رنگی که در آن یک مارکی از انقلاب و غیره خورده بود بالای ساختمان ابن‌سینا نصب شده بود. در این فاصله که بچه‌ها صحبت می‌کردند بالاخره سایرین هم بیکار نبودند، رفته بودند این را نصب کرده بودند. یک هم‌چنین کارهایی می‌شد ولی خب بچه‌ها رفته بودند بیرون از دانشگاه به سمت مردم که به مردم پیوندند. به هرحال مردم آگاه شده بودند چون قبل از آن هیچ این نوع تظاهرات و اعتصابات در دل مردم جای نداشت. ممکن بود اگر این کار را بکنند خود مردم این‌ها را بگیرند و تحویل بدهند. بعد از آن که مردم آگاه شده بودند دیگر بچه‌ها یواش یواش به بیرون کشیده شدند، به طوری که در ماه‌های دی و بهمن کمتر کسی در دانشگاه پیدا می‌شد. تقریباً نزدیکی‌های انقلاب بود که عملاً یک سری سخنرانی‌های رسمی ترتیب داده شد و حتی یک سلسله سخنرانی‌ها در سالن تربیت‌بدنی بود؛ شاید مثلاً ۷، ۸، ۱۰ هزار نفر شرکت می‌کردند به طوری که دیگر در سالن تربیت‌بدنی جا نبود و یک زمانی تا جلوی دانشکده ریاضی می‌نشستند. این سخنرانی‌ها توسط افرادی هم‌چون چمران و بنی‌صدر ارایه می‌شد؛ افراد مختلفی بودند که آن زمان فعالیت می‌کردند، می‌آمدند راجع به مسائل مختلف صحبت می‌کردند. حتی روز ۲۲ بهمن که انقلاب پیروز شد یادم هست همان روز صبح هم سخنرانی بود و من آمده بودم. فکر می‌کنم آن روز نوبت بنی‌صدر بود که اعلام کردند که الآن همافرها در خیابان پیروزی رفتند پیش امام و گفتند که ما به حرف‌های شما گوش می‌دهیم و نسبت به امام ادای احترام کردند. این را پشت بلندگو اعلام کردند. بعد از ظهرش حکومت نظامی شد و رژیم شاه سقوط کرد. به هرحال همه تلاش‌ها در این جهت بود حالا هر کسی به نوعی کار و فعالیت می‌کرد.

از دانشجویانی که در این زمینه خیلی فعال بودند کسی یادتان هست که اسم ببرید؟

خب آخر زیاد هم جالب نیست. همین‌هایی که الآن در صدر هستند، حالا شاید در صدر هم نباشند بالاخره بعد از انقلاب خیلی بالا و پایین داشت؛ یک عده که آن زمان فعال بودند رفتند پایین، بعد دوباره رفتند بالا و بعد ... همین جور خلاصه با این موج بالا و پایین رفتند. خوب نیست که بگویم چه کسانی بودند، چون همه آن‌هایی که بودند الآن ممکن است باشند یا نباشند.

خانم دکتر شما تهرانی هستید؟

من اصلاً تهرانی نیستم ولی قبل از دانشگاه در تهران ساکن بودم.

پس در آن دوران از خوابگاه استفاده نکردید.

استفاده نکردم ولی به خوابگاه دختران می‌رفتم. چون دوستانم خوابگاهی بودند می‌رفتم به آن‌ها سر می‌زدم. وضعیت خوابگاه را می‌دانم.

می‌خواستیم از شرایط انقلاب و اوضاع آن زمان در خوابگاه‌ها بپرسیم.

چند ماه مانده به انقلاب، تقریباً بچه‌های خوابگاه‌ها، بچه‌های شهرستانی، هرکسی به شهر خودش رفته بود؛ به خاطر این که دانشگاه‌ها تقریباً تعطیل بود و بچه‌هایی هم که فعال بودند ترجیح می‌دادند در شهر خودشان فعالیت نکنند. بنابراین تقریباً خوابگاه‌ها تعطیل بود. منتهی قبل از آن، خوابگاه‌ها خیلی مراکز مهمی بودند که حتی بچه‌هایی که بیرون بودند می‌توانستند آن‌جا جمع شوند و مثلاً اعلامیه‌ای بنویسند و پخش کنند. مخصوصاً خوابگاه پسران، خوابگاه زنجان واقعاً مرکز مهمی بود که دو سال قبل از انقلاب خیلی فعال بود.

چون هم می‌توانستند خیلی فعال باشند و هم این که رژیم می‌توانست آن‌ها را زیر نفوذ داشته باشد.

آن بچه‌هایی که خیلی فعال بودند و در گروه‌ها فعالیت می‌کردند، معمولاً خوابگاهی نبودند، یعنی بعد از یک سال استفاده از خوابگاه می‌رفتند برای خودشان خانه می‌گرفتند. ولی خوابگاه محل تجمع بود و حتی آن‌هایی

که خوابگاه نبودند، به هر حال می توانستند برنامه شان را خوابگاه بگذارند، بحث کنند؛ بالاخره این که چه موقعی اعتصاب باشد و چه کار بکنند از خوابگاه نشأت می گرفت.

یک مقدار در مورد امکانات فیزیکی و اساتیدی که آن زمان، زمانی که خودتان دانشجو بودید، بودند بر ایمان بگویید.

می دانید که این دانشگاه اسمش دانشگاه آریامهر بود و خیلی شاه به آن عنایت داشت و در واقع کسی که به عنوان رئیس دانشگاه بود از جانب شاه برای ریاست این جا نیابت داشت، یعنی این قدر مهم بود. امکانات مالی خیلی فراوانی بود؛ واقعاً بعضی از مباحثی که الآن در دانشگاه دیده می شود، ادامه همان بحث است. مثلاً من یادم است که آن زمان ما هیچ کتابی نمی خریدیم، همه ی کتاب ها را دانشگاه تکثیر می کرد و مجانی به ما می داد؛ تقریباً الآن هم همین است، حالا الآن با قیمت کمتر، آن موقع مجانی بود. یعنی اگر الآن همین را با دانشگاه های دیگر مقایسه کنیم، تقریباً این حالت وجود ندارد و حدس زده می شود که این ادامه ی همان سیستمی است که آن ها پایه گذاری کردند. مسأله ی دیگر این بود که کتاب هایی که ما استفاده می کردیم هم به زبان انگلیسی بود و در داخل موجود نبود و دانشگاه آن زمان مجبور بود که آن ها را تکثیر کند. استادانی که بودند از بهترین های جهان انتخاب می شدند و حقوق خیلی خوب به آن ها می دادند، برای این که نگهشان دارند. امکانات فیزیکی و مالی، من حالا چون خودم نبودم نمی دانم که مثلاً فرض کنید امکانات تحقیقاتی و بودجه ی تحقیقات چه طور بود ولی با تماس هایی که داشتم حدس می زنم که خیلی هزینه در اختیار استادان گذاشته می شد، برای این که به هر حال این جا را برایشان جذاب کنند که برنگردند؛ چون اساتیدی که انتخاب می شدند همه در آمریکا و خارج از کشور تحصیل کرده بودند. رژیم تلاش می کرد برای این که این جا را بهترین دانشگاه کند، برترین ها را دست چین کند و نگه دارد. به هر ترتیب حالا، هم با دادن حقوق های بسیار خوب و هم با دادن بودجه های تحقیقاتی و آزمایشگاه های خوب، به هر حال دانشگاه هنوز

دانشگاه نویی بود. آزمایشگاه‌ها و امکانات فیزیکی خیلی خوبی داشت، چون تعداد دانشجویان کم بود. یادم است مثلاً خوابگاه دختران در هر اتاقش سه نفر بودند. یک ساختمانی اجاره کرده بودند که هر طبقه‌ای چهار آپارتمان داشت و هر آپارتمانی سه اتاق خواب داشت مثلاً با یک هال و آشپزخانه، یعنی در این آپارتمان سه اتاق خوابه فقط نه نفر زندگی می‌کردند. یک مجموعه‌ای بود که یک طبقه‌ی زیر آن را برای دانشجویان مبله کرده بودند، تلویزیون گذاشته بودند. چون در بحث مالی دستشان باز بود در نتیجه امکانات می‌دادند برای این که حتی دانشجو را ساکت کنند. قیمت ناهار ما آن زمان دو تومان بود و خب نسبت به آن زمان هم خیلی ارزان بود. نظام امکانات بسیار خوبی در اختیار دانشجویان قرار می‌داد. به هر حال از یک طرف دانشجویان را ساکت می‌کرد، از یک طرف هم فکر می‌کرد که بالاخره این‌جا نمونه‌ای از یک دانشگاه خیلی عالی است و خود رژیم هم به آن عنایت داشت. فکر می‌کردند که به این ترتیب می‌توانند آن‌ها را به همان شیوه‌ای که خودشان دلشان می‌خواهد بار بیاورند، منتهی عملاً این طوری نشد. من یادم هست که آن زمان یکی دو تا از دختر خانم‌ها بودند که چادر داشتند؛ این‌ها را صدا کرده بودند که باید چادرشان را بردارید و حق ندارید در محوطه دانشگاه چادر بپوشید یا مثلاً اگر کسی حجاب داشت، حالا نه این که با آن‌ها برخورد شود ولی به هر حال صدایشان می‌کردند.

با روسری کاری نداشتند؟

چرا، مثلاً آن‌ها را صدا می‌کردند و می‌گفتند شما برای چه روسری گذاشته‌اید. در واقع دلشان نمی‌خواست که این ریشه‌ی سیاسی داشته باشد. خیلی‌ها هم بودند که از شهرستان می‌آمدند، با چادر می‌آمدند، با روسری می‌آمدند ولی با آن فشار اولیه‌ای که می‌آوردند بعضی‌ها مجبور می‌شدند که بردارند. رژیم ترجیح می‌داد که فضا یک فضای کاملاً غربی و ولنگار باشد ولی خوشبختانه این طوری نبود. یعنی اگر به اغراق نگویم فضایش از فضای فعلی سالم‌تر بود؛ در فضای فعلی یک سری چیزها اجبار است، معلوم نیست که اگر اجبار

برداشته شود فضا چطور می‌شود، ولی آن زمان اجبار برعکس بود. یعنی مدام تلاش می‌شد که افراد به هر حال خلاف آن چیزی که دانشجویان دلشان می‌خواست رفتار کنند. ولی واقعاً فضای خوبی بود. دانشجویان در پوشش ظاهرشان رعایت می‌کردند. ممکن بود خیلی‌ها مثلاً حجاب نداشتند ولی پوشش ظاهری‌شان خیلی خوب بود. منتهی من یادم است که یکی دو مورد دختر و پسری بودند که رفتارشان زیاد موقر نبود یا این که ظاهرشان بالاخره خوب نبود؛ دانشجویان خودشان به جان این‌ها افتاده بودند و به این‌ها تخم‌مرغ و گوجه‌فرنگی گندیده می‌زدند که چرا هم چنین رفتاری دارید. بنابراین یک عده‌ای هم که دلشان می‌خواست فضا را خراب کنند، از ترس بقیه دانشجویان این کار را نمی‌کردند. جالب بود که نظام و رژیم مدام فعالیت‌های مذهبی را مانع می‌شد ولی جو مذهبی بسیار خوبی حاکم بود. به هر حال ظاهراً هر چه بیشتر مانع شوند گرایش به آن سمت بیشتر می‌شود. گرایش بچه‌ها به سمت مذهب خیلی خوب بود، جلسات مذهبی داشتند، مطالعه می‌کردند. در گروه‌های کوچک، هسته‌های مطالعاتی تشکیل می‌دادند، کتاب رد و بدل می‌کردند. آن زمان می‌دانید که داشتن بعضی کتاب‌ها مثلاً کتاب‌های دکتر شریعتی جرم بود ولی دست همه بود. همه به یکدیگر پنهانی می‌دادند یعنی لازم نبود که در کتابخانه باشد تا افراد بروند بگیرند. این خیلی خوب بود و این فضا کمک می‌کرد که تقریباً اکثراً به دلیل تماس با همدیگر به هر حال آگاه شوند؛ آشنا شوند و وارد مسائل بشوند. امکانات فیزیکی در کل فکر می‌کنم که به دلیل کمتر بودن تعداد دانشجویان از زمان فعلی بیشتر بود. بعد از انقلاب تعداد دانشجویان زیادتر شد. تا قبل از انقلاب اصلاً این‌جا دانشجوی تحصیلات تکمیلی نمی‌گرفتیم، فقط در حد دانشجوی لیسانس بود. بعد از انقلاب کم‌کم شروع شد به تحصیلات تکمیلی که الآن در بسیاری از دانشکده‌ها تعداد دانشجویانی که برای ارشد و دکتری می‌گیرند بیشتر از تعداد دانشجویانی است که در لیسانس گرفته می‌شود. بنابراین اگر از این نظر نگاه کنیم، تقریباً تعداد دانشجویان دو برابر شده است. طبیعی است که دو برابر شدن تعداد دانشجویان باعث کاهش امکانات فیزیکی

می‌شود، اعم از آزمایشگاه‌ها و غیره. بنابراین آن زمان تعداد دانشجویان کمتر بود و این یک نکته بود که همان طوری که گفتم خود رژیم خیلی به این موضوع اهمیت می‌داد و در واقع این طور فکر می‌کرد که هر چه امکانات بیشتر در اختیار بگذارد، این‌ها را به همان سمتی سوق می‌دهد که خودش می‌خواهد و خوشبختانه این طور نبود؛ یعنی این‌ها بودجه‌ها را می‌گرفتند و آن کاری را که خودشان دلشان می‌خواست می‌کردند.

فعالیت آموزشی دانشجویان چه طور بود؟ شما فکر می‌کنید آن موقع دانشجویان فعال‌تر بودند یا الآن؟

همان‌طور که گفتم فضا خیلی سیاسی بود، در نتیجه خود درس خواندن یک نوع ضد ارزش حساب می‌شد. بنابراین این‌جا معدل‌ها خیلی پایین بود. معدل متوسط دانشگاه فکر می‌کنم حدود ۱۱ بود، حتی بعضی از دانشکده‌ها مثلاً ۱۰/۵، نزدیک ۱۱ یا ۱۱/۵ یک هم‌چنین چیزی بود. چون آن زمان حد این که فرد مشروط باشد یا نه، معدل ۱۰ بود، بعد از انقلاب شد معدل ۱۲، بنابراین بچه‌ها فقط معدل‌هایشان را در همین حد نگه می‌داشتند. فضا، فضای درس خوانی نبود اگر چه در همین فضا هم بالاخره یک عده دنبال درسشان می‌رفتند، کاری به سیاست نداشتند، درسشان را می‌خواندند، فارغ‌التحصیل می‌شدند و بیرون می‌رفتند. ولی فضای عمومی کمتر فضای آموزشی بود اگر چه استادان تلاش زیادی می‌کردند. بعد از انقلاب، نگاه دانشجویان به درس خواندن اصلاً یک نوع نگاه دیگری شد به دلیل این که فکر می‌کردند الآن است که باید برای مملکت تلاش کنند، وارد سازندگی شوند؛ بنابراین لازم است که یاد بگیرند. این نگاه باعث می‌شد که نگاه عمیق‌تری به آموزش و یادگیری داشته باشند. قبل از آن این قضیه در واقع علقه‌ای ایجاد نمی‌کرد. خب به هر حال افراد می‌آمدند درسشان را می‌خواندند، فارغ‌التحصیل هم می‌شدند یا نمی‌شدند، چون فضا آن قدر سیاسی بود که ممکن بود خیلی‌ها فارغ‌التحصیل نشوند یا اصلاً وقتی وارد می‌شوند دیگر اصلاً به فکر

فارغ التحصیلی نباشند و همه‌اش بحث مبارزه با رژیم در هر شرایطی مطرح بود. الان دیگر اصلاً آن دیدگاه نیست، دیدگاه این است که باید خدمت کرد، باید برای مملکت کاری کرد؛ این دیدگاه به هر آدمی کمک می‌کند.

خب الان حس می‌کنید که این دیدگاه نسبت به اوایل انقلاب چطور شده، تقویت شده است؟

در دانشگاه ما بله، حتی شدیدتر هم شده است. در این جا به دلیل این که به هر حال ورودی‌های ما در صد خیلی بالایی از نخبگان کشور هستند، این فضا همواره ادامه پیدا کرده و تشدید هم شده است. بنابراین یک فضایی ایجاد شده که هر کسی می‌خواهد وارد شود باید خیلی خوب باشد. در نتیجه کسی که خیلی خوب است و وارد می‌شود باید با خوب‌های دیگر رقابت کند، بنابراین برای این که خوب بودنش را حفظ کند، مجبور است تلاش کند. الان متوسط معدل‌ها به شدت بالا آمده است البته بچه‌ها هم فعالیت زیادی دارند. حالا اگر نگوییم فعالیت سیاسی، فعالیت‌های اجتماعی دارند ولی شاید یک ذره کمرنگ‌تر از زمان ما شده است. البته در بحث آموزش دنیا خیلی دگرگون شده، یعنی در کل که دقت کنید به دلیل ورود کامپیوتر کاملاً نگاه‌ها و تلاش‌ها اصلاً گونه‌ی دیگری شده است و سرعت گرفته است. حداقل از ۲۰ سال پیش که من نگاه می‌کنم می‌بینم که بچه‌ها هر سالی که آمده‌اند علاقه‌شان به آموزش و تحصیل، هیچ وقت ضعیف نشده است.

از نظر شما چه عاملی باعث شده که این دانشگاه همان طور که فرمودید ماندگار باشد؟ در علم پیشتاز باشد و به این رویه‌اش ادامه دهد.

اگر دوباره به فلسفه‌ی تشکیل این دانشگاه برگردیم، به هر حال با هر فلسفه‌ای که این جا ساخته شده، سعی شده نظامی بر آن حاکم شود که در حد اعلا‌ی استانداردهای جهانی باشد. بنابراین از همان اول، حتی سیستم

آموزشمان مثلاً سیستم ثبت نمره یا خود قسمت‌های اداری آموزش واقعاً استانداردهای بالایی داشت. این خیلی کمک می‌کند. مثلاً فرض کنید که شما اگر بروید در یک دانشگاهی که نمره افراد معلوم نیست چگونه جمع می‌شود، چگونه ثبت و چگونه اعلام می‌شود، درس‌ها کی اعلام می‌شوند، کی حذف می‌شوند، دانشجو مدام سرگردان است ولی خوشبختانه این‌جا این امر نظام سازمان‌یافته دارد. در مباحث اداری و آموزشی این دانشگاه بسیار بسیار سازمان‌یافته‌تر از دانشگاه‌های دیگر است. حالا شاید یک دلیلش این بوده که بعد از انقلاب کادرهایی که در دانشگاه کار می‌کردند همان کادرهایی بودند که قبل از انقلاب آموزش دیده بودند و چون تلاش می‌شد در حد بالای استانداردهای جهانی باشد این رویه ادامه پیدا کرد. این از یک طرف و از طرف دیگر، استادانی که این‌جا بودند، در حد بالای استاندارد جهانی وارد می‌شدند و این فضای علمی هیچ وقت ضعیف نشد. علتش هم این بود که افراد و اساتید هیچ وقت فضای دانشگاه را ترک نکردند. در نتیجه همیشه سعی شد که رویه‌ای که هست ادامه پیدا کند. به همین دلیل وقتی یک فرد کنکور می‌دهد اگر حق انتخاب داشته باشد که بیاید این دانشگاه یا برود دانشگاه X، وقتی می‌شنود که این‌جا استادانش بهتر هستند، سیستم درسی‌اش سازمان‌یافته‌تر و بهتر است، طبیعتاً او این‌جا را انتخاب می‌کند. به این ترتیب این رویه ادامه پیدا کرد که همه‌ی بچه‌هایی که در سطوح بالای تحصیلی بودند به اینجا کشیده شدند. کما این که قبل از انقلاب هم ورودی‌های این‌جا شاید در کشور بهترین بودند؛ به جز مثلاً آن زمان که دانشگاه نفت کاملاً دست خارجی‌ها بود و می‌توانست با این‌جا رقابت کند ولی خب بعد از انقلاب که خارجی‌ها رفتند آن‌جا خالی شد ولی این‌جا چون دست ایرانی‌ها بود دیگر خالی نشد و به روند خودش ادامه داد. این‌جا جایی است که بهترین‌ها می‌آیند، در نتیجه آرزو و آرمان بچه‌هایی شد که بهترین‌های کشور هستند.

تأثیر دانشگاه را در نظام مدیریتی، آموزشی و صنعت کشور چگونه می‌بینید؟

فکر می‌کنم یک زمانی بود که چهار وزیر کابینه فارغ‌التحصیل شریف بودند، البته این شاید خیلی ملاک نباشد ولی نشان می‌دهد که وقتی چهار تا وزیر از وزرای صنعتی کشور از این دانشگاه باشند، طبیعی است که ما هر چه در سطوح مدیریتی پایین‌تر بیایم، باز می‌توانیم فارغ‌التحصیلان این دانشگاه را بیشتر ببینیم. من یادم است یک زمانی یک کار تحقیقاتی انجام شده بود و نشان می‌داد که تقریباً ۲۵ درصد بار مدیریتی کشور بر عهده فارغ‌التحصیلان این جا بوده است. واقعاً اگر من این عدد ۲۵ درصد را نخواستیم باشیم کم بگویم، خودم نظرم این است که اگر بیشتر از این نباشد قطعاً کمتر از این نیست. خب طبیعی است، این جا یک دانشگاه کاملاً صنعتی است بنابراین انتظار است که کلیه فارغ‌التحصیلان وارد صنعت شوند. چون بچه‌های نخبه‌ای وارد این جا می‌شوند، انتظار می‌رود که هر جایی می‌روند از این هوش و استعداد استفاده شود، بنابراین به سطوح مدیریتی کشیده می‌شوند. لذا اگر این عده بیشتر نباشند کمتر هم نیستند. کما این که در سال‌های گذشته که وزارت نفت به این فکر افتاد که باید از نخبگان بیشتر در صنعت نفت استفاده شود، به این جا روی آورد که یک دانشکده‌ی صنعت نفت تأسیس کند. خود نفت دانشگاه دارد ولی ترجیح می‌داد که این جا از نخبگان استفاده کند. خب تعداد زیادی از بچه‌های ما که دو رشته‌ای می‌خوانند یک رشته را نفت انتخاب کردند. این نشان می‌دهد که آن‌ها به این نتیجه رسیده بودند که اگر از نخبه‌ها استفاده کنند، ممکن است باعث تحول در صنعت نفت کشور شود، این قطعی است. من خودم هم فکر می‌کنم که هر چقدر در بخش‌های صنعتی و مدیریتی کشور از این افراد استفاده شود، قطعاً باعث اعتلای کشور می‌شود و در نتیجه دانشگاه نقش خیلی زیادی در این بحث دارد.

در زمینه‌ی پژوهش چطور؟

قضیه‌ی پژوهش را باید در کل کشور نگاه کرد. تا زمانی که در کشور ما خود دولت اعلام می‌کند که ۸۰ درصد بودجه‌های تحقیقات کشور در دست نهادهای غیردانشگاهی است، این نشان می‌دهد که در کشور

یک ارگان یا سازمانی هنوز متولی پژوهش نیست. به هر حال در همه دنیا پژوهش در دانشگاه‌ها صورت می‌گیرد یعنی تنها جایی که به نظر می‌رسد این کار منطقی است. آن‌جا افراد و دانشجویان اصلاً کارشان پژوهش است در صورتی که در سازمان‌های دیگر اصلاً کارشان چیز دیگری است و در کنارش پژوهش می‌کنند، ولی این‌جا وظیفه‌شان فقط پژوهش است. بنابراین تا زمانی که در کشور ما کسی متولی پژوهش نباشد، وضعیت پژوهش سامان پیدا نمی‌کند. ولی با وجود همین سامان نیافتگی، وقتی آدم نگاه می‌کند می‌بیند که در جاهایی به طور مقطعی تا حدی به پژوهش بها دادند و نیازش را حس کردند و از استادان استفاده کردند. استادان ما وارد صنعت می‌شوند، به آن‌ها سرویس می‌دهند و یافته‌هایشان را در اختیار صنعت می‌گذارند. منتهی متأسفانه این هنوز به صورت یک ارتباط ارگانی و سازمان‌یافته‌ای نیست، بنابراین دچار نوسانات و پستی بلندی‌هایی می‌شود. در همین حد کمی هم که در کشور هست، به نظر من نقش افراد نقش خیلی خوبی است، اگر چه هنوز جا برای این کار خیلی وجود دارد.

شما در حال حاضر با هم‌دوره‌ای‌هایتان، آن‌هایی که درس می‌خواندید، ارتباط دارید؟

خوشبختانه بله. به دلیل این که ما در دوره‌ای بودیم که انقلاب در دوره‌ی ما اتفاق افتاد. علاوه بر بحث این که حالا هم‌دانشکده‌ای بودیم، هم کلاسی بودیم، هم دانشگاهی بودیم، علاوه بر این یک سری فعالیت‌های اجتماعی مشترک هم داشتیم. در نتیجه بچه‌ها جلسات متعددی دارند؛ اعم از جلساتی که فارغ‌التحصیلان دارند یا جلساتی که از کانال انجمن فارغ‌التحصیلان نیست و در بیرون تشکیل می‌شود. بحث می‌کنند، حتی به منزل یکدیگر می‌روند. من فکر می‌کنم که نسل ما بیشترین ارتباط را با هم دارند، تقریباً به تعداد زیادی از همدیگر خبردار هستند. این یک طرف قضیه است، یک بحث دیگر هم این است که این نسل‌ها خیلی‌هایشان به سطوح مدیریتی کشیده شدند و آن‌جا هم جایی بود که می‌توانستند با همدیگر به دلیل ارتباط کاری که با هم داشتند در تماس باشند و در نتیجه خوشبختانه هیچ پراکندگی بینشان اتفاق نیفتاد.

به نظر شما یک دانشجویی که فارغ التحصیل و از دانشگاه خارج می‌شود، آیا دانشگاه می‌تواند از حضور او در دانشگاه استفاده کند یا این که نه، دیگر رابطه‌اش باید قطع شود؟

ببینید در دنیای جدید این طور نیست که کسی که فارغ التحصیل شد فارغ التحصیل از علم شود، فارغ التحصیل از یک مقطع از علم شده است. علم آن قدر پیشرفت می‌کند که در هر زمینه‌ای نظام‌های جدید و روش‌های جدید بنیان گذاشته می‌شود، در نتیجه آن فرد مدام احتیاج به آموزش دارد. اگر دانشگاه بتواند یک سیستمی را طراحی کند که فارغ التحصیل خودش را باز هم در مقاطع بالاتر تحت آموزش قرار دهد، هم به نفع آن فارغ التحصیل خواهد بود و هم به نفع دانشگاه. اگر فارغ التحصیلی از صنعتی به دانشگاه باز گردد آن صنعت را می‌آورد، با خودش تجربیات را می‌آورد، نیازهای صنعت را می‌آورد، بحث پژوهش را دوباره بیشتر باز می‌کند و از طرف دیگر دانشگاه هم به فارغ التحصیل سرویس می‌دهد، آموزش‌های جدید می‌دهد. بنابراین یک چرخه کامل ایجاد می‌شود که این سیکل باعث اعتلای هر دو می‌شود. دانشگاه باید بخش انجمن فارغ التحصیلانش را تقویت کند و دانشجو را به هر حال و به هر ترتیبی هست با استفاده از کتابخانه، با استفاده از امکانات دانشگاه، با استفاده از آموزش‌های غیر کلاسیک و حضوری به دانشگاه بکشد. آن فارغ التحصیل هم که آمد با خودش مسائل صنعت را می‌آورد و باعث بهبود روابط صنعت و دانشگاه می‌شود. فکر می‌کنم که مایه گذاشتن در این زمینه اصلاً هدر نمی‌رود، باعث بهبود می‌شود. این چیزی است که دانشگاه از چند سال قبل به فکرش بوده که انجمن فارغ التحصیلان، ارتباط خوبی با فارغ التحصیلان سابقش دارد. خوشبختانه افراد زیادی را در خارج از کشور پیدا کردند و آن‌ها حتی برای خودشان جلساتی تشکیل می‌دهند. من چون پسر فارغ التحصیل همین جاست و اکنون در کانادا درس می‌خواند، دو سه هفته پیش می‌گفت که یک جلسه از فارغ التحصیلان شریف گذاشتند، در یک رستوران دور هم جمع شدند، اصلاً بدون ارتباط با دانشگاه ولی تحت عنوان نام فارغ التحصیلان شریف. پسر خیلی برایش جالب بود که هم دوره‌ای پدرش را دیده بود

و از او پرسیده بود که شما کی فارغ التحصیل شده‌اید، گفته بود که فارغ التحصیل سال ۱۳۵۵ هستم. برای او که فارغ التحصیل سال ۱۳۸۳ بود، جالب بود که کسی با فاصله‌ی ۲۰، ۳۰ سال هم در آن جلسه شرکت کند. ولی در همین حال یک وجه مشترک دارند و آن فارغ التحصیلی از شریف است. این خیلی می‌تواند مؤثر باشد، هم از نظر عواطفی که آدم نسبت به محل تحصیلش دارد و هم به خصوص برای فارغ التحصیل داخل کشور می‌تواند نسبتاً سمت و سوی ارتباط‌های صنعتی شود.

همسر شما هم در شریف درس می‌خواندند؟

بله.

پس ازدواج دانشجویی داشتید.

بله.

این ازدواج‌ها را تأیید می‌کنید؟

بله، اگر تأیید نکنم که خیلی بد است؛ بالاخره یک جایی است که من حتی به دانشجویان هم توصیه می‌کنم. البته خب باید حساب شده باشد ولی واقعاً دانشگاه یک جایی است که امکان ارتباط هست. در جامعه‌ی ما که شرایط شناخت دختر و پسر کمتر است، جایی که بچه‌ها می‌توانند بدون آن که مشکلاتی برای جامعه به وجود بیاورند، با هم صحبت کنند، همدیگر را بشناسد و آن کسی که فکر می‌کنند خیلی بیشتر شبیه خودشان است را انتخاب کنند دانشگاه است. نقاط مشترک در ازدواج خیلی مؤثر است، بنابراین اولین نقطه‌ی مشترکشان این است که دانشجوی شریف هستند و می‌توانند از این شروع کنند.

خانم دکتر، خاطره‌ای از اساتید، کادر اجرایی یا مدیریت دانشگاه در این سال‌ها دارید چه

زمانی که دانشجو بودید و چه زمانی که استاد بودید؟

خب بله، البته این مال بعد از انقلاب فکر می‌کنم سال ۱۳۶۷-۱۳۶۶ است. یادم هست که یک بار من مشکلی در مسائل درسی‌ام داشتم، چون هم دانشجو بودم و هم کار می‌کردم. مشکلی برایم پیش آمده بود، حالا راستش یادم نیست چه بود. ولی یادم است که سر ظهر بود، به دفتر آقای دکتر علی‌اکبر صالحی رئیس دانشگاه رفتم. بعد وقتی که داخل رفتم، اتفاقاً کسی هم نبود، گفت بیا تو، من هم رفتم آن‌جا نشستم، اتفاقاً داشتند ناهار می‌خوردند، به من تعارف کرد و من هم نشستم کنارش نهار خوردم. مشکلم را گفتم؛ ایشان هم تلفن زد و مشکل مرا حل کرد. این خاطره هیچ وقت از ذهنم نمی‌رود، چون ایشان خیلی برخورد خوبی داشت و از این نظر خیلی آدم شاخصی بود. واقعاً تمام این سال‌ها خاطره است، مخصوصاً آن مباحث بعد از انقلاب. جالب بود که شورای دانشگاه جایی بود که برای کل دانشگاه تصمیم‌گیری می‌کرد؛ یک تعداد از دانشجویان، یک تعداد از کارمندان و یک تعداد از استادان در آن وارد می‌شدند. آن زمان من دانشجو بودم که رفتم در شورای دانشگاه و اولین رئیس بعد از انقلاب که آقای دکتر رنجبر بود را آن شورای دانشگاه انتخاب کرد. خب خیلی برای من جالب بود که ما بالاخره می‌توانیم رئیس دانشگاه را انتخاب کنیم. علتش هم این بود که آقای دکتر رنجبر، زمانی که امام رفته بود پاریس و دانشجویان می‌خواستند که متنی را برای (فرانسوا میتران) رئیس جمهور وقت فرانسه در تشکر از این که امام به پاریس آمده و شما برایش فضا فراهم کرده‌اید، تهیه کنند و هیچ کس را پیدا نمی‌کردند که این متن را بنویسد یا کمک کند تا بفرستند. آقای دکتر رنجبر گفت که باشد، من کمک می‌کنم و می‌فرستم. این خیلی خاطره‌ی خوبی برای بچه‌ها بود. یادتان باشد که آن موقع هنوز رژیم شاه بود و آقای دکتر رنجبر آمدند و کمک کردند و متن را آماده کردند. خاطره خیلی زیاد است، بالاخره آدم از هر زمانی می‌تواند یک چیزی پیدا کند، منتهی بحث خیلی طولانی می‌شود.

مصاحبه‌شونده: محمد سلطانیه

مصاحبه‌کننده: مهندس سعید میناپور، علیرضا طیبی رهنی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۲/۱۸

دانشکده: مهندسی شیمی و نفت

سال ورود:

=====

لطف کنید و بیوگرافی خود را برای ما بنویسید.

من در دی‌ماه سال ۱۳۲۶ در شهر قزوین در یک خانواده فرهنگی، متوسط ولی سرشناس به دنیا آمدم. دوران ابتدایی و متوسطه را در همان شهر گذراندم و به خاطر معلم‌های بسیار خوبی که داشتم خاطرات زیادی از آن دوران دارم. مدارس خیلی خوب، معلم‌های دلسوز و باسواد اثرات زیادی در آینده من داشتند. در دوران ابتدایی همواره جزء شاگردان ممتاز بودم و بارها مورد تشویق قرار گرفتم. در دوران دبیرستان نیز، همیشه جزء شاگردان ممتاز کلاس بودم و تعدادی از هم‌کلاسی‌های آن دوران که در درس با هم رقابت می‌کردند اکنون در دانشگاه‌ها عضو هیأت علمی هستند. در سال ۱۳۴۵ دیپلم ریاضی را با معدل حدود ۱۸/۲۵ گرفتم و باز هم جزء نفرات برتر بودم. کلاس بسیار جالب و معلم‌های بسیار جالبی داشتیم. مثلاً یکی از معلم‌های ریاضی بنده شهید رجایی بودند که بعداً ایشان رئیس جمهور شدند و نفر دیگر آقای سمرمدی بودند که فیزیک درس می‌دادند و بعداً یکی از دبیران سرشناس تهران شدند. از ۳۵ نفری که در آن کلاس مشغول درس خواندن بودند حدود ۲۰ نفر آن‌ها وارد دانشگاه و مراکز عالی تحصیلی شدند که چند نفر از این افراد در دانشگاه شریف و دانشکده فنی تهران پذیرفته شدند و در آن زمان برای یک دبیرستان در شهرستان یک رکورد فوق‌العاده محسوب می‌شد و این امر نشان دهنده انسجام فرهنگی و قدرت آموزشی آن زمان بود که ما به آن افتخار می‌کردیم. من هر موقع که به سیستم آموزشی الآن نگاه می‌کنم غبطه می‌خورم که چرا این قدر این نظام آموزشی ضعیف شده است و این ضعف را می‌توان از پایه‌های اولیه تا دبیرستان مشاهده کرد. اصولاً به نظر من سواد عمومی دانش‌آموزان و دانشجویان بسیار کم شده است، نمی‌دانم چرا؟ دلایل مختلف دارد ولی یک چیز بدیهی است و آن این که ما در گذشته بیشتر کار می‌کردیم و تمرکز بیشتری داشتیم. به هر حال با عشق و امید بسیار در دانشگاه قبول شدم و جزء دانشجویان دوره اول این دانشگاه بودم. دانشگاه برای ما مثل یک دبیرستان بود؛ این قدر کوچک بود که دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران ما را مسخره می‌-

کردند و می گفتند شما در مدرسه عالی البرز درس می خوانید. دانشگاه با ۴۵۰ نفر دانشجو تشکیل گردید و همه چیز در دانشگاه با ورود ما آغاز شد. اولین کلاس ریاضی، اولین کلاس فیزیک عمومی، شیمی عمومی. مثلاً یادم هست که وقتی به سال های سوم و چهارم رسیدیم تعدادی از آزمایشگاه های مهندسی شیمی هنوز آماده نبودند به طوری که مثلاً آزمایشگاه مکانیک سیالات در دانشکده مکانیک برگزار شد و برای آزمایشگاه های پدیده های انتقال و عملیات واحد یک ترم تابستانی در دانشگاه شیراز به همراه حدود ۵۰ نفر از هم دوره ای ها در سال ۱۳۴۹ گذراندم.

دانشگاه شیراز از دانشگاه های مجهز و پیشرفته کشور بود و امکانات فوق العاده ای داشت. طی سال های ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۹ دانشکده فنی دانشگاه تهران، پلی تکنیک، شیراز و نفت آبادان در رشته مهندسی شیمی فعال بودند ولی سیستم آموزشی مهندس شیمی که اکنون با این سبک در ایران داریم در جاهای دیگر رایج نبود و تا حدی به شیمی صنعتی نزدیک بود که الآن در دانشکده های شیمی وجود دارد و می توان گفت بنیانگذار رشته مهندسی با این سبک دانشگاه شریف بوده است. ایجاد این دانشگاه در آموزش مهندسی شیمی یک مقدار تحول ایجاد کرد و سپس به تدریج سایر دانشگاه ها برنامه های خود را به طور مشابه تغییر دادند و درس ها از حالت توصیفی به حالت تحلیلی و ریاضی تغییر نمودند. به عنوان مثال درس پدیده های انتقال برای اولین بار در این دانشگاه در ایران تدریس شده است و من یکی از اولین مربیان این درس بودم و اولین ترجمه کتاب معروف برد (Bird) در آن زمان انجام شد که من نیز در حدود یک سوم آن را انجام دادم. در سال ۱۳۴۹ از دانشگاه شریف فارغ التحصیل شدم و در همان سال به عنوان دستیار به استخدام دانشکده مهندسی شیمی در آمدم و یک هیأت علمی موقت بودم چون بنا بر قوانین موجود یک فرد با داشتن لیسانس نمی توانست عضو هیأت علمی باشد کما این که در حال حاضر فردی با فوق لیسانس هم نمی تواند به عضویت هیأت علمی در آید و درست هم هست. اما سیستم آموزش عالی طوری بود که کسانی که چند سال به عنوان مربی یا دستیار در خدمت دانشگاه بودند می توانستند با استفاده از بورس ادامه تحصیل بدهند و ضمناً چون من طرح سربازی را بعد از آموزش های نظامی در دانشگاه طی کردم این باعث شد که بتوانم از بورس به طور پیوسته و بدون انقطاع خدمت استفاده کنم و پس از سه سال خدمت در دانشگاه به عنوان دستیار، با استفاده از بورس تحصیلی برای ادامه تحصیل در دانشگاه ایالتی نیویورک آمریکا به خارج از کشور رفتم. بین سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ فوق لیسانس گرفتم و از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۸ موفق به اخذ درجه دکتری شدم. در دوره فوق لیسانس روی پراکندگی و انتقال جرم با کاربرد در جریان های طبیعی نظیر رودخانه ها و غیره کار

می کردم. (تئوری توربولنس، تئوری‌های مربوط به مکانیک سیالات و پراکندگی مواد در جریان‌ها) و در دوره دکتری در مورد فرآیندهای غشائی و جداسازی غشائی با کاربرد در شیرین کردن آب‌ها به روش اسمز سکوری کار کردم و این موضوع را کماکان ادامه می‌دهم و شاید در سال ۱۳۵۸ این موضوع را فقط من دنبال می‌کردم. از دوران دانشگاه و تحصیل در آن خاطرات زیادی به یاد دارم. ابتدا باید بگویم که دانشگاه صنعتی شریف با چهار رشته مهندسی برق، مهندسی مکانیک، مهندسی شیمی و مهندسی متالورژی تاسیس شد و دانشجویان اکثر درس‌هایشان تا سال دوم و سوم مشترک بود بنابراین همه دانشکده‌ها همدیگر را می‌شناختند و به همین دلیل است که الان با گذشت بیش از ۳۵ سال از فارغ‌التحصیلی کسانی که با من در رشته مثلاً برق هم‌کلاس بودند، می‌شناسم. محیط دانشگاه در حال تحول بود از یک محیط انضباطی شدید دبیرستانی با مدیریت مرحوم دکتر مجتهدی شروع شد بدین معنی که حضور و غیاب و نظم و ترتیب درس خواندن به شدت مراقبت می‌شد و همه تحت نظارت بودند حتی اساتید هم مراقبت می‌شدند سر امتحانات همه مراقب هم بودند و از این لحاظ خوب بود چون به عنوان یک دانشگاه نوپا نیاز به یک انضباط داشت. قابل ذکر است افرادی هم که از ابتدا در این دانشگاه مشغول به کار شدند افرادی دلسوز بودند. مثلاً کارگاه‌های آموزشی که حدوداً نزدیک به ۳۰ سال از ساخت آن‌ها می‌گذرد و هنوز بازسازی نشده است در عرض یک سال با تلاش شبانه‌روزی ساخته شد و الان که بحث حضور فیزیکی اساتید را داریم و دنبال می‌کنیم و مدیریت دانشگاه و وزارت علوم فشار می‌آورد برای حضور فیزیکی، حضور فیزیکی زوری نمی‌تواند باشد حضور فیزیکی تمایلی و از روی عشق به کار، عشق به محیط و عشق به کشور، عشق به دانشجو است که حضور فیزیکی را طلب می‌کند و باید دید چرا افراد حضور ندارند؟ چرا عواملی به وجود می‌آید که حضور افراد کم‌رنگ می‌شود. عوامل مختلف است، عوامل رضایت شغلی، مادی، محیط کاری که همه را جلب می‌کند در آن زمان که من دانشجو بودم صبح تا شب را در دانشگاه می‌گذراندم. از ساعت ۸-۷ صبح که کلاس‌ها شروع می‌شد ما در دانشگاه بودیم و محیط دانشگاه هم خلوت بود. خیابان آزادی خیلی خلوت بود از میدان انقلاب تا آزادی بیشتر فضاها باز بود و کمتر ساختمان مسکونی و اداری دیده می‌شد. بیشتر مواقع این مسیر از آزادی تا انقلاب را پیاده طی می‌کردیم و خیلی هم راحت بودیم و احتیاج به اتومبیل نداشتیم و این راحتی باعث می‌شد که ما بعد از ورود به دانشگاه بدون هیچ مسأله‌ای شروع به فعالیت بکنیم و تا ساعت ۱۰ شب هم در دانشگاه بودیم. عده‌ای مسئول راه‌اندازی هم دانشگاه شریف و هم دانشگاه اصفهان بودند و الحق که خدمت کردند و اگر بخواهیم اسم از این افراد

بیریم باید به مرحوم دکتر مجتهدی، مرحوم دکتر محمدرضا امین و آقای دکتر ضرغامی و بسیاری دیگر اشاره کرد. تمام این آزمایشگاه‌ها که الآن در دانشگاه موجود می‌باشد محصول تلاش شبانه‌روزی این افراد می‌باشد.

این حضور باعث می‌شد که وقتی برای ناهار به رستوران می‌رفتیم تمام اساتید دانشگاه می‌آمدند ولی الآن وقتی برای ناهار به رستوران می‌رویم دیگر خبری از آن حضور دسته جمعی نیست و اگر هم هست تعداد کمی از اساتید قدیمی و یا جدید را می‌توان پیدا کرد. البته این حضور کم رنگ اساتید در دانشگاه عوامل مختلفی دارد. اولاً اداره شدن دانشگاه به صورت نیمه خصوصی باعث رشد این جا شد. یعنی سیستم مدیریت وزارت علوم بر این جا حکم فرما نبود. سیستم مدیریت دانشگاه تهران به عنوان مادر هم در این جا حکم فرما نبود. استقلالی داشت که هم از لحاظ مالی و هم از لحاظ اداری به ارتقاء دانشگاه در فاصله زمانی کوتاه کمک کرد و به نظر من این آزادی عمل بسیار مؤثر بود و هیأت امنایی وجود داشت که زیر نظر هیأت امناء همه کارها انجام می‌شد. آن موقع اختیارات هیأت امناء نسبت به حالا بیشتر بود و سیستم ذی‌حسابی و مالی دولتی هم بر آن حاکم نبود و این منجر به بالا رفتن راندمان کار اداره امور می‌شد. من همیشه سر کلاس‌ها به عنوان یک نصیحت برای دانشجویان می‌گویم اگر دانشگاه صنعتی شریف در ایران و جهان صاحب نام هست این نام را اساتید و دانشجویان قبلی فراهم کردند، شما کاری نکنید که اعتباری که گذشتگان کسب کرده‌اند از بین برود و این خیلی مهم است. همه دانشگاه‌های معروف دنیا همین طور هستند. به نظر من امروز یکی از مسائل و مشکلات عمده ما افت کیفیت آموزشی است در این مدت کمیتمان خیلی افزایش پیدا کرده است مخصوصاً در بخش تحصیلات تکمیلی. در گذشته در تحصیلات تکمیلی زیاد فعالیت نداشتیم اما الآن فعالیت خوب است ولی یک مقدار در گرفتن تعداد زیاد دانشجو بدون امکانات افراط کرده‌ایم بایستی محدودتر وارد بحث تحصیلات تکمیلی می‌شدیم. با وجود این که از این لحاظ در کشور رشد قابل ملاحظه‌ای کرده‌ایم ولی به نظر می‌رسد روی کیفیت کار تمرکز بیشتری لازم است. وقتی در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ بحث کارشناسی ارشد مطرح شد، تمایل چندانی بین همکاران هیأت علمی در دوره‌های تحصیلات تکمیلی دیده نمی‌شد ولی خوشبختانه امروز نه تنها این تمایل بسیار زیاد است، بلکه رقابت شدیدی نیز بین همکاران وجود دارد به طوری که در حال حاضر تحصیلات تکمیلی بر دانشگاه غلبه کرده است و دوره لیسانس را تحت الشعاع قرار داده و تضعیف کرده است که صحیح نیست. به نظر من دوره لیسانس بسیار مهم است به خاطر این که دانشجویان در دوره لیسانس ساخته می‌شوند. اگر

کسی پایه لیسانس را ضعیف شروع کند و به پایان برساند دیگر نمی‌توان در مقاطع بالاتر این ضعف را برطرف کرد؛ مثل یک درخت که از ریشه ضعیف باشد. به اعتقاد من باید یک بازنگری در دوره لیسانس در سطح دانشگاه انجام شود و لیسانس باید جدی گرفته شود.

سوابق اجرایی و علمی تان را بفرمائید.

از سال ۱۳۴۹ در دانشگاه مشغول کار بوده‌ام. ۳ سال به عنوان دستیار و ضمناً خدمت نظام وظیفه نیز محسوب شده است. در این سه سال دوران خدمت بیشتر کمک درس بودم برای درس‌های مختلف مثل طرح راکتور، پدیده‌های انتقال، کنترل و آزمایشگاه درس‌های فوق. بعد از اتمام دوره دکتری در سال ۱۳۵۸ به ایران برگشتم و در دانشگاه مشغول تدریس شدم. در دوره کارشناسی دروس کاربردی ریاضیات در مهندسی شیمی، ترمودینامیک مهندسی شیمی، مقدمات مهندسی شیمی، تصفیه آب و پدیده‌های انتقال را تدریس کردم. با شروع دوره‌های تحصیلات در ۱۵ سال اخیر، کمی از تدریس دروس دوره لیسانس دور شدم. یکی از فعالیت‌های من ترجمه کتاب ترمودینامیک اسمت - وننس برای اولین بار بود جلد اول این کتاب در سال ۱۳۶۴ و جلد دوم سال ۱۳۶۸ توسط مرکز نشر دانشگاهی چاپ شد. در حال حاضر ۵ درس در کارشناسی ارشد و دکتری در دانشکده تدریس می‌کنم که عبارتند از: طرح راکتور پیشرفته، مدل‌سازی و شبیه‌سازی، افزایش مقیاس فرآیندها، مهندسی آلودگی هوا و پدیده‌های انتقال. در زمینه تحقیق حدود ۲۵ مقاله منتشر نشده در مجله‌های خارجی دارم. نزدیک ۷۰ مقاله در کنفرانس‌های علمی داخل و خارج داشته‌ام. حدود ۵۰ نفر با من تز کارشناسی ارشد گرفته‌اند و حدود ۷ نفر در دوره دکتری با اینجانب تر گذرانده‌اند. سال بعد از بازگشت به دانشگاه یعنی در سال ۱۳۶۴ دانشیار شدم، ۶ سال بعد در سال ۱۳۷۷ استاد شدم و در این مدت یک بار به عنوان استاد ممتاز از ریاست جمهور لوح تقدیر گرفتم. تقریباً ۱۰ سال خدمات اجرایی در دانشگاه داشته‌ام، تقریباً ۱۰ سال. ۲ سال رئیس دانشکده، ۲ سال مدیر کل ارتباط با صنعت، ۴ سال معاون تحصیلات تکمیلی دانشکده و ۲ سال مدیر کل تحصیلات تکمیلی و حدود ۸ ماه هم مدیر کل دفتر سنجش و نظارت دانشگاه بودم. حدود ۵ سال است که در سازمان محیط زیست در یک طرح بین‌المللی همکاری دارم. هم‌چنین در حدود ۱۰ سال پیش در طرح بانک جهانی برای آلودگی شهر تهران که شهرداری تهران مجری آن بود، به عنوان مدیر پروژه مطالعات آلودگی هوای تهران خدمت نمودم که خوشبختانه نتایج آن منجر شد به برنامه‌های اجرایی که باعث کاهش آلودگی هوای تهران گردید. از سال ۱۳۶۲ تا حدود پنج سال پیش در وزارت علوم، عضو شورای عالی برنامه‌ریزی بودم که برنامه‌ریزی

آموزش مهندسی شیمی در سراسر کشور را انجام می‌دادیم. در این مدت ۵ سال رئیس گروه نیز بودم. اکنون عضو هیأت ممیزی مرکزی وزارت علوم - برای ارتقاء اساتید - و عضو هیأت تحریریه پنج مجله علمی داخلی هستم. هم‌چنین حدود ۱۰ سال است که عضو فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران هستم.

شاخص‌ترین دانشجویان دوره تحصیل را نام ببرید.

چند نفر از اساتید شاخص آن دوره از جمله آقای دکتر کوکبی استاد دانشکده مهندسی مواد، آقای دکتر مشایخی استاد دانشکده مدیریت و اقتصاد، آقای دکتر حصارکی استاد دانشکده علوم ریاضی و تعدادی نیز در سایر دانشگاه‌های ایران و جهان مشغول هستند. مدیران ارشدی نیز در صنایع داریم که از هم‌دوره‌ای‌های ما بودند یا از دوره‌های بعد بودند که مسئولیت‌های مهم و حساس را به عهده دارند که آمار آن‌ها در انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاه موجود است.

از اساتید چه خاطراتی دارید؟

خاطرات زیاد است. روزهای اولی که وارد دانشگاه شدیم استاد‌های زیادی برای تدریس رشته مهندسی شیمی نداشتیم و این باعث اعتراض دانشجویان در آن زمان شد. یک دانشکده به نام مهندسی شیمی تأسیس شد و اساتیدی مثل آقای دکتر معطر و آقای دکتر نجفی که البته تدریس دروس پایه را به عهده داشتند استخدام شدند. سپس در زمان ریاست آقای دکتر امین در دانشگاه، آقای دکتر فیض به عنوان اولین رئیس دانشکده مهندسی شیمی منصوب شدند و از آن پس رشته مهندسی شیمی با سبک امروزی در کلیه دانشگاه‌های کشور رشد نمود. دانشگاه صنعتی شریف اولین دانشگاهی بود که مرکز کامپیوتر تأسیس کرد. در شروع تحصیلات ما در این دانشگاه تمام محاسبات با دست و ابزارهای ابتدایی مثل خط‌کش انجام می‌شد و حتی ماشین محاسبه وجود نداشت بعد در سال ۱۳۵۰ ابتدا کامپیوتر IBM مدل ۱۱۳۰ و سپس در سال‌های بعد کامپیوترهای CDC در دانشگاه نصب شد که در زمان خود امتیاز بزرگی برای این دانشگاه محسوب می‌شد.

مصاحبه‌شونده: سیدمرتضی سیدریحانی

مصاحبه‌کننده: علیرضا طیبی رهنی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۵/۱

دانشکده: مهندسی و علم مواد

سال ورود: ۱۳۶۱

یک بیوگرافی با رویکرد سوابق علمی و اجرایی خود بفرمایید.

من در سال ۱۳۲۶ در تبریز متولد شدم، لیسانس فیزیک را از دانشگاه تبریز گرفتم. آن موقع که ما کنکور می‌دادیم، کنکور دانشگاه‌ها جدا بود و من به دلیل موقعیت خانوادگی نمی‌توانستم شهرستان بروم و دلیلش هم همین است که در تبریز ماندم. برای فوق لیسانس و دکتری فرانسه رفتم و بورسیه دولت فرانسه بودم، تقریباً هشت سال آن‌جا بودم و دکترای دولتی گرفتم که سه سال یا چهار سال آخرش استخدام دانشگاه فرانسه (I.N.S.A) بودم. I.N.S.A در فرانسه از دانشگاه‌های مهندسی است. فوق لیسانس را در فیزیک حالت جامد و دکتری را در متالورژی و علم مواد گرفتم.

سال ۱۹۸۱ از رساله دکترای خودم دفاع کردم. بهار تا پاییز هم ماندم تا کارهای اجرایی‌ام را انجام بدهم و تابستان همان سال به تهران آمدم و از اول مهر ۱۳۶۱ استخدام دانشگاه شدم. آن موقع، زمانی بود که دانشگاه تعطیل بود و آقای دکتر صالحی رئیس دانشگاه بود و دانشجو نداشتیم. درست زمانی که من آمدم دانشگاه، که همان مهر ۱۳۶۱ بیستم، بیست و پنجم بود گفتند دانشگاه‌ها بازگشایی می‌شوند و اواسط مهر دانشجویان آمدند و آن سال تحصیلی برگزار شد، در واقع یک یا دو ترم دانشگاه بودند و فارغ‌التحصیل شدند و دانشجویان جدید از سال بعد پذیرش شدند و این شروع کار من در دانشگاه صنعتی شریف بود.

سوابق اجرایی خودتان را هم بفرمایید.

از مهرماه ۱۳۶۱ تا الآن که در خدمت شما هستم کارهای اجرایی زیادی در دانشگاه کرده‌ام. از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳ رئیس دانشکده و بعد معاون آموزشی دانشگاه شدم. آن موقع دکتر انواری رئیس دانشگاه بود. یک مدتی مدیر سنجش و نظارت دانشگاه بودم و باز دوباره سال ۱۳۷۱ معاونت آموزشی را به من دادند و یک دوره دیگر مدیر سنجش و نظارت دانشگاه بودم. در سال ۱۳۸۱ دوباره رئیس دانشکده بودم. یک مدت کوتاهی در دانشگاه پیام نور به عنوان معاون آموزشی دانشگاه خدمت کردم و این در حالی است که هیچ وقت پست خارج از دانشگاه نگرفته بودم و نگرفتم.

یک نکته‌هایی از آن زمان‌های سال‌های ۱۳۶۰، ۱۳۶۱ است که ما می‌خواهیم تاریخچه‌ای از دانشگاه در بیاوریم و بیشتر می‌خواهیم بدانیم.

ببینید واقعاً ناگفته‌هایی نیست، من الآن این را به همه می‌گویم، به دانشجویان هم می‌گویم. من وقتی مقایسه می‌کنم الآن دانشگاه را با سال ۱۳۶۱ که من آمدم، دانشگاه خیلی فرق کرده است؛ الآن خیلی بهتر شده البته ایده‌آل نیست، و باز جا دارد که بهتر بشود و باید کار کرد تا بهتر بشود. بنابراین فقط این را می‌گویم که خیلی خیلی فرق کرده، نمی‌خواهم بگویم جو علمی نبود؛ ولی کار علمی انجام نمی‌شد. دانشگاه از نظر مقررات انسجام نداشت.

امکانات از نظر فیزیکی و اساتید چگونه بود؟

امکانات خیلی کم بود. آن موقع که من آمدم ۱۸ یا ۱۹ نفر عضو هیأت علمی در دانشکده بودند و الآن حدود ۳۰، ۳۱ نفر هستند؛ آن موقع ما فقط دانشجوی کارشناسی می‌گرفتیم، الآن دانشجوی کارشناسی ارشد و دکتری هم داریم، از نظر امکانات آموزشی، دسترسی به مجلات علمی خیلی ضعیف بود.

چه طور شد وقتی وارد ایران شدید شریف را انتخاب کردید و مثلاً دانشکده فنی یا شیراز یا اصلاً تبریز را انتخاب نکردید؟

راستش تبریز آن موقع متالورژی نداشت و بعد هم این که من پسر م که الآن مهندس است آن موقع بچه بود؛ وقتی آمدم ایران، چهار سالش بود و از نظر سلامتی فرزندم نمی‌توانستم در مناطق سردسیر زندگی کنم. در مورد شریف هم با دوستان صحبت کردم و از قبل هم آن را می‌شناختم. بنابراین در این دانشگاه استخدام شدم.

در آن فاصله که در فرانسه بودید و در بحبوحه انقلاب، آن جا چه فضایی بود؟

فضای خیلی بدی بود، در زمان جنگ ایران بودم؛ این قدر ناراحت نبودم که در آن شب انقلاب به من بد گذشت و در آن شب انقلاب تا صبح رادیو گوش می‌دادم و مثلاً اعلام می‌کرد فلان جا نیرو لازم دارد و وقتی شما دور هستید مسائل برای شما خیلی بزرگ و نگران‌کننده است، در صورتی که اگر ایران بودم اصلاً شاید به این صورت نبود و خوشحال هم بودم.

دید کلی در مورد انقلاب چگونه بود و فرانسوی‌ها چگونه قضیه را می‌دیدند؟

فرانسوی‌ها دو حالت داشتند، بعضی‌ها خوش‌بین بودند و بعضی‌ها خیلی خوش‌بین نبودند. حالا یک خاطره برایتان تعریف کنم. وقتی جنگ بود، ما در دانشکده یک جلسه ماهانه داشتیم که همه جمع می‌شدیم و به نوبت صحبت می‌کردیم، همه همدیگر را می‌شناختند. یکی از این جلسات که من وارد شدم هنوز جلسه شروع نشده بود و چند نفر نشسته بودند، یکی از استادان یک دفعه همین جوری به من گفت: سید هنوز ایران جنگ است؟ (آن‌ها به من سید می‌گفتند) گفتم تا زمانی که شماها اسلحه بدهید بله، ایشان عصبانی شدند و داد و فریاد که ما اسلحه می‌دهیم؟! بعد بقیه فرانسوی‌ها مخصوصاً جوان‌ها به کمک من آمدند و به او گفتند بابا راست می‌گوید دیگر، ما تاجر توپ هستیم و قضیه فیصله یافت.

حتی بعد از انقلاب، یک استاد من خیلی آدم خوبی بود و من خیلی چیزها از هر نظر از او یاد گرفتم. بنی‌صدر که انتخاب شد صبح خوشحال آمد و گفت بیا این هم رئیس‌جمهورتان، دیگر چه می‌گویید؟

گفتم راستش من خیلی خوش بین نیستم و گفتم برو بابا تو هم که همیشه بدبین هستی. گفتم راستش را بخواهی دیشب وقتی انتخاب شد رادیو آمریکا خیلی احساس خوشحالی کرد و چیزی که آن‌ها را خوشحال کند حتماً برای ما خوب نخواهد بود و ایشان گفتند که نه تو بدبین هستی. بعد از چند سال که این جریان‌ها پیش آمد به او مسأله آن روز را گوشزد کردم.

آقای دکتر ممتاز بودن دانشگاه شریف در میان دانشگاه‌های دیگر، دلیلش را چه می‌دانید؟ اصلاً ممتاز می‌دانید یا نه؟

من فکر می‌کنم سه عامل مؤثر است، دانشجو، استاد و جو علمی که این سه عامل در ممتاز بودن خیلی مؤثرند. دانشگاه صنعتی یک جوی دارد که هر کس هم از بیرون می‌آید به این جو عادت می‌کند، یا اینکه اگر هم تک‌روی کند زود معلوم می‌شود، بنابراین یک محیط کار وجود دارد، دانشجو هم خیلی مؤثر است و گل‌های سرسبد هستند و استادهایی هم که استخدام می‌شوند واقعاً آسائید خوبی هستند.

بالاخره از صد نفر اول کنکور نود و پنج نفر می‌آیند این‌جا.

ببینید این چیزها لازم و ملزوم همدیگر هستند، چرا صد نفر اول می‌آیند این‌جا؟ چون این‌جا کار می‌شود، چرا این‌جا کار می‌شود؟ چون صد نفر اول می‌آیند و هر دو باید جمع باشند تا این جو به وجود آید.

آقای دکتر آیا فعالیت فوق برنامه هم در دانشگاه داشتید؟

نه، شنا و کوهنوردی ورزش‌های مورد علاقه من در دوران جوانی بوده و زمانی که در ایران دانشجو بودم والیبال بازی می‌کردم.

از زمان دانشجویی تان چه خاطره‌ای دارید؟

حدود سی و چند سال گذشته و ... در دوره لیسانس آموزش حین خدمت داشتیم و پس از دوران آموزشی ما را داده بودند به دانشگاه تبریز که بقیه سربازی را بگذرانیم. اصولاً باید لباس می‌پوشیدیم ولی هیچ کدام از ما لباس نخریده بودیم، البته من و دو سه نفر دیگر استوار شدیم و افسر نشدیم، نمی‌دانم چرا؟ گفته بودند که بازرس می‌آید و اگر لباس نداشته باشید، اذیت می‌کند. یک روز دانشگاه اعتصاب بود و دانشجویان تظاهرات می‌کردند و من با رنجبر بودم که الآن ایتالیاست و یکی از بزرگان فیزیک نظری است و با هم داشتیم داخل دانشگاه راه می‌رفتیم. شلوغ شد و حمله کردند و ما هم به کتابخانه رفتیم، کتابخانه دانشگاه تبریز، روبروی دانشکده فنی و در دانشکده علوم است و چند طبقه است و شیشه‌های بزرگ دارد و ما فرار کردیم، با سی چهل تا دانشجو رفتیم آن‌جا و عجیب می‌ترسیدیم که ما را بگیرند، چون سرباز بودیم گرفتاری بدی ایجاد می‌شد.

تأثیر این دانشگاه در نظام مدیریتی، آموزشی و علمی کشور را در چه میزانی می‌دانید؟

من قبول دارم، هر دانشگاهی در ایران، یک تأثیری در نظام آموزشی دارد و همه هم زحمت می‌کشند ولی دانشگاه صنعتی شریف یک حالت خاصی دارد و دوستانمان در دانشگاه‌های دیگر، وقتی یک

مسأله‌ای پیش می‌آید، اول می‌پرسند دانشگاه شریف چه خبر است؟ و این شیخوخیت در دانشگاه هست؛ ولی دانشگاه‌های دیگر هم تأثیر دارند و الآن شما اگر مقایسه‌ای با اول انقلاب داشته باشید، واقعاً در این دانشگاه و دانشگاه‌های دیگر خیلی خوب کار می‌شود، به خصوص الآن دانشجویان دکتری و کارشناسی ارشد مان خیلی خوب کار می‌کنند و کارهایشان واقعاً قابل مقایسه با کارهای علمی دنیا است.

مصاحبه‌شونده: سیدجلال‌الدین شایگان سالک

مصاحبه‌کننده: به صورت کتبی پاسخ داده‌اند

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۸/۱۷

دانشکده: مهندسی شیمی و نفت

سال ورود:

=====

خلاصه‌ای از سوابق علمی و اجرایی خود را بفرمایید.

در حال حاضر استاد محیط زیست هستم، یک دوره رئیس دانشکده مهندسی شیمی بوده‌ام، چندین دوره عضو شورای دانشگاه، عضو فرهنگستان علوم، دبیرانجمن مهندسی شیمی، سردبیر و مدیر مسئول مجله فارسی و انگلیسی مهندس شیمی ایران و سر دبیر مجله فرآیند نو، بیش از ۵۰ مقاله در مجلات علمی و حدود ۲۰۰ مقاله در کنفرانس‌های داخل و خارج کشور ارائه کرده‌ام، حدود ۵۰ پروژه کارشناسی ارشد و دکتری را هدایت کرده‌ام و بیش از ۲۰ درس مختلف در دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری ارائه داده‌ام، ۵۰۰ مقاله و طرح علمی و پژوهشی را داوری کرده‌ام، دبیر ۷ کنفرانس ملی و بین‌المللی بوده‌ام و ویراستار علمی دو جلد کتاب، بیش از سی پروژه پژوهشی و ۲۵ طرح صنعتی را به اتمام رسانده‌ام. رئیس شرکت مهندسی سامیک، رئیس هیأت مدیره شیشه‌سازی مینا، رئیس هیأت مدیره شرکت تهران الکتریک، رئیس مؤسسه پژوهشی پالاب و معاون مهندسی و طرح‌های سازمان معادن و فرآورده‌های نفتی نیز بوده‌ام، بعلاوه عضو شورای انقلاب فرهنگی در کمیته محیط زیست، عضو کمیته آب و فاضلاب وزارت نیرو، عضو شورای عالی هیأت ممیزه وزارت نیرو و عضو کمیته ملی MAB (انسان و زیست کره) مربوط به یونسکو نیز می‌باشم.

چه سالی وارد دانشگاه شدید؟

شهریور ۱۳۴۵

امکانات فیزیکی و اساتید در آن موقع چگونه بود؟

امکاناتی وجود نداشت: چند استاد تازه استخدام شده، حدود ۱۰۰۰ متر مربع ساختمان معمولی و یک آمفی تئاتر والسلام

خاطرات خود را از اساتید، کادر اجرایی و مدیریت دانشگاه بیان فرمایید.

با وجود عدم امکانات روزهای خوبی بود و همه درست مثل یک خانواده صمیمی، همه تلاش گر، ساعات کار از صبح زود تا دیروقت شب و همه مشغول تهیه جزوه، ایجاد آزمایشگاه و کلاس درس بودند. استادان بسیار جوان و فقط چند سال از دانشجویان بزرگ تر بودند. رابطه بین دانشجویان و استادان بسیار نزدیک و فوق العاده صمیمی بود. در مجموع کمبودها زیاد اما جنب و جوش برای سازندگی و ایجاد نام بیش از حد تصور

خاطرات خود را از زمان انقلاب و جریانات سیاسی آن روز بفرمایید.

دانشگاه به عنوان نمونه ای از یک جامعه ی دمکراتیک در شرایط خفقان حاکم بر کشور می درخشید. شایسته سالاری چه در سطح دانشجو و چه در سطح استادان و کارمندان حاکم بود. امتیازات پست های دانشگاهی از جمله معاونت دانشگاه، ریاست و معاونت دانشکده، مدیر آموزشی و پژوهشی بسیار کم و لذا علاقه مندان احراز این پست ها نیز بسیار کم بودند و همواره قبولی آن ها حکم تکلیف داشت. تصمیمات چه در سطح دانشگاه و چه در سطح دانشکده به صورت شورائی بود و هیچ مسؤولی حق نداشت و یا بهتر بگویم جرأت نداشت امکانات و یا امتیازاتی را بدون تصمیم جمع به کسی یا به خود واگذار نماید. همه چیز روشن و تجملات بسیار محدود بود.

چه عواملی از ابتدای تأسیس تا کنون باعث ماندگاری و پشتتازی علمی

این دانشگاه در عرصه جامعه گردید؟

فقط اعتقاد به درست کار کردن و سخت کوشی استادان دانشگاه

تأثیر این دانشگاه در نظام مدیریتی، آموزشی و صنعتی کشور را بفرمایید.

فعالیت‌های گسترده استادان دانشگاه و عملکرد درخشان آن‌ها باعث ایجاد جو رقابت در بین دانشگاه‌های کشور و حضور فارغ‌التحصیلان دانشگاه در صنعت و پست‌های مدیریتی باعث تحول در جامعه‌ی صنعتی کشور گردیده است.

مصاحبه‌شونده: فروهر فرزانه

مصاحبه‌کننده: لیلا کریمی خانقاه

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۳/۲۴

دانشکده: مهندسی برق

سال ورود: ۱۳۶۵

=====

آقای دکتر لطفاً یک بیوگرافی از خودتان بفرمایید.

بنده فروهر فرزانه استاد دانشکده‌ی مهندسی برق هستم. از حدود سال ۱۳۶۵ در اینجا تدریس کرده‌ام. مدتی نزدیک به ۳ سال رئیس دانشکده و حدود ۶ سال نیز معاون تحصیلات تکمیلی دانشکده بوده‌ام. هم‌چنین در سال ۱۳۶۸ مدتی سرپرست پژوهشکده‌ی الکترونیک شدم. در این دانشگاه حدود ۱۰-۱۲ عنوان درس داده‌ام. نزدیک به ۴۰ نفر دانشجوی کارشناسی ارشد برای تدوین رساله، ۳ نفر دانشجوی دکتری که فارغ‌التحصیل شده‌اند و صدها دانشجوی کارشناسی بلکه بیشتر داشته‌ام.

سال تولد، محل تحصیل و تحصیلات دانشگاهی‌تان را می‌فرمایید؟

متولد تهران هستم و حدود ۴۸-۴۹ سال سن دارم. از دبیرستان البرز در زمان دکتر مجتهدی فارغ‌التحصیل شدم. لیسانس و فوق‌لیسانس را از دانشگاه شیراز گرفتم. از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴ با بورس دولت فرانسه به آن کشور رفتم و فوق‌لیسانس را در زمینه‌ی مخابرات ماهواره‌ای و میکروویو و دکترایم را در زمینه‌ی مخابرات میکروویو و نوری از کشور فرانسه گرفتم. از سال ۱۳۶۴ به ایران آمدم و از آن سال تا حالا در ایران مشغول به کار هستم. از همان سال، چند سالی در دانشگاه صنعتی امیرکبیر به عنوان استادیار تدریس کردم و توأم با آن در این دانشگاه از سال ۱۳۶۵ تدریس کردم. الآن استاد پایه ۲۲ در دانشکده‌ی مهندسی برق هستم، یعنی یک چیزی در حدود بیش از ۲۰ سال سابقه‌ی تدریس و تحقیق دارم.

وضعیت امکانات فیزیکی و اساتید در آن زمان چگونه بود؟

در دهه‌ی ۵۰ شمسی دانشگاه‌ها دانشجویان کمی داشتند. بهترین دانشگاه‌ها قبل از انقلاب، دانشگاه پهلوی شیراز و دانشگاه صنعتی شریف (آن موقع صنعتی آریامهر) بودند که بسیار غنی بودند و امکانات مالی، تجهیزاتی و اجرایی بسیار وسیعی داشتند با تعداد کم دانشجوی، یعنی نسبت استاد به دانشجو نسبتاً بالا بود. بعد از انقلاب در فاصله دو سه سالی، دانشگاه‌های ممتاز تا حدی از کادر علمی خالی شدند. در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ ما چند موج مهاجرت داشتیم و هر چه دانشگاه ممتازتر بود، ریزش کادر بیشتری داشت و اکثراً این افراد استادان جوان و بسیار کارآمدی بودند که موقعیت شغلی در خارج از کشور برایشان فراهم بود؛ شاید دانشگاه‌های متوسط در این دوران کمتر ضرر کردند. پس از این دوران، دانشگاه‌ها عملاً بعد از برگزاری کنکور سال ۱۳۶۲ بازگشایی شدند (پس از انقلاب فرهنگی). من در سال ۱۳۶۴ یعنی دو سال بعد از بازگشایی دانشگاه‌ها به ایران بازگشتم. در آن زمان دانشگاه‌ها وضع بسیار نامطلوبی داشتند یعنی کادر هیأت علمی بسیار کم بود، امکانات تجدید نشده بود و فضای آموزشی هم به نسبت دانشجویان کم بود. این دانشگاه که الآن ۴۵۰ عضو هیأت علمی دارد تصور می‌کنم در آن موقع یعنی در سال ۱۳۶۴، بیشتر از ۱۴۰ نفر کادر نداشت. آن موقع استاد برای درس لیسانس هم به حد کافی نبود و گاهی وقت‌ها یک استاد مجبور بود درسی را در چند دانشگاه تدریس کند. سال ۱۳۶۸ بعد از پایان جنگ، تعدادی از فارغ‌التحصیلان و متخصصین از خارج آمدند و وضعیت دانشگاه صنعتی شریف و هم‌چنین سایر دانشگاه‌ها خصوصاً در تهران از نظر تعداد کادر هیأت علمی بهبود یافت و تقریباً یک رشد پایدار از نظر کادر هیأت علمی در این ۱۶ سال وجود داشته است. از لحاظ فضای آموزشی، از سال ۱۳۶۸ به بعد اعتبار عمرانی دانشگاه‌ها بهتر شد و تصور می‌کنم فضای آموزشی این دانشگاه در این سال‌ها بیش از ۲ تا ۳ برابر شده است (برای عمران دانشگاه میلیارد‌ها تومان خرج شده است). در مقایسه با زمان دانشجویی من شاید اعضای هیأت علمی و کارکنان، رفاه سابق را نداشته باشند اما یک چیز قطعاً بهبود یافته است؛ پس از انقلاب پژوهش و دوره‌های تحصیلات تکمیلی رشد چشم‌گیری پیدا کرده است، رشد چشم‌گیر که می‌گویم از مرتبه ۱۰ تا ۱۰۰ برابر شده است، مثلاً

دانشجویان تحصیلات تکمیلی بسته به رشته و گرایش و به همین نسبت تولید علم، پژوهش، انتشارات ملی و بین‌المللی به نحو چشم‌گیری گسترش یافته است. بنابراین می‌توان گفت فعالیت علمی و تولید علمی دانشگاه‌ها خصوصاً در دهه‌ی اخیر نسبت به قبل از انقلاب فوق‌العاده افزایش یافته است، ضمناً تعداد دانشجو نیز بیشتر شده که اگر ما تولید دانشگاه را بر مبنای تعداد افرادی که آموزش داده می‌شوند قرار دهیم، می‌توان گفت تولید کادرهای دانش‌آموخته به طور قابل توجهی افزایش یافته است؛ این رشد در کارشناسی کم‌ولی در کارشناسی ارشد و دکتری چشم‌گیر است.

به نظر شما دانشگاه چگونه می‌تواند رابطه‌اش را با فارغ‌التحصیلان خود حفظ نماید و از حضور آن‌ها استفاده بهینه‌تری ببرد؟

دانشگاه از فارغ‌التحصیلانی که ممتازند و در سطح دکتری تحصیل کرده‌اند می‌تواند مستقیماً به عنوان کادر علمی استفاده کند و از بقیه‌ی آن‌ها هم می‌تواند در چارچوب انجمن فارغ‌التحصیلان بهره ببرد؛ از کمک‌های اجرایی، مالی و فکری‌شان می‌تواند سود ببرد. ضمناً تعدادی از این فارغ‌التحصیلان در حد مدیران کشورند که در وزارتخانه‌ها و کادر رهبری دولت قرار دارند؛ در بیشتر بخش‌ها فارغ‌التحصیلان شریف در صدر قرار دارند و می‌توانند در قالب سیاست‌گذاری و تخصیص بودجه‌های کلان به دانشگاه کمک کنند.

چه عواملی از ابتدای تأسیس تا کنون باعث ماندگاری و پویایی علمی دانشگاه در عرصه‌ی جامعه گردیده است؟

من چون خود زمانی شاگرد استاد محمدعلی مجتهدی بودم به نظرم کیفیت دانشگاه به هسته اولیه‌اش و به مؤسس آن که دکتر مجتهدی بود برمی‌گردد. شاه‌بیت کار ایشان مدیریت منضبط و حرفه‌ای در عرصه آموزش بود. به نظر من در تاریخ ۵۰ سال اخیر آموزش و آموزش عالی در ایران، فردی تأثیرگذارتر و خدمت‌گذارتر از دکتر مجتهدی برای منافع ملی ایران نداشته‌ایم. به هر حال ایشان هسته‌ی اولیه این دانشگاه را با آن مدیریت منضبط و حرفه‌ای خودش گذاشت و این انضباط حرفه‌ای

سنتی شد که در طول این چهل سال به نحوی ادامه یافت. نکته‌ی دوم بعد از تأسیس دانشگاه این که ایشان در انتخاب افراد شایسته بسیار سخت گیر بود و هسته اولیه دانشگاه با اعضای هیأت علمی شایسته و توانا بنا گذاشته شد. نکته‌ی سوم پذیرش دانشجویان ممتاز از ابتدا در این دانشگاه بود، علتش هم این است که دکتر مجتهدی رئیس دبیرستان البرز بود که در چهل سال پیش این دبیرستان بدون هیچ رقیبی بزرگ‌ترین و بهترین مدرسه کل ایران بوده و همیشه تمام رتبه‌های اول کنکور و افراد ممتاز داخل و خارج از ایران و حتی بسیاری از مدیران فعلی کشور از فارغ‌التحصیلان این مدرسه بوده‌اند و او بود که آن‌ها را به این دانشگاه آورد، حتی تعداد بسیاری از کادرهای اداری الآن دانشگاه کارکنان سابق البرز هستند. دکتر مجتهدی از همان ابتدا تمهیداتی فراهم کرده بود که فارغ‌التحصیلان را به جای رفتن به دانشکده فنی دانشگاه تهران به دانشگاه صنعتی شریف سوق دهد و این باعث شد که تراز علمی دانشجویان اینجا بالاتر از بقیه باشد. دبیرستان البرز تنها دبیرستانی در ایران است که سابقاً مؤسسه آموزش عالی بوده است؛ تا سال ۱۳۱۹ کالج آمریکایی و تحت مدیریت دکتر ساموئل جردن بوده که مدرک لیسانس می‌داده است؛ در سال ۱۳۱۹ این کالج ملی شد، از آمریکایی‌ها تحویل گرفته شد و به یک مدرسه ایرانی تبدیل شد. تصور می‌کنم از سال ۱۳۲۴ مجتهدی رئیس آنجا می‌شود و قریب ۳۵ سال آنجا را اداره می‌کند. کسی که کالج آمریکایی را تبدیل به مدرسه البرز کرد و کسی هم که این بیابانی را که در جاده قدیم فرودگاه و در کنار کوچه‌های خاکی بود تبدیل به دانشگاه صنعتی کرد دکتر مجتهدی بود، این است که باید یاد او را گرامی داشت. عامل بعدی وسعت منابع مالی در اختیار دانشگاه بود. در حال حاضر ما به جز این عامل، سه پارامتر دیگر داریم: دانشجویان ممتاز، کادر هیأت علمی قوی و فارغ‌التحصیلان توانا و سخاوتمند. مشکل کنونی ما تنگنای منابع مالی است. مقداری از نقشه‌های اولیه ساختمانی شریف را دکتر مجتهدی مجانی تمام می‌کند، تعدادی از مهندسين و فارغ‌التحصیلان سابق البرز نقشه اینجا را می‌کشند و حتی بعضاً پیمانکار از مهندسين فارغ‌التحصیل البرز انتخاب می‌کرده که نظارت مستقیم بر کارهای اجرایی داشته باشند؛ هم‌چنین ایشان بعضی ساختمان‌ها

از جمله ساختمان شبانه‌روزی البرز و خوابگاه آن را به دلیل پرستیژی که در جامعه داشته و خوشنامی در بین مردم و اهل علم و فرهنگ، با جمع کردن کمک‌های مالی ساخته است.

تأثیر دانشگاه در نظام مدیریتی، آموزشی و صنعتی کشور را بیان نمایید.

دانشگاه صنعتی شریف به واسطه‌ی حسن شهرت، به عنوان مؤسسه‌ی شاخص علمی و پژوهشی شناخته شده، از هر جهت مورد اعتماد مدیران و صنعت‌گران بوده و هست. حتی در بعضی مواقع شریف به عنوان مرجع شناخته می‌شود، مرجعی اول برای جوانان مشتاق علم (طبق نتایج آزمون سراسری) و دوم برای مدیران. اگر در حیطه‌ی تخصصی مشکلی پیدا شود و یا به دوره‌ی بازآموزی و آموزشی نیاز داشته باشند و یا بخواهند پروژه‌ای را محول کنند، یکی از جاهایی که به آن مراجعه می‌کنند این دانشگاه است. اهل کسب و کار و صنعت هم به نوبه‌ی خود، اگر چه یک مقدار محدودتر ولی آن‌ها هم به این دانشگاه توجه دارند. در ضمن اینجا در حد مدیریت رده‌های عالی کشور هم افراد زیادی به جامعه معرفی کرده است.

از نظر شاخص‌های پژوهشی دانشگاه را چگونه می‌بینید؟

به نظر من اینجا اگر شاخص را انتشارات بین‌المللی قرار دهیم، در ژورنال‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی وضع بسیار خوبی داریم، گویا از نظر سرانه نیز در میان مؤسسات آموزشی و تحقیقاتی در رتبه‌ی اول یا دوم کشور قرار داریم. البته شاخص‌های دیگری هم مطرح است مثل حجم قراردادهای منعقد شده یا عناوین کتاب‌های منتشر شده، قراردادهای صنعتی که منتهی به یک پروژه تولید، روش جدید تولید یا تولید چیز جدید شده‌اند ولی نقطه قوت اصلی این دانشگاه بیشتر در انتشارات بین‌المللی است، البته در بقیه‌ی زمینه‌ها این دانشگاه جای کار دارد و به نظر من با این تعداد استاد و دانشجو اینجا می‌تواند از نظر قراردادهای صنعتی و تولید درآمد به وسیله ارتباط با صنعت در وضع مطلوب‌تری باشد که این امر بستگی به مدیریت، گرایش استادان و دانشجویان دارد. فرهنگ غالب دانشگاه هم مطرح است که ما در

این فرهنگ چقدر بخواهیم مسایل کشور و مسایل ملی را حل کنیم یا چقدر رویکرد به پژوهش‌های بین‌المللی داشته باشیم، بین این‌ها باید تعامل و تعادل برقرار کنیم تا بهترین نتایج را بگیریم.

به نظر شما چطور می‌شود جلو مهاجرت نخبه‌ها و افراد شایسته را گرفت؟

سؤال مشکل و بحث دامنه‌داری است، راه‌حلی در حد ملی می‌خواهد و فقط قابل حل در سطح دانشگاه نیست. به نظر من عامل مهاجرت به خارج از کشور را نه ما به تنهایی می‌توانیم حل کنیم و نه این که ما عامل آن هستیم، چون بعضی‌ها عامل فرار مغزها را دانشگاه‌های نخبه‌پرور می‌دانند در حالی که عامل فرار مغزها تا حد زیادی عوامل خارج از دانشگاه است و جنبه‌ی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و علمی نیز دارد. من فکر می‌کنم عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مؤثرترند، چون از نظر جنبه‌ی علمی یک نفر می‌تواند در داخل کشور در یک محیط آرام بدون دغدغه‌های سیاسی و اقتصادی و با امید به آینده به پژوهش پردازد و تولید علمی در سطح بین‌المللی داشته باشد.

خاطرات خود از کادر اجرایی، اساتید، مدیریت و کارکنان دانشگاه را بفرمایید.

بنده از مدیران دانشگاه از آقایان دکتر علی‌اکبر صالحی و دکتر عباس انواری که رئیس دانشگاه بودند خاطرات خیلی خوبی دارم. خصوصاً حسن سلوک و حسن خلق آقای دکتر صالحی در این دانشگاه خیلی زبانزد بود. از مدیران هم دکتر سیدمحمد اعتمادی معاون آموزشی دانشگاه در زمان دکتر صالحی ایشان جزء مدیرانی بودند که شاید پس از یک دوران بی‌نظمی آموزشی در دانشگاه آمدند و انضباط آموزشی را تا حد زیادی برگرداندند و با اجرای مقررات و سختگیری‌های لازم به بهبود کیفیت آموزشی پرداختند، از خاطرات خوب من ایجاد انضباط آموزشی در زمان دکتر اعتمادی است.

از میان کارکنان آقای محمدتقی قدس در دانشکده‌ی برق شایسته ذکر است، ایشان تکنسین ماشین‌ابزار در دانشکده بودند، حدود ۳۰ سال هرگونه نمونه‌سازی یا پروتوتایپی از پروژه‌ای می‌خواستند ساخته بشود از داخل و خارج دانشگاه به ایشان مراجعه می‌کردند؛ جزء مؤمن‌ترین، منضبط‌ترین و بهترین کارکنان ما بودند. از کارمندان هم می‌خواهم به آقای ارض‌پیما در آموزش اشاره کنم، ایشان یکی از

افرادی هستند که کیان آموزشی دانشگاه را با ریزینی، دقت و کنترل، حفظ می کنند. یکی از خاطرات خوب من هم این است (البته خودم از افرادی هستم که زمانی که دانشجویان برای فارغ التحصیلی برای تطبیق مدارک و دروسشان پیش من می آیند معمولاً این ها را یک به یک کنترل می کنم)، اما یک بار مشکلی در کارنامه ی فارغ التحصیلی دانشجویی بود که تأیید رئیس دانشکده، معاون آموزشی و استاد راهنما را گرفته بود رفته بود در آموزش دانشگاه فارغ التحصیل بشود، آقای ارض پیمان اشکال پرونده و کارنامه ی او را پیدا کرده به من تلفن کردند و اطلاع دادند که ما اصلاح کنیم و من از این دقت بسیار لذت بردم و خوشنود شدم.

از دکتر مجتهدی هم خاطره ی کوچکی دارم. حدود ۳۵ سال پیش که در دبیرستان البرز دانش آموز بودیم، آقای دکتر ساعت ۶ صبح می آمدند، دور حوض دبیرستان قدم می زدند و افراد را کنترل می کردند. ۳۵-۳۰ سال پیش، کاپشن، اورکت سربازی تازه به بازار آمده بود و در آن زمان خیلی زیبا و شاخص محسوب می شد. یکی از دانش آموزان وارد حیاط شد و روی بازویش یک پرچم سه رنگ زرد، قرمز و مشکی بود، دکتر جلوی آن دانش آموز را گرفت و با لهجه ی شیرین گیلکی گفت: «چرا پرچم بلژیک را زدی روی لباس، پرچم ایران را بزنی روی بازویت» و این برایم بسیار جالب بود.

به یک نکته دیگر از ایشان اشاره می کنم و آن این که دانشگاه ما تنها دانشگاهی است که دفتر رئیس آن جلوی در ورودی است، این سلیقه دکتر مجتهدی بود. شما هر جایی مراجعه کنید، دفتر رئیس دانشگاه مثلاً در طبقه هفتم یک ساختمان هفت طبقه است که کسی او را به سادگی نبیند ولی ایشان دوست داشت هر جا که هست در ورودی را ببیند. یکی از اساتید تعریف می کرد می گفت که دکتر همیشه تأکید داشت افراد باید ساعت هشت سر کارشان باشند؛ این استاد یک روز ساعت یک ربع به هشت وارد دانشگاه می شود، دکتر مجتهدی جلوی او را می گیرد و می گوید که آقا چرا دیر کردی؟ این استاد جواب می دهد دیر نیامده ام، هنوز که ساعت هشت نشده و دکتر مجتهدی می گوید هشت یعنی هفت و نیم. این مسأله را با الآن مقایسه کنید.

زمانی که شما به دانشگاه آمدید مقارن با ریاست دکتر انواری بود؟

بله، بعد از انقلاب بعد از آن دوره گذرایی که دانشگاه داشت تقریباً سال ۱۳۶۱ به بعد فکر کنم دو دوره آقایان دکتر انواری و دکتر صالحی بودند که جابجا شدند و بعد از آن هم مدت کوتاهی دکتر اعتمادی این مسؤولیت را بر عهده داشتند.

به نظر شما کدام یک از رؤسا در زمینه مدیریت دانشگاه موفق تر بودند؟

این از آن سؤالهای بسیار مشکل است. برای این که عدالت را رعایت کنیم، از اظهار نظر درباره ریاست فعلی دانشگاه صرف نظر می کنیم و آن را به آینده موکول می نمایم تا دوره ایشان تمام شود، به قول معروف می گویند تاریخ راجع به افراد قضاوت کند. اما هر کسی که رئیس دانشگاه می شود به علت قلت منابع و کثرت مسائل تحت فشار زیادی قرار می گیرد و کار مشکل و طاقت فرسایی برعهده دارد. بنابراین از یک وجه باید از تمام مدیران و رؤسا خصوصاً آنان که بعد از انقلاب خدمت کردند، ممنون بود و اذعان کرد که همه ایشان شایسته و خوب بودند. ضمن احترام به همه و سپاس گذاری از زحمات همه، به نظرم آقای دکتر علی اکبر صالحی یکی از رؤسای خوب بود، به چند دلیل که یکی از آنها حسن خلق و حسن سلوک ایشان با همه بود و دیگری دلسوزی و حساسیت ایشان نسبت به مسائل دانشگاه. من به خاطر دارم زمانی که تعدادی از دانشجویان به خاطر یک سری مسائل جو متشنجی را ایجاد کرده بودند، دکتر صالحی به میان آن جمعیت بزرگ دانشجویان که ممکن بود هر لحظه هر کاری بکنند، آمد و با شور و حرارت عجیبی به مسائل و سخنان آنان پاسخ داد؛ بنابراین ضمن دارا بودن حسن سلوک و رفتار، فردی دلسوز و در زمینه حرفه ای خود استوار بود. ضمناً ایشان خیلی از کارهای عمرانی دانشگاه را بعد از یک دوره رکود شروع کرد. در دوره ایشان جذب استادان، خوب و زیاد بود و به نظرم بهترین معاون آموزشی سالهای اخیر آقای دکتر اعتمادی بود که این مسؤولیت را در زمان دکتر صالحی برعهده داشت. ضمن این که همه بزرگواران امتیازات زیادی داشتند، در خصوص امتیازات رئیس فعلی هم الآن صحبت نمی کنیم تا آینده در این زمینه بحث مستوفایی بشود.

در مورد دانشکده مهندسی برق، روند توسعه و فعالیت‌های آن از قبل تا کنون صحبت می‌فرمایید؟

دانشکده مهندسی برق از سال ۱۳۴۵ عملاً راه‌اندازی شد و از حدود سال تحصیلی ۱۳۴۹ الی ۱۳۵۰ در ساختمان فعلی استقرار یافت، تا آنجایی که بنده می‌دانم آقای دکتر عباس چمران به عنوان رئیس دانشکده از نخستین کسانی بودند که توسعه کمی و کیفی دانشکده را مد نظر قرار دادند.

دانشکده مهندسی برق از سال ۱۳۵۵ دوره فوق‌لیسانس را راه‌اندازی نمود. از سال ۱۳۶۳ دوره‌های کارشناسی ارشد مهندسی برق الکترونیک و مهندسی برق قدرت نیز راه‌اندازی شد. از سال ۱۳۶۵ به تدریج دوره‌های کارشناسی ارشد مخابرات، کنترل و مهندسی پزشکی نیز تأسیس شدند و از سال ۱۳۶۹ دوره دکترای مهندسی برق در این دانشکده راه‌اندازی شد. با توجه به افزایش دوره‌ها و محدودیت فضا، دانشکده از سال ۱۳۷۲ نسبت به توسعه فیزیکی خود اهتمام ورزید که نتیجتاً طرح توسعه‌ای به وسعت ۱۰ هزار مترمربع در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور تصویب شد. از سال ۱۳۷۸ با کمک وزارت نیرو و سازمان توانیر، طرح توسعه دانشکده مهندسی برق در ضلع شرقی آن به وسعت ۶۳۰ مترمربع آغاز و در سال ۱۳۸۱ به پایان رسید. اکنون با تأسیس دوره‌های جدید مانند کارشناسی ارشد مخابرات، میکروویو نوری، الکترونیک دیجیتال، مخابرات رمز، الکترونیک مدارهای مجتمع، ادوات میکروالکترونیک، سیستم‌های انرژی، ماشین‌های الکتریکی و الکترونیک قدرت مجدداً کمبود فضا در دانشکده احساس می‌شود که امیدواریم با طرح توسعه آتی دانشکده این کمبودها برطرف شود.

جامعه اسلامی استادان در این دانشگاه در چه موقعیتی قرار دارد و نقش شما در آن چیست؟

بنده یکی از دبیران جامعه اسلامی استادان این دانشگاه هستم، البته دبیر ما جناب آقای دکتر عباس انواری می‌باشند. جامعه اسلامی استادان دانشگاه شریف به نوبه خود تلاش نموده که در فعالیت‌های

اجتماعی، صنفی و سیاسی اساتید طریق اعتدال را پیشه سازد و به تلطیف محیط ارتباطی میان استادان
پردازد.

مصاحبه‌شونده: سیدعبدالله محمودیان

مصاحبه‌کننده: لیلا کریمی خانقاه، حبیب‌الهی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۹/۵

دانشکده: علوم ریاضی

سال ورود:

=====

خلاصه‌ای از سوابق علمی و اجرایی خودتان را بگویید.

سال ۱۳۵۴ دکترای ریاضی را از دانشگاه پنسیلوانیا اخذ نموده و چهار سال در آمریکا به تدریس مشغول بودم، هنگام انقلاب به ایران برگشتم و دو سال در دانشگاه شهید بهشتی بودم و از سال ۱۳۶۲ بعد از بازگشایی دانشگاه‌ها در این جا هستم.

آیا سوابق اجرایی هم داشتید؟

بله، در معاونت‌های مختلف دانشکده و دو سالی هم رئیس دانشکده علوم ریاضی از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ بودم و الآن هم رئیس انجمن ریاضی ایران هستم.

در سال ۱۳۶۲ وضعیت امکانات فیزیکی، اساتید، دانشکده‌ها و ... چطور بود؟

با حالا زیاد فرق نداشت یعنی دانشکده ریاضی زیاد فرق نکرده است. البته آن موقع این ساختمان که در آن هستیم سه طبقه بود چهار پنج سال پیش بقیه این جا ساخته شد. تعداد افراد هم خب زیاده‌تر شده است.

دانشکده ریاضی نسبت به سایر دانشکده‌هایی که ما دیدیم فضایش بهتر بوده، فضای اتاق‌هایش بازتر و نوسازتر است.

این ساختمان جزء اولین ساختمان‌هاست البته طبقه چهارم که الآن در آن هستیم بعداً ساخته شده است. منتها من نمی‌خواهم از خودم تعریف کنم ما و بقیه همکاران یک مقدار به نگهداری تأسیسات

می‌رسیدیم. ما سعی کردیم از امکانات موجود به نحو احسن استفاده کرده و به آن‌ها برسیم. دورو بر ساختمان و گلکاری‌ها که خیلی‌ها لطف کرده و به آن‌ها رسیدند. مثلاً لوله‌کشی داخل ساختمان اشکال ایجاد کرده بود طبقه اول همه‌اش پوشیده شده بود و تصمیم گرفتند طبقه همکف را دوباره لوله‌کشی کنند. لاجرم باید روکار می‌شد. ما دیدیم این جوری می‌شود گفتیم کل ساختمان را روکار کنیم. بعد از حدود سی سال لوله‌های کل ساختمان عوض شد. روکار این‌جا را با آن طرف ساختمان یعنی دانشکده صنایع باید با هم انجام می‌دادیم. مجوز گرفتیم کل ساختمان را روکار کنند. آن موقع من مسئولیت ریاست دانشکده را داشتم خیلی سعی کردیم لوله‌کشی روکار به طوری که به چشم نزنند انجام گرفته و الحمدلله مسأله سرمایش و گرمایش به کلی حل شده است یعنی به سیستم مرکزی رفته است اگر سیستم مرکزی دانشگاه راه بیفتد این‌جا هم راحت می‌شویم. قبلاً هر سال مشکلاتی برای سرما و گرما داشتیم که الآن رفع شده است. کنده‌کاری و این‌ها خیلی باعث خراب‌کاری می‌شود که اگر در جاهای دولتی آدم دنبالش نباشد خیلی خراب می‌شود، خیلی پیگیری می‌خواست که با همین سنگ‌هایی که فرش شده بود دوباره فرش کنند. قبلاً باغچه‌ای آن پشت بین ما و صنایع بود که کلاً از بین رفته بود ولی الآن دوباره درست شده است.

با توجه به قدمت اغلب دانشکده‌ها که دیدیم در این ساختمان از فضا خیلی بهتر و کارآمدتر استفاده شده است. دانشکده‌های همسایه ما مکانیک، شیمی و متالورژی، به نظرم فضای خفه‌ای دارند من فکر می‌کنم تحولی روی آن‌ها انجام نمی‌شود.

من فکر می‌کنم ساختمان آن‌ها بعد از ما ساخته شده، حالا شما یک جوری این را منعکس کنید که به همکاران برنخورد. من با هر کس می‌آمد تمام می‌کردم که باید تمیز کند و برود، اعصاب خوردکنی زیادی داشت. مثلاً قبلاً رادیاتور بود همه جا را باید فنکوتل می‌کردیم مثلاً جایی در راهرو رادیاتور برداشته می‌شد و نمی‌خواستیم آن‌جا فنکوتل کار کنیم آن اثرش می‌ماند، خوشبختانه سرامیک هنوز هم

داریم در یک جایی در دانشکده نگهش داشته‌ایم می‌گذاشتیم بیایند درست کنند صاف و تر و تمیز کنند و بروند ولی متأسفانه صنایع این کار را نکرده است.

آیا دانشگاه از نظر بودجه به شما توجه بیشتری دارد؟

نه لزوماً، اتفاقاً مجوز گرفتن برای این که کل ساختمان روکار شود صنایع خیلی بیشتر از ما دنبالش بود آقای مهندس مظفر خودش آن موقع معاون مالی و استاد دانشکده صنایع بود لطف داشت این کار را کرد متنها اعصاب خوردکنی دارد باید دنبالش بود.

آقای دکتر خاطراتان را از اساتید، کادر اجرایی و مدیریت در دورانی که به دانشگاه تشریف آوردید از سال ۱۳۶۲ به بعد برایمان بگویید.

باید فکر کنم. نکته‌ای که در بحث قبل می‌خواستم بگویم این که مثلاً دانشجویان انتظاراتی دارند و اغلب، اشکالات را به خاطر جوانی و کم تجربه بودنشان نمی‌بینند. ولی عملاً در کاری ساده مثل نقد کردن چک در بانک که دو ساعت طول می‌کشد متوجه می‌شوند چه مشکلاتی دارد و چه وقت‌هایی تلف می‌شود. دانشجویان ما هم خیلی از این انتظارات داشتند ولی تجربه من این بود که جلسه بگذارم و با آن‌ها صحبت کنم و اغلب قبول می‌کردند. شوراهای صنفی را تقویت می‌کردم که خودشان مسایلشان را حل کنند و با پیشنهادهای هماهنگ به مدیریت دانشکده بیایند. وقتی می‌آمدند اگر عملی بود سعی می‌کردیم انجام دهیم اگر نبود با آن‌ها در میان می‌گذاشتیم و آن‌ها به دانشجویان دیگر می‌گفتند. مثلاً یک نمونه‌اش تقاضای نصب کمد‌ها بود که خیلی هم انتظار به جایی است. انتظار داشتند جعبه‌ای به اندازه یک کشوی وسایل در دستشان باشد که اسباب‌های سنگینشان را در آن جا بگذارند. چنین امکاناتی نه تنها در دانشکده ما بلکه در خیلی از دانشکده‌های دیگر نیز وجود نداشت. دانشکده صنایع قبول کرد که کمد بگذارد ولی این کمد‌ها را در فضای مشترک ما گذاشتند دانشجویان هم این مسأله را بار دیگر تکرار کردند. ما گفتیم آن‌ها کار اشتباهی می‌کنند. به مدیریت دانشگاه مراجعه کردیم و مدیریت حق را به ما داد که این‌جا مشترک است و باید با رضایت همدیگر باشد و ما هم اجازه ندادیم. چون واقعاً زشت بود آن‌ها هم گذاشتند داخل دانشکده که به نظرم منظره‌ی زشتی ایجاد کرده است ولی ما نگذاشتیم دانشجویان بعد از مدتی راضی شدند با این که خیلی به آن نیاز داشتند.

عملاً فضای زیادی می‌خواهد با این که درخواست به جایی هست.

ما بعد از بررسی دیدیم بهترین جا همان بالای ساختمان شهید رضایی است یک طبقه بزنند برای تمام دانشجویان دانشگاه. اگر دانشگاه قبول کند برای همه دانشکده‌ها چیز خوبی است.

آقای دکتر فرمودید زمان انقلاب به ایران آمدید، از فضای سیاسی آن زمان و از انقلاب فرهنگی برایمان بگویید. خودتان در جریان بودید یا این که بعد از انقلاب فرهنگی شروع به کار کردید؟

در این دانشگاه بعد از انقلاب فرهنگی، ولی در حقیقت من بهمن ۱۳۵۷ آمدم، چند روز قبل از امام خمینی. ما که آمديم ۳ چهار روز بعد از آن فرودگاه‌ها بسته شد. من در دانشگاه شهید بهشتی به صورت پیمانی استخدام شدم یک سال و اندی پیمانی بودم و بعد از انقلاب فرهنگی پیمانی‌ها را در دانشگاه‌ها تمدید نکردند. من بعد از انقلاب فرهنگی این جا تقاضا داده بودم و این جا استخدام شدم. در نتیجه از وضعیت دانشگاه‌ها در قبل از انقلاب کم تجربه دارم.

فکر می‌کنم آن موقع بعد از انقلاب فرهنگی تعداد اعضای هیأت علمی دانشگاه کم بود.

نه اتفاقاً زیاد بود. آن‌ها که کوچ کردند بیشتر در زمان انقلاب فرهنگی بود یک مقدار طول کشید. همه در حدود سال ۱۳۵۸ و بعد از شروع جنگ و انقلاب فرهنگی رفتند. بعد از انقلاب اتفاقاً برعکس خیلی‌ها از آن طرف آمدند زیادتر و زیادتر شدند.

آقای دکتر اهل ورزش و کارهای فوق برنامه در دوران دانشجویی یا بعد از آن بودید؟

نه آن چنان که به صورت تیمی بازی کنم. ولی به بسکتبال و والیبال علاقه داشتم و مرتب کوهنوردی می‌رفتم و هنوز هم می‌روم. با گروه کوه دانشگاه به کوه رفته‌ام یا نه یادم نمی‌آید ولی با دانشجویان دانشکده خودمان در حد چهل نفر پنجاه نفر به کوهنوردی رفتیم. آن‌ها ظاهراً خیلی حرفه‌ای هستند، ما در حد آماتوری می‌رویم.

آقای دکتر چه عاملی را باعث ماندگاری و پشتتازی علمی دانشگاه شریف می‌دانید؟ چرا این‌جا انتخاب اول دانشجویان است؟

اولاً فکر می‌کنم مهم‌ترین عامل شورایی بودن دانشگاه بود. چون می‌دانید بعضی دانشگاه‌های دیگر تازه شورایی شده‌اند ولی شریف از اول در دانشکده‌ها و دانشگاه شورا داشته است و دانشکده‌ها از طریق

هم‌فکری از خود همکاران و ارتباط با دانشجویان نظراتشان منعکس و اداره می‌شده است و آخرین خبر هم این که رئیس دانشگاه را شورای دانشگاه دوباره تأیید کرد. چون می‌دانید در شورای دانشگاه از هر دانشکده دو نفر نماینده است که ۱۲ دانشکده ۲۴ نماینده می‌شود، هر دو نماینده انتخاب شده و رئیس دانشکده به اضافه چند نفر ریش سفید دانشگاه هم در این شورا حضور دارند که کلاً سی و خرده‌ای می‌شوند. اخیراً شورای دانشگاه رئیس دانشگاه را برای بار سوم تأیید کردند که خوشبختانه وزیر علوم فعلی هم تأیید کرده است. اصل و اساس بر پایه هم‌فکری است و همت کسانی که کار می‌کنند نیز نقش دارد. مثلاً چند سال پیش که ۲۵امین کنفرانس بزرگ سالانه انجمن ریاضی ایران در دانشگاه برگزار شد حدود هفده نفر از ریاضی‌دانان به نام دنیا که بعضی از آن‌ها جایزه فیلدز برده‌اند (فیلدز ریاضی بالاتر از نوبل رشته‌های دیگر است) به ایران آمده بودند. برای برگزاری این کنفرانس احساس کردیم در این دانشگاه استخوان‌بندی محکمی هست که وقتی زمان عمل پیش می‌آید همه می‌آیند، درک بالایی دارند. این بحث مال ده سال پیش است یعنی درک این را دارند که این یک کار آکادمیک است و پای آبروی دانشگاه در میان است. من یادم هست که خیلی از کارمندان ارشد پشت پیشخوان سلف سرویس ایستاده بودند و ژتون پاره می‌کردند غذا می‌دادند. من به همکاران جدیدم همه می‌گویم که این پیشتازی دانشگاه لزوماً دائمی نیست باید سعی کنند کوتاه نیایند و گرنه ما با دانشگاه‌های دیگر فرق نداریم. همه همکاران باید راجع به این مسأله از خود سؤال کنند که چرا این جور شده است همه باید سعی خود را بکنند و این یکی از نشانه‌های استثنایی شدن دانشگاه است.

چرا ریاضی این قدر سخت است؟ چرا ما باید ریاضی را بخوانیم در صورتی که اصلاً بعضی از آن برای ما کارایی ندارد؟ فکر می‌کنم بعضی از مباحث باید مطابق با همان رشته دانشجوی پیش برود.

من یک دوستی داشتم که هم‌دوره من از دانشگاه شیراز بود. من دوره فوق لیسانس را در شیراز گذراندم دوره لیسانس را در دانشگاه تهران بودم و دکتری را در دانشگاه پنسیلوانیا گذراندم. یک هم‌کلاس داشتم که در خارج با هم، هم اتاق بودیم و شیمی فیزیک می‌خواند دوره دکترایش بود. در آن موقع سؤالات ریاضی را با من مطرح می‌کرد و تأسف می‌خورد که چرا این‌ها را در دانشگاه خوب یاد

نگرفته است. معادلات دیفرانسیل، حل انتگرال و غیره خیلی به دردشان می‌خورد. کسانی که این‌جا می‌آیند رتبه‌های بالای کنکور هستند و مسلماً در دبیرستان موفق بوده‌اند. پس نباید از ریاضی بدشان بیاید. به نظر من دانشجویان از مشکلی ریاضی نمی‌ترسند آن‌ها علت دیگری دارند. به نظر من دو سه سال آخر دبیرستان دانشجویان ما زحمت زیادی می‌کشیدند تا قبول شوند، این‌ها خیلی خستگی دارد. مخصوصاً وقتی شریف قبول می‌شوند می‌آیند پارتی می‌گیرند، به فامیل شیرینی می‌دهند و جشن می‌گیرند. یک جوری از نظر روانی به ایشان تداعی می‌شود که پایان کار است در صورتی که تازه شروع کار است.

یک احساس کاذب پیش می‌آید که باعث می‌شود خودشان نیز فراموش کنند که چقدر زحمت کشیده‌اند و الآن نیز باید در همان حد زحمت بکشند.

متأسفانه در دبیرستان‌ها به خاطر کنکور درس‌ها را چنان یاد می‌دهند که سریع تست بزنند و مفهومی یاد نمی‌گیرند. مثلاً من الآن با دانشجویان برق (البته ترم سوم به بالا) درس دارم و ایشان از همان اول قبل از این که سر کلاس بروم نگران بودند و می‌پرسیدند که شما روش تدریستان چگونه است؟ دو سه روز قبل از شروع کلاس‌ها می‌پرسیدند مثلاً اگر شما اثبات می‌گویید ما خوشمان نمی‌آید. گفتم مگر اثبات چه اشکالی دارد و جواب دادند که ما از اثبات خوشمان نمی‌آید. حالا خوشبختانه من از کلاس بسیار راضی هستم چون نه تنها از اثبات خوششان می‌آید بلکه دائم به فکر اثبات کردن هستند. فهمیدم که روش آموزشی آن‌ها غلط بوده است و الآن به‌شان فشار می‌آید نمی‌دانند اثبات کردن یعنی چه. اثبات کردن یعنی این که آدم خودش را قانع کند کاری که می‌کند درست است یا نه و وقتی قانع شد لذت‌بخش می‌شود. هیچ‌گاه در دبیرستان این را نمی‌خواهند. هم آموزش دبیرستان و هم زحمتی که برای کنکور کشیده‌اند باعث می‌شود وقتی وارد دانشگاه می‌شوند یک کمی دیر می‌جنبند می‌بینید کسی که در دبیرستان همیشه ۲۰ می‌گرفته یک دفعه از ریاضی عمومی ۱ افتاد و ضربه اول را می‌خورد. ما هر سال ۲۵، ۲۰ درصد افت در ریاضی عمومی ۱ داریم. نه ما فکر می‌کنیم خیلی درس‌هایمان استثنایی است (با توجه به دانشگاه‌های خیلی خوب دنیا و با همان استانداردها) و نه دانشجویانمان ضعیف هستند. به نظر من مشکل همان روش تدریس کنکوری در دبیرستان‌ها است.

تأثیر این دانشگاه را در نظام مدیریتی، آموزشی و صنعتی کشور چطور می‌بینید؟

حتماً این سؤال را از هرکسی که در این دانشگاه پرسیده‌اید گفته است خیلی زیاد. همیشه یک عده از گردانندگان خیلی رده بالای مملکت از این دانشگاه بوده‌اند و الآن هم فکر می‌کنیم از فارغ‌التحصیلان این‌جا هستند.

آیا این طور بوده که دانشگاه‌ها یا دانشگاه ما تحولی در صنعت کشور ایجاد کرده باشد؟ آیا دانشگاه‌ها توانسته‌اند تأثیرگذار باشند؟ در صنعت چطور؟ فکر می‌کنید که دانشگاه توانسته در صنعت تأثیری بگذارد؟

من خودم انتقادات بخصوصی از صنعت دارم که مسائل تحقیقات صنعتی خودشان را به دانشگاه‌ها رجوع نمی‌دهند. اوایل ما فکر می‌کردیم چون علوم پایه هستیم طرف ما نمی‌آیند ولی در دوران تجربه اجرایی دیدم که اصلاً بقیه رشته‌ها را نیز زیاد به بازی نمی‌گیرند. مثال‌های فراوانی داریم که این دانشگاه اثرگذاری زیادی داشته است. مثل تونل کندوان در جاده چالوس که به علت ریزش، سال‌های سال بسته بود ده سالی بسته شده بود. در جاده چالوس حدود ۱۵ کیلومتر راه طولانی شده بود می‌رفتند از بالای کوه دور می‌زدند بعضی وقت‌ها هم به خاطر برف و این‌ها بسته بود. بالاخره گروه تحقیقاتی از دانشگاه صنعتی شریف فعالیت کردند چندین نفر سعی کردند نشده بود بالاخره بر اساس مطالعه خاک تلاش کردند و الحمدلله حالا تونل دوطرفه شده است قبلاً یک طرفه بود و در هر طرف ماشین‌ها را نگه می‌داشتند تا ماشین‌های طرف دیگر رد شوند. از این مثال‌ها زیاد هست و همکاران مهندسی می‌دانند ولی صنعت فکر می‌کند یا وانمود می‌کند که دانشگاه نمی‌تواند مشکلاتشان را حل کند. در نتیجه هزینه‌هایی را که باید برای تحقیقات صرف کند به دانشگاه‌ها نمی‌دهند مثل قضیه مرغ و تخم مرغ وقتی آن‌ها چیزی ندهند از این طرف هم چیزی نمی‌گیرند. از نظر فرهنگ‌سازی خیلی مهم بوده است. مثلاً دانشجویان ما که دوره لیسانس را تمام می‌کنند و به دانشگاه‌های دیگر می‌روند، می‌آیند و به ما می‌گویند که چقدر چیزها این‌جا یاد گرفته‌اند. الآن اگر در تهران نگاه کنید یک ساختمان قشنگ نمی‌بینید همه چیز کج و معوج است. این را می‌شود گفت که از مهندسين استفاده نشده است.

ما ایرانی‌ها این حس را داریم که زود به نتیجه برسیم یک چیزی آماده باشد بخریم همان کار را انجام بدهیم زود به نتیجه برسیم و اینکه سرمایه‌گذاری و تحقیق و تفحص در مورد کاری نکنیم خیلی کم است.

هم این هم این که افراد بالاخره از نظر مالی باید زندگی بکنند افراد دوست دارند که درآمد بیشتری داشته باشند فکر می‌کنند اگر بنشینند یک چیز خیلی تر و تمیز بدهند کسی آن را قابل نمی‌داند در نتیجه در خرید و فروش راحت‌ترند و این مشکل جامعه است. زیرا این‌جا فارغ‌التحصیلانی دارد که خیلی قابلند و می‌توانند کار کنند ولی سیستم طوری بوده که از این‌ها به نحو احسن استفاده نشده است.

آیا با هم‌دوره‌ای‌هایتان ارتباط دارید؟ دانشجویان هم‌دوره‌تان؟

با دانشجویان بله و بیشتر از آن‌ها با دبیرستانی‌ها. من زنجان دیپلم گرفتم، ما هر سه ماه یک گردهمایی داریم بعنوان زنجانی‌های مقیم تهران که گردهمایی الان به انجمن تبدیل شده است، انجمن زنجانی‌های مقیم تهران. اتفاقاً خاطره جالبی هم هست که برایتان تعریف می‌کنم. یک آقای دانشجوی من بود و با من پروژه داشت، معمولاً سال چهارم پروژه می‌گیرند یک روز گفت رفته بودم شهرستان و نتوانستم بیایم. گفتم کجا؟ گفت زنجان. گفتم مگر شما زنجانی هستید؟ من چهار سال نمی‌دانستم! گفت فامیلی من X است. یک هم‌کلاسی داشتم که فامیلی‌اش X بود و خیلی با هم دوست بودیم، ۶ سال با هم روی یک نیمکت بودیم. گفتم فلان کس را می‌شناسی؟ گفت عمومی من است. بعد از ۲۵ سال همدیگر را پیدا کردیم زنگ زدیم و گفتیم جمع شویم و با هم هفت هشت نفری نهار خوردیم و قرار گذاشتیم بقیه را پیدا کنیم و شدیم ۲۵ نفر، بعد رفتیم دبیرانمان را آوردیم رئیس دبیرستان را پیدا کردیم که خیلی آدم جالبی بود الان نود سالش هست یک مصاحبه هم با همشهری‌هایمان ترتیب دادیم آدم بسیار جالبی بود ۲۵ سال رئیس دبیرستان بود. آن‌جا شروع کار بود و الان شده انجمن زنجانی‌های مقیم مرکز که یک چیز بسیار بزرگی است. اتفاقاً یکی از دانشجویان ما خانم هما کبیری در همشهری جوان می‌نویسد، به او داستان را گفتیم خوشش آمد، رفتیم با آن‌ها صحبت کردیم بعد با هم رفتیم با آن‌ها مصاحبه کردیم آقای Y بود اسمش، خیلی آدم جالبی بود ایشان مرتب به جلسات می‌آیند. یک

مسجدی هر هفته هیأت دارند که آنجا هم می‌رود. بچه‌هایم هر دو در دانشگاه‌های استرالیا مشغول به کار و تدریس شده‌اند ما به فرصت مطالعاتی رفتیم بعد با همین خصوصیتی که من از هم‌دوره‌ای‌هایم داشتم با آن‌ها صحبت کردم آن‌ها هم قانع شدند جفتشان بعد از یک سال و خرده‌ای به ایران منتقل شدند در دوران دانشجویی آدم دوستانی پیدا می‌کند که همیشه با آدم هستند.

شما در دورانی که رئیس دانشکده بودید وضعیت بودجه اختصاص داده شده به دانشکده‌ها را چگونه دیدید؟

خیلی بد. یعنی اعلام نمی‌شد. در همان موقع در شورای دانشگاه مطرح شد و تلاش کردیم که اول سال اعلام کنند، کم یا زیاد بگویند. بعد از چندین جلسه بالاخره تصویب شد و اعلام شد. انتخابات دانشکده ما تقریباً مهر انجام می‌شود که شش ماه اول آن که من بودم معلوم شد چقدر است. آن سال، آخرین سال بود. ولی تا موقعی که من دوره‌ام را تمام کردم پرداخت نشده بود. بعدها هم رئیس جدید دانشکده گفتند که هیچ وقت عملی نشده است، با این که اعلام شد ولی پرداخت نشد. البته الآن فکرهای دیگری کرده‌اند مثل گرفتن دانشجویان نوبت دوم و این‌ها که زمان ما نبود. از این طریق ممکن است پرداخت‌هایی به دانشکده بشود ولی تا آنجا که من اطلاع دارم هنوز نشده است.

آیا شما گرفتن دانشجویان نوبت دوم، آخن و امثال آن را تأیید می‌کنید؟

من موافق طرح دیگری بودم چون آن موقع در شورای دانشگاه می‌گفتم و اقلیت بودیم. آن این که از همین تعداد دانشجویان فعلی که وزارت علوم می‌گفت به هیچ وجه نمی‌توانیم شهریه بگیریم و تعداد را هم کمتر نمی‌توانیم بکنیم، با همین ظرفیتی که داریم باید دانشجویان دولتی را بگیریم حالا خارج از این هر فعالیتی بتوانیم بکنیم و پول دریاوریم، مبالغی دریافت شود. به نظر من اگر بخواهند موفق باشند باید از خود همین دانشجویان یعنی از خانواده‌هایشان کمک مالی بگیرند. خب البته کمک مالی را اغلب داوطلبانه نمی‌کنند. من خودم اگر قرار بود پول بدهم درس بخوانم هیچ‌وقت به دلیل وضع مالی‌مان نمی‌توانستم. اگر ادامه دادم کاملاً شانسی بوده است. حتی در دوره لیسانس، بعدش هم از دانشگاه پنسیلوانیا بورس گرفتم و خارج رفتم. ولی دانشگاه‌های خوب دنیا این جوری عمل می‌کنند چندین درصد را به صورت بورس مجانی به‌شان می‌دهند تا درس بخوانند. همین طور که پایین می‌آید

شهریه‌ها فرق می‌کند، آن آخر که می‌رسد که رتبه کنکورش پایین است ولی قبول شده است می‌تواند شهریه کامل بدهد و سطرها اگر شهریه می‌دهد می‌تواند به صورت وام باشد و این شهریه را هم می‌تواند به صورت وام بعد از این که فارغ‌التحصیل شد و کار پیدا کرد بدهد.

این باعث می‌شود دانشجو فعالیت کند و خودش را بالا بکشد تا شهریه‌ی کمتری بدهد.

بله قدر جایش را بداند، بداند جایی که می‌رود درس بخواند برایش پول خرج می‌شود. اصولاً چیزی که آدم مجانی به دست آورد قدرش را نمی‌داند. حالا این که دانشجویان آخن یا کیش (من خودم کیش را تجربه کرده‌ام) یا ... سطح آن‌ها با دانشجویان دیگر دانشگاه یکی است یا نه در آن حرف هست من نظر نمی‌دهم. اگر آن‌ها را بیاوریم شریف و در یک کلاس تدریس کنیم مشکل ساز می‌شود و اگر هم نشود دیگر شریف نیست اسمش را نمی‌شود شریف گذاشت. من موافق نیستم نوبت دومی‌ها را با دانشجویان معمولی سر یک کلاس بنشانند به خاطر این که آن دانشجویان به استاد پول بیشتری می‌دهند که این مسأله عواقب مختلفی خواهد داشت. زیرا حرمت کلاس از بین می‌رود. یک عده پول داده‌اند و یک عده نداده‌اند. در یک دانشگاه دیگر استاد سر کلاس درس پرسیده بود که این معادله چگونه حل می‌شود؟ یک دانشجو گفته بود با یک میلیون تومان! که این به صورت جک درآمد است. به نظر من این فکر اساسی نیست و مثل آسپرین مسکن است که بخواهند کمبود بودجه را با این روش‌ها حل کنند. افراد زیادی با من هم عقیده نیستند.

مصاحبه شونده: علی مقداری

مصاحبه کننده: سیدمصطفی هاشمی یرکی، مهندس سعید میناپور

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۱/۳۱

دانشکده: مهندسی مکانیک

سال ورود: ۱۳۶۶

آقای دکتر مقداری، خیلی ممنون که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید. به عنوان اولین سؤال خواهش می‌کنم یک بیوگرافی از خودتان بفرمایید.

من در ۱۴ فروردین ۱۳۳۹ - روز بعد از ۱۳ به در- به دنیا آمدم؛ در اثر شیطانی‌های مادرمان که در روز ۱۳ به در بالا و پایین پریده بود ما به دنیا آمدیم. تا قبل از پیروزی انقلاب، در مدارس تهران در محله نازی‌آباد محل تولدم بودم تا دبیرستان که به کرج رفتم و دوره دبیرستان را در دبیرستان بابک کرج بودم. سال ۱۳۵۶ از دبیرستان فارغ‌التحصیل شدم. در آزمونی که آن سال برگزار شد ظاهراً دانشگاه آریامهر وقت پذیرش دانشجوی نمی‌کرد و من متوجه نبودم. به هر حال در دانشگاه شهید بهشتی (دانشگاه ملی سابق) پذیرفته شدم. بعد قضایا خورد به انقلاب و تعطیلی دانشگاه‌ها و مسایل مختلف خودش که تصمیم گرفتم (از همان ابتدای کار) برای ادامه تحصیل به آمریکا بروم.

شروع کرده بودید؟

ترم اول شروع شده بود که به تعطیلی خورد. در ضمن از رشته تحصیلی‌ام هم خوشم نمی‌آمد. آن سال دانشگاه صنعتی دانشجوی نگرفته بود که ظاهراً سر رفتن به اصفهان اختلافاتی بود و یک مقدار مشکلات داشتند و خلاصه پذیرش نداشتند. بعد ما درخواست پذیرش کردیم و رفتیم آمریکا و تحصیلاتمان را در شهر شیکاگو شروع کردیم (نزدیک یک سال)؛ در شیکاگو در کالج تحصیل می‌کردم. بعد به ایالت میسوری رفتم و لیسانسم را در رشته مهندسی مکانیک در دانشگاه میسوری در سال ۱۹۸۲ (حدود ۱۳۶۰ یا ۱۳۶۱) گرفتم. برای فوق لیسانس برگشتم به ایالت ایلینویز و فوق لیسانس را در آن ایالت تمام کردم؛ اواخر سال ۱۹۸۳ که می‌شود سال ۱۳۶۲ درس تمام شد. از آن‌جا برای دکتری به ایالت نیومکزیکو رفتم و بورسی در رشته مکانیک گرفتم و سال ۱۳۶۶ دکترایم تمام شد. نزدیک به یک سال هم در آمریکا در آزمایشگاه ملی لوس‌آلاموس کار کردم، آزمایشگاهی است که عمده فعالیت‌هایش

در زمینه مهندسی هسته‌ای است. بعد اواخر دی‌ماه ۱۳۶۶ به دانشگاه شریف آمدم و کارم را شروع کردم. از ترم دوم سال تحصیلی، تدریس را در دانشگاه شروع کردیم که یکی دو ماه بعدش به مسایل موشک باران خورد و شدیدتر شد و کلاس‌ها در هتل استقلال ارایه می‌شد.

کلاً در هتل استقلال؟

بله، در هتل استقلال. دانشگاه کلاس‌های آزمایشگاهی را تعطیل کرد و کلاس‌های نظری‌اش را با هتل قرارداد بست (با دو طبقه هتل) و ما کلاس‌های یک نیمسال را در آنجا برگزار کردیم.

چه مزیت‌هایی نسبت به دانشگاه داشت؟

خب آنجا ساختمان‌ش بلندمرتبه بود و کلاس‌ها در طبقات پایین تشکیل می‌شد و مزیتش این بود که خطر کمتری داشت. دانشگاه سیاستش این بود که تحت هر شرایطی کلاس‌هایش را تشکیل دهد. دوستانی که آن موقع را به یاد دارند خوب می‌دانند که شرایط سختی بود.

کلاس‌ها را در هتل برگزار کردن و پذیرایی و ... باید جالب باشد.

از دانشگاه تخته سیاه و لوازم دیگر را برده بودند آنجا و اتاق‌های هتل را تبدیل به کلاس کرده بودند. بعد از حدود ۵ سال کار در دانشگاه، ارتقاء شغلی از استادیاری به دانشیاری گرفتم و پس از ۹ سال به مرحله استادی رسیدم. در این مدت فعالیت‌هایی را در دانشکده مهندسی مکانیک داشتم؛ اولین سمت اجرایی‌ام در دانشکده (سال ۶۸ فکر می‌کنم)، معاون پژوهشی دانشکده بود. بعد معاون آموزشی دانشکده و رئیس گروه مهندسی پزشکی دانشکده بودم. پس از آن معاون تحصیلات تکمیلی دانشکده و بعد هم چهار سال (تا سال ۱۳۷۹) رئیس دانشکده مهندسی مکانیک بودم. بعد یک سال فرصت مطالعاتی به خارج رفتم و پس از بازگشت در سال ۱۳۸۱ مسئولیت معاونت آموزشی دانشگاه را به عهده گرفتم. در این مدت نزدیک به ۱۲۰ مقاله علمی در مجله‌ها و ژورنال‌های علمی چاپ کردم و یکی دو تا کتاب محصول فعالیت‌هایم بود. عضو انجمن دانشجویان نخبه مهندسی مکانیک در آمریکا هستم. یک بار به عنوان استاد نمونه کشور انتخاب شدم. چندین تقدیرنامه و لوح و غیره از سازمان‌های ایرانی و غیر ایرانی در زمینه‌های تحقیقاتم دریافت کرده‌ام. رزومه‌ام نیز در سایت دانشگاه موجود است.

در هفته گذشته به عضویت فرهنگستان جمهوری اسلامی هم در آمدم و هم اکنون عضو وابسته فرهنگستان علوم هستم.

چه شد که تصمیم گرفتید برگردید ایران و چطور شد که دانشگاه شریف را انتخاب کردید؟

من از اول قبل از رفتن هم انتخاب اولم دانشگاه صنعتی بود و از همان موقع که رفتم همیشه دوست داشتم برگردم. در هیچ جای ذهن و خاطره من قصد ماندن دائمی در آمریکا نبود. خیلی دوست داشتم بروم و جاهای مختلف دنیا را ببینم ولی همیشه می‌خواستم که بالاخره به سرزمینم برگردم. همان موقع که برمی‌گشتم خیلی از دوستانم سفارش به برگشتن نمی‌کردند؛ اصلاً زمان جالبی نبود هم از لحاظ امنیت اقتصادی و هم امنیت جانی و غیره و بالاخره موقعیت جنگ بود. کار خیلی خوبی هم در آمریکا داشتم که عملاً استعفا دادم و آمدم. مکاتباتش در دانشگاه موجود است؛ یادم هست آن موقع آقای دکتر صالحی - اخوی دکتر صالحی بزرگ - رئیس دانشکده و آقای دکتر انواری هم رئیس دانشگاه بود. مکاتبه که می‌کردم دوست داشتم بیایم همین جا در شریف کار بکنم. با این که همسر آمریکایی بود و فرزندی متولد آمریکا داشتم ولی به ایران آمدم و در دانشگاه شریف مشغول شدم.

از این که آمده‌اند ایران، راضی هستند؟

بله، البته الآن مدت ۶-۷ ماهی است که به دلیل کار شخصی و سرزدن به خانواده‌شان به آمریکا رفته‌اند. ولی روی هم رفته ۱۶-۱۷ سال بود که در ایران زندگی می‌کردند و مشکلی هم نداشتیم، همیشه راضی بودند و الآن هم همین طور و تماس هم که می‌گیریم دلشان تنگ شده و دنبال یک فرصت مجدد هستند که برگردند.

وقتی آدم جایی را نرفته و ندیده فکر می‌کند و احساس می‌کند که خبری هست ولی وقتی جاهای مختلف دنیا را می‌بیند عطشش می‌ریزد و می‌فهمد که هیچ کجا خانه خود آدم نمی‌شود. مثل مهمانی است ممکن است که در جاهای دیگر پذیرایی‌های خیلی خوبی هم از شما بکنند ولی بالاخره شما در خانه خودتان راحت‌تر هستید. مثلاً شما وقتی اروپا می‌روید، آمریکا می‌روید به شما بد نمی‌گذرد؛ خب همه چیز منظم و مرتب است ولی آدم همیشه احساس مهمان بودن می‌کند و حتی اگر وضعیت اقامتش

هم درست باشد، دائم باشد باز هم احساس مهمان بودن می‌کند. کسی که ریشه‌اش در این جامعه باشد خیلی سخت می‌تواند خودش را به طور کامل تطبیق بدهد. خب خانواده نزدیک بودند و ما هم دوست داشتیم پیش آن‌ها باشیم و این را بدون اغراق می‌گویم که یک لحظه هم ناراحت نیستم که چرا آمده‌ام، پشیمان هم نیستم و هر موقع بخوام می‌توانم بروم. سختی هم زیاد داشتم، بالاخره برای هر کسی در زندگی سختی‌هایی پیش می‌آید ولی واقعاً از ته دل خوشحالم که برگشتم و این‌جا در کنار هموطنانم هستم.

فکر می‌کنید چه عاملی باعث شده که این دانشگاه تا الآن هم ماندگار باشد و هم در زمینه علمی پیشتاز باشد؟

سوابق من به تأسیس این دانشگاه نمی‌خورد ولی با توجه به آنچه که درباره سال اول تأسیس دانشگاه جسته و گریخته گیر آورده و خوانده‌ام تا دانشگاه را بیشتر بشناسم و آنچه که در این ۱۸ سال تجربه کرده‌ام فکر می‌کنم که گذشتگان واقعاً زحمت زیادی کشیده‌اند. کسانی که در تأسیس این دانشگاه نقش اساسی داشتند مثل دکتر مجتهدی‌هایی که بودند واقعاً بنیان دانشگاه را درست گذاشتند. مثل گرفتن دانشجویان ممتاز کشور، استخدام اساتید کارکشته و زبده از همان اول و مشارکتی که از همان زمان از طرف مردم و ارگان‌های مختلف در زمان قبل از انقلاب بود؛ چون یک چیزی بود که همه به نیازش پی می‌بردند و برای ساخته شدنش کمک می‌کردند. آن روحیه‌ها هنوز هم باقی مانده است هرچند دچار تلاطم‌هایی شده ولی آن فرهنگ شورایی و فرهنگ همکاری که در اول تأسیس حاکم شده بود هنوز هم هست.

درگیر کردن اساتید مختلف حتی بعضی مواقع کارکنان، گوش دادن به حرف دانشجویان که انصافاً دانشگاه‌های دیگر را هم می‌بینیم آن قدری که ما در این‌جا اهمیت می‌دهیم در جاهای دیگر نیست، چون من به دانشگاه‌های دیگر رفتم و آمد زیاد دارم و می‌بینم. آن قدر که مسئولین ما در خوابگاه‌ها حاضر می‌شوند، به درد دل دانشجویان گوش می‌دهند و آن قدری که فضا اجازه می‌دهد به دانشجویان پر و بال می‌دهند و نظراتشان را می‌گیرند واقعاً من در ۳ یا ۴ دانشگاه آمریکایی که بودم ندیدم. آن‌جا شما شهریه می‌دهی می‌روی یک سری دروسی می‌گذرانی و می‌آیی بیرون و شاید چون همه چیز

مرتب و منظم است فکر نمی کنی که می بایست بروی و انتقادی بکنی و نظری بدهی که بهتر بشود و قبلاً یک عده برای بهتر شدن اوضاع فکر کرده اند که دیگر به شما نمی رسد. ولی خب این جا ما همیشه مشکل داشتیم و یک مقداری از این مشکلات هم ناشی از جامعه است و ریشه اش در داخل دانشگاه نیست و نشأت گرفته از مسایل بیرونی است و این فرصت بود که همکاران به این اهمیت داده اند که دانشجویان را مشارکت بدهند و به حرفشان گوش بدهند و این اثرات خوبی را گذاشته است. فارغ التحصیلان شاخصی که این دانشگاه در سال های قبل داشته و کسانی که برای ادامه تحصیل رفته اند خارج یا برای کار در داخل کشور یا خارج کشور مشغول شده اند عملکرد این ها نشان دهنده این است که دانشگاه موفق بوده است.

خب آقای دکتر در زمینه آموزشی در دانشگاه شریف که دانشگاه پرکاری هم هست، چه طرح هایی از قبل بوده که شما اجرا کرده اید و به نتیجه رسیده؟ و یا چه طرح هایی در زمان شما ریخته شده و اجرا شده، مثل اینترنت و ثبت نام اینترنتی و ...؟

من همیشه بر این اعتقاد بوده ام (چه زمانی که در دانشکده مکانیک بودم و چه حالا) که گاهی اوقات امکانات جانبی اجازه فعالیت بیشتر را به شما نمی دهد و شما باید در حد امکاناتی که می توانی جذب کنی فعالیت بکنی. من همیشه به یک اصل اعتقاد داشته ام که باید برای آدم های نخبه فضای نخبه و سرویس نخبه ای در نظر گرفت. آدم ممتاز خدمات ممتاز هم می خواهد. به طور مثال در آمریکا جایی که من کار می کردم، در یک شهر ۱۵۰۰۰ نفری، یک نشنال لب (آزمایشگاه ملی) بسیار معروف هست تحت عنوان لوس آلاموس نشنال لب. این نشنال لب ۶۰۰۰ مستخدم دارد که از این تعداد ۳۵۰۰ نفرشان PhD هستند. بقیه شان هم مدارک لیسانس و فوق لیسانس و یک تعداد خیلی کمی دیپلم آن هم برای کارهای خدماتی اگر باشد و آن چیزی که من آنجا دیدم متوجه شدم وقتی که یک عده آدم نخبه را جمع می کنند در یک محیط، همواره سعی می کنند بهترین سرویس را برای آن عده فراهم بکنند.

به هر حال این ها چیزهایی است که برای این که بچه هایمان را پیش خودمان نگه داریم باید یواش یواش این ها را جا بیندازیم. شما بچه های ممتاز را می آوری این دانشگاه پس باید مثلاً کلاس هایش

خیلی بهتر از کلاس‌های یک دانشگاه رده بیستم کشور باشد، محیط باید تمیز باشد، صندلی‌اش باید تمیز باشد، محیط باید عاری از سر و صدا باشد. ارباب رجوع وقتی برای انجام خدماتی یا کاری به جایی رجوع می‌کند برخورد‌ها باید مناسب شأن و منزلتش باشد. دانشجویان باید آرامش فکری داشته باشند تا بتوانند کار اصلیشان را انجام دهند و اگر آن آرامش را نداشته باشند، هر چقدر هم نخبه باشند، یواش یواش تبلور استعداد‌هایشان هم از آن‌ها گرفته می‌شود. هر چند کار زیادی نکردیم ولی تفکر و ایده‌اش را حداقل داشتیم. زمانی که ما آمديم دانشجویان تحصیلات تکمیلی به دلیل مشکلاتی که داشتند نه در دانشگاه که در بیرون از آن مجبور به کار کردن بودند و این مقدار زیادی از وقت ایشان را می‌گرفت و عملاً نه در کارشان موفق بودند و نه در درسشان. ما برای این‌ها طرحی را سال اول تدوین کردیم به عنوان طرح دستیار آموزشی و یک حقوق مناسبی هم که در حد امکانات دانشگاه بود در نظر گرفتیم. با این طرح ما توانستیم نزدیک ۳۰۰ نفر را جذب کنیم و الآن این‌ها هم باری را از روی دوش دانشگاه برمی‌دارند و هم منبع درآمدی برای خودشان دارند و اخیراً هم طرح دستیار پژوهشی را برنامه‌ریزی کرده‌ایم؛ این جور چیزها در کشورهای پیشرفته خیلی بدیهی و جا افتاده است. سپس سعی کردیم از منابع استعداد‌های درخشان برای دانشجویان ممتاز دکترایمان یک مقرری ماهیانه تعیین کنیم و بورسی اعطا کردیم تا مشکلات کمتری داشته باشند. سالیانه یک مبلغی به صورت بلاعوض به آن‌ها داده می‌شود و کاری هم نباید بکنند. طبق آماری که ما گرفتیم ۹۰٪ در ایران می‌مانند و کار می‌کنند و این برخلاف دانشجویان کارشناسی است که اکثراً برای ادامه تحصیل به خارج می‌روند. این طرح در سال اول با ۲۵ دانشجو شروع شد و الآن نزدیک ۷۵ دانشجوی دوره دکتری را در بر می‌گیرد.

دانشگاه چند تا دانشجوی دوره دکتری دارد؟

دانشگاه الآن نزدیک ۶۰۰ دانشجوی دکتری دارد که ۱۵٪ این‌ها تحت پوشش این طرحند و بقیه تحت پوشش طرح دستیار آموزشی یا دستیار پژوهشی هستند. با توجه به این که افزایش ظرفیت از طرف دولت برای ما امکان‌پذیر نبود، ایده‌ای را طرح کردیم که در شورای دانشگاه پذیرفته شد و تصویب شد که بتوانیم دانشجوی نوبت دوم بگیریم. امسال و سال گذشته برای اولین بار در کارشناسی ارشد دانشجوی نوبت دوم گرفتیم که این کار موجب افزایش ظرفیت در کارشناس ارشد شد که خب خیلی

از این‌ها به خارج می‌رفتند و یا این که خیلی‌ها از تحصیل باز می‌ماندند. این‌ها در حقیقت جزء آن دسته از تقلاهایی است که ما می‌کنیم تا از پتانسیل‌های موجود دانشگاه استفاده کنیم و نیز احساس مسئولیتی است که نسبت به خارج از دانشگاه داریم. در این قضایا آن‌چنان که می‌بینید فقط قصد پول درآوردن نیست. در همین راستا واحد بین‌المللی کیش را راه‌اندازی کردیم که از ابتدای سال تحصیلی ۱۳۸۳-۱۳۸۴ در دو رشته در آن‌جا دانشجو پذیرفتیم. باز فکر می‌کنم نقش و اثرگذاری دانشگاه ما در جامعه خیلی بیشتر از این می‌تواند باشد. قطعاً توسعه سرویس و نظارتی را که دانشگاه شریف در این زمینه باید انجام دهد شده و دوره‌هایی که حتی هزینه‌هایش را خود فرد باید بدهد به مراتب بهتر از دوره‌ای است که دانشگاه‌های دیگر در کشور یا در حول و حوش کشور بخواهند ارایه دهند. در ابعاد دیگر هم دیدیم که خیلی از فارغ‌التحصیلان و دانشجویان خیلی تاپ ما شروع می‌کنند به رفتن. طرحی را ما پیشنهاد کردیم و این طرح پیشنهاد اولیه‌اش از دانشگاه شریف بود و این پیشنهادی است که حداقل می‌توانم بگویم خود بنده ارایه کردم و کلمه به کلمه‌اش را خود من نوشتم. آن این بود که ما دانشجویان ممتاز و نخبه دانشگاه شریف را که در طول این ۴ سال و پس از گذراندن ۱۴۰ واحد شناسایی کرده‌ایم را به ایشان اجازه بدهیم که به صورت پیوسته وارد فوق لیسانس بشوند و دیگر در آن ۶ ماهه آخر به فکر پذیرش از خارج و کنکور و غیره نباشند و یکسره به فوق لیسانس بیایند و این را هم در قالب استعدادهای درخشان ارایه کردیم. خوشبختانه این را وزارتخانه پذیرفت و به سایر دانشگاه‌ها ابلاغ کرد. در سال گذشته ما نزدیک به ۶۰-۵۰ دانشجوی لیسانس به فوق لیسانس داشتیم که بدون آزمون آمدند و این کار عملاً دوره تحصیلات تکمیلی دانشگاه را قوی‌تر می‌کند.

باز از دیگر طرح‌ها، طرح آموزشی تکدرس است. این طرحی است که خود بنده باز پیشنهاد دادم و وزارتخانه پذیرفت و به بقیه دانشگاه‌ها ابلاغ شده و کل دانشگاه‌ها دارند اجرا می‌کنند. وقتی کسی فارغ‌التحصیل می‌شود و می‌رود و بعد از چند سال می‌خواهد یک واحدی را که مثلاً نیاز دارد و باید بگذراند، می‌تواند واحد مورد علاقه‌اش را در قالب طرح تکدرس بگذراند. یا مثلاً دانشجویی در خارج درسی می‌خواند و بنا به دلایلی به وطن می‌آید و نمی‌خواهد که در این مدت که در ایران است ارتباطش قطع شود، این چند واحد را در دانشگاه ما می‌خواند و ما گواهی همان واحد را به دانشگاهش

می‌دهیم و ترانسفر می‌کنیم، یا کسی که در صنعت مشغول است و فلان واحد آزمایشگاه را می‌خواهد بگذارند و هزینه‌اش را هم بدهد، ما هم گواهی گذراندن همان واحد را به او می‌دهیم که این منجر به مدرک هم نمی‌شود و کلاً این‌ها خدماتی است که دانشگاه می‌دهد و به دلیل احساس مسئولیتی است که دانشگاه نسبت به مسایل آموزشی جامعه‌اش دارد.

در طی این سال‌هایی که در دانشگاه هستید خاطره‌ای دارید که برای خودتان جالب بوده و همیشه در ذهنتان باشد؟

این‌جا هر روزش خاطره است. آن موقع که رئیس دانشکده مکانیک بودم خب تقریباً این دانشکده ساخته شده بود و ما زمان بازسازی‌اش بودیم. تک‌تک آجرهایی که در این بازسازی استفاده شده برای من خاطره است یا نقاشی شدن اتاق‌ها و کلاس‌ها، خلاصه همه‌اش خاطره است.

مصاحبه‌شونده: محمدعلی نجفی

مصاحبه‌کننده: به صورت کتبی پاسخ داده‌اند

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۵/۲

دانشکده: علوم ریاضی و کامپیوتر

سال ورود: ۱۳۶۳

=====

خلاصه‌ای از سوابق علمی و اجرایی خود را بفرمایید.

من در سال ۱۳۴۹ وارد این دانشگاه شدم. در دو سال اول در رشته متالورژی تحصیل کردم ولی بعد از آن چون علاقه بیشتری به ریاضیات داشتم به دانشکده ریاضی منتقل شدم. در سال ۱۳۵۳ فارغ‌التحصیل شده و با استفاده از بورس تحصیلی دانشگاه برای ادامه تحصیل به دانشگاه MIT آمریکا رفتم. در بهمن ۱۳۵۷ و هم‌زمان با پیروزی انقلاب به ایران بازگشتم. حدود یک سال در خدمت شهید زنده یاد دکتر چمران بودم و سپس به عنوان عضو هیأت علمی به دانشگاه صنعتی اصفهان رفتم. در سال ۱۳۵۹ رئیس آن دانشگاه شدم. در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ مسؤولیت وزارت فرهنگ و آموزش عالی را بر عهده داشتم که بازگشایی دانشگاه‌ها پس از انقلاب فرهنگی در آن دوره انجام شد. از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۷ در دانشکده ریاضی همین دانشگاه تدریس و تحقیق کردم و البته در دو سال آخر، معاون آموزشی و فرهنگی صدا و سیما هم بودم. از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۶ مسؤولیت وزارت آموزش و پرورش را عهده‌دار بودم و از ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۹ معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان برنامه و بودجه بودم. از آن سال تا به امروز هم علاوه بر تدریس در دانشگاه مسؤولیت‌هایی از قبیل مشاور رئیس جمهور، مشاور وزیر صنایع و معادن، عضویت در بسیاری از شوراهای جمله شورای سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی درسی، شورای عالی علوم و فناوری و تحقیقات و شورای فرهنگ و صنعت را عهده‌دار بوده‌ام.

وضعیت امکانات فیزیکی و اساتید در دوره تحصیل شما در دانشگاه چگونه بود؟

در سال ۱۳۴۹ که من وارد دانشگاه شدم بسیاری از امکانات آن شکل گرفته بود و در مجموع از نظر فیزیکی دانشگاه با مشکل حادی مواجه نبود و تعداد دانشجو هم خیلی کمتر از امروز بود. بسیاری از ساختمان‌های فعلی دانشگاه از جمله تالارهای درس و ساختمان مجتهدی در همان سال‌های اول تأسیس آن ساخته شدند و هنوز هم مورد استفاده هستند. اکثر قریب به اتفاق استادان دانشگاه جوان، پر انرژی و

با انگیزه بودند و از دانشگاه‌های رده اول و معروف دنیا فارغ‌التحصیل شده بودند و واقعاً یک نشاطی از نظر علمی و آموزشی بر دانشگاه حاکم بود که متأسفانه این روزها کمتر دیده می‌شود و برای ایجاد آن باید فکر و برنامه‌ریزی کرد.

خاطرات خود را از اساتید، کادر اجرایی و مدیریت دانشگاه بیان فرمایید.

به جای خاطره که البته زیاد است، به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که علی‌رغم جو علمی نسبتاً خشک دانشگاه و سخت‌گیری بعضی از استادان در ارتباط با امتحان و نمره (کم و بیش مانند همین وضعیت امروز دانشگاه!)، در مجموع دانشگاه، استادان، کارکنان و دانشجویان مثل یک خانواده بودند و روابط صمیمی و گرمی بر دانشگاه حاکم بود. حتی من به یاد دارم که در دوران اعتصابات دانشجویی و درگیری‌های دانشجویان با گارد دانشگاه که اصولاً برای سرکوب جنبش دانشجویی تشکیل شده بود، بسیاری از استادان در حمایت از دانشجویان وارد می‌شدند و حتی در مواردی کتک هم می‌خوردند.

دانشجویان شاخص علمی، فرهنگی و سیاسی را نام برده و خاطرات خود را از جریانات سیاسی آن روز و نحوه فعالیت تشکلهای سیاسی و دانشجویی بفرمایید. در صورت فعالیت خودتان، از خاطرات خود نیز بیان کرده و نقش این دانشگاه را در قبل از انقلاب، بر فضای سیاسی و اجتماعی جامعه و نهضت اسلامی بفرمایید و از فعالیت گروه‌های ورزشی، فوق برنامه و هنری خاطراتتان را بفرمایید.

دانشگاه ما در مجموع هم بر فضای سیاسی و اجتماعی و هم بر فضای فرهنگی و علمی کشور تأثیرات عمیقی داشته است. انجمن اسلامی دانشگاه یکی از فعال‌ترین انجمن‌های دانشجویی در میان دانشگاه‌های کشور بود و برخی از اعضای آن در فعالیتهای سیاسی بیرون دانشگاه هم، نقش پیشتاز داشتند و حتماً می‌دانید که خیلی از دانشجویان این دانشگاه در کوران مبارزه با رژیم ستم‌شاهی به درجه رفیع شهادت رسیدند. البته مبارزان غیرمسلمان هم بودند که یا در درگیری‌های مسلحانه و یا در زندان جان خود را در راه آزادی از یوغ نظام دیکتاتوری از دست دادند. دانشگاه و دانشکده‌های مختلف در فعالیتهای ورزشی هم خیلی تلاش داشتند و حتی ما ورزشکارانی در سطح تیم‌های ملی داشتیم. همین طور در فعالیتهای فرهنگی و هنری، دانشگاه همیشه جزو مراکز قوی آموزش عالی بود، به خصوص در زمینه‌های سینما، تئاتر و موسیقی فعالیت‌ها هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی، خیلی خوب بود. من این افتخار را داشتم که تقریباً با تمام این فعالیت‌ها به نوعی مرتبط بودم، در برخی

زمینه‌ها مستقیماً فعالیت داشتم و در بعضی موارد هم از نتایج کار دوستان، بهره و لذت می‌بردم. در مجموع، من فکر می‌کنم تأثیرگذاری دانشگاه بر جریانات علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کشور خیلی بیش از طول عمر دانشگاه بود و این افتخاری است برای همه کارکنان، فارغ‌التحصیلان و دانشجویان دانشگاه و ناشی و حاکی از توانایی‌های ارزنده این مجموعه است.

چه عواملی از ابتدای تأسیس تا کنون، باعث ماندگاری و پشستازی علمی این دانشگاه در عرصه جامعه گردیده است؟

من فکر می‌کنم مهم‌ترین عامل، بنیان محکم، دقیق و درستی بود که از روز اول برای این دانشگاه تدارک دیده شد و خدا رحمت کند کسانی را که در این راه تلاش کردند. انضباط آموزشی و پژوهشی در دانشگاه به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی این ماندگاری است که توانست در گردهادهای بعد از پیروزی انقلاب آن را حفظ کند و چنین موقعیت شایسته‌ای برای دانشگاه فراهم سازد.

تأثیر این دانشگاه را در نظام مدیریتی، آموزشی و صنعتی کشور بفرمایید.

از نظر آموزشی روشن است که فارغ‌التحصیلان و دانشجویان دانشگاه عملکردی بهتر از هم‌تایان خود در دیگر مراکز آموزش عالی کشور دارند و این امر بارها در جریان ارزشیابی‌ها، مسابقات علمی و ... به اثبات رسیده است. در واقع دانشگاه صنعتی شریف از همان بدو تأسیس، به یک الگو برای بسیاری از دانشگاه‌های کشور تبدیل شد و مستقیم و غیرمستقیم بر جریانات آموزشی و پژوهشی کشور تأثیر گذاشته است. از نظر تأثیر دانشگاه بر اداره کشور هم جای خوشبختی است که تعداد زیادی از مدیران طراز بالای کشور و نیز مدیران میانی، از فارغ‌التحصیلان دانشگاه ما بوده‌اند و فکر می‌کنم متوسط عملکرد آن‌ها از متوسط عملکرد مدیریت کشور خیلی بهتر باشد (البته این مطلبی است که به صورت کمی قابل اثبات نیست ولی نمونه‌های بی‌شماری را می‌توان برشمرد که تأیید این ادعا است). در نظام صنعتی کشور هم امروز شاهدیم که در اجرای هر پروژه‌ی بزرگ و موفق در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب، تعدادی از فارغ‌التحصیلان یا استادان دانشگاه به صورت مستقیم و غیرمستقیم درگیر بوده‌اند و جای پای آن‌ها را می‌توان دید. بنده در خیلی از بازدیدهایی که به واسطه مسئولیت‌های خویش از طرح‌های بزرگ داشته‌ام، تعداد زیادی از دانش‌آموختگان این دانشگاه را ملاقات کرده‌ام.

به هر حال دانشگاه صنعتی شریف، قبل و بعد از انقلاب به کشور عزیزمان خیلی خدمت کرده‌است و شاید مسؤولان کشور آن طور که باید، این خدمات را نشناخته باشند و یا اگر هم شناخته‌اند در حد

ارزش آن، قدردانی نکرده‌اند و دلیل این سخن بنده هم مشکلاتی است که امروز دانشگاه از نظر فضا و امکانات و تجهیزات با آن‌ها مواجه است.

در پایان اگر صحبت دیگری دارید بفرمایید.

اگر اجازه دهید من به دو مورد از انتقاداتی که نسبت به دانشگاه شریف می‌شود، اشاره کنم و به آن‌ها پاسخ کوتاهی بدهم. انتقاد اول این است که اگر خروجی دانشگاه خوب است و نسبت به دانشگاه‌های دیگر کشور در سطح بالاتری قرار دارد، ناشی از این است که ورودی‌های دانشگاه خوب هستند و معمولاً بهترین‌ها وارد این دانشگاه می‌شوند و فرآیند آموزشی و علمی دانشگاه تأثیر چندانی در این موفقیت‌ها ندارد. به اعتقاد من بطلان این نظر روشن است، زیرا اولاً خوب است منتقدان پاسخ دهند که چرا بهترین‌های کنکور و ورودی دانشگاه‌ها و نیز موفق‌ترین دانش‌آموزان در المپیادهای علمی، این دانشگاه را انتخاب می‌کنند؟ آیا می‌شود قبول کرد که این افراد که همگی از نخبگان کشور هستند، بدون آشنایی با نظام آموزشی و سطح علمی استادان دانشگاه، دست به چنین انتخابی می‌زنند؟ علاوه بر آن، مقایسه افرادی که از نظر استعداد و انگیزه علمی کم و بیش مانند دانشجویان ورودی این دانشگاه هستند در هنگام فارغ‌التحصیلی، با فارغ‌التحصیلان دانشگاه ما، نشان می‌دهد که تفاوت معنی‌داری بین این دو دسته از دانش‌آموختگان وجود دارد که مسلماً ناشی از تفاوت‌های سطح کار دانشگاه‌های دیگر و این دانشگاه است و این که این دانشگاه، هم در جذب و هم در آماده‌سازی و پرورش نخبگان موفق بوده‌است؛ البته ضعف‌ها و اشکال‌هایی هم وجود دارد. انتقاد دوم مربوط به مهاجرت مغزها است و این که می‌گویند درصد بالایی از فارغ‌التحصیلان این دانشگاه به خارج از کشور مهاجرت می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که دانشگاه شریف افراد را برای کشورهای غربی تربیت می‌کند. این قضاوت هم به چند دلیل غیرمنصفانه است. اول این که بیشتر حرف‌هایی که در مورد مهاجرت مغزها مطرح می‌شود، در اکثر موارد غیرواقعی و توأم با بزرگ‌نمایی است. نکته دیگر این است که بخش قابل ملاحظه‌ای از فارغ‌التحصیلان دانشگاه، برای ادامه تحصیل و با نیت بازگشت به کشور به خارج می‌روند و قرار دادن همه‌ی آن‌ها در لیست فرار مغزها یا مهاجرت نخبگان یک خطاست و نمونه‌های زیادی از افرادی که پس از کسب مدرک دکتری و یا بعد از دو سال تحقیق پس از کسب مدرک، به ایران برگشته‌اند و خدمات ارزنده‌ای داشته‌اند، وجود دارد. علاوه بر این، دانش‌آموختگان این دانشگاه به راحتی می‌توانند از بهترین دانشگاه‌های دنیا برای ادامه تحصیل پذیرش بگیرند. آیا باید ضعف دانشگاه تلقی شود یا قوت

آن و نکته آخر این که، مسلماً اگر چنین مراکزی در کشور نباشند، این دانشجویان حتی برای دوره لیسانس هم در داخل کشور نمی‌مانند و خیلی زودتر جذب مراکز علمی خارج از کشور می‌شوند. به نظر بنده راه جلوگیری از مهاجرت نخبگان، انتقاد از مراکز علمی قوی داخل کشور نیست و باید راه‌های مدبرانه و جامعی را دنبال کرد که بنده و عده‌ای از اهل نظر دیدگاه‌های خود را قبلاً عرض کرده‌ایم و بخشی از آن‌ها در نشریه دانشگاه نیز قبلاً چاپ شده است.

مصاحبه‌شونده: محمود نحوی

مصاحبه‌کننده: مرحوم محمدتقی صالحی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۳/۲۴

دانشکده: مهندسی برق

سال ورود: ۱۳۴۶

=====

آقای دکتر لطفاً یک بیوگرافی از خودتان بگویید.

من محمود نحوی هستم؛ پس از گرفتن درجه دکتری از انستیتو تکنولوژی ماساچوست که به اسم MIT معروف است، در شهریور ۱۳۴۶ اولین سالی که دانشکده مهندسی برق دانشگاه شریف داشت ایجاد می‌شد و در حقیقت چند روز مانده بود ایجاد شود به گروه برق دانشگاه شریف ملحق شدم. پیش از این که راجع به خصوصیات و جزئیات بگویم، اول مصاحبه مایلم درک خودم را از تأثیری که دانشگاه شریف بر روی آموزش مهندسی برق در ایران گذاشته خلاصه کنم. در شکل‌گیری تحول آموزش مهندسی نو در ایران، دو واقعه مهم بود که اثر مشخص و قاطعی داشتند؛ واقعه‌ی اول تأسیس و تولد دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران بود که در بین سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۷ انجام گرفت و متأسفانه به علت جنگ جهانی دوم و عوامل دیگر، اثرات این واقعه به زودی به مرحله سکون رسید و متوقف شد. می‌شود گفت تا حدود بیش از سی سال و تا وقتی که دانشگاه شریف به وجود آمد، تغییری مهم در آموزش مهندسی در ایران داده نشد، به عبارت دیگر تغییراتی که بین سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۴۰ در آموزش مهندسی در ایران داده شد، همان‌ها بود که در اولین برنامه‌ای که برای تأسیس دانشکده فنی برگزار شده بود ذکر شد و من در تحقیقی که در این باره کردم، این موضوعات را مستند کردم. این وضع بود تا این که دانشگاه شریف در حدود سال ۱۳۴۵ تأسیس و متولد شد؛ من کلمه تولد را به کار می‌برم چون برای چهار سال اول که هر سال یک عده دانشجو می‌آمدند، چهار سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۹ را که دوران شکل‌گیری و رشد بود دوران تولد می‌گویند. این واقعه مهم -تأسیس و تولد دانشگاه شریف- روی آموزش مهندسی در ایران اثر مداوم داشت که هنوز هم اثر دارد و به نحو بسیار واضحی کلیه دانشکده‌های مهندسی در ایران را تحت اثر قرار داد، پیشرو شد، به اصطلاح نظام آموزش مهندسی را مستند کرد و گفت این آن چیزی است که باید درس داده شود، به طوری که الآن بعد از چهل سال می‌توانیم بگوییم این دانشگاه به مرحله بلوغ رسیده است.

استاد گرامی اگر می‌شود از بیوگرافی‌تان بیشتر بفرمایید. این که در کجا به دنیا آمدید، مراحل مقدماتی را در کجاها خواندید؟ چون آن چیزی که در ابتدای فرمایشاتتان فرمودید، خیلی مختصر و مربوط به تحصیلات تکمیلی بود.

من سال ۱۳۱۶ در اصفهان به دنیا آمدم ولی خانواده ما که خانواده فرهنگی‌ای هست در شهرکرد زندگی می‌کرد. پدرم جناب نحوی، از بنیانگذاران فرهنگ جدید در چهار محال و بختیاری بود. به همراه مرحوم زیرک‌زاده (پدر آقایان زیرک‌زاده) در شهرکرد که آن موقع ده کرد اسمش بود، به پشتیبانی خوانین محلی بختیاری و اهالی شهرکرد

مدرسه‌ای تأسیس کردند که این چندین سال قبل از سلطنت پهلوی اول بود. این خود داستان جدایی دارد که بماند برای بعد. من در شهر کرد تا پنجم دبیرستان درس خواندم؛ محیطی بسیار کوچک، سالم و دوستانه بود و معلمین زیادی نداشت. هم‌چنان که می‌دانید شهر کرد جای بسیار سردی است و قبلاً در مسیر مهمی نبود. ولی دانش‌آموزان آن‌جا مثل بقیه دانش‌آموزان ایرانی بسیار باهوش و کارکن بودند. سال ششم آمدم اصفهان در دبیرستان ادب ادامه تحصیل دادم. دبیرستان ادب با یک دبیرستان دیگر به اسم سعدی، تنها دبیرستان‌هایی بودند که رشته ریاضی داشتند. ادب با سابقه‌ترین دبیرستان‌ها و می‌شود گفت هم‌تراز دبیرستان البرز بود و به آن مدرسه اسقف‌ها هم می‌گفتند، چون اسقف‌ها در آن درس می‌دادند و در محله مرکزی شهر نزدیک میدان نقش جهان بود، طرح مدرسه شبیه البرز و در حقیقت البرز اصفهان بود.

در سال ۱۳۳۴ من وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شدم؛ وقتی نگاه می‌کنم، می‌بینم الآن که سال ۱۳۸۴ است، ۵۰ سال است که من مشغول تعلیم، تعلم، ممارست و کاربرد مهندسی بوده‌ام و این ۵۰ سال، حدود ۲۵ سالش در ایران (هم دانشکده فنی و هم دانشگاه شریف) و نصف دیگرش هم در دانشگاه‌های مهم خارج بوده است. سال ۱۳۳۸ که درجه مهندسی را در رشته برق از دانشکده فنی گرفتم، به مدت ۲ سال در آن‌جا مشغول تدریس، طرح آزمایشگاه، نوشتن دستورالعمل آزمایشگاه و کارهایی از این دست بودم. دانشکده فنی ۴ سال بود و درجه‌ای که می‌داد فوق لیسانس بود، درجه لیسانس را دانشکده علوم می‌داد که سه سال بود. درس‌هایی با مرحوم آقای مهندس بازرگان ارایه می‌کردم من جمله ترمودینامیک صنعتی و آزمایشگاه حرارتی. آزمایشگاه حرارتی را من این‌جا لازم می‌دانم بگویم یکی از بهترین آزمایشگاه‌هایی است که دیده‌ام؛ آن موقع خود مرحوم بازرگان، یکی یکی درست کرده و آزمایش کرده بود و حقیقتاً آزمایشگاه‌های بسیار خوبی بود. فکر می‌کنم دفترچه آزمایشگاه‌ها و آزمایشاتی که ایشان انجام داده با تصحیحاتی که ایشان کرده، هنوز باشد. به هر حال بعد از ۲ سال که در دانشکده فنی دبیر بودم، برای ادامه تحصیلات به آمریکا رفتم.

بورس گرفتید استاد؟

آن موقع دانشگاه‌ها شاگرد اول‌هایشان را برای ادامه تحصیل خارج می‌فرستادند، از آن راه من به خارج رفتم که هزینه‌اش را وزارت فرهنگ می‌داد؛ ماهی ۱۶۰ دلار و ماهی ۲۰ دلار هم شاید هزینه‌ی کتاب می‌دادند. آن موقع ۱۶۰ دلار پول خوبی بود و داستان جدایی دارد که ما الآن به آن نمی‌پردازیم. دانشگاهی که من در آمریکا رفتم، شخصاً انتخاب کردم و تقاضای پذیرش را خودم دادم، نامه‌ها را خودم نوشتم و مستقیم با آن‌ها مکاتبه کردم. از دانشگاه‌های مهم آمریکا بود مثل Caltech، MIT و چند جای دیگر؛ Harvard، مهندسی در این رشته، آن موقع داشت و الآن هم دارد، ولی به قوت Caltech و MIT نیست بنابراین دانشگاه میشیگان برای زبان رفتم و شش سال آن‌جا بودم. در این ۶ سال تحقیق، تحصیل، تدریس و تعلیم داشتم و در MIT در حین این که مراحل آخر دکترایم را می‌گذراندم، به عنوان دبیر یک سال تدریس کردم. دکترایم را در مهندسی برق با تمرکز بر روی مسایل کنترل و ارتباطات در موجودات زنده گرفتم. در ابتدای سال تحصیلی ۱۳۴۷-۱۳۴۶ یعنی در شهریور ۱۳۴۶ که به ایران برگشتم، مرحوم دکتر مجتهدی از من دعوت کرد؛ مرا از قدیم از دانشکده فنی می‌شناخت چون در

آنجا شاگرد اول بودم. علی‌رغم این که من از البرز نبودم و مرحوم مجتهدی تعصب پدرانۀ بسیاری روی فارغ‌التحصیلان البرز داشت با این حال از من خواست که به دانشگاه صنعتی بیایم. آن موقع که من آمدم، دانشجویان سال دوم را شروع کرده بودند و ساختمان‌های دانشگاه خیلی محدود بود. یکی ساختمان خود رئیس دانشگاه بود که الآن هم هست آن موقع هم بود، ولی خیلی کوچک‌تر بود. یکی دیگر هم ساختمان فیزیک قدیم بود که دو طبقه بود و حالا یک طبقه به آن اضافه شده است. یک ساختمان اداری بود که هنوز هم هست، دو طبقه و مجاور خیابان بود و آمفی‌تئاتر هم پهلویش بود که الآن هم هست، یک ساختمان چاپخانه بود که در همان محوطه بود و هنوز هم هست؛ ظاهراً این‌ها ساختمان‌هایی بود که به دانشگاه برای راه افتادنش داده بودند. ولی مرحوم مجتهدی در عرض چند ماه یک کارگاه به وسیله طرح سوله ساخت، ۵ تا سوله بزرگ برای کلاس‌های درسی ساخته بود؛ چیز دیگری به خاطر نمی‌آید که در دانشگاه باشد. کلاس‌ها در سوله‌ها انجام می‌گرفت که کلاس‌های بزرگی هم بود. از همان سال اول، خصوصیات بارزی که من در دانشجویان دیدم، این بود که بسیار علاقه‌مند، باهوش و بسیار کارکن بودند؛ هیچ وقت شکایت نکردند از این که کاری که انجام می‌دهند زیاد است یا درشتان سخت است و تمام وقتشان را روی کار دانشگاه می‌گذاشتند به خصوص آن‌هایی که از شهرستان آمده بودند و به وضوح از خانواده‌های کم درآمد بودند. یک خصوصیت دیگر این بود که استادان بسیار علاقه‌مند بودند و من فکر کنم متوسط روزی ۱۵ ساعت در دانشگاه بودند برای این که پنجشنبه و جمعه که ما همه این‌جا بودیم اغلب ایشان را می‌دیدم. صبح زود می‌آمدند و نزدیک آخر شب می‌رفتند، برای این که کار خب زیاد بود و همه چیز با علاقه‌مندی بود. استادان فقط در دانشگاه بودند و جاهای دیگر کار نمی‌کردند. البته این نکته را هم نباید فراموش کنیم که اکثر آن‌ها جوان بودند و دکترایشان را گرفته بودند. دکتر مجتهدی در استخدام ایشان خیلی سخت‌گیری می‌کرد و حتماً می‌خواست افراد کسانی باشند که در دنیا بی‌نظیرند. حقوق خوبی هم می‌داد که حقوق ایشان ماهی پنج هزار تومان بود؛ پنج هزار تومان حقوق بسیار زیادی بود که بعد از کسر بیمه، مالیات، صندوق و بازنشستگی به مبلغ ۴۰۷۵ تومان می‌رسید. آقای محسن ظهیر پسر ظهیرالاسلام که خودش می‌گفت ته تقاری ظهیرالاسلام است، می‌گفت شما چهل هفتاد و پنج هستید. این حقوق، آن موقع حقوق خیلی خوبی بود که اقلاً چهار برابر حقوق استادان دیگر یا یک وزیر در آن موقع بود. به این دلیل بود که افراد تمام‌وقت کار می‌کردند و خلاصه این برنامه‌ریزی دو طرفه بود؛ استادان پول نمی‌گرفتند که بروند بیرون و جای دیگر کار کنند و دولت هم می‌دانست که باید این پول را بدهد تا استادان علاقه‌مند به کار تمام‌وقت باشند.

بالاخره استادان هم آن موقع به فرمایش شما در دنیا شاخص‌ترین و زبده‌ترین بودند. مثل خود حضرت‌عالی که موقعیت کار در بهترین دانشگاه‌های دنیا برایتان فراهم بود و این قضیه ثمرات خیلی خوبی برای دانشگاه داشت.

این افراد اگر نمی‌آمدند، در خارج به آسانی ماهی دو هزار دلار در آن موقع به دستشان می‌رسید، چون می‌دانید پول بسیار خوبی بود و به همین دلیل، پولی که در این‌جا به ایشان می‌دادند خیلی نامعقول نبود. این خصوصیت تمام‌وقتی، من فکر می‌کنم مهم بود ولی بالاتر از همه، این احساس بود در بین چه دانشجو، چه استاد که موقعیتی

پیش آمده که خیلی در نوسازی آموزش مهندسی مؤثر است؛ همه سعی می کردند با صمیمیت از این موقعیت استفاده کنند و اثر بگذارند و گذاشتند. یک عامل دیگر این بود که اساتیدی که آمدند تازه از تنور درآمده نبودند، اغلب ایشان کسانی بودند که ۲ یا ۳ سال تجربه تدریس، تحقیق یا فعالیت صنعتی داشتند. مثلاً همکارانی که از آلمان آمده بودند کسانی بودند که اغلب در کارخانه های آنجا کار کرده بودند و به جز آنهایی که با درجه ی دکتری آمدند، کسانی بودند که با درجه ی فوق لیسانس آمدند، ولی چندین سال در کارخانه های آلمان یا آمریکا کار برقی کرده بودند و به نظر من این آقایان از عوامل بسیار مهم توفیق دانشکده هستند؛ مخصوصاً من راجع به دانشکده ی برق حرف می زنم چون واردم؛ همکاری این ها مکمل کار بود. علاوه بر این ها دکتر مجتهدی چندین نفر از مهندسین فارغ التحصیل داخل کشور آورده بود که این ها جوان تازه کار و خیلی پر انرژی بودند؛ به اصطلاح حکم Assistant داشتند که بعدها به مقامات بسیار بالا رسیدند، در دانشگاه ماندند یا رئیس دانشگاه شدند یا وزیر شدند. خلاصه این ترکیب کلی در پیشبرد دانشکده برق بسیار مؤثر بود.

هیأت علمی دانشکده هنگامی که شما تشریف آوردید، چند نفر بودند؟

حالا به آنجا می رسیم. بعد از چند سال من رئیس دانشکده ی برق شدم؛ در دانشکده ی برق مرحله ای بود که ما چهل نفر کادر علمی با درجه ی دکتری یا معادل دکتری داشتیم. برای مثال بگویم ۳ نفر از MIT دکتری داشتند که یکی اش خود بنده بودم، ۲ نفر از کمبریج انگلستان دکتری داشتند که دانشگاه مشهوری است. چند نفر از دانشگاه کالیفرنیا در برکلی و از جاهای دیگر بودند، از آلمان هم چند نفر داشتیم که دکتری داشتند و همه از دانشگاه های بسیار خوب بودند، مثل دانشگاه اشتوتگارت. خلاصه این چهل نفر، چهل نفر زبده بودند. نکته خیلی مهم این بود که این چهل نفر که از جاهای مختلف آمده بودند و خیلی متنوع بودند چون یک حس تفاهمی بینشان وجود داشت، این تنوع که یکی از آمریکا، یکی از آلمان، یکی از فرانسه و از جاهای مختلف آمده بودند خیلی کمک کرد که پیشرفت به وجود آید و دلیلش من فکر می کنم این بود که افراد همه حسن نیت داشتند. این حسن نیت نمی گذاشت که این تنوع باعث اختلاف نظر بشود و چون حسن نیت داشتند و همه به همدیگر احترام می گذاشتند احتیاج به این که دسته بندی بشود اصلاً نبود. یکی از پرلذت ترین دوران های زندگی من این بود که ما که روز می آمدیم با این ها دور هم گفتگو می کردیم، حرف می زدیم و می نشستیم در حالی که چایی می خوردیم، برنامه های درسی را بحث می کردیم، جلسات داشتیم و من فکر می کنم که این مهم بود. یک عامل مهم دیگر که از دانشکده ی برق شروع شد، این بود که ما گفتیم تمام این افرادی که دست اندرکار آموزشند، چه دکتری داشته باشند، چه فوق لیسانس، چه لیسانس، چه استاد، چه دستیار و چه دبیر، این ها همه از نظر مشارکت در برنامه، همه شان سهم دارند و بنابراین پیش از آن که دانشگاه اجازه بدهد شورای دانشگاه تشکیل بشود، ما یک جلسه ی عمومی دانشکده داشتیم که مرحوم دکتر چمران معتقد بود که این خوب است و اسمش را جلسه ی عمومی دانشکده گذاشتیم، چون هنوز اجازه ی تشکیل شورای دانشکده نبود و همه با هم مبادله ی افکار می کردیم. به این امر توجه داشتیم که هر کسی، نظری و نیز یک تجربه ای دارد و این باعث می شد که یک تصمیم جمعی اتخاذ کنیم که همه سعی می کردیم آن را اجرا کنیم. روی هم رفته من فکر می کنم دانشگاه باید برگردد روی مدارک، نگاه

بکند روی این که درس‌ها چه جوری به وجود آمد، آیا کتاب نوشته می‌شد؟ آیا جزوه نوشته می‌شد؟ یا نوع مسأله‌هایی که به دانشجویان می‌دادیم در مقایسه با الآن چه جوری بود. سخت‌تر یا آسان‌تر شده است؟ من فکر می‌کنم این مهم است نه فقط از این نظر که ما در گذشته چه کار کردیم بلکه در آینده نیز چگونه رفتار کنیم بهتر است تا دانشگاه پیشرو باشد و این نیروی محرکه‌اش را داشته باشد و دچار فترت و فتور نشود برای این که دانشگاه‌ها مثل موجودات زنده یک دوران بلوغ دارند و اگر آدم توجه نکند این‌ها خردخرد به فرسودگی و پیری می‌رسند و به اصطلاح به چیزی شبیه آن چه که امپراطوری‌ها یا دولت‌ها بودند می‌رسند؛ منتها دانشگاه‌ها می‌توانند از این اجتناب کنند برای این که خیلی از عوامل تحت کنترل خودشان است و دانشگاه‌ها می‌توانند کاری بکنند که بعد از دوران بلوغ به دوران رکود، پیری و فرسودگی نرسند بلکه ادامه بدهند. علتش هم واضح است چون علم و صنعت چیزی است که جامعه احتیاج دارد و چیزی نیست که بگوییم این‌ها به مرحله‌ی نهایی رسیده‌اند، همیشه جامعه احتیاج دارد که یک دانشگاه فعال داشته باشد، بنابراین در پس این آرزو، نیروی طبیعی‌ای نهفته است. این بررسی کلی نه فقط مطالب آیین‌نامه‌ها و غیره باشد بلکه برگردیم به مطالب درسی و نتایج کار، و خوشبختانه در مورد دانشگاه شریف این گذشته حتی اگر به شکل پرونده‌ها به آسانی در دسترس نباشد آن اساتید و فارغ‌التحصیلان دوره‌ی اول اغلبشان هنوز هستند و علاقه‌مندند که رابطه‌شان را با دانشگاه حفظ کنند. در این چند روزی که من این‌جا بودم از آن دوره اولی‌ها چند نفر تلفن کردند و گفتند تو مرا هنوز یادت می‌آید؟ من فلانی هستم. گفتم نه فقط تو را یادم می‌آید بلکه اسم اولت هم یادم هست؛ یک نفر دیگر که از آن فامیلی‌های دو قسمتی داشت یک قسمت را گفت و من اسم کاملش را گفتم. این‌ها واقعاً به دانشگاه علاقه‌مندند و اغلبشان تجربه‌ی زیادی دارند (مثلاً سی سال کار کرده‌اند). من فکر می‌کنم این‌ها یک منبع خوبی باشند برای بازنگری به دانشگاه و این که درس‌هایی که ما ۳۰ سال پیش دادیم مستقیماً و یا غیر مستقیم چه قدر به کارشان خورد و چرا آن موقع دانشگاه موفق بود و (ظاهراً) هنوز موفق است. در صورتی که در جاهای دیگر می‌گویند ما درسی که خواندیم از این گوش در رفت ولی این‌جا این‌چنین نبود. به جز این منبع، ما فارغ‌التحصیلان خیلی خوبی داشتیم که به خارج از ایران رفتند و چه در فضا‌های علمی و آموزشی و چه فضا‌های اجتماعی و مالی آدم‌هایی موفق شدند؛ آن‌ها می‌توانند مقایسه کنند و دلایل موفقیتشان را بگویند. تعداد زیادی از این‌ها گه‌گاه با من تماس می‌گیرند و بعضی‌ها را می‌بینم.

اسم می‌برید استاد؟

بعضی‌هایشان معاون Vice president یا دستیار مدیران کمپانی‌های بسیار بزرگ هستند، کمپانی‌هایی که جزو کمپانی‌های درجه یک آمریکا هستند. نمی‌خواهم مخصوصاً این‌جا اسم ببرم، چون از بس این‌ها زیادند ممکن است یکی را اسم ببری و یکی را فراموش کنی، آن وقت خوب نمی‌شود و صحیح نیست؛ ولی در شرکت‌های بسیار بزرگ آمریکا مانند کامپیوترسازی، برق و این‌ها من سراغ دارم.

استاد چون داریم از این قسمت رد می‌شویم اگر محبت کنید به جز سوابق علمی از سوابق اجرایی خود هم بگویید ممنون می‌شویم چون فرمودید یک زمانی رئیس دانشکده بودید.

در دانشکده مهندسی برق شریف می‌گویم، اول کارها عموماً دسته‌جمعی بود و بعد به شورای دانشکده تبدیل شد. برای پیشبرد کارهای دانشکده، اعضا تصمیم گرفتند گرایش‌های مختلف را تعریف کنند. هر گرایشی، گروه خاصی داشت و هر گروه یک رئیس داشت، بعد این ۵ تا گروه با هم جمع می‌شدند پیش رئیس دانشکده و امور دانشکده را تصویب می‌کردند به عبارت دیگر این گروه‌ها با رئیس دانشکده هیأت اجرایی executive committee بودند و هر چیزی انجام می‌شد می‌بایست به تصویب این‌ها برسد یعنی با این که رئیس دانشکده از نظر رئیس دانشگاه مسؤول بود ولی عملاً تمام تصمیمات را با تصویب این کمیته اجرایی می‌گرفت که این کمیته اجرایی هم تصمیماتش از طریق اعضای گروهش به تصویب می‌رسید. این بسیار جالب است که من در این بیست سالی که در آمریکا هستم می‌بینم که این از روش‌های بسیار پیشرفته است و اغلب دانشگاه‌هایی که من می‌بینم برای این که اموراتشان خوب پیش برود، از این سیستم پیروی می‌کنند و من بعد از، درست یادم نیست، سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۰ باید باشد که من دو سال رئیس دانشکده بودم و بعد برای فرصت مطالعاتی به آمریکا رفتم و غیره (یک سال در MIT بودم به عنوان استاد مدعو Visiting Professor و خوشبختانه با عنوان پروفیسور من به جلسات و منابعشان دسترسی داشتم). این در سال‌های قبل از انقلاب بود و انقلاب که شد به سرعت من برگشتم و نماندم و با اولین پروازی که از آمریکا به ایران می‌آمد، بعد از انقلاب، ما بلیط گرفتیم و با خانواده‌ام با خانم و بچه‌ها و این‌ها برگشتیم. شاید ۱۲ اسفند ۵۷ بود یا غیره که همه می‌گفتند همه از این ور می‌روند و تو چرا از آن ور برمی‌گردی و مخصوصاً با مقامی که در MIT داشتم به آسانی می‌توانستم بمانم ولی برگشتیم و چند سال در این جا خدمت کردیم و این موضوع را برای این پیش آوردم که بگویم این هدایت دسته‌جمعی، خیلی مفید واقع می‌شد و من در آمریکا در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا California State University که در شهر San Luis Obispo هست در سال‌های اخیر مشغول بودم، استاد هستم. آیین‌نامه‌ی داخلی دپارتمان برق که خیلی شبیه دپارتمان این جا است، هم از نظر اندازه دانشجوی، هم از نظر موضوعات و هم از نظر سابقه و تعداد کادر؛ خیلی جالب است که بدانید، شبیه آیین‌نامه‌ی آن چیزی است که ما سی سال پیش ابداع کردیم آن کمیته اجرایی و گرایش‌ها و ... دقیقاً به طوری که وقتی یکی دو هفته پیش یکی از آقایان وقتی پرسیدند که آن‌جا چطور اداره می‌شود و من گفتم؛ گفت، این شبیه آن چیزی است که دقیقاً سی سال پیش آن را در این جا اجرا می‌کردیم و گفتم این کاملاً صحیح است و این بدین معناست که همیشه این طور نیست که آن چیزی که در آن طرف است درست است، بلکه ما در این جا هم می‌توانیم مدل خوبی برای خودمان طرح‌ریزی بکنیم و بعضی موقع‌ها هست که ما خیلی جلویم و این را برای این می‌گویم که دانشگاه شریف در بعضی موارد از بعضی دانشگاه‌های خوب خارجی، بیست سال جلوتر است. به خصوص در برق، در رشته‌های دیگر هم همین طور، چون من در برق وارد هستم این جور می‌گویم، درس‌هایی که من در این جا شروع کردم یکی تئوری مدار بود که تا به حال داده نشده بود و همان سال اول که آمدم، گفتم این دانشجویان سال دوم برق هستند و لازم است که درس برق داشته باشند و خوشبختانه دانشگاه فوری موافقت کرد. سال بعد یک درس دیگر گذاشتم در آن موقع پروفیسور رضا رئیس شده بود، آن هم به آسانی موافقت کرد، درسی به اسم اخبار و سیستم‌ها که این با عجله ترجمه شد، ترجمه‌ی موضوع Signals and systems و فکر می‌کنم دانشگاه شریف،

تنها جایی است که اسم این درس را هنوز اخبار و سیستم‌ها می‌گویند و من چون این درس را در MIT داده بودم همان موقع این جا ارایه کردم و این نشان‌دهنده‌ی پیشرفت دانشکده بود که همان موقع MIT در این درس، از دیگر دانشگاه‌های دنیا ۲۰ سال جلوتر بود و به این حالت دانشگاه شریف جلوتر بود از خیلی از دانشگاه‌های چه آمریکا و چه اروپا و بی دلیل نیست که در دانشگاه‌های خارج، فارغ‌التحصیل شریف را روی دست می‌برند و در برنامه دکترایشان قرار می‌دهند. این‌ها برای این است که همیشه نمی‌شود نشست و گفت که ما این جور بودیم (یک شعری هست که می‌گویند، گیرم پدر تو بود فاضل، از فضل پدر تو را چه حاصل) گیرم سی سال پیش ما این جور بودیم و هر چند دانشگاه شریف هنوز هم خوب است ولی آدم باید فکر ۲۰ سال بعد را بکند و بگوید ما باید برای ۲۰ سال بعد چه باید بکنیم که دانشگاه شریف این جلوداری و پشتتازی را حفظ بکند و این جاست که این بازنگری و تجربه گذشته بسیار به درد می‌خورد. من از ۳ سال پیش پروژه‌ای را شروع کردم درباره‌ی بررسی سیر تکاملی و تحول آموزش مهندسی در ایران و مقداری از این اسناد و مدارک را چون خودم درگیرش بودم و بسیار دست اول هست، از جزوهای درسی که در سال ۱۳۳۴ در دانشکده فنی دانشگاه تهران داشتم و جزوه‌هایی که خود من در سال اول این جا درس دادم و هنوز دارم درس‌های دیگری را جمع کردم و خیلی چیزهای دیگر و علاوه بر این در این مطالعه‌ای که می‌کنم با گروه زیادی از فارغ‌التحصیلان در ارتباط هستم چه شریف، چه فنی و چه خارج. این‌ها در دسترس من هستند که می‌شود با آن‌ها صحبت کنید و مصاحبه کنید و فکر می‌کنم که دانشگاه شریف، یک بهره‌برداری اساسی می‌تواند بکند از این مراسم چهل سالگی و برنامه‌ریزی برای ۴۰ سال بعد، که ما وقتی ۸۰ سالمان شد، می‌خواهیم به چه نقطه‌ای برسیم.

استاد من می‌خواهم یک یا چند خاطره چه از زمان تحصیل، چه از زمان تدریس در آن اوایل، چه با دانشجویان یا همکاران، استادان و ... برای ما بگویید.

خاطره‌ها بر حسب تعریف بسیار زیادند، ولی من یک چیزی را می‌خواهم بگویم راجع به کارکردنم با کارگران چاپخانه، چون هم‌چنان که گفتم، وقتی وارد شدم فکر کردم لازم است یک درس برقی به دانشجویان داده شود، در سال دوم راه افتادم دور تهران ببینم، کجا دانشکده مهندسی برق است رفتم دانشگاه تهران از استادان قدیمی سؤال کردم. رفتم به هنرسرای آموزشی عالی‌ای که نارمک بود با آقایانی که درس مهندسی می‌دادند و از آن‌ها چیزی دستگیرم نشد، این که چه باید کرد؟ و این که پایه را بر اساس معلومات خودم گذاشتم. به منشی‌ام در MIT تلفن کردم، چون هنوز جایگاهم به هم نخورده بود و به او گفتم فلان کتاب را که من تدریس می‌کردم در فلان قفسه است بردار و برایم بفرست کتاب را برایم فرستاد و یک هفته‌ای رسید و درست دو روز قبل از کلاس رسید و کتاب کوچکی بود، خیلی مختصر و مفید و این کتاب انگلیسی بود و من این را شب ترجمه می‌کردم می‌نوشتیم و صبح، قبل از کلاس، ساعت ۷ می‌بردم چاپخانه؛ یک دستگاه خیلی ابتدایی ولی بسیار خوب، تمیز و منظم داشتند که نوشته‌ها را برای من چاپ می‌کردند و منظم می‌کردند و به سهولت ساعت ۸، به اصطلاح نان از تنور درمی‌آمد. ساعت ۸، درست یادم هست که هنوز این کاغذها گرم بود که می‌رفتم سر کلاس توزیع می‌کردم و دانشجویان این کار را قدر می‌دانستند. ۴ سال پیش که این جا بودم یک عده‌ای از ایشان جمع شدند و با هم بودیم و گفتگوی بسیار

خوبی داشتیم؛ حدود ۴۰ نفرشان آمده بودند در مرکز تحقیقات مخابرات و رئیس آنجا ترتیش را داده بود که خدا عمرش بدهد. اسم ایشان را می‌گویم چون بسیار زحمت می‌کشید، آقای برات قنبری، نفس زنان آمد و گفت که من شنیدم نحوی این جاست، من می‌خواهم دعوت کنم از شما، برای این که امشب بیایید به فلان جا و من گفتم چه جوری می‌خواهی این‌ها را در طول ۴-۵ ساعت جمع کنی. گفت شما تشریف بیاورید و این کار را ببینید که چه جوری انجام می‌دهم، ۴-۵ ساعت بعد حدود ۴۰-۵۰ نفر را جمع کرد آنجا و بهشان شامی داد و گفتگوی خوبی داشتیم؛ من از آن‌ها پرسیدم که عجیب‌ترین چیزی که به یاد می‌آوردید چیست؟ گفتند مسایل امتحان حلش و بحثش یک هفته بعد از امتحان انجام می‌گرفت! این عجیب نبود. چون من در کلاس به آن‌ها می‌گفتم که مسائل را که من این‌جا مطرح می‌کنم که خب هست، شما باید از روی جزوه‌ها و مطالب مطروحه سر کلاس به امتحانات پاسخ بدهید. این یک خاطره بود که برای دانشجویان هم فکر می‌کنم مانده است. چون که چاپخانه هم حقیقتاً کمکم می‌کرد و هنوز آن جزوه‌هایی که آن موقع چاپ کردم یک نسخه‌اش را دارم. به عنوان جمع‌بندی می‌خواهم بگویم که کارها را هم حس می‌کردند که به عنوان مسئولیت اجتماعی باید با هم انجام بدهند و از این که کسی بگوید این کار مخصوص من است و اعضا خودشان بکنند اجتناب می‌شد و گفته می‌شد که این کارها همه به صورت دسته‌جمعی انجام می‌شود. مسئولیتی حس می‌شد که این مسئولیت اجتماعی من است که این کار را بکنم و مثل تعاونی مسکن که شد خب همه‌ی افرادی می‌توانستند بروند و یک جایی برای خود زمین بخرند و خانه بسازند ولی گفته شد که ما به عنوان اعضای یک خانواده بزرگ مسئولیت داریم که اصلاً از راه این شرکت تعاونی برویم کار کنیم و سهم بخریم و البته خاطرات ریز دیگری هست یا خاطراتی که با دکتر مجتهدی پیش آمد یا با پروفیسور رضا پیش آمد.

بگوید برایمان.

البته آن‌ها را باید بررسی کنم و بعد بگویم. الآن یک خاطره‌ای پیش آمد از عباس چمران، مرحوم عباس چمران ما با هم خیلی کار می‌کردیم از صبح زود تا آخر شب. یک روزی بعد از این که دانشکده ساخته شده بود با هم، آقای دکتر امین که رئیس بود را گفتیم با هم برویم بالای ایوان (روی طاق ساختمان) دانشکده که رفتیم و زمین‌های پشت دانشگاه را نشان دادیم که آن موقع مال گاراژ TBT بود و می‌رسید تا میدان آزادی و گفتیم که این‌ها را برای دانشگاه بخرید، ارزان هم هست فکر کنم متری سی تومان می‌دادند که سی تومان آن موقع قیمت خوبی بود و ایشان گفتند که ما می‌رویم به اصفهان. ما گفتیم که خب هرچند به اصفهان هم برویم، این‌جا کسان دیگری می‌آیند و یک جور دیگر مورد استفاده خواهد بود، پس بهتر است که بخریم، که خب نخریدند و الآن هم می‌بینید که وضعیت کمبود جای دانشگاه را که خب خیلی تنگ است. همان موقع که دانشکده برق را می‌ساختند، مرحوم مهندس امانت آرشیتکتش بود و آدم جوان خوش برخورد و ظریفی بود و به آرایش موی سرش خیلی دقت می‌کرد و برایش مهم بود؛ نقشه ساختمان را داده بود و به نظر من یک مقدار خش و زوائدی داشت که مزاحم کار ساختمان می‌شد، مثلاً بالا یک فضا گذاشته بود برای گلخانه که ما بعداً آن را برداشتیم و کتابخانه‌اش کردیم و خوشبختانه چون محاسبه کرده بود که گلدان‌های بسیار بزرگی را آنجا بگذارد پس کتاب‌های زیادی را

می‌توانست تحمل کند و جا بگیرد. راجع به منظر ساختمان از بیرون نظریاتی داشت که می‌گفت، باید زیبا باشد و من می‌گفتم که ساختمان از نظر ما، می‌بایست خوب و مفید باشد نه این که خوب و قشنگ باشد و چون متقاعدش کنم، گفتم که ساختمان که موی سر نیست که لازم باشد زیبا باشد و می‌بایست مفید باشد.

آقای دکتر از دانشجویان شاخص علمی، فرهنگی و سیاسی اگر خاطره‌ای دارید بفرمایید. از کارهای علمی و فوق برنامه اگر انجام می‌دادید و ارتباطتان با دانشجویان برایمان بگویید.

حالا چیزی می‌گویم که همه این‌ها را به هم ربط بدهد. من در طبقه چهارم دانشکده برق چهار تا اتاق داشتم که دانشجویان را از سال اول می‌گرفتم خارج از برنامه درسیشان کارهای صنعتی و علمیشان را می‌کردند (کارهای فوق برنامه)، می‌آمدند در اتاق بعدی، سال بعد ارتقاء مقام پیدا می‌کردند به اتاق سوم، این چهار تا اتاق همه به هم ربط داشت و این‌ها همه به هم کمک می‌کردند و برای من هم زحمت زیادی نداشت چه سؤال‌کننده و چه جواب‌دهنده، خودشان به هم کمک می‌کردند و دانشجویان خیلی خوبی از این‌ها بیرون آمدند؛ چند تایشان را نام می‌برم مثل آقای قاضی‌زاده و احمدیان که این دو تا با هم بودند و فکر کنم الان در وزارت نیرو هستند (این‌ها همه‌شان دکتر هستند و من از کلمه دکتر فاکتور می‌گیرم)، آقای شرافت، آقای مهدی حاتمیان که در آمریکا خودش پیشرفت زیادی کرده و این خودش قصه‌ی مفصلی دارد و از فارغ‌التحصیلان موفق است که با شرکت‌های بزرگی در آمریکا همکاری دارد، با شرکت‌های مخابراتی و ظاهراً الان خودش شرکتی جدا دارد (به اصطلاح چیپ طراحی می‌کند). چند نفر که رفته‌اند، Caltech، آقای برزگر بود و آقای شهرآرای بود. در استنفورد، چند تایشان رفته‌اند، از دور اولی‌ها مخصوصاً سه نفر خیلی خوب بودند آقای سقراطی و آقای شریف‌نیا و غیره. از این‌ها زیاد بودند و از دانشجویان فعال سیاسی آقای شریف‌واقفی دانشجوی برق بود که یکی از دانشجویان بسیار خوبی بود که بسیار خط خوشی داشت و آن جزوه‌های درسی که صحبتش را کردیم بعضی مواقع او می‌نوشت و از دوره اولی‌ها، دانشجویان بسیار خوبی بودند و از دانشجویان دوره‌های بعد، متأسفانه خیلی‌هایشان از بین رفتند که بعضی‌هایشان دانشجویان بسیار خوبی بودند و برای من کشته شدن این‌ها بسیار تلخ بود. دانشجویی که من همیشه یادم می‌آید، دانشجویی بود به اسم کامیابی‌دوست که برقی بود و بعد منتقل شد به فیزیک که این، چند صبحی در آن زمان در آزمایشگاه من کار می‌کرد که من بسیار از این راضی بودم، منتها تغییر رشته داد و رفت فیزیک که ظاهراً در درگیری با ساواک کشته شد و یک دانشجوی دیگری به نام معصوم‌نیا بود. بعد از انقلاب، دانشجویی بود به اسم نفیسی‌نیا که با ما فوق‌لیسانس می‌گذراند جوان بسیار خوبی بود و این رفت جبهه و آن‌جا شهید شد.

استاد آیا فعالیت ورزشی داشتید؟

فعالیت ورزشی تا دلتان بخواهد داشتم.

مشخصاً چه ورزشی؟

به طور مثال، یکی از ورزش‌هایی که می‌کردم، صبح ساعت ۳ از خانه بیرون می‌زدم، از میدان قدس پیاده می‌رفتم تا نوک قله‌ی توچال یک نفس به جز برای یک ساعت که صبحانه حدود ۸/۵ می‌خوردم و من چندین بار این کار را کردم. البته آن موقع، بندرت می‌دیدم که کسی از "پس قلعه" به بعد را بیاید و آن موقع تله‌کابین که نبود و در

"پس قلعه" قهوه‌خانه و این‌ها نبود. یک بار چند وقت پیش‌ها، تا آبشار دو قلو رفتم و یک بار دیگر هم که این‌جا بودم تا سنگ سیاه رفتم و خیلی اشتیاق دارم تا به دماوند بروم.

استاد با دانشجویان که نرفتید؟

نه با دانشجویان نرفتم.

استاد بیشتر منظور من از این سؤال‌ها این است که یک فعالیت فوق‌برنامه‌ای حالا غیر آن کلاس‌های ۴تایی که فرمودید که اگر داشته‌اید بدانیم؟ اردویی یا بازدیدی اگر با دانشجویان داشته‌اید؟

بله، بازدید علمی که قبل از انقلاب جزو برنامه‌های ما بود و مشخصاً ۳ تا بازدید رفتیم. من یادم هست که یک بازدید، دانشجویان را به کارخانه‌ی ماشین‌سازی اراک بردم و این‌ها اغلب پیش از انقلاب بود و خاطره‌ای که دارم این بود که آن‌جا دانشجویانی بودند که فعالیت سیاسی می‌کردند و با کارگرها صحبت می‌کردند و خودشان را در بحث با مدیران کارخانه می‌انداختند راجع به حقوق کارگر و ما آن‌جا ساکت نشستیم. یک بازدیدی بردیم به شیراز و آن موقع کارخانه‌های الکترونیکی شیراز، تازه راه افتاده بود، با اتوبوس بردیم شیراز و رفتم کازرون.

خاطره‌ای دارید از این بازدیدها و ...؟

خاطره که زیاد است. به طور مثال یادم است زمانی که رئیس دانشکده بودم یک عده را فرستاده بودم بازدید، که استادی که همراه این‌ها بود تلفن کرد که یکی از دانشجویان وسط اتوبوس بلند شد و فریاد زد که من مهدی موعود هستم ما اول فکر کردیم شوخی می‌کند بعد دیدیم جدی است چه کارش کنیم و بعد تلفن کردم به مرحوم چمران و با هم بردیمش یک بیمارستان و تحویلش دادیم و خلاصه قاطی کرده بود و منظور این که اوضاع همیشه خوب نبود و بعضی اوقات از این مشکل‌ها هم پیش می‌آمد. خلاصه که مسؤولیتی بود و یک مسؤولیت بزرگی بود و یک موضوع مهمی که پیش می‌آید قضیه‌ی مشاوره هست و ما در این‌جا داریم و نه تنها در این‌جا، که ما در آمریکا هم داریم. یک موقع پیش می‌آید که یک دانشجویی، تحت عوامل مختلف دیگر توانایی ادامه دادن را ندارد که باید فرستادشان پیش مشاور روانشناس که کمکشان بکند، این‌ها یک مسؤولیت دیگر استاد است.

استاد از بازدیدهای بعد از انقلاب بفرمایید.

بعد از انقلاب و قضایای بسته شدن دانشگاه‌ها، من و یکی از همکاران، با این که دانشگاه‌ها تعطیل بود، برنامه‌ریزی کردیم، تصمیم گرفتیم برویم تمام نیروگاه‌ها را بازدید کنیم و ببینیم با این که تمام متخصصان رفته‌اند اصلاً این‌ها با کدام نیروها اداره می‌شود که عجیب بود، به نظر ما آمریکایی‌ها علاوه بر آن که رفته بودند، مدارک را هم برده بودند. با آقای دکتر سراجی رفتیم، از این نظر می‌گویم که دانشجویان عزیز بچه‌های جهاد بودند که نیروگاه‌ها را می‌چرخاندند و آن‌جا بود که فهمیدم این دروس مبانی که ما می‌دادیم چقدر به درد می‌خورد. مثلاً در نیروگاه نکا که نیروگاه بزرگی بود و هنوز کامل نبود و همه‌ی دستگاه‌هایش الکترونیکی بود و پیشرفته بود، من آن‌جا متوجه شدم، مهندس مأمور تعمیر و نگهداری آن‌جا، می‌دانست که چکار باید بکند. با این که دوره تخصصی ندیده بود ولی مبانی را می‌دانست، آن‌جا را اداره می‌کرد و فکر می‌کنم در نیروگاه بعثت بود که گازی هم بود، آن‌جا بود که

دیدیم این دانشجویان، بچه‌های جهاد، اداره می‌کردند که درست یادم می‌آید اتاق کارشان اتاق بزرگی بود که موکت بود و آن‌جا دفترشان بود که دو زانو و چهار زانو نشسته بودند و کارها را انجام می‌دادند و این خیلی مایه خوشحالی من شد و در حالی که گرداندن نیروگاه کار ساده‌ای نبود ولی این‌ها زود یاد گرفتند و آن‌جا ما سیستمی طراحی کردیم که این‌ها بعداً بتوانند رجوع کنند و مدارکی را برایشان در نظر گرفتیم که بتوانند تهیه کنند. ۶-۷ تا نیروگاه را فکر می‌کنم رفتیم و مرکز تحقیقات نیرو تازه افتتاح شده بود و آقای مروستی و من و آقای سراج این کارها را انجام می‌دادیم.

شده تا حالا با توجه به سابقه‌ی تدریسی که دارید جایی بروید و دانشجویان قدیمیتان شما را شناخته و ابراز ارادت کنند؟

یک اتفاق جالبی یک بار افتاد و آن این که، من در دانشکده‌ی فنی یک سخنرانی داشتم، چهار سال پیش. (من معمولاً در تهران با اتوبوس این و آن و می‌روم، چون بسیار آموزنده است) یادم هست، ۴ سال پیش از کرج آمدم و در میدان آزادی در یک اتوبوس نشستم، در این اتوبوس پر یک صندلی خالی بود و من آن‌جا نشستم که یک جوان ۱۷-۱۸ ساله آنجا نشسته بود، به من نگاه کرد و گفت تو نحوی هستی و من اگر شاخ در می‌آوردم جای تعجب نبود که من بعد از ۸ سال بیایم ایران و توی یک اتوبوس بنشینم و او مرا بشناسد. پرسیدم تو چه کسی هستی؟ گفت که من در سخنرانی شما در دانشکده فنی بودم و از آنجا شما را می‌شناسم و من دانشجوی دانشکده‌ی فنی هستم. مقصود این که، برخی احتمالات بی‌نهایت کوچک است ولی اتفاق می‌افتد. جاهای دیگر هم آن‌ها، معمولاً اتفاق می‌افتد. البته اینگونه بیشتر که معمولاً این طور می‌شود، شماره تلفن افراد را گیر می‌آوریم و تلفن می‌کنیم و حرف می‌زنیم یا به وسیله پست الکترونیکی پیغام می‌فرستیم.